

# سودای جمهوری

اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی  
اولین رئیس‌جمهور ایران



## توجه!

کتاب پیش‌رو در ۴ مجلد در تاریخ ۹۶/۲/۲ و به شماره های ثبت ۱۴۹۴۶۴۵ و ۱۴۹۴۶۵۴ و ۱۴۹۴۶۵۱ و ۱۴۹۴۶۴۹ جهت بررسی و صدور مجوز نشر تحویل وزارت ارشاد اسلامی گردید و پس از پیگیری های مکرر و نامه نگاری های متعدد در نهایت در تاریخ ۹۷/۷/۱ پس از گذشت ۱۷ ماه با گفتن این جمله که "در صورت خبر جدید با شما تماس خواهیم گرفت" از دادن پاسخ صریح خودداری نمودند. در صورت لزوم پیگیری ها و مدارک و مستندات پیگیریهای انجام شده و ملاقات با مسئولان اداره کتاب وزارت ارشاد ارائه خواهد شد.

لذا کتاب فوق مجوز نشر در جمهوری اسلامی ایران را ندارد و انتشار نسخه چاپی کل یا جزئی از کتاب به هر نحو منوط به اخذ مجوزهای لازم می باشد و مولف در این باره هیچگونه مسئولیتی ندارد.

تکثیر نسخه الکترونیکی این کتاب بین کارشناسان و محققان دانشگاهی و مستقل به قصد روشن شدن بخشی از وقایع تاریخی دوره سه ساله اول انقلاب اسلامی و ذکر شفاهی یا اقتباس در فضای مجازی از نظر مولف بلامانع است.

هرگونه برداشت سیاسی از کتاب حاضر له یا بر علیه هر یک از جریانات سیاسی و یا انتساب مولف یا محققان تاریخی مرتبط با این کتاب به احزاب و گروهها با روح بی طرفی و کشف حقیقت مغایر و با اهداف مولف همخوانی ندارد.

مولف بر عدم وابستگی سیاسی به گروهی خاص داخلی یا خارجی تأکید دارد و پذیرای نقد اساتید و محققان ارجمند از طریق کانالهای ارتباطی ذکر شده در این کتاب است.

عباس شادلو

# سودای جمهوری

اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی  
اولین رئیس جمهور ایران

جلد ۳

۱۳۹۶

۱۲۷۴

**سودای جمهوری**  
**اندیشه، زمانه و ناگفته‌های تاریخی**  
**اولین رئیس‌جمهور ایران**

**جلد ۳**

عباس شادلو

سایت مولف: <http://www.asre-roshangari.ir>

کانال تلگرام: [t.me/sociohistoryiran](https://t.me/sociohistoryiran)

ایمیل مولف: [asvozara@gmail.com](mailto:asvozara@gmail.com)

تهران ۱۳۹۶

## فهرست جلد سوم

صفحه	عنوان
۱۳۷۱	<b>فصل نهم: جنگ</b>
۱۳۷۱	مقدمه
۱۳۷۳	امادگی نظامی
۱۳۷۴	(۱) تصفیه ارتش
۱۳۷۵	(۲) درگیری ارتش در کردستان
۱۳۷۶	(۳) کودتای نوژه
۱۳۸۵	وقایع تاریخی جنگ
۱۴۰۱	دو نامه رئیس جمهور - هشدار درباره جنگ
۱۴۰۵	آغاز جنگ
۱۴۱۰	شورای عالی دفاع
۱۴۱۴	اشغال خرمشهر، نقطه عطف جنگ
۱۴۳۴	نظر کارشناسان
۱۴۴۷	رکورد جنگ
۱۴۵۹	تهاجم
۱۴۸۶	شکست محاصره سوسنگرد
۱۴۹۱	روزشمار جنگ
۱۵۳۶	مبانی تحلیلی اختلافات در جنگ
۱۵۳۹	(۱) عدم پیش‌بینی وقوع جنگ
۱۵۵۳	(۲) عدم تحویل سلاح به مدافعان
۱۵۵۷	(۱-۲) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه
۱۵۶۴	(۲-۲) تعمد یا تباخی با دشمن
۱۵۶۶	(۲-۳) سوء‌مدیریت و عدم هماهنگی
۱۵۶۸	(۲-۴) کمبود سلاح
۱۵۷۹	(۳) تضعیف نیروهای مردمی و سپاه
۱۵۸۱	(۳-۱) عدم انسجام و تجربه جنگی
۱۵۸۶	(۳-۲) وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل
۱۶۰۳	(۴) عقب‌نشینی تعمدی
۱۶۱۱	(۵) حضور نمایشی در جبهه
۱۶۲۲	(۶) تاکید بر جنگ کلاسیک
۱۶۳۰	(۷) عدم تشخیص اولویت‌های دفاعی
۱۶۳۸	(۸) شکست در عملیات نظامی
۱۶۴۸	(۹) تلاش در جهت کودتا
۱۶۶۴	(۱۰) عدم تشکیل شورای عالی دفاع
۱۶۶۸	رقابت‌های سیاسی و جنگ
۱۶۷۰	(۱) تهاجمی رئیس‌جمهور در جنگ
۱۶۷۴	(۲) دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ

۱۶۷۶	۳) بهانه جویی
۱۶۸۱	۴) تبلیغات مغرضانه
۱۶۸۴	ایا رئیس جمهور در جنگ خیانت کرد؟
۱۶۸۶	صلح
۱۶۸۹	مرحله اول مذاکرات صلح
۱۶۹۹	مرحله دوم مذاکرات صلح
۱۷۴۶	عکس های فصل نهم
۱۷۶۹	<b>فصل دهم: مسائل بنیادین انقلاب</b>
۱۷۶۹	نهادهای انقلابی
۱۷۷۳	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۱۷۸۲	بسیج مستضعفین
۱۷۸۶	تسلط بر نهادها
۱۷۹۸	اعتراض به خشونت
۱۸۱۵	شکنجه
۱۸۳۲	ازادی کودکان
۱۸۳۵	حذف روحانیت
۱۸۶۰	انقلاب فرهنگی
۱۸۶۷	صدا و سیما
۱۸۶۸	۱) جو سانسور
۱۸۷۵	۲) انحصار در شورای سرپرستی
۱۸۸۹	بنی صدر عضو حزب جمهوری اسلامی؟!
۱۹۰۳	تشکیل حزب، شاید وقتی دیگر
۱۹۱۹	<b>فصل یازدهم: حامیان موقتی رئیس جمهور</b>
۱۹۱۹	دفتر هماهنگی رئیس جمهور
۱۹۲۲	ترکیب اعضا
۱۹۳۰	شبکه نفوذ
۱۹۴۴	افشاگری
۱۹۵۶	سازمان مجاهدین خلق؛ رابطه
۱۹۶۰	شناخت
۱۹۷۴	تبلیغ
۲۰۰۰	تسلیح
۲۰۰۳	ائتلاف
۲۰۱۵	الف) مخالفت با یکدست شدن حاکمیت
۲۰۱۷	ب) بی تابی برای کسب قدرت
۲۰۲۲	ج) فقدان برنامه ریزی
۲۰۲۴	د) ارزیابی نادرست از حمایت های مردمی
۲۰۴۶	عکس های فصل یازدهم

## فصل نهم

### جنگ

#### مقدمه

جنگ تحمیل شده از سوی دولت بعثی عراق گرچه از فروردین ۱۳۵۹ به طور غیررسمی و اعلام نشده آغاز شده بود اما به طور رسمی از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ با حمله هوایی به چند فرودگاه از جمله فرودگاه مهرآباد تهران، فرودگاه تبریز و کرمانشاه آغاز شد.

در آن روزها هیئت دولت و نخست وزیر (محمدعلی رجایی) هنوز کاملاً مستقر نشده بود و شورای انقلاب نیز دو ماه بود که منحل شده بود و اختیاراتش به هیئت دولت و رئیس جمهور واگذار شده بود. بنابراین جنگ در وضعیت انتقال قدرت در داخل، شروع شد و از سوی دیگر در اسفندماه ۱۳۵۸ اختیار فرماندهی کل قوا که بر عهده رهبر بود به رئیس جمهور تفویض شد و به همین دلیل وی مسئولیت مستقیم اداره جنگ را برعهده گرفت.

در مورد نحوه اداره جنگ توسط بنی صدر نقل قول‌های فراوانی وجود دارد که طیفی گسترده را در برمی‌گیرد اما یک سر طیف او را خائن و همدست صدام دانستند و سر دیگر طیف معتقدند او قصد خدمت داشت اما از نظامی‌گری چیزی نمی‌دانست. برخی دیگر در همین سر طیف عملکرد ارتش و در رأس، فرماندهی کل قوا را مثبت ارزیابی می‌کنند. ذکر این نکته مهم است که عمده مطالب و شواهد این بخش اقتباس از منابعی است که پس از

دوره ریاست جمهوری بنی‌صدر منتشر شده و لذا ممکن است تمام زوایای مسائل را در برنگیرد یا اصولاً فرصتی برای بیان تمام واقعیت‌های گذشته پیش نیامده باشد. مسئله مهم جنگ یکی از مواردی است که اولین رئیس جمهور با آن به طور مستقیم درگیر بوده و لذا بررسی و نتیجه‌گیری تراز اعتدال و بدون سوگیری به دلیل مسائل سیاسی و تنگناهای موجود اگر نگوییم غیرممکن، دست کم بسیار دشوار است اما سعی بر آن است حتی المقدور از منابعی مستقل‌تر استفاده کنیم و با کنار هم قرار دادن نقل قول‌های طرفین مناقشه یعنی هم منتقدین و هم پاسخ‌های خود او، اگر نگوییم به نتیجه‌گیری کامل که به برداشتی قابل توجه و حداقلی که چارچوب اصلی نتیجه‌گیری‌مان را مشخص سازد برسیم.

بخش عمده این فصل صرف پاسخ به این سوال خواهد شد که بالاخره «بنی‌صدر در جنگ خائن بود یا خادم یا نه خائن بود و نه خادم؟» اگر خائن بود شواهدش کدام است و اگر خادم بود به استناد کدام مدارک و اگر نه خائن و نه خادم براساس چه معیاری به این نتیجه رسیده‌ایم.

نقل قول‌ها اطراف عملکرد بنی‌صدر در جنگ بسیار ضد و نقیض هستند شواهد نیز بسیار توأم با سوگیری و هرچه اختلاف نظرها، سوگیری‌ها و تردیدها بیشتر می‌شود عطش برای تحقیق و دریافت واقع امر بیشتر می‌شود.

این نکته روشن است که جنگ ایران-عراق به عنوان یکی از طولانی‌ترین جنگ‌های تاریخ معاصر در منطقه خاورمیانه مطرح است اما آنچه به موضوع بررسی ما باز می‌گردد سال اول جنگ و به خصوص نه ماه اول آن است که مسائلی اندکی متفاوت با دوره‌های بعدی است. اول به این دلیل که ابتدای جنگ با ناهماهنگی‌ها و بعضاً عقب‌نشینی قوای خودی همراه بود و همین امر موجب طرح بحث شناسایی مقصر یا مقصران آن گردید. دوم این‌که در آن دوره زمانی اختلافات درونی هیئت حاکمه که یک قطب آن رئیس جمهور و اطرافیان وی بودند مسئله جنگ را تحت تأثیر قرار داده بود. چنان‌که پیش‌تر متذکر شدیم رئیس جمهور با حفظ سمت، فرمانده کل قوا نیز بود و لذا مسئله جنگ طی ماه اول مستقیم به وی مربوط بود و او مطلع‌ترین فرد در مورد



وقایع تاریخی این دوره است. از طرفی اختلافات و گاهی بهانه‌گیری‌ها از دو طرف درباره جنگ فراوان وجود داشت. از این جهت اختلافات جناحی و رقابت بر سر تصاحب قدرت سیاسی در جنگ ورود پیدا کرد و اختلافات اساسی بین دو جریان رقیب، مخالفان و موافقان رئیس‌جمهور را تشدید کرد به گونه‌ای که در مسئله‌ای مهم و حیاتی چون صلح نیز دو جریان تفاهمی نداشتند. از این جهت یکی از چند مباحث اصلی این بخش به مسئله مهم صلح اختصاص دارد.

پیش از ورود به بحث اصلی که عمدتاً به نقش رئیس‌جمهور در جنگ اشاره دارد باید یک نکته را اشاره نمود و آن این‌که با توجه به فراوانی شایعات، اتهامات، ادعاها، گاهی هم تهمت‌های ناروا به برخی از مسئولین جنگ در این دوره اولاً صرف آوردن مطالبی در این جا به معنی تأیید آن توسط نگارنده نیست و دوم آن که سعی بر آن بوده است با آوردن اسناد و مدارک قابل اعتنا و مقرون به صحت فضای واقعی آن دوره و واقعیات آن را منعکس سازیم.

### آمادگی نظامی

پیش از ورود به بحث اصلی در مورد جنگ بهتر است نگاهی از درون به وضع ارتش و آمادگی دفاعی ایران پیش از جنگ بینداریم و با چشم اندازی روشن وارد بحث اصلی مان شویم. واقع امر این‌که در اواسط سال ۱۳۵۹ هنوز سپاه پاسداران و سازمان بسیج از انسجام و وحدت فرماندهی لازم برای جنگ برخوردار نبود و ارتش به عنوان تنها ستون اصلی مقاومت در برابر تهاجم دولت بعثی عراق مطرح بود. اما به واسطه وقایع انقلاب و تحرکات مسلحانه ضدانقلاب ارتش دچار زوال تدریجی شده و شیرازه آن از هم پاشیده بود، به طور کلی بر اساس اسناد و روایت‌ها عوامل مهم تضعیف ارتش در دوره پس از انقلاب اسلامی به شرح زیرند:

۱- تصفیه ارتش از عناصر رژیم سابق

۲- درگیری ارتش در برخی از نواحی داخلی مانند کردستان و بلوچستان.

### (۱) تصفیه ارتش

رئیس جمهور در مقابل منتقدان که وی را به بی‌کفایتی در جنگ متهم می‌ساختند مدعی بود ارتش طی دو سال قبل از جنگ هیچ گونه تحرک نظامی نداشته و فاقد نیروی انسانی و تجهیزات لازم برای دفاع از کشور است. ایشان تصفیه ارتش از عناصر رژیم سابق را یکی از عوامل اصلی فروپاشی سازمان ارتش می‌دانست. پس از انقلاب عده زیادی از امیران ارتش بازنشسته شدند، عده‌ای برکنار یا به علت جرایم مختلف زندانی شدند و در کودتای نوژه نیز عده کثیری از کودتاچیان که جملگی از افسران رده بالا بودند اعدام گردیدند. از سوی دیگر دولت موقت دوره سربازی را از دو سال به یک سال تقلیل داد و اجازه داد سربازان در شهر محل زندگی خود خدمت سربازی را انجام دهند و همین باعث گردید پادگان‌ها از سرباز تهی شود.

از سوی دیگر طرح انحلال ارتش توسط گروه‌های چپ‌گرا نظیر سازمان مجاهدین خلق و همچنین طرحی که از سوی روحانیون حزب جمهوری اسلامی برای انحلال ارتش به شورای انقلاب پیشنهاد شد نشان می‌داد، تضعیف ارتش به گمان آنکه ممکن است در آینده کودتا کند در دستور کار گروه‌های سیاسی قرار داشت. به هر حال آیت‌الله خمینی با انحلال ارتش مخالفت نمودند اما مقرر شد با تصفیه ارتش از عناصر وابسته به رژیم قبل، به طور تدریجی بازسازی شود. هنوز چند ماهی از تصفیه ارتش نگذشته بود که جنگ آغاز شد، رئیس جمهور نمونه‌هایی از برخورد با فرماندهان ارتش را طی نامه‌های محرمانه به آیت‌الله خمینی گزارش نمود یک مورد تراشیدن سر فرمانده لشکر خراسان و دیگری دستگیری و شکنجه فرمانده تیپ دزفول بود. بیگدلی یکی از خلبانان پاکسازی شده از ارتش نیز در خاطره تأثیربرانگیز خود از علاقه‌اش برای دفاع از کشور و بازگشت دوباره به خدمت سخن گفته است. ببینید:

«پس از جریان تصفیه نیروهای هوایی من بازنشسته شده و به مرغداری مشغول شدم. روز اول حمله عراق به ایران از منطقه علی‌شاه عوض که بین کرج و تهران است داشتم می‌آمدم به تهران که بروم منزل. دیدم دو هواپیمای «سوخو» عراقی دارند از بالای سرم پرواز می‌کنند. در ارتفاع خیلی کم. متأسفانه دقایق بعد صدای بمباران را شنیدم. وقتی رسیدم منزل با هیچ کس صحبت نکردم. رفتم توی اتاق، در را بستم و شروع کردم به گریه کردن. زار می‌زدم. به خودم می‌گفتم چرا من در چنین شرایطی به عنوان خلبان نمی‌توانم برای مملکت کاری بکنم. همسرم آمد به اتاق و از من پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ بلند شو و همین الان به نیروی هوایی تلفن بزن. اگر تو را برای پرواز قبول کردند من حاضرم مرا به عنوان گروگان آنجا نگه دارند و تو برو در جنگ علیه عراق شرکت کن. زنگ زدم به سرهنگ فکوری در ستاد نیروی هوایی. گفتم: من بازنشسته هستم. اگر به من اعتماد ندارید. زن و بچه‌ام را در ستاد هوایی گروگان بگیرید و به من هواپیما بدهید تا بروم بجنگم. فکوری گفت: همین الان بیا اینجا.» (بخش فارسی رادیو فرانسه، ۷۹/۶/۱۲)

## ۲) درگیری ارتش در کردستان

درگیری‌های خونین احزاب مسلح چپ‌گرا در نقاط مرزی چون کردستان، بلوچستان و مناطق ترکمن نشین پس از پیروزی انقلاب باعث شد ارتش توان خود را مصروف مقابله با تهدیدات جدایی طلبانه آن‌ها کند. عمده توان ارتش جهت مقابله با جنگجویان حزب دموکرات و حزب کومه‌له‌ی (زحمتکشان) در کردستان متمرکز بود. گفته می‌شد این احزاب در آن هنگام ۱۲ هزار نیروی جنگجو در اختیار داشتند، تقریباً چیزی بیش از یک لشکر، اگر هر لشکر به استعداد ۱۰ هزار نفر در نظر گرفته شود. لشکر ۶۴ ارومیه، لشکر ۷۷ خراسان، لشکر ۸۸ زاهدان، لشکر ۱۶ قزوین، لشکر ۸۶ خرم‌آباد، لشکر ۹۲ زرهی اهواز، لشکر ۸۱ کرمانشاه از معدود لشکرهای نیمه آماده ایران بودند. گفته می‌شد از ۶ یا ۷ لشکر آماده در آن هنگام ۲ تا ۳ لشکر آن درگیر جنگ با احزاب کرد در کردستان بود. یک سال و اندی جنگ فرسایشی در کردستان بخش مهمی از

این سه لشکر را از بین برده بود و در عمل سه یا چهار لشکر نیمه آماده وجود داشت که در جریان کودتای نوژه لشکر ۹۲ زرهی اهواز و تیپ نوهده (نیروهای ویژه) دچار فروپاشی شد و عملاً ۳ لشکر ارتش قادر به دفاع از کشور بودند.

### ۳) کودتای نوژه

در روزهایی که کشمکش جریان‌های سیاسی بر سر انتخاب نخست وزیر در جریان بود دقیقاً دو ماه و نیم قبل از شروع جنگ در اواسط تیرماه ۱۳۵۹ توطئه کودتا با اسم رمز «نقاب» کشف و خنثی شد. این کودتا به طور هم‌زمان در تهران و پایگاه هوایی همدان که بعدها به نام شهید نوژه نام‌گذاری شد، تیپ نوهده و لشکر زرهی اهواز برنامه‌ریزی شده بود. هر یک از جریان‌های سیاسی خود را عامل کشف و خنثی‌سازی کودتا دانستند، از مجاهدین خلق تا حزب جمهوری اسلامی و حزب توده و بالاخره رئیس‌جمهور همگی از تحت نظر داشتن و اطلاع قبلی از کودتا سخن گفتند و آن را دستاورد بزرگ برای خود توصیف کردند، رئیس‌جمهور طی مصاحبه‌ای جریان کودتا را شرح داد:

«واقعیت امر این است که فرمانده وقت نیروی هوایی شاید یک ماه و نیم یا دو ماه پیش، دقیقاً خاطر من نیست، اطلاع داد که در نیروی هوایی مثلاً در بعضی از چتربازان چنین تعبیرهایی دیده شده است شاید هم به صراحت از همین تیپ نوهده حرف زد و گفت که یک تشکل‌هایی در حال انجام است. این خبر را دادیم به دستگاه اطلاعاتی برای تحقیق و برپایه همان روش شناخت بر پایه توحید پیگیری کردیم تا این که حدود سه هفته پیش از این معلوم شد که اینها همان گروه نقاب هستند که در آن وقت در حدود ۷۰ یا ۸۰ نفر ارزیابی شده بودند و این که ۱۰ نفرشان هم برای ما شناخته شده بودند. کار ادامه پیدا کرد، دو هفته پیش از این دکتر باهنر تلفن کرد که مطلب مهمی است و دو نفر پیش شما می‌آیند، آقای موسوی اردبیلی هم بودند. معلوم شد که این دو نفر از نزدیکان دکتر یزدی هستند و با او نسبتی دارند و رفته بودند در مجلس به او بگویند و او را نیافته‌اند و باهنر گفته‌اند و بعد هم باهنر تلفن کرده و بالاخره

شب ما را پیدا کرده بود، آمدند و گفتند که از نزدیکان‌شان اطلاع داده‌اند که قرار است در پایگاه یکم جمعه دو هفته پیش این کارها انجام بگیرد.

ما فکر کردیم این اطلاعات و آن اطلاعات قبلی دو جریان هستند و من بلافاصله فرمانده نیروی هوایی را و بعد هم فرمانده نیروی زمینی را خواستم و اطلاعات را به آن‌ها دادم و اطلاعات گروه اول را نیز دادم و گفتم که تعقیب کنید و مرتب گزارش کنید. چند روزی گذشت من عادت‌م این است که صبر نمی‌کنم به من گزارش بدهند. تعقیب می‌کنم بینم به چه مرحله‌ای رسیده است و یا ممکن است در روز چند بار بپرسم بعد برای سخنرانی به میدان شهدا رفتم در آنجا یک خواهری یک نامه‌ای را توی ماشین انداخت که حکایت از توزیع اسلحه در تهران می‌کرد و نام یک ارتشی هم جزء آنان بود، آن اطلاعات را به اطلاعات قبلی ضمیمه کردم: حالا اگر ما نخواهیم اسم ببریم از جهت اخلاق نادرست است. دو روز قبل از این قضایا از دو گروه سیاسی هم دو اطلاع آمد، البته این اطلاعات چیز تازه‌ای برای ما نداشت. در جریان این واقعه اطلاعات سپاه و ارتش و نیروی هوایی هماهنگی کردند و آن نقشه که قرار بود در فلان جا به چه ترتیب اجتماع کنند پیگیری کردند. همه نیروها شرکت فعالانه داشتند. پس به این ترتیب قضیه را خود ارتش اول پی برد، تعقیب از خود ارتش شد، تا رسید به این سه چهار روز پیش که معلوم شد ناگهانی می‌خواهند عمل کنند، شاید هم متوجه شده بودند که ما در تعقیب آن‌ها هستیم فکر کرده بودند به اصطلاح ما را خام کنند و عمل کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

واقع امر آن بود که نیروهای حزب توده و سازمان مجاهدین اولی بیشتر و دومی کمتر اطلاعات نسبی از طریق سرویس‌های اطلاعاتی شوروی سابق نسبت به احتمال کودتا طی هفته‌های آینده را دریافت کرده بودند و هشدارهای لازم از طریق سفیر شوروی به اطلاع مقامات رسمی نیز رسیده بود، چنانکه اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس وقت در خاطرات خود به آن اشاره کرده است. به احتمال قریب به یقین اطلاعات از سوی شوروی چه از کانال رسمی (سفارت) و چه غیررسمی از طریق گروه‌ها و احزاب از جمله حزب توده در

اختیار رئیس جمهور نیز قرار داده شده بود اما جملگی اطلاعات دقیقی که روی آن بتوان اقدام به عملیات ضد کودتا کرد نبودند، بلکه کلیاتی از احتمال وجود خطر را گوشزد می‌کردند.

رئیس جمهور اقدام سرکوب کودتا را به واسطه آنکه فرماندهی کل قوا را تحت اختیار داشت، رهبری می‌کرد، اما نقش سپاه پاسداران، ارتش و سازمان‌های اطلاعاتی تازه تأسیس این دو نیرو، احزاب چپ‌گرا و بالاخره اطلاعات مردمی سهم اصلی را در خنثی‌سازی طرح کودتا ایفا کردند. رئیس جمهور از این‌که اقدام به موقع در مقابل کودتا صورت گرفت و آیت‌الله خمینی از آن ابراز رضایت کرده‌اند، اظهار خوشوقتی نمود:

«دیشب (یکشنبه شب) آقای اشراقی و آقای دادستان کل پیش من بودند، صحبت از خوب مهار شدن و خنثی شدن کودتا بود. آقای اشراقی گفتند وقتی شب پیام شما رسید که توطئه را مهار کردیم و توطئه‌کنندگان شناخته شدند و دیگر هیچ خطری نیست، امام لبخندی زدند و گفتند پس می‌روم بخوابم. این حکایت از اعتماد ایشان به کار ما داشت و مایه شادی ما بود. آقای اردبیلی گفت من در شورای انقلاب هم مجدداً طرح کردم که باید از رئیس جمهور به مناسبت کوششی که در کشف این توطئه کرده است مثلاً تشکری می‌کرد و یا کاری می‌کرد من در آنجا گفتم که ما از خیر تشکر گذشتیم، عده‌ای چنان تبلیغ می‌کنند مثل این‌که کودتا قرار بوده به ضد غیر من صورت بگیرد و این را یک مقدمه‌ای قرار داده‌اند برای یک تسویه حساب‌هایی و عده‌ای خودشان را وارد در امور نشان می‌دهند که هیچ وارد در امور نبوده‌اند و یک دروغ‌ها و حرف‌های نادرستی زده می‌شود که این همان زمینه اجتماعی فراهم کردن برای این گونه طرح‌هاست. واقعیت واقعیت است، دروغ هم دروغ است. شما اگر روزنامه‌های آنچنانی را ملاحظه کنید، اصلاً مثل این‌که این کودتاچیان کاری به کار رئیس جمهوری نداشته‌اند. مثل این‌که قرار بوده ما را ناز و نوازش بکنند. خوب این تبلیغاتی است که متأسفانه باید بگویم برای رد گم کردن است و برای از بین بردن آن نقش مخربی است که زمینه‌ساز این توطئه‌هاست. امتحان من این است که بعضی تبلیغات می‌کردند که ما خط غربی هستیم، لیبرال

هستیم، معلوم شد اگر پیش‌بینی‌ها تحقق پیدا کرده بود چه بلایی به سر ما می‌آمد، خوب اگر ما غربی بودیم آن‌ها چه مرضی داشتند بر ضد ما این همه توطئه بچینند. پس این توطئه‌ها را که می‌چینند معلوم است که نه، خط مکتبی ما هستیم و مردم درست تشخیص داده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

پس از کودتا دستگیری‌ها و تصفیه ارتش شدت گرفت و عده زیادی از سرای کودتاجی بلافاصله به جوخه اعدام سپرده شدند. بسیاری از فرماندهان ارتش بازداشت و تحت بازجویی قرار گرفتند و این هنگامی بود که درگیری جناح‌های سیاسی برای کسب کرسی‌های هیئت دولت به شدت ادامه داشت. اما برخی اقدامات خودسرانه در تعقیب و تنبیه فرماندهان ارتش باعث نگرانی رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا شد. وی در چند مورد به صورت حضوری و با ارسال نامه از رهبر انقلاب خواست دستور دهد اقدامات خودسرانه علیه فرماندهان ارتش متوقف شود. از جمله نامه‌های ۵۹/۳/۱ و ۵۹/۳/۲۵ رئیس‌جمهور که بدان خواهیم پرداخت. در یک مورد خیلی حاد سید محمد غرضی استاندار خوزستان با عزل فرمانده لشکر زرهی خوزستان خود اقدام به انتصاب فرمانده نیروی دریایی، زمینی و هوایی در استان نمود، کاری که جزء شئون فرمانده کل قوا بود و این مسئله رئیس‌جمهور را بر افروخت.

این مسائل همزمان با کودتای نوژه که بخش اصلی آن در اهواز قرار بود اجرا شود صورت گرفت. در حالی که خوزستان خط مقدم و مرز طولانی با عراق داشت فروپاشی لشکر اهواز نشان می‌داد وضعیت ارتش به طور فزاینده به سوی بی‌نظمی و هرج و مرج پیش می‌رود.

علی جنتی که در روزهای ابتدای جنگ در خوزستان در استانداری و ارگان‌های دولتی مشغول به کار بود به وجود ناهماهنگی و عدم رعایت سلسله مراتب به علت شرایط بحرانی جنگ به خصوص در خوزستان اشاره می‌کند، او انتصاب فرمانده سپاه خوزستان به عنوان فرمانده لشکر ارتش را به عنوان نمونه ذکر می‌کند: «روز بعد، آقای غرضی بدون هماهنگی به آقای شمخانی (فرمانده وقت سپاه اهواز) حکمی داد و او را به فرماندهی لشکر ۹۲ زرهی منصوب نمود! ایشان هم با همین حکمی که از رادیو خوزستان خوانده شد به

لشکر رفت و کار فرماندهی آن‌جا را به عهده گرفت. این کار موجب عصبانیت بنی‌صدر شد. بنی‌صدر در آن زمان هم رییس شورای انقلاب بود و هم فرماندهی ارتش را بر عهده داشت. وی به دنبال این ماجرا، برخوردهای خیلی تندی با آقای غرضی کرد؛ اما به هر حال این ترفند بسیار موثر واقع شد و ارتش کاملاً در اختیار نیروهای انقلاب قرار گرفت.» (جتی، ۱۳۸۱، ۱۸۱)

سیدمحمدغرضی علت انتصاب فرماندهان نظامی از سوی خود را تلاش ارتش برای کودتا در اهواز می‌داند. او از اهداف کودتا سخنی نمی‌گوید، اما معتقد است کودتاچیان قصد داشتند او را بکشند، او مدعی است، افرادی چون بنی‌صدر هنوز قصد کشتن او را دارند:

«وقتی به خوزستان رفتم، وقایع خیلی سنگینی اتفاق افتاد. کودتای نوژه بخش زمینی‌اش در خوزستان شکل گرفت. بختیار به دفتر صدام در عراق آمده بود و لشکر ۹۲ مأمور بود که خوزستان را بگیرد و جمهوری دموکرات خوزستان را شکل دهد. چهارشنبه ظهری بود که به همراه آیت‌الله موسوی جزایری به یکی از پادگان‌ها رفتم و برای نظامی‌ها سخنرانی کردم. متوجه شدم برخی از نظامی‌ها از من فرار می‌کنند و حرکت‌های عجیبی دارند. پس از پادگان به استانداری برگشتم. چند لحظه‌ای نگذشته بود که به دفتر آمدند و گفتند غرضی چرا نشسته‌ای؟ لشکر ۲ که مأمور بود در مرز بستان بماند، به داخل پادگان برگشته است و تانک‌هایشان هم رو به سوی استانداری است. من بلافاصله شمخانی، آوایی و جهان‌آرا را به عنوان فرمانده نیروی زمینی، هوایی و دریایی ارتش منصوب کردم و همه چیز به هم خورد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دالان کوچکی از سوی دفتر امام می‌آمد. ایشان در آن مسیر به من فرمودند: غرضی، اگر امام نبود، اعدامت کرده بودند. من رفتم خدمت امام، امام فرمودند بروید بنی‌صدر را ببینید و با ایشان صحبت کنید. من اطاعت امر کردم و رفتم پیش بنی‌صدر، بنی‌صدر به قدری از دست من عصبانی بود که کاردش می‌زدی خونس نمی‌آمد اما او کار از دستش خارج شده بود. او هنوز در پی کشتن من است. او می‌خواست هدایت جنگ به سمت ارتش برود اما ما می‌خواستیم جنگ را مردم مدیریت کنند.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱)



رئیس جمهور اقدام سیدمحمد غرضی استاندار خوزستان (بعدها وزیر نفت و وزیر پست و تلگراف و تلفن شد) در عزل و نصب فرماندهان نیروی زمینی، هوایی و دریایی استان خوزستان بدون اطلاع او به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، را جزء اقدامات خودسرانه به بهانه کودتا یا همان طرح نقاب دانست و آن را پرده‌ای دیگر از جریان تضعیف و حذف خود دانست:

«پس از این که مطالب را من توضیح دادم کار استاندار خوزستان (سیدمحمدغرضی) مطرح شد که بدون تماس با ریاست جمهوری و بدون این که اختیارات قانونی داشته باشد و بدون توجه به حساسیت موقعیت خوزستان کاری کرده است که با هیچ عقل و منطقی جور نیست و آن نصب فرمانده برای نیروهای مسلح (نیروهای زمینی- دریایی و هوایی) است.

در این باره این نکات باید به اطلاع مردم برسد:

چون پیش از انجام طرح به ما اطلاع رسیده بود که خوزستان منطقه‌ی حساس است که از آنجا حمله خواهد شد، شخص خود من به استاندار خوزستان تلفن کردم که اوضاع خوزستان حساس است و باید مراقب باشد. بنابراین ما کاملاً در جریان وضع خوزستان بودیم و خود قبلاً به استاندار اطلاع داده بودیم.

پس از این که معلوم شد چند تن از نظامیان خوزستان نیز در این طرح کودتا شرکت داشتند، به لحاظ حساسیت وضع در آنجا و ضرورت متزلزل نشدن فرماندهی در آن منطقه با مسئول اطلاعات سپاه قرار شد که اگر اختلالی ایجاد نکنند اینها را توقیف کنند به طوری که هیچ سگته‌ای و تزلزلی برای فرماندهی بوجود نیاید. ولی ناگهان در اراک که بودم به من تلفن شد که استاندار خوزستان به یک چنین کار شگرفی دست زده است که البته من این مسأله را مسکوت نخواهم گذاشت و با قاطعیت در این زمینه عمل خواهم کرد برای این که این گونه کارهای ناسنجیده به قیمت سرنوشت یک کشور تمام می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۲)

چندی بعد رئیس جمهور از دیدارش با سیدمحمدغرضی می‌گوید:

«استاندار خوزستان با معاون وزارت کشور آمد بعد گفت که مسأله را بزرگ کرده‌اید و فرمانده نصب نکرده است درحالی که در تلگراف به امام صراحتاً گفته است که فرمانده نصب کرده‌ایم و من خطرات این کار را به او گوشزد کردم!». (همان، ۵۹/۳/۲۵)

رئیس جمهور روز بعد از دیدار دوباره با استاندار خوزستان و حل و فصل مسئله سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور برخلاف نظر اولیه برخورد تندی با وی نداشته است:

«استاندار خوزستان آمد و بار دیگر خطرات خروج از حوزه مسئولیت را شرح دادم و گفتم که آسان است که کسانی بدون اطلاع از واقعیت‌هایی که مسئولان اجرایی کشور با آن‌ها روبرو هستند، شعار بدهند و کف بزنند و کار شما هم یک کار انقلابی به حساب بیاید اما با توجه به اطلاعاتی که با او در میان گذاشتم این کار یک خطای بزرگ بوده است و قرار شد که به جبران این خطا، این خط جبران بشود و او عصر در شورای امنیت ملی شرکت بکند». (همان، ۵۹/۴/۲۶)

اما نتیجه کودتا تضعیف بیشتر سازمان ارتش به خصوص در مناطق مرزی و خوزستان بود. هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی در مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر شرایط بغرنج واحدهای ارتش در خوزستان پس از کودتا را چنین توصیف می‌کند:

«آیا این کشور ارتش می‌خواهد یا نه؟ ما که با کسی جنگ نداریم اما مدافع هستیم پس باید مدافع مجهزی باشیم. مرداد سال ۵۹ حدود دو ماه قبل از جنگ جریان کودتای پادگان نوژه به وجود آمد. شما بروید ببینید چه بلایی بر سر لشکر ۹۲ اهواز آمد؟ من اگرچه جزو نیروی دریایی بودم اما اطلاعاتم در این زمینه کافی است. اصلاً از خود نیروی زمینی بپرسید چه بلایی بر سر این لشکر آمد؟ اکثراً سرگرد به بالا همه گرفتار بودند. من آن زمان فرمانده گردان تکاوران ارتش بودم. تمام سران لشکر ۹۲ در کودتای نوژه گرفتار و عده‌ای بازداشت شدند. من روز اول مهر ۵۹ یعنی دومین روز جنگ وقتی وارد خرمشهر شدم. فرمانده گردان تانک برای لشکر ۹۲ که باید یک سرهنگ دو،

رسته زرهی باشد یک سروان مخابرات بود.» (سایت معارف دفاع مقدس، ۹۳/۳/۱)

در جمع‌بندی این بخش به طور خلاصه می‌توان اشاره نمود وضعیت ارتش به خصوص نیروی زمینی ارتش در بدترین وضعیت ممکن قرار داشت و شرایط نیروی هوایی و دریایی گرچه بهتر بود اما سازمان آن‌ها هم دچار بی‌نظمی بود. رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در چنین شرایطی از فروردین ماه ۱۳۵۹ با تجاوزات مرزی عراق مواجه بود. هر از چندگاهی مناطق مرزی و پاسگاه‌های مرزی زیر آتش توپخانه متجاوزان عراقی قرار می‌گرفت و تنش بین دو کشور به طور فزاینده در حال اوج گیری بود. رئیس جمهور و فرمانده کل قوا در این هنگام از فرماندهان سه نیرو می‌خواهد گزارشی از آمادگی خود ارائه کنند. وی می‌گوید:

«بنابر گزارش‌های فرماندهان سه نیرو، میزان آمادگی نیروی زمینی صفر درصد، میزان آمادگی نیروی هوایی ۱۰ درصد و میزان آمادگی نیروی دریایی ۲۰ درصد بود.» (غریب، ۱۳۸۵، ۳۸)

وی بعدها در مصاحبه‌ای گفت این آمادگی در زمان وقوع جنگ به این صورت بود، نیروی زمینی ۱۰ درصد نیروی هوایی ۹۰ درصد و نیروی دریایی ۹۰ درصد.

رئیس جمهور در نامه‌ای به رهبر انقلاب مهم‌ترین خدمت خود به نظام را انسجام بخشی به ارتش توصیف می‌کند:

«اگر اینجانب هیچ خدمتی نکرده باشم این خدمت را کرده‌ام که یک ارتش پریشان و پراکنده و مأیوس و پر هرج و مرج را که در پیام خودتان در اول سال هم بود که دیگر تحمل هرج و مرج داخلی آن را نخواهید کرد را تحویل گرفته‌ام و با آن در کردستان و گنبد و آذربایجان غربی و حال در تمامی غرب ایران دارم می‌جنگم و امروز قوی‌تر از روز شروع به جنگ نیز شده است. در تغییر روحیه و فکر ارتش همین بس که ساخته رژیم شاه بود و حالا دارد از رژیم شما دفاع می‌کند.» (غریب، ۱۳۸۵، ۴۱)

گرچه وی از انسجام صحبت می‌کند اما تا قبل از آغاز جنگ چنین انسجامی در ارتش پدید نیامده بود و حداقل ۴ تا ۶ ماه پس از جنگ انسجام نسبی در نیروهای مسلح پدید آمد. حال با چنین شرایطی می‌توان به سهولت تصور نمود چگونگی کشور وارد مرحله جنگ تحمیلی شده است.

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد تضعیف ارتش به خصوص بعد از کودتای نوژه اپوزیسیون خارج نشین، دولت‌های غربی و دولت بعثی عراق را به طمع انداخت که زمان مناسب برای حمله به ایران و تحمیل خواسته‌های‌شان فرا رسیده است.

در تاریخ ۲۲ مهر ماه ۱۳۹۰ شمسی، وزارت خارجه انگلیس مدارک سری را از طبقه‌بندی خارج و آن را منتشر ساخت که نشان می‌دهد وزارت خارجه انگلیس در دیدارهای فشرده با اپوزیسیون ایران و رهبران عراق در حال ایجاد رابطه‌ای و تشویق عراق برای حمله نظامی به ایران بودند. این مدارک نشان می‌دهد این ملاقات‌ها از مرداد تا آبان ماه ۱۳۵۹ به طور مداوم ادامه داشته است و شاهپور بختیار در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ روز اول جنگ از بغداد دیدار کرده است:

«گزارش سری دیوید میرز مسئول بخش خاورمیانه وزارت خارجه بریتانیا به تاریخ ۲۵ سپتامبر/ سوم مهر، خبر از سفر بختیار به عراق در آستانه حمله نظامی عراق به ایران (۲۲ سپتامبر/ ۳۱ شهریور) می‌دهد. در ادامه این گزارش عنوان شده که عراق از اپوزیسیون ایرانی خواسته تا در جبهه‌های نبرد پشت سر نیروهای عراقی حاضر شوند تا دولت خود را در مناطق اشغالی تشکیل دهند. در پایان این گزارش درباره بازتاب چنین اقدامی این گونه هشدار داده شده است: «من معتقدم که ایجاد دولت جایگزین تبعیدی مثلا در خوزستان به شدت می‌تواند بخت آنان را برای این که هرگز توسط مردم ایران پذیرفته شوند را کاهش دهد، مگر آن که عراقی‌ها خود را آماده فتح کل ایران کنند تا تبعیدی‌ها را به قدرت برسانند.» (راديو فردا، ۹۰/۵/۱۹)

«بروز جنگ با توجه به دامنه کم‌هایی که آن دو (اویسی و بختیار) از عراق دریافت کرده‌اند موجب سردرگمی آنان شده است. آن‌ها احتمالا وسوسه

شده تا به ایران برگردند و با کمک عراق اداره بخش‌های اشغالی خوزستان و یا کردستان را در اختیار خود بگیرند.» (همان)

شبهه این اطلاعات دو سال قبل از آن (۱۳۹۰ شمسی) توسط یکی از مقامات سابق عراق فاش شده بود:

«حامد الجبوری وزیر امور ریاست جمهوری و امور خارجی و فرهنگ عراق در زمان حسن البکر و صدام حسین در مصاحبه با تلویزیون الجزیره ۲۵ جولای ۲۰۰۸ (۵ تیر ۱۳۸۷) نیز از این حقیقت پرده برداشته بود:

وی در این گفتگو تصریح کرده است که جورج براون، وزیر امور خارجه انگلستان در زمان حزب کارگر، شاهپور بختیار و تیمسار اویسی در جلسه‌ای این پیام را به صدام دادند که بهترین وقت برای حمله به ایران است. در این جلسات همه کسانی که با صدام ملاقات می‌کردند تأکید داشتند که ایران در آستانه فروپاشی و ارتش این کشور متلاشی شده و نیروی هوایی این کشور به علت اعدام افسرانش زمین گیر شده است. همه آن‌ها به گونه‌ای صحبت می‌کردند که گویا عملیات نظامی در ایران صرفاً تفریح است و همین مسئله صدام را به آغاز جنگ با ایران تشویق می‌کرد.» (همان)

### وقایع تاریخی جنگ

در فروردین ماه ۱۳۵۹ دقیقاً دو ماه پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری جرقه طولانی‌ترین جنگ منطقه خاورمیانه در قرن بیستم زده شد. فردی به نام سمیر نور علی در تاریخ ۵۹/۱/۱۶ هنگام سخنرانی طارق عزیز معاون رئیس جمهور در دانشگاه مستنصریه بغداد او را مورد سوء قصد قرار داد اما قبل از آنکه آسیبی به طارق عزیز برساند به قتل رسید. پدر او تاجر و اهل بغداد بود و دولت عراق مدعی شد او عضو حزب «الدعوه الاسلامیه» بوده است. دولت عراق مدعی شد او در سال ۱۹۷۸ یک سال قبل پیروزی انقلاب اسلامی حدود یک ماه در ایران حضور داشته است. بلافاصله پس از این ترور بهانه‌جویی صدام آغاز شد. وی ابتدا آیت‌الله محمدباقر صدر و خواهرش بنت الهدی را دستگیر و عده زیادی از ایرانیان مقیم عراق و مخالفان دولت را از

عراق اخراج نمود. در تاریخ ۵۹/۱/۲۵ پس از مدتی گمانه‌زنی شهادت آیت‌الله صدر و خواهرش به دست عمال رژیم بعثی عراق منتشر شد و به موازات آن آتشباری توپخانه عراق به نواحی مرزی غرب ایران آغاز شد. اخبار متعددی نیز در مورد تسلیح احزاب مخالف کرد توسط رژیم بعثی عراق وجود داشت که به دلیل عدم تسلط کامل نیروهای دولتی بر این منطقه میزان دقیق و کیفیت سلاح‌های ارسال شده برای معارضین داخلی مشخص نبود. در تاریخ ۵۹/۱/۲۰ فرمانده گروهان ژاندارمری دهلران خبر از نقل و انتقال وسیع نیروهای عراقی در مرز دهلران داد.

در تاریخ ۵۹/۱/۲۳ فرمانده عملیات سپاه خبر از تبادل آتش شدید در منطقه قصرشیرین تا سومار داد.

روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۹/۲/۱۸ از قول سرگرد محمدجواد مودن نماینده وزارت دفاع در مناطق غربی اعلام می‌کند که دو لشکر عراق در آن سوی مرزها در منطقه ایلام مستقر شده‌اند و فاصله آن‌ها تا مرز حدود یک کیلومتر است! (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۱۸)

در ۵۹/۱/۲۶ پنج ماه قبل از شروع جنگ برای اولین بار رئیس جمهور با حضور در منطقه عملیاتی غرب در جریان درگیری‌های مرزی که عمدتاً در منطقه قصرشیرین تا سومار و نفت شهر (جزء استان کرمانشاه) متمرکز بود قرار گرفت. وی در همین مرحله از محل اسکان ایرانیان رانده شده از عراق بازدید و بعد از مناطق جنگی استان ایلام نیز بازدید کرد. او نیز هم‌صدا با منتقدین جدی خود در جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی خواهان سرنگونی رژیم عراق شد. دقیقاً همان شعاری که بعدها دستاویز رژیم بعثی عراق برای تجاوز به ایران شد. بنی‌صدر در کرمانشاه طی سخنرانی خود از سربازان عراقی می‌خواهد رژیم بعثی عراق را سرنگون کنند:

«بیشتر امید ما این است که سربازان و افسران عراقی، رژیم بعث را نپذیرند و برای سرنگونی آن بکوشند، صف‌آرایی مسئله مهمی نیست. سرباز عراقی به روی سرباز مسلمان و برادر مسلمان خودش نمی‌ایستد ما نه توقعی در عراق داریم و نه می‌خواهیم ذره‌ای از خاک آن‌ها را بگیریم ما هیچ از این برنامه و

هدف‌ها نداریم، این یک رژیم فاسدی است که به تحریک آمریکایی‌ها برای ما بازی درمی‌آورد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۲۶)

وی همان روزها، به عراق هشدار می‌دهد که در صورت تعرض به ایران، دشمن را حتی در خاک خودش تعقیب خواهد کرد:

«من باید بگویم که اگر دولت عراق به خود جرأت بدهد و قدم پیش گذارد ما در حد تنبیه نخواهیم ایستاد آنقدرها به آمادگی نیروهای مسلح دلگرم و امیدوار و مطمئن هستیم که یقین دارم که اگر همه ما بخواهیم فرزندان اسلام و ایران را در مرزها نگهداریم آن‌ها نخواهند ایستاد و تعقیب دشمن را فریضه‌ی خودشان خواهند شمرد و حتماً دشمن متجاوز را تا درون مرزهایش تعقیب خواهند کرد. ملت عراق (ملت برادر ما) زیر چکمه‌های فاشیست‌های سرخ آماده‌اند فرصت پیدا کنند علیه یک طاغوت سرسپرده‌ای قیام کنند برای ما چه فرصتی مغتنم‌تر از این.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۲۳)

درست دو ماه و نیم قبل از حمله ارتش عراق به ایران روزنامه انقلاب اسلامی در تاریخ ۵۹/۴/۱۹ گزارش روزانه رئیس‌جمهور را که در تاریخ ۵۹/۴/۱۷ یک بار چاپ شده بود به دلیل اهمیت زیاد دوباره در صفحه ۱۲ خود چاپ می‌کند. این روزنامه تحت عنوان «هشدار قبلی رئیس‌جمهور» می‌نویسد: «بریده‌ای از مطلب «روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد» به تاریخ ۵۹/۴/۱۷ که در آن رئیس‌جمهور کشورمان نسبت به حمله گسترده رژیم مزدور عراق در روزهای آینده هشدار داده بود.» و در ذیل آن هشدار رئیس‌جمهور را به شرح زیر می‌آورد:

«دیروز از جمله ملاقات‌ها، ملاقات یک فرانسوی با من بود. دو اطلاع دادند یکی مطلبی که رئیس‌جمهور فرانسه به سفیر فرانسه در تهران گفته است. سفیر فرانسه در تهران به او گزارش داده در مخالفت با ما و پیوستن به محاصره اقتصادی ایران و اثرات زیانبار این کار و بی‌فایده‌گی این کار، رئیس‌جمهوری فرانسه به او پاسخ داده که می‌دانم اما آمریکا فشار طاقت فرسایی به ما وارد می‌کند و کارتر به صراحت به ما گفت که آمریکا به هیچ قیمت از دو کشور صرف‌نظر نخواهد کرد. یکی ایران و دیگری آلمان.

خبر دوم، از قول «وانس» وزیر خارجه سابق آمریکا می‌داد، او گفته است که اختلافش با کارتر و مشاور امنیتی و مطبوعاتی او بر سر شیوهی عمل در ایران است و این سه نفر بر این باورند که با تشدید اختلاف‌هایی مثل اختلاف با دولت مرکزی (کردها با دولت مرکزی) برانگیختن توطئه‌هایی در قسمت‌های مختلف کشور و کشاندن دولت به درگیری‌ها در همه جا و ایجاد توسعه اختلاف در میان گروه‌های مختلف می‌توان دولت ایران را به حد کافی ضعیف کرد و با ناتوانی‌های اقتصادی او را از پا درآورد.

این دو خبر را که او داد خبر سومی را هم اضافه کرد که دو وجه دارد که یک وجهش در روزنامه لوموند فرانسوی بود که نیروهای نظامی در خاک عراق آماده عملیات در ایران می‌شوند. و بختیار تصدیق کرده است که چنین نیروهایی وجود دارد. خبری که از منبع ایرانی بود که در منطقه کرمانشاه خواب یک آشفته‌نگی و توطئه خونینی را از حالا تا پانزده روز آینده دیده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

دو روز بعد رئیس‌جمهور تحرکات مرزی دولت عراق را توسط دو نفر از نمایندگان معتمد خود، تأیید می‌کند:

«صبح ابتدا آقایان [فضل الله] محلاتی و حسین خمینی (نوه آیت‌الله خمینی) که از کرمانشاه آمده بودند به همراه آقای میرسلیم معاون وزارت کشور آمدند. درباره کردستان و کرمانشاه گزارش دادند و معلوم شد که نیروهای دشمن در خاک عراق تدارکاتی دیده‌اند و خبری که قبلاً بما داده شده بود، صحت دارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

در گزارش روزانه دو روز بعد دوباره رئیس‌جمهور از اقدامات جهت پیگیری تهدیدات در مرز غربی سخن می‌گوید:

«صبح جلسه شورای امنیت کشور بود. مسائل گوناگونی طرح شد. نخست راجع به غرب کشور بحث شد و احتمال حمله ضد انقلاب از خاک عراق. مطلبی که من در گزارش روز قبل از یاد برده بودم مسئله طرح امنیت عمومی منطقه غرب و مقابله قطعی با ضد انقلاب بود. در این جلسه درباره اطلاعاتی که در نحوه عمل ضدانقلاب رسیده بود، بحث کردیم و گفتم هدف ارتش



عراق مشغول کردن ما در مرزهاست تا در درون عناصر مسلح‌اش توطئه‌هایی را در نقاط مختلف ترتیب بدهند. گفته شد که برژینسکی مشاور امنیتی کارتر نیز در عراق بوده است و وقتی از او درباره‌ی این سفر سوال کرده‌اند، لبخند زده است؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۲۱)

همین طور در گزارش روزانه تاریخ ۵۹/۵/۷ رئیس جمهور اشاراتی به توطئه گسترده خارجی در منطقه غرب و کردستان نمودند اما به علت سری بودن، آن را شرح ندادند:

«امروز گزارش‌هایی که مسئولان اطلاعات سپاه و ارتش هر دو آورده بودند حکایت از این می‌کرد که برداشت من صحیح بوده و علائم روشنی از چنین طرحی از سوی دشمن بدست آوردند. بعد من می‌گویم که در پنج شنبه رئیس ستاد و مسئول اطلاعات ارتش به نزد من آمدند. برای دیدار فوق‌العاده و گفتند که اطلاعات خیلی روشن کننده‌ای در این زمینه به دست آوردند که به موقع خود خواهم گفتم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۵)

در کارنامه رئیس جمهور مورخ ۵۹/۵/۱۱ به طور سربسته وی از اطلاعات مهم ارائه شده توسط سفیر ایران در مسکو سخن می‌گوید، وی بعدها در خاطرات خود این اطلاعات را مرتبط با آغاز قریب‌الوقوع جنگ می‌داند:

«بعد دکتر مکرری سفیر ایران در مسکو آمد و اطلاعاتی هم که می‌گفت در فرانسه بدست آورده است داد. او درباره توطئه‌ای می‌گفت، که طرح آن را ریخته‌اند که مشابه بود با اطلاعاتی که ما بدست آورده بودیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۹)

در روز ۱۴ مرداد نیز از طریق وزیر دفاع اطلاعات پیگیری می‌شود. وی می‌گوید:

«از آنجا به منزل آمدم که نزدیک یک بعد از نیمه شب بود و به کارهایی که معمولاً می‌پردازم، پرداختم تا این‌که دکتر چمران وزیر دفاع که الان نیز وکیل مجلس است درباره اطلاعاتی که آن روز در زمینه تحرکات دشمن رسیده بود تا نزدیک سحر صحبت کردیم قرار شد که پیگیری شود، ببینیم چه خواهد بود.» (همان، ۵۹/۵/۲۷)

یک روز بعد گویا مسئله حاد و جدی پیش آمده است که تشکیل شورای امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور را ضروری ساخته است:

«صبح ساعت ده و نیم جلسه شورای امنیت ملی برقرار شد. طرحی را برای هماهنگی در استان‌های مختلف بین نیروهای مسلح تحت سرپرستی استاندار که استاندار فارس تهیه کرده بود، عرضه شد. بعد مسئله این‌که آیا توطئه‌های دشمن منطقه‌ای است و یا در سراسر کشور انجام می‌گیرد، بحث شد و رئیس ستاد ارتش توضیحاتی داد که این یک طرح سراسر کشوری است و من درباره این‌که وقتی طرح کشوری است باید طرح مقابله با آن هم کشوری باشد صحبت کردم قرار شد چهار یا پنج موضوع مهم مورد بحث قرار گیرد و برای آن‌ها طرحی تهیه بکنیم و به اجرا دریاوریم تا میان نیروهای ما در استان‌ها اولاً بین خودشان هماهنگی کامل بوجود آید، ثانیاً بین آن‌ها و مرکز نیز هماهنگی کامل وجود داشته باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۷)

پس از جمع‌بندی اطلاعات گویا فرمانده کل قوا به این نتیجه می‌رسد که احتمال وقوع درگیری بسیار زیاد است و از این رو بررسی اوضاع منطقه غرب ضروری است.

رئیس جمهور دو روز پس از مشخص شدن و رأی اعتماد مجلس به نخست وزیر (محمدعلی رجایی) برای انجام وظایف فرماندهی کل قوا عازم منطقه غرب شد. این دومین بازدید فرمانده کل قوا از مناطق مرزی با عراق بود که در آن استحکامات دفاعی در عقبه مرز (همدان) و خطوط اصلی تهاجم احتمالی (کرمانشاه) مورد بازدید ایشان قرار گرفت. وی درست ۳۶ روز قبل از جنگ، قریب‌الوقوع بودن آن را اعلام می‌کند و تهدیدات نامزد جمهوری خواه آمریکا را جدی تلقی نموده، جنگ تحمیلی که دولت بعثی عراق در حال تمهید مقدمات آن است را به اشاره و هدایت آمریکا می‌داند. رئیس جمهور در بازدید از پایگاه هوایی همدان به آمریکا در مورد تحمیل جنگ شدیداً هشدار داد:

«مطابق گزارش‌هایی که ما دریافت کرده‌ایم و اطلاعات نسبتاً قوی و روشنی که بدست آوردیم دشمنان این ملت تاریخی بر آن شده‌اند که از راه توطئه و تحریک بالاخره ما را به زانو درآوردند. نیروهایی در خارج مرزهای ما آمادگی

دیده‌اند تا از طریق آن‌ها برای حمله به کشور ما استفاده کنند. داوطلب ریاست جمهوری آمریکا شخصی که شاید بتوان گفت مظهر فاشیسم دوران حاضر است، در هر سخنرانی می‌گوید به محض این‌که به عنوان ریاست جمهوری آمریکا انتخاب بشود ایران را فتح خواهد کرد. من به عنوان رئیس جمهوری ایران به او می‌گویم که اگر شما رئیس جمهور آمریکا بشوید و برای فتح کشور ما بیایید، این سرزمین را یک رشته گورهای آماده برای متجاوزانی که به این سرزمین می‌فرستید خواهید یافت. شما از حال ایران خبر ندارید و نمی‌دانید که این سرزمین چه روزگاران سخت به خود دیده و چه هجوم گران وحشی صفت که در برابر اراده و فرهنگ مقاومت این ملت بزرگ به زانو درآمده و در همین سرزمین در خاک خفت خفته‌اند. شما نمی‌دانید و روحیه این جوانان را نمی‌شناسید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس‌جمهور در جمع مردم کرمانشاه نیز بار دیگر به آمریکا و دولت عراق در مورد دست‌اندازی به مرزهای ایران هشدار داد:

«حالت تعرضی را در مرزها باید در پیش گرفت و به دشمن مجال نداد که نفس بکشد، چون یک ملتی را معطل نگه داشته‌ایم، برای همین منطقه و اینها هر روز شایعه درست می‌کنند که ۲۰ هزار سپاه درست کرده‌ایم و از کجا می‌آییم و تا با هم بنشینیم و ببینیم چه زمانی می‌آیند و از کجا، این زندگی نمی‌شود، ما باید مشکل را حل کنیم. به دولت بعثی عراق و حامیان آمریکاییش بگوییم، ملت ما امروز آمادگی کامل دارد تا با توطئه‌گرهای مسلح و غیرمسلح با کمال قدرت روبرو شود و شما مردم در استانی که بعد از استان کردستان نامن‌ترین استان‌های ما بوده است، اینک آمادگی دارید تا برای استقرار امنیت و حاکمیت دولت و سرکوب هرگونه نقشه توطئه از سوی هر نیرو، دست به جانبازی بزنید. این ملت که شما هستید، این مردم که شما هستید قطعاً این خطه از خاک ایران را گورستان دشمنان انقلاب اسلامی ایران تبدیل خواهید کرد. نیروهای مسلح ما چه در مرز، چه در داخل کشور بیش از هر زمان دیگری آمادگی مقابله با تحریکات دشمنان ما را دارند و همه تبلیغاتی که پیش

از این برای تخریب روحیه ارتش ما انجام گرفت بی نتیجه ماند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)  
او ادامه داد:

«اینک به نیروهای مسلح جمهوری دستور داده شده است که به دشمن در هیچ جا مجال و امان ندهند و امیدواریم نیروهای مسلح ما به دولت عراق بفهمانند که این روحیه تجاوزطلبی آن دولت به چه قیمت گرانی برایش تمام می شود، در داخل مرزها نیروهای مسلح ما باید آرایش هجوم و توسعه دامنه حاکمیت دولت را پیدا کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس جمهور پس از سخنرانی در کرمانشاه راهی مناطق عملیاتی غرب کشور می شود. او اولین بازدید از مناطق مرزی را چنین شرح می دهد: «بعد از ادای نماز جمعه و نماز عصر راه افتادیم به باشگاه شرکت نفت بعد از نطق در جلسه شورای امنیت از نمایندگان نیروی زمینی، فرمانده نیروی زمینی، فرمانده عملیات غرب و فرمانده سپاه پاسداران که شرکت کردند و فرمانده عملیات غرب توضیحاتی راجع به عملیات مخرب داد و نقشه ها و برنامه ها بعد نمایندگان سپاه گفتند که مطالبی را در میان بگذارند تا واقعیت آنچنان که هست، معلوم شود و نواقص هم در محل رفع شود. ضمناً اصرار کردم که از منطقه دیدن کنم. دلیل آن بود که کسی در مقام فرماندهی کل قوا نمی تواند با کسانی که رویاروی خطر هستند از دور رابطه بگیرد و حتی خطر دیگر آن ها را هم نپذیرد و ثانیاً وقتی مستقیم و خود به چشم و گوش دید و شنید گزارش هایی که بعد از این خواهد خواند با توجه به واقعیت هایی است که دیده است و شنیده است، در آن ها نظر خواهد کرد. این است که از آن ها خواستم که حرف های شان را بگذارند، بعد از این که منطقه را دیدن کردیم آن ها حرف های شان را بزنند و ما گوش کنیم. غالباً موافق نبودند که این دیدار انجام بگیرد ولی من اصرار کردم و سوار هلی کوپتر شدیم و به محلی که ساعت ۶ بود رفتیم، سرپل ذهاب. از آنجا سوار جیب شدیم رفتیم به مرز جاده ها را که مقداری آسفالت بود و مقداری خاکی می شد و نگرانی هم داشتند که مین باشد و منفجر شود و اتومبیلی پیشاپیش می رفت. رفتیم و از پاسگاه ژاندارمری که

در دست سپاه پاسداران و یک محل دیگر که در دست ارتش بود و مرزداری می‌کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۹)

در حین مرحله بازدید از مناطق جنگی غرب در تاریخ ۵۹/۵/۲۴ هلیکوپتر حامل رئیس جمهور در منطقه‌ای بین اسلام آباد و سرپل ذهاب دچار نقص فنی شد و سقوط کرد، اما با آنکه هلیکوپتر کاملاً متلاشی شد، رئیس جمهور و همراهان وی از این سانحه به صورت معجزه‌آسایی نجات یافتند.

آیت‌الله خمینی به همین مناسبت اطلاعیه‌ای به این مضمون صادر نمودند:

«جناب آقای بنی‌صدر رئیس جمهور حفظ الله تعالی

نجات جنابعالی و همراهان محترم از سانحه‌ای که به حسب عادت مصیبت‌وار باید باشد نشان‌های از الطاف الهی است برای پیشرفت انقلاب اسلامی. ما از این اموری که است قدرت حق آشکارا در آن پیداست که همه در جهات حفظ این کشور و ملت است کرارا دیده‌ایم. انشاءالله تعالی از این پس نیز عنایت پروردگار با ماست و با همه وجود در پیشگاه مقدسش شکر گذاریم ما همه از خداییم و باید در راه خدمت به او باشیم. این عنایت معجزه‌آسا دلیل آن است که شما و همراهان‌تان در خدمت به کشور اسلامی صدیق بوده و صدیق خواهید بود. شما به شکرانه این نعمت بزرگ زندگانی ثانوی خود را بیش از پیش وقف خدمت به اسلام و کشور اسلامی نمایید و ملت بزرگ با رویت این عنایات پی‌درپی اطمینان کامل داشته باشند که مادام که در خدمت اسلام هستید آسیب‌پذیر نیستند و دشمنان کوردل این کشور بدانند که با توطئه‌ها و شیطنت‌ها نخواهند توانست کشور اسلامی را آسیب رسانند. ملت ما تا پای جان در خدمت به اسلام حاضر و در پشتیبانی از نهادهای اسلامی مصمم هستند و از خداوند تعالی عظمت اسلام و مسلمین و کشور اسلامی ایران را خواستارم. والسلام علیکم ورحمت الله. روح الله الموسوی الخمینی ۵۹/۵/۲۵» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۶)

محمدعلی رجایی نخست وزیر نیز اطلاعیه‌ای به این مضمون منتشر ساخت:

«برادر دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری، خدای را شکر که سانحه هوایی جمعه ۲۴ مردادماه گزندی به آن برادر نرساند. بار دیگر سلامتی‌اش را برای خدمت به اسلام و مسلمین از خداوند متعال خواهانم. برادر کوچک شما محمدعلی رجایی.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۶)

رئیس جمهور در پاسخ به نامه رهبر انقلاب چنین نوشت:

«حضور مبارک حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی پدر و رهبر عزیزم پیام تشویق و آموزنده عز و صل بخشید، این جانب عنایت و حمایت امام امت را همواره نشانه عنایت الهی می‌دانستم و می‌دانم. از خداوند بزرگ که قدرت و فضل خویش را در این مناسبت به بهترین وجه بر این بنده عیان فرمود، توفیق خدمت به دین و خلق او را طلب می‌کنم و یقین دارم از راهنمایی و حمایت‌های شما برخوردار خواهم بود. امام عمر و عزت مستدام باد. انشاء...»

ابوالحسن بنی‌صدر ۵۹/۵/۲۵» (همان)

حزب جمهوری اسلامی نیز در مورد نجات رئیس جمهور از سانحه هوایی اطلاعیه‌ای صادر نمود که بخشی از آن به شرح زیر است:

«نجات معجزه آسای رئیس جمهوری و سایر مقاماتی که همراه رئیس جمهور از بازدید نوار مرزی باز می‌گشته‌اند، نشان داد که دست رحمت خدا همچنان شامل انقلاب ما، ملت ما و همه چهره‌های صدیقی است که جهت پیروزی اسلام و جمهوری اسلامی ایران می‌کوشند. ما این حادثه که نشان‌های از رحمت الهی است را به امام امت و ملت مسلمان و انقلابی ایران و به ویژه به شخص رئیس جمهوری تبریک و تهنیت گفته و از درگاه خدای بزرگ پیروزی نهایی مستضعفین و نابودی همه مستکبرین را مسئلت می‌داریم.»

(جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۵)

رئیس جمهور، خود واقعه سقوط هلیکوپتر را در کارنامه روزانه ۵۹/۵/۲۴ به طور مفصل شرح داده است:

«بعد سوار هلی‌کوپتر شدیم به طرف کرمانشاه گویا ساعت هشت و سی دقیقه بود. آمدیم و من هم در دنیای افکار خودم بودم که استاندار کرمانشاه به من گفت شما کمربندتان را بستید، گفتم اینجا در آسمان برایم معمول نیست

کمر بند بستن. گفت: این که هلی کوپتر گویا نقص فنی پیدا کرده، گفتیم: نقص فنی چه کار به کمر بند دارد. بعد سرهنگ صیاد شیرازی برخاست و با خلبان‌ها صحبت کرد، بعد ظاهراً به اطلاع ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی رسانده بودند و او هم می‌خواست طوری عمل کند که من متوجه نشوم که خطری در پیش است ولی من فهمیده بودم که هلی کوپتر مواجه با خطر است ولی کمر بند را نبستم چرا؟ دلیلی هم نداشت. کاملاً حالت اطمینان قلبی داشتم و هیچ نگرانی نسبت به واقعه در من احساس نشد، یک دفعه دیدم هلی کوپتر دور می‌زند و من نمی‌دانستم که نقص فنی در چه مرحله‌ای است. چیزهایی است که بعد فهمیدم. بعد دیدم که دارد می‌رود به طرف دهکده‌ای به نظرم رسید که می‌خواهد بنشیند، و من از بیرون نگاه کردم چراغ‌ها را دیدم، دیدم، که اگر بنخواهد بنشیند روی سقف خانه‌های مردم می‌نشیند و بعد مصیبت درست بکند و بعد فریاد کشیدم که آنجا خانه است و نباید بنشیند اینجا. دوباره اوجی گرفت و رفت به طرف زمین و مثل، اینجور به نظر می‌رسید. دقیقاً به این ترتیب بوده یا نه، این چیزی نیست که من بتوانم اظهار نظر کنم. به نظرم رسید مثل یک توپی که بخورد به زمین و بعد برخیزد. نزدیک زمین همچنین حالتی داشت. هلی کوپتر تا این که خورد زمین، یک مرتبه داشت می‌خورد به زمین انتظار یون رو به روی من نشسته بود پرید به طرف من و من هم به طرف او به اصطلاح دست به گریبان شدیم مثل حالت کشتی موجب شد که نه من در این پریدن به مقابل خودم صدمه بینم و نه او به مقابل خودش بخورد و صدمه ببیند هر دو سالم ماندیم. در این موقع ظهیرنژاد فوراً در هلی کوپتر را باز کرد و کاملاً مسلط بر اعصابش بود و یک خصلت برجسته نظامی از خود نشان داد و آن این است که اول رئیس جمهور را از معرکه خطر بیرون برد و دست مرا گرفت که بیرون بروم. من هم بیرون پریدم و گفت ممکن است هلی کوپتر منفجر شود و من گفتم نه، نگران نباش ولی او گوش نمی‌کرد کشان کشان مرا می‌برد که نکند یک وقت هلی کوپتر منفجر شود تا این که ایستادیم چند نفر دیگر را که پریده بودند هم آمدند بعد من پرسیدم بقیه کجا هستند و دیدم صیاد شیرازی می‌آید و از صورتش خون می‌آید. اینها را هم که من می‌بینم به

لحاظ این که کبری در بالا نورافکنش را انداخته بود داشت دور می زد که بنشیند. به اصطلاح هلی کوپتر محافظ و مادر اول جایی را نمی دیدم فقط از هلی کوپتر که پایین پریدم عینکم افتاد و نفهمیدم کجا افتاد و می دیدم که تکه پاره های هلی کوپتر پخش است در اطراف. این می گفت به زمین اصابت سختی داشته و موجب شده که قطعات هلی کوپتر جدا شده و این ور و آنور پریده. بعد صیاد شیرازی آمد. بعد رضایی فرمانده سپاه آمد. که عواطف برادرانه از خودش ظاهر کرد و اول مسئله ای که پرسید که به شما چیزی نشده و بعد نگرانی آمد و اول مسئله ای که طرح کردند صیاد شیرازی و ظهیرنژاد و اینها که چگونه در صورتی که مورد حمله واقع شوند و در آنجا باید از من رئیس جمهور حفاظت بکنند. بعد کبری نشست و آن ها گفتند که من سوار کبری بشوم و بروم و من نپذیرفتم از باب این که من در آنجا جهت فرماندهی کل قوا حاضر بودم و نمی توانستم همراهان خود را رها کنم و تنها خود را به سلامت بیرون ببرم. کبری بلند شد رفت که خبر بدهد که دیدیم روستاییان جمع شدند اطراف ما حلقه زدند، ظهیرنژاد چون مسئولیت را برعهده خود می دید اصرار داشت که من شناخته نشوم ولی خود مردم حتی بدون عینک در شب شناختند و شروع کردند به شادی و شکرگزاری و سخت شگفت زده شده بودند که هلی کوپتری سقوط بکند، قطعات او این ور و آن ور پراکنده شود اما هیچکس کمترین صدمه نبیند، البته سرصیاد شیرازی کمی شکسته بود آن هم چیز جدی نبود. یکی از محافظین من فرهاد هم مانده بود تو هلی کوپتر رفتند آوردند. حالا اگر سرش به جایی خورده بود نمی دانم به هر حال در آنجا آورده بودند و از من می پرسید کجا بودید؟ از کجا آمدید؟ حالا کجا هستیم. به من چی شده و من گفتم شما عاقل بودید عاقل تر شدید. چیزی به شما نشده آرام باش در اینجا مسئله ای نیست. زنان کرد روستایی آمدند دست به دعا بستند و بالاخره مردها رفتند و دو تا تراکتور آوردند و یک جیپ و آن ها اصرار داشتند که ما به ده برویم و با آن ها بنشینیم بعد خود آن ها هم گفتند ممکن است خطری پیش بیاید و ما زودتر شما را به پاسگاه ژاندارمری برسانیم و ما را در جاده خاکی آوردند به پاسگاه ژاندارمری در راه گاه طبع آدمی مقتضی می شود به شوخی و



شاید هم این که وضعیت بدون خطر تمام شده بود دلشادی بوجود آورده بود و آماده‌ی شوخی‌ها شده بودیم از جمله به استاندار کرمانشاه گفتم شما که نمی‌خواستید بیایید اصرار هم داشتید که نرویم و بعد چطور شد که آمدید بوی شهادت شنیدید. ولی خوب حالا نصیب شما نشد از این جور صحبت‌ها برای این که روحیه مطمئنی در جمع ما بوجود بیاید تا رسیدیم به پاسگاه ظهیرنژاد پرید و فرمانده پاسگاه را احضار کرد ماشین اینور و آنور و بالاخره تدارکات دید و روانه شدیم به طرف کرمانشاه در راه هم نفربرها و قوی ارتش رسیدند و ما را همراهی می‌کردند تا رسیدیم به کرمانشاه نزدیک یک بعد از نیمه شب بود. آوردند آنجا آمدند که قضیه ممکن است منتشر بشود و ضرورتی هم ندارد و مسئله‌ای نبوده است بعد گفتند که خواهی نخواهی سقوط هلی‌کوپتر چیزی نیست که مردم از آن خبر نشوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۹)

یک ماه بعد رئیس جمهور در یادداشت روزانه خود به رویای یکی از روحانیون سالخورده همدان و از دوستان قدیمی پدرش در مورد حادثه هلیکوپتر اشاره می‌کند:

«شب حاج سیدعلی اصغر بهاری آمد و شگفت که در همین روز که گزارش سقوط هلی‌کوپتر را آورده بودند او هم آمد از همین‌ها و همراهان پدر من بود، آمد و گفت که من برای گزارش خوابی آمدم که همان شب پنجشنبه‌ای که به همدان آمدید و به کرمانشاه رفتید این خواب را دیده بودم و روز پنجشنبه سوار اتوبوس شدیم با مردم بهار همدان و من در راه برای تنی چند نقل کردم و حالا هم برای شما نقل می‌کنم، می‌گفت که پدر شما را در خواب دیدم که نشسته بود و شما را دیدم که مرده‌اید و کفن پوشانده‌اند به تن شما و ما شما را در قبر گذاشتیم. پدر شما رو به قبله نشسته بود و بسیار مغموم بود، شما چشم باز کردید و من گفتم حضرت آقا فرزند شما چشم باز کرد. عکس‌العملی نشان نداد، دوباره گفتم آقا چشم باز کرد، جوابی نداد این بار شما سر برداشتید گفتم حضرت آیت‌الله زنده شد و او دست به دعا برداشت و سپاس و شکر خدا را به جا آورد. او گفت که من در اتوبوس که به دیدار شما می‌آمدم بسیار مشوش و ناآرام بودم البته آن وقت هم موفق نشده

بودند که مرا ببینند در راه پرسیدند که شما چرا نگران هستید و من خواب را برای آن‌ها گفتم و آن‌ها گفتند به سوی مرگ رفته و دوباره برگشته و عمر طولانی می‌کند. و دعا کردند و شکر گذاشتند. این خواب را این روحانی پیر یک روز پیش از حادثه دیده بود. و به حمدالله تعبیر شده عمر دراز را خدا می‌داند ولی بازگشت از مرگش تحقق پیدا کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۹)

در ادامه تمهیدات آمادگی‌های دفاعی در تاریخ ۵۹/۶/۵ سمیناری تحت عنوان هماهنگی بین نیروهای مسلح و ارگان‌های مملکتی تشکیل شد که در آن فرماندهان نیروهای مسلح به جز سپاه پاسداران حضور داشتند. بخش عمده این سمینار به صورت سری و پشت درهای بسته انجام شد و احتمال می‌رود مسائل مربوط به تحرکات نظامی در مرز غربی کشور اصلی‌ترین موضوعی باشد که در این سمینار مورد بررسی قرار گرفته است.

در تاریخ ۵۹/۶/۱۵ درست ۱۶ روز قبل از حمله نظامی عراق به ایران، رئیس جمهور طی مصاحبه‌ای لزوم بسیج و دفاع مردمی و هماهنگی بین نیروهای مسلح برای دفاع در برابر تهاجم دشمن را یادآوری می‌کند:

«توطئه در خارج همان ناامنی در مرزهای ماست که ما این مشکل را در مرزهای غربی و شرقی داریم. اما به طور عمده در مرزهای غربی است که دولت عراق عملاً در خدمت سیاست آمریکاست. البته ما سند و مدرکی در دست نداریم که اینها به آمریکا داده باشد که بر علیه ایران این کارها را بکنند. اما عمل بهتر از هر سندی است. اینها نمی‌خواهند مانع استقرار جمهوری اسلامی بشوند. ما در مورد گروه‌های مسلح که در داخل هست اسناد روشنی داریم که عراقی‌ها به آن‌ها کمک نقدی می‌کنند و اسلحه می‌دهند و در مرزهای مان نیرو جمع می‌کنند و تهدید می‌کنند. این بسیج از وقتی که صحبتش بود تا این اواخر آن‌طور که باید راه نیفتاده بود و ما چون روی طرحی هم که خود در بیانیه جمهوری اسلامی نوشته‌ام گفته‌ام که عمده تکیه یک جمهوری آزاد، جمهوری واقعاً اسلامی باید بر خود مردم برای دفاع از خودشان استوار باشد. پس بسیج به عنوان همین حالت دفاع عمومی از خودشان یک ضرورت مهم عصر انقلاب است و ما باید این را به صورت عملی درآوریم و

درآورده‌ایم. طرح‌هایی به تصویب رسانده‌اند و به تدریج بسیج یک حالت جدی به خودش می‌گیرد. من دستور داده‌ام در همه پادگان‌ها و همه جاهایی که نیروهای مسلح ما مستقرند اسلحه به تعداد کافی نگهداری بشود تا موقعی که خطر پیش‌آمد مردم و داوطلبان را برای دفاع از خودشان مسلح کنند... من امیدوارم که مردم ما آماده‌اند این بها را بپردازند. پس توصیه من به همه این است که مسئله بسیج را یک مسئله مردمی تلقی نکنید، نه این‌که بسیج را وسیله‌ای برای تعادل قدرت به حساب بیاورند، بگذارند این هم مثل همان جریان انقلابی یک حرکت انقلابی و یک آمادگی خودجوش مردم برای دفاع از موجودیت خودشان باشد. برای این‌که این نوع دفاع است که می‌تواند پیروزی ما بر دشمن در زمینه توطئه‌ها را تضمین بکند و محافظ استقلال ما باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۶)

وی مهمترین اقدام را در شرایط کنونی بازسازی ارتش و هماهنگی نیروها می‌داند:

«باید درون ارتش را تغییر بدهیم و مشغول این عمل هم هستیم. البته برون ارتش را هم باید تغییر بدهیم. تغییر درون ارتش همان از بین بردن وابستگی‌های ارتش است. وابستگی از نظر تاکتیک و استراتژی و تعلیمات نظامی، از نظر اسلحه، مالی، سازماندهی را باید از میان ببریم. از نظر داخلی هم باید فرهنگ ارتش را اسلامی بکنیم، روابط آن را باید اسلامی کرده و به صورت یک دانشگاه درآوریم که من اینها را بارها گفته‌ام حالا وارد عمل شده‌ایم که امیدوارم با توجه به خطراتی که هست ما بتوانیم عمل کنیم اگر این خطرها نبود برقی ما این کار را می‌کردیم. مسئله ما ایجاد هماهنگی است چون همان‌طور که می‌دانید ارتش و شهربانی و ژاندارمری از دوران پیش از انقلابند، سپاه و کمیته از بعد از انقلاب به این‌ها می‌گویند نهادهای انقلابی و آن‌ها را هم نهادهای دوران طاغوت می‌گویند. خوب هماهنگی این دو کار ساده‌ای نیست چون دیواری از سوءظن بین نهادهای جدید نسبت به قدیمی‌ها وجود دارد که آن‌ها ساختمانی و روابطی داشته‌اند که نهادهای جدید آن‌ها را نمی‌پذیرند. البته ایجاد هماهنگی بین این دو ساختمان هم منظور نظر ما نیست

چون دو چیزی که به هم نمی‌چسبد چگونه بخواهیم بچسبانیم. پس یک تغییراتی باید در آن سابق‌ها بدهیم تا قابل هماهنگی با جدیدی‌ها بشود که این همان اصل قضیه است و متأسفانه برای عده‌ای که وظیفه خود می‌دانند تبلیغات سوء بکنند بدون توجه به عمق برداشت، و اساس تحولی که ما خواهان بوجود آمدن آن هستیم، این‌طور تبلیغ می‌کنند.» (همان)

دو روز پیش از آغاز رسمی تجاوز نظامی دولت بعثی عراق بر علیه ایران، رئیس‌جمهور دفتر کار خود را از کاخ ریاست جمهوری به ستاد کل نیروهای مسلح منتقل می‌سازد. این عمل نشان می‌دهد ایران کاملاً مراقب تحرکات نظامی عراق بوده و آغاز جنگ از قبل پیش بینی شده است.

«صبح امروز خبرنگار سیاسی «انقلاب اسلامی» در تماسی با دکتر سیدابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری کشورمان کسب اطلاع کرد که برای رهبری عملیات نظامی نیروهای مسلح در غرب کشور و دفاع از مرزها، رئیس‌جمهوری در ستاد مشترک مستقر شده‌اند. رئیس‌جمهوری در پاسخ این سوال که چه ضرورتی ایجاب می‌کند که شما شخصاً در ستاد مشترک مستقر شوید گفت: موقعیت خطیر غرب کشور ایجاب می‌کند که من در ستاد مشترک باشم و وضعیت عمومی را زیر نظر بگیرم. رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا اضافه کرد، ما باید نیروهای مان را برای مقابله با توطئه گسترده‌ای که آمریکا به وسیله رژیم صدام حسین علیه ایران و انقلاب اسلامی ما تدارک دیده است، آماده کنیم. فرمانده کل قوا ادامه داد: به منظور هماهنگی عملیات نظامی و همچنین برای اطمینان خاطر و روحیه افراد غیور نظامی که هم اکنون در مرزها از استقلال ایران دفاع می‌کنند من باید شخصاً در ستاد مشترک حضور داشته باشم تا از نزدیک بر امور ناظر باشم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۹)

رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا در همین روز طی فرمانی افراد منقضی خدمت سال ۱۳۵۶ را به خدمت سربازی فرا می‌خواند. این درحالی است که هنوز جنگ آغاز نشده بود، اما به نظر می‌رسید اطلاعاتی در اختیار مقامات عالی رتبه قرار گرفته بود که جنگ را قریب‌الوقوع می‌دانست. بنابراین به نظر

می‌رسید گزاره عدم پیش‌بینی جنگ و عدم آمادگی برای آن که از سوی برخی ناظران مطرح می‌شود، صحیح نباشد. متن فرمان فرمانده کل قوا چنین است: «به منظور دفاع از تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی ایران و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی و به استناد به ماده ۱۴ قانون خدمت وظیفه عمومی این فرمان از سوی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا صادر شد.

بسمه تعالی

۱- اکنون که میهن اسلامی ما از طرف بیگانگان و سرسپردگان امپریالیسم بین‌المللی مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته، به استناد ماده ۱۴ قانون خدمت وظیفه عمومی، کلیه افسران، درجه‌داران و سربازان وظیفه خدمت متقاضی سال ۱۳۵۶ برای دفاع از تمامیت ارضی کشور جمهوری اسلامی ایران و حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران به خدمت احضار می‌گردند. بنابراین به کلیه پرسنل وظیفه مشمول مقررات این فرمان ابلاغ می‌گردد از تاریخ یکم مهرماه سال ۱۳۵۹ تا دهم مهرماه ۵۹ شمسی برای ادای این تکلیف شرعی و دین میهن خود را به مراکزی که اداره وظیفه عمومی تعیین و اعلام می‌نماید، معرفی تا به محل پذیرش نیروهای مسلح اعزام گردند. بدیهی است با کسانی که خود را به موقع معرفی نمایند برابر مقررات قانونی رفتار خواهد شد.

۲- ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران مسئول دقیق این فرمان است. فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران. ابوالحسن بنی‌صدر» (همان)

### دو نامه رئیس‌جمهور- هشدار درباره جنگ

نامه اول: ۱۷ روز قبل از آغاز تهاجم گسترده دشمن رئیس‌جمهور طی نامه‌ای به تاریخ ۵۹/۶/۱۴ به آیت‌الله خمینی دشواری‌ها و کمبودهای ارتش را به استحضار ایشان می‌رساند. آنچه در این نامه مشخص است ادامه خط تقابل دو جریان رقیب مانند تمام حوزه‌ها بود. مسئله حضور روحانیون و نیروهای سیاسی- مذهبی در ارتش با مخالفت رئیس‌جمهور مواجه بود. وی این حضور را بخشی از رقابت سیاسی جناح رقیب می‌دید و آن را مداخله در امور

فرماندهان ارتش و در نتیجه باعث نارضایتی آنها می‌دانست. رئیس جمهور تداوم پاکسازی‌ها در ارتش به خصوص نیروی زمینی را عامل فروپاشی یگان‌ها می‌دانست اما آیت‌الله خمینی و جریان مذهبی خواهان ادامه پاکسازی‌ها و حضور روحانیون تا رده‌های پایین یگان‌های نظامی برای همراه ساختن نظامیان با خط اصیل نظام بودند. این زاویه دیدگاه علت اصلی تنش بی‌پایان بین رئیس جمهور از یک سو و آیت‌الله خمینی و جریان مذهبی از سوی دیگر بود. متن نامه چنین است:

«بسمه تعالی

معروض می‌دارد

به خوزستان رفتم، ارتش ما در آنجا ۴۰٪ یعنی از نصف هم کمتر سرباز و افسر و مهمات دارد. محیطی فراهم شده است که افراد لایق و حیثیت دوست نمی‌روند یکبار هم عرض کردم موافقت فرمودید حالا موافقت کتبی با دو امر زیر بفرمایید بلکه بتوانیم مشکلات را رفع کنیم:

۱- تعقیب افراد ارتش باید موقوف به اطلاع فرمانده کل قوا باشد هم قانون ارتش می‌گوید و هم قانون دادگاه انقلاب می‌گوید که باید پس از صدور امر تعقیب افراد را بگیرند. در حال حاضر فرمانده را می‌گیرند و سرش را می‌تراشند بعد می‌گویند آزاد هستید. چنین آدمی چطور فرماندهی بکند؟ [منظور فرمانده لشکر خراسان]

۲- مقامات غیرمسئول در امور ارتش دخالت نکنند. انجمن اسلامی، اداره ایدئولوژی، مقامات کشور و ... برای تبلیغ اسلام است و نه برای از بین بردن حاکمیت مقامات مسئول. سلسله مراتب عملاً دارد از بین می‌رود. آقای محلاتی حاضر بودند، وضعیت بسیار حساس است. نحوه عمل استاندار خوزستان روحیه‌ها را به کلی خراب کرده است. فرمانده قابل حاضر نمی‌شود برود. انشاءالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند. اما بالاخره یک روزی این کار را خواهند کرد. گمان می‌کنم اینجانب بیشتر اصرار داشته باشم ناپاک‌ها از ارتش رانده شوند. اما گروهی می‌خواهند اصل را از بین ببرند که خود تنها و حاکم

باشوند. این نظر اگر درست بود، در شرایط فعلی که از هر سو تهدید و خطر هست، خطرناک است.

در این روز بفرمایید که تقویت روحیه بشود بسیار بجاست. گزارش سقوط هلی کوپتر را هم آورده‌اند، هیچ علتی جز نقص تخصص خلبان‌ها نداشته است و از هزار احتمال یکی هم به نجات وجود نداشته است. حالا دارند جو درست می‌کنند کشور را بدهیم به دست اشخاصی که علم و اهلیت ندارند.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۸۱)

نامه دوم: رئیس جمهور سه روز قبل آغاز جنگ (۵۹/۶/۲۸) طی نامه‌ای دیگر به آیت‌الله خمینی بار دیگر مسائل جنگ و احتمال شروع قریب الوقوع آن را گوشزد می‌کند. نکته اساسی این نامه، یکی تأکید چندباره رئیس جمهور به این‌که آیت‌الله خمینی به وی اعتماد کند، گویی او از اعتماد کامل ایشان به خود اطمینان نداشتند، دوم اختلاف نظری بود که گویی بین رئیس جمهور با جریان‌های سیاسی دیگر وجود داشت در مورد محوریت ارتش یا سپاه در جنگ، یا به عبارتی جنگ چریکی یا جنگ منظم، و سوم تأکید رئیس جمهور بر درست بودن احتمالاتی در مورد حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق. رئیس جمهور در این نامه می‌نویسد:

« به عرض می‌رساند

نمی‌دانم دیشب در خدمت شما چه گذشته است و نظامیان و سپاهان در خدمت شما چه گفتگو کرده‌اند. اما لازم است مطالب زیر را معروض بدارم:

۱- یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به اینجانب فرمودید به این اطلاعات باور نمی‌فرمایید. و امروز راست از آب درآمده‌اند و احتمال یک درگیری گسترده از مرز ترکیه تا مرز پاکستان، احتمالی قوی است. در این وضعیت پرخطر پی در پی از اینجا به آنجا رفتیم تا از سوی محیط مردمی را به دولت جمهوری اسلامی علاقه‌مندتر سازم و از سوی دیگر وضعیت نیروهای مسلح را با دقت بررسی کنم. افسوس می‌خورم که به هشدارهایم توجه کافی و اعتماد وافی نشد و اینک قسم می‌دهم به خدا، که اعتماد و اطمینان بفرمایید

بلکه بتوانیم این مرحله بسیار خطرناک را نیز از سر بگذرانیم، چون برای خدا می‌کنم و به خلاف آنچه به عرض رسانده‌اند نه قدرت می‌طلبم و نه افتخار شخصی به خواست خدا موفق می‌شویم. با این حال:

- در کرمانشاه و تهران دو نظریه درباره برخورد نظامی در مرزها مطرح شد و حاصل صحبت‌ها در دو صورت جلسه تنظیم شد که همه امضاء کردند و به حضور فرستادم.

- یک نظریه می‌گفت که ارتش به لحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمی‌تواند مقاومت کند بنابراین در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر بیابند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، این است که به اتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاه داریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم. در آنجا و هم در تهران دو سوال طرح شدند:

- آیا سپاه می‌تواند منهای ارتش عملیات چریکی انجام دهد؟ پاسخ این بود که نه.

- در صورتی که در خاک دشمن نمی‌تواند، آیا می‌تواند همین کار را در کردستان انجام بدهد تا نیروهای ارتش به مرز منتقل بشوند و در برابر دشمن قرار بگیرند؟ در کرمانشاه جواب روشنی داده نشد، اما در تهران مسوولان سپاه به صراحت گفتند بدون ارتش سپاه در کردستان نیز نمی‌تواند برپا بماند....

جنگ طبیعت خود را دارد و هر روز یک مقدار به آن افزوده می‌شود و ما تجهیزات کافی نداریم و آن مقدار هم که داریم قطعات یدکی ندارند. بنابراین هر لحظه ممکن است ناگزیر از تصمیمات مهم بشویم که جنبه تعیین کننده دارد. باید ترتیبی باشد لاقفل احمد آقا در دسترس باشد که هر لحظه بتوان تماس گرفت.

به خدای بزرگ سوگند، اگر اعتماد باشد و به حرف حسابم ترتیب اثر داده شود، در محظور واقع نمی‌شوم و ناگزیر برای سبک کردن بار مسئولیت سخن باز نمی‌گویم. اما چه باید کرد وقتی در سخت‌ترین شرایط به جای کارآمدترین



استعدادها کم‌مایه‌ترین‌شان تحمیل می‌شوند. وقتی در مقام تضعیف همه جانبه رئیس جمهوری برمی‌آیند که باید در موقع خطر بتواند مردم را برانگیزد و مقابله با خطر کند، وقتی....» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۸۸)

## آغاز جنگ

در ساعت ۱۳/۴۵ دقیقه بعدازظهر اول مهرماه ۱۳۵۹ هوایماهای متجاوز رژیم بعثی عراق فرودگاه‌های شهرهای همدان، تبریز، دزفول، ایلام، اهواز، کرمانشاه و تهران و ایستگاه‌های رادار و برخی مناطق مسکونی را بمباران نمود و همزمان از مرز مهران حمله زمینی خود را آغاز نمود.

در روز اول جنگ و همزمان با بمباران فرودگاه تهران و برخی فرودگاه‌های کشور رئیس جمهور و فرمانده کل قوا طی پیامی رادیویی مردم مسلمان و مسلمانان دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و جنگ تحمیلی ایران را توطئه آمریکا و اسرائیل می‌خواند. در بخشی از این پیام آمده است:

«مردم عراق، مردم مسلمان دنیا، رژیم بعثی عراق جز دروغ تبلیغ نمی‌کند. ما از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا این لحظه هیچ گاه خواهان نبودیم که درگیری نظامی با دولت بعث عراق پیدا کنیم. با این تصور و باور که نیروهای مسلح عراق، نیروهایی هستند که باید دوش به دوش نیروهای مسلح ما روزی برای آزادی سرزمین‌های ما بجنگند. ما با این ملاحظه و توجه به این امر حتی‌المقدور از برخوردهای نظامی احتراز می‌کردیم و نمی‌خواستیم وضعی پیش‌آمد کند که درگیری در مرزهای ما به افزایش فشار اسرائیل بر مرزهای خود بیانجامد. اما بر ما روشن بود که دولت بعث عراق در تابعیت کامل از ابرقدرت آمریکا عمل می‌کند و هدفی جز این ندارد که به انقلاب اسلامی ما صدمه بزند و دولت و رژیم انقلابی ما را هر روز با مشکلات تازه‌ای روبرو بسازد. بدین ترتیب ابعاد تجاوز آمریکا از طریق رژیم بعث عراق گسترده‌تر می‌شود. و بدیهی است که ما باید هم از انقلاب‌مان و هم از میهن اسلامی‌مان با تمام قوت دفاع بکنیم. ما به آنچه به ما تحمیل کرده‌اند راضی نبودیم اما اینک زمان آن است که دشمنان ما، ما را استوار، نستوه و توانا ببانند. مردم ما

طی قرن‌ها در میدان نبرد زیسته‌اند. ایران چهارراهی است که مهاجمان از هر سو بدان حمله آورده‌اند و تاریخ ما تاریخ همین جنگ‌ها با مهاجمان بیگانه است و ما ملتی هستیم که زندگی را در میدان نبرد بدست آورده‌ایم و شایستگی زنده ماندن را در نبردها نشان داده‌ایم و اینک نیز زمان منتظر بروز این شایستگی شگرفی است که همواره انقلاب ما، انقلاب دائمی ما برای ایجاد یک جامعه اسلامی در طول تاریخ بدان زنده مانده است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱)

ایشان آغاز جنگ را بدون هماهنگی با ابرقدرت‌ها محال دانسته و تجاوز به ایران را اقدامی برنامه‌ریزی شده می‌داند:

«ظاهراً در این جهان کاری واقع نمی‌شود مگر این‌که عوامل بسیاری در وقوع آن شرکت کنند. دولت عراق، دولتی نیست که به تنهایی بتواند فکر تجاوز در سر بپروراند! ناگزیر قدرت‌های بزرگ با این اقدام ارتباط دارند. چون رژیم‌های بسیاری خواهان سرنگونی ما هستند. برای این محل تردید وجود ندارد که آن‌ها آرزو دارند که کمک بکنند به عراق در این تجاوز موفق بشود، باز هم برای ما تردید نیست، اما در مورد رژیم سابق، دولت‌های بزرگ پشت سر رژیم سابق بودند دولت‌های نیمه بزرگ و کوچک هم بودند، ولی ملت به خواست خدا قیام کرد، با وحدت پیروز شد، بنابراین نظر من مثبت است که ممکن است دولت‌هایی در این تجاوز به دولت عراق کمک بکنند اما مدارکی دقیق داشته باشیم درباره این دولت، یا آن دولت نه در دست نداریم شاید دولت آمریکا که سیاست تجاوزآمیزی در مورد ایران دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۲)

رئیس جمهور و فرمانده کل قوا یک روز پس از آغاز جنگ همچنین استراتژی صلح طلبانه و اجتناب از تخاصم دولت جمهوری اسلامی در برابر تجاوزات چندماهه دولت بعثی عراق را به علت وجود دشمن مشترک امت اسلامی یعنی اسرائیل می‌داند، اما اضافه می‌کند مجبور به دفاع از کیان کشور است ولو این دفاع به ضرر جبهه مشترک کشورهای اسلامی باشد:

«از نظر ما تجاوز دولت عراق تجاوز یک همسایه تلقی نمی‌شود، بلکه یک توطئه گسترده برای از بین بردن جمهوری اسلامی ایران است، با این حال ما در عکس‌العمل نسبت به تجاوز عراق ملاحظات زیر را تا این زمان رعایت کرده‌ایم.

۱- ما فکر می‌کردیم درگیری نظامی در مرزهای ما اگر از حد معینی تجاوز کند به احتمال زیاد موجب می‌شود که فشار اسرائیل بر مرزها، بلافاصله خود افزایش پیدا کند و این به زیان کشورهای مسلمان است.

۲- ما برای یک آینده طولانی و سیاست مشترک اسلامی بر ضد دشمنان منطقه و جهانی، بوجود آمدن احساسات خصمانه را در میان مردم خودمان و مردم عراق روا نمی‌داریم. دولت عراق کوشش داشت و دارد تا به تجاوزی که کرده است قیافه یک جنگ ملی نژادی (عرب و غیرعرب) بدهد و ما می‌خواهیم که مردم کشورهای مسلمان برادران عرب و غیرعرب ما پی ببرند و مسئله برای آن‌ها روشن بشود که آنچه در میان نیست برخورد میان دو ملیت است، بلکه واقعیت این است که برخورد میان قدرت‌های جهانی است با انقلابی که نظام را از اختیار آن‌ها بیرون برده است.

۳- ما گفتیم و می‌گوییم که ابزارهای جنگی ظاهراً برای جنگ با دشمن مشترک ما یعنی اسرائیل تهیه شده‌اند و تن دادن به جنگی که موجب انهدام این ابزار شود خود به خود عملی است به سود دشمن مشترک ما و بهتر این است که تن به یک جنگ گسترده ندهیم و تنها مقاومت و صلاحیت انقلابی خود را نشان بدهیم، بدون این‌که وارد یک درگیری گسترده‌ای بشویم. بر اثر این ملاحظات بود که ما تا تجاوز گسترده ارتش عراق به تجاوزات پراکنده آن دولت پاسخی نمی‌دادیم و عمل متقابل در داخل مرزهای آن کشور نمی‌کردیم. و وقتی که این تجاوز گسترده انجام گرفت این ملاحظاتی که گفته شد دیگر قابل رعایت نبودند و ما ناچار باید از موجودیت انقلاب و کشورمان دفاع می‌کردیم و امروز مسئولیت‌هایی که داریم مسئولیت‌های مشترکی است. مسئله از دیدگاه اسلامی همانقدر به ما مربوط است که به شما و همانقدر که ما در

این تجاوزها زیان می‌بینیم جبهه عمومی ما زیان می‌بیند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۲)

در عرصه نظامی رئیس جمهور آمادگی دفاعی نیروهای مسلح ایران در زمان حمله نیروهای هوایی عراق به ایران در اول مهرماه ۱۳۵۹ را ستود. او مدعی شد از یک ماه و نیم قبل تدابیر لازم برای جلوگیری از خسارت‌های احتمالی به فرودگاه‌ها و مراکز نظامی اندیشیده شده است. او عملیات «کمان ۱۴۰» را گواه روشنی از آمادگی تدافعی مناسب ارتش ایران قلمداد کرد:

«در این حمله تنها یک هواپیمای غیرنظامی و یک هواپیمای نظامی باربری فقط از بین رفت علت این بود که ما از حدود یک ماه و نیم پیش به طور روزمره در جریان این توطئه گسترده قرار داشتیم و اطلاعات ما نسبت به حمله آن‌ها دقیق بوده و ما در همین دیروز موفق شدیم تعداد زیادی از هواپیماهای آن‌ها را ساقط بکنیم که آن‌ها تصور این را هم نمی‌کردند که از پیش آمادگی برای پذیرایی از آن‌ها بوجود آمده باشد. ما نسبت به جنگ هوایی که آن‌ها می‌خواستند به تقلید از موشه دایان در سال ۱۹۶۷ ما را غافلگیر کنند، غافلگیر نشدیم. گمان می‌کنم شما قیافه‌های فرماندهان ارتش را در ساعت ۳ و ۴ دیروز و دیشب می‌دیدید می‌توانستید مقایسه کنید و ببینید که چقدر قیافه‌ها باز و راضی کننده است این بدان علت بود که آن هجوم به نتیجه نرسید و آن‌ها هم برای ضربه زدن آماده بودند و با موفقیت نیز ضربه زدند... چنانچه امروز موج اول هواپیماهای ایران متجاوز از ۱۴۰ هواپیما از مرز گذشتند و پایگاه‌های عراق را درهم کوبیدند. و سلامت به پایگاه خود بازگشتند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

یک روز پس از آغاز جنگ، آیت‌الله خمینی، با اجابت برخی از خواسته‌های رییس جمهور، طی فرمانی آحاد مردم، نظامیان و جریان‌های سیاسی را به حمایت و همکاری با فرمانده کل قوا (بنی‌صدر) دعوت نمود و به خصوص از سیاستمداران منتقد خواست از مخالفت با فرمانده نیروهای مسلح دست بردارند:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

مطالب زیر ابلاغ می‌گردد:

- ۱- باید اطاعت از شورای فرماندهی بدون کوچک‌ترین تخلف انجام گیرد و متخلفین با سرعت و قاطعیت باید تعقیب و مجازات شوند.
- ۲- باید اشخاص و مقامات غیرمسئول از دخالت در امر فرماندهی خودداری کنند و فرمانده کل قوا به نمایندگی اینجانب و شورای فرماندهی مسئول امور جنگی هستند.
- ۳- در شرایط فعلی اقدام دادگاههای ارتش در اموری که شورای فرماندهی صلاح نمی‌داند بدون اطلاع این جانب ممنوع اعلام می‌گردد.
- ۴- رادیو و تلویزیون موظفند اخباری را نقل کنند که صد در صد صحت آن ثابت می‌باشد و برای عدم اضطراب و تشویش اذهان اخبار را از غیر منابع موثق نقل نمایند.
- ۵- نیروهای انتظامی موظف هستند کسانی را که دست به شایعه‌سازی می‌زنند از هر قشر و گروهی که باشند فوراً دستگیر و به دادگاههای انقلاب تسلیم و دادگاههای مذکور آنان را در حد ضدانقلابیون مجازات نمایند.
- مردم مبارز ایران موظف هستند شایعه‌سازان را به دادگاههای انقلاب معرفی و با نیروهای انتظامی همکاری نمایند.
- ۶- روزنامه‌ها در وضع فعلی موظفند از نشر مقالات و اخباری که قوای مسلح را تضعیف می‌نمایند جداً خودداری نمایند که امروز تضعیف این قوا عقلاً و شرعاً حرام و کمک به ضدانقلاب است. من کراراً از نیروهای مسلح عزیز پشتیبانی نموده‌ام و امروز که آنان در جبهه جنگ با صدام کافر هستند تشکر می‌کنم و از زحمات آنان قدردانی می‌نمایم و از خداوند متعال توفیق و پیروزی برای آنان طلب می‌نمایم.
- ۷- اکیداً همه قشرهای ملت و ارگان‌های دولتی موظف شرعی هستند که دست از مخالفت‌های جزئی که دارند بردارند و با مخالفت خود کمک به دشمنان اسلام ننمایند. والسلام روح الله موسوی الخمينی. اول مهرماه ۵۹ مطابق ۱۳ ذی‌قعدة ۱۴۰۰» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲)

## شورای عالی دفاع

در طول دو سه هفته اول جنگ رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا به عنوان مسئول مستقیم جنگ محسوب می‌شد، اما به نظر می‌رسید دو عامل مهم باعث شد رقبای سیاسی وی، آیت‌الله خمینی را متقاعد سازند تا به فرماندهی جنگ از طریق شورا جنگ رضایت دهد. اول این‌که رقبای سیاسی از نزدیکی بیش از حد بنی‌صدر به فرماندهان ارتش و تضعیف سپاه که به نظر می‌رسید بازوی نظامی جریان مذهبی بود نگران بودند و احتمال کودتا یا تسلط کامل سیاسی- نظامی رئیس‌جمهور را محتمل می‌دانستند، دوم این‌که جریان رقیب می‌خواست از طریق شورایی شدن فرماندهی جنگ جلوی خودمحموری و اقدامات فردی و نسنجیده احتمالی رئیس‌جمهور را بگیرد و خرد جمعی را بر تصمیم‌گیری فردی حاکم سازد. در روز بیستم جنگ (۵۹/۷/۲۰) آیت‌الله خمینی فرمان تشکیل شورای عالی دفاع را صادر کرد.

« بعد از ظهر دیروز نخستین جلسه شورای عالی دفاع ملی به ریاست دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا تشکیل شد. بنا بر گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس در این جلسه رجایی نخست‌وزیر، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، حجت‌الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع، حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی، تیمسار فلاحتی جانشین ستاد مشترک، سرهنگ فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی، اکبر پرورش و محمد منتظری نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مرتضی رضایی فرمانده سپاه پاسداران شرکت داشتند. در این جلسه که از ساعت ۱۵ تا ساعت ۲۱ دیشب به طول انجامید در مورد امکانات و توانایی‌های نظامی ایران و همچنین امکانات دشمن، موضع جبهه‌ها و روحیه آن‌ها بحث و تبادل نظر شد. بنابراین گزارش دکتر کمال خرازی سرپرست خبرگزاری پارس نیز به عنوان هماهنگ‌کننده سیاست تبلیغاتی شورا انتخاب گردید. به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس رئیس‌جمهوری و اعضای دیگر شورا هدف از تشکیل این شورا را تشریح کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۲)

رئیس‌جمهور در گزارش روزانه روز ۵۹/۷/۲۰ تشکیل شورای عالی دفاع را به پیشنهاد خود به آیت‌الله خمینی مربوط می‌داند. گرچه برخی علت تشکیل شورای عالی دفاع را جلوگیری از خودمحموری فرماندهی کل قوا و سازماندهی عملیات نظامی از طریق شورایی دانستند که نتیجه قهری آن تحدید اختیارات فرمانده کل قوا و استفاده از تجربیات و مشورت سایر اعضای شورا بود:

«بعد وزیر دفاع از نزد امام آمد، احمد آقا هم تلفن کرد و گفت قرار شد که فردا بیایم در دفتر شما و آن پیشنهاد شما را به صورت یک دو سه چهار درآوریم و امام طی یک بیانیه‌ای آن را اعلام کنند. و اما این مسئله پیشنهاد چیست؟ اولین مسئله‌ای که پیش آمد این بود که جنگ را بدون سیاست خارجی مشخص نمی‌توان پیش برد و خود این که سیاست خارجی را چه کسی باید اداره کند و چگونه به پیش ببرد، چه مضامینی را پیروی کند، این‌ها سؤالاتی بود که جوابی نداشت و هرکس هم نوعی اظهارنظر می‌کرد، اظهارنظرها گاه با هم مخالف می‌افتاد. ما باید برای جلوگیری از پایین آمدن روحیه‌ها با این گونه جنگ‌های روانی مقابل بشویم که غالباً خودی‌های ما را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، هم باید در جبهه بجنگیم و هم باید تضادهای مربوط به سیاست خارجی را طرف بشویم، هم برخوردهای داخلی و هم اداره مناطق جنگی، تا هرکس هر چه دلش می‌خواهد عمل نکند که می‌تواند از اسباب کندی کار و خدای نکرده از اسباب بسیاری ناکامی‌ها بگردد. این بود که من از ده روز به این طرف اصرار داشتم که این مسائل در شورای دفاع تمرکز پیدا کنند و این شورا باشد که سیاست خارجی در رابطه با جنگ، سیاست تبلیغاتی در رابطه با جنگ و اداره مناطق جنگ‌زده را برعهده بگیرد و بیاناتی که درباره نیروهای مسلح گفته می‌شود، متوقف بگردد و نظم و قاعده پیدا کند. یک نماینده هم از مجلس باشد تا هم در رابطه روزمره با جریان مستقیم امور باشند و هم این که اخبار عجیب و غریب جو مجلس را هر روز آشفته نسازد. این صحبت که شد امیدوار شدند و قرار شد که فردا صبح بیایند و بنشینند و این مسائل را حل کنند....»

ساعت ده و ربع احمدآقا و آقای اشراقی و وزیر دفاع آمدند. وزیر دفاع روز پیش به خدمت امام رسیده بود. احمدآقا از من خواست تا متن پیشنهاد را تهیه کنم. من برای این که این کارهای متفاوتی که به جنگ مربوط است در شورای دفاع متمرکز بشود، ۴ ماده تهیه کردم، اما موارد دیگری هم داشتند که بر آن افزودند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۳۰)

رئیس جمهور در ادامه نگرانی از کاهش اختیارات فرماندهی اش را بی مورد دانسته و تشکیل شورای عالی دفاعی را به درخواست خودش می‌داند:

«بعد از جلسه شورای امنیت به اطاق رئیس ستاد ارتش که حالا اطاق کار من شده است آمدم، معلوم شد که پس از پخش بیانیه امام همه جا، خانه امام، دفتر ریاست جمهوری خانه نزدیکان من، دفتر ستاد ارتش از تهران و شهرستان‌ها تلفن باران شده است و مردم گمان کرده‌اند بیانیه امام نوعی تحدید حدود اختیارات رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا است. بعد احمد آقا تلفن کرد که خوب است شما یک مصاحبه‌ای بکنید و روشن کنید که بیانیه به پیشنهاد خود شما بوده است. من هم همین کار را کردم. اما عده‌ای که گویا وظیفه‌شان این است که همواره امور را وارونه جلوه بدهند و هر امری را وسیله یک کار نسنجیده‌ای بکنند، از رادیو و تلویزیون به من تلفن کردند که آن مصاحبه را به عنوان این که شورای دفاع تصویب نکرده است پخش نکرده‌اند. در حالی که هنوز شورای دفاع تشکیل نشده است، رئیس جمهور سانسور می‌شود و حال این که آن شورای دفاع برای کمک به رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بود و نه برای بستن دست و پای او.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۳۰)

برابر دستورالعمل تشکیل شورای عالی دفاع این شورا متشکل از رئیس جمهور، نخست‌وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک ارتش، فرمانده سپاه، دو نفر نماینده رهبر انقلاب و دو نفر نماینده مجلس که بنابر فرمان آیت‌الله خمینی به این جمع رئیس مجلس نیز اضافه شد.

از سوی آیت‌الله خمینی، آیت الله سیدعلی خامنه‌ای و مصطفی چمران به عنوان نماینده ایشان در این شورا انتخاب شدند. از سوی مجلس نیز اکبر



پرورش نماینده اصفهان و محمدمنتظری نماینده قم برای حضور در شورای عالی دفاع منصوب شدند. اعضای شورای عالی دفاع از بدو تشکیل تا سال ۶۰ عبارت بودند از: ابوالحسن بنی‌صدر، محمدعلی رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، فلاحی، فکوری، مرتضی رضایی (فرمانده سابق سپاه)، محمد منتظری و اکبر پرورش.

از همان ابتدای تشکیل شورای عالی دفاع اختلاف بین اعضای نظامی و غیرنظامی و بین روحانیون و رئیس‌جمهور بروز کرد. رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا و امرای ارتش، بر محور بودن ارتش تأکید می‌کردند و به دلایل متعدد تمایل چندانی به جنگ به اصطلاح مردمی و بسیج عمومی نداشتند، برعکس روحانیون و نمایندگان مجلس وابسته به جریان اکثریت حزب جمهوری اسلامی نقش اصلی را برای سپاه پاسداران و نیروهای بسیج مردمی قایل بودند و ارتش را فاقد روحیه ایثار و ایدئولوژی مذهبی لازم برای مقابله با دشمن می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند هنوز عناصر رژیم گذشته از درون ارتش پاکسازی نشده‌اند و تا پاکسازی کامل ارتش راه زیادی در پیش است و لذا باید به نیروهای مردمی و سپاه پاسداران که جوشیده از متن توده انقلابی مردم است روی آورد، ولو این‌که آموزش نظامی کافی ندیده باشند.

به هر حال اختلافات سیاسی در این جا نیز پررنگ بود. ایجاد اختلاف سلیقه در پیشبرد جنگ همزمان با رقابت‌های سیاسی بر دشواری‌ها افزوده بود. بخشی از شورای عالی دفاع گرایش به حزب جمهوری داشتند و بخش دیگر با رئیس‌جمهور هماهنگ بودند. چمران، فکوری، فلاحی با رئیس‌جمهور هماهنگ بودند و در طرف مقابل بقیه اعضای شورای عالی دفاع به جز مرتضی رضایی و محمدمنتظری که وجه نسبتاً مستقلی داشتند هماهنگ با حزب جمهوری اسلامی بودند.

صادق خلخالی اختلاف نظر افراد در شورای عالی دفاع را عامل اصلی ناکارآمدی آن می‌دانست:

«افرادی که در شورای عالی دفاع انتخاب شدند با هم هماهنگ نبودند و به همین جهت عملاً کارایی نداشتند بعضی از آن‌ها در تهران و بعضی دیگرشان

در جبهه‌ها، خلاصه عقیده من این است که هماهنگی و همفکری که در شورای عالی دفاع باید باشد نیست و شاید عده‌ای تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازند این عدم همفکری لطمه به کار این‌ها زده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

### اشغال خرمشهر، نقطه عطف جنگ

پس از آنکه تلاش یک ماهه هیئت صلح سازمان کنفرانس اسلامی به نتیجه نرسید فشار ارتش عراق برای اشغال شهر مرزی خرمشهر تشدید شد. شهر محاصره شده خرمشهر به علت آنکه ارتباطی آن از طریق خشکی در تیررس دشمن بود با تنگنای آذوقه و سلاح مواجه بود و تلاش برای فرستادن نیرو و سلاح به داخل شهر چندبار به شکست انجامید. بالاخره در روز ۳۴ ام جنگ در تاریخ ۵۹/۸/۳ با شهادت باقی مانده مدافعین، خرمشهر به اشغال ارتش بعثی درآمد. اشغال خرمشهر نقطه عطفی در جنگ از دیدگاه رقبای سیاسی و نقطه ضعف بزرگی در کارنامه ارتش و فرمانده کل قوا محسوب می‌شد.

بلافاصله انتقادات از شیوه‌های جنگی به کار برده شده توسط مسئولان نظامی و در رأس آن‌ها فرمانده کل قوا تشدید شد. انتقادات بیشتر از سوی جریان سیاسی رقیب رئیس جمهور و نمایندگان مجلس نزدیک به جریان مذهبی طرح می‌شد. عمده انتقادات حول این مسئله بود که رئیس‌جمهور با اهمال و عدم توجه به هشدارهای مکرر مقامات مسئول و برخی از روحانیون، عدم ارسال سلاح و عدم استفاده از نیروهای مردمی موجب شکست نیروهای خودی در خرمشهر شده است. برخی حتی پا را فراتر گذاشته و احتمال تبانی فرمانده کل قوا با نیروهای عراقی را بعدها مطرح ساختند، اما در آن مقطع برخی از نمایندگان مجلس در پی جمع‌آوری امضا برای عزل رئیس‌جمهور از فرماندهی کل قوا برآمدند.

اولین تهاجم دشمن به خرمشهر درست یازده روز پس از جنگ اتفاق افتاد اما رئیس‌جمهور طی پیامی به مدافعان شهر آن‌ها را به مقاومت فراخواند:

«مقاومت قهرمانانه خرمشهر ادامه دارد از مدافعان شهر می‌خواهم که با تمام توان به مقاومت ادامه دهند و آستانه شهر را قربانگاه دشمن بگردانند. نیروی هوایی و هوانیروز از صبح امروز عملیات دشمن شکن را در این ناحیه آغاز کرده است. ما خود را آماده می‌کنیم تا ضربه کاری را وارد کنیم و کاملاً مطمئن هستیم که مدافعان شهر خرمشهر، شهر خویش را به دشمن تسلیم نخواهند کرد. چنین هم شد و امروز (دیروز) از صبح تا حالا خرمشهر فشار دشمن را عقب زده و امیدورم که تا پایان شب کاملاً از شر دشمن آسوده باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۲)

حتی قبل از اشغال خرمشهر نارسایی‌ها و ضعف هماهنگی امکانات برای مقابله با دشمن وجود داشت، اطلاعات ناقص و ضعف در جمع‌آوری و ارسال اطلاعات دقیق از جبهه مزید بر علت شده بود. ایجاد شایعه یکی از پیامدهای فقدان اطلاعات درست بود. رئیس‌جمهور اطلاعات غلط و غرض‌ورزی مخالفانش را عامل شایعه عقب‌نشینی ارتش از مواضع خود در خرمشهر و اهواز عنوان نموده و در گزارش‌های روزانه خود از ابتدای جنگ به طور روزمره آرایش نیروهای نظامی در مرزها را منعکس نموده و خبرهای ارائه شده از سقوط شهرها را کذب می‌خواند. در روزهایی که وی از مقاومت جانانه مردم خرمشهر سخن می‌گفت همچنین از خبرهای سقوط خرمشهر و اهواز که از سوی منابع دیگر ارائه می‌شد شکایت می‌نمود.

رئیس‌جمهور در مصاحبه روز ۵۹/۷/۱۹ درست روز بیستم جنگ و ۱۵ روز قبل از اشغال خرمشهر در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من چندبار گفته‌ام که به این اخبار گوش ندهید مثلاً همین دیروز از قول آقای [آیت الله] خامنه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم بود نمی‌دانم گفتند که کار اهواز تمام است و شهر محاصره شده من بلافاصله با فرمانده لشکر آنجا تماس گرفتم و معلوم شد که ما جلو رفته‌ایم و آن‌ها صدای توپ خودی را فکر می‌کردند که مال دشمن است. ما توپخانه را آنجا راه انداخته بودیم و چون اینها نمی‌دانستند که توپخانه خودمان است فکر می‌کردند که آن‌ها نزدیک اهواز آمده‌اند و حال این‌که ما آن‌ها را ۱۰ کیلومتر عقب رانده‌ایم. اینها جنگ روانی است ما خودمان با خودمان نباید جنگ

روانی بکنیم باید اطلاعات صحیح و دقیق را از اهل آن پرسید والا چند نوبت از این خبرها آمده. خبره نیستیم ولی این مقدار را می‌دانیم که باید خبر از خبره پرسیم و اعصاب ما راحت است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

شواهد نشان می‌داد دشمن به تدریج بر فشار خود در محاصره خرمشهر می‌افزاید و مدافعان شهر با دشواری‌های فراوانی روبرو هستند. رئیس‌جمهور در یادداشت روز یازدهم جنگ (۵۹/۷/۱۱) از دغدغه سقوط خرمشهر و اطلاعات ضد و نقیض ارائه شده سخن می‌گوید:

«حالا می‌خواهم یک مسئله عبرت‌انگیزی را درباره خرمشهر بگویم. گزارش پنجشنبه را که تمام کردم ساعت شاید یک بعد از نیمه شب بود و شاید دیرتر که تلفن از دفتر شد که خرمشهر در حال سقوط است. به خانه می‌ریزند، قتل و غارت می‌کنند، اسیر می‌گیرند و حتی می‌گفتند زن‌ها را به اسیری گرفته‌اند و تجاوز می‌کنند و بسیار نگرانی‌آور. بلافاصله با لشکر اهواز تماس گرفتم که اطلاعی از این وضعیت نداشت. البته دفتر ما گفته که اطلاع دهنده گفته است این مطالب مورد تأیید لشکر خوزستان هم هست که تأیید نکرد با این حال من فشار آوردم که در همان وقت تکاوران به خرمشهر فرستاده بشوند که عده‌ای را هم فرستادند و شبانه از جاهای دیگر با هوایما راهی اهواز کردند. دو سه نوبت دیگر با فاصله‌های زمانی این اطلاع را تکرار کردند که در نتیجه امکان استراحت به کلی از بین رفت. اما من به حکم تجربه و به حکم آنچه از تجارب دیگران آموخته‌ام، در این گونه مواقع اعتماد خودم را از مدافعان از دست نمی‌دهم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

وی در یادداشت روزانه روز پانزدهم جنگ (۵۹/۷/۱۴) شایعه سقوط خرمشهر را تکذیب می‌کند و به دغدغه عمیق خود در مورد خرمشهر اشاره می‌کند: «باز تا نیمه شب تلفن‌ها به راه بود و خبرها بود که می‌دادند و دوبار هم احمدآقا فرزند امام تلفن کردند در دو موضوع اطلاعاتی به او رسیده بود که به من گزارش کرد. من بار دیگر تکرار می‌کنم و جداً از خبردهندگان می‌خواهم تا چیزی برای‌شان قطعی نشده خبر ندهند و از خبرگیرندگان نیز می‌خواهم تا تحقیق نکرده‌اند به این خبرهایی که می‌رسد اعتنا نکنند برای

این که اگر ما بخواهیم دنبال این خبرهایی برویم که اصل و فرعی ندارند ممکن است خدای نکرده کار ما از موفقیتی که حالا داریم به طرفش می‌رویم منحرف شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

در ماه اول جنگ و پیش از اشغال خرمشهر یکی از مسائل مهم که رئیس‌جمهور به طور پنهانی آن را به عنوان عامل تضعیف ارتش می‌خواند، حضور روحانیون در یگان‌های نظامی و مداخله آن‌ها در امور فرماندهی بود. او به طور غیرعلنی از طریق نامه و یا به طور حضوری این مسئله را بارها با آیت‌الله خمینی مطرح ساخت، اما ایشان اعتنایی نمی‌نمود. فرمانده کل قوا اما در ظاهر در پاسخ به سوال یک خبرنگار که نظرش را درباره حضور روحانیون پرسیده بود چنین می‌گوید:

«در پاسخ این سوال که آیا حضور طلاب علوم دینی در جبهه‌های جنگ کارایی دارد یا خیر گفت... قسمت عمدۀ جنگ را روحیه و اعتقاد تشکیل می‌دهد و حضور این‌ها این فایده را دارد که از نظر روحیه و اعتقاد تزلزل باقی نمی‌ماند و انشاءالله وجود آن‌ها خیلی مغتنم است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۳)

در مقابل کسانی که عملکرد فرماندهی جنگ و در رأس آن فرماندهی کل قوا را عامل عقب‌نشینی از خرمشهر می‌دانند، برخی اطرافیان رئیس‌جمهور مداخله روحانیت در امور فرماندهی را علت اصلی شکست در خرمشهر ارزیابی کردند. آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای عضو شورای عالی دفاع و نماینده رهبر انقلاب در شورا، بی‌توجهی به طرح‌های روحانیون را علت اصلی این شکست دانست:

«روحانیون به هیچ وجه در تصمیم‌گیری‌ها و فرماندهی در ارتش دخالتی ندارند. بجز یکی دو نفر روحانی که مسئولیتی در رابطه با مسائل جنگ دارند، بقیه روحانیون مثل همه عناصری که در شهرها، چه شهرهای جبهه، چه خارج از جبهه حضور دارند حداکثر این است که نظری داشته باشند یا تلاشی در خدمت به جریان جنگ انجام دهند، اما تصمیم‌گیری و فرماندهی و به جبهتی کشاندن جریان جنگ به هیچ وجه برعهده روحانیون نیست. در مورد مسئله

خونین شهر تصادفاً روحانیون خونین شهر مکرر مراجعه می‌کردند و پیشنهادهایی داشتند که در تخصص آن‌ها هم نبود، عناصر انقلابی دیگر هم در خونین شهر پیشنهادهای مشابهی را ارائه می‌دادند و من شخصاً نظرم این است که اگر این پیشنهادها همان روز عملی می‌شد به هیچ وجه خونین شهر سقوط نمی‌کرد. غفلتی که انجام گرفت این بود که پیشنهادهای دردمندانه و توأم با بصیرتی که آن روز نسبت به حفظ خونین شهر ارائه می‌شد مورد توجه قرار نگرفت. من خودم هم همان پیشنهادها را بارها گفته بودم و در نامه‌ای به رئیس‌جمهور من همین را نوشتم، اگر فرض کنید که دخالتی وجود داشته، این دخالت در حد نظر دادن بوده آن هم در جهتی که اگر آن نظر عملی می‌شد محققاً خونین شهر سقوط نمی‌کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

ایشان در جایی دیگر این مطالب را تکرار می‌کند:

«در این هفته و هفته قبل شایعاتی وجود داشت مبنی بر این که روحانیون در کارهای جنگ دخالت می‌کنند من صریحاً می‌گویم این مطلب دروغ است. در حد نظر دادن که هر انسانی نظر می‌دهد، امروز دیگر دوران گذشته نیست که ما به مردم بگوییم خفه شوید و اظهار نظر نکنید، یک سرباز می‌آید در مقابل فرمانده‌اش اظهار نظر می‌کند، یک پاسدار ساده عادی می‌آید نقشه جنگی و طرح جنگی ارائه می‌دهد، یک افسر جزء راهنمایی می‌کند که بسیار ذی‌قیمت است. مردم کوچه و بازار هم تا آنجایی که اطلاعات دارند حق دارند اظهار نظر کنند و یک روحانی که بار مسئولیت سنگین هدایت و ارشاد مردم بر دوش اوست، درد دل‌ها را می‌شنود و گزارش‌ها را می‌بیند چرا نتواند اظهار نظر بکند؟ اظهار نظر می‌کند اما دخالت به هیچ وجه!» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

رئیس‌جمهور در تاریخ ۵۹/۸/۳، به طور دقیق روز اشغال خرمشهر توسط دشمن نامه‌ای به آیت‌الله خمینی نوشت و با ارائه گزارش ۳۳ روز جنگ به انتقادات شدید جریانات سیاسی رقیب از جمله نمایندگان مجلس، برخی روحانیون و حزب جمهوری اسلامی که نسبت به عملکرد وی در جنگ به خصوص شرایط بحرانی خرمشهر نگران بودند پاسخ داد. به نظر می‌رسد این نامه در پاسخ به نامه عتاب‌آمیز آیت‌الله خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در

شورای عالی دفاع نوشته شده باشد که از شرایط جنگ در خرمشهر به وی گلایه کرده بود. رئیس جمهور در این نامه به انتقادات و گلایه‌ها پاسخ داده و مشکل کمبود نیروی نظامی متخصص و سلاح را مطرح می‌سازد. شاید این نامه در زمانی که احتمال می‌رفت خرمشهر در حال سقوط کامل است نوشته شده باشد تا بدان وسیله رئیس جمهور پیشاپیش از عتاب رهبر انقلاب نسبت به خود کاسته باشد:

«عرض می‌شود

نیمه شب دیشب تلگرافی از آقای خامنه‌ای رسید در چهار مورد جواب خواسته بود که جواب عرض کردم، این توضیحات را نیز اضافه می‌کنم:

۱- درباره تمرکز کار شورای دفاع، اکثریت اصلی اعضاء این شورا در محل هستند (۵ نفر) و نمی‌توانند هم محل را ترک کنند. شب و روز کار و مراقبت می‌خواهد. جبران مافات آسان نیست. سه نفر از اعضاء اصلی در محل نیستند که می‌توانند بیایند و بازگردند.

۲- درباره تحرک ارتش، تحرک فوق طاق است. توجه آقا را به امور زیر جلب می‌کنم:

- تجهیزات کم داریم. بارها عرض کرده‌ام. یک اتومبیل را سه ماه حرکت ندهند راه نمی‌رود، تانک دو سال است رها و خوابیده‌اند. در چند ماه اخیر تحرکی ایجاد شد و مقداری آماده شده است. با این حال با کوشش شبانه روزی تکنسین‌ها که در همه جا رفته و آنچه توانسته‌ام در تشویق‌شان کرده‌ام تا به حال حدود ۲۰۰ تانک آماده عملیات داریم و امید می‌رود ۸۰ تانک دیگر هم آماده کنیم. البته ۲۷ تانک پاکستان را هم که موافق قرارداد برای آن دولت تعمیر کرده‌اند، به جبهه فرستاده‌ایم. خدمه تانک هم نداریم. تحصیلات و مهارت می‌خواهد. دشمن ده مقابل ما، تانک دارد.

- توپخانه ما بر اثر مراقبت مستمر خوب شده است و در ناحیه دزفول عالی است.

- خلبان‌های نیروی هوایی و هوانیروز، از فداکاری گذشته، انتحار می‌کنند و اینجانب دائم از این پایگاه به آن پایگاه می‌روم، آن‌ها را تشویق می‌کنم. اما هر

روز بهم می‌گویند: امروز نوبت مرگ ما است. خودم از قیافه‌های آن‌ها شرمند می‌شوم که ممکن است فردا دیگر آن‌ها را نبینم.

- نیروی زمینی یک لشگر زرهی ۱۶ است که پخش بود در کردستان و قزوین و زنجان و ... تابحال جمع کرده‌ایم غیر از ۱۶ تانک بقیه به محل رسیده‌اند و خود اینجانب از صبح تا شب مراقبت می‌کنم و در محل تمرکزشان می‌روم و یک یک بازدید می‌کنم.

۳- در خرمشهر و آبادان، فوق طاقت عمل می‌شود. از وقتی در خوزستان مستقر شده‌ام. دو بار خود به پایگاه هوایی که حمله به اطراف آبادان و خرمشهر را برعهده دارد رفته‌ام و پس از بعمل آوردن آنچه لازمه تشویق بوده است، بر عملیات نظارت کرده‌ام و در همین مدت برای آنکه مثل گذشته خورد خورد نیرو نفرستیم نغله بشود در کمال اختفا یک نیرو تهیه کردیم که از ۴ صبح امروز که حمله را آغاز کرد به هیچکس نگفتیم و حالا که ساعت یک نیم بعدازظهر است، ستاد عملیات آبادان با تلفن گزارش داد که دشمن مهمات تمام کرده و در حال عقب‌نشینی است. مثل این‌که به خواست خداوند عملیات موفق‌آمیز بوده است. اینجانب انتظار تشویق ندارم. اما انتظار هم ندارم این زحمت طاقت‌شکن، این‌طور بی‌قدر بشود.

۴- درباره تجهیز و آماده کردن نیروی ذخیره، عرض می‌شود ۴۰ هزار نفر به خدمت مشغول شده‌اند، حدود ۳۵ هزار نفر بقیه را باید: - تجهیزات فراهم کنیم که نداریم. ما حتی تفنگ ژ.س. نداریم چه رسد به بقیه چیزها.

به دانشکده افسری و به واحدهای آموزشی گفته‌ایم به سرعت این‌ها را به تدریج آماده کنند تا هر وقت لازم شد به کار بگیریم. مشکل ما کمبود نفر نیست بلکه کمبود تجهیزات است.

پس از توضیحات بالا ملاحظات زیر را به عرض می‌رساند:

الف- جنگ سخت است و خطرات عظیم هستند. به اینجانب اعتماد بفرمایید. هر خبری را از اینجانب بفرمایید بپرسند. این جنگ را باید با صبر و استقامت و بدون عجله اداره کرد و الا خدای نکرده شکست ما حتمی است.



اگر از روی حوصله عمل کنیم و عجز و نداشتن به خواست خدا پیروزی با ما است. اینجانب تعهد موفقیت را برعهده می‌گیرم به یک شرط:  
حواس اینجانب و روحیه فرماندهان را خراب نکنند. اگر کمکی نمی‌کنند با جنگ اعصاب فکر مرا مشوش نکنند و نظامیان را دل‌سرد نکنند.

ب- وضع عمومی جبهه‌ها در مدت اقامت اینجانب به طور محسوس تغییر کرده است. هم‌اکنون خبر دادند دشمن به سرعت دارد از پلی که زده بود فرار می‌کند اگر موفقیت در جبهه خرمشهر کامل بشود، در تمامی جبهه‌ها ابتکار عمل بدست ما افتاده است.

ج- جز روحیه چیز مهمی برای ما نمانده است و با آن می‌توان پیروز شد:

- تقریباً نیمی از خلبان‌های ما کشته و یا مفقود شده‌اند.

- هواپیماهای ما به علت نبود قطعات آخرین زور خود را می‌زنند.

- ارتش زمینی ۲ هزار کشته و هزار مفقود و اسیر و ۲ هزار زخمی دارد.

در این وضعیت کمترین بی‌مهری به قیمت نابودی مقاومت ما و خدای نکرده فاجعه تمام می‌شود. اینجانب تصمیم خود را گرفته‌ام. بعد از این جنگ استعفا خواهم کرد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۹۴)

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای که در هنگام اشغال خرمشهر نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع بود و در ریز مسائل جنگ حضور داشت، تعلق رئیس‌جمهور در ارسال سلاح و نیرو به خرمشهر و عدم توجه به انتقادات و پیشنهادات خود و دیگر افراد مطلع را یکی از علل عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر می‌داند. او در جلسه استیضاح رئیس‌جمهور متن کارنامه روزانه رئیس‌جمهور در روز اشغال خرمشهر که بنا به مصالحی در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ نشده بود را منتشر ساخت. در این کارنامه رئیس‌جمهور مشکل را متوجه جناح رقیب و پاکسازی ارتش می‌داند:

«ایشان در کارنامه‌ای که همان روزها نوشته بود و به خاطر مسائلی در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ نشد. اگر یادتان باشد. یک شماره انقلاب اسلامی بدون کارنامه درآمد. نمونه چاپ نشده آن کارنامه الان در اختیار من

است: ایشان در این کارنامه از این حادثه، مسئله خرمشهر و تکیه ما بر روی مسئله چنین یاد می‌کند:

«از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر سقوط کرده است سرهنگ رضوی فر که در خرمشهر دفاع شهر را به عهده دارد می‌گفتند حصه دارد و پی در پی می‌گفت: «شما قول داده بودید که تا امروز مرا کمک کنید و نیرو برسانید. چرا نیرو نرساندید در برابر خداوند و برابر ملت مسئول هستید.» بعد دکتر شیبانی گوشی را گرفت که جیغ و داد کند. چند تشر به او زدم و گفتم مگر نیروها در کف دست من است که به سوی تو پرتاب کنم. آن روز که باید عقل به خرج می‌دادید، ندادید. حقیقت را از مردم پنهان کردید و به فرصت طلب‌ها میدان دادید و آن‌ها هم تیشه را برداشتند و به ریشه‌ها زدند (توضیح [آیت الله] خامنه‌ای: منظور ایشان مسئله کشف کودتا و گرفتن عناصر کودتاچی است که از نظر ایشان مسئول سقوط خرمشهر یا پیشروی دشمن در ۸۰ کیلومتر در خاک ما این مسئله است.) کی مانده است که برای شما بفرستم. مرا در هیچ زمینه‌ای یاری نکردید، در همه حال و در هرکاری تا وقتی پای حیات و موجودیت خودمان در میان بود مرا تنها گذاشتید...»

در صفحه بعد باز می‌نویسد: «البته اگر جنگ را هم تمام کنیم تازه اول داستان است. مشکل‌هایی از این گنده‌تر سر راه ماست. هشدارها دادم وقتی همه اینها بی‌فایده شد. در ۱۷ شهریور مسأله را باز در میان گذاشتم و باز هشدار دادم. متأسفانه روز بعد سه تفنگدار [منظور سه نفر عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی] زبان به اعتراض به صورتی که همه از آن اطلاع دارند گشودند. جوری هم رئیس مجلس عنوان مطلب کرد که پنداری امام به او گفته است این کار را نکنید. بعد معلوم شد امام گفته است که مرا با این کار کاری نیست. خود دانید، یا بکنید یا نکنید (که من لازم می‌دانم اینجا شهادت خودم را بگویم. من خدمت امام رسیدم. بعد از ۱۷ شهریور، ایشان بعد از مبالغی صحبت به من فرمودند که آقای بهشتی و آقای هاشمی چیزی نگفتند. بخشی از بعضی از خلاف‌های آقای بنی‌صدر را جواب دادند. این تعبیر امام بود که من همان وقت به این برادرها و بقیه برادرها گفتم که تعبیر امام این

است. ایشان این طوری می‌گوید.) آقای رجایی رفت در همین مجلس و چنان شیر شد که گفت اگر به وزرای او توهین شود یا جای اوست یا جای من و هرگز در کنار رئیس جمهور بر سر یک میز نخواهد نشست. صحیح!! مدعی منتخب مردم شد. باز هم از هر سوی به من فشار آمد که دیگر دنبال نکنم... (بعد از چند سطر) خب خود اینها که این جور دنبال قدرت می‌دویدند. اینها که می‌خواستند و می‌خواهند همه ابزار عمل قدرت در دست‌شان باشد کجا هستند؟ چرا به فریاد آبادان و خرمشهر نمی‌رسند؟ (خرمشهر را گذاشته است حالا که آقای رجایی پست نخست وزیری را گرفته است به آنجا برسد) گفتند. نیروی مردمی به آنجا می‌برند. ۵ هزار، ده هزار، بعد شد ۵۰۰ تا که هنوز هم نرسیده است. بله آنجا که پای خطر هست، آن‌ها نیستند.» من در همین نامه دروغ ایشان را آشکار کرده‌ام و نوشته‌ام که نیروی مردمی را ۵۰۰۰ نفر ما فرستادیم و وارد آنجا شدند (فرستادیم که من نفرستادم، من در اینجا به کمیته و سپاه گفتم با مشهد تماس گرفتم با همه جاهایی که ممکن بود) ۵۰۰۰ نفر وارد اهواز شدند که خود ما تحویل گرفتیم و رفتند، ماهشهر و خرمشهر و بودند.

«... خواستم که این گروه‌ها را از خود براند یا بگذارد که ما با کمک مردم آن‌ها را از سر راه برداریم. ممکن نشد. هر تصمیمی به قراری و طوری بلایی بر سرش آمد که نتیجه عکس داد. این آخری که شورای دفاع باشد... روز عیدفطر من نزد امام رفتم. پنجاه و پنج دقیقه در منتهای هیجان و داد و فریاد همه چیز را گفتم. بعد هم گفتم و تکرار کردم و .... و ... متأسفانه کسانی که کارشان افساد است هر چیزی را جور دیگر وانمود کردند. نتیجه این شد که اکنون ما یک ملت تنها شده‌ایم، در برابر دشمنی که از ابتدا خود را برای چنین دشمنی آماده می‌کرده است. بعد درباره مجلس گفتم که آقا من خواهان یک مجلس ضعیف نیستم ولی این مجلس ضعیف است. مجلسی که انتخاباتش در وضعی انجام گرفت که گرفت که کسانی انتخاب شدند که شدند. مجلسی نیست که با احساس مسئولیت و علم و اطلاع نسبت به مسایل کشور اظهار نظر کند. در مدتی که از عمر مجلس می‌گذرد محصول کار، دولت رجایی است. در

یک نامه به امام نوشتم که مصیبت این دولت از مصیبت جنگ و تجاوز دشمن به مراتب بیشتر است و دیگر هیچ...» (کیهان، ۶۰/۴/۱)

انتقاد حزب جمهوری اسلامی نسبت به عملکرد رئیس جمهور به همین جا ختم نشد. اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس و عضو شورای رهبری این حزب در دیدار نمایندگان مجلس با آیت الله خمینی سه روز پس از اشغال خرمشهر به دست اندرکاران جنگ هشدار می دهد که مبدا مسامحه ای در جنگ صورت گرفته باشد، او جرم این افراد را غیرقابل گذشت می داند:

«درست در زمانی که قاسطین و مارقین و ناکثین جنگ خودشان را علیه ولایت فقیه و روح تشیع آغاز کرده اند. چیزی لازم است اینجا عرضه بشود این است که مجلس شورای اسلامی نگران است که مبدا در جریان جنگ کم کاری ها و مسامحه ها باعث بشود که خدای نکرده ما در نقاطی مثل خرمشهر تلفاتی را که لزومی ندارد بدهیم گرچه از صمیم دل معتقدیم که پیروزی در این جنگ با ماست. آنجا که ملتی و مردمی و مکتبی و رهبری و ایده مقدسی در مقابل نظامی طاغوتی و متجاوززی ضدانسانی و رژیم دست نشانده قرار می گیرند همه وعده های الهی و نویدهای قرآن نشان می دهد که پیروزی با این جبهه است و ما هیچ تردیدی نداریم. فقط اخطار می کنیم که کسانی اگر با کم کاری شان و مسامحه شان باعث بشوند جوانان ما و نورچشمان ما و عزیزان ملت ما در اثر مسامحه صدمه ببینند اینها جرم شان قابل گذشت نیست و ملت و مردم و یقیناً رهبر انقلاب از جرم آن ها نخواهند گذشت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

کمتر از یک هفته پس از اظهارنظرها و افزایش دایره انتقادات از رئیس جمهور و فرمانده کل قوا، آیت الله خمینی از مسئولان نظام خواست از انتقاد اموری که در آن تخصص ندارند (جنگ) پرهیز کنند. او مثالی آورد که برداشت از آن این است که همانطور که نظامیان در امور فقهی تخصص ندارند و نباید در آن دخالت کنند بنابراین متخصصان امور دیگر از جمله روحانیون نباید در کار تخصصی نظامیان دخالت کنند. ایشان در این سخنرانی علیرغم اشغال خرمشهر توسط دشمن از مدافعان مردمی و ارتش حمایت نمود. این در

حالی بود که مخالفین رئیس جمهور فرصت را برای گسترش انتقادات خود مناسب دیده و تلاش داشتند در صورت لزوم وی را از فرماندهی کل قوا عزل کند. آیت‌الله خمینی در این سخنرانی می‌گوید:

«باز توجه داشته باشند به این‌که این‌هایی که از فرماندهان و از پاسداران و از سربازان و از ژاندارمری و همه اینها در آنجا مشغول هستند این‌ها دارند جانفشانی و فداکاری می‌کنند این‌ها همچنین نیست که در یک خان‌های نشسته باشند و راحت باشند اینها هرکدام که رفتند در این جبهه‌ها فداکاری دارند می‌کنند در هر حال به نظرشان ممکن است که یک وقت مثلاً یک موشک فلان بیارد و اینها را از بین ببرد باید از اینها قدردانی کنند، تقویت کنند، روحیه این‌ها را و ملت باید تقویت کنند روحیه این‌ها را این‌ها مشغولند مشغول بررسی هستند از یک طرف مسامحه نباید بشود از یک طرف هم مشغول به کار هستند اینها کسانی که اطلاع نظامی ندارند نباید دخالت کنند در کار نظامی. مثل این است که ما بگوییم که فلان سرهنگ یک وقت بیاید و به ما بخواهد بگوید که فقه اسلام این‌طوری است. همین طوری که بیاید بعضی‌ها از قرآن یک آیه‌ای را برمی‌دارند و می‌خوانند و دنبال او یک مسائلی می‌گویند در صورتی که از قرآن هیچ اطلاعی ندارند و از اسلام هم هیچ اطلاعی ندارند. مایی که از نظام اطلاعی نداریم و از جنگ اطلاعی نداریم نباید اظهار نظر بکنیم که خوب است این‌طوری بکنیم خوب شما چه می‌دانید که خوب است این‌طوری بکند و من و شما اطلاع از این نداریم. هی برنامه ندهد کسی که ندارد یک چیزی را نمی‌فهمد یک چیزی را تضعیف نکنند روحیه سربازهای ما را که با تمام قدرت همه جناح‌های‌شان دارند جانفشانی می‌کند و ضربت‌های زیاد به آن‌ها زدند شما کنار نشسته‌اید و می‌گویید خوب است این‌طوری بکنند آنی که کنار گود نشسته خیلی حرف‌ها می‌تواند بزند بگذارید آن‌ها روی نقشه‌هایی که دارند طوری که می‌توانند عمل بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۶)

رئیس‌جمهور در خاطرات خود به یکی از جلسات مشورتی چهار روز پس از اشغال خرمشهر در حضور آیت‌الله خمینی اشاره می‌کند که در آن نمایندگان

استان خوزستان نظرات خود را ارائه دادند اما آیت‌الله خمینی بر تصمیم و اجرای اهل خبره (نظامیان) در جنگ تأکید کردند:

«دیشب (۵۹/۸/۷) احمدآقا تلفن کرد که امروز صبح ساعت ۱۰ خدمت امام باشید صبح به تهران حرکت کردیم و به منزل امام رفتیم. کسانی هم آمده بودند. نماینده آبادان، فرماندار آبادان، [فرمانده] سپاه آبادان و خرمشهر. آن‌ها ایرادات و اشکالاتی را که به نظرشان رسیده بود طرح کردند. پس از رفتن آن‌ها ظهیرنژاد وضع و سازمان ارتش را درگذشته شرح کرد و طرح‌هایی را که هست مطرح کرد. امام هم گفتند باید از اهل خبره یعنی نظامی‌ها در امور نظامی نظر خواست و نظر آن‌ها را به کار گرفت و این اظهارنظر بسیار به موقع بود و امیدوارم برای بسیاری مجاب کننده باشد و بگذارند اهل خبره کار خودشان را بکنند و جنگ را به نتیجه برسانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

رئیس‌جمهور منتقدان سیاست‌های جنگی خود در خرمشهر را فرصت‌طلبانی خواند که در صدد تحکیم قدرت هستند. او آن‌ها را با ضدانقلاب و دشمن خارجی مقایسه می‌کند:

«به هرحال ما در این روزهای سخت باید در چندین و چند جبهه بجنگیم، در جبهه شایعه‌سازان، در جبهه فرصت‌طلبان قدرت دوست که به هیچ‌چیز جز همان سرگرمی‌های خودشان هوش و حواس نمی‌دهند، در جبهه ضدانقلاب، در جبهه مشکلات گوناگون اقتصادی، سیاسی داخلی و خارجی و بالاخره در جبهه جنگ نظامی، و ما باید در قبال همه این‌ها صبور باشیم و با استواری این جنگ را ادامه بدهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

رئیس‌جمهور در خاطرات روزانه سه روز پس از سقوط خرمشهر از تحرکات مخالفان برای تشکیل کمیسیون تحقیق برای بررسی مسئله خرمشهر انتقاد می‌کند و متقابلاً مداخله افراد غیرمسئول و تعدد مراکز تصمیم‌گیری را عامل اصلی عقب‌نشینی از خرمشهر عنوان می‌کند:

«اطلاع یافتیم که در یک مجلس خصوصی باز همان‌ها که همواره مایه این وضعیت بوده و هستند، راه افتاده‌اند که باید کمیسیون تحقیق درباره خرمشهر تشکیل بشود، البته امام با قاطعیت نپذیرفته‌اند، اما مسئله اینجا نیست، مسئله

اینجاست که واقعاً باید یک هیئتی تشکیل بشود و به مقدمات وضعیتی که کار را بدان جا رساند و وضعیتی که در حین جنگ حاکم شد برسد و اصرار قاطعی که من داشتم به این که در نقاط جنگی اداره و فرماندهی واحد باشد. اما متأسفانه این کار فقط در جاهایی که توانایی داشتیم شد ولی در جاهایی که حمایت‌های غیرقابل قبول وجود داشت نشد. در شهری که ۱۵ دسته بخواهند بجنگد و هیچ فرماندهی واحدی نباشد، ایثار ایثارکنندگان و فداکاری بیش از حد هم نتایج لازم را به بار نمی‌آورد. این وضع از یک نظریه سرچشمه می‌گرفت که پیش از جنگ هم بود. نظریه‌ای که در مصاحبه یکی از نمایندگان به یک روزنامه‌نگار ایتالیایی گفته بود که در جریان جنگ ارتش از بین می‌رود و جنگ به صورت مردمی ادامه پیدا می‌کند و طرح ادامه جنگ و آینده‌ای که ممکن است با جنگ مردمی تصویر کرد، و از توسعه جنگ در منطقه صحبت کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

هم ایشان در کارنامه روز ۵۹/۸/۱۳ (ده روز پس از اشغال خرمشهر) از تحرکات اکثریت مجلس برای استیضاح خود سخن می‌گویند، وی مجلس را تهدید به افشاگری و اقدام متقابل می‌کند:

«در کارنامه دیروز یادم رفت بگویم که از تهران تلفن کردند که عده‌ای از نمایندگان در جلسه خصوصی مجلس اظهاراتی کرده‌اند و نامه‌ای هم امضا کرده‌اند و نزد امام برده‌اند. من امروز تلفنی با احمدآقا صحبت کردم و به او گفتم که عده‌ای فراموش می‌کنند و یا نمی‌خواهند توجه بکنند که وضع کشور در چه حال است و گمان می‌کنند هر موقعیتی را می‌توان برای بازی بر سر قدرت مغنم شمرد. استیضاح‌کننده‌ای اگر باشد منم، منم که باید پرسیم و استیضاح کنم کسانی را که با کارهای خودشان وضع را به صورتی درآورده‌اند که دشمنان ما به خودشان جرأت دادند به وطن ما حمله کنند. به لحاظ این که دشمن در کمین است که از اطلاعات و صحبت‌ها استفاده کند من نخواسته‌ام همه چیز را بگویم ولی اگر بینم این‌ها می‌خواهند به هر قیمت اسباب سقوط قطعی کشور را فراهم بیاورند، چاره‌ای جز این نیست که همه‌چیز را با مردم

صریح و روشن بگویم و از آنها بخواهم خودشان درباره سرنوشت کشورشان تصمیم بگیرند.» (همان، ۵۹/۸/۲۵)

رئیس‌جمهور طرح نمایندگان مخالف برای عزل وی از فرماندهی کل قوا پس از اشغال خرمشهر را ساخته و پرداخته کسانی دانست که باعث اصلی تضعیف ارتش شده بودند. او استاندار خوزستان (سیدمحمد غرضی) و دیگر مخالفانش را به فرستادن علائم دروغ به تهران متهم می‌سازد به هدف این‌که او را از صحنه اجرایی جنگ کنار گذارند، او در گزارش روز ۵۹/۸/۱۳ می‌نویسد:

«به ما نیز حمله کرد، اما در این حمله از سوی ما یعنی از سوی رئیس‌جمهوری کاری که زمینه‌سازی این حمله تلقی بشود انجام نگرفت، برعکس هشدارها داده شد، اخطارها داده شد، کوشش‌های فوق‌طاعت انجام گرفت، بلکه جریان تضعیف نیروهای مسلح تضعیف بشود، اداره امور کشور جریان صحیح پیدا کند و این ضعف‌ها به دشمن امکان حمله ندهد. از نابختاری این کوشش‌ها موفق نشد و قدرت‌پرستان مانع شدند، اخطار در ۱۷ شهریور هم اینها را به خود نیاورد، تا در نتیجه دشمن به تصور ضعف کامل به ما حمله کرد. با این حال ما متوسل به این معنی شدیم که چون در این حمله نقش با قدرت‌بازها بوده است و آنها این بلا را بر سر کشور آورده‌اند و مسئولیت هم با آنها باشد چون می‌دانستیم از آنها برای نجات کشور کاری ساخته نیست. این است که با تمام وجود به تلاش پرداختیم تا کشور نجات یابد و حالا نتیجه این تلاش عظیم این شد که کم و بیش توانستیم دشمن را متوقف کنیم و نیروهای تازه‌ای وارد صحنه کرده و امکانات را به کار بگیریم و این امید را بوجود بیاوریم که بیابان‌های خوزستان گورستان ارتش متجاوز خواهد شد. درست در این وضع خنجر زدن از پشت شروع شده است. آن‌هایی که ضعیف و ناتوانند و جز قدرت هیچ واقعیتی را نمی‌پذیرند. اولاً آیه یأس خواندن را شروع کردند. استاندار خوزستان تلگراف می‌کند که همه چیز از دست رفت، خوزستان می‌رود. اگر خوزستان برود نصف جمعیت ایران تلف می‌شود و باید این مطلب را به مردم گفت. آقای رجایی این تلگراف را در شورای دفاع خواند و من در آنجا به او گفتم، این آدم وقتی هم در کردستان



بود، می‌گفت کردستان را از دست رفته بدانید و حالا خود او که از مسیبان تضعیف ارتش در خوزستان بوده است، به جنگ روانی مشغول است تا روحیه‌ها را به کلی از بین ببرد و سقوط قطعی بشود. من نمی‌گویم او عمداً این کار را می‌کند، اما آدمی که این مقدار ضعیف است و این اعصاب ناتوان را دارد چرا باید در این استان ما و با شرایط جنگ مسئول باشد؟

عده‌ای از نمایندگان در مجلس طومار جمع می‌کنند بلکه آن هدفی را که از دو سه ماه پیش به این طرف داشتند و شب و روز هم مشغول بودند، یعنی بازگرفتن فرماندهی کل قوا از رئیس‌جمهور، دنبال می‌کنند که به آن برسند و نامه‌ای نزد امام ببرند. این‌ها نمی‌دانند که این کارها بازتاب فوری در جبهه‌ها می‌گذارد، روحیه‌ها را می‌شکند، مقاومت را از بین می‌برد و دشمن مثل آبی که سد از برابر او برداشته شده باشد، همه جا را می‌گیرد. این‌هایی که سردمدار هستند می‌دانند که دروغگو هستند و حقایق را وارونه جلوه می‌دهند. آن‌ها می‌دانند که وضع چگونه بود و حالا چگونه شده است و می‌دانند که جز من با توجه به افکار عمومی، با توجه به توانایی در برانگیختن هیجان مثبت کار و میل به ایثار و فداکاری کس دیگری در این شرایط نمی‌تواند این وظیفه سنگین را برعهده بگیرد. بنابراین آشکارا می‌خواهند از پشت جبهه ما را بشکنند. به هررو، تهران مرکز این توطئه‌هاست. از روز انتخاب به ریاست جمهوری این توطئه‌ها بوده و هنوز هم هست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور جریان مخالف خود را متهم می‌سازد که در هنگام جنگ به جای کمک به نیروهای رزمی به جنگ قدرت در مرکز کشور مشغول هستند درحالی که او به کار مهم دفاع از کیان کشور مشغول است:

«آنچه باید نگران آن بود سرنوشت کشور است. ما مشغول هستیم که نگذاریم این توطئه خطرناک که موجودیت کشور ما را تهدید می‌کند به نتیجه برسد. آن‌هایی که ما را در این کار کمک می‌کنند، همان‌هایی هستند که همراه انقلاب بوده و کارشان اسلامی است و مردم هم موافق آن‌اند. آن‌هایی که این فرصت را مغتنم می‌شمارند. برای این‌که از پشت خنجر بزنند ما با آن‌ها بنشینیم چه چیزی را حل کنیم؟ وقتی در مصیبتی که برای یک ملتی بوجود

آمده به فکر دعوای شخصی و گروهی و قدرت‌مداری هستند، بنشینیم در چه چیز با آنها رفع اختلاف کنیم؟ این است که ما ترجیح دادیم وقت را هدر ندهیم، آنها را به کار خودشان بگذاریم و بیاییم به کار نجات کشور مشغول باشیم. انشاءالله اگر در این کار موفق شدیم که به خواست خدا موفق هم می‌شویم، بعد فرصت زیاد است. مردم هم هستند و قضاوت خواهند کرد، اگر خدای نکرده ناتوان شدیم دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که ما در مورد آن بحث کنیم و ما مطمئن هستیم که موفق خواهیم شد و بهترین راه حل این مسائل این است که آن گروه‌ها را به کار خودشان گذاشت و ما به کار اساسی پردازیم و اصلاً وارد بحث این مطالب هم نشویم و به کار نجات کشور مشغول باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

رئیس‌جمهور حدود یک ماه پس از اشغال خرمشهر طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی در تاریخ ۵۹/۸/۳۰ از طرحی که قرار است توسط مخالفانش پیاده سازی شود سخن می‌گوید که طی آن قرار است وی از فرماندهی کل قوا عزل شود:

«یکبار کتباً نوشتم و جمعه پیش شفهاً عرض کردم که «این‌ها» قرارشان بوده و هست که مرا از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری بردارند. از پیش این کار را می‌خواستند بکنند و در نوار کذایی هم هست. وقتی نامه نمایندگان در این زمینه طرح شد، فرماندهان نظامی نزد من آمدند که قرار است شما را بردارند و فلانی را فرمانده کل قوا بکنند و بدون تردید چون شما نظامی نیستید برای موجه جلوه دادن این امر ما را گرفتار و ... خواهند کرد و این امر جبهه خوزستان و غرب را به کلی از بین خواهد برد و معلوم نیست چه بر سر کشور خواهد آمد پس اول شما ما را بردارید بعد این کار بشود که ضررش کمتر باشد. معلوم است با این توطئه و اخبار با چه روحیه‌ای فرماندهی می‌کنند. این وضع با وجود قوت کسانی که طرفدار انحلال تدریجی ارتش بودند در دولت، بدترین وضع است.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۱۳)

بنی‌صدر در مصاحبه با روزنامه اتریشی پروفیل عملکرد خود در جنگ را قابل دفاع دانسته به گونه‌ای که معتقد است تلاش برخی نمایندگان مجلس برای عزل وی از فرماندهی کل قوا راه به جایی نمی‌برد:

«شما فکر می‌کنید که کار ما با این جنگ دیگر تمام است؟ شما فکر می‌کنید این جنگ آسان‌تر است؟ واقعیت این است که این من هستم که مشکل‌ترین قسمت این را برعهده دارم، نیروهای ما کاملاً متلاشی بودند به طوری که اصلاً نمی‌شد به آن به چشم یک ارتش حقیقی نگاه کنید و هرکس فکر می‌کرد خوزستان در چهار روز و همه استان‌های دیگر در یک هفته سقوط می‌کنند. اگر ما یک ارتش مجهز سازمان یافته خوب داشتیم پیروزی سریعی را می‌توانستیم بدست آوریم ولی به این ترتیب که گفتم من خودم شاهد هستم که چگونه این مشکلات را پشت سر گذاشته‌ایم. شما می‌بایستی که در جو آن روزها می‌بودید وقتی که خرمشهر به نظر می‌رسید که در آستانه سقوط است در آن موقع اعضای مجلس یک نامه به امام نوشتند و آن را امضا کردند که از او خواسته بودند که مقام فرماندهی کل قوا را از من بگیرد، آن‌ها فکر می‌کردند که من جنگ را خواهم باخت و آن‌ها می‌توانند از این مسأله سود ببرند، ولی ما نه تنها جنگ را نباختیم بلکه در موقعیتی هستیم که ارتش را بازسازی کنیم و به جبهه بفرستیم.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

با افزایش فشارهای سیاسی بر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا و رایزنی با آیت‌الله خمینی برای عزل وی از مقام فرماندهی کل قوا، آیت‌الله پسندیده ضمن حمایت دوباره خود از وی طی نامه‌ای از مجلس و نیروهای سیاسی می‌خواهد، جنگ را به دست افراد متخصص (ارتش) بسپارند و از تعدد و تشدد فرماندهی که بنی‌صدر آن را علت اصلی سقوط خرمشهر خوانده بود بپرهیزند:

«باید لشکریان و نظامیان تقویت شوند و امور جنگی در تحت نظر لشکریان باشد چون این‌ها در امور جنگی تخصص دارند اگر جنگ چریکی بود، عیبی نداشت ولی اکنون جنگ منظم است در هر منطقه‌ای مثلاً در غرب، در جنوب باید یک نفر از طرف آقای رئیس‌جمهور یک فرمانده معین شود که متخصص

در امور باشد و تمام نظامیان منطقه در تحت فرماندهی همان یک نفر عمل کنند و چریک‌ها و سایر قوا تابع دستور او باشند تا این‌که مسئولیت لوٹ نشود و فقط یک نفر مسئول باشد و بتواند تخصص خود را اعمال نماید و اگر این روش را نمی‌پسندند می‌توانند در خوزستان و مناطقی که جنگ شدت دارد ارتش عمل کند و کرمانشاه و مناطق غرب را به عهده سایر نیروهای مسلح بگذارند و هیچکدام در امور یکدیگر مداخله نکنند تا نتیجه عمل روشن شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

در این هنگام مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی ایران نیز طی مقاله‌ای در روزنامه میزان ابتکار عمل و تلاش رئیس جمهور را در جنگ ستود، بینید:

«یقیناً می‌دانید از کسانی که در شورای انقلاب و در روزنامه‌ها میانه ناجور و انتقادگیری‌های تلخ به این حقیر سراپا تقصیر داشت جناب ابوالحسن بنی‌صدر بود. در فعالیت‌های تبلیغاتی ریاست جمهوری نیز که یکی از شرایط حتمی انتخاب شوندگان حمله و بدگویی محض الله به دولت موقت بود آن مرد عزیز چیزی فروگذار نمی‌فرمود. مختصر ناراحتی فوق زیاد طول نکشید چون به زودی و در پست مسئولیت همدردی و همفکری و هم‌زبانی ایشان را در آنچه به سر ما می‌آمد و می‌خواستیم و می‌گفتیم به عیان دیدم. کسی که نابخشودنی‌ترین خطای ما را حفظ دستگاه دولت و بیرون ریختن کارمندان می‌دانست خود مدافع آن‌ها شد همچنین نسبت به ارتش و بعد شکوه‌کننده دائم از تعدد مراکز قدرت و دخالت‌های خودسرانه نهادها و مقامات غیرمسئول.... چیزی نگذشت که سمپاتی ناشی از اشتراک درد و درک تبدیل به اعجاب و تحسین شد. صاحب فضیلتی است واقعاً و زحمت می‌کشد و ظرفیت عجیبی دارد.... یکسره فعالیت می‌کند بدون گلاویه و خستگی.... بعد از اضطراب از حمله ناگهانی دشمن بنی‌صدر اول کسی بود که با مصاحبه رادیویی آن روز عصر ستاد مشترک تلفی خونسردانه و تصمیم سرسختانه نشان داد و با اطمینان و ایمانی که ابراز کرد تأثیر عالی سازنده در ملت و نیروهای رزمنده ایجاد نمود. هفته‌ای از آغاز جنگ نگذشته بود که دیدیم چگونه محل و وظایف مستمر ریاست جمهوری را و همه چیز حتی سخنرانی‌ها را رها کرده

اول مجاور ستاد مشترک و سپس جبهه‌نشین شد. درست در قلب و وظیفه، در قلب خطر. خدا در این گیر و دار عظیم با مشکلات و حملات خارج (و متأسفانه داخل) به او و هم‌زمانش جرأت و نصرت بدهد.» (میزان، ۵۹/۸/۱۴)

رئیس‌جمهور از سرگیری تلاش دوباره دولت عراق پس از اشغال خرمشهر برای برقراری آتش‌بس را نشانه موفقیت نیروهای نظامی تحت فرمانش در متوقف ساختن ارتش عراق می‌داند، ۵۰ روز پس از آغاز جنگ و ۱۷ روز پس از اشغال خرمشهر وی در مقابل این سوال که گویا صدام حسین فقط به این شرط که ایران حاضر به قبول قرارداد ۱۹۷۵ بشود، نیروهای خود را از ایران بیرون خواهد برد نظر شما و عکس‌العمل شما چیست چنین گفت:

«بگذارید امروز شورای عالی دفاع تشکیل شود تصمیمی را که در آنجا اتخاذ شود ما اعلام خواهیم کرد، اما اگر جناب ایشان که سه روزه می‌خواستند خوزستان را فتح کنند حالا حاضر شده‌اند به این‌که از ادعاهای خودشان صرف‌نظر کنند این مدیون ایثار و فداکاری نیروهای مسلح ما است و نشان می‌دهد که آن دولت نیز متوجه شده که جنگ ما را ضعیف‌تر نکرده بلکه نیروهای مسلح ما را قوی‌تر کرده است و ما باز یک اثر هنری بوجود آورده‌ایم از این بابت که ناممکن را ممکن کرده‌ایم و در عین جنگ ارتش ما به تجدید نیرو پرداخت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

بعدها رئیس‌جمهور فاش می‌سازد رژیم عراق چند روز پس از اشغال خرمشهر از طریق سفیر ایران در کویت، شمس اردکانی، پیام فرستاد در صورت مذاکره سری حاضر است از خاک ایران عقب‌نشینی کند. او این مسئله را در نامه محرمانه خطاب به آیت‌الله خمینی به تاریخ ۵۹/۸/۳۰ (دو ماه پس از شروع جنگ) گزارش داده است:

«معروض می‌دارد، مطلب اول این‌که موافق گزارش آقای شمس سفیر ما در کویت، اگر مذاکرات کاملاً سری بشود دولت عراق حاضر است نیروی خود را بیرون ببرد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۱۳)

با این حال و علیرغم پیشنهادات صلح، آیت‌الله خمینی صلح با رژیم صدام پس از اشغال خرمشهر را شدیداً رد می‌کند:

«حالا افتاده به اینطرف و آن طرف که بیاید ما را صلح بدهید؟ چه جوری ما صلح بکنیم؟ با کی صلح بکنیم؟ این همان هست که یک کسی بگوید فرض کنید پیغمبر اسلام با ابوجهل صلح بکند، قابل صلح نیست. تویی که این همه جنایات کردی به کشور خودت و کشور ما، تویی که این همه مسلمانها را به کشتن دادی تویی که این جنایات را که، گمان ندارم در تاریخ نظیرش زیاد باشد، این همه جنایات را کردی، تویی که در دزفول آنطور جنایات کردی حالا ما و فرض کنید رئیس جمهور ما و مجلس ما و نخست وزیر ما بنشینند در یک جلسه‌ای با شما جلسه کنند و بنشینند با شما دست بدهند و احوال‌پرسی کنند و بگویند بیاید بسم... این شطالعرب مال شما دیگر ما را رها کنید! مسئله این است؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

دو هفته بعد رئیس جمهور نیز صلح تا وقتی دشمن درون خاک ایران است را مردود می‌داند:

«تا زمانی که ما دشمن را از مرزها بیرون نرانده‌ایم، مذاکره بی‌معناست و اصلاً خود پذیرفتن مذاکره تحت فشار و تجاوز نظامی به نظر من یک عمل ضدانقلابی و نفی کامل انقلاب ما است، پس تا آن وقت ما تن به هیچ مذاکره‌ای نخواهیم داد. بعد که دشمن را ما به مرزهایش عقب راندیم اگر آقای صدام حسین بر جا ماند؛ خواهیم دید آیا با او مذاکره باید کرد یا خیر؟» (همان ۵۹/۸/۲۱)

### نظر کارشناسان

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران سه علت اساسی برای شکسته شدن مقاومت ارتش و نیروهای مردمی در خرمشهر و اشغال آن توسط دشمن را بدست می‌دهد. او در اینجا از خیانت یا کم‌کاری ارتش در خرمشهر سخن نمی‌گوید اما تلویحاً بنی‌صدر و ارتش را متهم می‌سازد که مهمات به اندازه کافی به خرمشهر انتقال نیافته است، او سران ارتش را به داشتن تفکر غلط در مورد خرمشهر و بنی‌صدر را به عقب‌نشینی تاکتیکی (تاکتیک اشکانیان) متهم می‌سازد. این درحالی است که برخی از مدافعان خرمشهر با بیان خاطراتی نبود

راه ارتباطی و در تیررس بودن تنها پل رابط بین نیروهای خودی و شهر خرمشهر را عامل نرسیدن سلاح به شهر عنوان کرده‌اند. به اظهار نظر ایشان توجه کنید:

«وقتی جنگ شروع شد، خرمشهر نزدیک‌ترین شهر به مرز پس از قصر شیرین، بزرگترین شهر مرزی ایران و بندری استراتژیک بود. دشمن از سمت اروند رود ۵۰۰ متر با خرمشهر فاصله داشت با این حال رود بزرگ اروند حائل بین ایران و عراق بود. از سمت مرز خشکی هم حدود کمتر از ۲۰ کیلومتر تا خرمشهر فاصله داشت. بنابراین نزدیکی شهر خرمشهر یکی از عوامل سقوط خرمشهر بود. عامل دیگر این بود که نیروهای رسمی و نیروهای مسئول در لب مرز دفاع مستحکمی نداشتند لذا در همان ساعات اولیه مرز فرو ریخت و مرز شکسته شد و دشمن خیلی زود توانست به اطراف شهر خرمشهر برسد و ارتباط بین اهواز با خرمشهر قطع شد به طوری که دشمن خود را به حوالی شهر رساند. از این لحظه به بعد یک مقاومت مردمی و انقلابی در خرمشهر شکل گرفت حتی ارتش‌هایی هم که در خرمشهر بودند ارتشی‌های حزب‌اللهی و انقلابی شامل تعدادی تکاوران نیروی دریایی بودند که در کنار سپاه و بسیج مردمی جنگیدند و در کنار هم مجموعه‌ای ادغام شده‌ای را تشکیل داده بودند که وجه غالب آن وجه انقلابی و مردمی بودن آن بود، البته این هم به دلیل کمبود امکانات و ساز و برگ تا یک حدی می‌توانستند بجنگند به طوری که امکانات و تسلیحات نظامی به قدری کم بود که فشارها را اضافه کرد. عامل سوم در سقوط خرمشهر این بود که آقای بنی‌صدر معتقد بود که ما باید به سبک اشکانیان بجنگیم یعنی زمین بدهیم و دشمن را به داخل بکشانیم و زمان بدست بیاوریم و بعد از آن به دشمن هجوم ببریم خود این موضوع هم در عدم حمایت و توجه به جبهه خرمشهر و یا در عدم ارسال تجهیزات و مهمات موثر بود. وقتی یک فرمانده نظامی کنار بنی‌صدر می‌گوید خرمشهر ارزش نظامی ندارد خب معلوم است که به اندازه کافی هم به آنجا اسلحه و مهمات نمی‌دهند و وقتی چنین اعتقادی در برخی افراد وجود داشته باشد این‌طور می‌شود.» (خبرگزاری مهر، ۹۰/۳/۳)

علی شمنخانی فرمانده سپاه خوزستان و از مدافعان خرمشهر نیز در همان هنگام طی نامه‌ای به مقامات مسئول از کمبود شدید سلاح، مهمات و تجهیزات در خرمشهر گلایه می‌کند. ببینید:

«مسئولین، مسلمین! به داد ما برسید؛ این چه سازمان رسمی شناخته شده‌ای است که اسلحه انفرادی ندارد، نیروهای شهادت‌طلب پاسدار را آموزش ندادید، مسامحه کردید، چویش را از خدای عزّ و جل می‌خورید و خواهید خورد. چه باید بگویم که شاید شما را به تحرک وادارد. این را بگویم که از ۱۵۰ پاسدار خرمشهر تنها ۳۰ نفر باقی مانده، بگویم که ما می‌توانیم با سی خمپاره، خونین شهر را برای سه ماه نگه داریم و امروز سی تفنگ نداریم و حال آنکه سازمان‌های غیر رسمی با امکانات فراوان بر ما آن می‌رانند که باید برانند. واقعیت این است که ارتش امروز ما نمی‌تواند بدون وجود سپاه پاسداران و بالعکس کوچک‌ترین تحرکی داشته باشد. مرا وقت آن نیست که بگویم تا به حال چه کارهای متهورانه‌ای انجام دادیم. خدا می‌داند که ما تانک‌های دشمن را لمس کردیم. فغان‌های زنانه آنها را در شبیخون‌های خود شنیدیم. سایه ما به حول و قوه خدا و مکتب اسلام همواره مورد حملات سلاح‌های سنگین دشمن بوده و هست. دشمن هرگز نتوانسته است اسارت ما را تحمل کند. آسرای پاسدار یا از پشت تیرباران شده و یا آن که در زیر تانک ها له و لورده گردیده‌اند. پناهندگان عراقی همواره ترس نیروهای دشمن را از پاسداران انقلاب به عنوان یک معجزه الهی مطرح می‌کنند. سلاح را به دست صالحین بدهید. تا به حال دشمن حسرت گرفتن یک اسلحه کمری را از پاسداران همواره به دل داشته و خواهد داشت. ما شهدای زنده فراوان داریم، ما اصحاب حسین به مقدار زیادی داریم. ما بر پا دارندگان کربلای سی روزه خونین شهریم، ما بهشت را در زیر سایه شمشیرها می‌بینیم، شهدای ۲۵ روزه ما هنوز دفن نشده‌اند. به داد ما برسید. ما نیاز به اسلحه و امکانات داریم، ما در راه خدا جان داریم که بدهیم، ما امکانات دادن جان را نداریم. به خود بیایید، فریادهای پاسداران از فقدان امکانات بر ما زمین و زمان را تنگ کرده، خستگی زیاد مانع از ادامه نوشتن من می‌شود؛ ولی باز هم باید بدانید که ما شهیدان



زنده‌ای هستیم که به نبرد خویش علیه مُردگان زنده ادامه خواهیم داد. اگر وساطت کنید و ما را به حدید خداوند مسلح سازید، فضرِب الرقاب خویش را تا سقوط دولت بعثی عراق و دیگر زورمندان قلدران ادامه خواهیم داد و گرنه تا آن زمان مبارزه خواهیم کرد که شهید شویم و تکلیف شرعی خویش را به جا آوریم.» (گودرزبانی، ۱۳۸۸)

ایشان در مصاحبه تلویزیونی علت نوشتن این نامه را توضیح می‌دهد. وی این نامه را مغایر با موضع پیشین خود مبنی بر خائن نبودن بنی صدر در جنگ نمی‌داند. وی بنی صدر را مخالف و نه دشمن سپاه و عملکردش را اشتباه و نه تبانی با دشمن به قصد خیانت می‌داند:

«بله من این نامه را نوشتم و بنی صدر مخالف سپاه بود. بنی صدر مخالف سپاه و ما بود اما دشمن ما نبود. وی تصور می‌کرد نباید کسی را در پیروزی‌اش شریک کند و سپاه را مزاحم خود می‌دید. یک وقتی آدم با طرفش تبانی کرده که شکست بخورد این خیانت است اما یک وقتی اشتباه می‌کند و شکست می‌خورد.» (سایت پارسینه، ۸۹/۳/۳)

حسین حسنی سعدی فرمانده سابق نیروی زمینی و از فرماندهان ارشد ارتش در جنگ خرمشهر و شخصی که دستور مکتوب عقب‌نشینی از خرمشهر را به صمدی فرمانده مدافعان شهر صادر کرد، عقب‌نشینی بدون دفاع از شهر خرمشهر را تکذیب نموده و دفاع مدافعان این شهر را مورد ستایش قرار می‌دهد. او ادعای کم‌کاری ارتش در این قضیه را با شرح حماسه نیروهای ارتش مردود می‌داند. وی دفاع از آبادان که چند برابر از خرمشهر بزرگتر و پرجمعیت‌تر بود را علت اصلی عقب‌نشینی از خرمشهر دانست، مسئله‌ای که کمتر مطرح شده است:

«متأسفانه الان، کمتر از تأثیر ارتش در خرمشهر سخن به میان می‌آید. ما به هیچ روی، منکر حضور نیروهای مردمی نیستیم. اما همین نیروهای مردمی هم با ارتش و زیرنظر ارتش با عراق می‌جنگیدند. البته نیروهای مردمی در کنار برادران سپاه هم بودند، اما سپاه در آن دوران یک سپاه محلی بود و ساختار تیپ و گردان و گروهان و ... به خود نگرفته بود.

شما فکر می‌کنید مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر به چه صورت اتفاق افتاد؟ چه کسی جنگید؟ آیا می‌توانیم بگوییم ارتش ننگیده است؟ اتفاقاً- منزل به منزل- ارتش در خرمشهر با عراقی‌ها جنگیده است؛ با آن امکانات وسیع ارتش عراق، لشکر ۳ زرهی‌اش را برای جنگ در خرمشهر تقویت کرده بود. متأسفانه هنوز شکل واقعی جنگ در خرمشهر را برای مردم ترسیم نکرده‌ایم. این چنین روزهایی در خرمشهر روز سوم آبان ماه ۱۳۵۹ که قسمت غربی خرمشهر تخلیه شد، همه هم و غم ما بر آن قرار گرفت که اجازه ندهیم ارتش عراق وارد آبادان شود. به عقیده من اگر عراق موفق به تصرف آبادان می‌شد، تکلیف جنگ یک‌سره شده بود؛ اگر هم نگوییم یک سره می‌شد- دست‌کم- صحنه جنگ تغییر می‌کرد. خواسته اصلی عراق، دستیابی به اروندرود بود که در صورت تصرف خرمشهر و آبادان به هدفش رسیده بود. طبیعی بود که در چنین حالتی، جبهه‌ای قوی را شکل می‌داد و از مواضع تحت تصرفش پدافند می‌کرد؛ آری! در این صورت صحنه جنگ به نفع عراق عوض می‌شد، عراق نتوانست به این خواسته‌اش برسد، یعنی نتوانست وارد آبادان شود.» (صف، شماره ۳۵۹)

وی در ادامه به اتهامات بر علیه ارتش در خصوص عدم وجود نیروی ارتشی در خرمشهر پاسخ می‌گوید و واحدهای ارتش مدافع و مستقر در خرمشهر را نام می‌برد:

«متأسفانه- به ارتش اتهامات ناروایی بسته شده است. باید این سوال را طرح کنیم که مدافعان اصلی خرمشهر چه کسانی بودند؟ از لشکر ۹۲، گردان ۱۶۵ مکانیزه، گردان ۲۰۲ تانک و گردان ۱۵۱ دژ در شمار مدافعان خرمشهر بودند. از نیروی دریایی، دو گردان تکاور به دفاع از خرمشهر گسیل شده بود که یکی از این گردان‌ها تحت فرماندهی ناخدا صمدی و دیگری زیر نظر سرهنگ ضرغامی بود. همچنین یک گردان از ژاندارمری و نیز دانشجویان دانشگاه افسری- که ما آن‌ها را در قالب سه گردان سازمان داده بودیم- در زمره مدافعان خرمشهر بودند. دانشجویان دانشگاه افسری در این مقطع، به عنوان «پیش‌تازان جنگ» مطرح شدند...» (همان)

هوشنگ صمدی از تکاوران نیروی دریایی و از مدافعان خرمشهر در جریان مقاومت ۳۴ روزه علت اصلی اشغال خرمشهر را بسته بودن راه تدارکاتی خرمشهر به آبادان می‌داند:

«دشمن از چند طرف شهر را زیر انواع توپ و خمپاره گرفته بود و همه جا را می‌کوبید. بی‌هدف همه جا را می‌زدند. تقریباً شهر را از دست داده بودیم و فقط بر خیابان «ساحلی» تسلط داشتیم. آنجا هم زیر فشار شدید آتش دشمن بود. دائم با ستاد عملیات جنوب و شخص سرهنگ «حسنی سعدی» تماس می‌گرفتم و نیرو طلب می‌کردم و ایشان هم دائم وعده رسیدن نیرو می‌داد و خبری هم نمی‌شد. چند روزی بود که مهمات به اندازه کافی نداشتیم. فرمانداری و پل خرمشهر در معرض آتش مستقیم دشمن بود و هیچ ماشینی جرأت نمی‌کرد از پل عبور کند، به دلیل آتش مداوم دشمن روی پل، پشتیبانی از ما قطع شده بود.» (سایت خبرگزاری علوم و معارف دفاع مقدس، ۹۲/۳/۱)

ایشان در ادامه از عملکرد ارتش در خرمشهر دفاع می‌کند، او اذعان می‌کند که نیروهای سپاه و مردمی در آن زمان هنوز شکل نگرفته بودند و لذا عمده نیروی دفاعی مقابل دشمن از ارتش و نیروهای مردمی تشکیل می‌شد، او ادعای عدم سازماندهی و غافلگیری ارتش را تکذیب می‌کند:

«من امروز با جدیت می‌گویم که ارتش غافلگیر نشد. خیلی هم خوب عمل کرد و درخواست مذاکره صدام در روز هفتم به همین دلیل بود. اگر عراق در محور شلمچه- خرمشهر نتوانست جلو بیاید خوب چه کسی جلوی او را سد کرده بود جز ارتش؟ سپاه خرمشهر کلاً ۲۷ نفر نیرو داشت در آن زمان با سلاح ام یک و ژ۳. خب این ۲۰۰ نفر از مردم را که آموزش سربازی رفته بودند گرفتم و آموزش دادم و آر پی جی هفت دادم دست‌شان. سلاح خوبی برای زدن تانک است. دشمن هم اغلب تانک و نفر بر دارد اما کسی که قرار است از این سلاح استفاده کند، برد این سلاح ۳۰۰ متر است. باید دل و جگر داشته باشد و بتواند خود را به ۳۰۰ متری تانک برساند تا شلیک کند. کو آدمی که بتواند به ۳۰۰ متری تانک برسد؟ همین تکاوران و سربازان و نیروهای مردمی بودند.» (همان)

علی قمری از نیروهای پایور ارتش تحت امر گردان دژ خرمشهر که از پیش انقلاب وظیفه دفاع از نوار مرزی خرمشهر را عهده‌دار بود و در طول مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر در آنجا حضور داشته است معتقد است اگر رئیس‌جمهور خیانت نمی‌کرد هیچگاه خرمشهر سقوط نمی‌کرد، او بنی‌صدر را یک خائن می‌داند زیرا به اندازه کافی سلاح و مهمات و نیروهای کمکی به خرمشهر ارسال نکرده است. او به خاطر می‌آورد نیرو در حد یک تیپ حدود ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر آماده وجود داشته است اما فرمانده کل قوا اجازه استفاده از آن در خرمشهر را نداده است. وی بنی‌صدر را آدمی ترسو می‌داند چنانکه در هنگام حضور در جبهه با آتش‌باری دشمن صحنه را ترک می‌کرد ببینید:

«به دستور بنی‌صدر که آن زمان فرمانده کل قوا بود، تیپ قوچان در منطقه‌ای از اهواز به نام «فولی آباد» مستقر شد، و بنی‌صدر گفته بود «تا زمانی که دستور نداده‌ام این نیروها حق حرکت ندارند»؛ و اتفاقاً تا زمان سقوط خرمشهر یعنی مدت ۳۴ روز مقاومت، تیپ قوچان در همان منطقه «فولی آباد» ماند و هواپیماهای عراقی نیز آن‌ها را بمباران می‌کردند. بعد از سقوط خرمشهر این نیروها در تاریخ هشتم آبان ۵۹ وارد آبادان شدند. روز هفتم، بنی‌صدر به ستاد پادگان دژ آمد؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، شهید جهان‌آرا، شهید فلاحی، و شهید کلاهدوز، هم بودند. من و شهید مرتضوی سوار جیب شده و به پادگان رفتیم. هنگامی که به اتاق جلسه رسیدم به بنی‌صدر گفتم «آقای بنی‌صدر! به داد ما برس»؛ او فقط نگاه می‌کرد، اما اصلاً توجهی نمی‌کرد. من با صدای بلند حرف‌هایم را تکرار کردم. بنی‌صدر از شهید فلاحی درباره ما پرسید؛ ما درخواست خودرو و تجهیزات داشتیم که در نهایت به ما گفت «برایتان هواپیما می‌فرستم» (به منظور پشتیبانی هوایی از مدافعان خرمشهر).

جلسه تمام شد و ما برگشتیم و به نیروها اطلاع دادیم که بنی‌صدر چه قولی داده و آن‌ها نیز خوشحال شدند. ساعت ۱۱ صبح بود که دیدیم چهل پنجاه فروند هواپیما از ماهشهر به سمت اهواز می‌آیند. نیروها که به اشتباه و بنا بر قول بنی‌صدر گمان می‌کردند این هواپیماها خودی هستند از دیدن

هوایماها به خوشحالی پرداختند؛ اما هوایماها که عراقی بودند ما را بمباران می‌کردند، که ۷۵ نفر از نیروهای تحت امر من در همان لحظات نخست بمباران به شهادت رسیدند.

در پی این بمباران، اجساد تعداد بسیاری از شهدا قابل شناسایی نبود، و نیروهایی که مشغول دفن قطعه‌های به جا مانده از بدن شهدا بودند هر قطعه را بدون این‌که بدانند متعلق به بدن کدام هم‌رزمشان است دفن می‌کردند. روز نهم فهمیدیم که بنی‌صدر دوباره به پادگان آمده. من و استوار کریمی هم به پادگان دژ رفتیم. عراقی‌ها پادگان دژ را با توپ ۱۳۰ میلی‌متری و سلاح «خمسه خمسه» هدف گرفتند که بنی‌صدر رنگش (از شدت ترس) زرد شد، و مقصد خود را به فرمانداری تغییر داد. ما هم به فرمانداری رفتیم و من که شاهد پرپر شدن نیروهایم و بدقولی بنی‌صدر بودم خطاب به بنی‌صدر داد و فریاد کردم؛ که یکی از محافظانش گفت «این فرد دیوانه است» و سپس دستور داد مرا از آنجا بیرون کنند. من اصرار به صحبت با بنی‌صدر داشتم، اما آن محافظ، لگد بسیار محکمی به پای من زد. تیر و ترکش‌های بسیاری در زمان جنگ به بدن من اصابت کرد، اما درد این لگد را هرگز فراموش نمی‌کنم؛ قصد داشتم با کلت این فرد را هدف بگیرم که شهید فدایی دستم را گرفت. به او گفتم «جناب سرهنگ! این‌ها دارند خیانت می‌کنند؛ بگذار این‌ها مرا زندانی و اعدام کنند تا من دیگر شاهد کشته شدن نیروهایم نباشم.» حضرت آقا (مقام معظم رهبری) که به عنوان نماینده امام خمینی (ره) در آنجا حاضر بودند خطاب به بنی‌صدر گفتند «گردان دژ به خوبی در حال دفاع است، و زیاد هم تلفات می‌دهد؛ آقای بنی‌صدر! خواهش می‌کنم این‌ها را کمک کنید.» اما بنی‌صدر اصلاً به حضرت آقا هم نگاه نکرد و به ایشان هیچ جوابی نداد. در آن وضعیت وقتی که حضرت آقا شرایط و ناراحتی مرا دید به من گفتند «شما امام را قبول دارید؟»؛ گفتم «بله»؛ سپس گفتند «اسلام و انقلاب را قبول دارید؟»؛ گفتم «بله»؛ بعد گفتند «پس خدا را در نظر بگیر و پیام‌های امام را هم آویزه گوش کن، مطمئن باش که موفقیت از آن شماسست.» (افکار نیوز، ۹۴/۴/۹)

وی در ادامه اذعان می‌کند اهواز به عنوان مرکز استان در معرض خطر سقوط قرار داشت اما در عین حال نسبت به عدم انتقال نیروهای موجود از اهواز به خرمشهر و سوسنگرد توسط بنی‌صدر انتقاد می‌کند:

«من نمی‌دانم آقایانی که بنی‌صدر را خائن نمی‌دانند چه توجیهی برای عدم انتقال تیپ دوم لشکر ۹۲ زرهی به سوسنگرد دارند؟ تیپ دومی که بدون استفاده در آن منطقه حضور داشت، چرا نمی‌باید در آن ببحوحه که سوسنگرد و اهواز در حال سقوط هستند وارد کارزار شود؟ شما یقین داشته باشید اگر این تیپ با اصرار و تأکید رهبر معظم انقلاب در ساعت ۲ نصف شب وارد عمل نشده بود و تا ۹ صبح سوسنگرد را آزاد نمی‌کرد، اهواز در هجدهم آذرماه سقوط می‌کرد؛ و چون ما در آن بخش نیروی دفاع کننده‌ای نداشتیم قطعاً دومینوی سقوط تا اهواز ادامه می‌یافت. سوال دیگر این است که اگر بنی‌صدر خائن نبود پس چرا تیپ قوچان را ۴۵ روز در منطقه نگه داشت و اجازه ورود به خرمشهر جهت دفاع را نداد؟! حتی وقتی دیدیم، در پی درخواست‌های مکررمان، نیروی کمکی برای ما نمی‌فرستند، گفتیم «حداقل تجهیزات تیپ قوچان را در اختیار ما قرار دهید.» تا در برابر دشمن بتوانیم استفاده کنیم.» (همان)

وی ادامه می‌دهد رئیس‌جمهور حتی از ارسال خودرو به خرمشهر برای حمل مجروحین و شهدا به پشت جبهه خودداری می‌کرد. این در حالی بود که هوشنگ صمدی فرمانده تکاوران دریایی مستقر در خرمشهر پیش‌تر علت عدم تدارک نیروهای مستقر در خرمشهر را شرح داده بود، ببینید:

«من حرفم این بود که حداقل خودرو و توپ و تانک این واحد را در اختیار ما قرار بدهند، چون وضعیت ما بسیار اسفبار بود؛ به طوری که نیروها با فرغون، بدن‌های تکه‌پاره شده و غرق به خون جوانان را جابه‌جا می‌کردند، و در مواقعی که تعداد مجروحان زیاد بود، با گاری میوه‌فروشی ده‌ها مجروح و زخمی را به درمانگاه‌ها می‌بردیم، که گاهی بین راه «خمسه خمسه» به آن اصابت می‌کرد و چیزی از آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ (در اینجا بغض گلوی فرمانده پادگان دژ خرمشهر را گرفت و قطرات اشک از چشمانش جاری شد) خیانت

بالاتر از این که علی‌رغم وجود صدها خودرو در استانداری، که می‌شد از آن‌ها برای انتقال مجروحان و یا به کارگیری تفنگ ۱۰۶ استفاده کرد، اجازه استفاده از این خودروها به ما داده نشد، و ما به خاطر کمبود خودرو و تجهیزات، موفق به انتقال مجروحان خود به مراکز درمانی نبودیم، و بعضی‌ها ۲ هزار و ۶۰۰ مجروح ما را با زدن تیر خلاص به شهادت رساندند، و یا زیرشنی تانک‌های‌شان له کردند.» (همان)

سیدکاظم موسوی بجنوردی عضو کمیسیون دفاعی مجلس دوره اول عقب‌نشینی از خرمشهر را به دستور بنی‌صدر می‌داند، اما با توجه به شرایط موجود و عدم امکان ارسال امکانات به این شهر معتقد است نمی‌توان این اقدام را قاطعانه محکوم ساخت:

«عراق در روزهای اول تجاوز، توانست بخش‌هایی از خاک ایران را اشغال کند و اگرچه نیروهای مسلح ایران- ارتش و سپاه- توانستند جلوی پیشروی او را سد کنند، اما چند شهر ایران به دست عراق افتاد و شهر مهم خرمشهر -که تا پیش از جنگ مهم‌ترین بندر ایران بود- به محاصره‌ی نیروهای عراقی درآمد. بیش از چهل روز پاسداران و مردم داوطلب در خرمشهر مقاومت کردند و هر روز فریاد استمداد و استغاثه آن‌ها بلند بود و می‌خواستند که نیروی کمکی به خرمشهر فرستاده شود و شهر سقوط نکند؛ اما فرماندهی کل قوا با بنی‌صدر بود و ایشان معتقد بودند که خط دفاعی باید از خرمشهر عقب بکشد. ما در کمیسیون دفاع به شدت مخالف عقب‌نشینی بودیم و حتی من استدلال می‌کردم که مثل استالین‌گراد در جنگ جهانی دوم باید خانه به خانه در خرمشهر مقاومت کنیم و با توجه به این که پاسداران و مردم عادی با دست خالی توانسته بودند در خرمشهر مقاومت کنند، این امکان وجود داشت که در صورت اعزام نیرو به خرمشهر، آنجا گورستان سربازان عراقی شود؛ متأسفانه فرماندهی کل قوا نه به نظر مجلس و کمیسیون دفاع و نه به فریاد کمک مدافعان خرمشهر هیچ پاسخی نمی‌داد و با بی‌اعتنایی از کنار این مسئله رد می‌شد. سرانجام یکی از غم‌انگیزترین روزها در تاریخ جنگ فرا رسید و خرمشهر سقوط کرد. مجلس کاملاً با استراتژی و تاکتیک بنی‌صدر مخالف بود

ولی به دلیل احترام به امام- که فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کرده بودند- سروصدای زیادی در مورد سقوط خرمشهر نبود. دلیل دیگری هم وجود داشت و آن این که بنی صدر، می گفت اعزام نیرو به خرمشهر امکان پذیر نیست و ما شرایط و آمادگی لازم را برای مقابله با عراقی ها نداریم؛ ما نیز فکر می کردیم اگر در این مورد پافشاری بیش تری بیاوریم شاید در کار فرماندهی او اختلالی ایجاد شود؛ چون در آن مقطع از توان رزمی واقعی ایران مطلع نبودیم و حتی نمی دانستیم در زاغه ها از چه نوع مهماتی به چه مقدار موجود است؛ بنابراین در حد اعتراض و عصبانیت توقف کردیم.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۶۴)

یکی دیگر از فرماندهان ارتش حفظ آبادان از سقوط کامل را از افتخارات ارتش در روز اشغال خرمشهر می داند. اقدامی که همراه با تلفات سنگین ممکن شد. فرج الله شاهین راد از فرماندهان ارتش در سال ۱۳۵۹ زمین گیر شدن ارتش عراق در اطراف آبادان را به یاد می آورد:

«اگر به قدر کافی در تاریخ دفاع مقدس مطالعه، و در داوری هایمان صداقت داشته باشیم، به این سوال به درستی پاسخ خواهیم داد که در اوایل جنگ تحمیلی و نبود نیروهای مردمی، به جز ارتش چه نیرویی توانست اجازه ندهد صدام به اهداف پلیدش برسد. آیا غیر از ارتش، اصولاً نیروی رزمنده ای وجود داشت که جلوی پیشروی دشمن را بگیرد و در عین حال به آموزش نیروهای مردمی در شهرهای کشورمان، از جمله آبادان و خرمشهر بپردازد؟ اگر ارتش در برابر ۱۲ لشکر و ۷ تیپ مستقل ارتش بعث صف آرایی نمی کرد، آیا زمینه برای اجرای موفقیت آمیز عملیات بیت المقدس، طریق القدس و امثال آنها مساعد می شد؟ ناگفته پیداست هدف نهایی صدام تصرف کارون و خرمشهر نبود، بلکه مقصود این جنایتکار تصرف دیگر شهرهای کشورمان بود. در تاریخ سوم آبان ماه ۱۳۵۹ که فرماندهی گردان ۱۴۴ بودم، در سه راهی ماهشهر- آبادان با نظامیان مجهز و پرشمار صدام روبرو شدیم که برای حفظ آبادان و جلوگیری از سقوط آن، در مدت ۴۸ ساعت حدود ۹۰ درصد از رزمندگان گردان ۷۰۰ نفره ی ما شهید، مجروح یا اسیر شدند. بنابراین می توان گفت که



در روزها و هفته‌های نخستین سال دفاع مقدس، ارتش پیروزی در جنگ تحمیلی را بیمه کرد.» (اطلاعات، ۸۹/۷/۵)

این گونه انتقادات در همان دوره هم وجود داشت. رئیس جمهور اما به آن‌ها بطور سربسته پاسخ می‌دهد. وی مهم‌ترین دستاورد ارتش، سپاه و نیروهای مردمی را مهار ارتش عراق و زمین‌گیر کردن آن‌ها در همان نوار مرزی عنوان می‌کند و به مخالفانش یادآور می‌شود از تضعیف روحیه نظامیان دست بردارند:

«این تبلیغات را که بعضی می‌کنند که نیروی زمینی کار نمی‌کند باور نکنید اگر آن‌ها کار نمی‌کنند پس چه کسی این سد را در برابر دشمن بوجود آورده است ولی یک فرق است و کسانی که توجه به آن ندارند زود فریب این تبلیغات را می‌خورند و آن این است که ما در هوا و دریا با همان ضربه‌های اول پیروزی و تفوق را بدست آوردیم اما در زمین دشمن با به کار گرفتن تمام نیروی زمینی خود و به طوری که می‌گویند ۱۲ لشکر حمله کرده است - آیا به گمان شما این‌که سربازان و پاسداران و داوطلب‌های ما سدی از گوشت و خون در برابر این ۱۲ لشکر بوجود آورده‌اند و او را از حرکت بازداشته‌اند کار ساده‌ای است؟ آن‌ها که تبلیغ می‌کنند اگر راست می‌گویند اینک بشنوید از پشت خنجر زنید و بگذارید نیروهای مسلح ما این روحیه عالی را که پیدا کرده‌اند از دست ندهند و با توانایی جنگ را به پیروزی برسانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور پس از اشغال خرمشهر و هنگامی که آبادان در معرض سقوط قرار داشت به انتقاد مخالفانش از عدم ارسال نیرو به خرمشهر پاسخ می‌دهد و مخالفانش را به سیاسی کاری و عدم ورود به معرکه جنگ متهم می‌سازد:

«وضع جبهه آبادان خوب است و بهتر هم خواهد شد اشخاصی هستند که من آن‌ها را بد اخلاق می‌شناسم و فکر این نیستند که ما در جنگ پیروز می‌شویم یا خیر بلکه به این فکر هستند که از حوادث چگونه می‌توان بر ضد کسی که با او مخالف هستند و به سود خود استفاده کرد. تا یک مشکلی پیش می‌آید سروصدا راه می‌اندازند که آبادان از دست رفت و چه شد و غیره. چرا

نیرو نیامد. در حالی که توجه ندارند که این نیرو در جیب من نیست نیرو را باید ایجاد کرد و به جبهه رساند که کار و زحمت کمرشکنی است آن آقایان در این زحمت‌ها هیچ شرکت ندارند و فقط در سروصدای آن حاضر هستند و همان طور که گفتم ما وقتی که دشمن حمله کرد نیروی آماده‌ای برای این‌که با او مقابله کند نداشتیم و واقعا اگر فداکاری و ایثار کسانی که می‌جنگیدند نبود ما نمی‌توانستیم دشمن را متوقف کنیم و بعد مشغول تجهیز نیرو و رساندن آن به جبهه با امکاناتی که داریم بشویم.» (همان، ۵۹/۸/۲۱)

ایشان در دفاع از عملکرد خود در خرمشهر با اشاره به نظریه مخالفان که هنوز مردم و سپاه را عامل جلوگیری از اشغال خرمشهر دانسته بود آمار تلفات ارتش در نبرد ۳۳ روزه مقاومت خرمشهر را یادآور می‌شود و مخالفان را به تضعیف روحیه ارتش متهم می‌سازد:

«در خرمشهر در مرحله اول کوشش ما برای ایجاد هماهنگی از طریق کسانی که ما در خوزستان به این کار گمارده‌ایم، به نتیجه نرسید و این هماهنگی بوجود نیامد وحدت فرماندهی ممکن نشد در نتیجه با همه کوشش‌های نیروهای مسلح ما دشمن توانست بخش مهمی از شهر را در دست بگیرد. یک گروه سیاسی از طریق چاپ نشریه‌ای مطالبی سراپا دروغ و فوق‌العاده خطرناک برای روحیه ارتش ما را عنوان کرده بود که اگر مقاومت مردم و سپاه نبود خرمشهر در روز اول سقوط کرده بود. من می‌خواهم در اینجا به شما مردم بگویم که کار ما این نیست که بین مردم خط کشی کنیم و عده‌ای را بد و عده دیگری را خوب بنامیم. آن‌هایی که داوطلب شدند و جنگیدند همه مردم ایرانند و من گفتم که فهرست زخمی‌ها و شهدای خرمشهر را تهیه کنند تا شما مردم بدانید این جوسازانی که جز قدرت کور هیچ چیز را نمی‌بینند، در چه مرحله حساسی با به راه انداختن جنگ روانی، چه ضربه‌های کاری می‌خواهند بر پیکر موجودیت ما بزنند. امروز از فرماندهان نیروی دریایی پرسیدم که تکاوران شما در خرمشهر چقدر تلفات داشتند معلوم شد ۷۰ کشته و ۳۰۰ زخمی داشته‌اند. حال ما در آنجا سه گردان (هر گردان حدود ۵۰۰ نفر) نیروی زمینی را هم از دست داده‌ایم و از آن‌ها چیزی در حدود ده

درصد باقی مانده است اینها مردم نیستند و در پایداری و استقامت شهر تأثیر نداشته‌اند؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۸)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر تعدد مراکز فرماندهی را عامل اصلی سقوط خرمشهر می‌داند، او در گزارش روزانه روز ۵۹/۸/۶ می‌نویسد:

«تجربه خرمشهر برای شما نظریه‌سازان کافی است. اینجا نیروهای مسلح ما از چند جهت ضعیف شدند، بخصوص از جهت از بین رفتن وحدت فرماندهی، با وجود چندین و چند گروه که به طور خودکامه می‌جنگیدند و دخالت‌هایی که غیرنظامیان در کار نظامیان می‌کردند. به آن‌ها به دفعات فریاد کردند و هشدار دادند که آقا به این ترتیب جنگ پیروز نمی‌شود و امروز که ما این تجربه را پیش‌روی داریم این مطلب را می‌گویم که برای ادامه نبرد در این منطقه و در دست گرفتن کامل خرمشهر امید من بیشتر شده است به لحاظ این‌که امکان ایجاد وحدت فرماندهی در آنجا بوجود آمده است و من به فرماندهان نظامی گفته‌ام هیچ گونه تعدد فرماندهی را نپذیرند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

### رکورد جنگ

پس از اشغال خرمشهر تلاش متعدد ارتش عراق جهت اشغال دو شهر آبادان و سوسنگرد هر بار به شکست انجامید و به نظر می‌رسید دور اول جنگ به پایان رسیده باشد. شواهد نشان می‌داد صدام حسین رئیس‌جمهور عراق که سودای فتح چهار روزه خوزستان و اشغال شهرهای مسجد سلیمان و بهبهان به عنوان دور دست‌ترین شهرهای این استان را در سر می‌پروراند پس از سه ماه تلاش به اشغال یک شهر مرزی رضایت داده و به تثبیت مواضع خود پرداخته است. از این سو اما فشارهای شدید بر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا برای بازپس‌گیری سریع تنها شهر مهم اشغال شده (خرمشهر) و رفع محاصره شهر آبادان و دو یا سه شهر بسیار کوچک مانند مهران، قصرشیرین، نوسود و برخی از مناطق خالی از سکنه درون خاک ایران هر روز وجود داشت. افکار عمومی کشور که روحیه انقلابی هنوز در آن تازگی داشت طالب خبر پیروزی نیروهای

مسلح و تنبیه متجاوزان بودند. از سوی دیگر مسئولین نظام و نمایندگان مجلس به خصوص نمایندگان شهرهای مرزی مجاور عراق به رئیس‌جمهور فشار وارد می‌آوردند و خواهان تعیین وضعیت مبهم مردم در این مناطق بودند. شواهدی وجود داشت که ذخایر تسلیحاتی عراق در چهار ماهه اول جنگ کاهش چشمگیری یافته بود و مقاومت نیروهای ایرانی آن‌ها را از تداوم جنگ مأیوس ساخته بود. از این طرف هم نیروهای نظامی ایران گرچه از احتمال بروز جنگ اطلاع کافی داشتند اما فرصت انسجام بخشی سریع به نیروی زمینی به عنوان ستون اصلی جنگ را نداشتند از این رو پس از مهار ارتش عراق در نواحی مرزی و جلوگیری از نفوذ آن‌ها به داخل شهرها اینک فرصت یافته بودند تا به تجدید سازمان و جمع‌آوری امکانات و سلاح بپردازند. از تاریخ اشغال خرمشهر در ۵۹/۸/۳ تا اولین حمله مهم ارتش ایران به قوای اشغالگر در تاریخ ۵۹/۱۰/۱۵ دوره ۷۵ روزه‌ای است که به زعم منتقدین دوره رکود جنگ و افعال فرماندهی جنگ و ارتش ایران بوده است. اما رئیس‌جمهور و فرماندهان ارتش این دوره را دوره تثبیت و آماده‌سازی ارتش پس از دفع تهاجم وسیع دشمن نام نهادند. به هر حال هر طرف استدلالات خاص به خود را داشت و انگیزه‌ها هرچه که بود، انتقاد از وضعیت جنگ حق رقبای سیاسی بود و از آن طرف هم رئیس‌جمهور به عنوان مسئول جنگ انتقادات را فراتر از حد معمول می‌دانست و آن را به رقابت‌های سیاسی بر سر قدرت نسبت می‌داد.

انتقادات از عدم تحرک کافی ارتش و نیروهای مردمی به تدریج از زبان مسئولان نظام نیز شنیده می‌شد. آیت‌الله خمینی در اوایل دی ماه ۱۳۵۹ مسئولین نظامی کشور را به تهران فراخواند و به آن‌ها نسبت به بی‌تحرکی و رکود در جنگ هشدار داد. اما رئیس‌جمهور آن را به ضعف روحیه نظامیان نسبت داد. گرچه عوامل بسیار زیادی در عدم امکان و توانایی نیروهای ایران برای حمله آفندی (هجومی) مؤثر بودند اما رئیس‌جمهور به طور معمول روی یک عامل مهم تأکید و اصرار داشت و آن ضعف روحیه نظامیان بود. واقع امر آن بود که اختلافات سیاسی بر روی جنگ سایه افکنده بود و نقطه ضعف‌های

فرمانده کل قوا از سوی طرف مقابل قابل اغماض نبود. رئیس جمهور از دیدار حضوری خود با آیت‌الله خمینی و گلایه از وضعیت روحیه سربازان می‌گوید: «بعد به دیدار امام رفتیم. رئیس ستاد، وزیر دفاع و آقای خامنه‌ای هم بودند درباره وضع جبهه‌ها امام سوال کردند، جانشین رئیس ستاد پاسخ گفت. امام گفتند: مدتی است درباره‌ی حمله صحبت می‌شود اما حمله نمی‌شود چرا؟ در جواب مسئله عوامل مادی، تجهیزات و غیره که باید آماده بشوند تا این حمله صورت بگیرد به اطلاع ایشان رسید. اما من گفتم گمان من این است که عوامل غیرمادی موثرترند. جنگ روحیه می‌خواهد، فرمانده باید جرأت کند طرح نظامی خود را با علم این که ممکن است به پیروزی یا عدم موفقیت بیانجامد، به اجرا بگذارد. چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی-تبدیغاتی که ظرف ده روز گذشته ایران داشت به خود جرأت جنگ بدهد؟ جرأت هجوم بدهد؟ امام گفتند که ملت پشتیبان ارتش است، حرف یکی دو نفر حساب نیست و در صورتی که به دشمن هجوم نشود احتمال این هست که روحیه‌ها برگردد و خطری پیش آید که نه از من و نه از رئیس‌جمهور، کاری ساخته نباشد، من به ایشان گفتم همین سخن را من هم به فرماندهان نظامی گفته‌ام که حالا که شما فرمودید خوب است که رئیس ستاد به فرماندهان بخشنامه کند، عین بیان شما و متنی کوتاه به این شرح که شما هجوم کنید، ملت پشتیبان شما است.» (انقلاب اسلامی، ۱۴ و ۱۳/۱۰/۵۹)

حدود یک هفته بعد از این جلسه ۱۰-۷ دیماه ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور طی نامه‌ای محرمانه به آیت‌الله خمینی وضعیت جبهه‌ها و ذخیره سلاح را توضیح می‌دهد و دیدگاه نخست وزیر و جریان سیاسی منتقد را در مورد ارتش، باعث تضعیف ارتش می‌داند:

«ما تا یک ماه دیگر بیشتر مهمات نداریم و اگر بخواهیم حمله کنیم از این هم کمتر. بنابراین هر روز که حمله به عقب بیفتند، ضربه پذیری موجودیت کشور بیشتر می‌شود. در شرایط فعلی عامل تعیین کننده، روحیه است و با کمال تأسف دارند پی در پی به روحیه ارتش ضربه می‌زنند. یک بار نوشتیم شما را به خدا فکری برای این کشور بکنید:

- آقای نخست وزیر در مسجد شهید ابوترابی مطالبی را گفته‌اند که افسران نتوانسته‌اند بمانند و جلسه را ترک گفته‌اند. می‌گویند ایشان گفته‌اند ۳ ماه دیرتر با نهادهای انقلابی پیروز بشوند بهتر از این است که با ارتشی پیروز بشوند که کودتاگران را بکار گرفته است و ... بعد از جنگ ما با این ارتش مقابل خواهیم شد و ... اگر ممکن می‌شد نوار سانسور مونتاژ مجدد نشده‌اش (چون این‌طورش هم هست) را بدست بیاورید و گوش بدهید، بلکه درد مرا بتوانید حس کنید.

- یک ورقه‌هایی را در پایگاه‌ها دارند پخش می‌کنند که نمونه آن را می‌فرستم. امروز آمده بودند که ما راهپیمایی می‌کنیم که ممنوع کردم. ب- شایعات درباره کودتا و حتی اسم و رسم دادن‌ها، در شرایط فعلی فقط تضعیف روحیه است چرا که ارتش در مرکز نیرویی که بتواند کودتا کند ندارد. بنابراین آقایان یک تحقیقی در ریشه این شایعه‌ها بفرمایند.

از شکست و عواقب آن می‌ترسند. از پیروزی هم می‌ترسند چرا که آقای نخست‌وزیر موافق قول آن‌ها گفته است: اگر این ارتشی که کودتاگران را بکار گرفته پیروز بشود بعد از جنگ دعوای ما با او خواهد بود. حالا این کودتاگران چه کسانی هستند خدا می‌داند. اما هر کس با توجه به شایعه کودتا ممکن است فکر کند او را به عنوان شرکت در کودتای موهوم خواهند گرفت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۲۹)

از سوی دیگر رئیس‌جمهور ضعف‌های ارتش و ناهماهنگی‌های درون سازمانی آن را به عملکرد جریان رقیب که دادگاه‌های انقلاب و مجلس را تحت کنترل داشت نسبت داد و مواردی را ذکر کرد:

«بعد از آنجا به فرودگاه آمدیم و به سوی خوزستان راهی شدیم. به اینجا که رسیدیم، فرمانده نیروی زمینی آمد و گزارش مفصلی از وضع جبهه‌ها داد به طوری که من فکر کردم بسیار طولانی بود و من که حالم خوب نبود پس از دو ساعت بی‌حال شدم. طیب آمد و فشار خون را سنجید معلوم شد دوباره پایین آمده است. با این حال ما آن شب شورای نظامی را تشکیل دادیم و من از آن‌ها خواستم که بیشتر بجنبند و بیشتر کار کنند. آن‌ها گفتند که بعضی‌ها

دارند جریانی را برای سلب اعتماد به راه می‌اندازند. به طوری که تقریباً مطمئن هستیم به محض تمام شدن جنگ یقه ما را خواهند چسبید و همان بازی‌های قبل از جنگ را بر سر ما خواهند آورد. صحبت‌هایی که در مجلس شده است. صحبت‌هایی که بعضی متصدیان دادگاه انقلاب و غیره کرده‌اند، و این‌که خلبان‌ها را اینجا و آنجا زیاد گرفتار کرده‌اند. دو مورد در تهران بود که گفتند حتی در یک مورد چشم خلبانی را بسته‌اند و گفته‌اند همه شما را باید کشت، بعد گلن‌گدن کشیده‌اند به این عنوان که می‌خواهیم شما را اعدام کنیم. این رفتارها دیگر روحیه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارد که بجنگیم. من شرح مفصلی از دیدارم با امام برای آن‌ها گفتم. این‌که گمان نکنید که امام اجازه خواهد داد که این گروه‌ها این بازی‌ها را از سر بگیرند و چقدر تأکید داشتند که من به شما افسران اطمینان بدهم که اجر خدمت به اسلام و کشور محفوظ می‌ماند، احترامات محفوظ می‌ماند. گفتم امروز هم وزیر دفاع و رئیس ستاد در شورای عالی دفاع هستند و گمان می‌کنم همین مطالبه را به آن‌ها خواهند گفت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

رئیس‌جمهور توقعات مردم و گروه‌های سیاسی برای شروع عملیات تهاجمی به دشمن، در شرایطی که کشور تحت هجوم گسترده نظامی قرار گرفته نابجا می‌داند. او از خواست اولیه گروه‌های سیاسی و تغییر موضع سریع آن‌ها پس از گذشت سه ماه از جنگ اشاره می‌کند:

«اوایل می‌خواستند که ما دشمن را سد کنیم و مانع پیشروی آن‌ها بشویم. به مناسبت جنگ من نمی‌توانم بگویم چه اظهارات و چه تلگرافی می‌کردند. در مرحله بعدی می‌گفتند شما نگذارید آبادان به دست دشمن بیفتد ما دیگر کاری به طول جنگ نداریم، هر طور می‌خواهید با دشمن بجنگید. و امروز می‌گویند چرا مسامحه می‌شود و چرا ارتش هجوم و حمله و پیشروی خود را شروع نمی‌کند؟ این قدر گفته و می‌گویند که همه این سوال را می‌کنند. امروز این سؤال یک سؤال عمومی شده است از لحاظ من این سؤال نشانه خوبی است در عین حال که معرف ناشکیبایی است و ظاهراً بیم وطن ما هم در آن هست، در عین حال نشانه آن است که به تدریج همه پذیرفته‌اند که نیروهای مسلح ما

غیر از نیروهای مسلح روزهای اول است و گرچه تقدیر و تشویق را هنوز آن عده که گفتم، وظیفه خود نمی‌دانند. اما قبول دارند که زحمت‌های طاقت‌فرسایی که گاه جان آدمی را به لب می‌رساند به نتیجه رسیده و امروز نیروهای مسلح ما می‌توانند هجوم موفقیت‌آمیزی داشته باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۰)

در جناح رقیب اما آیت‌الله بهشتی نیز به جمع منتقدین رکود در جنگ می‌پیوندد. وی از سپاه و ارتش می‌خواهد عملیات تهاجمی را آغاز کنند. هنوز سه ماه از جنگ نگذشته بود که ایشان از زبان مردم می‌پرسد چرا عملیات تهاجمی آغاز نمی‌شود:

«امروز این سوال برای مردم ما مطرح است که پس چرا ارتش، سپاه و رزمندگان نیروهای مسلح ما حمله تهاجمی قاطع خود را آغاز نمی‌کنند؛ این سوال یک سوال همگانی شده است من می‌خواهم در این جا با قدردانی از نیروهای رزمنده‌مان و با تشکر از نیروی هوایی و هوانیروز، نیروی دریایی، سپاه پاسداران، نیروهای رزمی پیاده نظام، رزمندگان داوطلب در تمام جبهه‌ها به آن‌ها پیام بفرستم. ای رزمندگان دلیر شجاع، ای فرماندهان نیروی مسلح ما در جبهه‌های نبرد بر خدا توکل کنید و به خدا اعتماد کنید به توان‌های خود اعتماد کنید و هرچه زودتر حمله تهاجمی خود را بر ضد مزدوران متجاوز صدام آغاز کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۳)

در قطعنامه راهپیمایی ۲۸ صفر سال ۱۳۵۹ که نخست وزیر سخنران ویژه آن بود از آنچه سکون در جبهه‌ها خوانده شده بود انتقاد شده و خواهان آرایش هجومی در جبهه‌ها می‌شود:

«ما ضمن تقدیر و تشکر از کلیه نیروهای مسلح نظامی و انتظامی - عشایر و داوطلبین رزمنده با الهام از فرمایشات فقیه عالیقدر امید امام و امت حضرت آیت‌الله منتظری که فرمودند سیاست وقت‌کشی و مهلت‌تدارک نیرو به رژیم سفاک عراق دادن به قیمت ریخته شدن خون صدها جوان مسلمان و به وجود آمدن امید توطئه‌های شیطنی برای آمریکا تمام خواهد شد بار دیگر از مسئولین امر می‌خواهیم هرچه سریعتر سکون جنگ را شکسته و با به تهاجم



در آوردن نیروهای اسلام هرچه زودتر سرزمین اسلامی ایران را از لوث حکومت بعثی پاک گردانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۷)

رئیس جمهور برخلاف آن‌ها عملیات فوری با توجه به امکانات موجود را موجب ائتلاف امکانات می‌داند:

«در جریان جنگ یک اشخاصی که به مسائل جنگ وارد نبودند، فشار می‌آوردند که آقا با فوراً که چیزی بدست نمی‌آید. ما دلمان می‌خواهد پیروزی بدست بیاوریم، ولی اگر فوراً بخواهیم این پیروزی را بدست بیاوریم، آن هم در شرایطی که در محاصره هستیم و امکانات و تجهیزات را نمی‌توانیم از جایی بدست بیاوریم، ممکن است که تجهیزات ما را از بین ببرند و پیروزی تبدیل به شکست بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۷)

فرمانده کل قوا با تحلیل خود چنین استنباط می‌کرد که هنوز مرحله هجوم به دشمن فرا رسیده است، او جنگ را به سه مرحله تقسیم نمود:

«در شیوه‌های نظامی آغاز تعرض شرایطی دارد. یعنی در حالی که ارتش عراق در حال تعرض است اگر تعرض متقابلی بر او هدایت بشود یک نبرد تصادفی است. و در نبرد تصادفی ریسک (احتمال) تلفات و ضایعات فراوان خواهد بود. این است که در مرحله اول ما باید ارتش عراق را متوقف می‌کردیم که چنین کردیم. در مرحله دوم تثبیت و زمین‌گیر کنیم در مرحله سوم توان رزمی دشمن را تا آن نسبت کاهش بدهیم که ما قادر به آغاز تعرض و تداوم این تعرض باشیم. باید توجه داشت که در تعرض هدف انهدام نیروهای دشمن است. وگرنه اگر منظور دور کردن خطر و یا بیرون راندن دشمن بود، ممکن بود که این کار را به تدریج از هفته‌های پیش آغاز کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۵)

وی معتقد بود زمین‌گیر کردن ۱۲ لشکر عراقی با تجهیزات کامل در طول سه ماه اول جنگ اقدامی بسیار مهم بوده است:

«آن وقت که ما صحبت کردیم عمل هم کردیم. به لحاظ این‌که ۱۲ لشکر عراق را که به داخل ایران پیشروی کرد متوقف کردیم. آیا به نظر شما نمی‌رسد که این کار را با جنگ کرده‌ایم و حالا مرحله بعدی کار ما رسیده

است که آن تضعیف و تحلیل دشمن است و به این کار مشغول هستیم. و امیدواریم که روزها و هفته‌های آینده شما ببینید که در این مرحله نیز به آنچه که گفته‌ایم توانا هستیم و به آنچه که گفته‌ایم عمل کرده‌ایم.» (همان) فرمانده کل قوا وجود رکود در ماه سوم جنگ را تأیید می‌کند اما این رکود را مرحله‌ای از جنگ می‌داند که نیروها در حال تثبیت مواضع هستند:

«جنگ پیش آمد و ما ارتشی را که به درد نمی‌خورد به ارتشی مقاوم بدل کردیم که توانست پیشروی ارتش عراق را سد کند. بعد دوره تثبیت ارتش عراق را با موفقیت به سر آورد تا دوره هجوم رسید. طبیعتاً بین متوقف و تثبیت کردن ارتش دشمن و حمله بردن به آن‌ها یک دوره‌ای باید طی بشود که همان دوره‌ی تضعیف نیروی دشمن است. اجرای طرح این مرحله ظاهراً تحرکی را نشان نمی‌دهد و جایی گرفته بشود و یا جایی پس گرفته بشود نیست، همین وضعیت یک نوع رکود و توقفی را بیان می‌کند که در آن طرفین کوشش می‌کنند در همان نقاطی که ایستاده‌اند همدیگر را تضعیف کنند. خوب این مسائل که بر مردم معلوم نیست، بنابراین میدان برای استفاده از حالت توقف ظاهری و در واقع مرحله تضعیف باز می‌شود و تبلیغات راه می‌افتد که می‌خواهند جنگ را طولانی بکنند تا کودتا به راه بیاندازند! حالا بگو آقا شما همان‌ها بودید که در آغاز می‌گفتید جنگ باید طولانی بشود و چنین و چنان بشود، حالا می‌گویید جنگ را طولانی می‌کنند برای این که می‌خواهند کودتا بکنند؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

وی رکود در عملیات جنگی ارتش را دوباره به فعالیت‌هایی در جهت تضعیف روحیه فرماندهان مربوط می‌داند. در کارنامه روزانه وی در اوایل آذرماه ۵۹ چنین آمده است:

«صبح ساعت حدود هفت و نیم آقای خامنه‌ای آمد و درباره وضع ارتش دو سه موضوع را با او صحبت کردیم که او هم با نظر من موافق بود و گفت عمل خواهد کرد. یکی موضوع روحیه و رفتارهایی که اشخاص ناآگاه غیرمسئول در بیان و عمل انجام می‌دهند، بود که اثرات فوق‌العاده خطرناکی ممکن است به جا بگذارد. او نیز در خوزستان است و می‌فهمد که من چه می‌گویم. وضعیت

را برایش شرح کردم و تأثیر عمل روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون و صحبت‌ها را در میل به عمل و جنگ توضیح دادم.

یکی دو مورد برای او از رفتاری که اخیراً با نظامیان کرده‌اند، مثال آوردم. خود او گفت که متوجه اثرات زیانبخش این مسئله هست و قرار شد در حد خودش عمل نکند، بلکه ما با خیال راحت این جنگ را به پیش ببریم و وضعی پیش نیاید که جبران نداشته باشد، مسئله دیگری که نظامیان طرح کرده‌اند و گفتم به این مناسبت بدان خواهم پرداخت این بود که می‌گفتند ما جرأت نداریم یک طرح جنگی را به مورد اجرا بگذاریم، برای این که اجرای جنگی با احتمال موفقیت و احتمال عدم موفقیت ملازمه دارد. اگر موفق شدیم که دستگاه‌های تبلیغاتی (رادیو-تلویزیون) جوری وانمود می‌کنند مثل این که ما به حسابی نمی‌آمده‌ایم و چند نفری بوده‌اند که پیروزی را کسب کرده‌اند! اما اگر ناکام شدیم یک دفعه فریاد خائن، خیانت و خیانت شد به هوا می‌رود و تهدید به دادگاه و غیره از هر سو شنیده می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

در جایی دیگر وی صدا و سیما را متهم می‌سازد سرپیچی از فرماندهان نظامی را تبلیغ نموده است:

«گفتند در یکی از شب‌های آخر هفته در تلویزیون برنامه‌ای درباره خرمشهر اجرا شد حالا این که در آن برنامه شرکت‌کنندگان در آن برنامه از خود ستایش فراوان کردند بماند و این که چگونه رادیو و تلویزیون ما به سراغ مسئولان اداره جنگ نمی‌رود و به این کارها می‌پردازد، از نظر من این نیز همان دستی است که می‌خواهد این کشور در دوران انقلاب هیچ موفقیتی بدست نیابد به هر حال گفتند چند نوبت و با تکرار، این فرد گفته است هرگاه از فرماندهی اطاعت نکردیم موفقیت داشته‌ایم همه کس می‌داند تبلیغ خودسری در عمل (خود این خودسری در عمل) و نپذیرفتن نظم و خودکامه عمل کردن یکی از عمده‌ترین اسباب وضعیتی شد که در خرمشهر بوجود آمد. تبلیغ این مرام یعنی بازگشتن به وضعیتی که در آن وضعیت دشمن باور کرده بود ما ارتش نداریم و به کشور ما حمله کرد، با وجود همه تأکیدهای امام رادیو تلویزیون این گونه

تبلیغ می‌کند آن‌هم در اوج جنگ آیا این کمکی است که دستگاه تبلیغاتی به ما می‌کند در جریان جنگ؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۰)

فکوری وزیر دفاع و فرمانده نیروی هوایی کمابیش مشکلاتی که رئیس جمهور پیش‌تر بیان کرده بود را تکرار می‌کند، وی عمده ضعف ارتش را از بابت تصفیه و پاکسازی ارتش از عناصر رژیم قبل، همچنین پاکسازی‌ها به دنبال کودتا و تهمت‌هایی می‌داند که بی‌دلیل به ارتش زده می‌شد:

«ارتش جمهوری اسلامی ایران با این مواجه شد که ارتش باید منحل شود و ما روزهایی را به خاطر می‌آوریم که ارتشی جرأت نمی‌کرد که بیرون بیاید، هنوز روزهایی که فریاد انحلال ارتش طنین‌انداز بود، در یادمان است، تا این که امام امت ارتش را تحت حمایت خویش قرار دادند و آن را نجات دادند، و اگر به خاطر امام نبود تاکنون ارتش منحل شده بود. ارتش سپس با مسائلی مثل پاکسازی روبرو می‌شود گرچه در اصل درست بوده ولی به هر صورت توان و قدرت ارتش را پایین آورد. و ارتش مواجه شد با پایین آمدن و یک سال شدن دوره سربازی یعنی سربازخانه‌ها خالی شد. روزی نبود که در این مملکت موج موج تهمت و افترا به فرماندهان ارتش نثار نشود مبتنی بر این که این فرماندهان مزدور، طاغوتی و آمریکایی هستند. و روزی نبود که این ارتش زیربار تهمت و ذلت به خودش نلرزد و روزی نبود که فرماندهی را از پادگان بیرون نیندازد و توهین نکنند و آنچه که از عوامل و اسباب بی‌اعتبار کردن است، در مورد ارتش اعمال نکنند. ارتش در چنین شرایطی که نقل و انتقالات انجام می‌شد یعنی هر کس که خواست، رفت، و هرکس خواست که از خدمت منفک شود، شد و دو سال کوچکترین پشتیبانی از ارتش نشد و قطعات خراب شد و جایگزین نشد، و در اوایل پیروزی انقلاب یعنی ۱۹ اسفند، ۵۷ انقلاب در غرب کشور با حملات مسلحانه مواجه شد. آموزش تعطیل شد، بی‌انضباطی و هرج و مرج کامل و بی‌اعتباری کامل فرماندهی در ارتش پیاده شد و دوماه قبل از حمله عراق کودتایی در ارتش کشف شد. کودتایی که توسط آن سعی شده بود باقیمانده حیثیت ارتش را هم از بین ببرد و مملکت برای تجاوز یک تجاوزگر احمق سفیه کاملاً آماده شود، به این امید که ارتش

در مقابل این تجاوزگر نباشد، تا این که صدام و صدامیان بتوانند، طبق برنامه خودشان در مدت ۵ روز یا کمتر و بیشتر، مملکت را تکه پاره کنند و با ارزش‌ترین و مهم‌ترین بخش مملکت را جدا و انقلاب را نابود کنند. ولی ارتش در چنین شرایط سخت و زیربار تهمت، ذلت، خفت و خواری که از تمام اکناف و اطراف بر او می‌بارید، فقط امام بود که سپربلا شده بود و ارتش را حمایت می‌کرد و حتی مومن‌ترین گروه‌ها هم طالب انحلال ارتش بود، و آنچه را در توان داشتند در بی‌اعتبار کردن ارتش می‌کوشیدند و کار را به جایی رساندند که عالی‌ترین مقام ارتش به باد تهمت گرفته می‌شد، و ارتشی که می‌دید عالی‌ترین مقام او به باد تهمت گرفته می‌شد، چگونه سربلند می‌کرد؟ صدام در این شرایط حمله می‌کند و ارتش می‌ایستد و این چنین عاشقانه بهترین رزمندگان و جوانانش را تقدیم می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش و مشاور عالی فرمانده کل قوا، همانند رئیس جمهور جنگ را به سه مرحله تقسیم می‌کند و با تحلیل شرایط عملکرد ارتش در ماه پنجم جنگ را مثبت ارزیابی می‌کند:

«طی دو سه هفته اخیر ما موفق شده‌یم این نسبت (نیروی خودی به دشمن) را به یک بر یک (نسبت مساوی) تبدیل کنیم و تعرض ما برای طرد دشمن پس از کسب این نسبت آغاز شده و شما شاهد یک مورد کوچکش در یک ماه گذشته بودید که طی آن چهار افسر ارشد، حدود ۳۰ افسر، یکصد درجه‌دار و بیش از یک هزار سرباز به اسارات درآوردیم و ما این حمله را با دو تیپ شروع کردیم و جالب است بگویم یک تیپ ما اساساً درگیر نشد و این مهم فقط با یک تیپ زرهی حاصل شد و نتیجه‌اش انهدام یک لشکر و یک تیپ عراقی بود. البته باید بگویم که این امر با حداقل تلفات از سوی ما حاصل گردید و این پایان مرحله دوم یعنی اضمحلال دشمن و حالا هم مدتی است که مرحله سوم جنگ آغاز شده و این مرحله تا طرد کامل دشمن ادامه خواهد یافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

ایشان ارزیابی کلی خود از جنگ و علل شروع آن را شرح می‌دهد. سخنان وی تا حدودی دشواری‌هایی را که رئیس‌جمهور در ابتدای جنگ با آن روبرو بوده است را نشان می‌دهد:

«زمانی عراقی‌ها جنگ را آغاز کردند که تصور کردند ارتش ایران قریب ۲۲ ماه آموزش ندیده، در کردستان و جاهای دیگر فراوان درگیر بوده، قطعات و لوازم یدکی به آن نمی‌رسد، بازدیدهای فنی از آن به عمل نیامده و در تحریم اقتصادی مهماتی دریافت نکرده و از این جهت در مضیقه است، درگیر پاکسازی‌ها بوده و پرسنل متخصص، تصفیه شده‌اند (البته تصور می‌کرد) و با این طرح ننگین کودتا هم استنباط می‌کرد که به کلی این ارتش را از ملت جدا کرده و وقتی با این ارتش (ارتش ایران) درگیر بشود به هیچ عنوان از حمایت مردم برخوردار نخواهد بود با چنین محاسباتی صدام اعلام کرد که ما با یک گردش دو سه روزه کار را تمام خواهیم کرد و رژیم ایران را به سقوط خواهیم کشاند.

ارتش ما در کردستان درگیر بود و مقداری از تجهیزات نظامی و پرسنل ارتشی هم از مرزهای بین دو کشور فاصله داشتند و به هر حال مدت زمانی لازم بود تا ما این نیروها را تدارک کنیم و ارتش هم که نمی‌توانست بلافاصله کردستان را رها کند و بیاید، این است که اینجا هم مدتی وقت صرف شد و اگر ما نتوانستیم از همان ابتدا ارتش عراق را در مرزها متوقف کنیم، به همین علت بود و پس از این که خلاء نیروهای مان را در کردستان پر کردیم و از سایر نقاط چند لشکر را آماده کردیم، بلافاصله به مقابله برخاستیم، البته این بدان معنا نیست که در نوار مرزی اصلاً نیرویی نداشتیم. نیروهایی داشتیم، ولی نیروهایی بودند که فقط می‌توانستند آسیب‌هایی به ارتش عراق وارد کنند و برای مقابله با ۱۲ لشکر عراق کافی نبودند. به محض این که نیروهای ما از کردستان فارغ شدند و خلاً نیروها در کردستان پر شد ارتش با تمام قدرت وارد عمل شد و عراق را تا همانجایی که تجاوز کرده بود، متوقف کرد. نیروهای ما بلافاصله وارد عمل شدند و در سرپل ذهاب، گیلان غرب، ایلام، دزفول، اهواز، آبادان و سوسنگرد تعارض ارتش عراق را متوقف کردند و این

پایان مرحله‌ی اول بود. مرحله دوم در حالی آغاز شد که ارتش عراق دوازده لشکر را به مصاف ما فرستاده بود که از لحاظ تجهیزات در بهترین شکل ممکن بودند و از این نظر از ما کامل‌تر بود. در این مرحله وظیفه ما این بود که مرحله اول را کامل کنیم یعنی پس از متوقف کردن ارتش عراق، نیروهای آن‌ها را منهدم کنیم و به آن‌ها ضربه بزنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

### تهاجم

سه و ماه و نیم پس از تهاجم ارتش عراق به ایران تحت تأثیر فشار فزاینده افکار عمومی و دولتمردان در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ اولین عملیات آفندی (هجومی) نیروهای مسلح ایران به دشمن در جبهه کرخه کور (دشت آزادگان و هویزه در خوزستان) انجام شد. این عملیات توسط نیروی زرهی ارتش سازمان دهی شد و اتکای عملیات بر نیروی زرهی و جنگ منظم و استفاده از اصل غافلگیری و سرعت بالا در انجام عملیات بود. این عملیات با نام نصر یکی از سه عملیات مهم دوره فرماندهی بنی‌صدر در جنگ و مهم‌ترین آن به شمار می‌آید. هدف اصلی و نهایی عملیات تصرف پادگان حمید و آزادسازی خرمشهر در مرحله نهایی بود. اما در مرحله اول خاموش کردن توپخانه دشمن روی شهرها و تأمین امنیت شهرهای دزفول، شوش و اهواز از مهم‌ترین اهداف این عملیات بود.

لشکر عمل کننده در این عملیات، لشکر ۱۶ زرهی قزوین بود که در آن هنگام یکی از آماده‌ترین لشکرهای کشور بود. بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا، فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک و نزدیک‌ترین مشاور نظامی فرمانده کل قوا، قاسم‌علی ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی مسئولیت هماهنگی و برنامه‌ریزی این عملیات را عهده دار بودند. فرمانده کل قوا، همچنین آیت الله سیدعلی خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع و برخی از فرماندهان ارشد نظامی خود از نزدیک و در خط مقدم همراه نیروهای عمل کننده در عملیات حضور یافتند. گرچه این عملیات در روز اول پیروزی‌های چشمگیری بدست آورد اما با ضد حمله دشمن در روز دوم و سوم

دستاوردهای روز اول تا حدود زیادی از بین رفت. به دلیل ضعف تجهیزات نظامی ارتش ایران به خصوص پایین بودن سرعت و قدرت مانور تانک‌ها و استفاده دشمن از سلاح‌های ضدتانک پیشرفته ساخت شوروی، عملیات به سرعت متوقف و تانک‌های خودی مجبور به عقب‌نشینی شدند.

اواسط دی ماه و هنگام عملیات با توجه به انتقادات وسیعی که در مورد کم کاری ارتش در تقابل با ارتش عراق در جراید و رسانه‌ها از سوی جناح‌ها و احزاب مختلف بیان می‌شد، روحیه دادن و مجاب ساختن نیروهای ارتش برای عملیات آفندی (هجومی) کار ساده‌ای نبود. فشار نظامی دشمن و انتقادات به نظر می‌رسید تأثیر خود را به تدریج بر روحیه ارتش گذاشته است. فرمانده کل قوا پیش تر بارها به این معنی اشاره کرده بود. او در ابتدای عملیات نصر با حضور در منطقه حمایت قاطع آیت‌الله خمینی از اقدامات ارتش رابه آن‌ها ابلاغ نمود.

ایرج جمشیدی از فرماندهان لشکر ۱۶ قزوین در عملیات نصر با اشاره به تبلیغات بر علیه ارتش در پشت جبهه خاطره‌ای از این عملیات نقل می‌کند که نشان می‌دهد نیروهای نظامی در آن هنگام از حمایت کامل سیاسیون اطمینان خاطر نداشته‌اند:

«موقع بازگشت، رویم را به طرف رئیس‌جمهور کردم و - شهید فلاحی هم در کنارش ایستاده بود- به ایشان گفتم: «آقای رئیس‌جمهور! من دارم کاری می‌کنم که یا خیلی موفق است و یا همه تیب از بین خواهد رفت؛ مبادا حرف و حدیثی در این باره مطرح شود که فلان و بهمان و خیانت کردند و.....» کما این‌که بعداً هم این شائبه به وجود آمد، اما چون مقام معظم رهبری، خود در جریان تمام وقایع این عملیات بودند، از فرآیند عملیات دفاع کردند و واقعیت هم همین بود. رئیس‌جمهور به من گفت که «شما کار خودتان را بکنید» شهید فلاح هم- خدایش بیامرزد مرد دانشمند و عارفی بود- به من گفت که شما برآورد، مشورت، پیش‌بینی و.... را انجام دهید و آن گاه به خدا توکل کنید و کارتان را انجام دهید؛ یعنی وقتی همه موارد را در نظر آوردید و خواستید



قلمتان را- برای رد یا تصویب- روی کاغذ بگذارید، «توکت علی الله» بگویید و اقدام کنید.» (صف، شماره ۳۸۳)

رئیس‌جمهور در خاطرات روزانه خود به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۲، ناهماهنگی و کارشکنی و کم‌کاری در آماد، لجستیک (ترابری و حمل و نقل) و پشتیبانی جنگ از سوی برخی مقامات دولتی و نظامی، پیش از انجام عملیات نظامی را یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های خود دانسته و با مخاطبان به درد دل می‌پردازد. این گزارش روزانه احتمالاً مربوط به تدارک عملیات نصر ۵۹/۱۰/۱۵ بوده است.

«اگر یک نقل و انتقالی در ظرف ۴۸ ساعت امکان پذیر باشد باید چنان بکنیم که این عمل در ۲۴ ساعت انجام بگیرد، حال این‌که اگر این ۴۸ ساعت در یک هفته، بلکه بیشتر انجام گرفت در حقیقت آن غافلگیری که زمینه اصلی هجوم پیروزمندانه است از بین می‌رود. بنابراین لازم نیست کسی به ما یادآوری بکند که سرعت عمل لازم است. ما درون‌مان می‌سوزد، تمام وجودمان می‌سوزد. می‌خواهیم فریاد بکشیم، اما ملاحظه دشمن مانع می‌شود که ما بگوییم، شما چطور می‌خواهید همه چیز را از ما بگیرید و بعد به ما بگویید چرا سریع نمی‌جنگید. همه وسایل مهندسی، وسایل حمل و نقل در تمام دنیا در ایام جنگ فوراً در اختیار نیروهای مسلح قرار می‌گیرد و اصلاً اداره اینها تحت امر نیروهای مسلح درمی‌آید حال این‌که ما باید بدویم دنبال این اداره، آن اداره. بنز کمرشکن، کامیون، اتومبیل بهداری، گریدر، بولدوزر و ... طلب کنیم. روز اول که ما نقشه را طرح می‌کنیم و می‌خواهیم عمل کنیم می‌پرسیم که چه وقت این چیزها را در اختیار ما می‌گذارید؟ می‌گویند همین فردا. ما بر اساس این قرار جواب می‌دهیم اگر این قرار رعایت بشود ما فلان روز می‌توانیم عملیات نظامی را انجام بدهیم. اما آن‌ها فردا که گفته بودند به قرارشان وفا نمی‌کنند، می‌گویند پس فردا و پس فردا هم همین جور عقب می‌افتد. گاه هیچ وقت به وعده‌شان عمل نمی‌کنند و به جای این‌که بیایند و اعتراف بکنند که در عمل خودشان ناتوانی داشته‌اند می‌روند به دفتر امام به قم به هر جا که دست‌شان می‌رسد و متهم می‌کنند که اینها وقت‌کشی می‌کنند،

تأخیر می‌کنند، چنین می‌کنند و چنان می‌کنند و کسی هم تا به حال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم و بگوییم آقا خودتان بیایید بنشینید، محاسبه بکنید، ببینید که یک نقل و انتقال با این مسائلی که ما داریم در چه مدت ممکن است و برای این‌که این سرعت را بگیریم چه باید کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۵)

رئیس‌جمهور چند روز قبل از آغاز عملیات نصر طی یک نامه محرمانه به آیت‌الله خمینی دشواری‌های جنگ و نبود امکانات لجستیکی (ترابری سنگین و سبک) و کمبود سلاح و مهمات را به ایشان گزارش می‌دهد: «وضع از این قرار است:

۱- وسایلی که قرار بود در اختیار بگذارند، به تعداد کم و بسیار دیر و با رفتن خود اینجانب از این شهر به آن شهر در اختیار قرار گرفت. حتی دیشب در اهواز به زحمت اتوبوس و باربرهای بزرگ برای بردن بقیه قشون دست و پا کردیم.

- تمام ارتش برای حمل و نقل تانک و دیگر وسایل ۵۸ خودرو دارد!

- تانک‌ها بسیار سنگین وزن با موتورهای نارسا هستند و ...

از این رو تمام هفته را در راه‌ها گذراندم و بر حمل و نقل نیروها نظارت کردم که اهمال و سستی نشود. با وجود این انتقال ۸ روز به طول انجامید و البته با خطرهای بسیار از جمله خطر توجه دشمن به مقصود ما. با همه اینها انتقال انجام گرفت.

۲- ما برای یک ماه دیگر (و در صورت حمله کمتر از این) مهمات داریم. بنابراین هر روز را از دست بدهیم، برای کشور فاجعه انگیز است.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۲۶)

محمد فردوسی فرمانده یکی از گردان‌های عمل‌کننده لشکر ۱۶ قزوین به یاد می‌آورد سه روز قبل از عملیات نصر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا به همراه ولی‌الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش برای سرکشی از مناطق عملیاتی در گردان محل خدمت وی حاضر شدند و رئیس‌جمهور شخصاً جهت دیدن استعداد‌های نیروهای دشمن تا ۷۰۰ متری آن‌ها پیش رفتند:

«ساعت ۱۰ صبح ۵۹/۱۰/۱۲ ابوالحسن بنی‌صدر به طور سرزده به گردان آمد و پس از بازدید رو به من کرد و گفت: «سرگرد! فاصله‌ی ما با دشمن چقدر است؟» گفتم: «حدود سه کیلومتر» گفت: «می‌توانی مرا تا جایی ببری که بتوانم آن‌ها را ببینم!» دستور دادم سریع یک موتور سیکلت آوردند. گفتم: «بفرمایید سوار شوید.» گفت: «با این برویم!» گفتم: «بله، آقای رئیس‌جمهور امن‌تر است.»

ترک موتور سوار شد و به راه افتادیم. طبق شناسایی‌ای که قبلاً کرده بودم، تا ۷۰۰ متری استقرار واحدهای دشمن راندم. داخل یک گودال موتور را خاموش کردم. بالای گودال دوربین را از گردنم درآوردم و به دستش دادم. گفتم: «حالا می‌توانید دشمن را خوب ببینید.» دوربین را گرفت. چند دقیقه‌ای آن‌ها را برانداز کرد و گفت: «برگردیم!» فردای آن روز بار دیگر تیمسار فلاحی آمد. بچه‌ها با این آمد و رفت‌ها مطمئن شدند خبرهایی در پیش است. دور ایشان حلقه زده بودند. شهید فلاحی، تجربیات و خاطرات سی ساله‌ی خود را نقل کرد.» (فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۳)

سیروس لطفی فرمانده وقت لشکر ۱۶ زرهی قزوین به خاطر می‌آورد در اولین روز جنگ فرمانده کل قوا به صورت تلفنی از او می‌خواهد برای جلوگیری از اشغال قریب الوقوع شهر اهواز اقدام عاجلی صورت دهد. او که فرماندهی عملیات نصر را برعهده داشت مشکل لجستیک (حمل و نقل ادوات نظامی) را مهم‌ترین دغدغه نیروهای نظامی در آن هنگام می‌داند، وی عملیات نصر را برخلاف منتقدین بی‌نظیر و پیروز توصیف می‌کند:

«فشاری که در آن موقع به نیروهای ما از طرف ارتش عراق وارد می‌شد بسیار زیاد بود ساعت به ساعت به مرز ایران حمله می‌شد تا این‌که نیروهای عراقی به نزدیکی‌های اهواز رسیدند، در آب تیمور ۲۱ کیلومتری اهواز حمله اول‌شان در ۵ محور بود اما در این جا منظورشان رسیدن به اهواز و محاصره اهواز و بریدن خوزستان از ایران بود. با توجه به رهنمودهای امام (ره) و فشار مردم که هرچه زودتر باید دشمن را از خاک وطن خارج کنید این حمله [نصر] طرح‌ریزی شد. با این‌که نیروهای ما به علت شروع انقلاب و پراکنده شدن

نیروهای نظامی در استان‌های مختلف در وضعیت خوبی نبودند و تنها واحدی که تقریباً قویتر مانده بود لشکر ۱۶ زرهی بود این عملیات به ما محول شد. من یادم است روزی که اولین هواپیماهای عراقی فرودگاه مهرآباد را بمباران کردند تیمسار فلاحی به من تلفن کرد و گفت با رییس جمهور صحبت کن. آن موقع رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بنی‌صدر بود. به من گفت: فوراً حرکت می‌کنی و لشکر را در اهواز مستقر می‌کنی. من گفتم: یک لشکر زرهی می‌دانید چیست و چقدر زمان می‌خواهد که یک لشکر زرهی را از قزوین، همدان، زنجان، منجیل با توجه به وضعیت انقلاب جمع کرد و به اهواز بفرستیم.

گفت: که هرچه می‌خواهی من در اختیار می‌گذارم.

گفتم: تریلی، هواپیما و سایر وسایل ترابری می‌خواهم.

گفت: چقدر طول می‌کشد.

گفتم: یک ماه.

گفت: کرخه شده مرز ایران و عراق یک ماه خیلی دیر است.

گفتم: این همه تانک و توپ و پرسنل را نمی‌شود با زمان کم به اهواز وارد

کرد.

بعد از این جریان رفتم پیش امام خمینی (ره)، هیچوقت یادم نمی‌رود. فرمودند هر تریلی و خودرویی که در محور تهران قزوین حرکت می‌کند خودش را در پادگان لشکر معرفی کند که ما از آن روز شروع کردیم به ترتیب وسایل را فرستادیم.

از بنی‌صدر هم در جلسه خواستم که یک فرصت و یک امتیاز به من بدهید.

گفت: چیه هرچه بخواهی می‌دهم.

همان موقع آیت‌الله خامنه‌ی و شهید بهشتی هم آمده بودند و زیر پل اهواز سوسنگرد تشکیل جلسه داده بودند. بنی‌صدر گفت که آقایان آمدند که فردا شما حمله کنید.

گفتم: با این که می‌دانم خیلی‌ها به من می‌خندند ولی پیشنهاد من این است که ساعات عملیات را، از صبح زود به ۱۰ صبح منتقل کنیم.

گفتند: چرا ۱۰ صبح.

گفتم: یکی از اصول عملیات غافلگیری است من هم نفرات را می‌شناسم و هم طرف روبرو را، آن‌ها درست منتظر حمله ما هستند. حمله ما درست مصادف با ۲۸ صفر بود. آن‌ها فکر می‌کردند در چنین روزی ایرانی‌ها حمله نمی‌کنند و اگر هم حمله بکنند صبح اول وقت است. به هر حال موافقت شد. ساعت ۹:۳۰ صبح هرچی توپخانه داشتیم به خط کردیم تیپ ۳ در شرق و تیپ ۱ در غرب قرار گرفتند احتیاط هم نداشتیم. ۸ تانک از تیپ ۲ اهواز به فرماندهی خدایامرز شهبازی در اختیار ما گذاشتند که اگر یک وقت کم آوردیم آن‌ها را به کار ببریم.

درست در ساعت ۹:۳۰ با رمز الله اکبر فرمان آتش را دادیم ۳۰ دقیقه تمام این‌ها آتش ریختند تیپ یک عمل احاطه را انجام داد و رفت پشت سر دشمن؛ تیپ ۳ جبهه‌ای عمل می‌کرد خودم هم با نفر بر پشت سر اینها بودم. ساعت ۱۰ که راه افتادیم ساعت ۱۱:۲۰ دقیقه عملیات پیروز شد. که به نظر خودم در تاریخ جنگ‌های دنیا بی‌نظیر است. در آن موقع در اولین عملیات ارتش ۱۲۰۰ اسیر گرفتیم، آنقدر غنایم بود که همه را نتوانستیم بیاوریم عقب. تمام این فیلم‌ها هست و خبرنگاران آن‌ها را ضبط کرده‌اند. نمی‌دانم چرا آن‌ها پخش نمی‌شود تا عظمت این پیروزی مشخص شود.» (سایت ساجد، سایت جامع دفاع مقدس)

اولین پیروزی ارتش جمهوری اسلامی در اولین عملیات تهاجمی بر ضد دشمن موجی از شادی در بین مردم و مسئولان برانگیخت. روزنامه منتقد جمهوری اسلامی، در تیتراژ اول خود چنین نوشت «پیروزی بی‌سابقه سپاه اسلام» این روزنامه موفقیت روز اول عملیات را چنین گزارش می‌کند:

«اولین حمله تهاجمی سپاه اسلام بر مواضع متجاوزین صدامی با پیروزی کامل انجام شد. بر پایه آخرین گزارشات رسیده از خبرنگاران جمهوری اسلامی در اهواز و آبادان از ساعت ۱۰ صبح دیروز اولین حمله تهاجمی سپاه اسلام در جبهه کور آغاز شد و رزمندگان خودی از زمین و هوا دشمن را به طور غیرمنتظره‌ای غافلگیر کرده و توان مقاومت را از او گرفتند. در این نبرد که تا بعدازظهر دیروز ادامه داشت دو تیپ زرهی عراق از چند سو مورد

تهاجم قوای اسلام قرار گرفت و طی یک عملیات کاملاً هماهنگ توسط نیروهای مسلح زمینی و هوایی، افراد ۲ تیپ زرهی فوق دستگیر و به اسارت نیروهای خودی درآمدند. این گزارش حاکی است که متجاوز از ۱۷۰۰ بعضی مزدور اسیر و جان بر کفان جمهوری اسلامی ۴۰۰ تانک و خودرو و نفربر دشمن را سالم به غنیمت گرفتند. همچنین تعداد زیادی از نفرات دشمن کشته و مجروح گردیدند که براساس یک خبر حدود ۳۰۰ کافر صدامی به هلاکت رسیدند. از سوی دیگر در این عملیات از نیروهای خودی ۱۷ تن مجروح و از آمار احتمالی شهدای این درگیری اطلاعی در دست نیست. در درگیری دیروز یک فانتوم و یک هلیکوپتر ایران سقوط کرد که خلبان‌های آن‌ها با چتر نجات سالم بر زمین نشستند. گزارش دیگری حاکی است که در نبرد دیروز دکتر بنی‌صدر و حجه‌الاسلام خامنه‌ای نماینده امام در شورای عالی دفاع در جبهه حضور و نظارت کاملی بر فعالیت و از خودگذشتگی نیروهایی اسلام را داشتند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۶)

آیت‌الله خامنه‌ای عضو شورای عالی دفاع هم گفت: «غنائم قابل شمارش نیست و حدود دو هزار نفر از نیروهای عراقی اسیر شدند.» (همان)

روزنامه جمهوری اسلامی یک روز بعد تیتراژ اول خود را چنین زد: «هویزه و شمال کرخه کور آزاد شد.» این روزنامه نوشت:

«۲۰ کیلومتر مربع از خاک کشور در این عملیات آزاد شد.»

محمد فردوسی از فرماندهان یگان عمل‌کننده نتایج اولیه عملیات نصر را چنین اعلام می‌کند:

«بعد از بیست دقیقه عراقی‌ها را می‌دیدم که از تانک‌ها و نفربرها پیاده شده و پارچه‌های سفید به دست گرفته‌اند. بلافاصله بی‌سیم زدم دژبان و ترابری لشکر آمدند و ۸۲۰ اسیر را تخلیه کردند. در میان اسرا تعدادی هم مجروح بودند که به واحد بهداری فرستاده شدند. کشته‌های دشمن به ۱۰۰۰ نفر می‌رسید. بیشتر از ۴۰ دستگاه تانک‌شان کاملاً سوخته و منهدم شده بود. یک ساعت از ظهر گذشته بود. به فرماندهان گروهان‌ها گفتم سریعاً آمار مجروحین

و شهدا را بدهید. فرماندهان گفتند به لطف خدا همه‌ی افراد سالم‌اند.»  
(فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۷)

«درباره آمار تلفات دشمن در عملیات نصر در کتاب اطلس نبردهای ماندگار نزاجا آمده است: دشمن بیش از ۱۰۰۰ کشته و مجروح و بیش از ۸۰۰ نفر اسیر داد. ۴۵ دستگاه تانک، ۵۰ دستگاه خودرو، ۱۵ دستگاه موشک‌انداز و ۱۰ دستگاه نفربر به همراه سه فروند بالگرد منهدم گردید و تعدادی تانک و نفربر نیز به غنیمت درآمد.» (همان)

رئیس‌جمهور طی پیامی به آیت‌الله خمینی خبر پیروزی نیروهای عمل‌کننده را به ایشان اعلام می‌کند: «به تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹؛ حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دامت برکاته، به ساعت ۱۰ صبح امروز (دیروز) با حضور این جانب در جبهه درحالی که امام جمعه محترم اهواز هم بودند، نیروهای پیروز جمهوری اسلامی ایران حمله خود را آغاز و مرحله اول را با موفقیتی بی‌نظیر به پایان برده، یقین است با توجه امام نسبت به بالا بردن روحیه ارتشیان و دعای خیر عموم مردم و پشتیبانی بی‌دریغ‌شان مراحل بعدی نیز با پیروزی کاملی به انجام خواهد رسید. مردم مسلمان ایران باید مطمئن باشند که ثمره صبر و استقامت را در پیروزی و استقلال کامل و استقرار پر دوام جمهوری اسلامی به دست خواهند آورد. ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۵۹/۱۰/۱۵» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۶)

آیت‌الله خمینی طی پیامی پیروزی‌های قوای نظامی را به فرمانده کل قوا تبریک گفتند، متن نامه چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای رئیس‌جمهور - ایده الله تعالی

ان تنصر الله ينصرکم و يثبت اقدامکم

خبر پیروزی چشم‌گیر قوای مسلح اسلام با هماهنگی بین جمیع رزمندگان عزیز موجب تقدیر و تشکر گردید سلام و تقدیر اینجانب را به فرماندهان محترم و سران عزیز و سربازان و پاسداران معظم اسلام ابلاغ نمایید. انتظار دارم که با پشتکار و هماهنگی و انسجام همه رزمندگان محبوب به زودی

کشور اسلامی را از لوٹ وجود کفار «خزلهم الله» پاکسازی شود از خداوند تعالی سلامت و پیروزی همگان را خواستارم امیدوارم خبر پیروزی نهایی را به خواست خداوند تعالی به زودی دریافت دارم. سلامت جنابعالی و رزمندگان عزیز و فرماندهان و افسران و درجه‌داران و پاسداران و بسیج و شبه نظامیان و تمامی نیروهای مسلح و نیروهای مردمی که ستون فقرات انقلاب اسلامی ما می‌باشند از خداوند تعالی خواستارم- روح الله الموسوی الخمينی ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹» (جمهوری اسلامی، ۱۶/۱۰/۵۹)

اکبر هاشمی رفسنجانی به یاد می‌آورد که این عملیات موجب خرسندی آیت‌الله خمینی شده بود:

«پس از مدت‌ها سکون و رکود در جبهه‌های جنگ و در حالی که اعتراض بسیاری از علما و مردم نسبت به کم تحرکی نیروهای ایران اوج گرفته بود، نخستین عملیات نظامی نیروهای مشترک ارتش و سپاه در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ در منطقه‌ی هویزه در جنوب غربی شهر سوسنگرد انجام شد و در طی دو روز عملیات نتایج امیدبخشی را به وجود آورد که باعث ایجاد شور و شادمانی در میان مردم شد. امام نیز از نیروهای مسلح تقدیر و تشکر کردند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۳۵)

اسکویی از فرماندهان واحدهای عمل کننده در این عملیات، پیروزی‌های اولیه این عملیات را به واسطه سرعت عمل بالای آن می‌داند:

«ساعت ۱۰ صبح وقتی حمله شروع شد، وقتی ما رسیدیم به عراقی‌ها آن‌ها از هیچ چیز خبر نداشتند تازه می‌خواستند صبحانه بخورند و وقتی ما آن‌ها را گرفتیم همه با لباس خواب بودند.» (سایت ساجد)

علیرغم پیروزی‌های روز اول با شروع عملیات تهاجمی دشمن در روز دوم و سوم که با آتش پرحجم توپخانه و تعداد زیادی تانک T-72 انجام شد، به علت عدم پشتیبانی از نیروهای عمل کننده، آن‌ها مجبور به عقب نشینی از مواضع خود شدند. با عقب نشینی نیروهای خودی در روز دوم و سوم این عملیات در مجموع به موفقیت کامل دست نیافت.



رئیس‌جمهور در گزارش روزانه خود شرح عملیات را به طور مفصل شرح می‌دهد:

«به هر حال روز اول جنگ پیروزی ما کامل بود امام جمعه اهواز آمد. به او گفتم که من مایل بودم و این تلگراف را برای همین کردم که آقای منتظری هم می‌آمدند و در لحظه حمله حاضر می‌شدند. همه خوشحال بودیم. روز بعد در بعضی روزنامه‌ها بعضی اشخاص گفتند و نوشتند: «اگر تلگراف آیت‌الله منتظری نبود این پیروزی هم نبود.» آیا این ها گمان می‌کنند خوانندگان آن مطالب هیچ نمی‌دانند؟ از هیچ چیز اطلاع ندارد؟ آیا می‌شود حمله را یکی دو روزه سازمان داد؟ تنها شناسایی زمین برای نیرویی که در آن زمین مستقر می‌شود و می‌خواهد از آنجا حمله کند، اقلأً اگر نگوئیم شناسایی‌های قبلی طولانی لازم دارد، یک هفته وقت می‌خواهد و حتی همین حمله باید بسیار زودتر از این واقع می‌شد، اما به لحاظ ضعف‌هایی که ما داشتیم و کوشیده‌ایم که آن‌ها را برطرف بکنیم به تأخیر می‌افتاد. باری این‌هم نوعی تقسیم کار است! اگر شکست پیش می‌آمد به عهده رئیس‌جمهوری و فرمانده کل قوا است و داد و قال راه می‌اندازند و متن امضاء می‌کنند که باید او را چنین و چنان کرد، اما وقتی پیروزی پیش می‌آید این دفعه از خوش‌شانسی آقای منتظری، این پیروزی به ایشان تعلق گرفت. من از او که او را مردی با اخلاق می‌دانم انصاف می‌خواهم که در جمهوری اسلامی با این اخلاق آیا می‌شود واقعاً دنبال یک کاری را گرفت و پیش برد و مشکلات را از پیش برداشت؟

از روز دوم مطلب دومی که می‌خواهم به شما بگویم این است که این پیروزی و دستگیر شدن قریب ۷۵۰ نفر و از بین رفتن تمام تجهیزات جنگی دو تیپ عراقی با نزدیک به تمام [نفرات] دو تیپ عراقی بر رژیم عراق بسیار گران آمد و این بار دو لشکر به مقابله نیروهای ما آورد. ظاهراً از همه جا جمع کرده و آورده بود. این یک معنا را می‌رساند و آن این‌که قابلیت تحرک دشمن در مقایسه با وضع ما خوب است. و به همین دلیل هم حمله کرد. نیروهای ما مقاومت نشان دادند و این لحظه‌ها، لحظه‌های اضطراب بودند. تمام وقت ما در اضطراب بودیم از ظهر سه‌شنبه تا پایان پنجشنبه هیجدهم دی ماه و بسیار

حادثه‌ها بر ما گذشت در برابرم این حادثه ساعت شش دوشنبه رخ داد. دو نفر از سربازان ما در اثر اصابت ترکش‌های گلوله‌های توپ بر زمین افتادند، بسیار نزدیک به من. شب در لب کرخه کور در جمعی که شاید بیست تا بیست و پنج نفر می‌شدیم، از جمله همراهان من، سربازان و درجه‌داران و افسری که مشغول توضیح دادن بود، ناگهان دشمن سد آتش ایجاد کرد. یعنی با توپ کاتیوشا گلوله‌های مسلسل‌وار ریخت. فاصله بسیار نزدیک بود نزدیک به چند قدم. مرا بر زمین خواباندند و آن سروان ارتش خود را بر روی من انداخت و انفجارها چنان نزدیک به ما انجام می‌گرفت که او در اواسط این انفجارها گفت دیگر تمام شد. انا لله و انا الیه راجعون. اما از شگفتی نه تنها به هیچ‌کدام ما کمترین خراشی وارد نشد بلکه به اتومبیل ما که توپ‌ها کاملاً برکنار آن بر زمین می‌خوردند نیز هیچ صدمه‌ای وارد نیامد و کمترین صدمه‌ای نخورد. تانکر بنزین هم در این طرف ایستاده بود که آن هم صدمه‌ای نخورد. وقتی برخاستیم به لحاظ سنگینی وزن افسری که خود را بر روی زمین انداخته بود نفس‌های من به شماره افتاده بود همه آنجا فریاد زدند «الله اکبر، الله اکبر» از این کار شگرف. چگونه ما زنده ماندیم؟ و گفتند که ما شکست نخواهیم خورد. آنچه رخ داد معلوم کرد که شما زنده می‌مانید. بنابر این است که زنده بمانید و بنابراین ما پیروز می‌شویم.

تردیدها به یک تصمیم قاطعی تبدیل شد و من می‌خواهم بگویم از این لحظه به بعد تا روز بعد هر روز مقاومت نیروهای مسلح مافوق تصور بود. «فوق تصور بود.»

این را هم بگویم ظاهراً «علت این‌که گلوله‌ها هیچ آسیبی به هیچ کدام نرساند این بود که گلوله‌ها به خاکی که برای سنگر تانک توده و انباشته کرده بودند می‌خورد و در آن‌ها فرو می‌رفت، در نتیجه ترکش‌هایش قوت از دست می‌داد و می‌افتاد اما صدمه نمی‌زد. این عده که در آنجا بودند، از این واقعه، به سختی به هیجان آمدند. خود من هم بسیار به هیجان آمدم. هیجان از اوج گذشت، فداکاری نمی‌دانم، آن سروان در فاصله این سه روز زنده مانده است یا نه.» (انقلاب اسلامی، ۲۹/۱۰/۵۹)

حسین علایی از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران زمان جنگ کیفیت شکل‌گیری و نتایج نهایی عملیات نصر به عنوان اولین عملیات مهم دفاع مقدس را چنین اعلام می‌کند:

«عملیات سوم ارتش به اسم نصر یا کرخه کور در روز ۱۵ دی ماه ۱۳۵۹ توسط تیمسار ولی الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش طرح‌ریزی و با بکارگیری دو تیپ از لشکر ۱۶ زرهی قزوین به همراه استعدادی در حدود ۲ گردان از نیروهای سپاه خوزستان انجام شد. این روز مصادف با ۲۸ صفر سال ۱۴۰۱ هجری قمری و سالروز رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص) بود. در آن زمان، ارتش با این سوال مواجه بود که چرا خیال تکان خوردن ندارد و پس از گذشت بیش از ۳ ماه از جنگ به مواضع دشمن حمله نمی‌کند. در اوایل دی ماه بنی‌صدر به جبهه جنوب آمد و به جانشین رئیس ستاد مشترک و فرمانده نیروی زمینی ارتش گفت: فوراً یک جایی حمله کنید، همین روزهاست که در شهر راهپیمایی شود که ارتش چرا خوابیده است؟ یک هفته به شما فرصت می‌دهم تا در یک جایی به مواضع ارتش عراق حمله کنید. بر این اساس، طرح عملیات نصر در منطقه هویزه در جنوب غربی شهر سوسنگرد شکل گرفت.

در طرح این عملیات، تصرف پادگان حمید، ایستگاه حسینیه و در نهایت فتح خرمشهر در نظر گرفته شده بود و در صورت موفقیت قرار بود پیشروی‌ها حتی تا روستای تنومه در خاک عراق ادامه یابد. طبق دستور سرتیپ ظهیرنژاد فرماندهی نیروی زمینی، نیروهای تک ور پس از تصرف پادگان حمید باید تک را به سمت مرز ادامه داده و نبرد را به داخل خاک دشمن می‌کشاندند و در ادامه، تک را تا خط مرز و بنا به دستور تا کرانه‌ی شرقی رودخانه‌ی دجله ادامه می‌دادند. با شروع عملیات در ساعت ۱۰ صبح، لشکر ۱۶ به فرماندهی سرهنگ سیروس لطفی با دو تیپ از فاصله‌ی خالی ۱۰ کیلومتری بین دو لشکر ۵ و ۹ ارتش عراق در شرق هویزه استفاده نمود و به مواضع ارتش عراق در روشنایی روز حمله کرد. تیپ ۲ این لشکر، احتیاط نیروی زمینی در منطقه‌ی دوکوهه یعنی در گلوگاه حیاتی خوزستان بود و وارد عمل نشد. در طرح عملیات پیش‌بینی شده بود که با توجه به سابقه و تمرین عبور از رودخانه‌ی

کارون توسط ارتش، لشکر ۹۲ هم با ۲ تیپ از رودخانه کارون در فارسیات مقابل پادگان حمید عبور کرده و با لشکر ۱۶ در جفیر الحاق نماید با شروع عملیات، لشکر ۱۶ با یک مانور دورانی زرهی تا حدود ۳۰ کیلومتر به سمت منطقه جفیر پیشروی نمود و یک تیپ ارتش عراق از لشکر ۵ مکانیزه‌ی ارتش عراق را به تله انداخت و تا ساعت ۴ بعدازظهر حدود ۸۰۰ نظامی دشمن را اسیر کرد. به این ترتیب مرحله‌ی اول عملیات با موفقیت انجام شد. اما از روز دوم پاتک‌های سنگین ارتش عراق، با استفاده از تیپ ۱۰ زرهی و با همکاری تیپ ۴۳ زرهی از لشکر ۹ آغاز شد. تیپ ۱۰ زرهی مجهز به تانک‌های T-72 ساخت شوروی بود که از نظر سرعت گلوله‌گذاری و نواخت تیر نسبت به تانک‌های ایرانی برتری داشتند. با پشتیبانی نیروی هوایی ارتش عراق و هم به کارگیری موشک‌های ضد تانک مالیوتکا، موفقیت‌های قوای خودی ادامه نیافت و لشکر ۱۶ با برجای گذاشتن حدود ۱۳۰ تانک و نفربر از جمله ۸۷ تانک چیفتن به مواضع اولیه خود در شمال رودخانه کرخه بازگشت. در چنین شرایطی ارتش عراق موفق شد تانک‌های رهاشده‌ی خود را که در این عملیات از دست داده بود باز پس بگیرد. به هر حال گرچه قرار بود با اجرای این عملیات، سرزمین‌های جنوب اهواز، آزاد گردد ولی در پایان عملیات، قوای ایران بخشی از مواضع قبلی خود را هم از دست دادند. در این عملیات تعدادی در حدود ۳۵۰ نفر از نیروهای سپاه و بسیج هم که در قالب سه گردان سازماندهی شده بودند، در محور جنوب هویزه به همراه لشکر ۱۶ زرهی قزوین، شرکت کردند. هر گردان بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ رزمنده در اختیار داشت. فرماندهی یکی از این گردان‌ها که در محور سوسنگرد- هویزه به همراه تیپ ۱ لشکر ۱۶ عمل می‌کرد بر عهده‌ی حسین علم الهدی بود. نبود برنامه‌ریزی درست برای رزمندگان سپاه و هم ناهماهنگی در عقب‌نشینی نیروها در حالی که بیش از ۱۵۰۰ متر جلوتر از نیروهای ارتش مشغول نبرد با قوای ارتش عراق بودند و هم بی‌تجربگی و همچنین تهاجم قوای دشمن، موجب وارد آمدن تلفات سنگین به نیروهای خودی شد. در این عملیات تعداد ۱۶۰ نفر از رزمندگان از جمله تعدادی از دانشجویان پیرو خط امام و نیز حسین علم

الهدی و حسین خوشنویسان فرماندهی رزمندگان مهندسی رزمی جهاد مستقر در سوسنگرد به شهادت رسیدند و بیش از ۴۰۰ نفر هم زخمی شدند. بدین ترتیب روز دوم عملیات نصر، روز غم و اندوه و افسوس برای رزمندگان گردید. نیروی هوایی ارتش هم در پشتیبانی از عملیات نصر ۱۴۵ بمباران هوایی انجام داد و ۳۱۸۲۲۲ پوند مهمات هوایی مصرف کرد. علاوه بر خسارت وارد شده به لشکر ۱۶ و تلفات زیاد نیروهای داوطلب، در جریان این عملیات تعداد ۳ فروند هواپیمای F-4، F-5 و C-130 منهدم گردید و ۶ خلبان آن‌ها هم به شهادت رسیدند. در مجموع می‌توان گفت که عملیات نصر یک عملیات آفندی زرهی موفق بود که به علت عدم تعادل در توازن رزمی با قوای دشمن، در مواجهه با پاتک زرهی ارتش عراق، ناکام گردید. عقب‌نشینی سریع واحدهای لشکر ۱۶ در این عملیات، آسیب روحی زیادی به رزمندگان وارد نمود و آن‌ها را دچار یأس و سردرگمی کرد. در عوض عراق بهره تبلیغاتی فراوانی را از انجام این عملیات برد و به تعدادی از فرماندهان عراقی نشان افتخار داده شد.» (اطلاعات، ۹۰/۱۰/۱۳)

اسکوپی از فرماندهان یکی از تیپ‌های عمل‌کننده در عملیات نصر عدم پشتیبانی نیروهای عمل‌کننده به دلیل نبودن جاده مناسب را علت اصلی ناموفق بودن عملیات نصر می‌داند:

«زمانی که ما هدف را گرفتیم تیپ من ۲ شهید داد. یک هدف ۴۰ کیلومتری را گرفتیم ۲ شهید دادیم. اما وقتی استاندار وقت [غرضی] فرمان امام را اجرا نمی‌کند و باید آن نیروی مردمی را در اختیار ما قرار بدهد و این کار را نمی‌کند به علت برخی مسایل و برای ما جاده نمی‌کشد باید رفت و از او پرسید که چرا این کار را نکرد؟ او باید پشت سر من لودر می‌آورد و جاده می‌کشید تا مهمات به ما برسد.

این را هم بگویم این‌که می‌گویند عقب‌نشینی کردید و شکست خوردیم درست نیست. ما عقب‌نشینی نکردیم. عراقی‌ها از جنازه ما رد شدند نه این‌که ما به راحتی به عقب برویم. اصلاً عقب روی یک تاکتیک است، وقتی فرمانده

گردان نیرو ندارد مهمات ندارد و هر لحظه امکان از بین رفتن نیروها وجود دارد به آن عقب‌نشینی نمی‌توان گفت.» (سایت ساجد)

محمد فردوسی از فرماندهان عملیات نصر علت عقب‌نشینی نیروهای زرهی لشکر قزوین را فشار شدید و آتش پرحجم دشمن دانسته و به نقل از معاون گردانش از احتمال جا ماندن فرمانده کل قوا (و احتمال اسارت) در خلال عقب‌نشینی سریع تانک‌ها خبر می‌دهد:

«فشار تا به آن‌جا رسید که سد پدافند لشکر ۱۶ نقطه به نقطه شکاف برداشت و در ساعت ۷ شب کاملاً فرو ریخت. فرماندهی تیپ دستور عقب‌نشینی را به همه‌ی یگان‌ها صادر کرد. وضعیت آن چنان بحرانی بود که فرماندهان نتوانستند حق تقدیمی برای یگان‌ها تعیین کنند. یگان‌ها در هم عقب می‌رفتند و همدیگر را گم کرده بودند. همه چیز بهم ریخته بودند.

شهید معافی معاون گردان نقل می‌کرد: در آن اوضاع بنی‌صدر را می‌بیند که در نزدیکی ستاد فرماندهی تیپ زیر دست و پا افتاده و افراد در تاریکی شب متوجه نیستند و از رویش رد می‌شوند. فوری او را از زمین بلند می‌کند و کمکش می‌کند به عقب برود. بعد از عملیات، بنی‌صدر از معافی دعوت می‌کند به ریاست جمهوری برود تا او را ببیند.» (فردوسی، ۱۳۸۴، ۸۷)

رئیس‌جمهور از عقب‌نشینی تیپ‌های عمل‌کننده در پاتک دشمن به تلخی یاد می‌کند و به یاد می‌آورد که نیروها با دیدن وی به جای عقب‌نشینی به تثبیت خط کرخه کور پرداختند:

«صبح حمله شد و قوای ما مواضع عراق را تصرف کرد. افرادی از سپاه، بدون اطلاع فرمانده لشکر ۱۶، جلو رفته بودند برای گرد آوردن و بردن اسلحه به جا مانده بودند که اوایل بعدازظهر، گارد جمهوری عراق وارد عمل شد و دست به حمله متقابل زد. اینجانب در یک زره پوش بودم که خبر دادند که افراد لشکر در حال فرارند. وقتی از زره پوش بیرون آمدم، افسر ترک زبانی را دیدم که در برابر کامیون‌های سربازان ایستاده و گریه‌کنان از آن‌ها می‌خواهد به مواضع خود بازگردند. با تهدید به مسلسل، او را کنار زدند و کامیون‌ها راه افتاد. سوار جیب شدم و دورتر، جیب دور زد و در برابر کامیون‌ها ایستاد. پیاده

شدم و خطاب به سربازان گفتم: برای این که فرار از میدان شرف را کامل کنید، از روی منتخب مردم ایران نیز عبور کنید. به گریه افتادند و به جبهه بازگشتند. آن روز تا ۱۲ شب، مشغول بازگرداندن افراد به جبهه و بازسازی جبهه بودیم. شب هنگام، هدف خمسه خمسه‌های عراقی شدیم. افسری خودش را روی من انداخت و بر زمین خواباند...» (غریب، ۱۳۸۵، ۴۰)

سیروس لطفی فرمانده لشکر ۱۶ زرهی قزوین در آن هنگام حمایت آیت‌الله خمینی از ارتش و فرمانده کل قوا را عامل ثبات و پایداری ارتش پس از عقب‌نشینی در عملیات نصر عنوان می‌کند:

«بعد از خاتمه این عملیات و عقب‌نشینی ما عده‌ای می‌پرسیدند و فشار می‌آوردند که شما چطور شد آمدید عقب و ... امام فرمودند: «جنگ پیشروی دارد و عقب روی دارد.» ایشان اگر نبودند ما را خورده بودند. هنگامی که در ۲۹ آذر ۱۳۵۹ قبل از عملیات رئیس جمهور وقت، آیت‌الله خامنه‌ای نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع، شهید فلاحی و فکوری به حضور رهبر انقلاب رسیدند. حضرت امام حمایت و رهنمودهای پیامبرگونه خود را ابلاغ کردند و فرمودند: «شما تعرض کنید، امت مسلمان ایران پشتیبان شماست و من هم پشتیبان ارتش هستم.» (سایت ساجد)

یکی از مسائلی که بعدها دستمایه رقابت‌های سیاسی جناح‌ها قرار گرفت حادثه روز ۱۶/۱۰/۵۹ یک روز پس از عملیات نصر در منطقه هویزه بود. موضوع از این قرار بود که عده‌ای از دانشجویان مسلمان به فرماندهی حسین علم‌الهدی به عنوان داوطلب به جبهه اعزام و در دو گروهان سازمان‌دهی شدند و به عنوان نیروی کمکی به لشکر قزوین در عملیات نصر به کار گرفته شدند این نیروها با توجه به این که نیروی مهاجم خودی زرهی بود در بعدازظهر روز اول عملیات به عنوان نیروی کمکی در جمع‌آوری اسرا و غنایم شرکت کردند و آن‌ها را به عقب انتقال دادند، اما روز دوم به علت عدم وجود هماهنگی و یورش سریع نیروی زرهی دشمن و عقب‌نشینی نیروی زرهی خودی به واسطه این که فاقد خودرو برای عقب‌نشینی سریع بودند در مواجهه با نیروی زرهی دشمن به شهادت رسیدند. گفته می‌شود ۱۶۰ نفر از این

دانشجویان که در یک گروهان سازمان‌دهی شده بودند همگی به شهادت رسیدند. این گونه ناهماهنگی‌ها در هنگامی که دو نیرو با دو سازمان‌دهی متفاوت در میدان جنگ حضور دارند گرچه قابل پیش‌گیری است اما اجتناب ناپذیر نیست. اما انتقادات به ارتش و فرمانده کل قوا به واسطه عدم هماهنگی در عقب‌نشینی وجود داشت و گاهی آنان به اهمال و برخورد مغرضانه با نیروهای مردمی متهم می‌شدند. بیش از همه رئیس‌جمهور به خیانت متهم می‌شد. فرماندهان ارتش و رئیس‌جمهور اما این گونه انتقادات را موجه نمی‌دانستند و رئیس‌جمهور همواره به تندی به این گونه انتقادات پاسخ می‌داد. اما ببینیم شواهد چه می‌گویند و حادثه واقعاً به چه صورت بوده است، حاضرین در عملیات پاسخ می‌گویند. محمد فردوسی فرمانده یکی از گردان‌های تک ور در عملیات نصر به یاد می‌آورد نیروهای مردمی جهت کمک به نیروهای ارتش به گردان وی آمدند اما وی به واسطه خطر جانی حضور آن‌ها در تک، مانع حضور آن‌ها در گردانش شد:

«شب ۱۵ دی ماه همه کاملاً آماده بودند. نزدیکی‌های سحر، زمان تک از طرف تپ به من ابلاغ شد. «ساعت ۶ صبح ۵۹/۱۰/۱۵» به فرماندهان گفتم آماده باشند. تا ساعت ۷ صبح خبری نشد. در همین موقع پیامی از تپ یک آمد: «زمان تک ساعت ۱۰/۳۰ روز ۵۹/۱۰/۱۵ ساعت ۸ صبح» حدود ۱۵۰ نفر از نیروهای مردمی به یگان آمدند و گفتند می‌خواهند در حمله شرکت کنند. آن‌ها هیچ تجهیزاتی نداشتند. گفتم: «جنگ ما جنگ زرهی تانک به تانک است و شما نمی‌توانید پای پیاده همگام با تانک حرکت کنید؛ آن هم بدون سازمان رزم.»

فرمانده‌شان گفت: «خب! بگذارید افراد ما روی تانک بایستند.»  
گفتم: «ایستادن روی تانک در شرایط تک خودکشی است. هم دید خدمه‌ی تانک را می‌گیرد و هم ممکن است در حرکت ناگهانی و چپ و راست شدن تانک افراد بیفتند و زیر شنی تانک بروند.»  
گفت: «پس قبول نمی‌کنید؟»



گفتم: «من مسئول جان تک تک افراد این گردانم؛ از سرباز گرفته تا افسر و درجه دار. درباره‌ی جوانان غیوری مثل شما که داوطلبانه آمده‌اید، مسئولیت سنگین تر است و ابدأ وجدانم قبول نمی‌کند.»

آن‌ها پس از شنیدن حرف‌های من از محل تجمع گردان خارج شدند.»

(فردوسی، ۱۳۸۹، ۵۳)

ایرج جمشیدی از دیگر فرماندهان لشکر ۱۶ قزوین از نیروهای عمل کننده در عملیات نصر علت تحلیل‌های بعدی از شهادت عده‌ای از داوطلبان که در عملیات نصر شرکت داشتند را نادرست و از آن ابراز تأسف می‌کند:

«تعدادی از برادران سپاهی که اساساً هیچ گونه هماهنگی با تیپ نکرده بودند- بی‌تجربه تر از ما- سر خود گرفته و جلو آمده بودند. این که اشاره می‌کنید این برادران سپاهی؛ شهید علم الهدی و نیروهای همراهش، بدون هماهنگی و بی‌اطلاع از شما جلو رفته بودند- طبیعی است- برای خواننده با تردیدهایی همراه خواهد بود...

اما حقیقتی است: آنان بی‌اطلاع از ما حرکت کرده بودند، ببینید! فرمانده یک تیپ برای هر کدام از مجموعه تحت امرش عنوانی برگزیده است؛ در واقع هر کدام از این نیروهای تحت امر، یک کانال ارتباطی با فرمانده دارد. حالا به این نکته توجه کنید؛ اگر این نیروها- نیروهای سپاهی را عرض می‌کنم- زیر امر تیپ من قرار داشتند، باید یک اسم و یک کانال ارتباطی را با فرمانده می‌داشتند. چنین اسم و کانالی اساساً وجود ندارد که این خود بقیه داستان را تعریف و آشکار می‌کند. اگر چنین نیرویی تحت امر ما و اساساً لشکر قرار می‌گرفت، آنان در چه قسمتی باید به کار گرفته شوند؟ سلاح‌شان چه باید باشد؟ چگونه باید عمل کنند و ... با تأسف این نکته را می‌گویم. درست در همان منطقه‌ای عملیات اجرا شده، برای بازدیدکنندگان یادبودی است که روی یک لوح، عبارتی با این مضمون دیده می‌شود: «تانک‌ها نیروهای پیاده را رها کردند و عقب کشیدند!» در نتیجه، نیروهای پیاده- برادران سپاهی- به وسیله نیروهای دشمن قلع و قمع شدند. این موضوع، یقیناً خلاق واقع است. من- به عنوان فرمانده تیپ یکم- در منطقه عملیات، خود دو گردان تانک و دو گردان

پیاده- مکانیزه داشتم؛ ببینید! می‌گویم پیاده! کسی جا نمانده است. لشکر زرهی یگان پیاده هم دارد. این برادران سپاهی وقتی با یک منطقه خالی عاری از دشمن مواجه شدند، همین طور جلو رفتند، آنان نمی‌دانستند که به وجود آمدن این فضای خالی، خود از اصول جنگ است که راجع به آن برایتان صحبت کردم. معلوم بود که اگر نیرویی، این منطقه خالی را پشت سر بگذارد، در چنگ دشمن خواهد افتاد. حال آنکه ما از حضور و پیشروی آن‌ها کاملاً بی‌خبر بودیم. در طرح‌های عملیاتی هم که پیش‌بینی می‌شود، روی این نکته تأکید می‌شود که هیچ نیرویی حق ندارد هیچ گامی فراتر از آنچه در اهداف طرح پیش‌بینی شده بگذارد. فکر می‌کنم علت و چرایی شهادت برادران مشخص شده باشد.» (صف، شماره ۳۸۳)

ایشان در جایی دیگر عدم وجود سلسله مراتب فرماندهی این نیروها را باعث عدم امکان تماس با آن‌ها و اعلام عقب‌نشینی می‌داند:

«شاید آن‌ها بی‌سیم هم داشتند ولیکن تماس گرفتن با آن‌ها مشروط بر این است آن‌ها فرمانده داشته باشند و هماهنگ با نیروی ما باشند. ولی وقتی هماهنگی وجود ندارد و فرمانده تپ نمی‌داند که فرمانده آن‌ها کیست با چه کسی تماس بگیرد. مگر ما در عملیات فتح‌المبین و بیت‌المقدس و طریق القدس و ... با همین برادران سپاه هماهنگ عمل نمی‌کردیم. پس چطور اینجا ما می‌توانستیم هماهنگ باشیم ولی آنجا نه؟ در ضمن برای کار با بی‌سیم دستور کار مخابراتی هست و کانال‌های مختلف دارد. هر فرماندهی کانال خاص خودش را دارد. اینها که فرمانده نداشتند و مشخص نبود چه کسی تماس می‌گیرد.» (سایت ساجد)

لطفی فرمانده لشکر ۱۶ قزوین که وظیفه هدایت عملیات در آن هنگام به عهده لشکر او واگذار شده بود در خصوص علت شهادت نیروهای داوطلب مردمی چنین توضیح می‌دهد:

«تیمسار ظهیرنژاد دستور داده بود که نیروهای نامنظم و سپاه مستقل عمل کنند. ولی ما بررسی کردیم دیدیم که اینها سلاح پشتیبانی ندارند. دکتر چمران گفت که ما بعنوان نیروی نفوذ کننده خودمان عمل می‌کنیم و جلو می‌رویم.

با فرمانده سپاه اهواز هماهنگ شدیم ۳۰۰ نفر با سلاح سبک در اختیار لشکر گذاشتند ما آنها را تقسیم کردیم ۱۵۰ نفر به تیپ ۳ و ۱۵۰ نفر به تیپ ۱ دادیم که اینها به عنوان راهنما در جلو حرکت کنند چون گفته بودند ما منطقه را بلدیم. در لحظه‌ای، که پاتک شروع شد به علت غنایم و اسرایی که بدست آورده بودیم همه بچه‌ها هجوم آوردند که می‌خواهیم برویم جلو، هر چقدر هم که می‌گفتیم جلو نروید اهمیتی نمی‌دادند.

به هر حال پاتک ادامه پیدا کرد و آن ۳۰۰ نفر هم تا جفیر جلو رفتند که عراقی‌ها آن‌ها را گرفته بودند و اعدام کرده بودند که الان زیارتگاهی در آن جا ساخته‌اند. این بهانه شد که بگویند: «شما پشتیبانی نکردید در صورتی که ما پشتیبانی لازم را از لحاظ آتش انجام داده بودیم. ما با توجه به وضعیت منطقه و شرایط آن مرتب به آن‌ها می‌گفتیم جلو نروید.» (سایت ساجد)

ولی‌الله فلاحی جریان شهادت پاسداران در روز دوم عملیات نصر را چنین شرح می‌دهد:

«و اما نتیجه تحقیق، در عملیات آن روز به برادران پاسدار منطقه عملیات جداگانه داده شده بود و پس از این‌که در محل عملیات جداگانه استقرار یافتند وظیفه‌شان را هم خوب انجام دادند. بدین ترتیب که با نیروهای نظامی ترکیب نشده بودند و منطقه‌ی عمل‌شان جدا بود و قرار شد که (یک منطقه‌ای را حفظ کنند) و پهلوی راست واحد نظامی را نگه دارند. بعد همین برادران پاسدار پیشنهاد کردند که می‌خواهیم در خود جبهه در عملیات هم مشارکت داشته باشیم. ما گفتیم بهتر است همان منطقه‌ای را که قبول کرده‌اید، حفظ کنید. ما به همین هم راضی هستیم و قانع‌ایم. و چون شما با واحدهای زرهی کار نکرده‌اید و به اصطلاح همپا نیستید. آسیب‌پذیر خواهید بود. نیروی زمینی و فرمانده لشکر از شرکت این برادران پاسدار در عملیات لشکر بی‌اطلاع بودند. صبح روز عملیات پاسداران به یکی از فرماندهان یکی از تیپ‌های لشکر مراجعه می‌کنند و می‌گویند که ما ۳۰۰ پاسدار هستیم و مایلیم که در عملیات شرکت داشته باشیم. فرمانده تیپ به آن‌ها می‌گویند بروید و ضمن مراجعه به فرماندهان گردان‌ها بین این گردان‌ها تقسیم شوید. یکی از فرماندهان

گردان‌های پاتک می‌گویند چون شما مجهز به ادوات زرهی نیستید در این عملیات زرهی آسیب‌پذیر خواهید بود. در نتیجه این پاسداران را بین یک گردان پیاده و یک گردان تانک تقسیم می‌کند، در شروع عملیات یک مقدار عقب می‌مانند ولی غروب روز دوشنبه پانزدهم که مصادف با رحلت حضرت رسول بود به واحد زرهی در کرخه کور ملحق می‌شوند و در جمع‌آوری اسرا کمک شایان توجهی به نظامیان می‌کنند و پس از دستگیری اسرا آن‌ها را به اهواز می‌آورند و شب را در اهواز می‌مانند (در جبهه نبوده‌اند) روز شانزدهم فرمانده برادران پاسدار ضمن مراجعه به فرمانده همان تیپ که روز پیش نزد او بوده‌اند. از او کسب تکلیف می‌کنند که امروز (روز شانزدهم) کجا برویم؟ که فرمانده تیپ به او می‌گویند بروید هر جا که دیروز بوده‌اید. از این لحظه به بعد هیچکس از این برادران پاسدار اطلاع دقیقی ندارد به گردان‌ها نرفته‌اند. فقط ۳۰ نفر از این‌ها که به سلاح‌های ضدتانک مسلح بوده‌اند به یک گردان تانک رفته‌اند و با این گردان تانک بوده‌اند و آسیب زیادی هم ندیده‌اند و خدمت هم کرده‌اند. دویست و هفتاد نفر دیگر را هیچکدام از گردان‌ها که در خط نبرد با دشمن بوده‌اند در روز دوم عملیات ندیده‌اند. در این که این ۲۷۰ نفر بین نیروهای خودی و دشمن بوده‌اند، اطلاعی نداریم و این که عده‌ای براساس شایعات بگویند که نیروهای خودی عقب‌نشینی کرده‌اند و به این پاسداران نگفته‌اند، من شدیداً این مسئله را تکذیب می‌کنم. چون روز دوم عملیات اساساً بجز آن ۳۰ نفر، از ۲۷۰ نفر بقیه کسی اطلاعی نداشت. علت این که این عده در تماس نبوده‌اند، این است که در جنوب کرخه کور نیروهای ما با دشمن در ۳۰۰ متری هم بوده‌اند. یعنی یکدیگر را به چشم می‌دیدند. چطور ممکن است یک نیروی ۲۷۰ نفری در این فاصله سیصدمتری باشد و نیروهای ما آن را نبینند؟ در تحقیقاتی که کرده‌ایم به این نتیجه رسیده‌ایم، تیپ‌هایی که در جنوب کرخه کور در مقابل ما بوده پیوسته نبوده‌اند این تیپ‌ها در سه نقطه بوده‌اند که بین نقطه یکم و دوم سه کیلومتر منطقه باز بوده، احتمالاً این برادران پاسدار از منطقه باز از بین این دو تیپ عبور کرده‌اند و رفته‌اند رو به جنوب به امید این که به واحدهای خودی برمی‌خورند، غافل از این که واحدهای خودی

به چپ و راست آن‌ها متمایلند و در امتدادی که آن‌ها می‌رفته‌اند، به دشمن برمی‌خورند. آن‌ها تصور می‌کردند که اگر راهشان را ادامه بدهند و به جلو بروند ممکن است نیروهای خودی آنجا باشد و بر این اساس راهشان را ادامه داده‌اند و رفته‌اند به جایی که به قول خودشان تانک‌های عراقی «ال» مانند بالای سرشان قرار گرفته. آنجا درگیری بین برادران پاسدار و واحدهای تانک عراقی آغاز می‌شود. واضح است که خوب در این درگیری تعدادی شهید، تعدادی مجروح و تعدادی هم مفقود می‌شوند. در این‌که این عده فعالانه در عملیات شرکت داشته‌اند. قصد خدمت داشته‌اند و شهید هم شده‌اند هیچ شکی نیست، ولی روز دوم به گردان‌های در خط، خودشان را معرفی نکرده‌اند، رابطه با گردان‌ها نداشته‌اند و با بی‌سیم با گردان‌ها ارتباط نداشته‌اند و گردان‌های در خط هم از این برادران بی‌اطلاع بوده‌اند. باز هم این‌که بگویند و شایعه کنند که ارتش عقب‌نشینی کرده است و پاسداران را تنها در تماس با دشمن گذاشته تا شهید شده‌اند از نظر من مردود است و به شدت آن را تکذیب می‌کنم. وقتی هم گفتیم چرا بعضی از آقایان در تهران ناآگاهانه چنین بیانی داشته‌اند، مسئولین سپاه پاسداران خوزستان گفتند تحقیق در این امور منتفی است و ما به کسانی که به ارتش این اتهام را وارد کرده‌اند، اعتراض کرده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

با این حال اعتراضات پس از انجام عملیات نصر و وقایع روز ۱۶ دی ماه ۵۹ آغاز می‌شود. احتمال وجود خیانت و دست کم اهمال و سستی فرماندهان از جمله اتهامات جریان رقیب به دست اندرکاران جنگ بود. منتقدین به دنبال مقصر یا مقصرین حادثه می‌گشتند که طی آن ۱۶۰ نفر از رزمندگان به شهادت رسیدند. در یک نمونه بارز علی اکبر ناطق نوری در مراسم بزرگداشت این شهدا در دانشگاه تهران از فرماندهان عملیات به شدت انتقاد می‌کند و معتقد است باید بررسی لازم صورت گیرد شاید خائینی وجود داشته باشند:

«چرا وقتی بعضی از عزیزان ما حمله می‌کنند و وقتی دستور عقب‌نشینی داده می‌شود چرا به اینها اطلاع داده نمی‌شود تا آنان دچار محاصره دشمن نشده و قتل عام نشوند این برادران شهید از متفکرین ما بودند از برادران

پاسدار ما و تحلیل‌گران دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بودند و شاید ما به این زودی‌ها نتوانیم چنین مغزها و چهره‌هایی داشته باشیم من در اینجا به مسئولین هشدار می‌دهم که مسئولیت سنگین و خطیر است و باید بررسی شود شاید دست‌های خائن در کار باشد و شما خبر نداشته باشید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۴)

آیت‌الله خمینی در پاسخ به اعتراض علی اکبر ناطق نوری از منتقدین می‌خواهد بی‌دلیل از فرماندهان نظامی انتقاد نکنند و موجب تنزل روحیه آن‌ها نشوند:

«مبادا یک وقت مسائلی طرح بشود در بازار یا جاهای دیگر که موجب تضعیف بشود. باید این نکته توجه به آن بشود که مردم عادی اطلاع از فنون جنگ ندارند، فنون جنگ را ارتش دارد و آن هم رده اول ارتش نه همه اگر یک روز پیش‌روی می‌شود یک روز عقب‌روی می‌شود نباید این را در مجلس یا در بازار یا در نطق‌ها طرح بکنند که چرا این‌طور شد. شما مطلع نیستید از کیفیت جنگ، کیفیت جنگ یک روز جلو رفتن است و یک روز عقب رفتن است و اینها همه از مسائلی است که آن‌هایی که تشخیص می‌دهند باید این امر را انجام بدهند اشخاصی که تشخیص نمی‌دهند نشینند توی خانه‌هایشان، در بین مردم بیابند و بگویند که چرا این‌طور شد اینها از مسائلی است که امروز لازم است احتراز از آن بشود. من به همه نصیحت می‌کنم راجع به جنگ که الان ما مبتلا هستیم نباید اظهار نظر بکنند که به نظر من این‌طور است نظر شما هرچه هست اما اعلام نباید بکنید نباید یک مطلبی را که موجب تشویش خاطر روسای ارتش است موجب تشویش خاطر رئیس جمهور هست موجب تشویش خاطر دولت هست یک حرف‌هایی زده بشود بدون این‌که مطلع باشید دارید چه می‌کنید. اگر خدای نخواست به واسطه حرف‌های ما به واسطه اقدامات ما در جبهه یک سستی پیدا بشود یک دلسردی پیدا بشود در جبهه جنگ مسئولش همه ما هستیم، بازار باید یک دل دنبال جبهه باشد و از پشت سر جبهه را تقویت بکند و مجلس باید پشت سر جبهه باشد و جبهه را تقویت بکند و ناطق‌ها نویسنده‌ها روزنامه‌نویس‌ها و همه مطبوعات، رادیو و تلویزیون

همه اینها باید امروز دنبال این باشند که پیروزی حاصل بشود ننشینند هی اشکال بکنند و هی تضعیف بکنند قوای انتظامی ما را و من به قوای انتظامی و نظامی که الان دارند در سرحدات جانفشانی می‌کنند همه طوائفشان چه عشایر و چه مردم عادی غیرنظامی و چه خود نظامی‌ها و چه قوای دیگر مسلح مثل پاسدارها، پاسبان‌ها. بر همه این‌ها من نوید می‌دهم که ایران پشت سرشماست شما اعتنا نکنید به بعضی حرف‌هایی که گاهی گفته می‌شود آن‌ها هم ممکن است بعضی‌شان از روی غرض باشد ولی شاید غالباً غرض نداشته باشند. توجه ندارند به مسائل باید قوای ما در سرحدات که الان جانفشانی می‌کنند اتکال به خدا بکنند و توجه داشته باشند که در تمام دنیا یک ارتشی که این‌طور ملت با آن‌ها موافق باشند نیست.» (انقلاب اسلامی، ۲۷/۱۰/۵۹)

علی اکبر ناطق نوری در خاطرات خود سخنرانی آن تاریخ را به خاطر می‌آورد وی می‌گوید:

«در هویزه شهید علم‌الهدی و عده‌ی دیگری از دانشجویها در محاصره‌ی عراقی‌ها گرفتار شده بودند و ارتش عقب‌نشینی کرده بود. دانشجویها پس از ساعت‌ها مقاومت شهید شده بودند. مجلس ختمی برای شهدای هویزه در مسجد دانشگاه تهران برگزار شد. سخنران مراسم من بودم در این سخنرانی حمله‌ی زیادی به ارتش و بنی‌صدر کردم و این عقب‌نشینی را خیانت ذکر کردم. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی هم صحبت‌های مرا با تیتراژ نوشت. بعد از این سخنرانی حضرت امام بیاناتی داشتند و فرمودند: «این‌هایی که از جنگ اطلاعی ندارند و در مسایل جنگ نیستند، بی‌خودی در امور جنگ دخالت نکنند.» احساس کردم خطاب امام به امثال من است.» (ناطق نوری، ۱۳۸۴، ۲۱۴)

این مطلب نشانگر حمایت آیت‌الله خمینی از فرماندهی کل قوا، بنی‌صدر، بود و این‌که عقب‌نشینی‌ها به این سادگی صورت نمی‌گیرد و ممکن است دلیل قانع‌کننده‌ای برای آن وجود داشته باشد.

آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای نماینده رهبر انقلاب در شورای عالی دفاع و از حاضرین در عملیات شائبه ضعف عملکرد ارتش و فرمانده کل قوا در ماجرای

شهادت نیروهای مردمی در هویزه رد و تعلل عمدی بنی‌صدر در این مورد را تکذیب نمود:

«اما مطلبی که راجع به هویزه دیروز خانم اعظم طالقانی یک جمله نقل کردند وظیفه من است که بگویم آقایان در روز پانزدهم دی ماه خودم در منطقه هویزه بودم. روز ۱۵ دی روز حمله به نیروی عراقی از طرف نیروهای ما بود. اینجا من لازم می‌دانم از این تریبون از فرمانده آن لشکر سرکار سرهنگ لطفی که آن روز شجاعانه، مومنانه و بی‌پروا در صفوف اول حرکت می‌کرد و دائماً در میدان جنگ از آن طرف به این طرف می‌رفت سپاسگزاری کنم و یاد و نام او را نیک بدارم. افسر لایق و شجاعی دیدم در این ماجرا ایشان را. میدان جنگ بود نیروهای ما حمله می‌کردند. نیروهای دشمن منهدم شده بودند و یک لشکر ما به تمام در خطر بود و حرکت می‌کرد. البته بچه‌های سپاه هم در همان حدود ساعت دو تا دو و نیم بعد از ظهر بود همان بچه‌هایی که شهید شدند آن‌ها را من دیدم که مابین هویزه و آن منطقه که خط اول بود و آن‌ها به سوی خط اول حرکت می‌کردند و می‌رفتند، لب کرخه کور یعنی اینها از غرب به شرق می‌آمدند. نیروی دشمن هم برعکس حرکت می‌کرد یعنی فرار می‌کردند که به نیروهای خودشان در دب حردان که در غرب اهواز و در شرق این نقطه‌ای که می‌گویم قرار دارد بیپوندد که من به بعضی از برادرها گفتم نیروهای ما هم دارد پیش می‌رود عجله نکنید و آن‌ها گفتند که نه ما می‌خواهیم برویم در آن ماجرا من هیچ کس را مقصر نمی‌دانم فردای آن روز شاید هم تا حدود ساعت سه تا سه و نیم بعدازظهر من بودم که آقای بنی‌صدر بود و دو گروهان ما به تدریج شروع کردند به ضربت خوردن یعنی نیروهای عراقی نیروی کمکی بزرگی به کمک‌شان آمد و نیروهای ما را از پهلو مورد هدف قرار دادند که این برای ما قابل محاسبه نبود و محاسبه نشده بود برای نیروهای ما و دستگاه اطلاعاتی ما. این بود که نیروهای ما شروع کردند به عقب‌نشینی کردن. من ساعت سه تا سه و نیم بود که با عجله آمدم شهر که در قرارگاه آن لشکر دیگر که هست حاضر شوند به آن فرماندهان و افسران تأکید کنم و سفارش کنم که از یک طرف دیگر وارد شوند. بعضی از برادرهای دیگر نظامی



آمدند که مهمات دست و پا کند و همه آن ساعت بینی و بین‌الله تلاش می‌کردند. یعنی من آن کسانی را که مسئولان سطح بالا هستند، نظامی یا غیرنظامی نیافتم که تلاش نکنند البته در آن ساعت که من آمدم آقای بنی‌صدر نبود یا غذا می‌خورد یا نماز می‌خواند یا خوابیده بود. به هر حال نبود. یکی دو ساعتی لکن بعد که ما آمدم ایشان بود آنجا حدود چند ساعت هم آنجا بود و نیروهای ما وقتی منهدم شدند، ایشان آنجا بود شاهد بود و بعداً آمده بود برای ما نقل می‌کرد علی ایحال در هوپزه که بچه‌های ما شهید شدند. من به طور قطع نفی نمی‌کنم ولی من به هیچ وجه از کسانی که یک تعلل عمدی، سستی عمدی، خیانت خدای نکرده مشاهده نکردم چون دیروز شنیده شد که عده‌ای می‌گفتند اینکار آقای بنی‌صدر است. نه. درباره آقای بنی‌صدر ما آنقدر اشکال و ایراد وارد و منطقی داریم که محتاج به این نیستیم که با این مساله که هیچ راه اثباتی ندارد ایشان را متهم کنیم. این را من گناه بنی‌صدر نمی‌دانم. یعنی طبق تشخیص من، تا آنجا که من اطلاع دارم گناه بنی‌صدر نیست، بنی‌صدر اگر گناهی داشته باشد، که حتماً دارد، در جاهای دیگر است.» (کیهان، ۶۰/۴/۱)

علی شمشانی فرمانده سابق سپاه خوزستان تلویحاً عملیات نصر را شکست خورده توصیف می‌کند اما معتقد است رئیس جمهور در این جنگ می‌خواسته پیروزی به دست بیاورد:

«من شخصاً بعضی از آنچه را که به عنوان ماجرای هوپزه نقل می‌شود، قبول ندارم. یعنی هرگز هدف بنی‌صدر شکست عملیات هوپزه نبود... او کسی بود که با بدست آوردن یک پیروزی، می‌توانست همه مخالفین خود را حذف نماید و مسلم است که هرگز حاضر نبود آگاهانه شکست در یک عملیات را بپذیرد. این نهایت ساده‌اندیشی است اگر اعلام شود عملیات هوپزه، عملیاتی بود که بنی‌صدر در آن خیانت کرده است. بنی‌صدر تمام تدبیر خود را به کار گرفت که عملیات هوپزه موفق شود. من خودم در اتاق جنگی که بنی‌صدر در آنجا بود حضور داشتم.» (شمشانی، ۱۳۶۶، ۱۲)

## شکست محاصره سوسنگرد

پس از اشغال خرمشهر به دست ارتش بعثی فشار دشمن برای تسخیر دو شهر دیگر خوزستان، سوسنگرد و آبادان تشدید شد. ۲۰ روز پس از اشغال خرمشهر فشار مضاعف بر روی سوسنگرد به محاصره آن توسط دشمن انجامید. در روز ۵۹/۸/۲۵ رئیس جمهور در گزارش روزانه خود محاصره سوسنگرد را رد کرده بود اما دو روز بعد محاصره آن را تأیید کرد. لیکن شرایط دشمن در آن جبهه را ضعیف دانست، روزنامه انقلاب اسلامی چنین گزارش می‌دهد:

«صبح امروز دکتر ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهوری و فرمانده کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی که در حال حاضر جهت ایجاد هماهنگی در بین نیروهای مختلف ارتش اسلام در جبهه به سر می‌برد در یک تماس تلفنی به سوالات خبرنگار ما پاسخ گفت: «رئیس جمهور در مورد وضع سوسنگرد و اوضاع عمومی جنگ و کیفیت نیروهای عراقی به خبرنگار ما گفت، در حال حاضر (ساعت ۸ صبح) نیروهای عراقی دور شهر سوسنگرد هستند. نیروهای موجود در شهر مشغول دفاع هستند. اما امیدواری کامل وجود دارد. نیروهای عراقی در مجموع از آغاز جنگ به مراتب ضعیف‌تر شده‌اند چون هرچه نیرو داشته‌اند وارد میدان کرده‌اند و تلفات سنگینی هم دیده‌اند. ما باید با صبر و بردباری بقیه نیروهای دشمن را هم تحلیل ببریم و شرایط پیروزی را انشاءالله فراهم کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۷)

وقایع روزهای بعد نشان داد نیروها نظامی در جبهه سوسنگرد از تجربه به خرمشهر درس آموخته و با هماهنگی بیشتری عمل می‌کنند. رئیس جمهور بدون اشاره به تدارک حمله به دشمن از امیدواری به شکست دشمن در این جبهه سخن می‌گوید.

برخلاف دیدگاه برخی که تصور می‌کردند رئیس‌جمهور تعمداً دستور توقف لشکر در اهواز و عدم حرکت و کمک به انجام عملیات شکست محاصره سوسنگرد را صادر کرده است، وی در خاطرات روز ۵۹/۸/۲۵ از اطلاع دقیق خود از عملیات و طراحی و بررسی آن سخن گفته و عدم حرکت

لشکر از اهواز را ناشی از سوءتفاهم و ملاحظات امنیتی از قبیل شنود بی‌سیم و کنترل تماس‌های تلفنی توسط دشمن و استتار عملیات می‌داند:

«بعد به خوزستان آمدیم. به محض ورود با اهواز تماس گرفتیم. فرمانده نیروی زمینی برای تهیه طرحی که باید در سوسنگرد به مورد اجرا گذاشته شود به اهواز رفته بود. بعد به دیدار از واحدهای توپخانه پرداختم که تا دیروقت طول کشید. شب شورای نظامی تشکیل شد، گزارش این دو سه روز را دادند در آنجا بحثی درباره توانایی‌های ما و توانایی‌های دشمن انجام گرفت و یکی از نظامیان در مورد کم و کیف نیروهای ما و نیروهای دشمن صحبت کرد. من در جواب او توضیح دادم که کم نیروهای دشمن معلوم است اما کیف آن معلوم نیست، کم نیروهای ما هم معلوم است، اما کیفش آن چیزی است که دارد تغییر می‌کند. این حالتی که حالا در نیروی زمینی ما هست، اگر از روز اول بود وضع جور دیگری می‌شد و حالا همین کیف که دارد تغییر می‌کند، هم کم خودمان را تغییر می‌دهد و هم کم و کیف دشمن را تغییر می‌دهند، بعد بحث مفصلی راجع به جنگ در سوسنگرد شد. فرمانده نیروی زمینی هم آمد و تا ۱۱ شب درباره این جنگ بحث و گفتگو شد و آن‌ها مرا از طرح خودشان آگاه کردند و امیدوارم که طرح فردا اول وقت که به اجرا درمی‌آید، موفقیت کامل به بار بیاورد. آن‌ها رفتند و نزدیک نیمه شب چون شب پیش هم نخوابیده بودم فکر کردم حالا هم که مقدمات کار در سوسنگرد فراهم شده، می‌شود با خیال راحت خوابید، خوابیدم، نیم ساعت بعد یا یک ساعت بعد، دکتر چمران زنگ زد و گفت طرحی که قرار بود اجرا بشود، تلفن شده که فرمانده لشکر اهواز طرح را اجرا نکند و نگران این معنی بود و بعد معلوم شد که مطلب را اشتباه حالی شده است. تلفن کردم و گفتم به او که تلفن کند به فرمانده لشکر اهواز که این طرح را اجرا کنند، البته او هم قصد اجرا داشته و به جهاتی لابد فکر کرده بود بهتر است راجع به اجرا شدن یا نشدن آن سخنی نگوید و همین امر موجب سوءتفاهم شده بود. با این حال ساعت ۵ بود که دوباره چمران تلفن کرد و داد و قال و فریاد که او نمی‌خواهد این طرح را اجرا کند و الان آن‌ها می‌ریزند به شهر و بچه‌های ما شهید می‌شوند. من تلفن

کردم خودم با فرمانده لشکر اهواز صحبت کردم، دیدم بله گیر کار همان است، اینها چون نظامی هستند فکر می‌کنند که باید طبق ضوابط خودشان و به اصطلاح در شرایط استتار و پوشاندن اطلاعات عمل بکنند، حاضر نشده راجع به ساعت اجرای طرح توضیح بدهد گرچه دکتر چمران هم باید همکاری می‌کرد و نحوه اجرا را هم می‌دانست. بعد من گفتم نه. شما به ایشان اطمینان بدهید و با هم راه بیایید و بعد ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و خداحافظی کرد. او هم به سوسنگرد رفت تا در جبهه حاضر باشد. در نتیجه او، فلاحی جانشین رئیس ستاد، قاسمی فرمانده لشکر اهواز و چمران با هم رفتند به جبهه و امیدواریم که موفق بشوند. فراموش کردم که بگویم که امروز وقتی که از بازدید توپخانه آمدیم، خبر آوردند که هلی‌کوپتر برادر سرهنگ آزین، سرگرد احمد آزین در بازگشت از مأموریت سوسنگرد با سیم کابل برق تصادف کرده و شهید شده است. چقدر برای من از جهت عاطفی و احساسی این روزها مثل جریان‌های برق که قوی و شدید می‌شود تحمل این لحظات، مشکل است. افسری که تمام روز و شب با من است و روبروی من نشسته بود تا نیمه شب و من می‌دانستم که برادر او شهید شده، اما من نمی‌خواستم به او بگویم چون ما مشغول کار نظامی بودیم و علاوه بر این که شب بود و او تا صبح باید ناراحت می‌گذراند. به جای او من رنج می‌بردم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۱)

رئیس‌جمهور در گزارش روز ۵۹/۸/۲۶ خبر حمله موفق نیروهای خودی به دشمن و پیروزی در شکستن محاصره سوسنگرد را اعلام می‌کند:

«همانطور که در کارنامه دیروز گفتم، امروز از ساعت ۵ صبح با تلفن دکتر چمران کار ما شروع شد. بعد با فرمانده خوزستان صحبت کردم که آماده رفتن به جبهه بود. بعد فرمانده نیروی زمینی برای خداحافظی و رفتن به جبهه سوسنگرد آمد که قرار بود در ساعت ۷ صبح حمله را آغاز بکنند. سرهنگ آذین هم از خواندن نوشته من فهمید برادرش شهید شده است و رفت. تا ظهر مشغول شدیم به کارهای وزارت دفاع اما دل در جبهه بود و خبر از جبهه می‌خواست. نزدیک ظهر سرهنگ آذین تلفن کرد و اطلاع داد که ضربات

کاری به دشمن وارد آمده و هوانیروز (هلیکوپترهای نیروی زمینی) تانک‌ها و خودروهای زیادی را زده است و وضع نیروهای ما خوب است. این روحیه و این علاقه خود معرف آن است که کسی که برای حضور در محل سقوط هلیکوپتر برادرش رفته بود مسئله اولی که در ذهنش بود طرح و سرنوشت نیروهایمان در جبهه بود و اولین خبرهای موفقیت‌آمیز را هم او داد. او شب هم از اصفهان تلفن کرد و می‌خواست بداند که سرنوشت جنگ سوسنگرد چه شده است. وقتی شنید که جنگ با موفقیت ما همراه بوده است، از لحنش پیدا بود از این که شهادت برادرش بی‌فایده نبوده و به شکست آن‌ها انجامیده است رضایت خاطر کامل پیدا کرده است، به هر حال از این گونه افسران امروز در ارتش جمهوری اسلامی زیاد شده و این‌ها هستند که از ثبات رژیم انقلابی و پاسداری از استقلال کشور به ما اطمینان خاطر می‌دهند. ساعت ۱ بعد از ظهر من برای چندمین بار از ستاد لشکر خوزستان خبر خواستم و نیم ساعت بعد آقای خامنه‌ای خبر داد که نیروهای ما دشمن را شکستند و با موفقیت وارد شهر شدند و تا این زمان ما فقط یک شهید داشتیم من هم به امام اطلاع دادم. او گفت که چمران از ناحیه پا زخمی شده است. من یکه خوردم. این استعدادها و این روح فداکار و سرسخت در مبارزه و پیکار موجودی نیست که انسان به آسانی بتواند از آن بگذرد. بسیار اصرار کردم که بدانم زخم تا چه حد کاری بوده و او به من اطمینان داد که زخم کاری نبوده است. بعد فهمیدم که گلوله به پای او خورده و البته به استخوان و رگ نخورده است و در نتیجه جای نگرانی جدی نیست. سرشب فلاحی تلفن کرد و گزارش عملیات را داد شب هم ظهرنژاد فرمانده نیروی زمینی آمد و گفت که چگونه عملیات با موفقیت مقارن شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۲)

روزنامه انقلاب اسلامی مورخ ۵۹/۸/۲۷ خبر آزادسازی سوسنگرد را اعلام می‌کند:

«به گزارش خبرنگار ما طی روز گذشته از جبهه سوسنگرد خط اول این جبهه در دست پاسداران و نیروهای مردمی به ویژه بسیج زیر نظر دکتر چمران و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و این دلاوران با هشیاری

خود مانع از نفوذ دشمن به شهر شده و تلفات و خسارت سنگینی به دشمن وارد آورده‌اند. طبق اطلاعات رسیده از این جبهه تلفات دشمن تا لحظه مخابره خبر (شب گذشته) بیش از ۵۰۰ نفر بوده است و تعدادی تانک سالم نیز به دست رزمندگان جمهوری اسلامی افتاده است، همچنین توپخانه دوربرد ارتش عراق مستقر در حدود پشت بستان تمام هم خود را صرف کوییدن شهر سوسنگرد نموده.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۷)

آخرین عملیات نظامی مهم ایران در دوره فرماندهی اولین رئیس‌جمهور عملیات آزادسازی تپه‌های الله اکبر در منطقه سوسنگرد بود. این عملیات از معدود عملیات‌های موفق در دوره اول جنگ و به نوعی مهم‌ترین اقدام هجومی موفق بود که رئیس‌جمهور در آن دخالت داشت. در منطقه سوسنگرد به واسطه حضور نیروهای نامنظم مصطفی چمران و ارتش، ابتکار عمل نسبی در دست نیروهای خودی بود و از جهت تأمین امنیت شهرهای دزفول و شوش و جاده مهم و حیاتی دزفول- شوش- اهواز تصرف این ارتفاعات اهمیت فراوان داشت. این عملیات یک ماه قبل از عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری صورت گرفت. روزنامه کیهان نتایج عملیات «الله اکبر» در منطقه عمومی سوسنگرد در تاریخ ۶۰/۲/۳۱ را چنین اعلام نمود:

«مقارن ساعت ۳ بامداد روز پنجشنبه در حالی که واحد توپخانه یگان‌های نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، مواضع اشغالی مزدوران صدام را در ارتفاعات «الله اکبر» به شدت زیر آتش خود گرفته بودند، دیگر مدافعان جمهوری اسلامی ایران در یک حمله گسترده و غافلگیرانه، ضربات سهمگین و خردکننده‌ای به قوای متجاوز ارتش بعث عراق وارد کردند. در نتیجه این عملیات دشمن قریب به ۲۰ کیلومتر از این ارتفاعات عقب نشست، ضمن این عقب‌نشینی علاوه بر تصرف کامل بلندی‌های «الله اکبر» چند نقطه حساس دیگر این منطقه به دست نیروهای ایران افتاد. ارتش متجاوز بعث عراق در جریان از دست دادن ارتفاعات الله اکبر و غرب سوسنگرد و شوش بیش از ۷۵۰ کشته بر جای گذاشت و متجاوز از هزار مزدور عراقی به اسارت نیروهای اسلام درآمدند. گزارش‌های رسیده از یورش‌های برق‌آسای نیروهای ایرانی از

سه نقطه و همزمان به ارتفاعات «الله اکبر»، غرب سوسنگرد و شوش که در کمتر از دو ساعت به طول انجامید حاکی است: بر اثر یورش دلیرانه، این مناطق که از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند به تصرف نیروهای اسلام درآمدند و دشمن در مقابل ۴۰ تانک و نزدیک به ۵۵۰ تن از نفرات خود را از دست داد. همچنین در نبردهای سخت دزفول و شوش که روز گذشته صورت گرفت ۲۰۰ تن دیگر از نفرات دشمن به هلاکت رسیدند و ۱۳۶ تن به اسارت نیروهای رزمنده اسلام درآمدند.» (کیهان، ۵۹/۳/۲)

رئیس‌جمهور بلافاصله پس از آزادسازی ارتفاعات الله اکبر در منطقه حاضر شد و این پیروزی را بزرگترین پیروزی در طول جنگ خواند. (همان)

محمود جمالی نماینده مردم کاشان در مجلس و چهره نزدیک به حزب جمهوری اسلامی در آن هنگام این عملیات را پیروزی بزرگ می‌خواند، اما از تصمیم شورای فرماندهی سپاه برای ارسال پیام تبریک به رهبر انقلاب به جای فرمانده کل قوا سخن می‌گوید که نشانگر تضعیف موقعیت وی در نیروهای نظامی بود:

«در اواخر ماه اردیبهشت ۶۰ در جبهه‌ها دو تا عملیات موفق و پرشور و حال داشتیم. یکی در منطقه مرزی شمال قصر شیرین که ارتفاعات استراتژیک گامیشان را از دست عراقی‌ها درآورد و تجهیزات و اسیر هم گرفت. و یکی در خوزستان منطقه سوسنگرد که ارتفاعات مهم و راهگشای الله اکبر را آزاد کرد. ما با توجه به شرایط بنی‌صدر از حضرت امام کسب تکلیف کردیم که به امام پیام تبریک بگوییم و از بنی‌صدر عبور کنیم؟ احمدآقا از امام استفسار کردند و پاسخ مثبت آمد. در شورای عالی سپاه حمل بر این شد که بنی‌صدر از چشم مردم افتاده و آقا به زودی ایشان را از فرماندهی کل قوا عزل خواهند نمود و همین که تبریكات به سمت امام جهت پیدا کرد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

## روزشمار جنگ

رئیس‌جمهوری در خاطرات روزانه خود که در روزنامه انقلاب اسلامی با فاصله زمانی حدود ۱۰ روز بعد از وقوع چاپ می‌شد وقایع روزانه جنگ را

تا آنجا که از نظر نظامی و امنیتی محرمانه تشخیص نمی‌داد، منتشر می‌کرد. برخی شواهد مورد اشاره در این یادداشت‌های روزانه گرچه تمام واقعیت جنگ را منعکس نمی‌کرد اما در حد اشاره‌ای کوچک بازگوکننده و جزء شواهد تاریخی محسوب می‌شوند. در اینجا بخشی کوتاه از این گزارش‌ها به ترتیب زمان وقوع از روز اول جنگ ارائه می‌شود:

نه روز قبل از جنگ (۵۹/۶/۲۲)

رفتیم ایلام با استاندار ایلام رفتیم به یک پاسگاه ژاندارمری. آنجا اطلاعاتی که به ما دادند کسی می‌گفت ۲۰۰۰ تانک دشمن را شمرده. بعد از کسی سوال شد که چطور ممکن است ۲۰۰۰ تانک آنجا مانور کنند؟ تخفیف داد تا ۵۰۰ عدد، بالاخره ریفیقی داشت که به ۷۰ تانک قانع شد و می‌گفتند دارند پیشروی می‌کنند و آن‌ها داد و قال و هیجان راه انداخته بودند که بگذارید بجنگیم و چرا دستور حمله نمی‌دهید و ظهیرنژاد رسید. از قیافه اینها فهمید که اینها از جبهه نمی‌آیند. اینها به اصطلاح قهرمان‌های سالنی هستند. گفت: خوب اگر در جنگ بودید حالا اینجا چه می‌کنید و چرا از جبهه آمدید و فرمانده شان گفت من ساعت ۱۱ صبح آمدم و ظهیرنژاد به کنایه گفت بله از زانوی شتر معلوم است. تو اگر در جبهه بودی یک ذره خاک بر سر و روی تو می‌نشست. البته چون ما هنوز نرفته بودیم در جبهه نمی‌دانستیم که رفتن و برگشتن صحبت یک ذره و دو ذره نیست و انسان غرق در خاک می‌شود. به هر حال از آن‌ها انکار که بروید و خطر دارد و از ما اصرار که نه خیر باید برویم و دلیل ندارد که ما برادران سرباز خودمان را در جبهه تنها بگذاریم و رفتیم تا به خطوط مقدم جبهه برسیم تمام سر تا پای ما خاک کاملاً نشسته بود. موها همه رنگ خاک گرفته بود. آنجا رسیدیم یکی دیگر شرح دلاوری داد که بله صبح ما رفتیم و آن تپه را گرفتیم و چون پشتیبانی نشدیم آن تپه را از دست دادیم باز ظهیرنژاد آمد و نگاهی به قیافه طرف کرد و گفت تو هنوز از تپه بالا نرفتی و این قیافه قیافه‌ای که تپه تصرف کرده باشد نیست. از سر و روی تو یک ذره معلوم نیست که در جبهه جنگیده باشی، بالاخره رفتیم با بی‌سیم تماس با جلوتر گرفتیم و سوال کردیم که شما تپه را صبح اشغال کردید. گفت خیر ما



هیچ وقت اشغال نکردیم. و معلوم شد در اینجا هم تشخیص فرمانده درست بوده که حکایت از این می‌کرد که تجربه چقدر نقش دارد در کار هدایت و رهبری. پس از گفتگوی زیاد با آنها و تصحیح اطلاعاتی که دریافت کرده بودیم که اغلب اغراق‌آمیز و خالی از حقیقت بود به صالح‌آباد و آن پاسگاهی که از آنجا راه افتاده بودیم برگشتیم و در آنجا سوار هلیکوپتر شدیم به طرف ایلام، بعد قرار بود به کرمانشاه برویم بعد گفتیم شب را در ایلام می‌مانیم. در راه خلبان‌های هلیکوپتر گفتند میگ روسی بالای سر هلیکوپتر است و پایین آمدند و هلیکوپتر را پایین آوردند جوری که خیلی نزدیک به زمین پرواز می‌کرد و بعد آنها که در داخل بودند می‌گفتند که اینجور پرواز خودش خطرناک است ولی می‌گفت بالا نمی‌شود رفت چون میگ می‌رسد. توی دره با همان پرواز پایین ماریچی داشت می‌آمد که حتی المقدور از تیررس به دور باشیم این‌طور که بعد گفتند از پایین عشایر مسلح تیراندازی کرده بودند به گمان اینکه هلیکوپتر دشمن است ولی بعد به آنها اطلاع می‌دهند که نه هلیکوپتر دوست است و آنها دیگر تیراندازی نکردند. بعد از مدتی گفتند که میگ نبوده و فانتوم بوده است. تا شب که ما آمدیم معلوم نبود که این فانتوم بوده است. تا تهران که رسیدیم گفتند خلبان‌ها گفتند که اول میگ بالای سر ما بود که با دیدن فانتوم در رفت حالا به هر حال این مسئله بر ما گذشت. فانتوم بود یا میگ بود دقیق نمی‌دانم.... در جلوی ما دو نفر در کنار راننده نشسته بودند و ماشین کوچک، رسیدیم به یک اتومبیلی که همراه ما بودند و جای زیادی داشتند، و سه نفر داخل اتومبیل‌شان بود و ما هم به یکی از دو نفر که در جلو بودند گفتیم که بروید داخل آن یکی اتومبیل، وقتی راه افتادیم و مقداری آمدیم، ناگهان راننده فریاد زد: زدند، زدند و فلاحی گفت که اتومبیل را نگهدار. اتومبیل را نگه داشت فلاحی دست من را گرفت و کشان کشان از اتومبیل برد که به اصطلاح به پناهگاه برسیم، این هنگام پنجاه متر جلوتر دو گلوله توپ به جاده خورد پناهگاهی که فلاحی ما را برد در حقیقت کمی گودی داشت اما کاملاً جلوی ما باز بود برای گلوله‌های توپ دشمن و من به شوخی گفتم اینجا خرج قبرکنی و غیره ندارد اگر بخورد همین جا راحت

خواهیم خوابید. بعد بلند شدیم جای بهتری گیر بیاوریم دوگلوله توپ دیگر در همان محل اولی به زمین خورد و ما دیگر منتظر نشدیم که به قول خودشان آتش‌شان را میزان کنند که به ما بخورد آمدیم و سوار اتومبیل شدیم و برگشتیم از راه مقابل رفتیم و آمدیم به سرپل ذهاب ابتدا رفتیم برای رفع تشنگی به سرچشمه‌ای که سربازی که با ما بود می‌شناخت و در آنجا آبش گوارا بود اما گرم بود در این حین از پاسگاه و روستا هم که ما را دیده بودند آمدند و آنجا ما را در میان گرفتند و از این خطر که به فاصله نیم دقیقه اگر ما اون توقف را نمی‌کردیم قطعاً گلوله‌های توپ را نوش جان می‌کردیم. به هر حال از این که از خطر رسته بودیم راضی بودیم و مسئولیت‌های سنگینی بر عهده من و همراهانم بود البته همراهان داخل اتومبیل چون بقیه بسیار عقب بودند و ما برای اینکه خطر اگر آمد همه با هم از بین نرویم به اصطلاح هرکدام در یک اتومبیل قرار گرفته بودیم و فلاحی در اتومبیل ما بود بعد به سرپل ذهاب آمدیم، رفتیم برای غذا و نماز و نماز خوانده بودیم که دو نفر آمده بودند و خبر آوردند که دو میگ عراقی را زدند و قطعه‌پاره‌هایی آورده بودند ما هم به آن‌ها اهدایی دادیم.

نارسایی‌هایی از خوزستان گزارش می‌شد. و اینکه عراق شدیدترین حملات را به این منطقه می‌کند و دو شهر خرمشهر و آبادان و تأسیسات اقتصادی آن‌ها مواجه با خطرات جدی هستند. این سفر به منظور شناختن بیشتر این نارسایی‌ها و اوضاع عمومی این سفر انجام گرفت. با تشکیل ستاد عملیات جنوب در مقابله دشمن امید یک هماهنگی می‌رفت ولی چون این ستاد تازه تشکیل شده بود نارسایی‌هایی به چشم می‌خورد. برای رسیدگی به تمام این مسائل بود که این سفر انجام گرفت. دیگر اینکه اطلاعاتی که به تهران می‌رسید ضد و نقیض بود برای این بود که رئیس جمهور و جانشین ستاد مشترک ارتش به اهواز وارد شدند تا از نزدیک جریانات را زیر نظر بگیرند. در بدو ورود به شهر هنگامی که هواپیمای ما به زمین نشست نهماهنگی‌ها خود را نشان می‌داد. به این ترتیب که عده‌ای به دنبال اینکه

هوایمای دشمن است به سوی آن تیراندازی می‌کردند و به تذکرات مداوم رادیو که اعلام می‌کرد هوایمای خودی است توجهی نمی‌کردند.

رئیس‌جمهور پس از این بازدید از خطوط مقدم جبهه در مقابل سوالی که علت حضور فرمانده کل قوا در منطقه عملیاتی را پرسیده بود چنین پاسخ داد: «در شرایط انقلابی امروز رئیس‌جمهور باید نگذارد حالت آمادگی عمومی از بین برود و این مسئله اساسی او است و خطر در برابر آن مسئله کوچکی است و ما تا می‌توانیم البته باید خطر را بپذیریم به طوری که سرباز ما در جبهه می‌جنگد بداند که این جنگ را برای یک راحت‌طلب نمی‌کند و بداند که همه ما برای یک هدف مقدس که حفظ انقلاب اسلامی و میهن اسلامی است آماده قبول خطر هستیم و اگر یک کسی بخواهد در مقام فرماندهی کل قوا از خطر بترسد طبیعی است که نمی‌تواند از سرباز و پاسدار و غیره طلب فداکاری کند بنابراین خطر چیزی نیست که انسان از او بترسد وقتی که حیات در دست خداست ترس از خطر مقداری بی‌اعتمادی و بی‌اعتقادی به خدا و کمی توکل است.» (انقلاب اسلامی، ۵/۷/۵۹)

روز ۵۹/۶/۳۱

«بعد از آنجا به ستاد ارتش بازگشتیم که مسئله حمله به فرودگاه به وقوع پیوست. ستاد نیز خبر داد که فرودگاه‌ها را دارند بمباران می‌کنند بعد فرمانده نیروی هوایی آمد و بحث طولانی شد. تصمیم گرفتن دل و جرأت می‌خواست. به لحاظ جوی که عده‌ای از آن قماش مردمی که کارشان تهمت و افترا و دروغ‌پراکنی است به وجود آورده بودند، برای نظامیان اتخاذ تصمیم مشکل بود. من به آن‌ها گفتم حضور من در اینجا نه به لحاظ علم من به امور نظامی است، بلکه برای ایجاد اطمینان در شماست که تصمیمات قاطع بگیرید و بدون تردید و تزلزل به اجرا بگذارید. این‌طور نظر داشتیم که وقتی این حمله به اصطلاح غافلگیرانه عراقی‌ها انجام گرفت باید بلافاصله حمله غافلگیرانه واقعی به فرودگاه‌های نظامی و مراکز نظامی عراق بشود تا نیروی هوایی و ناتوان بگردد و ما بتوانیم در زمین تفوق بدست بیاوریم. بحث در این باره

طولانی شد و بالاخره این نظر پذیرفته شد و نیروی هوایی مأمور اجرای این مأموریت تعیین کننده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۰)

روز ۵۹/۷/۳

«بعد به دیدار از جبهه عین خوش رفتیم جایی که عراقی‌ها مدعی بودند که گرفته‌اند و ۱۰۰ کیلومتر هم آن طرف‌تر آمده‌اند. هلیکوپتر در نزدیک امامزاده‌ای به زمین نشست مردم آن منطقه به پیشواز آمدند و اسلحه می‌خواستند برای اینکه بتوانند با دشمن بجنگند. ما از آنجا با جیب نظامی به طرف جبهه عین خوش رفتیم به نزدیک‌های جاده که رسیدیم دیدیم که باران گلوله‌های توپ می‌بارد و وقتی به زمین می‌خورد و خاک برمی‌خواست رقص زیبایی به وجود می‌آورد که می‌شد آن را رقص گلوله‌های توپ عنوان کرد و من هم با همین عنوان شروع می‌کنم.

فلاحی جانشین رئیس ستاد به من گفت از اینجا به بعدش را باید تصمیم بگیرید چون هر آن ممکن است که جیب به هوا برود. معنای این حرف روشن بود من باید به عنوان رئیس جمهوری تصمیم می‌گرفتم که آیا می‌بایست زندگی رئیس‌جمهوری و همراهانش را با توجه به وضعیت کشور و اثری که فقدان رئیس‌جمهوری ممکن بود به بار بیاورد، باید به خطر بیافکنم؟ اما یک طرف قضیه این بود که فرمانده نیروهای مسلح و فرمانده کل قوا به دیدار جبهه و سربازانی که در جبهه می‌جنگند می‌رود. اگر از اینجا باز می‌گشت دیگر چگونه می‌توانست از فرزندان اسلام، فرزندان ایران بخواهد که با استواری از میهن خودشان دفاع بکنند؟ این است که این بنده به عنوان معرف استقامت کشور در آنجا باید در کنار سربازان حاضر می‌شد و از آن‌ها می‌خواست که خدا و دین و تاریخ و موجودیت کنونی و آینده کشور در گرو استقامت شماس، شرف و حیثیت یک ملتی در گرو استقامت شماس و شما باید بایستید و استقامت کنید. یک همچنین کسی نمی‌توانست از باران گلوله‌های توپ بترسد، ملاحظه زندگی رئیس‌جمهوری را بکند و بازگردد. من گفتم که می‌روم.

آقای [هادی] غفاری مشغول نقل قصه‌ای شد که در همان وقت در ۲۰ متری ما گلوله تویی به زمین خورد و همه گفتند خدا رحم کرد. من به غفاری گفتم بقیه داستانت در شماره قیامت! او پرسید که توپ چقدر میزان از اطرافش را خراب می‌کند. گفتند در حدود ۵۰ تا صد متر اطرافش را خراب می‌کند. او تعجب کرد که در فاصله ۲۰ متر هم نیست چطور آسیبی به ما نرسید. بعد معلوم شد که زمین شل است این هم از نعمت‌های زمین شل و گلوله فرو رفته و ضرر و زیان به بار نیاورده بود و ما زنده ماندیم. به هر حال همین گلوله‌های توپ می‌آمدند و می‌خوردند و رقص گرد و غباری که نتیجه زمین خوردن گلوله بود شروع می‌شد و دور تا دور ما این چنین رقص‌ها بود، یکی دو گلوله هم به آسفالت جاده خورد و ما هم با همه اینها به سلامت به جبهه رسیدیم. در آنجا هم گلوله‌ها از هر سو می‌آمدند و سربازها هم با کمال خونسردی کارشان را می‌کردند و تا مرا دیدند ریختند با ناباوری تمام. فلاحی فریاد می‌زد در جای خود سنگر را ترک نکنید و به فرماندهان امر می‌کرد که سربازها را در جای خودشان نگه بدارند و می‌گفت که رئیس‌جمهور پیش شما می‌آید. ما برای اینکه وضع دشمن را بفهمیم گفتیم که به نزدیک‌ترین نقطه دشمن یعنی محل دیدبانی برویم و رفتیم آنجا. سربازها و مأمورین دیده‌بانی در حالی که از شوق نمی‌توانستند جلو اشک خودشان را نگه بدارند، می‌گفتند ما جان خودمان را هم بدهیم کم ارزش است چرا که ما یک همچنین کشوری پیدا کرده‌ایم که رئیس‌جمهور کشور می‌آید و در کنار ما و زانو به زانوی ما توی سنگر می‌ماند، ما شکست ناپذیریم. از آنجا با دوربین ما وضع تانک‌های دشمن را دیدیم و تقریباً از دو سو به سوی این قرارگاه نظامی تیراندازی می‌کردند. بعد پایین آمدیم نیروهای ما یک تانک عراقی را گرفته بودند، تانک روسی بود و آن را به ما نشان دادند. دیدیم که باز سربازان تاب نمی‌آورند و دور ما جمع می‌شوند و من دچار این بیم شدم که نکند مثل جنگ احد بشود و اینها سنگرهای خود را به شوق دیدن رئیس‌جمهور ترک بکنند و موجب شکستی کلی فراهم آید. آن‌ها که آمده بودند پشتیبانی می‌خواستند، مطابق معمول فانتوم می‌خواستند و تانک و توپ و همه چیز می‌خواستند. مخصوصاً از جهت فرماندهی که شب

پیش هم این حرف را می‌زدند و فرماندهی قابل می‌خواستند و ما هم در بازگشت نخستین کارمان این شد که فرماندهی نیروهای مان را بهتر بکنیم و کردیم. فلاحی به آن‌ها گفت شما بیخود داد و بیداد نکنید. نیروهایی که شما دارید دو لشکر زرهی را پاسخگو است و شما باید در اینجا نمایشگر روح پیروزی، روح قوی و اراده‌ی استوار باشید و نه نمایش‌دهنده پیروزی تانک و توپ. موضع شما خوب است موضع شما قوی است و باید که بایستید و مقاومت کنید. در همین حدود که داشتیم از اینجا به آنجا می‌رفتیم یک گلوله دیگر نزدیک ما زمین خورد و قطعات آن به اطراف پراکنده شد. یک قطعه آن‌هم نزدیک پای آقای غفاری زمین افتاد و معلوم شد که بدشناسی آورده است و شهید نشد. به هر حال ما سوار جیب نظامی شدیم، این بار گلوله‌های توپ دشمن دقیق‌تر شلیک می‌شد و رقص گلوله‌ها نزدیکتر به اتومبیل بود ولی به خواست خدا آسیبی به ما وارد نیامد. ما آمدیم و سوار هلیکوپتر شدیم و به مقر ستاد ارتش بازگشتیم.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۷/۵۹)

«بعد از ظهر گفتند که مردم خرمشهر دارند شهر را تخلیه می‌کنند و هر آن ممکن است شهر سقوط کند و من تصمیم گرفتم از این دو شهر [احتمالاً آبادان و خرمشهر] بازدید کنم و سوار یک جیب آهو شدیم و راه افتادیم محافظی هم ما در این وقت نداشتیم و اتومبیل‌هایی که ما را همراهی کنند نخواستیم و راه افتادیم. یعنی منتظر نماندیم که آن‌ها بروند و این مقدمات را بچینند. راه افتادیم در راه مردم که نمی‌دانستند من در خوزستان هستم اتومبیل را که می‌دید فریاد می‌زدند بنی‌صدر، بنی‌صدر و می‌دویدند. در راه می‌دیدیم که اتومبیل‌ها دارند می‌آیند و یک قطار طولانی از تمام وسایل نقلیه. رسیدیم به آبادان و به همان ترتیب برای‌شان ناگهانی بود و عکس‌العمل خودجوش از خودشان می‌دادند و بنی‌صدر، بنی‌صدر و اتومبیل را در میان می‌گرفتند. دود هم تمام فضا را پوشانده بود یک کسی آمد و گفت که پالایشگاه دارد می‌سوزد و امکانات خاموش کردن نیست کار نمی‌کنند و از این مقوله حرف‌هایی یأس‌آمیز و ما برای اینکه اطلاع بگیریم از وضع خود آبادان و خرمشهر به محل سپاه پاسداران انقلاب در آبادان رفتیم. در محوطه چمن آنجا نشستیم و گزارش

فرمانده سپاه را گوش کردیم و فهمیدیم که پالایشگاه را به وسیله خمپاره و توپ از نخلستانی که پشت آنجاست می‌زنند و باید آن نخلستان را خاموش کنیم و از آنجا راه افتادیم آمدیم به مرکز بسیج گزارشی هم در آنجا به ما دادند و همین معنا تأیید شد و فهمیدیم که چه باید بکنیم. از آنجا مردم در خیابان‌های مسیر می‌دیدند و می‌فهمیدند که من حاضرم خیابان‌ها همه سنگربندی بود جوان‌ها در سنگرها بودند و با همان فریاد شادی و حمایت می‌کنیم و درود و امید و این‌ها. از آنجا به خرمشهر رفتیم. در خرمشهر دیدیم فرق بین دیده و شنیده بسیار است، آنچه می‌شنیدیم و آنچه را می‌بینیم یکی نیستند. خرمشهر سقوط نکرده بود. ما به خرمشهر رفتیم در نزدیکی آنجا یک عرب مسلحی از هموطنان ما آمد و گفت اینجا خبری نیست برگردید فرمانداری که ستاد آنجاست. به علاوه اینجا را دارند با توپ می‌زنند البته توپ زدن موجب انصراف ما نمی‌شد، الا اینکه وقتی ما فهمیدیم مرکز فرماندهی عملیات در جای دیگر است رفتن مان به آنجا بی‌معنی بود. آمدیم به مرکز فرماندهی عملیات و ناخدا جوادی وضع استقرار توپ و تانک‌های دشمن را برای فلاحی تشریح کرد و تقاضا کرد فانتوم بالا برود و بزند، یک سرهنگ دیگری هم بود که فرمانده عملیات منطقه بود. فلاحی به آن‌ها گفت این کار ساده‌ای است شما وسیله بهتری از فانتوم در اختیار دارید و معلوم شد چند قبضه توپ کاتیوشا دارند که ۴۰ گلوله با هم رها می‌کند و جهمی از آتش بوجود می‌آورد گفت که اینها را به سمت این محل برگردانید و گلوله باران کنید. آن سرهنگ گفت که دو سه قبضه را به طرف دیگری طرف خاک دشمن شلیک می‌کند که نکند دشمن از آنجا حمله بکند.» (همان)

روز ۵۹/۷/۴

«با امام دیدار کردیم. امام چهره بشاشی داشت و بسیار از سفر خوزستان راضی بود. وضع را برای‌شان تشریح کردم. گفتم به اینکه ارتش ما خوب مقاومت کرده و این شنیده‌ها نادرست است و با آنچه انسان می‌بیند نمی‌خواند. گفت پس این اخبار چیست که می‌گویند اینجا سقوط کرد، اونجا سقوط کرد؟ گفتم این اخبار را آدم‌های نادان و ناشی و مسئولین محلی می‌سازند و

می‌گویند و برای خودشان و دیگران اضطراب درست می‌کنند، که واقعیت ندارد. من جبهه‌ها را رفته و یک به یک بازدید کردم که هم روحیه قوی است و هم وضع خوب است و ارتش ما خوب مقاومت کرده است. چمران گفت که این حمله که قرار بود نتایج بسیار اسفباری برای انقلاب ما به بار بیاورد ظاهراً دارد به نفع تمام می‌شود عجب این است که سفیر الجزیره هم که عصر آمد و بعد خواهم گفت، همین حرف را زد. به هرحال امام گفت بله اولاً معلوم شد که این ارتش به اسلام وفادار است، به جمهوری اسلامی وفادار است و کاملاً به انقلاب گرویده است و امید دشمنان ما را، که پشت کند به این جمهوری و به نفع آن‌ها عمل کند، بر باد داده است. دوم اینکه به داخلی و خارجی معلوم کرد که قوی است و اگر روحیه و دل به او بدهیم می‌تواند در برابر تهاجمات بزرگ مقاومت بکند و این هم خارجی‌ها را برای نقشه‌های بعدی منصرف کرد و هم اشرار داخلی را سر جای خود نشانده.»

«بعد سفیر الجزایر آمد با او مفصل‌تر صحبت شد او چند مطلب را گفت که بسیار در خور توجه است. بعد از اینکه گفت امیر کویت با رئیس‌جمهور الجزایر صحبت کرده است که به ایران بیایند و من گفتم که به همین حدود آمدن آن‌ها مفید است و قدم‌شان بالای چشم. او گفت صدام حسین این‌طور وانمود کرده بود که انگار به یک گردشگاه می‌رود. یعنی هیچ مقاومتی در برابر آنها نخواهد شد چون به خیال آن‌ها ارتش متلاشی شده و قوه‌ی مقاومت و روحیه مقاومت ندارد و اصلاً مایل به مقاومت هم نیست، حضور ارتش عراق را بهانه قرار خواهد داد که به جمهوری اسلامی پشت کند.

اما در عمل دنیا با یک واقعیت دیگری روبرو شد و معلوم شد که هنوز روح این ملت را مردم دنیا و دستگاه‌های تبلیغاتی که به مردم دنیا اطلاع می‌دهند نشناخته‌اند. نیروی هوایی شما ضربات جانانه‌ای وارد کرده و همه فهمیدند که این نقشه موشه‌دایان این بار نگرفت. آن‌ها به پایگاه‌های هوایی شما در زمین و آسمان حمله کردند اما به نتیجه نرسیدند و از امروز همه می‌دانند که زور ارتش عراق به انتها رسیده و از قول سفیر روسیه در الجزیره نیز گفت که آن‌ها (روسیه) بنا ندارند کمک‌های بیشتری به عراق بکنند، برای



اینکه این علاوه بر اینکه یک تجاوز آشکار است، امید پیروزی هم ندارد. من بعد از این دیدار و گفتگو که خیلی امیدبخش بود از جهت اینکه وقتی یک ملتی مقاومت کرد چقدر احترام در دنیا پیدا می‌کند، امروز بعد از بیست ماه سران این دولت‌ها می‌خواهند به ایران بیایند و خود این یک احترامی است به قوه مقاومت ما و من هم به همین صفت آن‌ها را می‌پذیرم تا معلوم بشود که چقدر روح مقاومت در ملت ما قوی است. بعد من در کمیسیون امنیت ملی حاضر شدم و این مطالب را به نظامیان گفتم، گفتم شما با مقاومت خودتان در جایی قرار گرفتید که باید پیروز شوید اگر آنچه را که بدست آورده‌اید نتوانید نگاهدارید، ما بسیاری چیزها را از دست داده‌ایم اما باید همان حیثیت و اعتباری را که بدست آورده‌ایم با عمل خود نگهداری کنیم و همچنان به میزان آن نیز بیفزاییم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۴)

روز ۱۳۵۹/۷/۵

یاسر عرفات آمد ما با او به گفتگو نشستیم این گفتگو تا ساعت ۴/۱۵ ادامه یافت آقای رجایی هم در این گفتگو بود از نظر روش بر این امر تأکید می‌کردیم که دو روش در قرآن به ما آموخته شده یک روش در مورد اختلاف بین خود مسلمان‌هاست که در آنجا یک طرف حق کامل و یک طرف باطل کامل است و نمی‌شود هر طرف مقداری از حق را داشته باشند. در آنجا دستور این است که میانجی بیاید و صلح برقرار کند و حق را به حقدار بدهد. یک وقت هم هست که اختلاف بین حق و باطل است یک طرف مسلمان است و یک طرف غیرمسلمان است و این طرف که مسلمان است حق هم دارد در اینجا میانجیگری معنی نمی‌دهد، حمایت و در کنار صاحب حق بر ضد باطل جنگیدن معنی می‌دهد. و ما چون مورد تجاوز واقع شده‌ایم و خود را حق می‌دانیم از شما انتظار داریم که کنار ما بایستید و با باطل بجنگید از جمله اینکه از نظر روش گفتم که ما چرا نمی‌توانیم میانجی را بپذیریم و گفتیم که میان حق و باطل سازش ممکن نیست تا میانجی ممکن باشد. بعد به بررسی وضع پرداختیم و او گفت که انقلاب شما انقلاب ماست و شکست این انقلاب، همه‌ی ما را از پا درمی‌آورد و ما گفتیم که شکست انقلاب ما وقتی است که

ما تن به سازش به باطل دهیم. و من این مطلب را برای او شرح کردم که قدرت یک قانون ساده دارد اگر نتواند بزرگ بشود و رشد نکند. ناگزیر میل به تخریب می‌گذارد و فلج می‌گردد. بنابراین ما اگر بتوانیم که به خواست خدا می‌توانیم آن تجاوز را دچار شکست بکنیم قدرت صدام حسین روی به تخریب خود می‌گذارد و زود او را از پا درمی‌آورد. او می‌گفت شما گمان می‌کنید که در این دنیا می‌توان بغداد را گرفت یا صدام حسین بتواند تهران را بگیرد این ابرقدرت‌ها این امور را تحمل نمی‌کنند. ما جواب دادیم خیر ما قصد این را نداریم که اینجا یا آنجا را تصرف کنیم، ما می‌خواهیم یک رژیم باطلی نباشد، رژیمی که ناحق به کشور ما حمله کرده، او گفت که صدام حسین مدعی است که شما می‌خواستید آماده شوید و به آن‌ها حمله کنید و آن‌ها پیش‌دستی کرده‌اند، و قطب‌زاده در پاریس گفته است که ما می‌خواهیم صدام حسین را بکشیم و چمران گروه‌های خرابکار و چریک به خاک عراق می‌فرستد و با شیعیان آنجا می‌خواهد ترتیب قیام بر ضد دولت عراق را بدهد و ما چون به دفعات گفتیم آماده‌ی مذاکره هستیم و کسی نشنید ناچار عمل کردیم، ما جواب دادیم که اولاً ما آماده حمله به آنجا نمی‌شدیم چون او نمی‌تواند هیچ نشانه‌ای از این امر ارائه بدهد. حال اینکه ما از یک ماه و نیم پیش می‌دانستیم که یک چنین طرح آمریکایی وجود دارد و آن‌ها هم در این طرح شریک هستند و بنابر ساقط کردن جمهوری اسلامی ماست. و دلیل هم داشتیم برای این‌که این اطلاعاتی که داریم صحیح است. چون نیروهای آن‌ها در مرزهای ما متمرکز می‌شدند ولی ما متقابلاً چنین تمرکزی بوجود نیاورده بودیم برای اینکه احتمال و یا قصدی هم برای حمله نداشتیم. به هر حال این گفتگوها طولانی شد و ما از موضع قاطع خودمان خطور نکردیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۷)

روز ۵۹/۷/۷

«بعد یاسر عرفات آمد برای اینکه با هم ناهار بخوریم و خداحافظی کند. او گفت من پیشنهاد می‌کنم شما آتش‌بس را به قید عقب‌نشینی نیروهای عراقی به مرز خود بپذیرید و الا هر آن ممکن است قدرت‌های دنیا وارد عمل بشوند و

کار را مشکل کنند. من به او پاسخ دادم علاوه بر اینکه قبول آتش بس وقتی که نیروهای دشمن در خاک ما هستند ولو به قید عقب‌نشینی امری است که برای ما قبولش غیرممکن است. باید اجازه بدهیم ارتش ما آزمایش خود را کامل کند نیروهای مسلح ما آزمایش خودشان را کامل بکنند و در نیمه متوقف نکنیم. به هر حال متوجه شد که من هیچ تغییری در رویه‌ی خود نمی‌دهم و برای او توضیح دادم که وقتی انسان بر پایه مبانی روشن و با روش علمی کار می‌کند نه ضد و نقیض می‌گوید نه وقتی ضعیف شد دم از تفاهم و سازش می‌زند و نه وقتی هم قوی شد از قاطعیت‌های قلبی، بلکه همیشه صراط مستقیم را در پیش می‌گیرد و همان بیان را دارد.

..... بعد از خواندن آن گزارش‌ها، از ستاد ارتش تا ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب گزارش خواستم گزارش‌های ستاد تأیید می‌کرد که وضع نظامی بدتر شده است و خوش‌بینی که تا ظهر وجود می‌داشت از بعدازظهر کم شده و حالا کمتر از کم شده است حاصل این جنگ مسئله تغییراتی است که زود به زود گاهی این و گاهی آن پیش می‌رود و وضعیت تازه‌ای را بوجود می‌آورد آنچه اساسی است این پیش و پس رفتن‌ها نیست بلکه ضربه‌های کاری است که باید بتواند یک ارتشی وارد کند تا به تدریج دشمن را از تک و تاب بیندازد و بعد بتواند آن را مهار کنند. شب را دیر به پایان بردم اما آرام نداشتم دلم و حواسم پیش سربازها بود و پیش خلبان‌ها بود، پیش همه آن‌هایی بود که با علم به خطر و قبول خطر به میدان شرف و افتخار رفته‌اند، رفته‌اند تا بمیرند و با مرگ خود شرف و افتخار بیابند و بتوانند به ذلت و خواری قوم ایرانی پایان بدهند و امکان بدهند که در ایران اسلام حاکمیت پیدا کند و انسان‌ها در پرتو حاکمیت اسلام آزاد بشوند! ساعت ۱۰ شب رادیو فرانسه تلفن کرد و با من یک مصاحبه تلفنی انجام داد. او می‌گفت که دولت عراق مدعی شده است که دزفول را گرفته است و الان هم اهواز را در محاصره دارد، نظر شما چیست؟ و من گفتم که او دروغ می‌گوید. البته نگفتم که فردا خودم به دزفول می‌روم. بعد گفتم که صدام حسین گفته است که آماده است آتش بس را بپذیرد و مذاکرات را شروع کند. من پاسخی را که به یاسر عرفات داده بودم به او هم دادم و

گفتم از نظر ما هیچ کدام از این دو حرف معنی نمی‌دهد. تا وقتی خاک ایران از سرباز صدام حسین خالی نشود، دخالت‌های آن دولت در امور ما قطع نشود، آتش‌بس نخواهد بود و آتش خاموش نخواهد شد. الان هم ساعت ۱۲ شب است و من از رئیس ستاد گزارش جبهه‌ها را خواستم. شاد و پیروز باشید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

روز ۵۹/۷/۹

«بعد در زمانی که می‌خواستیم از آنجا به کرمانشاه برویم چمران آمد و بشارت داد که در منطقه اهواز طی عملیاتی گروهی که دیشب دستور داد عمل بکند، خوب عمل کرده و بخش مهمی از نیروهای دشمن را از بین برده‌اند و در نتیجه دشمن آن منطقه را رها کرده و عقب نشسته است. در همان وقت خبر از سوسنگرد آمد که از بالا هوانیروز با هلی‌کوپتر مشغول زدن است و آن‌ها در حال فرارند. بعد یک عده‌ای می‌خواستند آن‌ها را تعقیب کنند و نگذارند که دوباره بروند و برگردند و مهمات خودشان را بردارند. این است که با وسایل زمین و هوا عده‌ای را به آنجا فرستادند و آن عملیات را قرار شد تعقیب بکنند تا به نتیجه برسند. در این وقت از نمایندگان خوزستان در مجلس شورا که به اهواز آمده بودند و می‌گفتند که در خرمشهر جنگ در ناحیه انبار و راه‌آهن تن به تن است و تقاضای کمک و امکانات می‌کردند. البته در آنجا تکاوران نیروی هوایی، دانشجویان دانشکده افسری، سپاهیان پاسدار و گروه‌های داوطلب از مردم دفاع شهر را به عهده دارند و از بالا هم هواپیما و هلیکوپتر قرار شد برود و عمل کند. از آنجا ما سوار شدیم و با هواپیما به کرمانشاه رفتیم اخبار کرمانشاه خوب بود در همانجا خبر دادند که ناحیه مهران آزاد شده و وضع عمومی جبهه‌ها خوب است و نیروهای دشمن را در همه‌جا عقب زده بودند و تلفات زیادی به او وارد کرده بودند. در هر حال وضع را امیدبخش می‌گفتند. در آنجا از خوزستان خبر خواستیم معلوم شد که مردم یعنی همان نیروهایی که گفتم دشمن را عقب زده‌اند عده‌ای را هم اسیر گرفته‌اند و خرمشهر با قهرمانی مقاومت کرده و دشمن را به خود راه نداده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۰)

روز ۱۳۵۹/۷/۱۰

«امروز صبح در بازگشت از کرمانشاه بلافاصله به قرارگاه لشگر ۱۶ رفتیم. مسئولان هر قسمت گزارش دادند و سرتیپ فلاحی از آن‌ها سؤالاتی کرد. بعد واحد توپخانه و واحد تانک آمدند و از برابر ما گذشتند تا آمادگی رزم‌شان را ببینیم به چه میزان است. از آنجا هم به انبار اسلحه رفتیم در یک محل دیگری بود که آنجا را هم بازدید کردیم. کسری‌های لشگر را در همانجا ایستادیم تا ترمیم بشود. افسر مسئول آمده بود کسری‌های خود را صورت داد. بعد فلاحی ماند آن‌ها را تحویل بدهد و شب دوباره به لشگر ۱۶ برگردد تا صبح از آنجا با ما به تیپ همدان و تیپ زنجان برای بازدید برویم. در طول بازدید ما پی‌درپی از جبهه‌ها گزارش می‌گرفتیم و اعلامیه‌ای هم من امروز صادر کردم. در جبهه‌های مختلف در جبهه سوسنگرد دشمن به کلی هزیمت پیدا کرده بود و به قولی ۱۵۰ و به قولی ۱۰۰ به هر حال، از تانک و نفربر گیر ارتش ما افتاده بود و دشمن در آن قسمت به کلی تار و مار شده بود. در ناحیه اهواز هم فشار دشمن به کلی کم شده بود، در ناحیه زیر پل [خرمشهر] نیز همین طور اما در ناحیه خرمشهر به عکس فشار دشمن افزایش پیدا کرده بود و از هر سو می‌کوبید و ما پیاپی می‌خواستیم که هواپیما و هوانیروز ما آنجا را بکوبند. امروز هم شکار تانک زیاد کرده بودند. شب دوباره تماس گرفتیم ساعت ۱۰ شب، معلوم شد که در خرمشهر در همان قسمت انبار و اینها که بیرون شهر است جنگ تن به تن انجام می‌گیرد و شهر با قهرمانی از خود دفاع می‌کند. با این حال لازم بود که نیروی کمکی به کمک مردم شهر برود و قرار شد که برود که امیدواریم اینها به موقع برسند. حالا ساعت ۱۱/۲۰ دقیقه شب است خبر تازه‌ای از آنجا نرسیده و امیدوارم که صبح که می‌دمد خرمشهر بار دیگر نشان بدهد که تسخیرناپذیر است و ما در حال آماده شدنیم امیدوارم که وقتی برنامه آمادگی انجام گرفت دشمن نیز به حد کافی ضعیف شده باشد و ضربه‌هایی را که ما وارد می‌کنیم کاری باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

روز ۵۹/۷/۱۱

«صبح برای رفتن به تیپ همدان و زنجان به فرودگاه مهرآباد رفتیم و سوار هواپیما شدیم و رفتیم. مسافت زیادی رفته بودیم و فکر می‌کردیم که در همدان می‌نشیند اما بعد معلوم شد فشار هوایی که باید چرخ‌ها را به هنگام فرود آمدن باز کند از ۲۵۰۰ پاییین آمده و مصلحت را در نشستن ندیدند و چرخ‌های هواپیما در هوا باز کردند و به فرودگاه مهرآباد بازگشتیم و با هواپیمای دیگری باز از نو به همدان رفتیم. در همدان در راه اخبار جبهه‌ها را گرفتیم و معلوم شد که اوضاع در همه جبهه‌ها مساعد است. در تیپ زرهی همدان تانک‌ها، توپ‌ها و وسایل نظامی دیگر آمدند از برابر ما گذشتند و ما وضعیت‌شان را دیدیم. بعد به دفتر فرماندهی رفتیم و در آنجا یک به یک موجودی و کسری را مورد بررسی قرار دادیم و فهرست کردیم که این کسری‌ها تأمین می‌شود تا این تیپ زرهی بتواند در اولین فرصت آماده‌ی عمل در جبهه بشود. از تیپ همدان برای بازدید تیپ زرهی زنجان رفتیم مردم مطلع شده بودند و در فرودگاه جمع بودند هواپیما نتوانست به دلیل هجوم مردم به باند فرودگاه بنشیند، ناچار دو سه دور زد و مردم را از باند فرودگاه بیرون بردند و هواپیما نتوانست بنشیند و به محض اینکه من از هواپیما خارج شدم، در هجوم مردم گم شدم. فشار و هیجان بیش از حد بود، ناچار مرا با تقلای بسیار به داخل هواپیما بازگرداندند و در همانجا ماندم تا اتومبیلی آوردند و مرا سوار آن کردند و به پادگان بردند. بازدید از پادگان نیز به ترتیبی که در همدان انجام گرفته بود انجام گرفت و ما در میان شور و هیجان خارج از حد و توصیف مردم سوار هواپیما شدیم و به تهران آمدیم. بعد سفیر پاکستان آمده بود به دفتر و پیام ضیاءالحق را آورده بود که خلاصه‌اش این بود که دولت‌های اسلامی با هم اتفاق نظر دارند که مأموریت متوقف کردن جنگ را ادامه بدهند و گفته بود که با وزیر خارجه عراق صحبت کرده و او گفته است که آماده است آتش‌بس را بپذیرد و بعد اینکه ما نسبت به خاک ایران هیچ طمعی نداریم، همه جا را تخلیه می‌کنیم و غیر از آن‌جاهایی که طبق قرارداد الجزیره به ما متعلق شده است. قرارداد الجزیره را هم قبول نداریم، سیادت کامل ما باید بر شط‌العرب پذیرفته شود و راجع به آن سه جزیره گفته بود که نه و آن‌ها

را در صورتی که خود آن شیخ‌نشین‌ها بخواند ما از آنها حمایت خواهیم کرد. من پاسخی برای او فرستادم که اولاً اگر قرارداد الجزیره را لغو کرده و قبول ندارد چطور آن خاک‌ها را طبق قرارداد مطالبه می‌کند؟ دوم، اگر آن خاک‌ها طبق آن قرارداد به دولت عراق متعلق است سیاست یک طرفه عراق و شط‌العرب مخالف آن قرارداد است و اگر قرارداد باطل است هر دو طرفش باطل است و این ضد و نقیض‌گویی‌ها آشکار می‌کند به اینکه آن دولت یک دولت زورگو و متجاوز است و هدفش نه شط‌العرب است و نه آن یک و جب زمین، هدفش همان هدف آمریکای سلطه‌گر است، و ما نمی‌توانیم این شرایط را بپذیریم. خاک ما چندان در دست آن‌ها نیست که نتوانیم آن‌ها را بیرون کنیم و محتاج باشیم برای بیرون کردن آن‌ها این شرایط را بپذیریم. و از همه اینها گذشته با چنین دولت متجاوز زورگویی و چنین اشخاص زورگویی که آلت فعل سلطه‌گران بین‌المللی هستند مذاکره چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این یادداشت را شبانه دادم بردند و به سفیر دادند و چون اخباری که از جبهه‌ها می‌رسید ناراحت کننده نبود و از جایی هم تلفن خبری نشد آن شب را راحت خوابیدم و چشم که سرخ و خراب شده بود صبح کمی آسایش پیدا کرد. همچنین به او (کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل) گفتم که من راجع به آتش‌بس مطلب تازه‌ای ندارم و قابل پذیرش نیست. ما ملتی نیستیم که حضور دشمن را در خانه‌ی خودمان تحمل کنیم و آتش بس بدهیم، به ناچار جنگ را ادامه خواهیم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

روز ۵۹/۷/۱۴

«ابوالولید و سفیر فلسطین که می‌گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند، آمدند و مطالبی را که او به آن‌ها گفته بود به من گفتند. گفتند که او به حملات و ضربات پاسخ می‌دهد و آن‌ها زمین‌هایی را که به دولت عراق متعلق است می‌خواهند و کار دیگری ندارند و قصد جنگ ندارند. می‌گفتند ابرقدرت‌ها از این جنگ استفاده می‌کنند و باید راه‌حل سیاسی یافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

روز ۵۹/۷/۱۳

«هوایما که روشن کرد تا راه بیفتد گفتند وضعیت قرمز است و دو هوایما به طرف فرودگاه (از هوایماهای دشمن) می‌آیند ناچار باید هوایما را ترک کنید و به پناهگاه بروید. از هوایما بیرون آمدیم و در جلوی ساختمانی که معروف است به پلویون دولت به انتظار آمدن هوایماها ماندیم یک وقت دیدیم که یک هوایمایی که مثل اینکه دارد از زمین بلند می‌شود از برابر ما گذشت و کمی بعد یکی از محافظان من فریاد کرد «بمب انداخت» «بمب انداخت» و به اصطلاح هرکس به طرف پناهگاه دوید اما چون فاصله دور بود دیدیم بمب در آن فاصله که ما بودیم به زمین نمی‌خورد در نتیجه من همانجا ماندم و کمی بعد همان محافظ گفت زدند، زدند، سقوط کرد. بعد رفتیم با اتوبوس بینیم که کجا سقوط کرد یک مسافتی هم رفتیم بعد گفتند اگر سقوط کرده باشد در دامنه‌های کوه سقوط می‌کند در نتیجه بازگشتیم. دوباره سوار هوایما شدیم باز راه افتادیم و مسافتی هم آمد مدتی در هوایما نشستیم گفتند قرمز است و در قزوین دو هوایما پیدا شده است. میگ عراقی بود آنکه ما دیدیم توپولف بود به هرحال هوایما را بردند به یک جای دیگر که درخت بود و باز ما پیاده شدیم و به نظاره آسمان مشغول شدیم که این هوایمای دوم بیاید. مدتی هم آنجا بودیم. اطلاع دادند که بله در قزوین یکی را زدند و در نتیجه خطر رفع شده و وضعیت سفید است. تا اینجا اگر اولی هم واقعا سقوط کرده باشد در آغاز سفر از یک فرودگاه پرخطر دو تا هوایما ساقط شده بود سوار هوایما شدیم و حرکت کردیم به طرف تبریز.

وقتی رسیدیم گزارش دادند که همین الان پالایشگاه تبریز را بمباران کردند. به تبریز رسیدم در فرودگاه افراد نیروی هوایی بودند آقای مدنی عالم شهر و آقای موسوی بودند با آنها مقداری خوش و بش کردیم از این وضعیت قرمز و سفید و اینکه تا اینجا سفر دو تا هوایما را زدند. بعد سوار هلیکوپتر شدیم رفتیم به بازدید پالایشگاه دور اول را زد ما دیدیم که کجاها را زده‌اند و دور دوم را داشت می‌زد که گفتند وضعیت قرمز است. بعد ما را بردند در یک بیابانی به زمین نشستیم از هلی‌کوپتر بیرون آمدیم و باز به آسمان چشم دوختیم مدتی آنجا ماندیم خبر دادند که آن هوایما را هم ساقط کردند و این



شد ۳ تا. تا به اطاق عملیات برسیم چهارمی را هم ساقط کرده بودند. پس این حرکت در مبداء و مقصد با سقوط ۴ میگ همراه بود. می شود گفت که سفر پریرکتی بود گرچه آن‌ها که زده‌اند مردم پرتلاش و مخلص و ماهری بودند. پس از آن از جاهایی که با بمب زده بودند دیدن کردیم و یک به یک مراکز عملیاتی را دیدم و با آن‌هایی که عملیات دفاع زمین به هوا را اداره می‌کردند گفتگو کردیم. بعد دوباره به مرکز فرماندهی نیروی هوایی آمدیم تا ۱۲ شب خبرهای مختلف را از جاهای مختلف گرفتیم و معلوم شد که تا آن وقت ۹ هواپیمای دشمن سرنگون شده است یعنی تا آن وقت ۶ تا تأیید شده بود و ۵ تای آن تأیید نشده بود روز بعد ما فهمیدیم که ۹ تایش تأیید شده، آن شب را در جمع خلبان‌ها خوابیدیم و البته خواب دراز و طولانی نبود به لحاظ اینکه ساعت ۴/۵ اطاق‌ها به کار افتاده بود و صداها بلند شده بود و دیگر بیش از آن نمی‌شد خوابید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۳)

**روز ۵۹/۷/۱۷**

«من از شما [نظامیان] هیچ بهانه‌ای نخواهم پذیرفت بروید و نیروهای خودتان را آماده کنید. این نیروها باید بروند و پیروز شوند و هیچ چاره دیگری ندارند ما نمی‌توانیم انهدام کشورمان را بپذیریم و هرکس از جنگ فرار کند در اسلام حکمش اعدام است و دادگاهی در کار نیست پس باید بروید و عمل کنید و فکر شکست را از مغز خود بیرون بیاورید و هرکس فکر شکست دارد استعفا دهد و برود بیرون و آن‌ها که به فکر پیروزی هستند بمانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۹)

**روز ۵۹/۷/۱۸**

«شب دیروقت فلاحی تلفن کرد و دو خبر داد. یکی درباره خرمشهر که هوانیروز، یعنی نیروی زرهی هوایی وابسته به نیروی زمینی که هلیکوپترهای ما هستند، در بین خرمشهر و شلمچه پاکسازی کرده‌اند و دویست نفر از دشمن را کشته‌اند و ۱۹ نفر را با هلیکوپتر نشسته و اسیر کرده‌اند و تجهیزات دشمن را هر چه بوده زده‌اند و نابود کرده‌اند. در این جنگ خوزستان این نیرو هنرنمایی‌های شگرفی از خود بروز داده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۹)

روز ۵۹/۷/۲۲

«اول شب به جبهه رفتیم، اما نتوانستیم زیاد جلو برویم و تنها عایدی ما از این جبهه رفتن این بود که اول از بالای سر اتوبوس یک صدایی مثل غرش هواپیما وقتی از نزدیک پرواز می‌کند، شنیدیم که معلوم شد گلوله‌های توپ کاتیوشاست که از بالای ما سر ما رد می‌شود. از هر سو تیراندازی می‌شد. صدا و روشنایی گلوله‌های توپ تنها چیزی بود که در بیابان شنیده و دیده می‌شد. .... تلفن‌ها پیایی شد. گفتند دشمن خیابان طالقانی خرمشهر را هم تصرف کرده است. لذا درصدد تدارک نیرو برای آن‌ها شدیم. از هر جا که شد و به هر ترتیب که توانستیم و وعده شد که تا فردا نیرویی برای آن‌ها برود. از نو با نظامیان صحبت کردم و قرار شد که لحظه حمله را به جبهه اطلاع بدهند. با دلی مسئلت جو، پرسشگر از خدای بزرگ در تاریکی به رختخواب رفتم.»

(انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

روز ۵۹/۷/۲۳

«قبل از نماز صبح ساعت ۴/۵ صبح بود که از آبادان زنگ زدند که دشمن در آستانه شهر است، خدایا این مقامت را، مقاومت طولانی این دو شهر را دشمن می‌خواهد بشکند. آن‌ها می‌گفتند چرا قوای زرهی نمی‌فرستید و من می‌گفتم که شما مقاومت کنید و ما امیدواریم دشمن را بشکنیم. مقاومت کنید و مقاومت کنید، برای یک مسئول هیچ لحظاتی مشکل‌تر از این لحظه‌ها نیست. باید با توجه به همه نتایجی که نابرابری نیروهای مهاجم و مدافع به بار می‌آورد، همچنان به مقاومت اصرار ورزید. کمی بعد امام جمعه شهر تلفن کرد و من به او هم گفتم امیدواریم بتوانیم کاری بکنیم، اما شما باید مقاوت کنید. بعد از نماز صبح از وضع جبهه‌ها پرسیدیم، هنوز حمله شروع نشده بود. ساعت ۶ صبح نیروهای ما دست به حمله زدند. ساعت ۸ دو ساعت از حمله ما گذشت و خدا می‌داند که بر ما چه گذشت. هر لحظه به انتظار خبر بودیم که نتیجه حمله چه می‌شود. شورای دفاع در چنین محیطی تشکیل شد، اما یک در میان از آبادان-خرمشهر و تهران خبر بود، می‌رفتیم و می‌آمدیم برای اینکه نیرو به اینجا و آنجا برسانیم و کاری بکنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

«از آنجا به دیدار زخمی‌هایی که تازه از جبهه می‌آوردند، رفتیم به اتاق عمل رفتیم و تصدیق می‌کنم که جراحی شجاعت بسیار می‌خواهد. دیدن آن منظره‌ها و با خونسردی تمام به کار پرداختن و آن‌هم پشت سرهم، شجاعتی عالی لازم دارد و من به جراحان گفتم شما دل شیر دارید. از بیمارستان که بیرون آمدم، جوانی که با آمبولانس زخمی می‌آورد گفت که در سرپل کرخه ازدحام است، چرا نیروی هوایی ضربه‌های کاری نمی‌زند. البته من به او جواب دادم که من الان در جمع نیروها بودم، شما از دور می‌نگرید و هنرنمایی‌های آن‌ها را نمی‌بینید تا بگویید. به هر حال ساعت ۳ معلوم شد که مقاومت دشمن زیاد شده است و پیشرفت نیروهای ما در یک قسمت متوقف شده است. درباره امکانات ادامه پیشروی چون پس از تپه‌ها دشت است، با فرماندهان صحبت شد و بالاخره به مرکز فرماندهی رفتیم که در آنجا هم نماندیم و به جبهه رفتیم. در جبهه در محلی که دیده‌بان‌ها مشغول بودند با دوربین نگاه کردیم جز گلوله‌های توپ که به زمین می‌خورد و دود بلند می‌کرد من چیزی از دشمن ندیدم. آن‌ها هم متقابلاً تیر می‌انداختند و در اطراف ما به زمین می‌خورد و خاک برمی‌خاست. در سنگری نشستیم و بعضی از فرماندهان آمدند و گزارش جبهه را دادند. لحظاتی بود میان بیم و امید. یک خبر بیم ایجاد می‌کرد و یک خبر امید. هوا داشت تاریک می‌شد که ما بازگشتیم. در راه یک هلیکوپتر که از بازدید جبهه‌ها آمده بود، دیدیم از سرهنگی وضع را پرسیدیم، گفت وضع نیروهای ما خوب است و موضعی را که بدست آورده بودند خوب و قابل دفاع است و ما وضع را خوب یافتیم. امیدوار شدیم و به راه ادامه دادیم تا شهر. در شهر سرهنگ آژین که با هلیکوپتر برای بازدید عملیات بالا رفته بود آمد و وضع نیروها را برای ما شرح داد. بعد فلاحی و ظهیرنژاد آمدند و تا نیمه شب گفتگوهای مختلفی در میان آمد. آن‌ها می‌گفتند تا فرمانده لشکر نیاید و گزارش کار خود را ندهد ما نمی‌توانیم درباره دنباله کار تصمیم بگیریم. بالاخره به اتفاق فرمانده هوانیروز و فرمانده نیروی هوایی نشستیم و بعضی از کارهایی را که باید از اول بشود را مشخص کردیم. این بحث تا ۱۲ نیمه شب ادامه پیدا کرد، در این فاصله نیز با سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری که

اینک در خوزستان است و دفاع از شهرهای آبادان و خرمشهر را سامان می‌دهد گفتگو کردیم. قرار شد که نیروهای تازه نفس که یک قسمت از آن به اهواز رسیده بودند را به این دو شهر منتقل کند و مقاومت را ادامه بدهند امشب هم به این ترتیب به پایان رسید تا فردا چه شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

### گزارش روز ۵۹/۸/۲۴

«ساعت ۸ به قرارگاه عملیاتی رفتیم و در آنجا از فرماندهی در مورد چگونگی وضع جبهه‌ها سوال کردیم. گفتند پیشرفت نیروهای ما خوب است. ساعت ۹ وضع بهتر بود. فرمانده هوانیروز آمد و گزارشی داد که حکایت از توقف در یک قسمت از جبهه می‌کرد. بعد اطلاعاتی آمد که معلوم کرد نیروهای ما در حال پیشرفت هستند. بعد فرمانده نیروی زمینی و جانشین رئیس ستاد آمدند و به خلبان‌ها گفتند، همان‌طور که دیروز رئیس‌جمهوری گفت امروز روز هنر است، روز حماسه است و روز کار معمولی خوب نیست. روز مافوق و تا حد مافوق تصور بشری کار کردن است. باید دشمن را بزنید. بالاخره نزدیک ساعت ۱۱ من به جمع خلبانان نیروی هوایی و هوانیروز رفتم. از آن‌ها که می‌نشستند اخبار جبهه را می‌پرسیدم و از آن‌ها که می‌خواستند پرواز کنند هنر می‌خواستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱)

### روز ۵۹/۷/۲۵

«امروز صبح روحانی فداکار و با گذشت یعنی آل‌اسحاق آمد و اطلاعاتی آورده بود و من فوراً دادم پیگیری کردند و آن اطلاعات تبدیل شد به مختصات یک نقطه روی نقشه و نیروی توپخانه ما آن مختصات را کوید و امشب دیده‌بان‌ها می‌گفتند یک گردان دشمن ضربه سخت و مهلک و نابودکننده‌ای دیده است. همین‌طور به مرکز فرماندهی نیروی هوایی رفتم. در آنجا اطلاعاتی که پی‌درپی می‌آمد در حضور من به مختصات تبدیل می‌شد و به خلبان‌ها داده می‌شد و آن‌ها هم به آن سو می‌پریدند. امیدوارم از فردا سیستم کسب اطلاع و ارزیابی و تبدیل آن به هدف تکمیل بشود و ما بتوانیم به سرعت روش‌های ضربه زدن به دشمن را به نحو کاری بدست آوریم. اما بسیار متأسفم که چرا از ابتدا به محل نیامدم و لااقل در این زمینه که از من

کاری ساخته بود و ورزیده بودم کمک‌های لازم را نکردم. در جاهای دیگر هم کارهای بسیار بود و ما باید به همه این کارها می‌رسیدیم به هر حال شاید این کار از آن‌ها واجب‌تر بود. البته احتمال من این نبود که نظام کسب اطلاعات و ارزیابی اینها تا این حد ضعیف باشد و جنگ تقریباً در تاریکی انجام بگیرد. به هر حال امروز مقداری بر امیدواری من افزوده شد. خبرهایی هم که از آبادان و خرمشهر می‌رسد دلگرم‌کننده بود. دیروز خبرها مایوس‌کننده بود، دیشب گفتم که سرهنگ رضوی چه می‌گفت و شبیانی چه می‌کرد. امروز همان سرهنگ نزدیک ظهر تلفن کرد که دیشب بر اساس امر شما من بچه‌ها را جمع کردم برای‌شان صحبت کردم و به خرمشهر حمله کردیم و دشمن را عقب راندیم. باز می‌گفت که نیروی کمکی شما هنوز نرسیده است. بعد آقای هاشمی رفسنجانی تلفن کرد و من گفتم که حالا داریم مقداری کار را روی علم و اطلاع انجام می‌دهیم نتایج هم خوبست. گفتم که هزار نفر از اهواز به آبادان و خرمشهر رفته‌اند و کمی خیال من راحت شد. اما شب سرهنگ فروزان فرمانده کل ژاندارمری صحبت کرد که یک گردان پیاده زرهی به خرمشهر می‌برد. گفتم هزار نفری که امروز رفتند چطور شد؟ گفتم ما کسی را ندیدیم. پیش از این هم یک نوبت قرار بود ده هزار نفر از تهران به خرمشهر ببرند، شد ۵ هزار و شد ۵۰۰ تا و هنوز هم یکی از آن‌ها به خرمشهر نرسیده است. به هر حال غرضم این است که مشکل نیرو را به میدانی فرستادن که منتهای فداکاری را طلب می‌کند. بنابراین مقاومت این دو شهر قهرمانی است. امروز رضوی می‌گفت بسیاری از تکاوران، دانشجویان دانشکده افسری، فرمانده توپخانه، معاونان ژاندارمری کجا جزء شهید شدگانند و بسیاری شهید شده‌اند در حقیقت زندگی واقعی را آن‌ها یافته‌اند. من به او قول دادم که امشب به همان طریقی که او پیشنهاد کرده است، امشب حتماً نیرو به خرمشهر برود. اما بیلان کار نیروی هوایی و هوانیروز امروز فوق‌العاده عالی بود. توپخانه هم بیلان کارش عالی بود و خسارتی که به دشمن زده‌اند خیلی زیاد است. هم در ناحیه خرمشهر و آبادان و هم در ناحیه دزفول. شب کسانی را که آل‌اسحاق فرستاده بود آمدند و اطلاعات جدیدی آورده بودند. باز چند محل با ارزیابی این

اطلاعات معین شد که فردا اول وقت به آن‌ها حمله می‌شود. اگر چند روز بر این قیاس عمل کنیم، ضعف دشمن بلکه کلی بشود و وقتی نیروهای ما حمله می‌کنند، ما قادر بشویم دشمن را از سرزمین خودمان برانیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۳)

### روز ۵۹/۸/۳ (روز اشغال خرمشهر)

«شب پیش را تقریباً بی‌خواب گذراندم. پی در پی از آبادان تلفن می‌شد که خرمشهر تمام شد، سقوط کرد و نیرو می‌خواستند و من کماکان آن‌ها را به استقامت می‌خواندم. البته نمی‌توانستم در تلفن بگویم که برای فردا چه برنامه‌ای داریم. شب به سختی گذشت ساعت ۴ صبح نیروهای ما در محور ماهشهر-آبادان به دشمن حمله کردند در این حمله کامیاب و ناکام بودند. طبیعی است که تا عصر هم من گرفتار این جبهه بودم و زمان به زمان اطلاعات راجع به آن‌را می‌خواستم اینک پیش از اینکه به مسائل دیگر پردازم سرانجام این جنگ را که دو روز بعد با جزئیات گزارش کرده‌اند یک جا می‌گویم. در ساعت ۳ بعدازظهر آتش دشمن قطع می‌شود و دشمن از منطقه رانده می‌شود. اما نیروهای ما هم بر اثر خستگی زیاد از حد از پا درمی‌آید، یعنی رمق را از دست می‌دهد و نمی‌تواند بماند و زمین را نگهدارد و هر دو طرف زمین را خالی می‌کنند. به یک نسبت هر دو نیروی ما و خصم ضعف مشابهی داشتیم. هیچکدام از ما نتوانستیم نیروی احتیاط در محل داشته باشیم و به موقع وارد عمل کنیم و کار را یکسره کنیم. البته ضعف ما بیشتر بوده است برای اینکه وقتی نیروهای ما ناگریز آن منطقه را ترک گفته‌اند روز بعد دشمن توانسته است آن منطقه را در کنترل بگیرد و در خود خرمشهر نیز مواضع جدیدی را اشغال کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۲)

### گزارش ۵۹/۸/۴

«صبح با اخبار جنگ در جبهه‌ها برخاستیم و از محل اقامت خود به پادگان دزفول و از آنجا هم بعداً به شهر دزفول که شب گذشته مورد اصابت موشک قرار گرفته بود رفتیم و از محل اصابت موشک‌ها دیدن کردم. احساسات، هیجان و تعصب مردم بیش از حد و توصیف ناپذیر بود. هم عصبانیت بود هم

تصمیم بود و هم تأثر از این جنایت بود و هم تلخی، و اظهار آگاهی از رفتارهای نادرستی بود که ما را در چنین وضعی قرار داده است. شعارها گویای واقعیت کلماتی بود که من بارها با آن حالت مردم را توصیف کرده‌ام. شعارهایی که می‌دادند و حرف‌هایی که می‌زدند تا حدودی ضبط شده است و به وضوح بیانگر واقعیتی است که من آن را هم اکنون توضیح دادم. در عین حالی که فریاد می‌زدند ما می‌دانیم با شما چه می‌کنند، و چه بر سر کشور می‌آورند، فریاد برمی‌آوردند، موشک، جواب موشک و از ما می‌خواستند که به دشمن ضربه بزنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۳)

روز ۵۹/۸/۶

«به مادر سعید محبی تلگرافی فرستادم و در این تلگراف گفتم ایران شاهد پیروزی وجود مادری چون توست که فرزند خود را از انگلستان به ایران می‌آوری و به جبهه می‌فرستی و اصرار می‌ورزی که او را در خطوط مقدم جبهه به نبرد وادارند. ایران با وجود این روحیه شکست نمی‌خورد و به دلیل همین روحیه در مادران و فرزندان ما در جبهه‌هاست که ما پیروز می‌شویم. تاریخ ما دوران‌های مختلف به خود دیده است. در آن دوره‌هایی که حیات ملی ما به خطر افتاده این گونه مادرها پیدا شده‌اند و فرزندان خود را به تلاش و مبارزه و جانبازی و فداکاری برای نجات میهن برانگیخته‌اند و به یمن این تلاش‌ها و فداکاری‌ها و ایثارها بوده که میهن ما برپا مانده است و امروز نیز برپا می‌ماند. این نامه را به صورت تلگراف برای او فرستادم. بعد ما وقتی می‌خواستیم ماهشهر را ترک کنیم جنازه سوخته دو خلبان سوخته هوانیروز را آورده بودند آن‌ها را در پتو پیچیده بودند. وقتی پتو را کنار زدند منظره‌ای که دیدم وصف نکردنی است. از انسان مستی بیش نمانده بود کباب شده خدایا ما در برابر این‌ها مسئولیم. سیاست ما، تدبیر ما، نحوه اداره امور کشور از جانب ما، اینهاست که وظایف آن‌ها را معین می‌کند. آیا آن‌ها باید تاوان نادانی‌ها را بپردازند؟ آن‌هم به این شکل؟ این است آن سوالی که هر مسئولی باید از خود بکند به این دلیل است که مسئولیت یک مسئول سنگین‌ترین مسئولیت‌هاست. در اینجا آقای موسوی اردبیلی دادستان کل آمده بود و می‌گفت که نزد امام

رفته است و دو سه مطلب را گفتگو کرده است. یکی اینکه بگومگوهایی هست، شایعاتی هست که فرماندهان ارتش اهمال کرده‌اند، کم کرده‌اند، زیاد کرده‌اند، و بیشتر از اینها، خیانت کرده یا می‌کنند. او گفت من به امام عرض کردم که من هم در اینجا و هم در قیامت شهادت می‌دهم که من به غرب کشور رفتم و تحقیق کردم هیچ اثری از اهمال و خیانت ندیدم. آن‌ها از جان و دل کار می‌کنند، اشکالات هست اما تلاش و ایثار هم هست. امام گفته‌اند آقای خامنه‌ای هم همین مطلب را گفته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۴)

روز ۵۹/۸/۷

«بعد از ظهر امروز از مراکز توپخانه بازدید کردیم و اگر بخواهیم آتش آغاز جنگ را با آتش توپخانه فعلی مقایسه کنیم، مقایسه فینجان و فیل است. توانایی امروز آتش توپخانه ما به لحاظ آمادگی رزمی خدمه توپ و استخدام استعدادها چندین و چند برابر آغاز جنگ است. از نظر آماده کردن افراد ذخیره برای رزم نیز در مدتی که این کار انجام گرفته، کار فوق‌العاده خارج از حد و اندازه‌ای است. در این بازدید من از فرماندهان خواستم که پی‌درپی شیوه‌های جدیدی به آزمایش بگذارند و بهترین شیوه را برای زبون کردن دشمن بیابند. به آن‌ها یادآور شدم که سرداران بزرگ جنگ‌ها به ابتکارهای شان مشخص شدند و می‌شوند و نه به اجرای قوانین معین و مرسوم. در یک جا یک سرگرد توپخانه پیشنهادی ارائه داد که جالب بود و امیدواریم این پیشنهاد اجرا بشود و بالاخره راه کار مناسب با این جنگ بدست آید. بعد از این بازدید به بازدید گروهی از اهل فن و کسانی که از تعمیرکاران بودند و از قم آمده بودند پرداختیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۸)

روز ۵۹/۸/۸

«صبح به بازدید آموزش نظامی رفتیم و از وضع آموزش سربازان و درجه‌داران بازدید کردیم که قرار شد سه روز بعد مجدداً برویم و میزان پیشرفت را ببینیم، از آنجا به محل استقرار تیپ دزفول رفتیم و درباره تجربه‌های حاصل از جنگ از آغاز تا این زمان به تفصیل سوال و جواب کردیم. در اینکه چگونه شده است که دشمن توانسته است از معبر «عبوت»



بگذرد و داخل بشود سوال کردیم برای جواب در آن موقع فرمانده نبود، یک سرگرد مخابرات که در نزدیکی کرخه یک دست خود را هم از دست داده است. فرماندهی داشت و توانا به دادن این توضیح نبود و این همان مسئله است. فرد مکتبی که تخصص این کار را نداشته باشد، نمی‌تواند و نباید آن کار را بپذیرد ولی خوب همان داستان بلایی که بر سر لشگر خوزستان آورده بودند و چگونگی پراکنده کردن تانک‌ها و بالا رفتن ضربه‌پذیری آن‌ها طرح شد و اینکه فرماندهی نتوانسته است بعد از وارد آمدن ضربه‌های اول لاقل در هنگام عقب‌نشینی نیروهای خود را در یک جا متمرکز کند و این ضربه دومی کاری‌تر از اولی بوده است. همین پراکندگی به علت ضعف فرماندهی موجب شده که در هنگام عقب‌نشینی هم ادامه پیدا کرده و مقدار زیادی از توانایی‌های رزمی آن تیپ کاسته و تانک‌های آن را دشمن چندتا چند در دست از بین برده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۲)

روز ۵۹/۸/۹

«صبح نامه‌ای به امام نوشتم مفصل و دردآلود. آنچه را که به نظرم در صلاح دین و انقلاب و کشور بود پیشنهاد کردم. در همین وقت اخبار از خوزستان پشت سرهم می‌رسید که دشمن در ناحیه دزفول حمله کرده است و لشکر داشت یک لشگر سومی را هم وارد منطقه کرده است و با این لشکر حمله کرده است. موج اول حمله پیاده نظام با ۵۰ تا ۶۰ تانک و خودروهای زرهی دیگر، دشمن را عقب زده بودند. اما ظهر به ما گفتند که موج دوم حمله را با ۲۰۰ تانک و نفرهای زرهی از ساعت ده شروع کرده‌اند و تمایل فرمانده منطقه این بود که ما در منطقه باشیم. پس ما برای شرکت در جلسه شورای دفاع نماندیم و به خوزستان آمدیم. به محض ورود به جبهه رفتیم، اول به مقر فرماندهی لشگر رفتیم و از فرمانده لشگر گزارش وضع را گرفتیم. جنگ بود و دشمن تلفات سنگین داده بود. یک کوشش سومی هم برای حمله کرده بود که مشغول بودند و آن‌ها را می‌زدند. روحیه‌ها به قدری خوب و عالی بود که من گفتگوی کسانی را که در خط اول جبهه بودند در بی‌سیم می‌شنیدم که یکی می‌گفت ۵ تانک دارد پیش می‌آید، دیگری می‌گفت بگذار بیاید به تیررس

برسد که دخلش را بیاوریم. این روحیه همان روحیه‌ای است که من منتظر پیدایش آن بودم و امیدوارم به ایجاد آن موفق شده باشیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۹)

روز ۵۹/۸/۹

«... بعد که به خطوط اول جبهه رفتیم دیدیم که در این جنگ یک روح مقاوم ستیزگر توانایی بروز کرده است. دشمن تا جایی آمد که سر نیزه‌های سربازان ما در شکم‌های آن‌ها فرو رفت که حد اعلای آن استقامت یک نیروست. یک فرمانده (آن‌طور که فرماندهان به من می‌گفتند) از نیروی تحت فرماندهی خود توقعی تا این حد نمی‌تواند داشته باشد که دشمن تا جایی پیش بیاید که مدافع برای عقب زدن او سر نیزه به شکمش بکند و این‌ها یک وجب عقب ننشسته بودند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که در نیروی زمینی ما هم همان روحیه تهاجمی که در هوانیروز و نیروی هوایی وجود داشت و دارد، بوجود آمده است. علاوه بر این‌ها گروه‌هایی که در شب عمل می‌کنند و کارشان ضربه و دستبرد است موفق شده‌اند از همین لشگر یک آتش‌بار کاتیوشای دشمن را با نفراتش نابود کنند و فرمانده آن را که یک سرگرد عراقی بود دستگیر کرده و آورده بودند. که این هم خود یک نمونه عالی از روح تهاجمی و مهارت نظامی است. در اینجا همکاری سپاه و ارتش که تحت نظر خود من انجام گرفته است و از ابتدا خودم به آن‌ها گفتم که آرام آرام پیش بروید، چون همکاری و تفاهم مهم‌تر از نتایجی است که در روزهای اول انتظار داشتیم. در همین روز در جبهه آبادان نیز نیروهای ما موفق شدند دشمن را که مشغول پل‌زدن بود درهم بشکنند و موافق اطلاعاتی که گرفتیم حدود ۲۰۰ نفر بلکه بیشتر تلفات وارد کردند و در نتیجه دشمن در کار خود موفق نشد. پس در اینجا هم ضربه‌ها به دشمن کاری بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

روز ۵۹/۸/۱۰

«صبح تا ظهر با جانشین رئیس ستاد، فرمانده نیروی زمینی فرمانده ژاندارمری و طراحان طرح‌های نظامی بحثی درباره دستورالعمل کلی جنگ

داشتیم و حدود و ثغور این دستورالعمل معلوم شد. بعد برای بازدید از جبهه‌ها رفتیم که این بازدید را تا تاریخ شدن هوا ادامه دادیم. شب جلسه شورای نظامی تشکیل شد و گزارش روز را دادند. امروز هم در جبهه آبادان و هم در جبهه دزفول ضربات کاری به دشمن وارد آمده بود و فرماندهان نیروی هوایی و هوانیروز می‌گفتند، مدت‌های دراز بود که این‌طور به دشمن ضربه نزده بودند. در این موقع امام جمعه اهواز، آقای بهشتی و آقای ربانی املشی آمده بودند که در مسائل گوناگون بحث کردیم. از جمله درباره اینکه باید میزان اعتماد را افزایش بدهیم تا دل‌های نیروهای ما به هم نزدیک شود و در جنگ موفق بشویم من به آن‌ها گفتم که باید پیش از همه با روحیه تفوق طلبی مبارزه کرد. باوندپور افسر قابلی که در اینجا بی‌دلیل دستگیر شده بود هم امروز آمده بود که ابتدا هم جرأت نمی‌کرد که بگوید ولی بالاخره گفت که چه کسی زندگی من و زن و بچه‌هایم را تأمین خواهد کرد. بعد پای خودش را نشان داد که با کمال تأسف رفتار غیرانسانی با او شده بود. با این‌حال او آماده جنگ بود و نشان می‌دهد که اعتقاد او تا کجا استوار است. فرمانده سپاه دزفول هم بر این عقیده بود که او باید در این منطقه به لحاظ دانش نظامی و توانایی فرماندهی‌اش فرمانده بشود این‌هاست اموری که متأسفانه در گذشته کرده‌ایم و حالا سزای آن‌ها را دریافت می‌داریم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

روز ۵۹/۸/۱۳

«امروز صبح از یک تعمیرگاه و آمادگاه دیدن کردیم کوشش و تلاشی که در همه جا انجام می‌گیرد تا ابزارها، خودروها، تانک‌ها، توپ‌ها و سایر اسلحه‌ها آماده استفاده بشوند، کوششی است از روی خودجوشی، ایمان و علاقه و تلاشی است که ما برای ایجاد این حرکت کرده‌ایم، در نتیجه ابزارهای ما از پی هم آماده می‌شوند. در اینجا گروه‌های فن‌دان و فن‌شناس داوطلبانه آمده‌اند و کار می‌کنند. این بازدید تا دو بعدازظهر به طول انجامید. در این کارگاه‌ها ظرف ماه گذشته ۶۰۷ خودرو تعمیر و آماده شده است، بیشتر از حدود پنجاه تانک و توپ و سایر اسلحه‌ها هم تعمیر و آماده شده است، این تلاش در همه‌جا هست یک حاجی در اینجا بود که کارشان تراشکاری بود و بسیاری از قطعات

را که ما نمی‌توانیم از خارج وارد کنیم او داوطلبانه آن‌ها را تعمیر می‌کند و عیناً از روی آن‌ها چند نمونه را به من نشان داد. اگر این جنگ همین روح ابتکار را برانگیزد و عمومیت پیدا کند و مردم در هم جا خودشان در پی ساختن آن چیزهایی باشند که از خارج وارد می‌کنند، ما باید بگوییم که توانسته‌ایم به جای زیان در جنگ سود ببریم و این استعدادها و نیروهای نهفته را بکار بگیریم. به دلیل همین کارهاست که ما توانسته‌ایم نه تنها جای ابزاری که در جنگ از دست می‌دهیم پر کنیم بلکه ابزار جنگی خودمان را چند برابر کنیم. اما این حاجی سرگذشتی هم داشت که برای ما گفت نامه‌ای را نشان داد که فرماندار شهر به او نوشته است که حاجی فلان، شما در رژیم سابق ۲۰۰۰ تومان چک به نفع بنیاد فرح کشیده‌اید که صرف امور خیریه بشود، لازم است که (درست یادم نیست) مثلاً ۶ هزار تومان به حساب فلان بریزید (حساب مستضعف یا غیرمستضعف) وگرنه تهدید کرده بود که این داستان را عیان خواهیم کرد و برای تو اسباب زحمت درست خواهند کرد. می‌گفت خوب در رژیم سابق هم با من همین رفتار را کردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

روز ۵۹/۸/۱۶

«صبح قبل از رفتن به تهران خبر دادند که دشمن به دزفول حمله کوچکی و یا حمله را شروع کرده است. البته باید بگوییم که در این منطقه باریدن باران آغاز شده است و این برای دشمن که فقط می‌تواند از راه زمین با ما بجنگد خوب نیست. در هر حال به تهران رفتیم. به منزل امام رفتیم. به ایشان گفتم که وضع نیروها در حال بهبود است. امکانات تازه‌ای را که بوجود آمده است به او گفتم و گفتم که اگر ما را به حال خود بگذارند و نیروهای مسلح را به حال خود بگذارند و روحیه‌ها را خراب نکنند، ما موفق و پیروز می‌شویم اگر بخواهند به طور مرتب روحیه‌ها را خراب بکنند ما پیروز نمی‌شویم و شکست می‌خوریم و این شکست سرنوشت ایران را دگرگون خواهد کرد.

– ایشان گفتند که نه، شما مطمئن باشید که قدر زحمات شما معلوم است و آن‌ها هم که برای انجام کاری به اینجا آمده‌اند. گفتم که یک عده رفته‌اند آنجا و فداکاری می‌کنند و شما هم اینجا نشست‌اید و نقشه می‌کشید. به هر حال من

به ایشان گفتم این عده علاوه بر اینکه نشسته‌اند و نقشه می‌کشند اسباب و مقدمات ضعف را هم خودشان فراهم آورده‌اند و مقصر این وضع آن‌ها هستند و متهم آن‌ها هستند. حالا این‌ها طلبکار هم شده‌اند و می‌خواهند به خیال خودشان فرصت را مغتنم بشمارند. این را به شما بگویم اگر این‌ها موفق بشوند و تزلزلی در این روحیه‌ای که الان بوجود آمده بوجود بیاورند، قطعاً نیروهای مسلح ما کارایی خودشان را از دست خواهند داد و شکست حاصل خواهد شد و این شکست به قیمت سنگینی برای کشور تمام خواهد شد. آنقدر قیمتش سنگین است که نمی‌توانم تصور کنم که اثر این شکست چقدر وحشتناک خواهد بود. حال اینکه ما کاملاً دشمن را مهار کرده‌ایم و می‌توانیم امیدوار باشیم که پیروز می‌شویم. از پیش امام بیرون آمدیم و ایشان اطمینان دادند که شما نگران نباشید، هیچ نگران نباشید و بکار مشغول باشید، کوشش کنید و انشاءالله خداوند به شما پیروزی می‌دهد و نگران این حرف‌ها نباشید و این‌ها اثر نمی‌کنند. خدا کند که این‌طور باشد و این کارها اثر نکند و ما بتوانیم که این جنگ را به پیروزی برسانیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

روز ۵۹/۸/۱۷

«صبح وزیر خارجه کوبا آمد به همراه او عده زیادی هم آمدند. وزیر خارجه کوبا گزارش سفر خودش به بغداد را داد و گفت به اینکه به یمن تلاش عظیم شما و ایستادگی غیرقابل وصفی که از خود نشان دادید، دولت عراق اکنون دیگر آن ادعاهای سابق را ندارد و درحد معقولی حرف می‌زند که می‌توان گفت حاضر است قبل از مذاکره عقب‌نشینی بکند او ۴ ماده پیشنهاد داد که قرار شد در جلسه شورای عالی دفاع طرح بشود و جواب بدهیم. خود این معنی که وزیر خارجه کوبا می‌گفت و قبل از او هم دیگران می‌گفتند، نشان می‌دهد که کار و کوشش ما اگر برای بازیگران صحنه قدرت داخلی قدر و منزلت ندارد، در دنیا قدر و منزلت دارد و همه می‌دانند که با امکانات ما با وجود محاصره اقتصادی و ده‌ها مشکل داخلی و خارجی این مقاومت یک هنر و حماسه بزرگ زمان ماست. و صد افسوس که چشم تنگ و خردبین زورپرستان آن‌را نمی‌بینند. به هر حال ما در یک برهه سختی هستیم. اگر این

برهه را به سلامت بگذرانیم و دشمن را مهار بکنیم دیگر ما را باکی از توطئه این گروه نیست و اعتنایی به جنگ روانی-سیاسی این‌ها نخواهیم کرد. البته این گروه خود قوه و قدرتی ندارند و گمان می‌کنم اگر هر روز گزارش‌های دروغ تهیه کنند و با تلفن و نوشته و حضوری به امام برسانند بالاخره آنچه نباید بشود خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲)

روز ۵۹/۸/۲۰

«اما عملیات نظامی امروز، امروز جهاد سازندگی دزفول و مردم شهر چند گوسفند و نقل و نبات برای تشویق خلبان‌های هوانیروز به لحاظ کار برجسته‌شان آورده بودند. بعد فرمانده عملیات در کرمانشاه یعنی سرهنگ عطاریان اطلاع داد که در آنجا هم دشمن تلفات سنگینی داده است. توپخانه ما که حالا با استفاده از تکنیک، فن و دانش بسیار خوب شده است و دقیق هدفها را می‌زند، امروز انبار مهمات دشمن و بسیاری نقاط حساس دشمن را زده است و بالاخره در ناحیه اهواز و آبادان لشکر مشهد پاکسازی را با موفقیت ادامه می‌دهد و غنائم جنگی مهمی به دست آورده است. بندر «فاو» را نیز توپخانه ما از آبادان جانانه کوبیده است. من حالا فهرست این ضایعاتی را که به دشمن وارد شده است در اینجا برای شما می‌آورم. تا شما بدانید دشمن وقتی متوقف شد نمی‌تواند هر روز این تلفات را تحمل کند و از پا در نیاید.

- توپخانه ما در گیلان غرب یک آتشبار توپخانه و دو انبار مهمات دشمن را از بین برده است.

- در غرب اهواز در دب حردان و دب سلیمان ۴ تانک، ۱۰ تیربار و ۸۳ نفر کشته به دشمن خسارت وارد آمده است.

- در شمال شرقی آبادان نیروی ارتش ما با توپخانه خود تلفات سنگینی به دشمن وارد کرده است. دشمن تار و مار شده و آنچه به جای گذاشته است ۱۷ دستگاه لودر، ۵۰ دستگاه خودرو غالباً سالم، ۴۵ جسد غیر از زخمی‌ها و جسد‌هایی که با خودشان برده‌اند.

- هوانیروز ما در سرپل ذهاب ۳۵۰ نفر تلفات به دشمن وارد کرده است. در جبهه دزفول نیز ۱۲۰ نفر تلفات به دشمن وارد آمد و ۳ تانک و ۱۰ خودرو با نفرات و تعدادی بولدوزر و گریدر منهدم کرده و به غنیمت گرفته است.

- هوانیروز در غرب اهواز ۵ تانک و یک جیپ فرماندهی را با سرنشینان از بین برده و ۵۰ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی هم به دشمن تلفات وارد آورده است.» (انقلاب اسلامی، ۶/۹/۵۹)

روز ۲۲/۸/۵۹

«در بازگشت به دزفول واقعه‌ای برای فرمانده نیروی زمینی [ظهیرنژاد] پیش آمد به این ترتیب که شب دیرگاه مدت‌ها بعد از من به مقصد رسیده و یکی از همراهان خود را فرستاده بود تا به من اطلاع دهد که افراد بسیج اتومبیل او را متوقف کرده و از او کارت شناسایی خواسته‌اند او هم از آن‌ها خواسته بود که خود را معرفی کنند کارت شناسایی خود را نشان بدهند که ببیند کیستند و بعد به آن‌ها کارت شناسایی نشان بدهد. آن‌ها هم به جای معرفی خود و دادن کارت شناسایی با او با لحن بد و بی‌ادبانه‌ای صحبت کرده و او را پیاده کرده‌اند. او هم در پیاده‌رو خیابان نشسته است و گفته است باید بنشینم اینجا تا صبح بشود و مردم بیایند و ببینند نتیجه زحمت و خدمت برای جمهوری و کشور چیست این‌ها نمونه‌های دیگری است از همان بیماری کیش شخصیت و همان رفتار بر پایه قدرت که جوانانی که در این جا این عمل را انجام داده‌اند در حقیقت خواسته‌اند بگویند که زور آن‌ها بیشتر است و این رفتار همان رفتار بیمارگونه‌ای است که در جامعه ما به علت حاکمیت استبداد وجود دارد. به نظر من مکتب توحید علاج این بیماری بزرگ اجتماعی است که مادر همه بیماری‌هاست بوده است. در حالی که این مسئله را به طریق دیگری هم می‌توانستند حل کنند، آن جوانان که البته در شب با فداکاری به انجام وظیفه حفظ امنیت شهر می‌پردازند، می‌توانستند سخن فرمانده را سخن حقی تلقی کنند و بگویند که چون شما فرمانده نظامی هستید- اگر نمی‌دانستید که او فرمانده نیروی زمینی است- و ممکن است مسئولیت حساسی داشته باشید و از طرف دیگر هم چون ممکن است ضد انقلاب و یا هرکس دیگری قصد

استفاده از این فرصت‌ها را برای از بین بردن فرماندهان و مسئولان داشته باشند، ما خود را معرفی می‌کنیم و دیگر مسئله دنباله پیدا نمی‌کرد و برخورد بوجود نمی‌آمد که هیچ، بلکه صفا، اعتماد، صمیمت و همدلی هم ایجاد می‌شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۹)

روز ۵۹/۸/۲۳

«صبح راهی تهران شدیم. در تهران کمی از ظهر گذشته بود خبر یافتیم نیروهای عراقی به سوسنگرد حمله کرده‌اند. این تقریباً سومین جمعه است که من به تهران بازمی‌گردم و در هر سه جمعه دشمن حمله می‌کند. بعد از ظهر هم جلسه‌ی شورای دفاع در زمینه تبلیغات خارجی و سیاست خارجی و ... رسیدگی کردیم و من برای رسیدن به مشکل سوسنگرد آمدم. در سوسنگرد نیروی نظامی مسئولیت جنگی نداشت. آنجا در حوزه‌ی ژاندارمری و سپاه پاسداران و عملیات غیرمنظم و بسیج و اینها بود. این حمله‌های دولت عراق هم در عین حال که نشانه کوششی است برای تحمیل فعالیت‌های جنگی و متناسب با ابتکارات نظامی اوست، می‌شود این‌طور تعبیر کرد که بهر حال حمله می‌کنند دیگر مثل سابق نیست و با مقاومت سخت روبرو می‌شوند و تلفات سنگین می‌پذیرد و می‌رود در جایی که فکر می‌کند توانایی نظامی ما ضعیف است و حمله می‌کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)

روز ۵۹/۸/۲۴

«اول وقت خیلی زود از سوسنگرد پرسیدم از هر سو دشمن حمله کرده و نیروهای ما به حد کفایت به جبهه نرسیده‌اند مطابق معمول خبرها ضد و نقیض‌اند. مقداری وقت با داد و بیداد درباره رساندن نیرو به این جبهه گذشت. بعد چند نفری آمدند برای کارهایی که به جنگ راجع می‌شود و یا نتایج و آثار و عواقب جنگ است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۱)

روز ۵۹/۹/۲

«امروز صبح برای بازدید نیروهای در جبهه و امکان اجرای طرح‌هایی که دیروز از آن صحبت کردم و تا شب را در جبهه‌ها گذرانیدیم. در آغاز مدتی را



در جبهه سوسنگرد در چادر فرماندهی به گفتگو و بحث درباره شکست حمله امروز دشمن و چه باید کرد پرداختیم. در حقیقت دیشب آنطور که فرمانده نیروی زمینی گزارش می‌کرد، از ساعت چهار صبح یورش خود را آغاز کرده بودند و هدف این حمله بنا به مدارکی که بدست آمده بود، این بوده است که بعد به اهواز سرازیر بشوند. تلفات دشمن بسیار سنگین بوده است. تا وقتی که من آنجا بودم خودروهایی بسیاری را دیدم که پر از جنازه سربازان عراقی بود و تازه می‌گفتند صحرا از جنازه پر است، اینطور که می‌گفتند شش یا هفت نفر بره هم سالم به غنیمت گرفته بودند، حدود ۲۲ تانک و نفربر را هم از بین برده بودند، حدود ده نفر هم اسیر زخمی گرفته بودند که علاوه بر اینها دو سیر سالم را پیش من آوردند، از نیروی مخصوص بودند، خودشان خواسته بودند که مرا ببینند، از آنها پرسیدم در مقام توصیه این جنگ به شما چه می‌گویند؟ صدام در مورد دلیل اینکه با ما در جنگ هستید چه می‌گوید؟ گفتند به ما می‌گویند که ایران به عراق حمله کرده است و ما (عراقی‌ها) در مقام دفاع برآمده‌ایم و باید آنقدر بجنگیم تا ایران آتش بس اعلام کند. البته معلوم می‌شود که صدام آدم کذابی است و بسیار تأسف خوردم از اینکه جوانان را اینطور می‌آورند و با تبلیغات دروغ به کشتن می‌دهند، برای مقاصدی که اینها می‌جنگند هیچ اطلاعی از کم و کیف آن مقاصد ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۱۲ و ۱۴/۹/۵۹)

روز ۵۹/۹/۴

«صبح از خواب برخاستم سرماخوردگی هنوز همراهم بود، اما هوا هم آفتابی بود آقای خامنه‌ای و فرمانده نیروی زمینی آمدند. چون فرمانده نیروی زمینی شب پیش هم خیلی از روحیه عالی سربازان در جبهه تعریف کرد، ملاحظه سرماخوردگی را نکردیم و به جبهه رفتیم. به نقاط تازه‌ای در بلندی‌ها که نیروهای ما در آنجا مستقر شده‌اند رفتیم. این بازدید تا ساعت دو بعد از ظهر به طول انجامید. سنگر به سنگر با سربازان صحبت کردیم روحیه‌شان بسیار خوب و عالی بود به محل دیده‌بان‌ها رفتیم و از آنجا استقرار دشمن را دیدیم، دشمن نیز مشغول تیراندازی با خمپاره و توپ به همان محلی بود که ما

از آن بازدید می‌کردیم چون بالا و پایین رفتن از سربالایی‌ها و در هوای آفتابی موجب عرق کردن زیاد شد به خود نوید دادم که سرماخوردگی خوب می‌شود، و گرمی محیط و صمیمت سربازان هم موجب فراموشی سرماخوردگی نیز شد. اما در مراجعت معلوم شد که نخیر، همین رفتن موجب تشدید سرماخوردگی شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۵

«امروز صبح به راه افتادیم و به ماهشهر برای بازدید از جبهه آبادان و خرمشهر رفتیم. سرماخوردگی هنوز برجا بود باز با همان فرصت‌های مسکن راه افتادیم این روز را به جبهه ماهشهر پرداختیم، از سپاه پاسداران، عملیات نامنظم و واحدهای توپخانه دیدن کردیم و مطابق معمول سنگر به سنگر رفتیم و یک به یک بازدید و گفتگو کردیم هوا که تاریک شد تا دیروقت شب هم در گرفتن اطلاعات نظامی و بحث درباره کالاهای نظامی گذشت و این روز هم به این ترتیب سپری شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۶

با وجود اینکه مرض برجا بود، با همان قرص‌های مسکن راه افتادیم و به آبادان رفتیم در آنجا از همه خطوط مقدم جبهه بازدید کردیم. سرهنگ کهری را دیدیم و کار قهرمانی او و گردان او را هم دیدیم. از بهمنشیر گذشتیم و پس از بازدید از سنگرها به جلوترین سنگر با موتور رفتیم. در آنجا با سربازان و افراد بسیج نشستیم و گفتگو کردیم از آنجا به جبهه دیگری رفتیم که افراد کمیته‌های تهران بودند. با آن‌ها در سنگر ناهار خوردیم و یکی از آن‌ها گفت که آقا ببینید در اینجا یک سرباز نظامی هست؟ من به او گفتم که از مرز آذربایجان غربی تا خلیج فارس جبهه عمومی دشمن است. یک جا شما هستید یک جا مردم عادی و بسیج، یک جا سربازان و یک جای دیگر سپاهیان انقلاب شما ببینید عرض و طول جبهه آنان چه میزان است و شما چند نفرید؟ بقیه این جبهه گسترده را چه کسانی حفاظت می‌کنند؟ چرا اجازه می‌دهید این مطالب نادرست را به شما القاء کنند و در شما نسبت به هم سوءظن بوجود بیاورند؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۴)

روز ۵۹/۹/۷

«صبح از آبادان به ماهشهر و از آنجا به اهواز آمدم در اهواز تا ساعت یک بعدازظهر در ستاد لشکر اهواز به مسائل نظامی منطقه پرداختیم و در مورد اجرا نشدن طرحی که قرار بود در یکی از این مناطق اجرا بشود سوال کردیم، در جستجوی علت آن، کسانی را که باید آن طرح را اجرا می‌کردند، خواستیم و با آن‌ها صحبت کردیم. ساعت یک یا نزدیک ۲ بود که به محل سپاه پاسداران رفتم و در آنجا درباره همان طرح چون طرح عملی را مسئولان سپاه تهیه کرده بودند صحبت شد و برای من تشریح کردند. دیدم که آن حالت گیجی که شب پیش دست داده بود باز دست داده است ناچار باید هم به دزفول می‌رفتیم که رفتم و بعد هم باید به تهران باز می‌گشتم. جوانان احساسات خیلی گرم و صمیمانه‌ای از خود نشان دادند و عده‌ای هم می‌خواستند که من در اجتماعاتشان حاضر بشوم سوال‌هایی داشتند، و می‌خواستند که سوال و جواب بشود. اما حال من هیچ مقتضی نبود وقتی سوار شدیم، دو نفر آمدند و یکی از آن‌ها می‌گفت اگر بخواهد پولی که بابت انتشار روزنامه داده است پس بگیرد چه باید بکند و دیگری به من گفت که شما این همه دهن‌کجی به امام نکنید البته از اینکه ذهن این جوانان این‌طور مسموم شده است خیلی ناراحت شدم با این حال به آن‌ها گفتم که حالا وقت این حرف‌ها نیست و اینجا هم محل جنگ است. با این حال همان حقی که شما دارید این حرف را به من بزنید من هم دارم به کسانی که فکر می‌کنم هر روز به من سوزن می‌زنند و بدتر از سوزن نیش و بیشتر از آن زهر در جانم می‌ریزند، به اندازه شما بگویم که این کار را نکنید. چرا شما از یاد می‌برید که اگر شما حق دارید به رئیس جمهور و فرمانده کلتان این حرف را بزنید، من هم حق دارم همین حرف را به کسانی که فکر می‌کنم همین کار را کرده‌اند بزنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۶)

روز ۵۹/۹/۸

«حالا من می‌دانم که فرق میان فرمانده خوب و بد کدام است از نظر من ظهیرنژاد یک فرمانده خوب است. به لحاظ این که او سخت مراقب جان و

آموزش و راحت سربازان، افسران و درجه‌داران تحت فرماندهی خویش است. برای او تلفات دادن مسئله است، اصلاً نمی‌تواند جان افراد تحت فرمان خود را به خطر افکند و نمی‌کند، این صفت در فرمانده یک صفت برجسته است، برای اینکه ما مسئول جان این انسان‌های ارزشمندی که برای یک هدف عالی آماده کمال فداکاری شده‌اند، هستیم. بسیار می‌گویند که این فرمانده این خصلت و آن فرمانده آن خصلت را دارد. این مکتبی است، او فلان است، آن کذا است، اما وقتی من تجربه این مدت را در برابرم مجسم می‌کنم، می‌بینم برای کسی چون من مراقبت و مواظبت از جان افراد این کشور یک وظیفه مهمی است و نمی‌توانم و نباید بتوانم فرماندهی را بدست کسانی بسپارم که بجای طرح خوب و بجای استفاده از دانش، آن عامل زور و به صورت قبول تلفات سنگین و به خطر انداختن سرباز و درجه‌دار و افسران تحت فرماندهی خود استفاده کنند. فرصت طلبانی هستند که می‌خواهند، با عنوان کردن شهید و از راه شهیدپروری ضعف خودشان یعنی نبود دانش فرماندهی و ضعف فرماندهی را بپوشانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۱)

**روز ۵۹/۹/۲۵**

«امروز از صبح تا ظهر در محل ستاد اروند حاضر شدم و اعضای ستاد وضعیت نظامی را تشریح کردند و طرح‌های نظامی خودشان را توضیح دادند. این توضیحات را یادداشت کردم، امکانات نظامی که در اختیارشان قرار گرفته بود، کارهای دشمن و کارهای خودشان را هم گفتند که همه را یادداشت کردم، و همین‌طور توانایی‌ها و ضعف‌های دشمن و توانایی‌ها و ضعف‌های خودشان را برای من شرح دادند. بعد از این توجیه نظامی، بعد از ظهر به مسئله دیگری مشغول شدیم که آن مسئله فرماندهی و وحدت آن بود، که گفتگوها تا دیروقت شب به طول انجامید و امیدوارم که از این نظر وضع را بسیار بهتر کرده باشند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۰)

**روز ۵۹/۱۰/۴**

«امروز صبح با جانشین ستاد ارتش وضع جبهه‌ها را بررسی کردم، تحولاتی در جبهه‌ها انجام گرفته و در همه جا نیروهای ما حالت تعرضی به خود گرفته

و دشمن را پس زده‌اند. قدم‌های اول قدم‌های مشکلی است، سخت است، تجهیزات و امکاناتی که فراهم شده است باید با وسواس و دقت به کار برود تا در حین شکست دشمن این تجهیزات و امکانات برای ما بماند. با توجه به موقعیت کشور و محاصره همه جانبه البته معنای این سخن بر خوانندگان روشن است، اما امیدواریم قدم‌های بعد سریع و شتابگیر باشند ما از نظر نظامی از نقطه ضعف به نقطه قوت رفته‌ایم و اینک زمان عمل فرارسیده است، دشمن را زمین‌گیر کرده‌ایم، بنابراین وقت ضربه است. پس از بحث و گفتگوی مفصل که من نمی‌توانم به لحاظ مصالح جنگ آن گفتگوها را بازگو کنم قرار شد که من فردا و پس فردا از جبهه‌ها دیدن کنم و قسمت‌های بعدی طرح‌های جنگی را ارزیابی کنیم و به عمل دریاوریم. سرشب شورای نظامی تشکیل شد و در آنجا هم از نو وضع جبهه‌ها، فعالیت‌های روزانه مورد بحث قرار گرفت. حمله‌های آزمایشی به لحاظ اطلاعاتی که به ما داده است، از جهتی امیدبخش، از جهتی مبهم است ما نمی‌دانیم دشمن چه امکاناتی را برای مقابله با نیروهای ما دارد بعضی اطلاعات ما دقیق نیست ولی امیدواریم علایمی که از دشمن ثبت می‌کنیم این اطلاعات را دقیق کند.» (انقلاب اسلامی، ۲۰/۱۰/۵۹)

روز ۵۹/۱۰/۱۹

«از آنجا برای گفتگو با سربازانی که در جبهه‌ها بودند به خطوط مقدم جبهه رفتیم. شب پیش ما با اتومبیل روی همین جاده بسیار جلو رفته بودیم تا جایی که خمپاره‌های دشمن از اتومبیل ما استقبال کرد. بعدا معلوم شد در تاریکی شب، از خطوط خودمان هم جلوتر رفته بودیم، البته ما به لحاظی که نمی‌دانستیم کجا باید برویم، رفته بودیم. امروز با نفربر زرهی رفتیم و به خطوط مقدم رسیدیم با سربازان سنگر به سنگر صحبت کردیم. در حین صحبت با سربازان یک سنگر، گلوله خمپاره‌ای در همسایگی همان سنگر، خورد و چهار سرباز ما را شهید کرد و این را خود به چشم دیدم که تأثرم بسیار شد و بدیهی است که دیگر دل و دماغی نماند که با سربازان خوش و بش کنیم. اما حرف‌هایی زدیم و جواب‌ها شنیدیم که اگر شرایط جنگی نبود در اینجا یک به یک می‌آوردیم و خوانندگان ملاحظه می‌کردند که اینکه یکبار

گفته‌ام بعضی‌ها هنوز خشت دوم را روی خشت اول نگذاشته می‌زنند همه را می‌ریزند و کار را باز باید از سر شروع کنیم به گراف نبوده است. با این حال حضور در جبهه‌ها اثر خود را بوجود می‌آورد و با گفت و شنود و توضیح ابهامات رفع می‌شود. وقتی یک عملیاتی انجام می‌گیرد و آن‌طور که انتظار دارند یک دفعه دشمن نابود نمی‌شود اینکه چرا چنین شده و مقصر پیدا کردن شروع می‌شود در اینجا نیز برای‌شان صحبت کردم و پرسیدم که شما چقدر تلفات داده‌اید؟ گفتند و گفتم دشمن چقدر تلفات داده است؟ گفتند. گفتیم خوب شما راضی نیستید از اینکه به نسبتی که خودتان می‌گویید یک به سه به دشمن تلفات وارد آورده‌اید؟ گفتند که چرا اما وقتی همه می‌گویند چرا ما کاری نمی‌کنیم در ما این تصور بوجود می‌آید که ما لابد باید یک کاری بکنیم که در همان شب اول ارتش دشمن نابود بشود تا دائم سرکوفت نشویم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳۰)

روز ۶۰/۲/۳۱

پیروزی عملیات «الله اکبر»

«سرتیپ فلاحی و سرتیپ خزایی هر دو به انجام عملیات اصرار کردند و آنچه نبود را فراهم آوردند و قرار بر انجام عملیات شد.

آغاز عملیات «الله اکبر»

ما برای رفتن به خراسان و جاهای دیگر خوزستان را ترک کردیم و فکر می‌کردیم این هم به عنوان یک نوع غافلگیری برای دشمن موثر است. تا نیمه شب ۳۰ اردیبهشت در واقع بعد از نیمه شب که می‌شود ۳۱ اردیبهشت ساعت ۳ صبح ارتش، لشکر ۹۲، لشکر ۱۶، تیپ هواپرد و توپخانه با آرایشی کامل با استفاده از همه اطلاعات جمع آوری شده تنظیم آتش به ترتیبی که در نقشه‌ای که ضمیمه این کارنامه است می‌بینید، تقریباً زمین را از گلوله‌های توپ و ترکش‌های آن کاملاً فرس می‌کند. به علاوه نیروهای سپاه پاسداران به اضافه نیروهای دکتر چمران که تحت نظر او عمل می‌کنند و وابسته به ارتش هستند و به انضمام عناصری که از ژاندارمری و شهربانی، تحت امر ارتش عمل و انجام وظیفه می‌کنند. مسئولان این‌ها به ترتیب، سرتیپ خزایی سرهنگ یعقوب

حسینی به عنوان نیروی زمینی، سرهنگ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲، سرهنگ لطفی فرمانده لشکر ۱۶، و رحیم صفوی فرمانده عملیات سپاه و دکتر چمران فرمانده عملیات نامنظم، و پایین‌تر فرماندهان تیپ‌ها. سرهنگ الماسی فرمانده تیپ سوم لشکر ۹۲ که مسئولیت عملیات و رهبری آن را از «الله اکبر» برعهده داشت، سرهنگ حیدری فرمانده تیپ هوابرد، سرهنگ جمشیدی فرمانده تیپ سوم لشکر ۱۶ پایین‌تر از آن‌ها فرماندهان گردان‌ها که با برجستگی و شجاعت و ایمان و اخلاص تمام جنگیدند و من به عنوان نمونه نام منتصر و فردوس را به عنوان افسرانی که در این جنگ جوهر خود را نشان دادند، می‌آورم بقیه فرماندهان گردان‌ها هم مثل این دو افسر جنگیدند و پیروزی‌شان کامل و درخشان بود. افسران توپخانه، سرهنگ عطایی و سرهنگ آخوندزاده و البته افسران دیگری که تحت فرماندهی این دو جنگیدند. نیروی هوایی و هوانیروز نیز همه در یک عملیات هماهنگ مثل جنگ «بدر» عمل کردند. البته بعد خواهیم گفت که از چه مرحله‌ای به بعد در این هماهنگی کمی نقصان بوجود آمد که این برای جنگ‌های دیگر تجربه خواهد شد. صبح وقتی ما به اهواز آمدیم و عازم خط اول جبهه شدیم، سرهنگ لطفی ساعت ۶ ظرف ۳ ساعت یعنی از ۳ صبح تا ۶ صبح به تمام هدف‌های تعیین شده، رسیده بود و ۳۶۲ اسیر هم گرفته بود. سرهنگ نیاکی فرمانده لشکر ۹۲ با اینکه دخترش سخت بیمار است، با خونسردی قابل ستایشی در بیابان، محلی که من هم اکنون در آن این کارنامه را ضبط می‌کنم، عملیات را هدایت می‌کرد. و ساعت ۱۰ صبح سرهنگ الماسی نیز به هدف‌های خود دست یافته بود و در همان وقت من پیامی برای امام فرستادم و پایان موفقیت‌آمیز عملیات را به اطلاع ایشان رساندم. به خطوط مقدم جبهه رفتیم، تا جایی که یک گلوله تانک دشمن بلافاصله پشت اتومبیلی که ما سوار آن بودیم به زمین خورد و این به ما خطراتی بود که جلوتر از این دشمن است و ما در آنجا از اتومبیل پیاده شدیم و سنگر گرفتیم و اکنون من با خواننده وضعیتی را که دیدم شرح می‌کنم.

ارزش جنگی عملیات: چون می‌خواستیم بدانیم کاربرد روش چگونه بوده است، وقتی همه افسران ستاد و همه کسانی که نام بردم و همه کسانی که نام

نبردم در چادر فرماندهی ستاد حاضر بودند، سوال اول من این بود که این جنگ را چگونه برآورد می‌کنید؟

جواب این است:

از ابتدای جنگ تا امروز مهم‌ترین پیروزی ماست و از بسیاری جهات مشخصات کاملاً نو و جدا از مشخصات برخوردهای نظامی پیشین دارد. تلفات ما در حداقل است. ما حتی یک تانک در جنگ از دست نداده بودیم و بعد معلوم شد که دو تا تانک روی مین رفته‌اند. چون دشمن حتی پشت جبهه خویش را مین‌گذاری کرده بود و این دو تانک روی مین رفته و آسیب دیدند. مهم‌ترین رقم را این‌طور که ساعت ۱۱ شب دکتر چمران آمد و گفت و بعد هم تأیید شد، نیروهای تحت فرماندهی او گفتند، به لحاظ اینکه آن‌ها به آخرین بلندی شهید پیه؟ رفته و آنجا را هم که بعدش بلند است و تا بستان پشت دشمن بوده است، معلوم شد که دشمن مین‌گذاری کرده است و این افراد با ایمان و دلیر روی مین رفته و شهید و زخمی شده‌اند. البته در آن تپه هم با دشمن به زد و خورد پرداخته بودند. پس، از نظر نفرات، تقریباً (غیر از آن‌هایی که روی مین رفتند) حداقل تلفات را داشته‌یم ولی دشمن برعکس، حداکثر را داشته است. البته ما در حمله‌ی «جبهه کرخه‌کور» ۷۰۰ اسیر از دشمن گرفتیم ولی تعداد کشته و زخمی‌هایش شاید کمتر از جنگ این دو جبهه بود. در اینجا در مجموع ۵۵۰ اسیر گرفته‌اند و زخمی و کشته دشمن خیلی بیشتر از سابق بوده است. و چون نخستین چیزی که من در جبهه پرسیدم این بود که: چطور است که دشمن تیراندازی نمی‌کند غیر از همان تیراندازی با تانک که به طرف اتومبیل ما کرد و مستقیم؟ وقتی که اسرا آمدند و از آن‌ها بازجویی شد معلوم شد که توپخانه‌ی آن‌ها منهدم شده است. پس عملیات توپخانه ما بسیار دقیق و خوب انجام گرفته است. تمام دشمن، تانک‌ها، نفربرها و تجهیزات کاملاً به تصرف ما درآمده بود و یا منهدم شده بود. از نظر مسافت ما در جبهه الله اکبر بین ۱۸ تا ۲۰ کیلومتر پیشروی کردیم. بنابراین با توجه به استحکامات دشمن در اینجا که بعد وقتی به بازدید میدان جنگ می‌رسم برای شما شرح خواهم داد، این مقدار عملیات در این فصل گرم و در آن فاصله زمانی کوتاه،



بی‌نظیر بوده است. هماهنگی نیروهای ما تا تصرف هدف‌ها خوب و عالی بوده است. سنگرهای دشمن را دیدیم و آن‌طور هم که می‌گفتند مهندسی این چنین و چنان است، گمان من این است که سنگرهای سربازان خود ما به مراتب بهتر بود راهی را هم که کشیده بودند دیدیم و راهی نبود که حکایت از قوت مهندسی آن‌ها بکند بلکه همان زمینی بود که بر اثر کثرت رفت و آمد درست شده بود و معلوم بود که از راه کشی چیزی نداشت. اسرا را داشتند می‌بردند. به من گفتند که آن‌ها را ببینم امتناع کردم به لحاظ اینکه آن‌ها سرباز و افسر بودند و مسلمان و برادر ما بودند. و یک رژیم ناپکاری آن‌ها را به یک جنگ ناحقی برانگیخته بود و من به لحاظ تجربه و آموزش مایل نشدم ولو دشمن را اسیر ببینم. به طریق اولی، بعد حاضر نشدم اجساد ریخته بر زمین را ببینم اما از دور پیدا بود آن هم بسیار. بر آن بلندی‌ها نشستیم و در فکر دور و درازی فرو رفتیم. یاد روز پیش از آن افتادم چه کسی باور می‌کرد که این استحکامات و این بلندی‌ها که سنگ خالص بودند، به این سرعت و با این تلفات کم بدست نیروهای ما بیفتد دوباره یاد این مسئله افتادم که ما مظلومانه می‌جنگیم چه کسی به ما کمک می‌کند؟ خارجی‌ها که تا به حال به ما اسلحه نیز نفروخته‌اند، چه برسد به کمک. اما داخلی‌ها ای مردم خود شما می‌دانید که با ما چه می‌کنند، باز به این مسئله برگشتم که کنود(سست) نباشیم، این عوامل را نباید برای خودمان ضعف فرض کنیم و باید به ایمان و علم و لیاقت بیشتر تکیه کنیم.»

«قیافه‌های سربازان، درجه‌داران، افسران، افراد بسیج، پاسداران، گروه عملیات غیرمنظم، شهربانی، ژاندارمری و و و که از هم شناخته نمی‌شدند و من پرسیدم و گفتم ما با هم هستیم. در کنار هم هستیم یک لباس داریم، یک هدف داریم. با همه مواعی که ایجاد شده و می‌شود پیروزی بزرگی است در ایجاد هماهنگی و این بیش‌تر از همه چیز مرا شاد کرد. سلماسی فرماندهی تیپ هیجانی زایدالوصف داشت و کلاشینکف دشمن را که به غنیمت گرفته بود در دست داشت. وقتی با دوربین نگاه کردیم و دشمن را در حال تحرک دیدیم بعد از شلیک تیر تانک به طرف ما به او هشدار دادیم که مراقب باش،

دشمن روبروست. و او پاسخ داد که مراقبم، خدا کند که پیش بیاید بازهم تلفات بیشتری ببیند و این جنگ زودتر تمام بشود ما زودتر پیروز بشویم به من گفت: فرماندهان آنها کشته شده‌اند و خواست که برویم و جنازه‌های آنها را ببینیم و من امتناع کردم از دور دیدم انسانی افتاده در خاک، انسان میان حضيض و اوج، معلق رهاست اگر استقامت کند و اوج بگیرد به سوی خدا پرکشیده می‌شود، جنازه‌ی او وقتی بر زمین بیافتد و روح او همه‌ی زمان، همه مکان و تاریخ را می‌گیرد در وجود انسان‌ها به یک زندگی بارور می‌پردازد. حتی وقتی اشاعه بیدادی به خرابی و زور و تجاوز است جنازه او بر زمین نفرت و ترحم ناشی از حقارت به انسان دست می‌دهد و حالا با این جنازه‌ها چه باید می‌کردیم در آن هوای گرم بلکه داغ، گفتم آنها را (جنازه‌ها را) آن‌طور که آیین اسلام می‌گوید، دفن کنید. انسان به هر رو انسان است و ما می‌باید مقام انسان را گرمی بشماریم. سربازان، درجه‌داران، افسران، افراد سپاه و دیگران می‌آمدند و بر گرد ما جمع می‌شدند و من احساس خطر می‌کردم برای آنها. ناگزیر ساعت ۳ بعدازظهر از جاده الله اکبر برای بازدید جاده سوسنگرد آمدیم غذا نخورده بودیم به این فکر هم نبودیم. در مراجعت احساسات و تظاهرات مردم در مسیر بود و همه نیروهای مسلح ما که پشت بودند، به این مسئله بعد می‌پردازیم. به سوسنگرد آمدیم فرمانده لشکر ۱۶ پیشاپیش راهنمایی می‌کرد به خطوط مقدم جبهه رفتیم. به محض اینکه پیاده شدیم باز افراد نیروهای مسلح ما با شتاب و دوان دوان به سوی ما آمدند، از تیراندازی نیروها و توپخانه دشمن تا خطوط مقدم جبهه خبری نبود. خلاف همیشه که ما به جبهه می‌رفتیم توپخانه‌اش فعال بود. اما در اینجا چرا دو سه باری در نزدیکی‌های اتومبیل‌های ما گلوله‌های توپش بر زمین خورد. همین موجب شد که من نگران بشوم برای نیروهایی که از هر سو به طرف ما می‌دویدند. شوق و ذوق و هیجان‌شان را نمی‌توانستند مهار کنند. یکی از آنها زخمی شده بود خون صورت و گلو و سینه او را پوشانده بود. سر او را باندپیچی کرده بودند و داشتند به بیمارستان می‌بردند با من عکسی گرفت و شور و هیجان همه بی‌اندازه بود. در اینجا هم تیپ هوابرد، تیپ سه لشکر ۱۶

و افراد سپاه با هم بودند. باز پرسیدم گفتند که همه مخلوطیم، باز هیجان من، امید من زیاد شد. سرهنگ فردوس آمد او را هم که افسری بسیار قابل است دیدم به او پیروزی را تبریک گفتم و همه‌ی آن‌ها هم به من تبریک گفتند از اینجا به قسمت مقدم جبهه رفتیم یکی دو گلوله توپ هم باز در مسیر بر زمین خورد. که حکایت از آن می‌کرد که توپخانه دشمن ناتوان شده است در اینجا هم باز دوان دوان به سوی من آمدند با هیجان تمام مرا در بر می‌گرفتند و می‌بوسیدند و من پی‌درپی به آن‌ها می‌گفتم به سنگرهایتان برگردید، گلوله‌های توپ ممکن است هر لحظه در جمع شما بیفتد ساعت ۶ بعدازظهر از این جبهه بازگشتیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۳)

تبلیغات جنگ در همان ابتدای جنگ در سازمان تبلیغات جنگ متمرکز شد که زیر نظر شورای عالی دفاع عمل می‌کرد، اما رئیس‌جمهور همواره در مورد غرض‌ورزی صدا و سیما در انعکاس خبر جنگ تأکید می‌کرد، گویا مسأله انعکاس دقیق نیروهای عمل‌کننده در جبهه‌ها بسیار اهمیت داشته که خواب نیمه شب او را آشفته ساخت:

«ساعت ۱۲ شب من بلند شدم که به رادیو بغداد گوش بدهم. زیرا که من هر شب دستگاه‌های تبلیغاتی عراق را می‌گیرم و با دقت تمام علائمی را که می‌دهد ثبت می‌کنم چنانکه می‌گفت در «الله اکبر» و «سوسنگرد» به نیروهای آن‌ها حمله کرده‌ایم آن‌ها ما را فراری داده‌اند. من گفتم این خود از ضعف‌های بزرگ دستگاه صدام حسین است برای اینکه چنین شکست آشکاری را وارونه وانمود کرده است که این بر نیروهای مسلح او قطعاً تأثیر منفی می‌گذارد. اما در همین ساعت که داشتم دنبال رادیو بغداد می‌چرخیدم رادیو تهران را گرفتم اعلامیه‌ای به نام سپاه می‌خواند که به نظر من چون در این جنگ‌ها، مسأله روحیه، مسأله تعیین‌کننده است اثری کشنده و مرگبار داشت و از یک لشکر دشمن در صورتی که حمله متقابل می‌کرد زیانبارتر بود. می‌گفت که پس از مدتی رکود با آتش توپخانه و با کمک هوانیروز و سپاه این منطقه را بازپس گرفتیم معلوم می‌شود که چند تیپ از نیروی زمینی، نیروهای تحت فرماندهی چمران اصلاً در آنجا حاضر نبودند! چون من این کارنامه را امروز جمعه اول

خرداد پر می‌کنم، صبح «رحیم صفوی» فرمانده عملیات سپاه را خواستم گفتم شما از این اعلامیه اطلاع دارید؟ گفت: خیر، گفتم: به نظر شما این اعلامیه صحیح است؟ گفت خیر، صدمه جدی به هماهنگی نیروهای ما و ارتش می‌زند. تلاش زیادی را هدر می‌دهد. به او گفتم که فرماندهان نیروها دیشب در همان دیرگاه به پیش من آمدند که سخت رنجیده و عصبانی بودند می‌گفتند که ما تحت دلالت شما، فشار شما می‌رویم و همکاری و هماهنگی می‌کنیم بعد این رادیو با ما این‌طور می‌کند، این تلویزیون با ما این‌طور می‌کند و هرچه در هماهنگی زحمت کشیده می‌شود برباد می‌رود و روحیه خصومت و کینه بر جا می‌گذارد. کسانی که این کارها را می‌کنند قطعاً دوست سپاه نیستند دشمن سپاه هستند و می‌خواهند این ارگان را از مجموعه انسان‌های معرف عقیده و ایثار به مجموعه انسان‌های تابع قدرت و قدرت طلب تبدیل کنند..... و حالا پرسیدنی است که در برابر این یازده تا ضرر مسلم، تنظیم‌کننده و تبلیغ‌کنندگان دروغ‌های بی‌مزه چه سودی به افراد معتقد سپاهی پاسدار می‌رسانند. برخلاف این تبلیغات افراد سپاه پاسداران برای این نمی‌جنگند که رقیب نیروهای مسلح دیگر باشند و بگویند که ما کردیم و آن‌ها نکردند. بلکه برای این می‌جنگند که دیگران را نیز با خود در یک جنگ اعتقادی دوش به دوش به پیش ببرند. این‌گونه بیانیه‌ها به زیان آن‌گونه مردم معتقد است و من یقین دارم که روز به روز افراد معتقد سپاه که اکثریت قریب به اتفاق آن را تشکیل می‌دهند بیشتر به تبلیغات نابکارانه، مخالفان رئیس‌جمهوری پی خواهند برد و متوجه خواهند شد که چه کسی راست و چه کسی دروغ می‌گوید.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۴)

### مبانی تحلیلی اختلافات در جنگ

عموماً در کارهای گروهی اختلاف بین عناصر و اجزاء تشکیل‌دهنده گروه امری بدیهی تلقی می‌شود. در امور مهمی چون مسائل سیاسی و جنگ نیز به واسطه ماهیت گروهی آن اختلاف سلیقه امری اجتناب‌ناپذیر است. اما در مورد خاص جنگ تحمیلی، در ظاهر مسئله تنها اختلاف سلیقه بین متولیان جنگ و

جریان‌های سیاسی نبود. عدم اعتماد به ارتش در ابتدای انقلاب به واسطه احتمال رخداد کودتای دیگری شبیه کودتای نوزده جریان اصلی انقلاب اسلامی، جریان مذهبی، را به طور فزاینده نگران می‌ساخت. از سویی نیروی جایگزین ارتش وجود نداشت و باید تا زمانی که سپاه و نیروهای مردمی دیگر آمادگی لازم برای دفاع را کسب می‌کردند از ارتش حداکثر استفاده را می‌کردند. از سوی دیگر نیروهای مردمی و سپاه پاسداران گرچه نیروهای نظامی برخاسته از توده مردم و با انگیزه بالا برای فداکاری بودند اما هنوز فرصت کافی برای آموزش و تجهیز آنان با سلاح‌های مدرن و کارآمد فراهم نیامده بود و لذا استفاده از ارتش اجتناب‌ناپذیر بود.

آنچه بر پیچیدگی‌های جنگ می‌افزود تنها بی‌اعتمادی به ارتش نبود بلکه جریان اصلی انقلاب اعتماد کافی به رئیس‌جمهور منتخب هم نداشت و این آخری از اولی بسیار جدی‌تر و نگران‌کننده‌تر بود. به هر حال شواهد مشخصی وجود دارد که جریان مذهبی از گرایش سران ارتش به رئیس‌جمهور در هنگام جنگ نگران است و از طرفی می‌کوشد تا در حد امکان با تسلیح کردن نیروهای مردمی و سپاه از خطر احتمالی نزدیکی رئیس‌جمهور با ارتش بکاهد. جریان مذهبی به صراحت احتمال کودتا توسط رئیس‌جمهور را مطرح ساخته بود و با توجه به انتقادهای جدی و صریح رئیس‌جمهور از بخشی از سران جریان مذهبی بخصوص حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو، این نگرانی چندان نابجا نبود. از آن طرف رئیس‌جمهور انتقاد از ارتش و تضعیف آن را نقشه‌ای حساب شده برای حذف خود می‌پنداشت و تقویت سپاه و نیروهای مردمی را در راستای همین طرح ارزیابی می‌کرد. از این رو رئیس‌جمهور هم از قدرت‌گیری سپاه به عنوان بازوی نظامی جریان مذهبی و امکان استفاده ابزاری از آن توسط بخشی از جریان مذهبی بیمناک بود. در چنین شرایط پیچیده‌ای که شکاف و بی‌اعتمادی عمیق بین نیروهای سیاسی رقیب به یارکشی و شکاف عمیق بین نیروهای نظامی مبدل شده بود جنگ آغاز شد. پیش‌داوری‌ها، نگرانی‌ها، آینده‌نگری‌ها، جهت‌گیری‌های سیاسی و بالاخره تلاش برای حفظ و بسط جایگاه سیاسی، شالکه اصلی برنامه و

عملکرد دو جریان سیاسی عمده را تشکیل می‌داد. و جنگ نه تنها به اتحاد دو جریان برای پرداختن به موضوع مهم جنگ کمکی نکرد بلکه اختلافات عمیق را تشدید کرد.

سایه اختلافات سیاسی بر جنگ به تدریج تا حدی توسعه یافت که بخشی از جریان مذهبی رئیس‌جمهور را خائن خواند و معتقد بود وی درصدد کودتا است. حتی برخی او را به تباری با دولت عراق برای شکست ایران در جنگ متهم ساختند. از آن سو رئیس‌جمهور طرف مقابل را به تلاش برای حذف وی از ریاست جمهوری، ایجاد دیکتاتوری، سرکوب آزادی‌های مردم و تداوم جنگ برای حفظ قدرت حزب و باند قدرت خود متهم ساخت. از فروردین ماه ۱۳۵۹ مشخص بود که احتمال بروز جنگ میان ایران و دولت عراق وجود دارد و تقریباً تمام مقامات رسمی ایران از مسائلی که در درون عراق و نزدیک مرزها می‌گذشت آگاهی نسبی داشتند. اما آنچه به نظر می‌رسد موجب شد تا بعدها رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده کل قوا مورد نکوهش جناح رقیب قرار گیرد، به اختلافات ریشه‌ای سیاسی مابین آن‌ها بازمی‌گشت تا واقعیت‌های صحنه نبرد. در طول دوران ریاست جمهوری و پس از آن منتقدین موارد متفاوتی را به عنوان علل اصلی سوءتدبیر و در بدترین حالت خیانت و همسویی رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا با دشمن در جنگ مطرح ساختند که به علت تنوع بسیار نیازمند بررسی و تحلیل عمیق است. نظر به حساسیت بسیار بالای موضوع و برخورد غیرعلمی و متعصبانه با آن از دو سو و از آنجا که تحلیل‌های موافق و مخالف تاکنون به طور متناوب ادامه یافته و کمتر به صورت تحلیلی و عینی مطرح شده است بر آن شدیم در اینجا با طبقه‌بندی موضوع نقدها بطور دقیق و موشکافانه اسناد و مدارک موجود و خاطرات بازیگران اصلی حاضر در رویدادها، اعم از مخالفین و موافقین را بررسی و ارائه کنیم تا به درک دقیق‌تری از وقایع دست یابیم. پیش‌تر تأکید می‌کنیم در این جایگاه تنها در پی بیان دیدگاه‌ها و روایت دقیق از رویدادها هستیم و نتیجه‌گیری را بر عهده خواننده واگذار می‌کنیم. مدعی استفاده از تمام اسناد و مدارک منتقدان رئیس‌جمهور و پاسخ‌های رئیس‌جمهور و حامیان وی

به هر یک از این انتقادات نیستیم، اما برای گشوده شدن بحث علمی و تحلیلی از آنچه قابل وصول بوده بدون ارزش گذاری حتی المقدور استفاده شده است. محورهای اصلی انتقاد از رئیس‌جمهور در مسئله جنگ به ترتیب عبارتند از:

- ۱- عدم پیش‌بینی وقوع جنگ
- ۲- عدم تحویل سلاح به مدافعان
- ۳- تضعیف نیروهای مردمی و سپاه
- ۴- عقب‌نشینی تعمدی
- ۵- حضور نمایشی در جبهه
- ۶- تأکید بر جنگ کلاسیک
- ۷- عدم تشخیص اولویت‌های دفاعی
- ۸- شکست در عملیات نظامی
- ۹- تلاش در جهت کودتا
- ۱۰- عدم تشکیل شورای عالی دفاع

اینک به طور مبسوط به هر یک از موارد بالا پرداخته و ادله موافقان و مخالفان گزاره‌های فوق را جهت روشن شدن مطلب ارائه می‌دهیم.

### ۱) عدم پیش‌بینی وقوع جنگ

پیش‌تر شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سال ۱۳۵۹ را تحلیل نمودیم. به همین سیاق شرایط نظامی متأثر از بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و از همه دشوارتر کشمکش‌های قومیتی و جنگ داخلی در کردستان بسیار وخیم بود. اما آیا پیش‌بینی جنگ در این وضعیت می‌توانست جلوی حوادث بعدی را بگیرد و آیا رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا از چنین قدرتی برخوردار بود. گذشته از این‌ها آیا وی از ابزار لازم برای پیش‌بینی جنگ استفاده کرده بود و بالاخره آیا او از جنگ پیش از وقوع آن مطلع بود؟ برخی منتقدین معتقدند وی حمله عراق را غیرممکن دانسته بود و برخی دیگر از منتقدین معتقدند او جنگ را پیش‌بینی کرده بود اما تمهیدات لازم را در نظر نگرفته بود، برخی دیگر از همین دسته معتقدند وی در دو مورد قبلی اقدام لازم را انجام

داده بود اما به واسطه رقابت سیاسی حاضر نبود از همه استعدادهای نظامی کشور بخصوص سپاه و نیروهای مردمی استفاده کند.

علی اکبر هاشمی رفسنجانی از اعضای مؤسس حزب جمهوری اسلامی رئیس‌جمهور وقت را متهم می‌سازد که آمادگی لازم را برای مقابله با دشمن فراهم نساخته بود:

«از مجموع حوادثی که تا پیش از تجاوز رسمی عراق به ایران در ۳۱ شهریور ۵۹، در مرزها و در روابط بین دو کشور پیش آمده بود، تقریباً می‌شد شروع تهاجم عراق را پیش‌بینی کرد. به طوری که در فروردین ماه، صدام از اقلیت‌های قومی ایران اعلام حمایت کرد و به دنبال قطع رابطه‌ی ایران و آمریکا، ادعای مالکیت جزایر ایرانی را طرح و با حمله به مراکز نفتی، حاکمیت خوزستان را طلب نمود و کمی بعد رسماً در جمع وزرای خارجه عرب اعلام کرد که ما آماده هستیم سرزمین‌های عراقی را که ایران اشغال کرده، پس بگیریم و ادعای ارضی خود را به طور رسمی به سران هشت سازمان بین‌المللی مانند سازمان ملل، کنفرانس عرب و غیرمتعهدا ارائه داد. اما این‌که چرا نیروهای نظامی و امنیتی ایران با این همه دلیل، قادر به پیش‌بینی قطعی تجاوز صدام و پیشگیری از آن نشدند، پاسخ آن را بنی‌صدر باید بدهد. بنی‌صدر، جانشین فرماندهی کل قوا و رئیس‌جمهور بود و آن موقع مسئول جنگ، فرماندهی کل تشکیلات نظامی و امنیتی موجود بود. ولی او حقیقتاً این واقعیت‌ها را با غرور خود تشخیص نمی‌داد و یا فکر می‌کرد با ارتباطاتی که با غربی‌ها دارد، مسأله را حل می‌کند و شاید برایش اهمیت نداشت و تصور می‌کرد اگر حوادثی پیش بیاید، از آن‌ها می‌تواند برای اهدافی که در داخل دارد، بهره‌گیری کند. به همین دلیل توجهی به این خطر مهم نکرد و اگر توجه داشت، عملاً کاری انجام نداد. بنی‌صدر مایل نبود ما را در جریان کارهای نظامی بگذارد. ما هم تا شروع جنگ، اصولاً وارد حریم کارهای وی نشدیم؛ چون مطمئن بودیم در این صورت او هر نوع حضور ما را بهانه‌ی دیگری برای افزایش تنش‌های داخلی قرار می‌دهد. بعد از شروع جنگ، زمانی که مشخص شد او سیاست مشخصی برای مقابله با دشمن ندارد، ما به صورت



حاشیه‌ای و نه به طور مستقیم، به دستور امام و از طریق شورای عالی دفاع، به تدریج وارد این مسائل شدیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۲۶)

اسماعیل کوثری از فرماندهان اسبق سپاه نیز معتقد است بنی‌صدر به هشدارهای نیروهای مسلح در مورد جنگ بی‌توجهی می‌کرد:

«به نظر می‌رسد بنی‌صدر خیلی حساب شده و با برنامه داشت گزارش‌های هشداردهنده رده‌های مختلف نیروهای مسلح را پشت گوش می‌انداخت و خودش را به تغافل می‌زد. در نهایت هم روز ۳۱ شهریور ۵۹ هجوم سراسری یگان‌های ارتش رژیم بعث شروع شد.» (سایت مشرق، ۱۴/۱۰/۹۰)

حسین همدانی از فرماندهان ارشد سپاه همدان که از روزهای ابتدایی جنگ در منطقه کرمانشاه حضور داشته است با بیان خاطره‌ای یادآور می‌شود که بنی‌صدر باور به حمله دشمن به ایران نداشته است:

«روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۹، کل فرماندهان ارشد عملیاتی ارتش و سپاه در مناطق غرب و شمال غرب کشور در اتاق جنگ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه جلسه بسیار مهمی با بنی‌صدر و مشاوران نظامی او داشتند. حضور امیر سرتیپ قاسم علی‌ظهرینژاد فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش، مرتضی رضایی فرمانده کل وقت سپاه، ابوشریف، فرمانده عملیات سپاه کشور، سرهنگ صیاد شیرازی، محمد بروجردی، ناصر کاظمی، فرمانده سپاه پاوه، احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان، سروان غلام‌رضا آذریون فرمانده ارتشی سپاه قصرشیرین، معاون ایشان آقای ابراهیم مالکیان و آقای هدایت‌الله لطفیان [بعدها فرمانده نیروی انتظامی]، را در آن جمع به خاطر می‌آورم. ابتدا آقایان بروجردی و آذریون به تفصیل از تحرکات گسترده سپاه دوم ارتش بعث در امتداد نوار مرزی و گلوله باران مستمر پاسگاه‌های مرزی ما توسط دشمن صحبت کردند. بنی‌صدر و نظامی‌های همراه او از قبیل سرهنگ پورموسی اصلا این گزارش‌ها را جدی نگرفتند. مدام به همدیگر نگاه می‌کردند و پوزخند می‌زدند!

حتی یادم هست خودم به بنی‌صدر درباره وضعیت بحرانی منطقه سرپل ذهاب گزارش مفصلی دادم. به او گفتم: آقای رئیس‌جمهور! در نوار مرزی، یک پاسگاه به اسم تیله کوه، عراق حدود ۱۵۰ دستگاه تانک را جلو کشیده و رو

به سمت شمال دشت ذهاب، آن‌ها را آرایش داده، ما حتی از دور، با دوربین تک به تک آن‌ها را شمردیم. قشنگ یادم هست دور و بری‌های بنی‌صدر گفتند: نه آقا، آن‌ها تانک واقعی نیستند، ماکت تانک‌اند، می‌خندیدند و می‌گفتند: ماکت هستند. در پایان جلسه، بنی‌صدر و مشاوران او گفتند: شما اصلاً نترسید، ارتش عراق جرأت نمی‌کند حتی گوشه چشمی به خاک ایران بیندازد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

سیداسماعیل موسوی از خلبانان نیروی هوایی در آن هنگام به خاطر می‌آورد فرمانده کل قوا احتمال حمله نظامی دشمن را کتمان می‌کرد:

«بنی‌صدر که فرمانده کل قوا بود حتی بعد از شروع جنگ هم عنوان می‌کرد هرگز صدام به ما حمله نمی‌کند. در حالی که سه روز بعد از جنگ که عراق داشت در منطقه دشت عباس در خوزستان پیشروی می‌کرد باز حمله را نفی می‌کرد. یکی از شهدای عزیز ما که برادر وحید هاشمیان فوتبالیست معروف هم بود به نام شهید اصغر هاشمیان بعد از شنیدن این موضع، سر بنی‌صدر داد می‌زند و می‌گوید: ما به شما گفته بودیم اوضاع چگونه است. اما بنی‌صدر باز گفت عراق به ما حمله نخواهد کرد. شهید هاشمیان از کوره درمی‌رود و یقه فرمانده کل قوا را می‌گیرد و می‌گوید: «عراق نصف خوزستان را هم گرفته تو هنوز می‌گی جنگ نشده؟» که محافظین جلوی او را گرفته بودند. اصغر یک اصفهانی شجاع بود.» (خبرگزاری فارس، ۹۳/۳/۵)

احمد متوسلیان از فرماندهان سپاه پاسداران در مناطق غرب کشور (مریوان) معتقد است فرمانده کل قوا نسبت به هشدارهای فرماندهان نظامی درباره حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق بی‌توجهی می‌نمود و حتی احتمال وقوع جنگ را نمی‌داد:

«من دقیقاً یادم هست که درست یک ماه قبل از شروع جنگ، جلسه‌ای در اتاق جنگ لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه به ریاست بنی‌صدر تشکیل شد. در این جلسه آقایان ظهیرنژاد و صیاد شیرازی، به همراه فرماندهان ارتشی ۳۰ منطقه نظامی از استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه و نیز برادران مرتضی رضایی [فرمانده کل وقت سپاه] و محمد بروجردی به اتفاق مسؤلان

سپاه در کل مناطق غرب حضور داشتند. در این جلسه فرمانده سپاه قصر شیرین به مسأله عدم آمادگی دفاعی نیروهای مسلح اشاره کرد و گفت: از این حیث نیروهای ما کمترین آمادگی رزمی ندارند در صورتی که ارتش عراق از خیلی وقت پیش شروع به ساختن استحکامات نظامی خودش کرده و در حاشیه مرز دارد سنگرهای بُنی می‌سازد؛ بعد هم به تفصیل به وضعیت بد نیروهای ارتش از این لحاظ و نیز حملات مکرر ارتش عراق به پاسگاه‌های مرزی ما اشاره کرد. نهایتاً از بنی‌صدر سوال کردیم: اگر به احتمال یک درصد عراق به ایران حمله کند، شما چه تدبیری برای دفاع دارید؟ بنی‌صدر گفت: عراق هرگز جرأت چنین کاری را ندارد. این بار برادر بروجردی گفت: آقای رئیس‌جمهور! اگر به احتمال یک در هزار، عراق به ایران حمله کند و فرضاً بخواهد در غرب بیاید جلو، شهر قصر شیرین را بگیرد، شما برای مقابله با چنین مسأله‌ای چه تدبیری دارید؟ بنی‌صدر مجدداً گفت: عراق هیچ وقت چنین غلطی نمی‌کند. برای این‌که هم در سطح بین‌المللی و سیاست جهانی محکوم می‌شود و هم امنیت داخلی خودش به خطر می‌افتد و عراق خودش را به خطر نمی‌اندازد. این مغز بی‌شعور در آن جلسه برای ما از سیاست بین‌المللی صحبت می‌کرد. با آن‌که خودش بهتر از همه می‌دانست که سیاست بین‌المللی همیشه تابعی از منافع متغیر امپریالیست‌های غرب و شرق است، با این حال برای ما از وحشت عراقی‌ها از محکومیت بین‌المللی در صورت حمله به ایران صحبت می‌کرد. به هر جهت جلسه را به اینجا ختم کردند که مقرر شد بازدید از مناطق مرزی به عمل بیاید. رفتند به اصطلاح منطقه را بازدید هوایی کردند و در راه بازگشت، هلی‌کوپتر بنی‌صدر به علت نقص فنی در منطقه تحت کنترل ضدانقلاب سقوط کرد و افتاد و متأسفانه این مغز بی‌شعور هیچ آسیبی ندید. ضدانقلاب هم به او هیچ تعرضی نکرد و بعد هم رفتند لاشه آن هلی‌کوپتر را با تراکتور آوردند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

ابراهیم همت یکی دیگر از فرماندهان سپاه در منطقه غرب (سال ۱۳۵۹) قریب به همین مضمون را تکرار می‌کند:

«قبل از شروع جنگ، برادران سپاه در مناطق غرب و جنوب، به دفعات مکرر اخطار می‌کردند عراق چند ماهی است که نیروهایش را در مرز جابه جا کرده؛ اما هر بار که ما این را می‌گفتیم، بنی‌صدر و عوامل دست‌نشانده او در ارتش می‌گفتند: چنین چیزی امکان ندارد. عراق غلط می‌کند به ایران حمله کند! با شروع جنگ هم بنی‌صدر، این‌ت‌را مطرح کرد که ما زمین می‌دهیم و زمان می‌گیریم. همین مسأله مشخص می‌کند که قبل از جنگ و حتی پس از آغاز جنگ، در داخل هم توطئه‌هایی برای سرگرم‌سازی ما و فرصت دادن به دشمن برای تجاوز هرچه بیش‌تر در کار بوده. این‌ها همه محصول توطئه‌ای بود که جریان بنی‌صدر به کمک مجاهدین خلق و با هماهنگی عراق و آمریکا در منطقه به وجود آوردند.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

برخلاف بسیاری از منتقدین که فرمانده کل قوا را به بی‌توجهی به هشدارها در خصوص حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق به ایران متهم می‌ساختند، ناصر آراسته از فرماندهان نظامی ارتش، به یاد می‌آورد، نمایندگان مجلس شورای اسلامی حتی رئیس‌مجلس (اکبرهاشمی رفسنجانی) اطلاعات موثق ارائه شده از سوی ارتش را جدی تلقی نمی‌کردند:

«آقای ذاکری رئیس رکن دوم ارتش، اطلاعات را به آقای غرضی که در آن دوران استاندار خوزستان بود می‌رساند. دقیقا؛ آن دوران آقای غرضی دست سرگرد ذاکری را می‌گیرد و به مجلس می‌برد. بعد در مجلس یک سری از نمایندگان به او می‌خندند و می‌گویند غرضی یک سرگرد طاغوتی را آورده است تا بگوید که جنگ می‌شود و بعد از این طریق دوباره به قدرت برگردند! مجلس اول به وقوع جنگ اعتقادی نداشت. خوب برخی از نمایندگان آگاهی نداشتند چون مثل حضرت امام (ره) نبودند. حتی چهره‌ای نزدیک مثل آقای هاشمی اعتقاد نداشت، حالا از یک فرد سیاسی که تا قبل از حضور در مجلس در زندان ساواک بوده که توقعی نیست. وقتی آقای غرضی این حرف‌ها را می‌زد و مسئولان کشور استدلال‌ها می‌کردند که چون ملت عراق ۶۵ درصدش شیعه است، به ما حمله نمی‌کند! دوم این‌که چون ما قصد تجاوز به کشوری نداریم، به ما حمله نمی‌شود. در ضمن این‌که ما عراق را تحریک نکردیم. سوم

هم این که اگر عراق به ما حمله کند، همین مردمی که انقلاب کردند، ریشه صدام را می‌کنند. با این دلایل کسی به گزارش‌ها توجهی نداشت. آقای غرضی هم به ذاکری گفته بود: «ما وظیفه‌مان را انجام دادیم. بیا برویم.» بعد آقای آذرگون [آذریون] از فرماندهان ارتش فرمانده سپاه قصر شیرین شد. آن دوران بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود. او به بنی‌صدر می‌گوید به اینجا حمله می‌شود. بنی‌صدر هم می‌گوید: «صدام غلط می‌کند صدام به ما حمله نمی‌کند. ما چهارمین ارتش قدرتمند دنیا هستیم.» (خبر آنلاین، ۹۲/۳/۱)

سیدتراب ذاکری فرمانده اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی اهواز در دوران جنگ که پیش‌تر ذکر آن رفت در مرور خاطرات آن روزها به یاد می‌آورد سه ماه قبل از حمله عراق به ایران، خطر حمله عراق را از دو طریق به مقامات عالی رتبه نظام گزارش داده است. از جمله وی از طریق غرضی استاندارد وقت خوزستان اطلاعات را به نمایندگان مجلس رسانده است:

«یکی دو بار سراغ غرضی رفتم و توجیه‌اش کردم و گزارش مفصل از وضعیت تحرکات عراق به او دادم. وقتی گزارش را دادم، گفت: مگر می‌شود؟ برو دلایلت را بنویس. این کار را کردم به او گفتم که اگر ما این جاها را خاکریز بزینم، سیم خاردار بکشیم، دشمن وارد خاک ما نمی‌شود و با هر استعداد نظامی که حمله بکند، ما توان دفاع داریم. آن هم دفاع در سر مرز نه این که جنگ به داخل شهرها کشیده شود. غرضی گفت: چه کار کنم؟ گفتم: برو و با مقامات عالی رتبه صحبت کن. این که گزارش کنی، شرایطی نیست که به زودی به نتیجه برسد. ضمن این که ارتش امکان بستن مرز را ندارد و این نامه نوشتن تو در بوروکراسی اداری بعدا به نتیجه نمی‌رسد. ایشان به تهران رفت و نمایندگان را در یک جلسه محرمانه توجیه کرد. منتها حرف‌هایش برای نماینده‌ها قابل قبول نبود. نماینده‌ها به غرضی می‌گویند که: «آقا! شما چه می‌گوی؟ ما شاخ آمریکا را در منطقه شکستیم، تو آمدی و می‌گویی عراق به ما حمله می‌کند؟!»، این جواب را که به غرضی دادند، او با دلخوری به خوزستان برگشت. من با خوشحالی پیش او رفتم که از نتیجه کارهایش مطلع بشوم که بالاخره امکانات کی می‌رسد که او گفت: «کسی اصلا جواب من را

نمی‌داد. تقریباً من را هو کردند. ذاکری! کسی در جریان نیست. این‌ها نمی‌دانند چه خبر است.» گفتم تکلیف چیست؟ گفت: «هیچی. من وظیفه‌ای داشتم و باید آن را انجام می‌دادم. ما مایوس شدیم ولی به فکر این بودم که یک کاری باید کرد و نباید دست رو دست گذاشت.» (خبرآنلاین، ۹۲/۷/۶)

علی رغم این‌ها برخی از نمایندگان مجلس سه ماه بعد به علت تعلل فرمانده کل قوا در امور جنگ بخصوص اشغال خرمشهر توسط دشمن، خواهان عزل وی شدند. به هر حال ذاکری به خاطر می‌آورد همین اطلاعات را به آیت‌الله خمینی رسانده و او آن را به فرمانده کل قوا داده است. او ادعا می‌کند بنی‌صدر بسیار دیر هنگام به اطلاعات وی واکنش نشان داده است در هنگامی که دیگر هیچ اقدام بازدارنده‌ای نمی‌شد انجام داد:

«انجمن اسلامی لشکر ۹۲ تشکیل شد و یک روحانی به اسم حجت‌السلام کاملان مسئول آن شد، کم کم حواس او را به شرایط جلب کردم. بعد هم ماجرای پاسخی که نماینده‌ها به غرضی داده بودند را با او درمیان گذاشتم. او گفت می‌تواند این کار را انجام دهد. من به او گفتم: این کار باید سریع انجام بشود. و بهترین فرد هم امام خمینی (ره) است. مدارک را تهیه کردم و به او دادم. ۱۵ خرداد ۵۹ او به تهران رفت و یک هفته بعد هم آمد. نتیجه این شد که امام مدارک را به بنی‌صدر - که آن زمان فرمانده کل قوا بود - واگذار کردند. بنی‌صدر هم کار را به کانال اداری انداخت و در نهایت ۱۵ روز مانده به آغاز جنگ تحمیلی، نامه‌ای به لشکر رسید که در آن گفته شده بود که چقدر امکانات می‌خواهید؟» (خبرآنلاین، ۹۲/۷/۶)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود تمام ادعا و اتهامات در مورد عدم اطلاع از بروز جنگ را رد می‌کند. یکی از موارد ادعایی بنی‌صدر که آن را بارها در مصاحبه‌های مختلف اشاره کرده این است که فرماندهان ارتش طبق گزارشات موثق بدست آمده از نیروهای اطلاعاتی مستقر در عراق به این نتیجه رسیده بودند که حمله عراق به ایران قریب‌الوقوع است و گزارشی را نیز تهیه و نزد وی آورده بودند. او می‌گوید در زیر گزارش پاراف کرده که به عرض امام [آیت‌الله خمینی] برسد اما آیت‌الله خمینی در مقابل به او گفته است که

عراق جرأت حمله به ایران را ندارد و این توطئه سران ارتش برای جلوگیری از ورود روحانیون به ارتش است. آیت الله منتظری نیز شبیه همین جملات را از زبان بنی صدر شنیده و در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«در همان ایام آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان هم از اصفهان برای سرکشی به جبهه‌ها به آن مناطق رفته بود، بالاخره من در تهران به اتفاق آقای طاهری رفتیم خدمت امام و جریانات را برای ایشان گفتیم، به ایشان گفتیم اوضاع جبهه‌ها خیلی ناجور است، عراقی‌ها دارند پیشروی می‌کنند، این‌ها گمرک خرمشهر را تخلیه کرده‌اند و هرچه در آن بوده است برده‌اند و به سرعت دارند پیشروی می‌کنند باید یک فکری برای این مسأله بشود، ایشان گفتند: [شما این مطالب را بروید به آقای بنی‌صدر بگویید]، من و آقای طاهری دو نفری رفتیم ستاد مشترک که آقای بنی‌صدر آنجا بود، در آنجا نشستیم با ایشان به صحبت کردن، هفت هشت تا از افسرهای ارتشی هم آنجا بودند، به او گفتیم: [آخر این چه وضعی است! چرا جلوی عراقی‌ها را نمی‌گیرید؟ شما که می‌دیدید صدام دارد رجز می‌خواند چرا مرز را سنگربندی نکردید و آماده نشدید؟] آقای بنی‌صدر گفت: [همه این‌ها تقصیر آقای خمینی است، ایشان می‌گفت صدام جرأت نمی‌کند به ایران حمله کند!] گفتیم: [این چه حرفی است که می‌زنید، امام کجا چنین حرفی گفته‌اند، چرا تقصیر را می‌خواهی به گردن ایشان بیندازی؟]» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۸)

رئیس‌جمهور اما سال‌ها بعد به انتقادات از عدم پیش‌بینی جنگ پاسخ داد و مدارکی ارائه نمود. وی مدعی است به تاریخ ۵۹/۵/۷ یعنی ۵۳ روز قبل از آغاز جنگ فلاحی جانشین ستاد ارتش و کتیبه رئیس اطلاعات ارتش گزارشی کامل از تدارکات ارتش عراق که از داخل آن کشور تهیه شده بود و قریب‌الوقوع بودن حمله دشمن را پیش‌بینی می‌کرد به وی تحویل داده‌اند، او نیز در ذیل آن نامه پاراف می‌کند، به اطلاع آیت‌الله خمینی رسانده شود. همین گزارش عیناً به استحضار ایشان رسانده می‌شود، اما بنی‌صدر می‌گوید آیت‌الله خمینی مطالب گزارش را باور نکردند و آن را توطئه نظامیان برای کنار گذاشتن

روحانیون از ارتش توصیف نمود. وی در نامه تاریخ ۵۹/۶/۲۸ سه روز قبل از حمله رسمی عراق به ایران به آیت‌الله خمینی چنین می‌نویسد:

«یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به این جانب فرمودید این اطلاعات را باور نمی‌فرمایید و امروز راست از آب درآمدند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۵۶)

سیدمحمدغرضی استاندار خوزستان و از منتقدین رئیس‌جمهور اما معتقد است بنی‌صدر چندماه قبل تر از این، از وقوع جنگ مطمئن بود و اقدامات اولیه را انجام داده بود وی تمام نقل قول‌ها و اتهامات وارد شده از سوی منتقدین در این موضوع را رد می‌کند:

«بنی‌صدر چند ماه قبل از این که جنگ اتفاق بیفتد، گفته بود که جنگ رخ می‌دهد و عراق در حال آماده شدن است. فلاحی نیز به من گفت ما از سال ۵۰ آماده وقوع جنگ هستیم. تمام مسئولان حکومتی خبر داشتند که جنگ در حال رخ دادن است. یک هفته پیش از آن که جنگ آغاز شود، بنی‌صدر افسری را فرستاد و ما را به لشکر ۹۲ زرهی برد. این افسر استعدادهای ما و دشمن را توضیح داد اما بسیار منفی سخن می‌گفت و روحیه‌ها را خراب می‌کرد. همه می‌دانستند که ما در آستانه جنگ هستیم. من گزارش‌هایم را از طریق منابع رسمی و ارتباطاتی که با بیت امام و حاج احمد آقا داشتم به تهران منتقل می‌کردم.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱)

اسناد دیگری وجود دارد مبنی بر این که رئیس‌جمهور از حمله قریب‌الوقوع ارتش عراق به ایران مطلع بوده و اقداماتی در خصوص بدست آوردن نقشه این حمله انجام داده است. پس از ۳۵ سال، به تاریخ ۹۴/۵/۷ سایت خبرگزاری فارس متن نامه‌ای را منتشر ساخت که پیش‌تر از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده بود. این نامه با قید محرمانه از سوی سیدابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری اسلامی ایران به علیرضا نوبری رئیس کل بانک مرکزی ایران نوشته شده بود. متن نامه چنین است:

«ریاست جمهوری شماره ۱۴۵۶۴۰۰۰۱ به تاریخ ۵۹/۵/۵



محرمانه - جناب آقای نوبری

رئیس بانک مرکزی ایران

دستور فرمایند معادل مبلغ دویست هزار (۲۰۰/۰۰۰) دلار آمریکایی در وجه حامل تحویل و هم ارز ریالی آن و هزینه‌های مربوطه را از حساب شماره ۳۵۲۲۴ نزد آن بانک برداشت و اسناد آن را ارسال فرمایند. ابوالحسن بنی‌صدر - ریاست جمهوری»

تاریخ نامه پنجم مرداد ماه ۱۳۵۹ درست ۵۵ روز قبل از تهاجم رسمی عراق علیه ایران است. خبرگزاری فارس در توضیح نامه چنین می‌نویسد:

«سند محرمانه مالی ابوالحسن بنی‌صدر از رئیس وقت بانک مرکزی ایران که در آن درخواست واریز ۲۰۰ هزار دلار شده بود و این مسأله با اعتراض بسیار شدید جمعی از روحانیون همراه شد، برای اولین بار از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شد.» (خبرگزاری فارس، ۹۴/۵/۷)

اما موضوع این نامه چیست. ابوالحسن بنی‌صدر سال‌ها بعد در مصاحبه‌های مختلف و سایت خود قضیه این نامه را روشن می‌سازد وی مدعی شد از دو طریق اطلاع یافت که طرح حمله عراق و اسناد مدارک و نقشه‌های این طرح وجود دارد و قابل ارائه است. طریق اول صادق قطب‌زاده اطلاع داد یک منبع که گفته شد یک فرد از آمریکای لاتین بوده است حاضر است این طرح را به مبلغ ۲۰۰ هزار دلار به ایران بفروشد. و طریق دوم از طریق محمد مکرری سفیر ایران در روسیه که دقیقاً همان طرح را از طریق مرکز تحقیقات علمی فرانسه تهیه کرده بود.

«پیش از حمله عراق به ایران، آقای قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت، گزارشی به شورای انقلاب داد که، بنابر آن، عراق قصد حمله به ایران را دارد. توافقی میان اسرائیل و آمریکا و کشورهای عرب به عمل آمده است برای حمله عراق به ایران و پشتیبانی این کشورها از حمله. آقای قطب‌زاده به شورای انقلاب گفت اطلاع دهندگان برای دادن نقشه حمله به ایران، مبلغ ۲۰۰ هزار دلار مطالبه می‌کنند. شورای انقلاب با پرداخت این پول توسط آقای قطب‌زاده موافقت کرد. آن زمان، بنی‌صدر رئیس‌جمهوری و رئیس شورای انقلاب بود.

لاجرم دستور پرداخت وجه را باید او صادر می‌کرد. خرید این نقشه همزمان شد با کشف کودتای نوژه که هدف از آن، از هم پاشاندن شالوده ارتش ایران بود که حمله عراق به ایران با موفقیت کامل انجام بگیرد. نقشه خریداری شده از اسباب نجات ایران شد. زیرا به ارتش ایران امکان داد، پیشاپیش، از محورهای حمله قوای صدام آگاه شود و خود را برای مقابله با آن آماده کند. طرفه این که دکتر محمد مکرری، سفیر وقت ایران در مسکو نیز همین نقشه را آورد و گفت دوستانش در مرکز مطالعات تحقیقات علمی فرانسه در اختیارش گذاشته‌اند. روشن بود که آن مرکز، مرکز جاسوسی و ضدجاسوسی نبود. وقتی بنی‌صدر، رئیس‌جمهوری، به سفیر روسیه شوروی سابق گفت احتمال می‌دهد نقشه را حکومت روسیه در اختیار سفیر ایران گذاشته است، او لبخند زد.» (سایت انقلاب اسلامی، ۹۴/۶/۱۸)

این که چنین مصوبه‌ای در آرشیو اسناد شورای انقلاب اسلامی و صورت جلسات آن وجود دارد یا نه مشخص نیست اما در صورت وجود می‌تواند سند مهمی در اثبات یا رد ادعای بنی‌صدر باشد. آنچه بر درستی این سند تأکید می‌گذارد بخشی از گزارش روزانه رئیس‌جمهور به مردم (ستون ثابت رئیس‌جمهور در روزنامه انقلاب اسلامی) در تاریخ ۵۹/۵/۱۱ است که شرح مذاکره محمد مکرری سفیر ایران در شوروی (سابق) و ارائه مدارک مهم از طرف وی بوده است که پیش‌تر آن را در شرح وقایع پیش از جنگ آوردیم.

علیرغم انتقادات از رئیس‌جمهور گاهی نیز در اثناء خاطرات به گوشه‌ای از اقدامات پیشگیرانه وی بر می‌خوریم، اکبر هاشمی رفسنجانی در روزهای اول یا دوم جنگ به حضور خود در ستاد فرماندهی جنگ اشاره می‌کند و تلویحاً اقدامات پیشگیرانه رئیس‌جمهور را مناسب می‌داند:

«شب همان روز به همراه جمعی از نمایندگان به ستاد مشترک ارتش رفتیم. آقای بنی‌صدر هم که مسئولیت جانشینی فرماندهی کل قوا را برعهده داشت، آنجا بود. در زیرزمین ستاد، اتاق جنگ را مستقر کرده بودند. تا آن موقع آنجا را ندیده بودم. جلسه‌ی مهمی بود و بحث‌های خوبی شد. از جمله این‌که طراحی شد که نیروی هوایی ایران با عملیاتی گسترده، جواب حمله‌ی عراق را

بدهد. برای عملیات نیروی زمینی هم فکری شده بود.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۱۸)

عملیات کمان ۹۹ که کمتر از ۱۵ ساعت پس از هجوم دشمن به ایران در تاریخ ۵۹/۷/۱ توسط نیروی هوایی ایران انجام شد و در آن ۱۴۰ فروند هواپیمای نظامی مشارکت داشتند نشان می‌دهد ارتش ایران دست کم نیروی هوایی و نیروی دریایی از آمادگی نسبی برای پاسخگویی به تهدیدات دشمن برخوردار بودند. فضل‌الله جاویدینا از خلبانان شرکت کننده در این عملیات به دو موضوع متمایز این عملیات اشاره دارد اول این که طرح این عملیات از پیش طراحی شده بود و دوم آن که این عملیات ۸۰٪ توان عملیاتی نیروی هوایی عراق را تقلیل داد:

«خبر رسید فردا قرار است نیروی هوایی حمله گسترده‌ای را علیه مواضع عراق انجام دهد. نام عملیات کمان ۹۹ بود. طرح عملیات از مدت‌ها قبل آماده بود. در این مأموریت گشت هوایی، جلوگیری از نفوذ جنگنده‌های دشمن و حمایت از جنگنده بمب‌افکن‌های خودی به عهده ما بود. بلافاصله لیست‌های پرواز آماده شد و قرار شد از اولین ساعات صبح روز سه شنبه اول مهرماه ۱۳۵۹ پرواز ما شروع شود و تا پایان عملیات نیز ادامه داشته باشد. حمله با موفقیت صددرصد و با تلفات کم به پایان رسیده بود. نیروی هوایی عراق در این حمله گسترده و طوفانی هشتاد درصد از توان خود را از دست داده بود. آن‌ها بعد از حمله عقابان تیزپرواز نیروی هوایی دیگر توان حمله هوایی نداشتند. اندک شکاری‌های آن‌ها هم از ترس هواپیماهای اف ۱۴ جرأت عبور از مرز را نداشتند.» (جاویدینا، ۱۳۹۳، ۷۴)

حسین حسنی سعدی فرمانده اسبق نیروی زمینی از فرماندهان ارتش در روزهای اول جنگ آمادگی ارتش در آن روزها را مناسب می‌داند و علت عمده اختلال در دفاع از مرزها بخصوص مرزهای خوزستان در ماه‌های اولیه جنگ را درگیری عمده لشکرهای ارتش در غرب کشور عنوان می‌کند:

«وقتی به این واقعه تاریخی می‌رسیم، با پیش‌زمینه‌ای که از شرایط ارتش در ذهن مخاطب ایجاد کرده‌ایم، خواهیم گفت که ارتش با چه تشکیلاتی به جنگ

روی آورد؛ با این سازوبرگ با این امکانات و با این مقدرات. همه یگان‌های ارتش - پیش از جنگ - در کردستان درگیر بود؛ تمام لشکرها، لشکر ۲۸ سندج، ۶۴ ارومیه و ۸۱ کرمانشاه که بومی منطقه بودند، لشکر ۹۲ که هم در خوزستان و هم در کردستان درگیر بود. لشکر ۷۷ خراسان، لشکر ۲۱، تیپ ۸۴ خرم‌آباد و ... همه و همه در کردستان درگیر بودند. در زمان درگیری ارتش در غائله کردستان، چنانچه ارتش نیروهای خود را از کردستان به جنوب - در شرایطی که هنوز جنگ آغاز نشده بود - منتقل می‌کرد و آنگاه اتفاقی در کردستان رخ می‌داد، آیا انگشت اتهام به سمت ارتش دراز نمی‌شد؟ طبیعی است که آن گاه ارتش در برابر این پرسش قرار می‌گرفت که چرا نیروهایش را از کردستان تخلیه کرد؟ آری! اگر ضدانقلاب - همزمان با وقوع جنگ - حرکتی در کردستان صورت می‌داد و وضعیتی مطابق میل خودش در این استان به وجود می‌آورد، آیا همه نمی‌گفتند که ارتش خیانت کرده است؟! (صف، ۳۵۹)

ایشان، برخلاف برخی تحلیل‌ها مبنی بر عدم انسجام ارتش و فقدان برنامه‌ریزی پیش از جنگ آرایش نیروهای ارتش در مقابل ارتش عراق را تشریح نموده و آن را یگانه عامل توقف ارتش عراق در نقاط مرزی می‌داند:

«مقاومت ارتش در هفته اول جنگ، ماه اول جنگ و سال اول جنگ حکایتی شنیدنی است. تا زمانی که به تدریج، نظام مبارزه با ارتش عراق دارای انسجام شد، یعنی یگان‌های ارتش در منطقه مستقر شدند و مسئولیت منطقه آبادان به لشکر ۷۷ واگذار شد و این لشکر انسجام گرفت تا پیش از این، همین لشکر، دو سه گردانش در کرمانشاه - در سر پل ذهاب - بود. با تلاش‌های بسیار یگان‌های لشکر از کردستان به سمت خرمشهر حرکت کرد و در آنجا مستقر شد و همان گونه که گفتم، مسئولیت عملیات آبادان هم به این لشکر واگذار شد. لشکر ۹۲ در منطقه خوزستان استقرار پیدا کرد. لشکر ۲۱ هم در منطقه دزفول مستقر شد و یک جبهه دفاعی در برابر عراق در این منطقه گشود؛ در کنار تیبی که از لشکر [قزوین] ۱۶ آمده بود و تیپ ۸۴ [خرم آباد] که به منطقه گسیل شده بود. اگر به همین ترتیب به سمت راست حرکت کنیم، می‌بینیم که لشکر ۸۸ [زاهدان] هم به همراه تیپ خرم آباد به طرف مهران و دهلران آرایش

پیدا کرده است. در منطقه کردستان هم که لشکرهای ۲۸ [سنندج] و ۶۴ [ارومیه] حضور دارند. همه وارد عرصه جنگ شدند. این هم هنر ارتش بود که در همین مقطع به شکل دادن «خط دفاعی» در برابر ارتش عراق همت کرد. «خط دفاعی پیوسته» ارتش که شکل گرفت، به منزله توقف کامل ارتش عراق بود. چنان که گفتم، پیشروی ارتش عراق در همان هفت روز اول صورت گرفت؛ صرف نظر از جبهه خرمشهر و آبادان. این شیوه تا عملیات «ثامن الائمة» ادامه داشت؛ در این مقطع، سپاه-اندک اندک- شروع به «سازمان پذیرفتن» کرد و یگان‌های خود را در قالب «گروهان» و «گردان» شکل داد. به این نقطه که می‌رسیم، معنی‌اش آن است که سال اول جنگ را پشت سر گذاشتیم و به عبارت دیگر، سال اول جنگ را ارتش در شرایطی سپری کرد که ۲۲ عملیات محدود را علیه ارتش عراق سامان داد. باز معنی‌اش آن است که در تمام این سال، ارتش ساکت ننشسته است. کاری به میزان توفیق این عملیات‌ها نداریم، مهم آن است که ارتش در برابر عراق ساکت ننشسته است. ضرباتی که در این عملیات‌ها بر پیکره‌ی ارتش عراق وارد می‌آمد، باعث به هم ریختن سازمان رزمی عراق می‌شد و آرامش را از آن‌ها سلب می‌کرد؛ به گونه‌ای که نمی‌توانست با طمأنینه و خیال راحت به آرایش نیروهای خود و استحکام مواضعش روی آورد. این هم واقعیتی است که ارتش به تنهایی قادر به غلبه بر ارتش عراق نبود. ارتش عراق ۱۲ لشکر سازمان یافته کامل در اختیار داشت؛ چهار-پنج لشکر زرهی، چهار، پنج لشکر مکانیزه و دو-سه لشکر پیاده.» (صف، ۳۵۹)

## ۲) عدم تحویل سلاح به مدافعان

یکی دیگر از نقدها بر عملکرد رئیس جمهور در دوران جنگ که بیش تر از سوی فرماندهان اسبق سپاه و برخی از سیاسیون جریان مخالف مطرح می‌شود در اختیار قرار ندادن مهمات و سلاح به نیروهای نظامی بخصوص نیروهای سپاه و بسیج مردمی بود. برخی دیگر معتقدند عدم تحویل ملزومات، سلاح، مهمات و نیرو شامل ارتش نیز می‌شد چنان‌که در موضوع اشغال خرمشهر

برخی از ارتشیان بر آن تأکید داشتند. برخی این اقدام را از روی سوء مدیریت و ناهماهنگی رئیس‌جمهور در سازماندهی نیروهای مردمی، آموزش و تحویل سلاح به آن‌ها، برخی آن را از روی عمد، برخی به علت رقابت‌های جناحی، برخی دیگر به واسطه کمبود تجهیزات و سلاح و عدم امکان ارسال آن به جبهه و بالاخره برخی آن را حاصل خیانت و تبانی با ضد انقلاب و دشمن می‌دانند. به طور کلی ما با خلاصه کردن علل عدم تحویل سلاح به مدافعان به چهار بخش زیر شواهد آن را بررسی خواهیم نمود:

۱- عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه به واسطه رقابت‌های سیاسی

۲- عدم تحویل سلاح به واسطه تعمد یا تبانی با دشمن

۳- عدم تحویل سلاح به علت ناهماهنگی و سوءمدیریت

۴- عدم تحویل سلاح به واسطه کمبود سلاح

هدف از این بخش بیشتر آن است که شواهدی در مورد هر یک از مدعیات مطرح شده از سوی شاکیان و شواهدی از متشاکی (رئیس‌جمهور) برای روشن شدن موضوع ارائه دهیم. شواهد محدودی از حاضرین در عملیات‌های نظامی و مشاهدات‌شان وجود دارد که بازگوکننده حقایق جنگ است اما به واسطه پراکندگی موضوعی و عدم اهتمام جهت جمع‌آوری و مقابله و مقایسه آن‌ها با هم مدارک قابل استناد نیستند. نکته دیگر این که شواهد به قدر کافی ضد و نقیض و لذا قانع‌کننده به نظر نمی‌رسند. به هر حال تا آنجا که از لابلائی مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، خاطرات و دیگر مطالب می‌شد شواهد لازم را در جهت اثبات مدعیات جمع‌آوری نمود، جمع آورده و با پاسخ‌های رئیس‌جمهور که بیش‌تر در ستون گزارش روزانه روزنامه انقلاب اسلامی آمده است مطابقت داده‌ایم تا به واقعیت نزدیک‌تر شویم.

۱) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه

یکی از احتمالات جدی تعمدی بودن عدم تحویل سلاح و مهمات به نیروهای بسیج مردمی و سپاه پاسداران و برعکس آن را در اختیار ارتش قرار دادن است تا ارتش به پیروزی‌های چشم‌گیر دست یابد. استدلال عده‌ای که این احتمال را مطرح می‌سازند، گرایش ارتش و فرماندهان آن به رئیس‌جمهور و برعکس گرایش بسیج مردمی و سپاه پاسداران به بخشی از جناح مذهبی شامل حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو بود. به عبارتی این تحلیل‌گران اقدامات رئیس‌جمهور در جنگ را عمدی و متأثر از رقابت‌های سیاسی وی با جریان رقیب می‌دانند که توانسته بود بر نهاد انقلابی نظیر بسیج و سپاه تسلط یابد. اما شواهد نشان می‌دهد عدم تحویل سلاح نمی‌توانست به این دلیل باشد اولاً به این دلیل که تا اوایل سال ۱۳۶۰ و عزل رئیس‌جمهور بسیج اصولاً تشکل و سازماندهی چندانی نیافته بود و رئیس آن «امیرمجد» تا بهمن ماه ۱۳۵۹ از روحانیون مخالف حزب جمهوری اسلامی بود و لذا عدم تحویل سلاح به بسیج نمی‌تواند شائبه جناحی داشته باشد. از سوی دیگر تا قبل از عزل بنی‌صدر سپاه پاسداران تحت ریاست مرتضی رضایی بود که گرایشی به حزب جمهوری اسلامی نداشت و تنها پس از عزل بنی‌صدر و انتصاب محسن رضایی سپاه با جریان حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو هماهنگ شد. اما نکته مهمی که در اینجا وجود دارد آن است که برخی از سران سپاه چون احمد متوسلیان در مریوان و داوود کریمی در جبهه جنوب و برخی فرماندهان قدرتمند در نواحی دیگر عملاً به طور مستقل فرماندهی خود را اعمال می‌کردند و نه تنها نسبت به فرمانده کل قوا که نسبت به بسیاری از مقامات دولتی مستقل بودند. لذا چنین برداشتی وجود داشت که سپاه مستقل از فرماندهی کل قوا عمل می‌کند و در جناح مخالف وی قرار دارد. نمی‌توان گرایش برخی از فرماندهان سپاه همچون رفیق دوست که بروگردی، علی شمخانی، رحیم صفوی، محسن رضایی و محمدزاده را به جناح رقیب و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی کتمان کرد اما شواهد زیادی وجود دارد که بخشی از نیروهای سپاه که به سرعت تشکل یافته بودند دارای سلاح و مهمات کافی بوده‌اند. (بهزاد، ۱۳۸۸) از طرفی شواهدی وجود دارد مبنی بر این که خود

رئیس‌جمهور درخواست تسلیح نیروهای مردمی عشایر را ارائه داده بود و از افراد ذی‌نفوذ اکیداً درخواست به کارگیری نیروهای مردمی برای برطرف کردن کمبود نیرو در خرمشهر را داشته است.

## ۲) تعمد یا تبانی با دشمن

برخلاف تحلیل‌گرانی که پیش‌تر دیدگاه آنان را بررسی کردیم مبنی بر عدم تحویل سلاح به سپاه و نیروهای مردمی و اختصاص آن به ارتش برخی سیاسیون مانند اکبر هاشمی رفسنجانی معتقدند وی از دادن سلاح به تمام نیروها اعم از ارتش، سپاه و بسیج خودداری می‌کرد. این ادعا قضیه را کمی پیچیده و از سوی دیگر بر تناقضات موجود می‌افزاید. چطور می‌شود گفت رئیس‌جمهور حامی ارتش بوده و مخالف سپاه و بسیج اما به هر دو سلاح نمی‌داده است. چطور می‌شود رئیس‌جمهور را به کودتا همراه با ارتش متهم ساخت اما در عین حال گفت وی به ارتش سلاح نمی‌داده است. اگر فرض را بر درستی اظهارنظر هاشمی رفسنجانی قرار دهیم سه فرضیه مطرح خواهد شد اول تبانی با دشمن و ضد انقلاب برای تضعیف تمام نیروهای نظامی ایران و چراغ سبز به دشمن برای اشغال سرزمین بیش‌تر، دوم کمبود سلاح و مهمات (که رئیس‌جمهور بر آن تأکید داشت) و بالاخره سوءمدیریت و ناهماهنگی جهت سازمان‌دهی و آموزش نیروهای مردمی آموزش و تحویل سلاح به آنها. در مورد اولین فرضیه شواهد کافی برای رد وجود دارد، زیرا بنی‌صدر هنگامی که از حاکمیت طرد شده بود و دلایل زیادی برای مبارزه عملی با حاکمیت به زعم خود داشت، در اواخر سال ۱۳۶۳، دعوت دولت عراق و سازمان مجاهدین خلق برای حضور در عراق و آغاز عملیات نظامی بر علیه حکومت ایران را به واسطه دشمن خواندن حکومت بعثی صدام حسین رد کرد. حال چطور ممکن بود او هنگامی که درون حاکمیت بود بخواهد با رژیم صدام حسین تبانی نموده و پیروزی ایران که پیروزی مدیریت خود او محسوب می‌شد را مانع شود. دو مورد بعدی را در ادامه بررسی خواهیم کرد.

## ۳) ناهماهنگی و سوءمدیریت



در این مورد شواهد به قدرکافی وجود دارد که نشان می‌دهد عدم پیش‌بینی لازم، سوء تدبیر و ناهماهنگی برای آموزش و تحویل سلاح به نیروها وجود داشته است.

#### ۴) کمبود سلاح

شواهد کافی و فراوان در اثبات کمبود سلاح در ابتدای جنگ وجود دارد اما بعید می‌دانیم تنها علت عدم تحویل سلاح کمبود آن بوده باشد.

در جمع‌بندی باید گفت از چهار احتمال موجود تبانی با دشمن فاقد شواهد و ادله کافی و به احتمال قریب به یقین مردود است، در مورد مداخله و رقابت‌های سیاسی در جنگ باید گفت شواهد ضد و نقیض است برخی موارد را می‌توان یافت که چنین تردیدی را ایجاد می‌کند اما برعکس مواردی وجود دارد که خلاف این احتمال را اثبات می‌کند. و بالاخره در مورد کمبود سلاح، سوءتدبیر، عدم هماهنگی و عدم سازماندهی در تحویل سلاح به نیروهای مردمی شواهد فراوان و قابل استناد وجود دارد.

در ذیل برای هر یک از موارد فوق گوشه‌ای از شواهد موجود را ارائه می‌دهیم:

#### ۱-۲) عدم تحویل سلاح به بسیج مردمی و سپاه

از جمله کسانی که معتقدند رئیس‌جمهور به واسطه مخالفت با نهادهای سپاه و بسیج سلاح در اختیار آنها قرار نمی‌داد، علیرضا اسلامی است. علیرضا اسلامی فرزند صادق صادق اسلامی است، پدرش عضو گروه‌های مؤتلفه و عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و از منتقدین بنی‌صدر در دوران انتخابات ریاست جمهوری و بعد از آن و خودش نیز عضو دادستانی انقلاب (به ریاست علی قدوسی) و دارای گرایش به این حزب بوده است. وی اقدام رئیس‌جمهور در جنگ را نه سوءتدبیر و نه به واسطه رقابت‌های سیاسی بلکه خیانت می‌داند. وی که از حاضرین در جبهه بوده یک نمونه از خیانت‌های وی را ذکر می‌کند:

«شک ندارم که (بنی صدر) خیانت‌های فراوانی کرد، مثلاً در جنگ نمونه‌ای را شاهد بودم. ما همان روز اول جنگ از قصر شیرین به پل ذهاب رفتیم. اگر تاریخ جنگ را ببینید، قبلاً درگیری‌هایی شده بود و در مرز هم بودند. وقتی ما به پل ذهاب رسیدیم، تآن‌کهای ما را در دشت ذهاب زده بودند و دود بلند می‌شد. یک افسر که پایش قطع شده بود، سوار مینی‌بوس شد. من پرسیدم: «چه خبر است؟ اوضاع اینجا چه جوری است؟» و توضیح داد و گفت: «ما در مقابل عراق قدرت مقاومت داشتیم، ولی به ما گفتند عقب‌نشینی کنید.» بعداً خودش این طرح را به شکل رسمی اعلام کرد. ظاهر قضیه این بود. این افسر می‌گفت: «ما قدرت مقاومت داشتیم، ولی به ما دستور رسید که به عقب برگردید.» ما با خودمان از تهران امکانات برده بودیم، چون اول جنگ بود و آنجا هیچ امکاناتی نبود و ما اسلحه، مهمات، ماشین، غذا و همه چیز را خودمان بردیم. فشنگ ما تمام شد. رفتیم پیش ارتش و گفتیم: «به ما فشنگ بدهید.» گفتند: «نمی‌توانیم بدهیم.» گفتیم: «ما با نیروهایمان آنجا ایستاده‌ایم و داریم می‌جنگیم.» گفت: «نمی‌توانیم بدهیم.» پرسیدم: «به چه دلیل؟» گفت: «دستور آمده.» گفتیم: «کو دستور؟» نامه‌اش را آورد. یک نامه سری بود که بنی صدر دستور داده که به هیچ وجه به اینها قشنگ ندهید. من شماره نامه را برداشتم و آمدم تهران و رفتیم پیش شهید بهشتی و گفتم بنی صدر چنین دستوری داده است. این را چون خودم شاهد و راوی هستم، غیر از خیانت چیز دیگری نمی‌توانم تعبیر کنم. منظورش چه بود؟ این که به نیروهای مردمی فشنگ ندهید؟ نیروهایی که در مقابل دشمن می‌جنگیدند. این غیر از خیانت نمی‌تواند چیزی باشد. خیلی عوام فریب بود. در نامه‌ای که بعد از بیانات امام داد و می‌خواست موضوع را ماستمالی کند، می‌گوید چند تا هیئت آمدند و با من صحبت کردند که عراق عقب‌نشینی می‌کند و شما هم پشت مرزهایتان برگردید. هیئت حسن نیت هم آمد و قرار بود صحبت‌ها را بکنیم، این اوضاع را که دیدند، نیامدند. مثلاً می‌خواست بگوید که شما مکتبی‌ها و امام عامل ادامه جنگ و کشتار هستید، وگرنه من می‌خواستم تمام کنم و زمینی هم ندهم.

اینها فریب افکار عمومی بود که در روزنامه انقلاب اسلامی اطلاعیه‌هایش را چاپ می‌کرد که بحث مفصلی است.» (رجاء نیوز، ۱۳۹۱/۵/۵)

محسن رفیق دوست از اعضای مؤتلفه اسلامی و مسئول تدارکات سپاه در ابتدای جنگ، همانند علیرضا اسلامی تبعیض بین ارتش و سپاه و نیروهای مردمی توسط رئیس‌جمهور را به یاد می‌آورد. او معتقد است رئیس‌جمهور از اختصاص سلاح و مهمات به نیروهای سپاه خودداری می‌کرد. ببینید:

«وقتی بنی‌صدر فرمانده کل قوا شد، عموم سپاهی‌ها با توجه به شناختی که از بنی‌صدر داشتند، با او مخالف بودند و اقلیتی از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند. در بین آن‌ها، کسانی هم در رأس بودند و با امام ارتباط داشتند؛ مثل ما که از بنی‌صدر اطاعت می‌کردیم و می‌رفتیم به امام شکایت می‌کردیم. بنی‌صدر از اول مخالف تشکیل سپاه بود و هیچ وقت هم آبش با سپاه در یک جوی نرفت. کم‌کم مخالفت‌هایش علنی شد. زمانی که خرمشهر سقوط کرد و آبادان در محاصره قرار گرفت، امام فرمودند که حصر آبادان باید شکسته شود. ما خودمان را جمع کردیم و شهید کلاهدوز به عنوان قائم مقام فرمانده سپاه در اهواز مستقر شد. سپاه اولین هدفی که می‌توانست برای خودش قرار بدهد، شکست حصر آبادان بود. این زمانی بود که بنی‌صدر فرمانده کل قوا شده و این‌تر را بیان کرده بود که ما عقب‌نشینی نکنیم، زمین بدهیم و زمان بگیریم. سپاه با این‌تر موافق نبود. عمل هم نکرد. من همان زمان به جبهه رفتم و آقای شمخانی را در دارخوین دیدم. ایشان و بقیه‌ی مسئولان سپاه از ما امکانات می‌خواستند و ما هم از هرکجا که می‌شد - از ارتش، کمیته‌ها، مردم، مساجد، و ... امکانات جمع می‌کردیم. یک تشکیلات تسلیحات هم در پادگان خلیج درست کرده بودیم که اسلحه‌ها را تمیز و سرهم می‌کردیم. در همان جبهه‌ی دارخوین بودیم که مرحوم کلاهدوز به من زنگ زد و گفت: «الان نیروی مردمی آمده است. اگر بتوانید هزار تفنگ ژ ۳ و مهمات کافی برسانید، که من بتوانم هزار نیرو و بیش‌تر وارد بکنم، برای شکستن محاصره‌ی آبادان مطمئن‌تر می‌شوم.» موقعی بود که بنی‌صدر مسلط شده و همه‌ی اختیارات را به دست خودش گرفته بود. یعنی اگر می‌خواستیم امکاناتی از ارتش بگیریم، باید از

بنی صدر اجازه می‌گرفتیم. سراغش را که گرفتم، گفتند در پایگاه هوایی دزفول است. سوار ماشین شدم و به دزفول رفتم. قبل از تاریک شدن هوا به پایگاه دزفول رسیدم. بیرون مقر بنی‌صدر، اتاق خیلی بزرگی بود. در این اتاق صندلی وجود نداشت و همه‌ی کسانی که داخل آن بودند، سرپا ایستاده بودند. از افرادی که در این اتاق خیلی ناراحت بود، آقای غرضی (استاندار خوزستان) بود، که قبلاً در سپاه با هم بودیم و بر اثر مسائلی از سپاه رفت. از آن‌ها پرسیدم: «پس آقای بنی‌صدر کجا است؟» گفتند: «ایشان خیلی وقت است در اتاق بغلی با فرماندهان ارتشی جلسه دارد و ما اینجا منتظریم.» بالاخره از اتاق بیرون آمد. جلو رفتم و گفتم: «آقای بنی‌صدر! من آمدم که شما دستور بدهید تسلیحات ارتش هزار قبضه تفنگ ژ ۳ به ما بدهد.» نگاهی به من کرد و گفت: «برو از ارباب‌هایت بگیر.» گفتم: «ارباب‌های من که هستند؟» گفت: «از هاشمی، خامنه‌ای، و بهشتی بگیر.» گفتم: «آن‌ها ارباب‌های من هستند؛ ولی اسلحه ندارند. اسلحه دست تو است.» گفت: «نمی‌دهم. برو.» راننده‌اش را صدا کرد. راننده با یک ماشین جیب آمد تا او را به جایی ببرد. او هم کلاهش را گذاشت و در جیب نشست. من بلافاصله، بدون آن‌که متوجه بشود، روی زمین و زیرچرخ طرف راننده، دراز کشیدم. بنی‌صدر به راننده گفت: «چرا نمی‌روی؟» راننده اشاره کرد که یک نفر این زیر خوابیده. آمد پایین و گفت: «چرا این طور گرفتی خوابیدی؟» گفتم: «مرد حسابی! من می‌گویم به خاطر دفاع از مملکت به من تفنگ بده، می‌گویی بروم از اربابانم بگیرم! باید به من تفنگ بدهی. اگر ندهی، نمی‌گذارم بروی.»

خلاصه، نوشت که هزار قبضه تفنگ به من بدهند. من هم خوشحال، کاغذ را گذاشتم در جیبم و پریدم پشت فرمان. دقیقاً یادم است تا اراک به کوب راندم. فقط وقتی دیدم نماز قضا می‌شود، ایستادم و نماز صبح را خواندم. بعد از آن یک راست رفتم میدان شهدا. تسلیحات ارتش آنجا بود. در اداره‌ی تسلیحات ارتش گفتند که ایشان بعد از این نامه، تلگراف زده و دستور داده است که ندهیم! همان موقع به حسین میرزایی گفتم: «چند تا تریلی بردار و برویم.» رفتیم در انبار تسلیحات ارتش را باز کردیم و به جای هزارتا، سه هزار

تفنگ ژ ۳ و سیصد تیربار هم برداشتیم. همه را شماره برداری و ماشین‌ها را پر کردیم. با خودم نیروی مسلح برده بودم. وقتی به ارتشی‌ها فرمان دادم کنار بایستند، هیچ کس مقاومت نکرد. فقط گفتند که برایشان مسئولیت دارد. گفتم: «بیندازید گردن من.» فقل را بردیم، در را باز کردیم، و اسلحه‌ها و مهمات را برداشتیم و به مسئول انبار رسید دادیم. بعد هزار قبضه تفنگ را برای کلاهدوز فرستادیم و بقیه را به انبار خودمان بردیم.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۵۹)

رفیق دوست اما در عین حال از همکاری صمیمانه ارتش برای تأمین سلاح و مهمات سپاه سخن می‌گوید:

«ما تا وقتی که توانستیم از خارج از کشور خرید بکنیم، یا خودمان در داخل بسازیم، از لجستیک ارتش سهمیه می‌گرفتیم. همان طور که گفتم، فرمانده لجستیکی نیروی زمینی ارتش سرهنگی بود به نام فروزان، که خواهرزاده‌ی دکتر مصدق و قهرمان شنا و مربی شنای ولیعهد هم بود. آدم بدی نبود. او به دو سرهنگ که نام خانوادگی‌شان یکی بود، دستور داده بود که پشتیبانی بکنند. یکی از آن دو سرهنگ به نام سیدعباس فرمانده مهمات و اهل کرمان بود، و دیگری نامش مهدی و فرمانده آماد و احتمالاً شمالی بود. سیدعباس همیشه با روی باز استقبال می‌کرد. به او می‌گفتم: «جنگ تکلیف ارتش است و ما هم نیرویی جدید هستیم که در کنار شما می‌جنگیم؛ پس شما همان طور که به ارتش سهمیه می‌دهید، به ما هم بدهید.» او هم در حدی که می‌توانست، حواله می‌کشید. ما هم مهمات را از مراکز زاغه‌های ارتش تحویل می‌گرفتیم. اما وقتی برای گرفتن لباس به سراغ فرمانده آماد می‌رفتیم، کمی مشکل داشتیم.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۵۴)

وی در جایی دیگر اما اذعان می‌کند سپاه در کردستان مجهز به سلاح نیمه سنگین خمپاره بوده است:

«اصلاً بودجه‌ی ما از ابتدای جنگ شروع شد. شما راجع به زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر صحبت می‌کنید. بعد که ایشان جانشین فرمانده کل قوا شد و سپاه هم با او به مخالفت پرداخت، معلوم است که هیچ امکاناتی در اختیار سپاه نمی‌گذارد. در جای خود خواهم گفت که اولین ادوات سنگین و زرهی

سپاه غنیمتی بوده است بعدها به گسترش، تولید و خریداری ادوات اقدام کردیم. البته همان موقع در کردستان خمپاره داشتیم؛ اما توپ و تانک نه.» (همان، ۱۱۴)

واقع امر آن است حتی در صورت تحویل توپ و تانک به سپاه در آن هنگام اصولاً نیروی انسانی آموزش دیده در سپاه برای استفاده از چنین تجهیزاتی وجود نداشت.

سیدمحمد غرضی استاندار وقت خوزستان به یاد می‌آورد که بنی‌صدر از دادن سلاح به مدافعان مردمی و سپاه خودداری می‌کرد. او از تقابل نیروهای به اصطلاح مردمی با بنی‌صدر و مخالفت وی با جریان حزب جمهوری و نیروهای همسو سخن می‌گوید:

«بنی‌صدر توسط فرماندهانش حکم می‌راند و اعتمادی به من نداشت. اما ما می‌جنگیدیم. سوسنگرد دو بار محاصره شد و هر دو بار من به همراه فلاحی رفتم و محاصره را شکستیم. بنی‌صدر اعتبار نظامی نداشت و به ما اسلحه و تجهیزات نمی‌داد. من برای این که محاصره سوسنگرد را بشکنم، رفتم چند آرپی‌جی از حافظ اسد گرفتم و بردیم تا آن‌کها را زدیم و محاصره را شکستیم. جنگ بین ما و عراق بود و تهران نیز مشغول درگیری‌های خود بود. یک سو حزب بود و سوی دیگر بنی‌صدر که دائم درگیری داشتند. او می‌خواست سیاست به خرج بدهد و از طریق ارتش، جنگ را فرماندهی و قدرت سیاسی خود را تثبیت کند و به آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بگوید که من جنگ را تمام می‌کنم چون قدرت سیاسی دارم. اما مانعش می‌شدیم و نمی‌گذاشتیم این کار را بکند. بنی‌صدر یک بار به دزفول آمد و بحثش این بود که من در مسائل نظامی دخالت می‌کنم. من گفتم نظامی‌ها نمی‌توانند بجنگند اما ما می‌توانیم بجنگیم. بنی‌صدر شروع به داد و قال کرد. گفتم بنی‌صدر، از خوزستان می‌روی و دیگر بر نمی‌گردد. او رفت و دیگر نیامد.» (سایت فردا، ۹۴/۲/۳۱ خبرگذاری دفاع مقدس، ۹۴/۳/۱؛ گفتگو با سیدمحمدغرضی)

احمد سالک فرمانده سابق سپاه پاسداران اصفهان از عدم اختصاص سلاح به بسیج و سپاه خبر می‌دهد:

«ما اصلاً خب هیچ سلاحی نداشتیم و کلاً با ۲ انبار سلاح «M9» که مصادره‌ای بود دفاع می‌کردیم. .... خب همه سلاح و تجهیزات را به ارتش می‌دادند اما به سپاه هیچ نمی‌دادند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخی از فرماندهان سپاه عدم تحویل سلاح سبک به سپاه را تکذیب نموده اما معتقدند بنی‌صدر از دادن سلاح سنگین به سپاه خودداری می‌کرد. دو علت عمده می‌توانست وجود داشته باشد یا آن‌که مسایل سیاسی در این امر دخیل بود و یا این‌که سپاه آمادگی کاربرد تجهیزات سنگین و آموزش لازم برای استفاده از آن را نداشت. داوود کریمی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران در خوزستان اما از قول یکی از همراهان رئیس‌جمهور نقل می‌کند که عدم تحویل سلاح به سپاه به علت هراس بنی‌صدر از عاقبت این کار بوده است:

«یکی از وابستگان بنی‌صدر در جبهه جنوب به ما می‌گفت که اگر سپاه را مجهز به سلاح‌های سنگین بکنیم، این سپاه ممکن است در آینده خطراتی در بر داشته باشد! وابستگان و اطرافیان بنی‌صدر با این دید نهادهای انقلابی را که در اصل دستگاه‌های اجرایی نظام اسلامی هستند تضعیف می‌کردند.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۵/۱۸)

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود نقل نموده که به واسطه عدم تحویل سلاح توسط بنی‌صدر سپاه پاسداران برای تأمین سلاح به طور مستقل اقدام نموده است:

«با بالا گرفتن نیاز سپاه در جبهه‌های جنگ به اسلحه و مهمات و عدم همکاری بنی‌صدر و نیروهای تحت امر او با آن‌ها، سپاه به امام شکایت کرد که می‌خواهند بجنگند و اسلحه و مهمات ندارند و گفته بودند که منبعی هم برای تهیه‌ی سلاح در خارج تدارک دیده‌اند. ولی ارز ندارند. امام هم به آن‌ها گفته بودند که از بانک مرکزی بخواهند که ارز در اختیارشان بگذارد.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۶)

سیداحمد خمینی به یاد می‌آورد رئیس‌جمهور از دادن اسلحه به مدافعین خرمشهر سرباز می‌زد:

«وقتی او فرمانده کل قوا بود به هیچ وجه اسلحه به دست مدافعین اسلام نمی داد، خدا می داند که ما چه اندازه می دیدیم تا مثلاً چند تا آرپی جی ۷ بگیریم و بفرستیم جبهه. یادم است یکی از دوستان را فرستادیم قزوین، چون شنیدیم آنجا «آرپی جی» هست تنها ۷ یا ۹ عدد «آرپی جی» آورد که خودش برد جبهه، خیلی خوشحال شدیم که به حساب اسلحه به جنوب فرستاده ایم. چقدر به او گفتیم که خرمشهر سقوط می کند گوش نمی داد. گزارش این کارها را خدمت امام عرض می کردم، امام می فرمودند: تو خیال می کنی من نمی فهمم، حالا وقتش نیست، هر وقت وقتش شد خودم تصمیم می گیرم.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

اسماعیل کوثری از فرماندهان سپاه پاسداران در دوران جنگ نیز از دستور رئیس جمهور برای عدم تحویل سلاح به سپاه پاسداران خبر می دهد:

«بعد از گذشت ۳ ماه از آغاز جنگ تحمیلی، ضمن ابلاغ یک دستورالعمل مؤکد کتبی، که خودم نسخه ای از آن را دیده ام، به ارتش دستور داد: «بدون اخذ دستور از فرماندهی کل قوا، حتی یک عدد فشنگ هم نباید به سپاه تحویل داده شود.» به این ترتیب، ما از همان اندک تجهیزات سبک رزمی هم که برادران ارتشی در اختیارمان قرار می دادند، محروم شدیم.» (سایت مشرق، ۹۰/۱۰/۱۴)

رئیس جمهور در خاطرات خود در مورد اصالت و علت صدور چنین دستوری سکوت اختیار می کند. اما از سوی دیگر نکته تناقض آمیز در این جا آن است که از ماه سوم جنگ به بعد با سازماندهی بیش تر نیروهای بسیج و سپاه حضور آن ها در جبهه پررنگ تر می شود و در بسیاری از جبهه ها نیز بطور جنبی مشارکت داشته اند و قطعاً دارای اسلحه بودند. به عنوان نمونه می توان به نیروهای سپاه و بسیج مستقر در کردستان، نیروهای نامنظم مصطفی چمران و حضور نیروهای بسیج در عملیات نصر در کنار ارتش اشاره نمود.

## ۲-۲) تعمد یا تبانی با دشمن

گرچه تاکنون اظهارنظری در مورد تبانی با دشمن در مورد عدم تحویل سلاح به مدافعان اعم از سپاه و ارتش وجود ندارد، اما اکبر هاشمی رفسنجانی



معتقد است رئیس جمهور از روی عمد سلاح و مهمات در اختیار سپاه و ارتش قرار نمی‌داد. او به طور مشخص به توپ‌های ۱۷۵ میلی‌متری اشاره می‌کند که در آن هنگام در اختیار ارتش بود و سپاه نه تجهیزات آن را داشت و نه آموزش کافی برای استفاده از آن را دیده بود. وی معتقد است بنی‌صدر با آن که در آن هنگام مهمات کافی برای آن وجود داشته است از دادن آن خودداری می‌کرده است. وی علت احتمالی چنین اقدامی را ذکر نمی‌کند:

«با گذشت روزها و هفته‌های آغازین جنگ و بعد از گذشت چند ماه از این تجاوز گسترده، رفته رفته اثرات عدم همکاری بنی‌صدر با نیروهای سپاه، بیش‌تر خود را نشان می‌داد. او بهانه‌ی این کار را جوانی و کم‌تجربگی سپاه عنوان می‌کرد و می‌گفت در جنگ تخصص و اسلحه کاربرد دارد که این جوان‌ها هم چیزی از آن نمی‌دانند. آقای بنی‌صدر خودش هم اطلاعات نظامی نداشت، اما به خاطر نشست و برخاست‌هایی که با جمعی از نظامیان داشت، فکر می‌کرد که در این زمینه از همه‌ی فرماندهان نظامی بیش‌تر می‌داند. نیروهای انقلابی معتقد بودند که نمی‌شود به سادگی از کم‌توجهی بنی‌صدر به نیروهای سپاه گذشت، چرا که در نتیجه‌ی آن، عملاً همه چیز را در جبهه‌ها قفل کرده بود و حرکتی نمی‌شد. ما از این مسأله خون دل می‌خوردیم، اما عملاً کاری از دست‌مان برنمی‌آمد. مثلاً وقتی آبادان در محاصره بود، من به آنجا رفتم و مشاهده کردم که به بچه‌های سپاه آرپی‌جی و گلوله‌ی توپ نمی‌دهند. می‌گفتند نداریم. در حالی که اطلاعاتی که ما داشتیم، نشان می‌داد که حداقل برای آن روزها به قدر کافی سلاح و مهمات داریم. یکی از موارد خیلی مشخص که می‌توانم اسم ببرم، توپ‌های جنگی ۱۷۵ بود که برد گلوله‌هایشان حدوداً ۴۵ کیلومتر است و جزو بهترین توپ‌های دنیا است و هنوز هم آمریکایی‌ها به ساخت این توپ افتخار می‌کنند. یک گردان از این توپخانه را پشت آبادان مسقر کرده بودیم و آمادگی حمله را داشتیم. اما به آن‌ها گلوله نمی‌دادند. فرماندهان آن‌ها پیش ما آمدند و التماس کردند که گلوله بدهید. ما هم مسأله را به بنی‌صدر منتقل کردیم و خواستیم که اقدامی بکند، ولی او تعداد کم گلوله‌ها و قیمت بالای آن و مشکلات خریدشان را بهانه‌ی عدم تحویل

گلوله قرار می‌داد و از انجام این کار خودداری می‌کرد. چه می‌توانستیم بگوییم؟ واقعاً حرفی برای رزمندگان نداشتیم. بنی‌صدر جانشین فرمانده کل قوا بود و ما کاری نمی‌توانستیم بکنیم. این موضوع برای ما مسأله شده بود. البته خبر عدم همکاری بنی‌صدر با نیروهای سپاه و اثرات آن در جبهه‌های جنگ به امام هم رسیده بود، ولی عجیب آن‌که بنی‌صدر همین حرف‌هایی را که به ما گفته بود، به امام هم زده بود. امام هم در پاسخ به اظهار نگرانی و ناراحتی ما، همین حرف‌های بنی‌صدر را به ما گفتند، طبیعی بود که در آن مقطع ما نمی‌توانستیم کاری بر خلاف این ادعای بنی‌صدر بکنیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۳۲۵)

اکبر هاشمی رفسنجانی عضو مؤسس حزب جمهوری اسلامی در خاطراتش آورده است هنگامی که هنوز ده روز به آغاز رسمی جنگ باقی مانده بود از رئیس‌جمهور می‌خواهد به جای جنجال سیاسی پاسخگوی کمبود امکانات جبهه و شهادت نیروهای مسلح در جبهه‌ها باشد. او تلویحاً رئیس‌جمهور را از این بابت مورد نکوهش قرار می‌دهد و او را مسئول کمبودها و شهادت نیروها می‌داند:

«آقای رئیس‌جمهور به عنوان جانشین فرمانده کل قوا، خوب بود از مناطق غرب کشور می‌گفتند و توضیح می‌دادند که چرا و چطور بچه‌های مسلمان ما دارند در آنجا شهید می‌شوند و خوب بود که مقداری از مسئولیت تأمین اسلحه، نفقات و امکانات برای آن‌ها صحبت می‌کردند، خوب بود از مسائل کاری کشور که مسئولیتش مستقیماً به عهده‌ی ایشان است، می‌گفتند و خوب بود دل مردم را در این شرایط سخت، قوت می‌بخشیدند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۰۶)

### ۲-۳) سوءمدیریت و عدم هماهنگی

گرچه بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را برعهده داشت و مسئولیت بسیج امکانات نظامی و لجستیکی و فرماندهی جنگ تمام با او بود اما با توجه به شرایط آغاز جنگ برگ‌های برنده‌ای که او در دست داشت چندان زیاد نبودند.

تقریباً تمامی منتقدین بنی‌صدر ولو مخالفین سرسخت او در دوره ریاست جمهوری ناهماهنگی و عدم وجود امکانات نظامی کافی را کتمان نکرده‌اند، اما در عین حال این تمام واقعیت‌های موجود نبود.

شواهد فراوانی از ناهماهنگی، بی‌توجهی و سوءمدیریت در تأمین اسلحه و انتقال آن به جبهه و تجهیز نیروها وجود دارد. در فرصت کوتاه ۹ ماهه اول جنگ تا زمان عزل وی، شواهد نشان می‌دهد فرصت کافی برای انسجام و سازمان‌دهی و تجهیز نیروهای مردمی و سپاه و از طرفی خرید سلاح کافی و انتقال آن به جبهه‌ها وجود نداشته است. به عبارتی حفظ مرزها در هنگام تهاجم و همزمان انجام اقدامات پشتیبانی جنگ دو مقوله جداگانه بود که منتقدین معتقد هستند فرماندهی کل قوا باید به هر دو مقوله پاسخگو باشد. نرسیدن سلاح به جبهه‌ها نه تنها مربوط به کمبود بلکه بخشی مربوط به اطلاعات ناقص از امکانات موجود در انبارها و عدم ایجاد ارتباط سازمانی بین ارتش و نیروهای مردمی و سپاه از طرفی کمبود تجهیزات لجستیکی (ترابری جنگ) ، عدم آموزش کافی برای استفاده از سلاح‌های سنگین، عدم سازماندهی نیروهای مردمی در یک ساختار قانونمند و همه جانبه و حتی برخی معتقدند کمبود سلاح از عدم اطلاع کافی از محل نگهداری سلاح‌های ارتش مربوط بوده است.

سیداحمد خمینی برخی از واقعیت‌ها و مشکلات روزهای اولیه جنگ را بازگو می‌کند که اصولاً حل آن‌ها از دست بنی‌صدر یا مسئول دیگر در نظام نوپای جمهوری اسلامی برنمی‌آمد. از جمله بی‌اطلاعی از محل‌های ذخیره ادوات، سلاح‌ها و مهمات جنگی که فرماندهان مطلع یا متواری و یا از ارتش پاکسازی شده بودند.

«بیش‌تر تحلیل‌های روز اول ما این بود که یا این جنگ ظرف چند روز تمام می‌شود و یا یک جنگ طولانی و دراز مدت می‌شود و این بستگی دارد به وضع داخلی کشور ما. یعنی اگر ما کنترل‌مان بر اوضاع بد باشد و آن‌ها بیایند و جاهایی را بگیرند که قهراً جنگ تمام شده است، اما اگر برعکس باشد، ما باید برای یک جنگ تمام عیار آماده شویم. چون ما می‌دانستیم که آن‌ها مجهز به

چه سلاح‌هایی هستند و ما خودمان چه داریم و ما از محل نگهداری خیلی از سلاح‌ها و مهمات خبر نداشتیم و شناخت زیادی نسبت به پادگان‌ها نداشتیم. چون کسانی که از این اوضاع مطلع بودند غالباً از کشور فرار کرده بودند و آن عده‌ای هم که مانده بودند دل خوشی از ما نداشتند که بخواهند بدون مسائلی این چیزها را به ما بگویند.» (خمینی، ۱۳۸۴، ۱۲۵)

رئیس‌جمهور نیز ناهماهنگی‌ها در ارسال سلاح به جبهه‌ها را به وسایل حمل و نقل و کوتاه بودن زمان برای رساندن تجهیزات به جبهه مرتبط می‌داند: «ما نه غافلگیر بودیم و نه عدم آمادگی داشتیم بلکه عدم توانایی وجود داشته است چون نیروهای ما به اصطلاح در سربازخانه‌ها آماده به کار نبودند که فوراً به جبهه بیاوریم ما باید نیروهایی را که مشغول عمل بودند تجدید سازمان می‌کردیم و با امکانات نقل و انتقالات این‌ها را به جبهه‌ها می‌رساندیم و بعد می‌جنگیدیم. این زمان می‌خواست و دشمن این را می‌دانست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

او در جایی دیگر طولانی شدن جنگ را عامل ناهماهنگی‌ها در تأمین سلاح می‌داند که بیش‌تر می‌توان آن را به سوءتدبیر در پیش‌بینی آینده جنگ تعبیر نمود.

«روزهای اول جنگ گمانم این بود که جنگ بسیار کوتاه خواهد بود اما این‌طور نشد و دلایلی داشت که حالا نمی‌خواهم آن را عنوان کنم و بماند برای فرصتی مناسب، ناگزیر ما باید با امکانات خودمان بجنگیم و جنگ با امکانات خودمان بایستی به صورتی باشد که نیروهای ما را تحلیل نبرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

#### ۴-۲) کمبود سلاح

نه تنها رئیس‌جمهور که برخی از فرماندهان نظامی و برخی از نیروهای حاضر در جنگ کمبود سلاح به واسطه محاصره اقتصادی ایران را تأیید نموده‌اند. اما نکته‌ای که بسیاری از منتقدان بدان اعتراض دارند این بوده است که سلاح و مهمات به تعداد کافی وجود داشته اما رئیس‌جمهور از دادن آن

امتناع می کرده است. در این حالت دو فرضیه مطرح است اول تعددی بودن این کار یا به واسطه تبعیض بین نیروها ناشی از تسویه حساب‌های سیاسی یا تبانی با دشمن و دیگر این که وی برای حفظ مهمات موجود از نظام سهمیه‌بندی استفاده نموده تا در ظرف مدت کوتاه مهمات به پایان نرسد. به عبارتی سخت‌گیری در مصرف مهمات و سلاح برای افزایش طول مقاومت و تأمین منابع جدید برای خرید سلاح و مهمات. بنابراین این که مهمات در یک مرحله زمانی تحویل نیروها نشده، ممکن است به واسطه احتمال کمبود دراز مدت بوده باشد.

اما در ابتدای جنگ رئیس‌جمهور هرگونه کمبود و در مضیقه قرار دادن نیروها را رد می‌کند و طرح این گونه مسائل را به دلیل اغراض سیاسی رقبای خود می‌داند. وی در یادداشت روزانه روز شانزدهم جنگ کمبود سلاح را رد می‌کند:

«شیبانی از آبادان تلفن می‌کرد و از کمبود مهمات ناله می‌کرد و این که امکانات چنین است و چنان است من بلافاصله با فرمانداران نظامی تماس گرفتم آن‌ها گفتند که همه چیز به اندازه هست به هر حال چون این گونه اطلاعات خود موضوع یک جنگ روانی می‌شود و هم پایین آوردن روحیه‌ها، گفتم حتما ایشان را پیدا کنید ببرید و مهمات را نشان بدهید و این را باید بگویم که از ابتدای جنگ ما در چند جبهه مشغولیم یکی هم جبهه «می‌گویند» که دائم اطلاعات نادرست، اغراق آمیز، گاه وحشت آور با تلفن به منزل امام به دفتر ریاست جمهوری، به خود من، به وکلای مجلس، پی در پی داده می‌شود و اگر هم به حال خود بگذاریم به تدریج فرماندهی نیروهای مسلح را ضعیف می‌کند و امکان اتخاذ تصمیم را از آن‌ها می‌گیرد این است که برای چندمین بار از این هموطنان عزیز خود خواهش می‌کنم که اطلاعات و اخبار را از هیچ جا منعکس نکنند مگر از مسئولان نظامی.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

اما با طولانی شدن جنگ و مصرف مهمات وی گاه و بی‌گاه و به طور مکرر از کمبود سلاح و مهمات و عدم فروش سلاح از طرف کشورهای خارجی به ایران سخن گفته است. آیت‌الله حسین‌علی منتظری در کتاب خاطرات خود

کمبود امکانات را یکی از مشکلات جنگ می‌دانسته که ادعای بنی‌صدر در مورد کمبود مهمات و لزوم نظام سهمیه‌بندی مهمات برای ادامه جنگ را تأیید می‌کند، او با نقل خاطره‌ای از حاج سیداحمد خمینی و او به نقل از ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی می‌گوید:

«در پادگان وحدتی [دزفول] آقای سرلشکر ظهیرنژاد داشت تعریف می‌کرد که عراقی‌ها تا کجا آمده‌اند و به چه شکل دارند پیشروی می‌کنند، من به او گفتم: [پس چرا شما جلوی آن‌ها را نمی‌گیرید؟] می‌گفت: [بله آقا صبر داشته باشید، شما ناراحت نباشید، ان‌شاءالله درست می‌شود، آخر ما وسایل و امکانات نداریم]، به یک شکلی داشت ما را دلداری می‌داد؛ شنیدم یک بار همین صحبت‌ها را آقای ظهیرنژاد پیش امام می‌کرده، محسن رضایی - فرمانده سپاه پاسداران - هم در آن جلسه بوده، آقای محسن رضایی به امام می‌گفته ان‌شاءالله ما با نیروی ایمان پیشروی می‌کنیم و چنین و چنان می‌کنیم، ظهیرنژاد دیده بود که محسن خیلی دارد رجزخوانی می‌کند به امام گفته بود: [آقا نه پدر من زرتشتی بوده نه مادرم! مادرم مسلمان است پدرم مسلمان است خودم هم والله مسلمان هستم زنم هم مسلمان است بچه‌هایم هم مسلمان هستند اما سی تا تانک در مقابلش سی تا تانک می‌خواهد!] این داستان را مرحوم حاج احمد آقا فرزند امام برای من نقل می‌کرد، بالاخره در آنجا با این‌که وضع جبهه‌ها خوب نبود نظامی‌ها تلاش داشتند با این حرف‌ها دل ما را خوش کنند.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۸)

رئیس‌جمهور سه ماه پس از آغاز جنگ بدون اشاره به کمبود مهمات جنگی تلویحاً با اشاره به محاصره اقتصادی و عدم تأمین سلاح و مهمات از خارج به دقت تمام در مصرف مهمات و استفاده بهینه از آن‌ها اشاره می‌کند، این سخنان به خوبی تنگناهای فرماندهی جنگ را نشان می‌دهد و این‌که وی معتقد بود با وضعیت موجود باید به تدریج مهمات در دسترس را مورد استفاده قرار داد:

«در جنگ، ارتش ما مثل ارتش اسرائیل نمی‌تواند خطر و ریسک بکند. ارتش اسرائیل می‌توانست خطر و ریسک را بپذیرد. دل را به دریا می‌زد و یک حرکتی می‌کرد و حتی مطمئن بود که اگر در این حرکت تانک و توپش هم به

کلی از بین رفت، ایالات متحده با پل هوایی که درست کرده است سه برابر آن را بجای از دست رفته‌ها می‌آورد. و دست آخر اگر نیرویش هم به کلی از بین رفت، آمریکا می‌آید و بجای او می‌جنگد. ولی ما چنین اطمینانی اصلاً نداریم و عکسش را هم مطمئن هستیم. چون در محاصره اقتصادی هستیم. یعنی ما باید چنان بجنگیم که پیروز بشویم و استعداد جنگی مان را هم از دست ندهیم. برای این‌که به دنبال این جنگ ممکن است یک جنگ دیگری از یک جای دیگری به صورت دیگری به ما تحمیل بکنند. پس برای ما حساب گلوله هم حساب است. حساب ابزار جنگی هم حساب است و ما باید با دقت تمام از این‌ها استفاده بکنیم. خوب خود این ایجاب می‌کند که ما روی هنر انسان تکیه بکنیم و من این همه از ابتکار و تشویق قوه ابتکار حرف می‌زنم به همین خاطر است که چکار بکنم وقتی یک گلوله می‌اندازیم مثلاً کار ده گلوله را بکند و ده گلوله‌ای را که می‌اندازیم بتواند کار پانصد گلوله را بکند. روی این زمینه ما خیلی کار کردیم اگر میزان مهماتی را که روزهای اول بکار می‌بردیم با میزان مهماتی که حالا بکار می‌بریم و تأثیرات آن‌ها را مقایسه کنیم می‌بینیم که دقیقاً همین جور است زیرا حالا روی حساب تیراندازی می‌کنیم و تیرها موثر است، یعنی به هدف می‌خورد و نتیجه‌ای که باید بگیریم گرفته می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۸)

در یک مورد هم رئیس‌جمهور از مصرف بی‌مورد مهمات ضد هوایی گلايه نموده است که به نظر می‌رسد از نگرانی کلی وی از کمبود مهمات حکایت داشت. وی در یادداشت روزانه روز شانزدهم جنگ (۵۹/۷/۱۶) چنین می‌نویسد:

«حاج احمد آقا آمد یک محل نظامی را دیده بود دوباره برای بازدید مجدد همراه من به آن محل آمد با هم به آن محل آمده و آنجا را بازدید کردیم و آنچه لازمه انجام دادن بود انجام دادیم شب در مراجعت به تهران مدتی طولانی هوا را از گلوله‌های ضد هوایی روشن یافتیم یعنی برق می‌زدند این گلوله‌ها در هوا مثل ستاره‌ها خاموش می‌شدند قطعاً در این مدت طولانی هوایمان نمی‌تواند در آسمان تهران و اطراف آن بماند مدت طولانی قطعاً یک

ساعت بیش تر می شد پس می باید که مدافعان ما توجه بکنند که اولاً اسراف در تیراندازی نکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۶)

رئیس جمهور در پاسخ به سوال خبرنگاری که در پنجاه و دومین روز جنگ از ایشان پرسیده بود آیا کمک تسلیحاتی از کشورهای دوست دریافت کرده اید چنین پاسخ می دهد:

«تا حالا این کمک ها شفاهی بوده و چیزی که بدست ما برسد دریافت نکرده ایم، بلکه ما کمک را از خود مردم گرفته ایم. ما به خودمان متکی هستیم، بگذارید مردم دنیا و خود شما هم بدانید که کار صحیح یک حکومت و کسی که مسئول است این است که همین توانایی ها را در مردم زنده و بیدار کند... و ما در این جنگ در دو جبهه پیروز شدیم یکی این است که ما گفتیم انسان سازنده خلق شده و اگر امکانات سازندگی به او بدهیم و روی خط توحید برود همه چیز دگرگون خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

ایشان در جایی دیگر به صراحت به کمبود سلاح در جبهه اشاره می کند و به تداوم دفاع از کشور حتی با وجود کمبود اسلحه و امکانات تأکید می کند:

«تا می توانیم دفاع می کنیم این که اسلحه و امکانات نظامی کم داریم صحیح است اما عامل انسانی است که تعیین کننده می باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۰)

رئیس جمهور تضعیف ارتش ایران را از دو سو یکی از سوی منتقدین داخلی و دیگری حربه تحریم آمریکا در یک راستا ارزیابی می کند. وی نمونه بارز آن را عدم تحویل کشتی های جنگی ایران به دلیل مداخله آمریکا ذکر می کند:

«در این اوضاع و احوال می بینید که دولت ایتالیا هلیکوپترهای ما را به این بهانه که چون جواز فروش را آمریکا نمی دهد، با این که ما از ایتالیا خریده ایم به ما تحویل نمی دهد و همین آمریکا به او (ایتالیا) اجازه می دهد که کشتی جنگی به عراق بفروشد و بسیاری امور دیگر که می بینید. واقعیت، واقعیت است، ادعا، ادعا، بسیاری هستند خیلی داغ، ضد آمریکایی تبلیغ می کنند،



اما در عمل و در واقع با تضعیف نیروهای مسلح ما، با تضعیف رئیس‌جمهوری که در جبهه است به سود آمریکا عمل می‌کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۲) در ماه چهارم جنگ رئیس‌جمهور پس از دیدار با آیت‌الله خمینی با اشاره به تنها ماندن ایران در جنگ و عدم کمک کشورهای دیگر تلویحاً به حفظ مهمات موجود و عدم مصرف سریع آن اشاره می‌کند:

«جنگیدن در تنهایی هم حسن دارد و هم عیب. خوبی آن این است که مردم به خودشان قائم می‌شوند. و فکر و دست‌شان را بکار می‌اندازند اعتماد به نفس پیدا می‌کنند و عیب آن این است که چون ما از نقاط دیگر دنیا توانایی دریافت آنچه را که لازم است کم داریم و یا در بسیاری موارد نداریم، ناگزیر باید که فکر خود را بیش‌تر صرف این امر کنیم که مهمات را از دست ندهیم و دشمن را هم زبون کنیم و این کار وقت را می‌گیرد. اگر غیر از این می‌کردیم یعنی می‌رفتیم به یک جنگ‌های کوتاه مدت و سریع تجهیزات و مهمات بیهوده صرف می‌گردید، همان کاری که به سر تجهیزات عراق آمد به سر تجهیزات ما هم می‌آمد و حالا ما دیگر از بین رفته بودیم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱) ایشان در جایی دیگر محاصره اقتصادی و عدم امکان تأمین تجهیزات و سلاح از خارج کشور را نقطه ضعف کشور و باعث اطمینان خاطر دشمن می‌داند:

«ظرف دو سال آنچه به ارتش ما رفته بود موجب شده بود که اسلحه‌ها مورد بازدید مرتب قرار نگیرند و آماده نباشند ما در محاصره اقتصادی بودیم و هستیم بنابراین نمی‌توانستیم از هیچ کجای جهان امید داشته باشیم که اسلحه و مهمات بیاوریم اینها اموری بودند در میان مسائلی دیگری که به صدام قوت‌دل دادند قوت قلب دادند تا به کشور ما حمله کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور یک جنبه از برجسته شدن مسئله تحویل سلاح به مدافعان را بهانه‌جویی و انداختن تقصیر کم‌کاری‌ها بر گردن دیگران می‌داند:

«وقتی پیروزی بوجود می‌آید، هرکس کوشش می‌کند که آن پیروزی را به خود نسبت بدهد اما وقتی ناکامی پیش می‌آید دنبال مقصر می‌گردند و می‌پرسند چرا ناکام شدید؟ یکی می‌گوید مهمات به من نرساندند، یکی

می‌گوید نیروی هوایی به موقع نرسید، یکی می‌گوید کمک نداشتیم، [نیروی] احتیاط نداشتیم و خلاصه هرکس کوشش می‌کند تقصیر را از گردن خود به گردن دیگری بیاندازد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

حتی جریان مخالف رئیس‌جمهور نیز کمابیش به مسئله کمبود سلاح و عدم توانایی دولت برای تهیه آن به واسطه تحریم اقتصادی واقف بودند. آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی نیز در مقابل سوالی که خبرنگاری از ایشان پرسیده بود که آیا ایران در صدد تهیه سلاح است یا می‌خواهد به جنگ غیرکلاسیک روی آورد (برای حفظ مهمات) حتی المقدور عدم خرید سلاح از کشورهای دیگر را تجویز می‌کند:

«مسئله مهم برای ما این است که در تله و دام کشورهای فروشنده سلاح نیافتیم چون این‌ها به این ور و آن‌ور سلاح فروخته و بازار اسلحه خود را گرم می‌کند ولی در عین حال باید تمام نیروهای خود را برای پیروزی هرچه سریع‌تر و قاطع‌تر در جنگ بکار ببریم بدون افتادن در این دام.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۶)

محمد جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی و وزیر دفاع در ماه دوم جنگ تلویحاً نیاز به تسلیحات نظامی را تأیید می‌کند و در عین حال به اعتقاد راسخ به عدم تأمین سلاح لازم از غرب و شرق ولو به قیمت تحمل تنگنا و مشکلات فراوان اشاره می‌کند:

«مسئلاً ما برای رفع آثار تجاوز مسأله نیاز به تسلیحات نظامی را نمی‌توانیم نفی کنیم اما این‌که حاضر بشویم به هر قیمتی ولو با از دست دادن اصولی که بدان معتقدیم وسائل و تجهیزات را کسب کنیم، این مطلقاً مطرود است. چون ما برای دفاع از اصولی که بدان معتقدیم یعنی دفاع از اسلام و انقلاب اسلامی می‌جنگیم و اگر برای گرفتن تسلیحات نظامی در یک موضع سازشکارانه اصول خود را فدا کنیم این بدان معنا است که ما در همان جا شکست را پذیرفته و تسلیم شده‌ایم بنابراین خرید و یا دریافت تجهیزات و وسائل تا جایی ارزش دارد که در ازای آن عقایدمان را فدا نکنیم و مواضع انقلابی خودمان را از دست ندهیم در غیر این صورت ما تحت هیچ شرایطی نیازی به

تسلیحات جنگی که به بهای استقلال و حاکمیت ما تمام شود، نداریم.»  
(انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

مدرک اخیر به خوبی کاهش سطح ذخایر تسلیحاتی ارتش ایران را نشان می‌دهد. این در حالی بود که منتقدین رئیس جمهور پیوسته وی را به عدم تحویل سلاح به نیروهای نظامی بخصوص نیروهای بسیج و سپاه پاسداران متهم می‌ساختند.

رئیس جمهور چهار ماه پس از آغاز جنگ ضمن تأکید بر کمبود سلاح و تجهیزات به شیوع گسترده شایعات در مورد راهبردهای جنگی و انتقاد علیه عملکرد خود در جنگ اشاره می‌کند:

«شرایط ما بسیار سخت و مشکل است و ما تا این زمان نتوانسته‌ایم از بازارهای خارجی برای رفع کمبودهای مان سود بجوییم، اما با این همه بر ما نیست و حق نداریم که به عذر فقدان منابع خارجی کار دفاع از موجودیت کشور را معطل بگذاریم. وقتی تجهیزات و مهمات کم است، همانطور که بارها گفته‌ام خود به خود، روحیه و باور انسان باید جایگزین این کمبودها بگردد. اما این هم کار ساده‌ای نیست، نه تنها دوستان نادان و دشمنان ما بیکار نمی‌مانند و بر دوام با آنچه می‌کنند و می‌گویند تردید و سوال‌های روحیه‌شکن در ذهن نیروهای مسلح بوجود می‌آورند، بلکه در میدان جنگ علم بوجود امکانات همانقدر در تقویت روحیه موثر است که فقدان آن امکانات، در شکستن روحیه تأثیر دارد. این امور را باید از راه توضیح و حضور دایمی در جبهه‌ها و سنگر به سنگر توضیح داد تا ذهن نیروهای ما از این سوال‌ها و گفتگوها پاک بشود و با دلی محکم و اراده‌ای قوی جنگ را تا پیروزی ادامه بدهند، پس کار دوم ما این بود و به همان بازدید از جبهه‌ها ادامه دادیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲)

ایشان یکی از مسائل حاد جنگ را گزارش‌هایی می‌داند که در مورد جبهه و جنگ توسط افراد مغرض تهیه و بدست مقامات کشور می‌رسد. او این گزارش‌ها را در مورد وضعیت تجهیزات و امکانات موجود غیرواقعی و مغرضانه می‌داند. از سخنان وی چنین برمی‌آید که گزارش‌های مبنی بر وجود

امکانات زیاد (برخلاف نظر فرمانده کل قوا) به دست مقامات کشور رسیده است. او در گزارش روزانه ۵۹/۱۱/۲۲ چنین می نویسد:

«دوشنبه شب شورای عالی دفاع تشکیل شد و وضع جبهه‌ها تشریح، همین سوالهایی که گفتم با من در جبهه‌ها در میان گذاشتند مطرح شد و یادآور شدم که در همان جلسه اول یا دوم قرار شد که امکانات خارجی برای تهیه تسلیحات لازم فراهم بگردد و از آن زمان تا این زمان هیچ نشانه‌ای از این‌که ما بتوانیم با اطمینان خاطر این امکانات را پیدا کنیم ملاحظه نشده است و طبیعتاً با امکانات موجود نمی‌توان جنگ را با سرعت ادامه داد. فهرستی از امکانات لازم و مورد نیاز در این جلسه شورای دفاع از سوی رئیس ستاد به اطلاع رسید که در همین جلسه گفتم ما می‌گوییم با یک طرحی از امکانات موجود در کشور استفاده کنیم، مطابق معمول انجام هر عملیاتی، افرادی مغرض بدون علم و اطلاع هم هستند که کارشان گزارش تهیه کردن است! و گزارش می‌دهند. در این گزارش‌ها مطالبی طرح شده که باز به جهات جنگی نمی‌خواهم در اینجا آن‌ها را عنوان بکنم، اما وقتی طرح شد روشن و واضح بود که پایه و اساس ندارند که توضیح داده شد. در اینجا می‌خواهم به آن‌ها که این کارها را می‌کنند و این گزارش‌ها را تهیه می‌کنند بگویم که اگر صادقید، بشنوید وقتی امکاناتی که ما داریم معلوم است که کدام‌ها هستند، عقل و دین حکم می‌کند که این امکانات را خراب‌تر از آنچه هستند نکنیم، بلکه رفع عیب کرده و آن‌ها را درست بکار ببریم تا نتیجه بگیریم. خراب‌تر کردن این امکانات برای موجودیت کشور خطرناک است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۲)

چنان که از سخنان رئیس جمهور برمی‌آید، وی بر این تصور بود که گشایش در روابط خارجی راه را برای حل مسئله تأمین سلاح از خارج کشور هموار خواهد ساخت. رئیس‌جمهور اذعان می‌کند از امضاء توافقنامه بر سر آزادی گروگان‌ها انتظار گشایش در تحریم‌های آمریکا بر ضد ایران را داشته است لیکن وی بر اشتباه بودن تحلیل خود اعتراف می‌کند:

«با توجه به این‌که مسئله گروگان‌ها هم کمکی به مشکل ما نکرد و در عمل از خارج تسلیحاتی دریافت نمی‌کنیم و با توجه به سخنان وزیر خارجه و

رئیس جمهور آمریکا که حتی تجهیزاتی را هم که به ما فروخته بودند و باید تحویل می‌دادند تحویل نخواهند داد، با این وجود ناچاریم برگردیم به همان ترتیب که عمل کردیم. در طرح‌های نظامیان امکاناتی را که داریم بیش‌تر مورد استفاده قرار دهیم و به این امکانات بهتر برسیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۲)

پیش از آن نیز رئیس‌جمهور پس از اشغال خرمشهر خواهان حل و فصل مسئله گروگان‌ها برای تسریع آزاد شدن سلاح‌های متعلق به ایران در آمریکا شده بود. دو ماه پس از آغاز جنگ و در شرایطی که عمده نیازمندی‌های تجهیزاتی ارتش ایران می‌بایست از آمریکا تأمین شوند، ایشان در پاسخ خبرنگاری که از احتمال اثرگذاری آزادی گروگان‌ها پس از یک سال در سرنوشت جنگ پرسیده بود چنین می‌گوید:

«در جریان جنگ زمان عامل تعیین‌کننده‌تری هست، اگر مساله در ظرف یک هفته حل می‌شد بله ما می‌توانستیم امکاناتی را که در خارج وجود دارند مورد بهره‌برداری قرار بدهیم و تجهیزات خودمان را کامل کنیم، اما اگر قضیه طول بکشد، چندان موثر نخواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

رئیس‌جمهور در پاسخ به خبرنگار روزنامه پروفیل اطریش منظور خود را بهتر توضیح می‌دهد. او چهار ماه بعد از اظهارنظر بالا به گونه‌ای سخن گفت که گویی در مقابل آزادی گروگان‌ها وعده‌هایی از سوی آمریکایی‌ها به وی داده شده اما به علت تأخیر در آزادسازی گروگان‌ها این معامله سرنگرفته است. وی در ادامه یکی از علت‌های طولانی شدن جنگ را مسئله گروگان‌ها دانسته و معتقد است سلاح‌های خریداری شده از آمریکا باید طبق قوانین بین‌المللی به ایران تحویل شود:

«خبرنگار پروفیل - شما چندین بار گفته‌اید که جنگ با عراق چندان به طول نخواهد انجامید اکنون چهار ماه است که از این جنگ می‌گذرد!

بنی‌صدر: در ابتدا ما اطلاعات کافی در اختیار نداشتیم و نمی‌توانستیم دشمن را به درستی ارزیابی کنیم ما فکر می‌کردیم اگر دشمن ببیند که نمی‌تواند به یک پیروزی سریع دست یابد نیروهای جدید وارد خاک ما نخواهد کرد. البته بجز این مسأله طبعاً مسائل داخلی نیز وجود دارد که من نمی‌خواهم وارد آن‌ها

بشوم، اگر به عنوان مثال در مورد مشکل گروگان‌ها چهار ماه قبل به یک راه حل دست یافته بودیم وضعیت سلاح‌ها و قطعات یدکی ما به کلی با آنچه که اینک هست متفاوت بود.

پروفیل: شما روی این محاسبه می‌کنید که آمریکا اکنون برای شما سلاح و قطعات یدکی بفرستند ولی هیگ وزیر امور خارجه جدید این مسأله را رد کرده است!

بنی‌صدر: به اشخاصی که در مورد حقوق بین‌المللی خیلی زیاد حرف می‌زنند می‌گویم: آزاد نکردن سلاح‌هایی که از طرف ما سفارش داده شده بود خلاف هرگونه حقوق بین‌المللی است ولی وضعیت با این وجود به شکلی نیست که نتوانیم جنگ را ادامه دهیم. ما به عنوان مثال تعدادی از تانک‌ها و آتشبارهایی که بدون مصرف افتاده بودند را در عرض این چهار ماه دوباره به کار انداخته‌ایم.

پروفیل: ولی آیا ایران هرگز خواهد توانست که تهاجمی را آغاز کند که در آن عراقی‌ها از خاک ایران رانده شوند؟

بنی‌صدر: چرا که نه؟ مقدار زیادی از قطعات یدکی را ما هم اکنون در ایران تولید می‌کنیم و من می‌توانم این مطلب را به شما فاش کنم که ما امروز نسبت به آغاز جنگ سه برابر تانک بیش‌تر در اختیار داریم.» (جمهوری اسلامی، اسفند ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

کمتر از ۲۰ روز مانده به زمان عزلش رئیس‌جمهور در پاسخ خبرنگار روزنامه آساهی ژاپن که پرسیده بود در پی پیروزی‌های اخیر ایران چه زمان سربازان عراقی را از مرزها خواهید راند، پاسخ جالبی می‌دهد. این جواب اغراق‌آمیز نشان دهنده ضعف قوه تسلیحاتی ایران نسبت به عراق بود:

«این که ما چه وقت موفق می‌شویم نیروهای دشمن را از خاک میهن خود بیرون برانیم، بستگی به یک عامل از نظر تسلیحات و یک عامل هم از نظر روحیه دارد که اگر ما تسلیحات لازم را در اختیار داشته باشیم این مدت به تعداد انگشت‌شمار از روزهاست و اگر هم نداشته باشیم معنی‌اش این است که باید طوری بجنگیم که به اسلحه و مهمات ما صدمه جدی نخورد و پیروزی را

بدون از دست دادن اسلحه و مهمات بدست بیاوریم یعنی همین کاری که در سه ماهه اخیر کرده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۱۰/۳/۶۰)

### ۳) تضعیف نیروهای مردمی و سپاه

تاریخچه تشکیل سپاه پاسداران و بسیج و افرادی که طی سال‌های ۶۰-۱۳۵۸ فرماندهی آن را عهده‌دار بودند جای تردید باقی نمی‌گذارد که جریان‌های سیاسی در تلاش بودند با انتخاب فردی هماهنگ با خود بر آن تسلط یابند. سپاه پاسداران به عنوان بازوهای نظامی انقلاب اسلامی نقش جایگزین ارتش، که هنوز وفاداری‌اش به انقلاب بطور کامل اثبات نشده بود، را ایفا می‌کرد و تسلط بر آن برای هرگروه برگ برنده و امتیاز طلایی محسوب می‌شد. رئیس‌جمهور نیز چندان که خود را قطب سیاسی مجزا در برابر احزاب و گروه‌ها می‌دید تمایل خود برای گماردن فردی هماهنگ با خود بر سپاه را پنهان نمی‌ساخت.

هنگامی که جنگ آغاز شد مرتضی رضایی فرمانده سپاه بود و به نظر می‌رسید با رئیس‌جمهور هماهنگی لازم را داشته باشد و از سوی دیگر با حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو نیز مشکلی نداشت، اما شورای فرماندهی سپاه و اعضای آن که همسو با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند (محمد بروجردی، علی شمخانی، محسن رفیق دوست و محسن رضایی) با حزب جمهوری اسلامی هماهنگ و در نقطه مقابل رئیس‌جمهور قرار داشتند. به همین دلیل بخش بزرگی از فرماندهان رده‌های میانی سپاه نه تنها با رئیس‌جمهور و فرمانده کل سپاه هماهنگ نبودند که برعکس پیدا و پنهان به انتقاد و مخالفت با وی مبادرت می‌کردند. لذا در چنین جوی به طبع هیچ اشتراکی برای همکاری مابین آن دو وجود نداشت و برخی ناظران بر این اعتقاد بودند به همین دلیل رئیس‌جمهور به شدت از قدرت یافتن سپاه نگران بود.

در مورد نیروهای مردمی هم با آن‌که رئیس سازمان بسیج مستضعفین (امیرمجد) از مخالفان حزب جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد اما به علت

عدم انسجام آن و این که تا بهمن ماه ۱۳۵۹ به طور مستقل اداره می شد هنوز از نظر تشکیلاتی آمادگی لازم برای تأمین نیروی انسانی آموزش دیده جنگ را پیدا نکرده بود و لذا تضعیف آن توسط رئیس جمهور چندان مفهومی نداشت. در واقع منظور از نیروهای مردمی در آن هنگام نیروهای مردمی متشکل در سپاه بودند. سپاه و بسیج مردمی حتی تا اواخر کار رئیس جمهور هنوز تشکل جدی و رسمی برای جنگ پیدا نکرده بودند و بخش عمده آن ها در کردستان که در واقع جنگ داخلی محسوب می شد درگیر بودند و هنوز جنگ با دشمن خارجی را مطابق با اساسنامه خود، وظیفه خود نمی دانستند و از طرفی تجربه، دانش و ابزار مقابله با دشمن خارجی را نیز در اختیار نداشتند.

در مجموع می توان گفت بی اعتمادی متقابل، ناشی از تعلق خاطر برخی از فرماندهان سپاه به جناح مقابل، بین رئیس جمهور و سپاه بخصوص شورای فرماندهی آن وجود داشته است. اما این که اختلاف سیاسی از این جهت موجب تمایل رئیس جمهور به ارتش بجای سپاه شده باشد با آن که شواهد بسیاری برای اثبات آن وجود دارد اما شواهد بسیاری نیز برای رد آن وجود دارد. به عنوان مثال حضور فرماندهان سپاه و ارتش در جلسات فرماندهی کل قوا و همچنین حضور برخی از گردان های سازمان نیافته سپاه در جنگ کردستان و مناطق عملیاتی دیگر که مجهز به سلاح و مهمات فردی و حتی سلاح های جمعی چون خمپاره بودند پایه های این نظریه را سست می کند اما به هر حال در این که رئیس جمهور ارتش را ستون اصلی دفاع در برابر دشمن می دانست هیچ گونه شکی نیست اما این که به طور مطلق سپاه توسط رئیس جمهور بایکوت شده باشد آن هم به دلیل اختلافات سیاسی با جریان سیاسی رقیب نیازمند شواهد دقیق تر و قاطع تر است. اما نظریه دیگری وجود دارد که با دید خوشبینانه به این مسئله می نگرد و آن این که گرایش بیش تر رئیس جمهور به ارتش و دخالت کمتر سپاه در امور جنگ به واسطه عدم انسجام و تجربه جنگی منظم، عدم سازماندهی نیروها و عدم وجود ساختار لازم یک سازمان نظامی در آن برای مواجهه با چنین امر خطیری بوده است.



به منظور سامان‌دهی بررسی شواهد مربوط به بحث ما آن را در دو بخش  
مجزا مطرح می‌سازیم:

- ۱- عدم انسجام و تجربه جنگی
- ۲- وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل

### ۱-۳) عدم انسجام و تجربه جنگی

بسیاری از فرماندهان سپاه پس از جنگ و حتی در هنگام جنگ رئیس  
جمهور را به بهانه‌جویی برای تضعیف نیروهای سپاه و بسیج متهم می‌ساختند.  
این فرماندهان بهانه‌جویی رئیس‌جمهور از کم‌تجربگی و عدم تخصص سپاه و  
بسیج را دارای ریشه سیاسی می‌دانند.

سیدیحیی (رحیم) صفوی فرمانده اسبق سپاه پاسداران از هنگامی که در  
منطقه جنوب حضور داشت به خاطر می‌آورد که بنی‌صدر با حضور نیروهای  
مردمی به واسطه این تلقی که آن‌ها از جنگ چیزی نمی‌دانند، مخالفت می‌نمود:  
«بنی‌صدر با جسارت رسماً می‌گفت که ما نمی‌توانیم این‌ها را از خاک و  
سرزمین‌مان بیرون کنیم و باید با آمریکایی‌ها کنار بیاییم. او حتی به ما پاسدارها  
می‌گفت آقای خمینی اشتباه می‌کند که این مردم و این بسیجی‌ها را برای  
جبهه‌ها فراخوانی می‌کند؛ در این جبهه نیروهای متخصص می‌توانند جنگ را  
جلو ببرند. شما پاسدارها که تخصصی ندارید، این بچه‌های بسیجی هم  
تخصصی ندارند. بنی‌صدر هیچ نوع کمکی به سپاه نمی‌کرد. حتی دستور داده  
بود که به سپاه، اسلحه و مهمات داده نشود. به فرماندهان سپاه هم اعتقادی  
نداشت. من به خاطر دارم که مثلاً ما در جبهه‌ها به تعداد کافی آرپی‌جی هفت  
نداشتیم. اولین پارتی قبضه‌ها و موشک‌های آرپی‌جی هفت که به تهران آمد،  
حضرت آقا دخالت کردند و با اصرار و پافشاری ایشان نیمی از آن قبضه‌ها و  
مهمات را به سپاه دادند و نصفش را هم به ارتش. یعنی اگر نبود این دخالت  
حضرت آقا، از آن تسلیحات به دست پاسدارها و بسیجی‌ها که در جبهه‌ها  
بودند، هیچ چیزی نمی‌رسید.» (اعتدال، ۱/۷/۸۹)

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه نیز همین نظر را دارد ببینید:

«بنی‌صدر به توان نیروهای داوطلب مردمی زیاد اعتقادی نداشت و آنان را فاقد تخصص و تجربه می‌دانست و تصور می‌کرد که قدرت ارتش ایران برای جنگیدن با نیروهای دشمن کافی است. بر همین اساس اهمیت زیادی به تجهیز و توسعه قدرت نیروهای مردمی و بسیجیان داوطلب نمی‌داد. او به حضور جدی سپاه در جنگ نیز خوشبین نبود و از قدرت گرفتن سپاه در جنگ، راضی به نظر نمی‌رسید. او سپاه را نیروی جوانی می‌دانست که فرصت زیادی لازم است تا به یک نیروی رزمی با قابلیت جنگی، تبدیل شود. شیوه مدیریت بنی‌صدر در جنگ، موجب عدم توسعه‌ی توان نظامی ایران شد. این نوع تفکر باعث شد تا وی نتواند ظرفیت‌های سپاه، ارتش و نیروهای مردمی را به صورت مشترک جهت انجام عملیات علیه ارتش عراق به کار گیرد. برای مثال از زمانی که امام خمینی (ره) خواستار شکست حصر آبادان شدند تا زمانی که بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا بر کنار شد حدود هفت ماه و نیم فرصت بود ولی اقدام موفقی جهت اجرای چنین تدبیری صورت نگرفت.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۳)

وی در جای دیگر علت تأکید بیش‌تر بنی‌صدر بر روی ارتش را توانمندی‌های آن می‌داند:

«از روزی که جنگ شروع شد امام فرماندهی کل قوا را به بنی‌صدر واگذار کردند. در دیدگاه بنی‌صدر یک اشکال اساسی وجود داشت و آن این بود که او تصور می‌کرد ارتش بسیار توانمند و متخصص در امور جنگ است و ما هرچه ارتش را تقویت کنیم بهتر می‌توانیم پیشروی داشته باشیم.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۵)

احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان فرمانده کل قوا را به تضعیف سپاه و تلویحاً وی را به حمایت از ضدانقلاب متهم می‌سازد، وی در بخشی از نامه‌اش به محمد بروجردی فرمانده سپاه کردستان چنین می‌نویسد:

«توصیه‌های شما را به گوش دل شنیدیم... اما والله، دلم از مظلومیت سپاه و این همه حق‌کشی خون است. تا کی ما باید دندان روی جگر بگذاریم?... رئیس‌جمهور است؟ فرمانده کل قواست؟ روزی نیست که علیه

سپاه جوسازی نکند. آقای ناپلئون شانزه لیزه [بنی صدر]، سپاه مریوان را تحریم تسلیحاتی کرده... با کارچرخان‌های خودش رفته، نشسته زیر ترکش کولرهای گازی سنگر ویلایی همایونی، در وحدتی دزفول، لاف مقاومت می‌زند. بارها، در پاکسازی مواضع ضدانقلاب، از توی مقرهای این‌ها، پوستر فرمانده کل قوا و نوارهای سخنرانی رئیس‌جمهور محترم را پیدا کرده‌ایم... به جای فرستان نیرو به غرب، هر روز با سخنرانی و مقاله‌های کذب، میان نیروهای مومن سپاه و ارتش تفرقه درست می‌کند... حرفی بزنی، آقایان پای ولایت را وسط می‌کشند، می‌گویند تضعیف فرمانده کل قوا، تضعیف امام است... من می‌گویم فرمانده‌ای که عدالت ندارد، ولایت هم ندارد... مرید شما احمدمتوسلیان. (بهزاد، ۱۳۸۸)

برخلاف فرماندهان سپاه برخی از مسئولان نظام در آن هنگام از عدم آمادگی نیروهای مردمی سخن گفته‌اند. آیت الله منتظری نیروهای مردمی و سپاه و ارتش را فاقد آمادگی لازم برای دفاع از کشور می‌داند. او از رشادت‌های سران ارتش و سپاه یاد می‌کند:

«در آن وقت بچه‌های سپاه بیش‌تر شور جنگ داشتند اما امکانات‌شان خیلی کم بود، عمده مسأله این بود که نیروهای مردمی ما از قبل برای این مسأله آماده نبودند، دشمن غافلگیرانه به کشور ما هجوم آورده بود و ما می‌خواستیم آن‌ها را بیرون کنیم و این آمادگی را نداشتیم.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۷)

علی‌رغم کم تجربگی نیروهای مردمی شواهدی وجود دارد که رئیس‌جمهور به علت کمبود نیروی انسانی با تشکیل بسیج عشایری در کشور بخشی از نیروی انسانی داوطلب را تأمین نموده است. این اقدام اگرچه از سوی کریم سنجابی از همفکران بنی‌صدر در جبهه ملی صورت گرفت اما نظریه طرد نیروهای مردمی را دچار تردید جدی می‌سازد. مسئله بسیج عشایر کرمانشاه توسط کریم سنجابی در خاطرات وی آمده و او به نقل از سیداحمد خمینی این امر را به درخواست بنی‌صدر از امام مربوط دانسته است. کریم سنجابی در خاطراتش می‌نویسد:

«جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی‌ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قصرشیرین را تصرف کردند و تا حدود سرپل ذهاب آمدند و در خوزستان هم

رخنه کردند و تا نزدیکی‌های خرمشهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که بر ملت ایران وارد شد و همین طور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یک روز آقای سیداحمد آقا به من تلفن و گله کرد از این‌که او را فراموش کرده‌ام. بنده گفتم: آقا چه فرمایشی؟ چه گله‌ای؟ شما آنچه را که نباید بشود در انتخابات به من نشان دادید و همین طور در گرفتاری برادران من. گفت: می‌خواهم شما را ملاقات بکنم. گفتم: تشریف بیاورید. فوراً به منزل من آمدند و گفتند آقای بنی‌صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک بکنید و اقدام نمایید که عشایر غرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه‌ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم ولو این‌که با نظام موجود هم موافقتی نداشته باشم، بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی‌نفوذ و کدخداهای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجانی. اگر اشخاص در میان مردم اعتبار و احترامی دارند فقط به عنوان شخصی و کدخدامنشی است نه به عنوان حاکم و رئیس. علاوه بر این من به کدخداها و رؤسای تیره‌ها مراجعه کردم. تقریباً در حدود ۱۵۰ نفر از طوایف مختلف به منزل ما آمدند و من برای آن‌ها جنگ‌های گذشته را توصیف کردم جنگ با روس‌ها را، جنگ با عثمانی‌ها را، جنگ با انگلیس‌ها را، جنگ‌های زمان نادر را، اساطیر ملی ایران را، و این‌که یک دولت پوشالی توسری خورده‌ای مثل عراق که هیچ قابلیت‌ی ندارد به خود جسارت داده که به سرزمین اجداد ما و نوامیس ما تجاوز کند و از این قبیل حرف‌ها. آن‌ها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چند روز در حدود بیست هزار نفر داوطلب معرفی کردند. و در مدت یک هفته‌ای که من آنجا بودم با همه‌ی تبلیغات مخالف و کارشکنی‌هایی که می‌کردند. با مراجعه‌ای که به فرمانده ارتش آنجا کردیم در حدود شش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل ما دادند و به تدریج به منزل ما فرستادند. بنده از آن افراد عشایری نمایندگان با صوابدید خود آن‌ها انتخاب

کردم و آن‌ها را به موجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم و سلاح‌ها در تحویل آن‌ها و آن‌ها ضامن و مسئول آن سلاح باشند. اسلحه‌ها را گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدود شش هفت هزار نفر، تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دو هزار نفر از مردم سنجانی آماده حرکت جانب جبهه‌ی جنگ شدند.» (سنجانی، ۱۳۸۱، ۳۷۶)

چنان‌که ذکر آن رفت رئیس جمهور دست کم برای بسیج نیروهای مردمی و تأمین نیروهای دفاعی لازم اقداماتی را صورت داده بود. این مدرک نشان می‌دهد وی نه تنها مخالفتی با حضور نیروهای مردمی در جبهه نداشت بلکه در پی تسهیل آن بود.

کریم سنجانی رهبر جبهه ملی در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی علت پیدایش بسیج عشایری کشور به پیشنهاد رئیس جمهور را شرح می‌دهد:

«چندی پیش از طرف امام آقای حاج سید احمد آقا فرزند ایشان به بنده مراجعه کردند و به من مأموریت دادند و همچنین آقای بنی‌صدر هم لازم دیدند و پیشنهاد کردند که من در این باره به علت سوابقی که در آن صفحه دارم اقدام بکنم و من هم وظیفه عینی دینی و ملی خود دانستم در این باره اقدام بکنم این بود که به آن صفحه رفتم. من با این طوایف کاملاً آشنا هستم آن‌ها هم مرا خوب می‌شناسند چهل سال خود من در این مبارزه سیاسی بودم و علاوه بر این بیش از یک قرن هم اسلاف من در آن منطقه در همان گیرودارها در مبارزات و جهادهای سیاسی وارد بوده‌اند.

آنجا رفتم و این‌ها را دعوت کردم و به فرماندهی ستاد عملیات دفاعی غرب ارتش مراجعه کردم و قریب ۴۰ تا ۵۰ نفر از سران این طوایف که در واقع اکثراً کدخداهای تیره‌های مختلف بودند و آن‌هایی که در این طوایف کم و بیش شناخته شده‌اند و احترامی دارند به ستاد مشترک رفتم و ایشان پیشنهاد کردند که یک کمیته رابطین بسیج عشایری تشکیل بشود که در همان مقر فرماندهی جا به آن‌ها بدهند و بعد در هر یک از ایلات یک کمیته بسیج از خود هر ایلی تشکیل بشود که این رابط ارتش و مقامات محلی باشد و آن کمیته محلی هر ایل کار بسیج را راه می‌اندازد و در جلسه‌ای که با بیش از ۱۵۰

نفر از این افراد تشکیل شده بود من بر حسب همان پیشنهاد فرماندهی از آنها خواستم که هر یک نماینده تعیین بکنند و بعد من یک قرآن را در محل اجتماع حاضر کردم و همه آنها را به کلام الله مجید سوگند دادم که نسبت به وطن اسلامی خود وفادار باشند و تا آخرین قطره خون همانطور که در جنگ بین‌المللی اول در مقابل عثمانی‌ها، انگلیسی‌ها، و روس‌ها انجام دادند این بار نیز نشان دهند. با مقامات ارتشی ما روابط و تفاهم خیلی خوبی داشتیم و آنها حسن استقبال کردند و افراد عشایر، افراد داوطلب، و افراد چریک می‌توانند دوش به دوش دیگر برادران رزمنده خود بر علیه دشمن تجاوزگر مبارزه کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۳)

## ۲-۳) وابستگی سپاه پاسداران و بسیج مردمی به جریان مقابل

به نظر می‌رسد بی‌اعتمادی دو طرفه بین برخی فرماندهان سپاه و رئیس جمهور به حدی بود که وی را حتی به عنوان فرمانده کل قوا و منصوب رهبر انقلاب نیز قبول نداشتند و وی را عنصری نامطلوب می‌دانستند و لذا دستورات وی را نیز اجرا نمی‌کردند. بدیهی بود این موضوع با توجه به روحیات ایشان با عکس‌العمل مواجه می‌شد و به طور فزاینده بی‌اعتمادی بین بدنه فرماندهی سپاه و رئیس جمهور را تشدید می‌کرد. رئیس جمهور سپاه و بسیج را بی تجربه و فاقد آموزش نظامی می‌دانست و آنها را تنها نیروی فرعی در کنار ارتش ارزیابی می‌کرد. طرف مقابل هم رئیس جمهور را بواسطه ندادن امکانات کافی طرد می‌کرد.

فرماندهان عالی رتبه سپاه با توجه به شرایط عمومی کشور و اختلافات عمیق بین مجلس و نخست وزیر با رئیس جمهور، حاضر به اطاعت از فرماندهی کل قوا نبودند. تنش بین رئیس جمهور و سپاه به نظر می‌رسد تابعی از تنش‌های سیاسی بین جناح‌های رقیب درون حاکمیت بوده باشد.

یکی از نمونه‌های بارز تعارضات فرماندهان سپاه با بنی‌صدر به بازدید فرمانده کل قوا از منطقه جنگی مریوان باز می‌گردد که احمد متوسلیان از

فرماندهان و بنیان‌گذاران هسته‌های رزمی سپاه، فرماندهی آن‌جا را برعهده داشت. شرح این بازدید را از کتاب «آذرخش مهاجر» عیناً می‌آوریم:

«بنی‌صدر خود به سندج آمد و کارگزار فرهنگی دفترش را برای زمینه‌سازی بازدید تبلیغاتی‌اش، به مریوان فرستاد. بهتر است ادامه ماجرا را جانشین وقت واحد اطلاعات سپاه مریوان بازگو کنند:... قرار بود بنی‌صدر به مریوان بیاید، لذا آقای «م.گ» [سیدعلی موسوی گرمارودی] را به نمایندگی از طرف خودش، جلوتر به مریوان فرستاده بود تا مقدمات ورود و پذیرایی شاهانه از جانب سپهسالار شانزله‌لیزه را در آنجا فراهم کند. به محض این که احمد از قضایا با خبر شد، رفت به اتاق بی‌سیم سپاه مریوان و به پادگان سندج بی‌سیم زد و خیلی قرص و محکم گفت: احمد متوسلیان هستم، پیامی برای مهمان محترم شما دارم؛ به آقای بنی‌صدر بگویید حتی خواب آمدن به منطقه مریوان را هم نباید ببیند! از آن طرف خط گفتند: رئیس جمهور می‌خواهد شخصاً با نماینده خودش صحبت کند، بگویید بیاید پشت خط. احمد [متوسلیان] گوشی را به دست آن آقا داد. او هم برگشت پای بی‌سیم به بنی‌صدر گفت: آقا، فرمانده سپاه اینجا می‌گوید رئیس‌جمهور حق ندارد پایش را به مریوان بگذارد. یک لحظه سکوت کرد، بعد برگشت به احمد گفت: ایشان می‌فرمایند به فرمانده سپاه مریوان بگویید تو اصلاً در حدی نیستی که با من این طور صحبت کنی. کاری نکن تو را بدهم دست دادگاه نظامی! من بعد از امام، نفر دوم این نظام هستم. احمد به آقا گفت: به او بگویید من دادگاه نظامی گنده‌تر از تو را هم دیده‌ام - منظورش دادگاه نظامی رژیم شاه بود - اما این هم که می‌گویی نفر دوم نظام تو هستی، بدان که این نظام، نظام اسلامی است و پیغمبر اسلام هم فرموده: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم». در این نظام هرکس بالاتر باشد، متقی‌تر هم باید باشد، من بویی از تقوا از تو نمی‌شنوم! آقاجان، کار بالا گرفت. بنی‌صدر شروع کرد به خط و نشان کشیدن و این بار پیغام فرستاد: من تا ۱۰ دقیقه دیگر با هلیکوپتر به مریوان می‌آیم تا ببینم تو چطور می‌خواهی جلوی من را بگیری! احمد به همان کارگزار بنی‌صدر گفت: به او بگو فلانی می‌گوید ما اینجا کالیبر ۵۰ داریم، آنقدر اطراف هلیکوپترش

تیر اخطاری می‌زنیم و توی هوا نگاهش می‌داریم که اصلاً نتواند به زمین بنشیند. بعد از آن که آن شخص پیغام احمد را به بنی‌صدر منتقل کرد، دیگر بنی‌صدر چیزی نگفت. فهمید حریف احمد نمی‌شود. این شد که به آدم خودش دستور داد تا سریع به سنندج بگردد. او هم برگشت.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

سردار فضل‌ی یکی دیگر از فرماندهان سپاه در ابتدای جنگ روایت می‌کند بنی‌صدر توجهی به نیروهای بسیج نداشت و سعی داشت آن‌ها را به کارهای جانبی و بی‌خاصیت معطل کند. او مدعی می‌شود بنی‌صدر از دادن آب و غذا نیز به نیروهای مردمی خودداری کرده است. آن چنان که وی می‌گوید بی‌اعتمادی بین رئیس‌جمهور و نیروهای مردمی چنان بوده است که طرحی برای هل دادن رئیس‌جمهور و مجروح ساختن وی ترتیب داده بودند:

«بعد از خبرهای نه چندان خوبی که به ما می‌رسید، به ما اطلاع دادند که بنی‌صدر خائن، قرار است در حسینه برای نیروهای داوطلب سخنرانی کند. در سخنرانی بنی‌صدر، جز توهین و تحقیر چیزی دیگری نصیب بچه‌ها نشد، با این بهانه که ما آموزش نظامی فرا نگرفته‌ایم نه تنها آب و غذا نمی‌داد بلکه از دادن سلاح و مهمات نیز خودداری می‌کرد، تا این‌که بعد از جلسه به همراه دیگر رزمندگان تصمیم گرفتیم موقع خروج، بنی‌صدر را هل دهیم تا از پله‌ها افتاده و دست و پایش بشکند؛ که متأسفانه با دخالت محافظینش هیچ اتفاقی برای این خائن پیش نیامد... پای هیچ نیروی بعثی هیچ وقت به جزیره مینو نرسیده است، با حضور تعدادی از نیروهای داوطلب یک گردان برای اعزام به آبادان جهت شکستن محاصره تشکیل شد، اما بعد از مدتی که قصد اعزام به آبادان را داشتیم فرمانده گردان اعلام کرد سید حسین خمینی دستور داده است که به جزیره مینو برویم، که بعد از اصرار بچه‌ها رفتن به جزیره مینو کنسل شد، بعد از مدتی متوجه شدیم که بنی‌صدر خائن برای این‌که گردان را بی‌خاصیت کند این دستور را به سیدحسین خمینی داده بود.» (سایت تاریخ ایرانی، ۹۱/۷/۷)



آیت‌الله منتظری نیز بر هماهنگ بودن بنی‌صدر با ارتش و کم‌توجهی وی به سپاه تأکید می‌گذارد اما به جز بنی‌صدر او سران ارتش از جمله ظهیرنژاد فرمانده اسبق نیروی زمینی را نیز در این زمینه دخیل می‌داند:

«همه می‌نالیدند که یک هماهنگی کامل بین نیروها نیست، در آنوقت آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود، بنی‌صدر با ارتش بیش‌تر هماهنگ بود ولی ارتش هنوز توان جنگیدن به صورت منظم در برابر ارتش عراق را نداشت، در همین رابطه اختلاف‌هایی بین سپاه و ارتش وجود داشت، آقای ظهیرنژاد ارتشی بود و خیلی به سپاهی‌ها بها نمی‌داد، ما در پادگان ابوذر این اختلاف را احساس کردیم و سعی کردیم که در همان جا بین سران ارتش و سران سپاه یک تفاهمی ایجاد کنیم، آقای زمانیان که روحانی آن‌ها بود شروع کرد به گریه کردن که ما چه بکنیم، اینها دارند با هم دعوا می‌کنند، بالاخره من صحبت‌هایی در جهت هماهنگی آن‌ها کردم و جلساتی با آنها داشتیم.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۷)

آیت‌الله منتظری از جمله کسانی بود که به شدت از وضع جنگ نگران و عدم ورود نیروهای مخلص (بسیج و سپاه) به صحنه جنگ را در شکست‌های پی‌درپی بی‌تأثیر نمی‌داند. او چون بسیاری از روحانیون رئیس‌جمهور را به دفع‌الوقت و سنبل کردن جنگ متهم می‌سازد اما در عین حال عدم هماهنگی بین سپاه و ارتش را یادآور می‌شود. در نتیجه از سخنان وی چنین برمی‌آید که رئیس‌جمهور در اداره جنگ ناکارآمد بود گرچه وی او را به خیانت در جنگ متهم نمی‌کند. ببینید:

«متأسفانه جزئیات آن یادم نیست ولی احساس می‌شد که آقای بنی‌صدر دفع‌الوقت می‌کند، بعضی‌ها هم سوءظن پیدا کرده بودند که نکند باطناً یک بند و بستی باشد، ولی مسأله عمده اختلاف سپاه و ارتش بود، نیروهای جنگنده هم عمدتاً از نیروهای سپاه و بچه‌های مخلص بودند ولی امکانات نداشتند و ارتشی‌ها می‌خواستند سلسله مراتب و نظم پادگانی را رعایت کنند و طبعاً چون هنوز پس از انقلاب انسجام خود را به دست نیاورده بودند یک ناهماهنگی بین آن‌ها وجود داشت، بالاخره ما احساس کردیم که در امر جنگ

کوتاهی می‌شود.... تقریباً برای ما مسلم شده بود که آقای بنی‌صدر مسأله جنگ را دارد سنبل می‌کند و این باعث شکست ما می‌شود.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۶۸۹)

از آن طرف رئیس جمهور عدم اعتماد خود به سپاه را کتمان نمی‌کرد. او به شدت بر اجرای تمام فرامین و دستورات از سوی خود تأکید داشت. از گزارش بنی‌صدر به آیت‌الله خمینی به واسطه فرزندش چنین برمی‌آید که او به ویژه به مسائل اساسی جنگ در جبهه جنوب اشراف کامل دارد و این که او چندان از گزارشات ارسال شده از سوی سپاه پاسداران به دفتر رهبر انقلاب راضی نیست. احتمالاً او می‌خواهد تمام کارهای جنگ به صورت سلسله مراتبی و از کانال او به دفتر برسد:

«حجت‌الاسلام سید احمد[خمینی]: گزارشاتی راجع به آبادان برای امام آمده بود و ایشان ناراحت شده بودند غیر از قصه‌ی موشکی.

بنی‌صدر: ترا به حضرت عباس به آقا بگو این چند تا پاسدار را ول کن دیروز و پریروز و پس پریروز هم اینجا بودند و فروزان هم گفت هیچ خطری از هیچ ناحیه‌ای برای آبادان نیست. آن‌ها می‌گویند ۴۰ کیلومتر طرف اروند پوشش نداریم ممکن است آن‌ها رد شوند که فروزان شرح داد که اینجا رودخانه است و در آن گل و لجن است آن‌ها نمی‌توانند رد شوند تازه آنجا را ما پوشش داریم و خطری هم ندارد (این آبادان) با این حال من به فروزان دستور دادم که با یکی از همان پاسدارها برود هم‌هی آن مناطق را بازدید کند. اما کرخه: کاری که ما داشتیم می‌کردیم نزدیک به تمام شدن است. آن‌ها در ناحیه کرخه حمله نکرده و عقب هم رفته‌اند، در ناحیه بین دزفول و اهواز در حالی که شن‌زار است به جلو آمده‌اند به این خیال که خودشان را نزدیک کرخه برسانند و راه اهواز-دزفول را قطع کنند که اگر به اینجا برسند خطرناک است، که ما نیرو فرستادیم و آن‌ها هم عقب‌نشینی کرده‌اند البته در هر آن ممکن است که از اینجا بیایند جلو و ما هم به همین خاطر اینجا آمده‌ایم، و ما هم دو تا طرح داریم که مشغول اجرا هستند ولی مسئله اساسی این است که با کم و کسری‌هایی داریم که نامه‌ای درباره آن نوشتیم که نمی‌خواهم در تلفن

بگویم و اگر این‌ها را بتوانیم از خارج جبران کنیم. نباید بگذاریم مثل مسئله گروگان‌ها وقتی انجام بدهیم که همه چیز را هم بگذاریم روی آن.  
حاج احمد آقا: بله.

به ایشان نوشته‌ام که ما این جنگ را آن هم به شرطی که تصمیم آن‌را دیگران نگیرند تا وقتی که به نتیجه برسد تصدی می‌کنم بعداً هم می‌گویم کشور مال خودشان مبارک‌شان و آقایان مکتبی اداره کنند و من هم به آنها که چنین طرح را تصویب کرده‌اند و این از نظر من در واقع لغو قانون اساسی است و من با این آقایان به هیچ قیمت در یک جا جمع نخواهم شد. حالا این‌ها باز فردا بیایند و ناراحتی ایجاد کنند، ایشان بدانند من به شورای عالی دفاع نخواهم رفت.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۲۷۹)

یکی از شواهد مهم و قابل اعتنا که احتمال ورود رقابت‌های جناحی درون حاکمیت به موضوع جنگ را به روشنی نشان می‌دهد مربوط به یکی از فرماندهان ارتش است که گرچه وی عضو سپاه پاسداران نبود اما به ویژه رابطه خوبی با فرماندهان سپاه و از همه مهم‌تر با برخی از چهره‌های جریان منتقد رئیس‌جمهور برقرار نموده بود و این مسئله چیزی نبود که برای رئیس‌جمهور قابل قبول باشد.

علی صیاد شیرازی با درجه سرگردی در رسته توپخانه ارتش مشغول به خدمت بود و به منظور مقابله با احزاب و گروه‌های چپ‌گرا به کردستان اعزام شده بود. چنان‌که از شواهد قابل استناد است وی با همکاری نزدیک با نیروهای داوطلب سپاه پاسداران استان اصفهان جزء اولین گروه‌های نظامی بودند که برای آزادسازی شهرهای کردستان به این منطقه رفتند. در وهله اول رشادت و کاردانی وی در آزادسازی مرکز استان (سنندج) از دست مهاجمان احزاب چپ‌گرا باعث گردید، رئیس‌جمهور با دو درجه ارتقاء و درجه سرهنگ تمام وی را به فرماندهی مناطق عملیاتی غرب منصوب کند. اما چنان‌که رئیس‌جمهور مدعی است گرایش‌های وی به جریان رقیب که به طور علنی آن را ابراز می‌داشت باعث سردی روابط وی و رئیس‌جمهور شد تا آن‌که رئیس‌جمهور وی را از سمت خود عزل نمود. بعدها رئیس‌جمهور که به دلیل

کفایت دو درجه وی را ارتقاء داده بود او را به بی‌کفایتی و سوءمدیریت در حفظ جان سربازان متهم ساخت، اما برخی تحلیل‌گران همکاری وی با سپاه پاسداران و شرکت وی در جلسات و محافل جریان سیاسی مقابل را علت خشم رئیس‌جمهور از وی دانستند، گرچه رئیس‌جمهور دلایل دیگری را نیز برای عزل و طرد وی عنوان نمود.

علی صیاد شیرازی بطور متقابل در خاطرات خود ذکر می‌کند بنی‌صدر صلاحیت لازم برای فرماندهی جنگ را نداشت و به نکات جالبی اشاره می‌کند که برخی از واقعیت‌های کشیده شدن رقابت‌های جناحی و سیاسی به جنگ را روشن می‌سازد. صیاد شیرازی چنین می‌گوید:

«بنی‌صدر با دیدن فعالیت‌هایم، تصمیم گرفت من را به فرماندهی منطقه غرب کشور منصوب کند. چون درجه من سرگردی بود، مسئولین ارتش اعلام کردند این کار قانونی نیست که یک سرگرد فرمانده منطقه‌ای باشد که کلی لشکر و یگان آنجاست. برای این که فرمانده منطقه باشیم، دو درجه به من دادند و شدم سرهنگ تمام؛ سرهنگ توپخانه علی صیاد شیرازی. گرچه در هر صحنه که حضور داشتم همه نیروها اعم از سپاهی و ارتشی به من عنایت داشتند و حرفم را گوش می‌کردند و در واقع بدون ابلاغ رسمی، فرماندهی می‌کردم و خداوند هم توفیق داده بود، همه همدل بودیم و در جوی صمیمی فعالیت داشتیم و مشکلی هم پیش نمی‌آمد. به دنبال آن ابلاغ، نیز قرارگاه عملیاتی غرب کشور را برای اولین بار در کرمانشاه تشکیل دادیم اما متأسفانه هنوز چیزی از شروع طرح‌مان نگذشته بود که توطئه‌ها آغاز گردید. نجواها و اطلاعات نادرست به بنی‌صدر، مشکلات جدی پیش آورد، خصوصاً این که وی فردی دهن بین بود و به حرف‌های معمولی توجه جدی معطوف می‌کرد. از این رو احساس کردم که عرصه بر ما به تدریج تنگ‌تر می‌شود و همین گونه هم شد. البته ماهیت بنی‌صدر هم کم‌کم برای همه روشن‌تر می‌شد.

مردم روز به روز بهتر او را می‌شناختند و مقابلش موضع می‌گرفتند. خصوصاً پس از آن که شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی (ره) از طرف وی مورد توهین قرار گرفت، تفرقه و کارشکنی ایشان بیش‌تر برملا گردید. اینجا بود که

ما از قرارگاه نظامی اعلامیه‌ای دادیم و در آن اعلامیه مطرح کردیم که در حالی که ما در اینجا تلاش می‌کنیم و می‌جنگیم چرا باید در پشت جبهه چنین مسایلی اختلاف افکنانه پیش آید؟ مضمون این اعلامیه برای بنی‌صدر بسیار گران تمام شد و از همان جا رسماً در مقابل من موضع گرفت که البته این نیز توفیق الهی برای من بود. اندک زمانی پس از صدور اعلامیه دیدم از طرف بنی‌صدر فردی به نام سرهنگ عطاریان آمد که قرارگاه را از من تحویل بگیرد و حکمی در دست داشت که کاملاً قانونی بود. بر طبق آن من باید قرارگاه را به وی تحویل می‌دادم و فقط در محدوده کردستان مسئولین می‌پذیرفتم.

برای انجام مسئولیت جدید به سنج رفتیم و فعالیت خود را در آنجا آغاز نمودیم. بعد از مدتی حکمی دیگر صادر شد مبنی بر این که می‌بایست من مسئولیت فرماندهی کردستان را به فرمانده لشکر کردستان که در آن زمان تحت امر خود من بود، تحویل دهم. طی دو حکم متوالی محدوده فرماندهی من ابتدا کوچک و سپس کاملاً سلب و محو شده بود. من شدم مشاور عملیاتی فرمانده لشکری که خودم منصوب کرده بودم در اینجا بود که یک برخورد صادقانه کردم هرچند حرکت کمی تند بود ولی مکنونات قلبی بود که بروز می‌کرد و آن چیزی بود که ایمان داشتم و می‌دانستم کاملاً درست است.

من در مقابل حکم دوم ایستادم زیرا احساس کردم این یک توطئه است و اگر صحنه را خالی کنم ضد انقلاب پس از آن همه خونریزی، دوباره بر منطقه حاکم می‌شود این شد که جواب دادم همین جا در مسئولیت باقی می‌مانم تا شورای عالی دفاع تصمیم بگیرد. مشاجره‌ای هم درباره این واکنش بین من و فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش [قاسمعلی ظهیرنژاد] به وجود آمد. وی صریحاً گفته بود «دستور باید اجرا شود» و من در پاسخ نوشتم چون اینجانب با حکم شورای عالی دفاع منصوب شده‌ام، حکم تحویل مسئولیت را نیز باید شورای عالی دفاع صادر نماید. آن‌ها این مشاجرات مکاتبه‌ای را به عنوان لغو دستور تلقی کردند که مطابق مقررات نظامی مجازات سنگینی دارد و آن را به محضر امام بردند. حضرت امام نیز که فقط در یک دیدار کوتاه خدمت‌شان رسیده بودم من را به اسم نمی‌شناختند. خلاصه ایشان فرموده بودند اگر فکر

می‌کنید که مثلاً ایشان تخلف کرده‌اند، شما طبق مقررات برخورد کنید بنی‌صدر هم بلافاصله دستور ترک آن‌جا را برای من صادر کرد. طبیعی بود که می‌توانستند مرا به مراجع قانونی تحویل دهد البته من هم به طور پیوسته با تهران مخصوصاً با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در آن موقع هم معاون وزیر دفاع و هم نماینده حضرت امام در شورای عالی دفاع بودند، مشورت داشتم و تلفنی در تماس بودم. در آخرین تماس از منطقه نیز به ایشان عرض کردم که اوضاع خراب شده و به هم ریخته است و به من می‌گویند اینجا را ترک کنم حال چه باید بکنم؟ ایشان فرمودند: آنجا را ترک کنید و به تهران بیایید. من با حالتی نگران به تهران آمدم چون دلم رضایت نمی‌داد تا صحنه‌ای را که نبردش ناتمام مانده ترک کنم. گرچه ضدانقلاب را تاراندن بودیم ولی برای پاکسازی آن‌ها از کوهستان‌ها و محورهای مواصلاتی باید نبرد ادامه پیدا می‌کرد. خلاصه با یک پریشان حالی به تهران آمدم. در خانه بودم که طی تماس تلفنی گفتند: ائمه جمعه برجسته‌ای چون آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله طاهری و آیت‌الله مدنی به اتفاق خدمت حضرت امام رسیده‌اند. در آن موقع آقای منتظری هم از قم به تنهایی به محضر امام رفته بودند و همه این عزیزان در مقام شفاعت واسطه شده بودند که آقا این کار خطرناک است و باید فلانی (بنده) به سرکارش برگردد چرا که نبرد ناتمام مانده است و... به اصطلاح همه داشتند تلاش می‌کردند و فشار می‌آوردند. پس از آن جانب آقای هاشمی رفسنجانی اشاره کردند که فلانی ما همه رفیقیم خدمت حضرت امام برای بازگرداندن شما ولی نتیجه‌ای نگرفتیم، ایشان تصمیم مشخصی نگرفتند که مسأله حل بشود شما خودتان بروید پیش حضرت امام. من راستش پشت تلفن کمی خنده‌ام گرفت، گفتم چطور می‌شود شما بزرگان انقلاب رفتید خدمت امام و امام پاسخ ندادند و آن وقت بنده بروم خدمت‌شان تا مسأله حل شود؟!... تازه اصلاً بنده تا به حال به صورت خصوصی با ایشان صحبت و ملاقاتی نداشته‌ام.

ایشان فرمودند: نه، بروید، امام یک علاقه خاصی به رزمندگان دارند اگر خودشان با مطالب شما آشنا شوند بهتر می‌توانند تصمیم بگیرند.

گفتم: چگونه بروم؟

گفتند: من برای شما وقت می‌گیرم.

خلاصه این طوری بود که زمینه آن نشست تاریخی اینجانب با حضرت امام فراهم شد. سرانجام به من اطلاع دادند که فلان روز فلان ساعت به محضر امام بروید. آن موقع یادم هست که من دچار سانحه شده و با عصا راه می‌رفتم. با لباس چریکی و پای گچ گرفته‌ای که میله در آن بود در جماران خدمت امام (ره) رسیدم. از لحظه ورود تا لحظه خروج چیزی حدود ۱۷ دقیقه طول کشید. بگذریم از این‌که اولین دیدار خصوصی خیلی برایم سخت بود. خصوصاً با آن ابهتی که امام داشتند بیان همه مطالب در حضور ایشان کار دشواری می‌نمود ولی دعایی خواندم و مطالبم را دسته‌بندی کردم و خیلی منظم و مرتب سیر تاریخی حرکت نیروهای مومن را در ارتش و پیوندشان با بچه‌های سپاه و عزیمت‌شان به منطقه کردستان و موفقیت‌ها و ... را برای‌شان توضیح دادم و گفتم که اکنون نبرد در آستانه پیروزی بر ضد انقلاب ناتمام رها شده و بنده را معزول کرده‌اند کار هم ناتمام است از این رو نباید اکنون من در تهران باشم عین عبارتی که حضرت امام فرمودند یادم هست چون اغلب در جلساتی که من با ایشان داشتم رهنمودهای‌شان را یادداشت می‌کردم و تکرار می‌نمودم تا برایم ملکه شود.

امام فرمودند: «همان طوری که می‌دانید نماینده من در ارتش آقای بنی‌صدر است ایشان تا چند لحظه دیگر قرار است اینجا بیایند و شما هم اینجا بمانید که حضوراً مطالب را مطرح کنید.» ناگهان به دنبال این فرمایش حضرت امام و آوردن نام بنی‌صدر، حالتی به من دست داد مانند فرزندی که نزد پدرش گله کند، خدمت حضرت امام عرض کردم: آقا ما هرچه می‌کشیم از ایشان است؛ ایشان نه مغز نظامی دارد و نه حرف نظامیان مشاور را گوش می‌کند. اطرافیانش هم آدم‌های خشک فکر و کم تعهدی هستند، این است که ما خود به خود با ایشان به نتیجه نمی‌رسیم. امام وقتی دیدند من این‌طور عرض کردم، یک تأملی کردند و فرمودند: بسیار خوب شما بروید، من تذکر خواهم داد.

من خداحافظی کردم و مرخص شدم، حالا پیامد این ملاقات چه بود، شما می‌توانید سرنخش را در صحیفه نور بیابید، بعضی مدارکش هم نزد خود من موجود است. شاید دو روز نگذشت که از طرف آیت‌الله خامنه‌ای به من ابلاغ شد، شما ساعت فلان بیابید و در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کنید. واضح بود که دستور تشکیل جلسه شورای عالی دفاع برای اخذ تصمیم در مورد من صادر شده بود، در جلسه دیدم اغلب آقایان از جمله شهید رجایی (رحمت‌الله علیه)، شهید محمد منتظری، آقای پرورش و خود حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و ... که حضور دارند، قلباً طرفدار من هستند. قبل از این‌که وارد بحث اصلی جلسه شویم، من یک دور تاریخچه کردستان را روی نقشه برایشان توضیح دادم. جزء به جزء عملیات‌های انجام شده را تشریح کردم. من نظرات خودم را درباره آن طرح و پشتیبانی از آن در محور میوان و پنجوین ارائه دادم. پس از سخنان من رأی گرفتند و نظریات و پیشنهادهایم با اکثریت قاطع مورد پذیرش قرار گرفت، صبح روز بعد نامه مصوبه شورای عالی دفاع را که در غیاب بنی‌صدر صادر شده بود، به در خانه ما آوردند که الان هم موجود است. لازم به ذکر است که این نامه نتیجه طبیعی جلسه شورای عالی دفاع و آن هم نتیجه ملاقات اینجانب با حضرت امام بود. حکمی که صادر شد خیلی روشن بود، دو سه بند داشت که مضمون آن چنین است:

الف- صیاد شیرازی به قرارگاه برگردد.

ب- درجه ایشان که از سرهنگی به سرگردی تنزل داده شده است مجدداً ارتقا یابد.

ج- طرح خود را برای عملیات آماده سازد.

به محض دیدن حکم، احساس کردم که اجراشدنی نیست، چون در مقابل بنی‌صدر و عواملش قرار داشتم. پیش‌بینی من درست از آب درآمد. بنی‌صدر این حکم را آورده بود خدمت حضرت امام که ببیند در غیاب من توطئه کرده، شورا تشکیل داده و تصمیم گرفته‌اند.

بعضی هم نقل کرده‌اند که گفته است: یا جای من است یا جای این شخص!



حضرت امام با در نظر گرفتن شرایط زمانی و همچنین برخورد سنجیده‌ای که با بنی‌صدر به عنوان اولین رئیس‌جمهور داشتند؛ یک پیام تاریخی با این مضمون صادر کردند: رئیس‌جمهور می‌تواند حتی مصوبات شورای عالی دفاع را در صورتی که صلاح بداند اجرا نکند. این خود از بالاترین قدرت‌هایی بود که امام به کسی داده بودند.» (صیاد شیرازی، ۱۳۹۲)

ایشان در یکی دیگر از خاطرات خود اختلاف نگرش خود با رئیس‌جمهور را بیان می‌کند و عملکرد بنی‌صدر در سمت فرماندهی کل قوا را مورد نقد قرار می‌دهد. او از اینکه بنی‌صدر مبتدی‌ترین اصطلاحات نظامی را نمی‌داند متعجب است، ببینید:

«... نامه آمده بود که فرمانده قرارگاه غرب؛ صیاد شیرازی و رییس ستادش در جلسه با بنی‌صدر و مشاورین او شرکت کنند. ما با ترکیب جالبی شرکت کردیم. به جای بنده و رییس ستادمان سرهنگ جانباز خرسندی، پنج- شش نفر به جلسه آمدیم. در این ترکیب، همه با هم بودیم. شهید محمد بروجردی بود، شهید ناصر کاظمی و تعدادی از فرماندهان رده پایین‌تر. وقتی که نامه آمد، بچه‌ها گفتند: ما هم به این جلسه می‌آییم. گوش تا گوش، دور یک میز بزرگ، مشاورین بنی‌صدر و خودش نشستند. این صحنه هیچ وقت یادم نمی‌رود. شروع کردند به بدگویی. تک تک گزارش دادند... بنی‌صدر به یکی از مشاورین خودش اشاره کرد و گفت: در ستاد صیاد چه دیده‌ای؟ او گفت: ما ستادی ندیدیم. چند نفر به اسم ستاد، دور هم جمع شده‌اند. اینها از ستاد زمان طاغوت چیزی در سر داشتند؛ ستاد پرحجمی که گوش تا گوش بنشینند و همه چیز، بدون بحث، اطاعت شود. درحالی که ستاد ما، یک ستاد کیفی بود. هرکسی در آنجا به اندازه چند نفر کار می‌کرد. و همه مخلص و متعهد بودند. هرکس را به ستاد نیاورده بودیم. رییس ستاد ما، ناراحت شد. خواست صحبت کند که به او گفتم: صحبت نکن، بگذار حرف‌های‌شان را بزنند، نوبت ما هم می‌رسد... در اینجا، کنترل از دست من در رفت. به بچه سپاهی‌هایی که با من بودند، نمی‌شد گفت صحبت نکنند. مخصوصاً شهید ناصر کاظمی، تپیی بود که هیچ مانعی در جلوی خود نمی‌دید. جسارت عجیبی داشت. هم فرماندار پاوه

و هم فرمانده سپاه آنجا بود. یک دفعه، با همان لهجه جنوب شهری گفت: شما چه می‌گویید؟ بگذارید من برایتان بگویم. این حرف‌ها چیست که می‌زنید؟ بی‌تقوایی می‌کنید. یکی از مشاورین بنی‌صدر گفت: آقای رئیس‌جمهور، اول از صیاد شیرازی بپرسید مگر نگفته بودیم که فقط خودش و رییس ستادش بیایند. این آقایان کی هستند؟ خودشان را معرفی کنند. بنی‌صدر هم یک آدم گوش‌ی بود. به هرکسی از مشاورینش اگر کمی اعتماد داشت، حرف او را ملاک قرار می‌داد و بر همان مبنای حرف می‌زد. گفت: توضیح بدهید اینها چه کسانی هستند که آورده‌اید؟ من هم برگشتم و گفتم، اولاً این آقایانی که اینجا هستند: این رییس ستادمان است... برای هر کدام چیزی گفتم. گفتم همه از مشاورین و از همکاران نزدیک من هستند و هر وقت عذر بنده را از جلسه خواستید، این آقایان هم می‌روند. بنی‌صدر دید خیلی محکم صحبت کردم. گفت: اشکال ندارد، صحبت‌تان را ادامه بدهید. آن‌ها حرف‌های‌شان را زده بودند و حالا نوبت ما بود. سرهنگ خرسندی، خیلی حساب شده و از روی موازین فنی و تخصصی ثابت کرد که ستاد ما، ستاد کیفی است و از افراد انقلابی تشکیل شده و کارش را انجام می‌دهد. شبانه روزی هم هست. شهید ناصر کاظمی هم حرفش را زد. او فردی بود که کسی نمی‌توانست جلوی‌ش را بگیرد. خیلی جالب حرفش را زد. بعد هرکدام از بچه‌ها: شهید محمد بروجردی، برادر امینی و ... در دفاع صحبت کردند. سپس بنی‌صدر گفت: ببینیم خود آقای صیاد شیرازی چه می‌گوید. دلم از این جلسه خون بود. دلم غم گرفته بود، از این ترکیبی که داشتند و حرف‌هایی که می‌زدند. اصلاً بعضی مواقع، آدم دفاع هم نمی‌تواند بکند، آن قدر که مسأله روشن و واضح است و می‌بیند طرف مقابلش، پرت و منحرف است که می‌بُرد. آنجا بود که من از این آدم بردم. واقعاً از او بردم. و بر مبنای همان چه که در قلبم بود، این جمله تاریخی را گفتم که بعدها در میان مسئولین صدا کرد. اول دعای فرج امام زمان (عج) را خواندم. بعد گفتم: آقای رییس‌جمهور، عذر می‌خواهم که این صحبت را می‌کنم. در جلسه‌ای به این اهمیت که برای امنیت جمهوری اسلامی تشکیل می‌شود و در آن یک بسم‌الله گفته نشود، یک آیه قرآن تلاوت نشود، من آنقدر

این جلسه را آلوده و ناپاک می‌بینم که فکر می‌کنم تمام وجودم آلوده شده است... مطمئن هستم جمله‌هایی را که گفتم خیلی از این بهتر بود. بنی‌صدر از قیافه و چهره‌ام، همانی را که می‌گفتم، می‌دید. غیر از آن نبود. و خودش باعث شده بود که پرده‌ها دریده شوند و من با رییس جمهور مملکت این گونه حرف بزنم، نه این که چنین نیتی داشته باشم که به رییس جمهور توهین کنم. بنی‌صدر چیزی نگفت. هیچ صحبتی نکرد. بعد گفتم: ... نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم این است که ما داریم در آنجا می‌جنگیم. قبلاً هیچ‌کس نمی‌جنگید. حالا ما برای جنگیدن، شهید و تلفات می‌دهیم. اگر بخواهیم نجنگیم، باید در پادگان باشیم. مثل قبل در محاصره باشیم. ما آمدیم در غرب باب جنگیدن را باز کردیم. از آن‌هایی نبودیم که برویم توی قرارگاه بنشینیم و عملیات را هدایت کنیم. من خودم تفنگ به دست هستم. لباس هم لباس چریکی است. به اسم، سرهنگ هستم، ولی دارم می‌جنگم. بنابراین، دادن تلفات و ضایعات، یکی به خاطر بی‌تجربگی است؛ چون که هنوز در اول جنگ و نبرد هستیم. یکی هم ناشی از شدت توطئه دشمن است. ولی به لطف خدا ایستاده‌ایم، توقف نکردیم و نترسیدیم... ولی به شما آمار غلط می‌دهند. دیگر این که، یادم هست که از شما تقاضای هزار قبضه تفنگ کردم. رزمنده دارم که بجنگند، ولی تفنگ ندارم که به آن‌ها بدهم. از نیروهای عشایر منطقه، برای جنگیدن پیش ما آمده بودند. شما هنوز لجستیک ما را تأمین نکرده‌اید، آن وقت از ما انتظار دیگری دارید! این برگ‌های سیاه هم باقی می‌مانند. اصلاً بنی‌صدر، معنی لجستیک را، نمی‌دانست. یعنی جلوی همه اقرار کرد و گفت: من تازه فهمیدم لجستیک یعنی چه. بعد از صحبت‌هایی که من کردم، دیگر هیچ‌کس بالای آن صحبتی نکرد.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

- از محتوای خاطرات صیاد شیرازی می‌توان چند نکته زیر را تخلص نمود:
- ۱- رقابت سیاسی بین بنی‌صدر و مخالفین وی درون حاکمیت به طور چشمگیر به جبهه‌های جنگ کشیده شده بود.
  - ۲- بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا با مخالفت‌ها و نافرمانی‌هایی درون ارتش و سپاه مواجه بود.

۳- حمایت صیاد شیرازی از گروه سیاسی مقابل رئیس‌جمهور و متقابلاً حمایت حزب جمهوری اسلامی از وی، خشم بنی صدر را برانگیخته و موجبات عزل او را فراهم ساخته بود.

۴- آیت‌الله خمینی طبق قانون عمل می‌کرد و از فرمانده کل قوا که منصوب خود او بود بی‌دریغ پشتیبانی می‌نمود. اعطای اختیار لغو مصوبه شورای عالی دفاع به فرمانده کل قوا گواه مطلب است.

رئیس‌جمهور اما برخلاف تحلیل‌های قبلی بدون اشاره به گرایش‌های سیاسی و تمایل بیش‌تر صیاد شیرازی برای همکاری و همفکری با فرماندهان سپاه و این‌که این‌گونه مسائل برای وی قابل پذیرش نیست، علت اصلی مخالفت با او را مسائل دیگری ذکر می‌کند. رئیس‌جمهور در نامه خود به آیت‌الله منتظری به تاریخ ۵۹/۱۲/۲۴ علت مخالفت خود با ادامه کار صیاد شیرازی را سوءتدبیر و احتمال تمرد فرماندهان و سربازان تحت امر ایشان عنوان می‌کند. او ارتباطات وی با برخی از محفل‌های سیاسی و تلویزیون را با فرهنگ نظامی مغایر می‌داند. او مدعی می‌شود ایشان برای سرپوش گذاشتن در شکست پی‌درپی در کردستان درخواست بمب ناپالم کرده است:

«به دفعات شکایت و اعتراض شد که مگر ما نظامیان موش آزمایشگاه هستیم که به دست افسر توپخانه که نه درس ستاد فرماندهی و نه تجربه دارد می‌سپارید. جواب این بود که با تجربه‌ها کمکش کنند و موجب هماهنگی و همکاری میان سپاه و ارتش می‌شود.

۲- اما او با ارتشیان راه نرفت، از صاحبان تجربه کمک نگرفت و با فرماندهان به راه نافرمانی و تک‌روی رفت. چند نوبت او را خواستم نصیحت کردم، سود نبخشید. در نتیجه روز به روز ناراحتی در ارتش بیش‌تر شد و در شرایط جنگ، آن‌هم در وضعی که ما اسلحه و مهمات کم داریم و از خارج هم نمی‌توانیم بخریم، مسأله روحیه مسأله اصلی است و نمی‌توان گذاشت همان نافرمانی که در درجه‌داران بوجود آمد و آن وضعیت را به بار آورد، خدای نکرده نزد افسر بوجود آید و فاتحه ارتش و کشور خوانده شود.

۳- برای جبران عدم کفایت، درخواست بمب ناپالم کرد و امروز در دنیا موضوع تبلیغات بر ضد جمهوری اسلامی ما شده است که در حکومت مذهبی، هموطنان مسلمان خود را با بمب ناپالم می‌سوزانیم. و در کردستان بر نفرت عمومی از او افزوده شد. با آن‌که لشکر کردستان به دادش رسید و باقی مانده واحد نظامی را به سردشت رساند، راه سردشت به کلی بسته شد و مردم در مضیقه بسیار واقع شدند. هر چه راجع به کردستان به شما گزارش می‌دهند دروغ است، کینه‌ها بیش‌تر و مخالفت‌ها فزون‌تر شده است و ما بجای همه کار تنها زور به کار می‌بریم.

۴- فرماندهان لشکرها نزد اینجانب آمدند و برعهده گرفتند که امن داده شود، آن‌ها قسمت عمده نیروهای دمکرات را از قاسملو جدا می‌کنند و دو لشکر آزاد می‌شوند و می‌توانند در خاک عراق وارد عملیات بشوند. باز در حاشیه دستورالعمل نوشتیم با نظر صیاد شیرازی عمل کنید.

در تهران به کارهای دیگر مشغول شد و هر روز گزارش گفتگوهایش درباره عزل فرماندهان و همه کاره شدنش را می‌آوردند. تزلزل و خشم فرماندهان نیروها زیاد می‌شد تا بدان جا که دسته جمعی آمدند و گفتند استعفا می‌دهیم. چه باید می‌کردم؟ اولاً چطور یک افسر جزء حق دارد از همه جا سردرآورد، تلویزیون و منزل این و محفل آن و مجلس و ... خود این امر با فرهنگ نظامی سازگار نیست و فلج کننده است چه رسد به این‌که بابت این کارهای دور از شأن یک افسر مسلمان به ارتش و فرماندهان نیز تحمیل بشود.

۵- وقتی کار به این صورت درآمد، امروز وضعی شده است که بقاء او به معنای تحمیل این افسر از سوی گردانندگان سپاه پاسداران به ارتش تلقی می‌شود و خدای ناکرده فاجعه‌های بزرگ به بار می‌آورد.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۸۰)

وی در جایی دیگر بی‌کفایتی وی در فرماندهی را عامل عزلش می‌داند: «صیاد شیرازی را با وجود مخالفت مسئولان ارتش، با دادن دو درجه، مسئول فروخواباندن آتش جنگی کردم که جنگ افروزان، افروخته بودند. در عمل، جز بی‌کفایتی از خود بروز نداد. تا این‌که با نیرویی ۵۰۰ نفری، در

سردشت، محاصره شد. از آن نیرو، بیش تر از ۴۰۰ تن کشته شدند. چون از او بازخواست کردم، پاسخ داد: آن‌ها شهید شده‌اند و به بهشت می‌روند! از او پرسیدم: آیا شما عزرائیل هستید و مأمور فرستادن جوانان مردم به بهشت؟ روز اول به شما نگفتم قرار نیست در کردستان همدیگر را بکشیم؟ قرار است آتش جنگ را خاموش کنیم؟ قول آن استاد چینی را به شما خاطر نشان نکرده‌ام که جنگ پیروز، [آن] جنگی است که بدون به کار بردن اسلحه، پایان پذیرد؟ شما بی‌کفایتی خود را خواسته‌اید با مایه گذاشتن از جان جوانان مردم، جبران کنید، بی‌درنگ، او را از کار برکنار کردم.» (انقلاب اسلامی، شماره ۷۸۴، ۹۰/۶/۲۳)

شواهد دیگری وجود دارد که در ابتدا برخورد رئیس‌جمهور با صیاد شیرازی به عنوان یکی از فرماندهان ارتش مناسب بوده و با طرح‌های عملیاتی وی و قرار دادن امکانات نظامی در اختیار وی موافقت کرده است.

سید حسام هاشمی از یاران صیاد شیرازی به خاطر می‌آورد در ابتدای ریاست جمهوری دوره اول و اوایل سال ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور امکانات لازم را در اختیار ارتش و سپاه برای آزادسازی سنندج قرار داد:

«شهید صیاد این طرح را برد آنجا خدمت ایشان و گفت که بهتر است مرزها را ببندیم و این همه هرج و مرج در کردستان نباشد. دموکرات و کومله به همه شهرها رفته و بساطی راه انداخته بودند و مثل چهارشنبه بازار سلاح می‌فروختند. شهید فلاحی گفت: تصویب این طرح برعهده من نیست. این را باید ببرید پیش فرمانده کل قوا. اختیار جابجایی تیپ برعهده فرمانده کل قوا است. شهید فلاحی در آن زمان فرمانده نیروی زمینی بود و خودش وقت گرفت و ما رفتیم پیش بنی‌صدر. بنی‌صدر تازه رئیس‌جمهور شده و دنبال نام و نشان بود. شهید صیاد طرح را ارائه کرد. بنی‌صدر گفت: طرح خوبی است، ولی الان که شما ادعا می‌کنید، بروید کردستان را نجات بدهید. سنندج کاملاً محاصره است. فرمانده تیپ ما پیروز شهید شده، فرمانده نیروی زمینی با هلیکوپتر از آنجا بیرون آمده. شهید صیاد گفت: اگر شما به ما اختیار بدهید، ما می‌رویم. این بود که همان روز رفتیم. دوم اردیبهشت بود که حرکت کردیم.... من بودم و شهید صیاد و سردار رحیم صفوی و حاج آقا احمد سالک از

برادران سپاه. ما پنج نفر یعنی نمایندگان انجمن اسلامی ارتش و سپاه اصفهان رفتیم پیش بنی صدر. دقیقاً روز ۲ اردیبهشت، قبل از ظهر و حدود ساعت یازده و نیم بود که ما نزد بنی صدر رفتیم. قبل از ما با رجوی ملعون جلسه داشت. من این خبیث را دوبار و هر دو بار هم در دفتر بنی صدر دیده‌ام. جلسه‌شان که تمام شد، بعد از چند دقیقه‌ای ما رفتیم داخل. از این پنج نفر، فقط صیاد شهید شد و بقیه زنده‌اند. رفتیم و طرح بستن مرزها را مطرح کردیم. جلسه‌مان حدود یک و نیم ساعت طول کشید. در این جلسه گفتیم که ما با سرتیپ فلاحی صحبت کرده‌ایم و ایشان گفته‌اند که اختیاراتش با شماست! بنی صدر گفت: بابا الان اوضاع ناجور است. بنی صدر گفت: شما که خیلی ادعا می‌کنید، بروید آنجا. شهید صیاد گفت: باشد به شرط این که ما نماینده شما شویم. بنی صدر هم گفت: باشد! شما نماینده من هستی. همان جا هم زنگ زد. به هر حال ما هواپیما و هلیکوپتر و پاسدار و مهمات و تشکیلات می‌خواستیم. این هماهنگی وجود داشت و بنی صدر مجوز داد. ما بعد از ظهر از دفتر او درآمدیم. از اصفهان، صد تا پاسدار را بردیم سنندج. کم کم همه، فرماندهی شهید صیاد را پذیرفتند. عملیات آزادسازی سنندج ۲۰ روز طول کشید. شهید صیاد فرماندهی عملیات را برعهده گرفت. هم سپاه و هم ارتش، عملاً این فرماندهی را قبول کردند. سنندج آزاد شد.» (هاشمی، ۱۳۸۷)

#### ۴) عقب‌نشینی تعمدی

پیش از این شرایط سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور در اواسط سال ۱۳۵۹ را مورد بررسی قرار دادیم و ضعف و آسیب‌پذیری نیروهای نظامی بخصوص نیروی زمینی را با آوردن شواهد مشخص روشن ساختیم. بنا بر آنچه گفته شد، چنین شرایطی در طمع دولت همسایه غربی برای آتش فروزی بطور مستقیم تأثیرگذار بوده است و لذا اطمینان از موفقیت در تصرف نواحی مرزی مورد مناقشه چنان قطعی بود که خطر تجاوز به کشوری بزرگتر را برای سران حزب بعث عراق مرتفع ساخته بود. با گذشت هفته اول جنگ البته متصرفات ارتش عراق چندان قابل توجه و دندان‌گیر به نظر نمی‌رسید.

چند شهر کوچک مرزی (قصرشیرین، نوسود، مهران، نفت شهر و بستان) آن هم نه به صورت کامل و بخش بزرگی از نواحی غیرقابل سکونت خوزستان که فاقد منابع نفتی چشم‌گیر در آن هنگام بودند، عایدی مطلوبی برای عراق به شمار نمی‌رفت و لذا تقاضای آتش بس از طرف عراق کمتر از یک هفته پس از آغاز جنگ چندان دور از ذهن نبود. از این طرف همین اندازه نفوذ ارتش عراق برای عده‌ای از منتقدین فرمانده کل قوا بسیار گران بود و علی‌رغم ضعف‌های ارتش، آن‌ها مدیریت رئیس‌جمهور و استراتژی دفاعی وی را اشتباه ارزیابی می‌کردند. برخی دیگر نیز عقب‌نشینی ارتش از نوار مرزی را دلیلی بر خیانت وی عنوان نمودند.

منتقدین برآن‌اند که وی پیوسته دستور عقب‌نشینی داده و هیچگاه وارد عملیات تهاجمی نشده است. برخی شنیده‌ها حاکی از آن است که بنی‌صدر از تاکتیک دادن زمین در برابر خرید زمان استفاده می‌کرده و عده‌ای دیگر از قول وی نقل کرده‌اند که گفته است: «می‌خواهیم دشمن را به داخل خاک خود بکشانیم و با یک عملیات گازانبری او را محاصره و نابود سازیم!»

از نابخشناری روزگار تمام شواهد به جز اظهارنظرها و بیان خاطرات جملگی پراکنده و فاقد اعتماد کافی است. استناد به این خاطرات گرچه ما را دقیق به واقعیت نمی‌رساند اما طرح‌واره‌ای از آن را باز می‌نماید. مشکل دیگر برای دستیابی به واقعیت وجود سوگیری بخصوص در این مطلب است. در مورد عقب‌نشینی تعمدی مدارک مان سخت نابسنده است. اظهارنظر صریح و روشنی از رئیس‌جمهور درباره آن وجود ندارد اما برعکس در مخالفت وی با استراتژی زمین در برابر زمان شواهدی وجود دارد. این در حالی است که اطلاعاتی از جلسات سری و خصوصی و مواضع وی در این جلسات وجود ندارد، اما برخی مدعی‌اند اعتقاد به عقب‌نشینی را از خود وی شنیده‌اند. ممکن است در برخی موارد، بخصوص در مورد شهر خرمشهر به واسطه دشواری‌های موجود، کمبود فرصت، نیرو و تجهیزات یا مواردی نظیر این در مقاطع بحرانی چنین تصمیماتی اتخاذ شده باشد که شواهد منتقدین هم بر آن تأکید دارند اما این‌که استراتژی کلی دفاعی کشور در آن هنگام کشاندن دشمن



به داخل مرزها و جنگ پارتیزانی درون مرزهای خودی باشد هیچ مدرک قابل اعتنایی درباره آن دیده نشده و حتی عملکرد مدافعان نیز خلاف این را ثابت می‌کند. از سوی دیگر توقع عملیات هجومی (آفندی) علیه دشمن در آن هنگام چندان معقول به نظر نمی‌رسید. آن گونه که از خاطرات فرماندهان ارتش برمی‌آید اوضاع و شرایط نیروهای مسلح ایران در آن هنگام و حجم گسترده حمله دشمن و عدم آمادگی کامل برای مقاومت به گونه‌ای بود که متوقف ساختن دشمن در مواضع موجود درون مرزها و جلوگیری از پیشروی بیش‌تر خود کاری سترگ و نفس‌گیر می‌نمود چه رسد به انجام حملات آفندی [تهاجمی] و پیشروی در عمق مواضع دشمن. اما برخلاف آنها فرماندهان سپاه، وجود فرماندهی کل قوا همچون بنی‌صدر و خیانت وی را عامل عقب‌نشینی مداوم نیروها و عدم انجام عملیات هجومی به دشمن اعلام نموده‌اند. آن‌ها برخلاف فرماندهان ارتش که پیوسته از کمبودها سخن گفته‌اند آمادگی نسبی نیروها برای حمله به دشمن را به عنوان پیش‌فرضی درست مطرح ساخته‌اند. اینک به نمونه‌هایی از شواهد مرتبط با هر یک از مدعیات می‌پردازیم.

در کتاب «غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹» رئیس‌جمهور به عدم ارسال سلاح به مدافعین شهرها، تخلیه پادگان‌ها، دستور عقب‌نشینی، به هدر دادن خون شهدا، استفاده تبلیغاتی از جنگ، تبانی با دشمن و نظایر آن متهم شده است. ببینید:

«برای تخلیه آبادان، خرمشهر، اهواز، پادگان ابذر، حمید و سایت‌ها به ارتش فشار می‌آورد. در تخلیه [پادگان] ابذر پافشاری افسران وطن‌پرست با عدم تخلیه پایگاه روبرو گردید و به بهانه این‌که به سبب تحریم اقتصادی ما دسترسی به ابزار جنگی نداریم، از ارسال جنگ افزار کافی به میدان جنگ خودداری می‌کرد و در حمله‌ی دشمن به خرمشهر آنقدر از فرستادن تجهیزات و نفرات به این منطقه خودداری نمود که خرمشهر به دست دشمن افتاد. چه جوان‌های عزیزی در این مرحله از جنگ شربت شهادت نوشیدند. اما او به وسیله گروهبان‌ها در خفا با ارسال نقشه‌های جنگی با دشمنان همکاری می‌نمود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۱۸)

گرچه نویسنده سطور بالا نامشخص است و آیت‌الله موسوی اردبیلی به احتمال قوی ناظر تألیف کتاب بوده است اما در این سطور دو مسئله مهم فاش گردیده که تاکنون در هیچ منبعی حتی مخالفین سرسخت رئیس‌جمهور نیز به طور یقین آن را بیان ننموده‌اند. اول دستور رئیس‌جمهور مبنی بر عقب‌نشینی از آبادان و دوم ارسال نقشه‌های جنگی به دشمن. به هر حال اثبات این گونه مدعیات فراتر از مسئولیت‌های نویسنده نیاز به شواهد مثبت دارد. اما در منبع چنین شواهدی ارائه نشده است.

احمد سالک فرمانده اسبق سپاه پاسداران اصفهان به یاد می‌آورد که بنی‌صدر معتقد بود کردستان از ایران جدا شده و نمی‌توان کاری برای آن کرد:

«اجازه دهید تا چندتا از خیانت‌هایش را برای شما بگویم تا ماجرا روشن شود. وقتی بنی‌صدر به دزفول رفته بود همه فرماندهان را خواسته بود و خب شهید کلاهدوز هم از طرف سپاه رفته بود. در آن هنگام کردستان توسط کومله و دموکرات از دست ما رفته بود. آنجا بنی‌صدر پیشنهاد می‌کند که شما مرز کردستان را در کرمانشاه بگذار و آنجا را تمام شده فرض کن مرحوم شهید کلاهدوز ناراحت می‌شود و با گریه فریاد می‌زند که آقای بنی‌صدر و آقایان ارتشی مگر این که از روی جنازه ما سپاهی‌ها رد شوید و الا ما یک وجب از خاک کشورمان را از دست نخواهیم داد. شهید کلاهدوز آن جلسه را با گریه ترک کرده بود و بلافاصله به من در اصفهان زنگ زد و گفت ما پیشمرگ می‌خواهیم، گفتم مگر چه شده؟ که او در پاسخ گفت باید سنندج را نجات دهیم. ما از همین رو سنندج را نجات دادیم. چه خیانتی بالاتر از این که وی کردستان را جدا شده از ایران می‌دانست. این خیانت نیست؟!» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

علی جنتی فرزند احمد جنتی و از یاران نزدیک اکبر هاشمی رفسنجانی و رئیس دفتر سابق ایشان که از ابتدای جنگ در خوزستان حضور داشته است، بنی‌صدر را به ندادن سلاح و تجهیزات موجود در دست ارتش به سپاه، عقب‌نشینی از مواضع و ترس از دشمن متهم می‌سازد:

«آن زمان فرماندهی نیروهای مسلح با بنی صدر بود. او اعتقادی به این سبک مبارزه نداشت و قافیه را باخته بود. می‌گفت: باید بگذاریم دشمن هر مقداری که می‌خواهد جلو بیاید. ما بعدها به تدریج دشمن را از سرزمین مان بیرون می‌کنیم، به هر حال بچه‌ها با مظلومیت تمام مرتب فریاد می‌کشیدند که ما سلاح می‌خواهیم. آذوقه می‌خواهیم. همه می‌گفتند بنی صدر اجازه نمی‌دهد مهماتی که دست ارتش است در اختیار سپاه قرار گیرد. از نیروهای سپاه حتی یک نفر عقب‌نشینی نکرد. شهید جهان آرا و شهدای معروف دیگری که در خرمشهر بودند ماندند و تا آخرین لحظه مقاومت کردند و شهید شدند.» (جتی، ۱۳۸۱، ۱۸۸)

حسن روحانی رئیس کمیسیون دفاع مجلس، عضو شورای عالی دفاع و فرمانده پدافند هوایی کشور در دوره جنگ که بعدها در کنار اکبر هاشمی رفسنجانی از نزدیک در بطن مسائل جنگ قرار گرفت، عقب‌نشینی از خرمشهر را به واسطه عدم تجربه نظامی بنی صدر و نه تعمدی می‌داند:

«یک نکته هم در مورد فرماندهی جنگ بگویم؛ در ابتدای جنگ، مسئولیت نیروهای مسلح بر عهده بنی صدر بود که رئیس‌جمهور بود. در این مرحله دچار مشکلات فراوانی بودیم چون در قسمت فرماندهی فرد نالایقی همچون بنی صدر وجود داشت که مسائل نظامی را نمی‌فهمید و تصمیمات غلطی می‌گرفت که با همان تصمیمات غلط خرمشهر به دست دشمن افتاد. مردم در خرمشهر ۴۰ روز مقاومت کردند و در آخر کار بنی صدر دستور عقب‌نشینی داد! در این مرحله مشکلات فراوانی وجود داشت و بنی صدر حاضر نبود به سپاه و بسیج میدان بدهد و اسلحه در اختیار آن‌ها بگذارد، در امور جنگ دخالت‌های بی‌جا می‌کرد، چون خود را متخصص در همه امور عالم من جمله جنگ می‌دانست. تا این‌که در خرداد سال ۶۰ حضرت امام وی را از فرماندهی نیروهای مسلح عزل کرد.» (رسالت، ۷۳/۷/۴)

برخی دیگر از منتقدین که تعداد آن‌ها کم هم نیست معتقدند رئیس‌جمهور عقب‌نشینی را با شیوه جنگ پارتیزانی (شیوه اشکانیان) توجیه می‌کرده است. محمود جمالی نماینده مردم کاشان در مجلس دوره اول که گویا اطلاعات

مهمی درباره جنگ در آن هنگام داشته است، استراتژی بنی‌صدر در جنگ را عقب‌نشینی تعمدی و جنگ پارتیزانی توصیف می‌کند:

«در مسئله دفاع مقدس با توسل به شیوه واگذاری زمین در برابر گرفتن زمان به شیوه اشکانیان! به تضعیف نیروهای نظامی همت گماشت.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخلاف مدعیات در خصوص عقب‌نشینی نیروهای ایرانی در جنگ حسین حسنی سعدی از فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش (پس از صیاد شیرازی) این ادعاها را رد نموده و پیشروی ارتش عراق علی‌رغم امکانات وسیع آن را ناچیز ارزیابی می‌کند. او مقاومت ارتش علی‌رغم تصفیه ارتش از عناصر کودتاگر و وابسته به رژیم سابق را می‌ستاید و از عملکرد ارتش در آن هنگام دفاع می‌کند: «عراق که در ۳۱ شهریور ماه جنگ را آغاز کرد، آمده بود که «یک هفته» کار را تمام کند و تمایلی به طولانی شدن جنگ - هشت سال - نداشت. عراق به گونه‌ای به آرایش و سازماندهی نیروهایش دست زده بود که بتواند در کوتاه‌ترین زمان به هدف نهایی‌اش برسد. چگونه است که یک هفته تلاش می‌کند و تازه در جبهه دزفول به پای پل کرخه می‌رسد؟ در مقابل اهواز هم که تا «دب حردان» نمی‌تواند بیش‌تر پیش بیايد. در جبهه غرب هم که تا «بازی دراز» به زحمت جلو آمد. بگذریم از «مهران» که در واقع در حکم «مرز» به شمار می‌آید و اصولاً این شهر با مرز فاصله‌ای ندارد. حداکثر پیشروی ارتش عراق در جبهه‌هایی که اشاره کردم تا همان حدود بود. عراق با توجه به ناکامی‌هایش در این جبهه‌ها، تمام تلاش خود را به تصرف «خرمشهر» معطوف کرد. در صورت تشریح این وضعیت برای مردم، آنان از شرایط ارتش ایران و عراق مطلع می‌شوند. خوب. انصافاً در برابر این ارتش مسلح، ما چیزی نداشتیم. در عین خوش، تیپ دوم دزفول مستقر است که انقلاب را هم از سر گذرانده است. می‌دانیم که موضوع دخالت در «کودتا» درباره فرمانده این تیپ شایع شد و فرمانده‌اش، سرهنگ فرزانه، ابتدا دستگیر و سپس، در همان حین جنگ، تبرئه‌اش کردند. من، خود شاهد بودم که از اعضای کمیته انقلاب، درست به خاطر دارم که ساعت هم هشت شب بود. جلو پادگان دشت

آزادگان آمدند و در همان تاریکی، فرمانده همین تیپ را روی دست بلند کردند و خبر تبرئه‌اش را با ذکر این نکته که «سرهنگ فرزانه تمایل دارد دوباره به ارتش خدمت کند»، اعلام کردند.» (صف، شماره ۳۵۹)

از سوی دیگر رئیس‌جمهور استراتژی عقب‌نشینی را توطئه مخالفان دانسته بود. در افواه شایع بود چون بنی‌صدر ملی‌گرا است و می‌خواهد به شیوه جنگ‌های دوران قبل از اسلام جنگ کند، شیوه جنگی‌اش همان شیوه اشکانیان (پارت‌ها) است، این جنگ که بعدها به جنگ چریکی یا پارتیزانی (مأخوذ از پارت‌ها یا اشکانیان) معروف شد متکی بر هجوم گاه و بی‌گاه به سپاهیان دشمن و فرار سریع از صحنه نبرد بود.

به هر حال علی‌رغم وجود نقل‌قواهای این‌چنینی از رئیس‌جمهور، وی به جنگ منظم با محوریت متخصصان نظامی ارتش اعتقاد داشت و تخصص‌گرایی در جنگ را پیگیری می‌کرد. وی با رد تمام شایعات، در تحلیل شیوه‌ها و گزینه‌های پیشنهادی جنگ چنین می‌گوید:

«همه به خاطر دارند که در زمان شروع جنگ دو نظریه وجود داشت، یکی این‌که ارتش ناتوان است و باید آن را کنار گذاشت و به جنگ‌های چریکی با دشمن مشغول شد و جنگید و باید جنگ را هر چه طولانی‌تر کرد که من این نظریه را نپذیرفتم، برای این‌که هیچکس موجودی را از دست نمی‌دهد و به عنوان این‌که ما باید جنگ را در درازمدت و مردمی و چریکی بکنیم دشمن را در خانه خودش جا بدهد، خصوصاً این‌که من از طرح توطئه آگاه بودم، بر طبق آن نظریه ما باید بیاییم و قسمت‌های اساسی از خاک کشورمان را از دست بدهیم و ملتی را در کام حوادث فرو ببریم با این عنوان که می‌خواهیم آبدیده بشویم! این کاری نیست که یک مسئول بدان تشویق بشود، تاریخ کشورهای دنیا شاهد موارد بسیاری بوده است که نظریه‌های فرصت‌طلبانه موجودیت آن کشورها را بر باد داده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

رئیس‌جمهور در نامه‌ای که سه روز پیش از آغاز جنگ به آیت‌الله خمینی نوشتند دو گزینه جنگ چریکی پس از ورود دشمن به درون مرزها و یا حفظ

مرزها را مطرح می‌سازد و نتیجه‌گیری می‌کند که حفظ مرزها و جلوگیری از اشغال خاک کشور بهترین گزینه است:

«یک نظریه می‌گفت که ارتش به لحاظ کمبود سلاح و از دست دادن حالت تمرکز نمی‌تواند مقاومت کند بنابراین در هم شکسته می‌شود و باید جنگ‌های چریکی کرد و ضربه زد. اینجانب پرسیدم آیا فکر می‌کنید اگر بیابند و غرب و خوزستان را بگیرند چیزی برجا می‌ماند تا بعد برویم جنگ چریکی بکنیم! معلوم شد فکر این موضوع اساسی را نکرده‌اند، این است که به اتفاق آراء پذیرفته شد که باید مرزها را نگاهداریم و بعد گروه‌های جنگ چریکی تشکیل بدهیم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۸۸)

وی در جایی دیگر علت رکود در جنگ (نه عقب‌نشینی) و فرسایشی شدن آن را کمبود تجهیزات نظامی و نیاز به زمان بیشتر برای تأمین تجهیزات از خارج از کشور عنوان می‌کند:

«می‌دانید که دشمن امکاناتی دارد و ما هم یک امکاناتی داریم. با این امید که روزی بتوانیم از خارج امکانات مان را جایگزین کنیم، نمی‌توانیم نیروهای حاضر را تحلیل بدهیم. باید به ترتیبی عمل کنیم که این امکانات ما صدمه نبیند. و در عین حال دشمن را بشکند و این عملاً موجب شده است که طرح‌ها با ظرافت زیادی تهیه بشود و با قدری زمان زیادتر به اجرا دربیاید به هر حال در این مرحله که ما هستیم شما می‌توانید از حرف‌هایی که رادیو عراق می‌زند بفهمید که دشمن در چه وضعی است و می‌توانید نتیجه بگیرید که آن‌ها در وضعیت خوبی نیستند. زیرا دائماً فریاد می‌زنند که چرا صلح نمی‌کنید؟ و حال این‌که چرا تو (عراق) در خاک ما هستی. گورت را گم کن و برو و اگر این کار شد حتماً صلح برقرار می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

به نظر می‌رسد اظهارنظرها و مواضع رئیس‌جمهور در این موضوع برخلاف برخی موارد خاص با شفافیت مطرح شده‌اند. اما از جنبه دیگر در مورد طرح‌های عملیاتی مشاوران بنی‌صدر در ارتش که در طرح‌های نظامی صاحب نظر بودند عمده تصمیمات مهم را به صورت جمعی اتخاذ می‌کردند. تاکنون این مطلب که تمام تصمیمات مهم بخصوص در مورد حمله یا

عقب‌نشینی‌ها به دستور بنی‌صدر و بطور خودسرانه گرفته شده باشد از سوی هیچ یک از فرماندهان ارتش تأیید نشده است. از طرفی تمام فرماندهان ارتش به جز ظهیرنژاد تا سه ماه پس از عزل بنی‌صدر در مقام خود ابقاء شدند که این فرضیه اساسی را تقویت می‌کند که اختلافات در مسئله جنگ به نوعی متأثر از اختلافات سیاسی با فرمانده کل قوا و برای اثبات ناکارآمدی مدیریت کلان وی از سوی رقبا مطرح می‌شد. اما در درون اختلاف تاکتیکی و غیرسیاسی بین ارتش و سپاه وجود داشت. اصولاً ارتش از جنگ کلاسیک و سپاه از جنگ غیرکلاسیک و چریکی حمایت می‌کرد.

#### ۵) حضور نمایی در جبهه

یک وجه متمایز از اقدامات رئیس‌جمهور پس از آغاز جنگ اختصاص بخش عمده‌ای از وقت خود به موضوع جنگ و در این میان حضور در خطوط مقدم یا پادگان‌ها و مراکز پشتیبانی بود. مخالفان وی این اقدام را نمایی در جهت جلب افکار عمومی و برخی نیز اساساً حضور وی در خط مقدم جبهه را کتمان می‌کردند، برخی دیگر اما حضور وی در جبهه را برای دادن روحیه به سربازان و فرماندهان، لازم و ضروری می‌دانستند.

به هر حال شواهد متعدد حاکی از آن است که تقریباً در تمام روزهای ماه‌های اول جنگ که در واقع بحرانی‌ترین روزها و مقارن شدیدترین حملات دشمن بود، به جز معدودی از روزها رئیس‌جمهور در راستای انجام وظیفه فرماندهی کل قوا در مناطق عملیاتی یا مناطق نزدیک به جبهه مستقر و از آنجا وظایف خود را انجام می‌داد. از آنجا که رئیس‌جمهور عهده‌دار مسئولیت‌های دیگری نیز بود و با توجه به جایگاه وی در سلسله مراتب قانونی نظام و احتمال صدمه به وی در مناطقی که در تیررس حمله ارتش عراق بود، انتقاداتی از طرف دوستان و حتی مخالفین می‌شد تا وی سرکشی به مناطق عملیاتی و تدارکاتی را کاهش دهد. اما وی نمی‌پذیرفت.

اما چرا منتقدین اقدامات وی را نمایی دانستند. به نظر می‌رسید حضور رئیس‌جمهور در جبهه چندان تأثیری در توقف عملیات دشمن ندارد، افکار

عمومی به شدت جریحه‌دار بود و خواهان پیروزی قاطع و سریع در جنگ و تنبیه متجاوز بابت توهین و تجاوز به کشور ایران بودند، اما در این سوچندان خبر خوشی از جبهه نمی‌رسید. افکار عمومی کند کردن و توقف پیشروی ارتش عراق را برخلاف فرماندهان ارتش کار چندان مهمی به حساب نمی‌آورد و خواهان شنیدن اخبار پیروزی‌های بزرگ در جنگ بود. بخشی از حاکمیت عدم پیروزی سریع و قاطع را در ضعف فرماندهی جستجو می‌کرد و حضور فرمانده کل قوا را نمایی و در جهت فریب افکار عمومی مردم می‌دانست. سیداحمد خمینی گرچه در هنگام جنگ جزء منتقدین رئیس جمهور به حساب نمی‌آمد اما بعدها او را مورد انتقاد قرار داد. او تفاوت بین مصطفی چمران و بنی‌صدر و حضور آن‌ها در جبهه را مقایسه می‌کند، چمران در مقام نماینده مجلس و عضو شورای عالی دفاع (ایشان در آن هنگام وزیر دفاع نبودند و توسط رجایی از کابینه کنار گذاشته شد) و بنی‌صدر مقام ریاست جمهوری. وی می‌گوید:

«بینید شما، [چمران] دکتر بود، وزیر دفاع بود، وکیل مجلس بود، اما همه این کارها را ول کرد و اسلحه به دوش گرفت و به جبهه رفت و جنوب هم نرفت، پیش بنی‌صدر در پایگاه وحدتی دزفول بنشیند مرغ بخورد و بگوید من دارم در اینجا می‌جنگم.» (جمهوری اسلامی، ۸۳/۴/۷ و نشریه گام چهارم، پیش شماره ۷۷/۳/۲)

احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان در نامه خود به محمد بروجردی فرمانده سپاه کردستان دیدگاه سیداحمد خمینی را تأیید می‌کند و حضور رئیس‌جمهور در جبهه را به باد استهزاء می‌گیرد:

«با کارچرخان‌های خودش رفته، نشسته زیر ترکش کولرگازی سنگر ویلایی همایونی، در وحدتی دزفول، لاف مقاومت می‌زند.» (بهباد، ۱۳۸۸)

برخی از منتقدین هم معتقد بودند در هنگام حضور رئیس‌جمهور در جبهه گویا هماهنگی با دشمن (ارتش عراق) صورت گرفته باشد، حتی یک گلوله هم به سمت نیروهای خودی شلیک نمی‌شد، مبادا به وی اصابت کند. در کتاب



«غائله ۱۴ اسفند» نویسنده در مورد خیانت های بنی صدر در جنگ چنین می نویسد:

«بنی صدر اگرچه رسماً و با دلایل مستند و غیرقابل انکار خیانت کرد، کارشکنی نمود و خون پاک شهیدان بسیاری را دشت های تفته خوزستان به هدر داد ولی توانست نگاه توده های ایران را بیش تر و بیش تر به سوی خود جذب کند و این از هنر گروه تبلیغاتی او و روزنامه های وابسته به او بود که چنین سیمایی از او ترسیم کردند:

«بنی صدر شب و روزش در میان سربازان و خون و آتش می گذرد.»  
«بنی صدر در اولین سنگرها همدوش با پاسداران و سربازان به جنگ مشغول است.»

«بنی صدر همه جا با سربازان است با آن ها و در ظرف آن ها غذا می خورد با آن ها می جنگد و با آن ها استراحت می کند.» و عکس های گوناگون بنی صدر در حالات مختلف در تیراژ وسیع در دست فروشندگان دوره گرد و آذین سر در مغازه ها بود. ولی حقیقت چیز دیگری بود بنی صدر در کاخ عظیم خود در دزفول تحت مراقبت شدید گارد و ارتش و پاسداران اقامت داشت. گاهی هم که به جبهه سرکی می کشید آنروز حتی یک گلوله هم از طرف دشمن به قرارگاه آقای رئیس جمهور و اطراف آن شلیک نمی گردید. دخالت هایش در امور جنگی جز به مصلحت دشمن چیزی دیگری نبود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۱۸)

حشمت الله کریمی مسئول اطلاعات عملیات سپاه پاسداران در زمان جنگ معتقد است هنگام ورود بنی صدر به جبهه، آنجا آرام می شد و هیچ تهاجمی از سوی دشمن صورت نمی گرفت. وی حضور بنی صدر در جبهه را سمبلیک می داند:

«بنده اولین مسئول اطلاعات عملیات جنگ بودم به واقع، حضور ایشان در جبهه یک حضور سمبلیک بود مثلاً یک لباس نو می پوشید و می آمد دزفول پیاده می شد، از دزفول با بالگرد به اهواز می آمد. در حقیقت نشست ها یک نشست کلاسیک بود. یعنی یک نشست تشریفاتی بود و من در اینجا یکی دو

نکته که به ذهن مان می‌رسید این بود که زمانی که ایشان به جبهه آمد، انگار جبهه یک آرامش پیدا می‌کرد؛ نه از نظر یک فرد تسلی‌دهنده بلکه از طرف دشمن هیچ شلیک و تهاجمی نمی‌شد یعنی احساس می‌کردیم آمدن ایشان به جبهه را دشمن متوجه می‌شود.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

احمد سالک فرمانده سپاه اصفهان به یکی از بازدیدهای رئیس‌جمهور از خطوط مقدم جبهه و برخورد یک بسیجی که بازدید او از جبهه را ظاهری می‌دانست اشاره می‌کند:

«من به بنی‌صدر گفتم که شما بیا از نزدیک شرایط ما را ببین، وی به هر حال راضی شد و به سمت رودخانه کارون حرکت کرد. ما وارد نزدیک‌ترین محل سپاه شدیم و به نزدیک رودخانه آمدیم در یک سمت رودخانه ما بودیم در سمت دیگر شهید میرفروشان آرپی‌جی (RPG) به دست حضور داشت به محض این‌که چشمش به بنی‌صدر افتاد، داد زد «آقای بنی‌صدر اگر مردی بیا این ور رودخانه آن ور خبری نیست.» او جانشین فرمانده کل قوا بود و به او برخورد که یک بچه بسیجی این‌طور با او صحبت می‌کند برگشت و به من گفت تو مرا آوردی تا به من توهین کنی، گفتم نه بابا این بچه بسیجی حالا یک حرفی زده بهش بگو میام ناراحتی نداره، بنی‌صدر ناراحت شد و با سرهنگ قاسمی و سرهنگ عطاری سوار ماشین شد و برگشت اهواز و ما را وسط بیابان ول کردند و رفتند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

توضیح آن‌که اکبر هاشمی رفسنجانی، احمد سالک و برخی دیگر اولین رئیس‌جمهور را «جانشین فرمانده کل قوا» نام برده‌اند اما در سراسر کتاب ما از «فرمانده کل قوا» استفاده نموده‌ایم. پیش‌تر درباره این موضوع اشاراتی شد و اکنون محل بحث نیست.

در پاسخ به انتقادات رئیس‌جمهور هدف خود را از حضور در جبهه نه اجرای عملیات نظامی بلکه آن را عاملی برای روحیه دادن به نیروهای زرمند می‌داند:

«نقش من در آنجا نقش عملیات نظامی و اجرای عملیات نظامی نیست که بود و نبود من تأثیری در این جریان بگذارد. نقش من ایجاد آن خودجوشی و

نظم و انضباط خودجوش است. من این طور فکر می کرده‌ام که دستگاه تبلیغاتی ما هم باید همین خودجوشی را در سطح کشور بوجود آورد، به جوری که حداکثر نیروهای ما بتواند در منطقه بسیج شود و به کار افتد. آن وقت که من این مطلب را نوشتیم، حملاتی بود که هر جمعه ارتش عراق می‌کرد. تصور او این بود که حضور و غیبت من در روحیه کسانی که می‌جنگند اثر دارد. و ما در کار این بودیم و هستیم و به گمان خودمان موفق هم شده‌ایم که آن روحیه‌ای را بوجود بیاوریم که ارتش ما بتواند حضور و عدم حضور مرا در کار خود تأثیر ندهد و با استواری بجنگد. رئیس‌جمهوری در جبهه‌های جنگ معرف هیچ ترسی نبود هیچ کس از حضور او در جبهه وحشت نمی‌کرد و او نیز دوست نمی‌داشت و نمی‌دارد که از او بترسند. حضور او در جبهه‌ها ترس ایجاد نمی‌کرد، اعتماد ایجاد می‌کرد، امید ایجاد می‌کرد شخصیت ایجاد می‌کرد، که سرباز به اتکای این شخصیت مقاومت شکست‌ناپذیر پیدا می‌کرد و می‌کند، می‌ایستاد و می‌جنگید و پیروز می‌شد. این است نقش من در جنگ و این است آزمایشی که در حماسی‌ترین شکل خود به عمل درآورد و موفق شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۳)

وی روش خود در جنگ را تشویق نیروهای نظامی به جای تنبیه آن‌ها می‌داند و آن را عامل پیروزی در جبهه‌ها:

«وقتی که توانستیم با نیروی کمتری به نیروی بزرگتر ضربه بزنیم، می‌گویند که چنین و چنان، ولی شما این را بدانید که از ماه دوم زمستان به این طرف، ۴۰ درصد از زمین‌هایی را که دشمن از ما گرفته بود، پس گرفتیم و هر روز هم شما می‌خوانید که اقداماتی انجام گرفته است. من هیچ کاری بیش‌تر از آن نکردم که اطمینان دادم. روش‌های زورمندانه اصلاً به کار نبردم. اصلاً تهدید نکردم. حتی تنبیه هم نکردم. ولی در عوض تشویق فراوان کردم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱۶)

به رغم برخی از منتقدین که حضور رئیس‌جمهور در جبهه را دروغین و فریب افکار عمومی خواندند برخی از زوایه دیگری با حضور وی در جبهه

مخالف بودند، آن هم به دلیل رکود کارهای اجرایی کشور. رئیس جمهور در پاسخ خبرنگاری که همین سوال را مطرح ساخته بود پاسخ می‌دهد:

«ما در یک موقعیت خطیری بودیم و هنوز هم هستیم که عدم مراقبت مستمر ممکن بود نتایج فاجعه‌آمیزی به بار آورد و ناچار ما باید خود را وقف کاری کنیم که برای کشور درجه اهمیت آن غیرقابل مقایسه با امور دیگر باشد و من نگفتم که تا پایان جنگ در اینجا خواهم بود بلکه گفتم تا زمانی که کشور روی خط پیروزی بیفتد و امیدواریم که زود در این مسیر قرار گیرد و ما هم بتوانیم به تهران برگردیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

نخست‌وزیر نیز به دلیل بسیاری از مسائل معطل مانده بخصوص تشکیل شورای عالی دفاع و انتخاب دو یا سه وزیر باقی مانده از رئیس‌جمهور می‌خواهد به تهران بازگردد اما وی با آن مخالفت می‌کند، رئیس‌جمهور در یادداشت روز ۵۹/۸/۲ چنین می‌نویسد:

«در این روز آقای رجایی تلفن کرد و گفت امام گفته‌اند که نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور هر دو غایب از تهران نباشند بنابراین بهتر است جلسات شورای دفاع در تهران تشکیل بشود. به او جواب دادم که امام شاید سفرهای طولانی را گفته‌اند و نصف روز آمدن و برگشتن را غیبت از تهران نمی‌دانند. به علاوه این‌که ما در اینجا مشغولیم و هر زمان کاری پیش می‌آید که باید انجام دهیم و نمی‌توانیم به تهران بیاییم. بهتر است شورای عالی دفاع در همین جا تشکیل بشود. بعد هم با فرزند امام صحبت کردم که امام چنین صحبتی فرموده‌اند و مصلحت نیست، او گفت که نخیر امام گفته‌اند رئیس‌جمهور در همان محل بماند و شورای دفاع هم در همانجا تشکیل بشود و اکثریت شورای دفاع هم که در نخل هستند، در صورتی که آن‌ها هستند لازم نیست علی‌البدل‌ها هم بروند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۲)

با آن‌که به احتمال قوی در این مورد خاص نقل قول نخست‌وزیر از رهبر انقلاب مقرون به صحت است اما نظر کلی ایشان نسبت به حضور مقامات عالی رتبه کشور در جبهه مثبت بوده است. در یک مورد آیت‌الله خمینی

حضور مقامات عالی رتبه کشور از جمله رئیس‌جمهور، نخست وزیر و رئیس‌مجلس شورای اسلامی در جبهه را مورد ستایش قرار می‌دهد:

«آقای صدام در کدام جبهه‌ها آمده است و سرکشی کرده است؟ این از سربازهای خودش هم می‌ترسد. از ملت خودش هم می‌ترسد. در کجا شما سراغ دارید رئیس‌جمهورش دائماً در جبهه از این شهر به آن شهر باشد و روسای دیگرش، این آقای رئیس‌مجلسش هم به جبهه برود! کجا این مسئله هست؟ امام جمعه‌ها را در کجا دیدید که مثل جندی‌ها لباس بپوشند و در جبهه بروند! کجا هست اینها؟ در کجا شما دیدید سربازهایش را و ارتشی‌ها را در روسای ارتشش این‌طور فداکاری بکنند از آن‌ها کشته می‌شود باز جلو بروند! در کجا هست این مسائل؟ یک مسائلی است که جز در راه صراط مستقیم انسانی حل نمی‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۷)

در اینجا اما به دو ادعا و شواهد آن می‌پردازیم. یکی از سوی منتقدین در خصوص عدم حضور رئیس‌جمهور در خط مقدم و حضور دائمی وی در پشت جبهه بخصوص ستاد عملیات منطقه جنوب در پایگاه هوایی وحدتی دزفول و دیگری از سوی رئیس‌جمهور که حضور خود را بیش‌تر در جهت روحیه بخشی به رزمندگان می‌دانست.

در مورد اولین ادعا پیش‌تر شواهد فراوانی از زبان فرماندهان ارتش و از طریق گزارشات روزانه رئیس‌جمهور درباره حضور واقعی رئیس‌جمهور در خطوط مقدم جبهه حتی در حین عملیات هوایی و زیر گلوله باران توپ دشمن ارائه شد. حضور در ۷۰۰ متری دشمن پیش از عملیات نصر موردی بود که قبلاً در بخش عملیات‌های تهاجمی اشاره شد و در اینجا به دو مورد دیگر اشاره می‌کنیم.

احسان نراقی از قول برخی از نظامیان حضور رئیس‌جمهور در جبهه را پشت ارزیابی می‌کند:

«خیلی از افسران ارتش به من گفته‌اند که او خیلی عالی کار کرده و شبانه سر می‌زد به خط مقدم.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

روزنامه جمهوری اسلامی ۷۰ روز پس از جنگ و در دورانی که در ظاهر کمی از تنش بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو کاسته شده بود، گزارش از حضور رئیس‌جمهور در خطوط مقدم جبهه و در نزدیک‌ترین نقطه ممکن به دشمن منتشر می‌سازد، این گزارش شاید اولین در نوع خود در یک روزنامه منتقد بود. این درحالی بود که از دو ماه پیش از جنگ حضور رئیس‌جمهور در مناطق مرزی آغاز شده و پس از آغاز رسمی جنگ تقریباً هر هفته وی در مناطق عملیاتی یا پادگان‌های نظامی حضور یافته بود. گزارشگر روزنامه جمهوری اسلامی چنین می‌نویسد:

«رئیس‌جمهور با قایق از رودخانه بهمنشیر گذشتند و در بخش شمالی رودخانه از مناطقی که قبلاً در دست دشمن بود و اکنون افراد ارتش جمهوری اسلامی ایران و فداییان اسلام و پاسداران انقلاب از آن پاسداری می‌کنند بازدید کردند در این محل و در فاصله چندصدمتری از سنگرهای دشمن رئیس‌جمهوری ضمن بازدید از یکایک سنگرها با سربازان، درجه داران، افسران، فداییان اسلام، افراد بسیج و سپاه به گفتگو پرداخت. رئیس‌جمهوری در اینجا خطاب به یک چریک مسلمان که در جبهه زخمی شده بود و اینک در سنگر آبادان می‌جنگید گفت انشاءالله خیلی زود به شهرتان برمی‌گردید و زندگی‌تان را از سر می‌گیرید. رئیس‌جمهوری در این محل در حالی که فداییان اسلام اصرار داشتند که به دلیل وجود خطر برای ایشان از بازدید سنگرهای خط مقدم جبهه صرف‌نظر کند با موتورسیکلت به جبهه‌های رویارویی مستقیم با دشمن رفت و در فاصله چند صدمتری دشمنان انقلاب اسلامی آمادگی رزمی فداییان اسلام را مورد بررسی قرار داد. هنگام بازدید رئیس‌جمهور و همراهان از این منطقه توپخانه‌های سبک و سنگین دشمن و ارتش جمهوری اسلامی ایران به مبادله آتش مشغول بودند. همین گزارش حاکی است که رئیس‌جمهوری در جبهه اطراف پل خونین شهر در فاصله ۲۰۰ متری دشمن حضور یافت و با افراد دلیر نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و پاسداران و بسیج و نیروهای مردمی مستقر در این محل به گفتگو پرداخت و ضمن تشویق و قدردانی از آنها از آنان خواست تا بر سعی

و کوشش خود برای نابودی دشمن بیفزایند. رئیس‌جمهوری سپس از دو موضع دیگر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران در فیاضیه بازدید کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۸)

روزنامه انقلاب اسلامی روزنامه حامی رئیس‌جمهور عکس از رئیس‌جمهور در کنار پل خرمشهر را به تصویر کشید و ذیل عکس نوشت رئیس‌جمهور در فاصله ۲۰۰ متری دشمن!

در مورد دوم و نقش روحیه بخشی که رئیس‌جمهور آن را علت اصلی حضور خود در جبهه می‌دانست، دو نمونه از گزارش روزانه رئیس‌جمهور را در این جا می‌آوریم. در یکی از بزنگاه‌های تاریخی جنگ هنگامی که مهاجمین عراقی در پی عبور از کرخه و تسخیر شهر دزفول بودند شجاعت خلبانان هوانیروز و نیروی هوایی ارتش حماسه‌ای بزرگ آفرید. موقعیت جغرافیایی ویژه (استراتژیک) شهر دزفول و اندیمشک برای کسانی که حتی دو یا سه بار به منطقه تردد داشته‌اند پوشیده نیست. اندیشمک و به فاصله بسیار نزدیک از آن (حدود ۱۰-۵ کیلومتر) شهر دزفول گلوگاه خوزستان و محل عبور تنها راه مواصلاتی بین مرکز کشور و پایتخت به مرکز و جنوب خوزستان شامل شهرهای مهم اهواز، خرمشهر و آبادان است. در صورت سقوط دزفول یا حتی در تیررس قرارگرفتن مستقیم جاده دزفول- شوش- اهواز عملاً خوزستان از ایران جدا می‌شد و به قولی صدام حسین رئیس‌جمهور عراق می‌توانست به ادعای خود در جدا ساختن خوزستان که آن را عربستان می‌خواند جامع عمل بپوشاند. رئیس‌جمهور که در جمع خانواده شهدای هوانیروز و نیروی هوایی سخن می‌گفت مقاومت و رشادت سرداران دلیر هوانیروز از جمله احمد کشوری، علی اکبر قربان شیروودی، عباس بابایی را می‌ستاید:

«روزی که وارد دزفول شدیم، پایگاه هوایی را داشتند تخلیه می‌کردند. نیروهای ما در آن طرف رودخانه پراکنده و در این طرف رودخانه در حال هزیمت بودند و به فاصله چند ساعت در معرض سقوط بود. با خلبان‌های آن پایگاه صحبت کردم به من گفتند که از هوا نمی‌شود جلوی پیشرفت دشمن را در زمین گرفت. باید از زمین کاری کرد. از آن‌ها پرسیدم که آیا شما شاهنامه

فردوسی را خوانده‌اید؟ می‌دانید که در حمله اشکبوس به ایران نیروهای ما عین همین وضعیت را داشتند که امروز ما داریم و پراکنده شده بودند آن وقت هنگام شب، رستم پیدا شد و سربازان پراکنده به گرد او حلقه زدند و فریاد برآوردند که رستم آمد رستم آمد و ایستادند و با نیروی مهاجم جنگیدند و او را شکست دادند. امروز رستم نیروهای مسلح ما شما خلبانان هستید. نمی‌دانم که چگونه این کار را خواهید کرد، اما دل من گواهی می‌دهد که می‌توانید دشمن را متوقف کنید. و آن‌ها به پرواز در آمدند. تمام آن روز و تمام فردای آن روز دشمن را از بالا کوبیدند خلبان‌های هوانیروز نیز با همین شدت به یاری آن‌ها رفتند. فرمانده تیپ دزفول (که باید در این مقام از زحمات او تقدیر کنم) پیش من آمد و گفت که من، هفت توپ و یک تانک که داریم و یا یک توپ و هفت تانک (درست یادم نیست) چگونه بایستیم؟! با خنده به او گفتم که در جنگ چالداران نیروهای ما اصلاً توپ نداشتند و با شمشیر به توپ‌های عثمانی حمله کردند. ولی شما هنوز بیشتر از آن‌ها دارید. شما باید تا آخرین نفر بایستید و نگذارید دشمن از کرخه عبور کند. طولی نکشید که نیروهای ما از رودخانه گذشتند و در آن سوی رود سرپل را گرفتند و آرزوی تصرف خوزستان را بر دل آن‌ها گذاشتند.» (انقلاب اسلامی، ۱۱/۱/۶۰)

در همین سخنرانی که دو ماه و نیم پیش از عزل وی صورت گرفت، ایشان برخی از مشکلات و عوارض جنگ را با مخاطبان خود در میان می‌گذارد:

«همه آن‌ها که اهل جنگ هستند و درس جنگ خوانده‌اند و تاریخ جنگ‌های ملت‌های دیگر را خوانده‌اند، می‌توانند بفهمند که من چه می‌گویم، اگر مقایسه کنند که نیروی دشمن وقتی به خاک ما حمله کرد، دست کم چهل برابر ما تجهیزات جنگی در زمین (و نه در هوا) وارد عمل کرد. حتی اگر بخواهیم دقیق باشیم، ۸۰ برابر ما تانک و توپ وارد عمل کرد. نیروی هوایی ما در حالی که هنوز در زمین آمادگی حتی سد کردن دشمن را پیدا نکرده بودیم، راه این چنین نیروی مهاجمی را سد کرد. اینها به لحاظ شرایط جنگی گفته نشده بود و هنوز هم بسیاری از اطلاعات را هم نمی‌توانیم بگوییم... اما زمان گفتن همه حقیقت فرا می‌رسد، آن وقت خود شما هم با این خاطره زیبا



بیش‌تر شاد خواهید شد، که این تعداد از شهیدان که برای شما فهرست کردند (پیش از سخنرانی رئیس‌جمهور آمار شهدای نیروی هوایی توسط یکی از مسئولان خوانده شد- انقلاب اسلامی)، چه کار غیرممکنی را ممکن کردند، و میهن اسلامی از دست رفته‌ای را بدست آوردند و امروز به همت فداکاری آن‌ها و نیز آن‌هایی که بعد در زمین به سرعت به خود سازمان دادند و توانستند از حمایت نیروی هوایی بی‌نیاز شوند. آن روز من احساس خودم را در یک نواری گفته‌ام که در حضور شما پنهان نمی‌کنم. که در آن جبهه‌ها می‌دویدم و در آرزوی خمپاره و گلوله‌ای بودم که عمر مرا بستاند که نمانم و سقوط خوزستان را نبینم و امروز که در حضور شما ایستاده‌ام مثل برادر شما به شما می‌گویم که همه وجود من از آن‌ها که آن فداکاری‌ها را کردند، پرغرور است تا ما بتوانیم بایستیم و به این دنیا بگوییم که وقتی شما به ما اسلحه ندهید، سردی چاقو ما را بس است و اگر او را هم نداشته باشیم، این روحیه که دیدید باید به شما گفته باشد که اسلحه ایمان اسلحه‌ای نیست که شما بتوانید از ما بستانید.» (همان)

و مورد دوم این‌که رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا بارها در سخنرانی‌های پرشور و احساسی در میان مردم نقاط مختلف آن‌ها را به حضور در جبهه‌های جنگ فرا می‌خواند. وی در عین حال پذیرش آتش بس در جنگ را به منزله پاداش به متجاوز می‌دانست و آن را رد می‌نمود:

«حیف است ما چشمان‌مان این همه شکوه را نبیند لبخندهای شما هر اندازه باشد قطعاً به شیرینی و زیبایی لبخند برادران شما در جبهه‌ها نخواهد رسید. آن لبخند، لبخند انسانی است که با مرگ وعده دیدار دارد سینه در برابر گلوله دشمن دارد. در برابر من بسیاری از این جوانان در خاک و خون غلطیده‌اند و من بر چهره آن‌ها در لحظاتی که مرگ آن‌ها را در می‌ربود لبخند، پیروزی را دیده‌ام و در حضور آنان با خدا عهد بسته‌ام که این جنگ را به پیروزی برسانم. این نسلی که اکنون در جبهه‌ها است و در شرایط بسیار سختی می‌جنگد من سنگر به سنگر رفته با او دیدار و صحبت کرده‌ام به او می‌گویم در این جهان تقدیر این ملت نثار توست، و در آن جهان لطف و عنایت و رحمت بی‌پایان،

پروردگار شامل حال توست ایران امروز و قطعاً در سالروز انقلاب و در همه روز و همه شب دلاوری‌های تو را می‌ستاید و چشم انتظار پیروزی توست. ما در شرایط حاضر اگر بخواهیم از راه مذاکره به این جنگ خاتمه بدهیم این سنت نامبارک که به دست دولت پوشالی اسرائیل در خاورمیانه بعد از جنگ جهانی دوم بوجود آمده است که یک گروه مسلح بتواند خود را به زور به یک ملت تحمیل کند سنت پایداری خواهد شد، سربازان من شما سربازان این ملت بزرگ، ما و شما سربازان خمینی، بدانید اگر امروز ما به جای استقامت در این شرایط روش مذاکره را در پیش بگیریم چه تضمینی وجود دارد که فردا متجاوز دیگری از مرز دیگری به ما حمله نکند و ما باز از راه مذاکره با دادن امتیازاتی باز یک زندگی ننگینی را برای خود نگه داریم این زندگی چه قیمتی دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱۱/۵)

### ۶) تأکید بر جنگ کلاسیک

تعدد مراکز تصمیم‌گیری یکی از موارد اعتراض دولت موقت و پس از آن رئیس‌جمهور بود که مکرر از آن گلایه داشتند به جز گلایه از شیوه حضور نهادهای مردمی در جنگ که ناهماهنگی‌هایی با اقدامات ارتش داشت، فرمانده کل قوا انتقادات و پیشنهادات مسئولین نظام در خصوص برنامه و طرح‌های جنگی را مداخله و کارشکنی در کار خود تصور می‌کرد. یکی از مهم‌ترین انتقادات به شیوه جنگ رئیس‌جمهور، مخالفت وی با جنگ مردمی بود. پیش‌تر نمونه اقدام رئیس‌جمهور برای بسیج عشایر را آوردیم اما از طرفی وی گرایش به جنگ مردمی را به موضع‌گیری عده‌ای که به قول او خواهان تحویل تانک به نیروهای مردمی بودند تنزل می‌دهد و نتیجه می‌گیرد چنین اقدامی نسنجیده است. اما مسئله مهم‌تری نیز وجود داشت و آن این‌که با چنان ارتشی با ساختاری فروپاشیده که با کمبود نیروی متخصص و سرباز مواجه بود چطور می‌توان جنگ را اداره کرد که البته فرمانده کل قوا در کوتاه مدت جز با به خدمت فراخواندن سربازان منقضی خدمت سال‌های قبل برای انجام دوره احتیاط جواب دیگری برای آن نداشت. گرچه رفته رفته حضور نیروهای سپاه

و بسیج مردمی در جبهه پررنگ‌تر می‌شد و رئیس‌جمهور آن را به علت کمبود نیرو پذیرفته بود اما بر محوریت ارتش در جنگ اصرار داشت. هر اندازه رئیس‌جمهور بر محوریت ارتش و حضور فرعی نهادهای انقلابی و مردمی تأکید داشت از طرف دیگر اصرار زیادی بر مردمی کردن جنگ وجود داشت. شور و عشق دفاع از سرزمین و انقلاب هزاران نیروی داوطلب را به سوی جبهه‌ها روانه ساخت. سپاه به عنوان نهادی مردمی که ریشه در مبارزات چریکی قبل از پیروزی انقلاب داشت ابتدا به عنوان متصدی امر انسجام و اعزام نیروهای مردمی شناخته شد. ارتش از آنجا که نظام‌مند و دارای ساختاری از پیش تعریف شده بود نمی‌توانست پاسخگوی سیل عظیم نیروهای مردمی آموزش ندیده باشد و از طرفی بار اصلی جنگ در ابتدا بر دوش ارتش قرار داشت و فرصت و امکانات کافی برای آموزش نیروها در اختیار نداشت. سپاه نیز تنها چند ماه از تشکیل آن می‌گذشت و فاقد سازمان منسجم و قدرتمند برای جذب، سازماندهی، انسجام بخشی، آموزش نظامی و سپس اعزام نیرو بود.

در میان سیاستمداران در مورد روش جنگ دو نظریه عمده وجود داشت نظریه اول معتقد بود ارتش سازمانی طاغوتی و مربوط به رژیم گذشته است بنابراین قابل اعتماد نیست و باید از نیروهای مردمی باانگیزه و نهادهای انقلابی وفادار به آرمان‌های انقلاب در جهت سازماندهی جنگ چریکی و نامنظم استفاده نمود. نظریه دوم معتقد بود نهادهای انقلابی گرچه به نظام جدید تعلق دارند و از روحیه و انگیزه لازم برای حفظ انقلاب برخوردارند اما فاقد آموزش‌های لازم و ابزار و تجهیزات پیشرفته مورد نیاز برای جنگ هستند و لذا باید از نیروهای سازماندهی شده، آموزش دیده و با تجهیزات کافی (ارتش) از طریق جنگ کلاسیک استفاده کرد و در کنار آن کمبودهای نیرو را به تدریج از طریق نیروهای داوطلب آموزش دیده و سازمان یافته حل کرد. نظریه اول در میان جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی و نهادهای انقلابی حامیان بسیار داشت و نظریه دوم از سوی ارتش و رئیس‌جمهور حمایت می‌شد. نقطه

اتکاء بنی صدر به عنوان فرمانده کل قوا نیز نیروهای ارتش بخصوص نیروی زمینی، نیروی هوایی و هوانیروز ارتش بود.

به نظر می‌رسید بنی صدر انتخاب دیگری نمی‌توانست داشته باشد، زیرا سپاه تازه تشکیل شده بود و آن هم نه برای جنگ با نیرو خارجی بلکه بیش تر برای رزم شهری و مبارزه با توطئه‌های داخلی علیه رژیم تازه استقرار یافته. سپاه فاقد سازمان، تجهیزات نظامی سنگین چون توپ و تانک و فاقد آموزش رزم در مناطق عملیاتی بود. همه اینها حتی برخی مخالفان بنی صدر را به این نتیجه رسانده بود که در ابتدای جنگ باید از نیروهای ارتش استفاده کرد تا نهادهای انقلابی چون سپاه و بسیج از انسجام، سازماندهی و تجهیزات لازم برخوردار شوند. علیرغم این واقعیت پذیرفته شده که ارتش باید، ولو به طور موقت، محوریت جنگ را عهده‌دار باشد، کمبود نیروهای با انگیزه و داوطلب در ارتش احساس می‌شد. تصفیه سران ارتش پس از انقلاب به تضعیف قوای فرماندهی و کاهش روحیه سربازان انجامیده بود و کمبود سرباز وجود نیروهای داوطلب را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. بنابراین حضور نیروهای مکمل ارتش برای مقابله با حجم عظیم تجاوز دولت عراق ضروری بود.

رئیس جمهور گرچه علناً مانعی بر سر حضور نیروهای مردمی در جبهه ایجاد نکرد اما اعتقادی هم به محوریت آن‌ها در جنگ نداشت و معتقد بود آن‌ها آموزش لازم برای مقابله با ارتش آموزش دیده و دارای برنامه‌ریزی منسجم عراق را ندارند. و به علت کم تجربگی و عدم تجهیز به سلاح پیشرفته تلفات انسانی بالا خواهد بود. به طور خلاصه ایشان به جنگ کلاسیک اعتقاد داشت و جنگ مردمی یا چریکی را تجویز نمی‌کرد.

وی پیشنهاد تحویل سلاح سنگین به نیروهای مردمی را به علت تخصصی بودن این گونه سلاح‌ها مردود می‌داند:

«عده‌ای هم راه افتاده‌اند که بله چیزی نیست. اسلحه سنگین را به خود مردم بدهید، به غیر ارتشی بدهید، مردم می‌جنگند و پیروز می‌شوند. گویندگان این حرف‌ها مثل همان مادر که بچه‌اش را به آهنگری برده بود گمان می‌کنند به محض این‌که آهن را در کوره گذاشتی و گرم و نرم شد، دراز کنی میخ

می‌شود، پهن کنی بیل می‌شود!! خیال می‌کنند به محض این‌که کسانی توانستند تانک برانند، لشکر زرهی بوجود می‌آید. اینها جهل خودشان را علم تلقی می‌کنند و با چنان گستاخی این علم قلابی را عرضه می‌کنند که پنداری سال‌ها در علوم و فنون نظامی کار کرده‌اند، اما چنین نیست. این جنگ به ما آموخت که نه یک تانک را تا هنگامی که یک گروه هماهنگ به نام خدمه نداشته باشد می‌توان نیرو به حساب آورد و نه یک گروهان را تا وقتی به صورت تیم و با انضباط کامل عمل نکرده است می‌توان گروهان به حساب آورد و به همین ترتیب تا بالا بروید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

منتقدان، شیوه جنگ رئیس‌جمهور مبتنی بر ارتش منظم را سبب ناکامی‌های ماه‌های اول جنگ می‌دانستند و بر جنگ مردمی اصرار داشتند. حضور نیروهای داوطلب مزایایی داشت. نیروی شبه نظامی بسیج، داوطلب و با روحیه بالا، بدون اجبار و از سر ایمان وارد جنگ می‌شدند. اما موانع مهمی وجود داشت، عدم وجود آموزش کافی، عدم وجود سازمان‌دهی منسجم نظامی که تجهیز و تدارک چنین نیرویی را عهده‌دار باشد مهم‌ترین چالش پیش روی فرمانده کل قوا و حتی منتقدانش بود. وی معتقد بود حداقل در آن مقطع زمانی، جنگ مردمی به معنی حضور نیروهای داوطلب بسیج در جبهه به دلیل فقدان آموزش جنگی راهگشا نیست، وی چنین می‌گوید:

«معنی جنگ مردمی این نیست که ما در هرج و مرج جنگ بکنیم و هر گروه جداگانه بیایند و با دشمن به دلخواه و روش خود و بی‌اعتنا به کار دیگران بجنگند، مثلاً وقتی دیگران آتش را خاموش کردند تا کمین کنند او آتش کند و وقتی دیگران آتش می‌کشایند او خاموش کند و یا یکی بکند و یکی نکند. چنین جنگی ضدمردمی‌ترین جنگ‌هاست. جنگ مردمی به این معنی است که یک سازمانی بتواند نیروهای زنده و فعال جامعه را بسیج کند و برای دفاع از موجودیت انقلاب و کشور به کار گیرد، مردمی‌تر از این جنگی که ما در حال حاضر مسئول آن هستیم وجود ندارد. برای این‌که وقتی ما ذخیره‌ها را احضار کردیم بدون این‌که مأموری به دنبال آن‌ها بفرستیم همه آمدند و ما کاری شگرف کردیم که در کمتر از یک ماه تعداد کثیری را آموزش

دادیم و تجهیز کردیم و به کار گرفتیم. آن‌هایی که می‌دانند معنی تجهیز ارتش چیست می‌توانند بفهمند که اهمیت این کار تا به کجاست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۷)

رئیس‌جمهور یک برداشت خود از جنگ مردمی مطلوب را توضیح می‌دهد. او جنگ مردمی را حضور نیروی انسانی بیش‌تر در جنگ می‌داند: «مردمی شدن جنگ این نیست که در جبهه توپ و تانک نداشته باشیم. مردم باید در جبهه حضور داشته باشند که منبع نظامی ما بی‌نهایت باشد. مردمی که می‌آیند به جنگ داوطلب هستند و آدم داوطلب تا پای جان می‌ایستد و همه مردم در پناه توپ و تانک خیلی پیشرفت می‌کنند و نظامی‌ها هم دلگرم می‌شوند و الا ما نمی‌گوییم تنها مردم بدون ارتش.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۴)

فکوری وزیر دفاع دولت رجایی برخلاف منتقدین که مدعی بودند فرمانده کل قوا باید به جای تکیه بر ارتش منظم و جنگ کلاسیک به جنگ عمومی و مردمی روی آورد، معتقد است جنگ مردمی بدون ارتش منظم و دارای تجهیزات کافی میسر نیست، او با اشاره به جنگ چند دهه گذشته فلسطین که به جنگ چریکی روی آورده‌اند آن را یک تجربه بی‌نتیجه می‌داند:

«جنگ توده‌ای و مردمی به این معنا نیست که ارتش تعطیل بشود و وسایل مدرن جنگ کنار گذاشته شوند و با یک وسایل ابتدایی مردم گروه گروه و فوج فوج به جنگ بروند و حداکثر با یک آرپی-جی هفت و یک مسلسل به مصاف دشمن بروند مسلماً در این صورت امکان موفقیت فوق‌العاده کم است و مردم هم در این صورت گروه گروه کشته خواهند شد. آرپی.جی هفت که از پس هوایم‌ای توپولف دشمن و یا توپ‌های سنگین و این همه تانک و توپ که بر نمی‌آید. جنگ مردمی یعنی این‌که همه با هم در جنگ شرکت کنند و هرکس در جای خودش و با قدرت خودش مشارکت کند. ارتش هم از مردم است و مردم هم از ارتش هستند بنابراین جنگ مردمی دقیقاً به این معناست که جنگ مردمی که توسط کل جامعه پشتیبانی می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۳)

ایرج جمشیدی از فرماندهان ارتش طی سال‌های جنگ تحمیلی، تمام عملیات‌های نظامی ایران را از نوع جنگ‌های کلاسیک می‌داند و لذا طرح موضوع جنگ مردمی و کلاسیک را از اساس غلط می‌داند:

«عملیات کلاسیک عملیاتی است که طبق اصول و روش باشد. همه عملیات‌های ما کلاسیک بوده است. طبق اصول، نیروی مهاجم باید ۱/۵ تا ۲ برابر نیروی مدافع باشد تا بتواند به اهداف خود برسد، این‌که ما مثلاً توانستیم در عملیات طریق‌القدس به اهداف خود برسیم به همین علت بود چون همه چیز متناسب بود. هرکسی که این حرف را می‌زند اصلاً درست نیست. آن‌هایی که نظامی هستند می‌دانند که این حرف کاملاً اشتباه است و ما اصلاً این سخن را قبول نداریم. جنگ همه‌اش مردمی بوده است این‌که جنگ را به عنوان جنگ کلاسیک و مردمی دسته‌بندی می‌کنند اشتباه است. عملیات مردمی اصلاً معنی ندارد. مگر ارتش جزء مردم نیست از بسیج و سپاه گرفته تا ارتش و ... همه مردمی هستند.» (سایت ساجد)

حسنی سعدی فرمانده اسبق نیروی زمینی ارتش با دفاع از جنگ کلاسیک ارتش در ابتدای جنگ، تمام جنگ ۸ ساله را از نوع جنگ کلاسیک دانسته و موضوع جنگ مردمی در مقابل جنگ کلاسیک را بی‌اساس می‌داند:

«موضوع دیگری که توسط عده‌ای و به عنوان یک نقص در سال اول جنگ مطرح می‌شود، انجام جنگ «کلاسیک» است. من سوال می‌کنم که مگر کدام یک از نبردهای ما در جنگ هشت ساله غیر کلاسیک بوده است؟ حتی عملیات «کربلای ۵» ما هم به صورت کلاسیک انجام شد. شیوه رویارویی ما در همه نبردهایی که در جنگ هشت ساله کردیم، «کلاسیک» بوده است. باید اشاره کنم که اصولاً دو نوع جنگ وجود دارد: جنگ «منظم» و جنگ «نامنظم» نبرد ما در تمام دوران دفاع مقدس، یک جنگ منظم بود.» (صف، ۳۵۹)

محسن رفیق دوست مسئول تدارکات سپاه در ابتدای جنگ فاش می‌سازد نه تنها رئیس‌جمهور بلکه فرماندهان ارتش با جنگ به اصطلاح مردمی مخالف بودند، جنگ مردمی به مفهوم آن بود که به جای جنگ کلاسیک متکی بر سلاح و ادوات نظامی پیشرفته توأم با برنامه‌ریزی دقیق و برآورد امکانات

دشمن باید از نیروی انسانی با حداقل سلاحی که در آن زمان موجود بود استفاده نمود. در واقع در جنگ مردمی نیروی انسانی جایگزین سلاح و ادوات نظامی می‌شد و در نتیجه به جای خسارت‌های مادی احتمالی به ادوات نظامی، تلفات احتمالی نیروی انسانی افزایش می‌یافت. رفیق دوست از ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی در آن هنگام به عنوان یکی از افراد حامی جنگ کلاسیک نام می‌برد. کسی که به اصطلاح با «موج انسانی» و در واقع با تلفات شدید نیروی انسانی مخالف بوده است، همان‌طور که رئیس جمهور آن را نقطه قوت وی دانسته بود، ببینید:

«سرلشکر ظهیرنژاد در عین حال که مخلص بود و کاملاً با امام و انقلاب بود، سبک دیگری داشت. تا آنجا که ما از او کمک خواستیم اصلاً دریغ نمی‌کرد؛ ولی می‌گفت: «این سیستم شما راه به جایی نمی‌برد.» عقیده‌ی خودش را داشت. می‌گفت: «اگر شما بخواهید در جنگ پیروز بشوید، باید دو برابر عراق تانک داشته باشید؛ هر چند تا هواپیما دارد، دو برابر داشته باشید.» می‌گفت: «من این موج انسانی شما را قبول ندارم.» تا آخرش هم خیلی محکم و سفت این حرف‌ها را می‌زد. یک بار که در جلسه‌ی شورای عالی دفاع خدمت مقام معظم رهبری بودیم، آقا گفتند: «من از این رک‌گویی و صراحت تیمسار ظهیرنژاد خوشم می‌آید.» هم ایشان و هم شهید سرلشکر فلاحتی با هم به جلسه آمده بودند. فلاحتی ریش گذاشته بود و ظهیرنژاد مثل همیشه سه تیغه کرده بود. آن‌جا هم آقا گفتند که ظهیرنژاد را بیش‌تر دوست دارند. تا وقتی که ظهیرنژاد بر سر کار بود، مرتب به جبهه می‌آمد. البته استدلال خودش را داشت. بله. کلاسیک فکر می‌کرد. همیشه می‌گفت که ما با این سیستم هیچ وقت نمی‌توانیم بغداد را بگیریم. می‌گفت: «غیر از این‌که من می‌گویم، راهی نیست؛ دو برابر عراق تانک راه بیندازید و از بعقوبه مستقیم بروید تا دل بغداد. پشت سرش هم با نیروی پیاده‌ای که دو برابر نیروی دشمن باشد، می‌توانید بغداد را بگیرید.» البته واقعیت هم همین بود. (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۸۴)

آیت‌الله شهاب‌الدین اشراقی داماد آیت‌الله خمینی و از اعضای دفتر ایشان بر خلاف برخی از مخالفان رئیس‌جمهور که جنگ مردمی را برای متوقف ساختن



دشمن لازم می‌دیدند بر وجود تخصص و تجهیزات لازم در جنگ تأکید می‌کند. وی کمابیش با سخنان رئیس‌جمهور در لزوم آموزش و تخصص در جنگ موافق است:

«نباید درها را بر روی خودمان ببندیم. برای این‌که درها را برای خود بستن و با دنیا قطع رابطه کردن معنایش مرگ تدریجی است. چون امروز دنیا، دنیای واحد است و به علاوه سیاست اسلام این نیست، اسلام درصدد این است که حکومت واحد جهانی درست کند و در تمام عالم یک حکومت، حکومت کند و یک سیستم و مکتب حاکم بر جهان باشد پس چطور می‌توانیم که ما خودمان را در یک انزوای سیاسی و قطع ارتباط با سایر ممالک کنیم. من جداً معتقدم که ما باید با همه دنیا ارتباط داشته باشیم حتی با ابرقدرت‌ها و خودمان را بیخود در انزوای سیاسی قرار ندهیم و بی‌جهت هم با ابرقدرت‌ها سرستیز نداشته باشیم. البته این منوط به آن است که ما بتوانیم روی پای خود بایستیم و واقعاً مستقل شویم و جداً خودمان بتوانیم سرنوشت خودمان را از هر لحاظ در تمام ابعاد در دست خودمان بگیریم در آن صورت باید با ابرقدرت‌ها هم ارتباط داشته باشیم. برای این‌که رمز استقلال ماست. مثلاً حالا که در شرایط جنگ به سر می‌بریم بعضی از حرف‌ها و مسائل را باید صریح گفت، این جنگی که پیش آمد، ما این جنگ را چگونه می‌خواهیم برگزار کنیم. با تسبیح و نعلین می‌خواهیم پیش برویم که نمی‌شود با عصا و چماق بخواهیم بجنگیم نمی‌شود. واقعا با مشت بخواهیم بجنگیم و دست خالی و فقط طبل میان تهی باشیم و شعار بدهیم نمی‌شود و دیدید که و ملاحظه کردید که این جنگ و آنچه که باعث پیروزی ما دارد می‌شود دو جهت است که جهت اول مهم‌تر است یکی ایمان است و دیگری سلاح. این خلبانی که فانتوم را به پرواز در می‌آورد و در آسمان‌ها می‌غرد و بر دشمن می‌تازد. و خوب هم می‌تازد و افتخار می‌آفریند و پروازش نیز حماسه آفرین است این پرواز عالی و حماسه آفرین منشاء آن دو چیز است یک ایمان و دو تخصص، چون ایمان به کشورش دارد و ایمان به اسلام دارد. خوب پرواز می‌کند و چون تخصص دارد خوب می‌تواند هدف‌گیری کند و گرنه اگر تنها ایمان به جای تخصص باشد

نمی‌تواند هدف‌گیری کند و نمی‌توانست پروازش حماسه آفرین باشد و نمی‌توانست به نفع مملکت باشد. بنابراین به نظر من ما در این جنگ خوب برای‌مان واضح شده است که همانی که قرآن کریم فرموده است ما باید دنبال کنیم، قرآن می‌فرماید در جنگ‌ها با تمام قدرت خودتان را مهیا کنید. خوب من سوال می‌کنم ما با الاغ سواری که امروز نمی‌توانیم به جنگ برویم و آن‌ها را که با میگ ۲۳ به ما حمله می‌کنند یا با میراژ به ما حمله می‌کنند بترسانیم‌شان. ما باید با فانتوم برویم تا آن‌ها را بترسانیم. بنابراین این جنگ هم ایمان می‌خواهد و هم قدرت بدنی و جسمی می‌خواهد و هم شجاعت می‌خواهد و هم تخصص می‌خواهد. تخصص در چه چیز؟ تخصص در مورد ابزاری که امروز در جنگ به کار می‌رود ما متخصص باشیم چه برای عقیم ساختن قوای دشمن و چه برای خوب تاختن و به عبارت دیگر فانتوم می‌خواهیم بلکه بالاتر از فانتوم و سلاح‌های دیگری می‌خواهیم تا بتوانیم که در جنگ‌ها پیروز شویم. خوب اگر ما بخواهیم با فانتوم بجنگیم باید یا خودمان فانتوم درست کنیم یا آن‌که فانتوم بخریم. این دیگر شوخی بردار نیست... ایمان شرط اساسی است ولی ایمان اگر در دنبالش تخصص باشد موفقیت هست و لذا اسلام هم درباره کسانی که می‌خواهند ولایت بر ما داشته باشند می‌گویند علم و تقوا هر دو یعنی هم ایمان لازم است و هم تخصص برای رهبری کردن در یک جامعه و تمام شئون این معنا باید باشد هم ایمان و هم تخصص وجود داشته باشد پس روی این جهت ما باید که یا خودمان بتوانیم تمام ابعاد زندگی را که استقلال به ما می‌دهد برای خودمان به دست بیاوریم و فراهم کنیم در داخل مملکت خودمان یا اگر نشد برای حفظ استقلال‌مان مجبوریم که با دنیا در ارتباط باشیم». (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

#### ۷) عدم تشخیص اولویت‌های دفاعی

غالباً به کار بردن تاکتیک‌های جنگی موثر تا حدود زیادی بستگی به تفکر فرماندهان نظامی و بخشی هم به استراتژی یا دکترین نظامی کلان کشور و نظام حاکمیتی آن بازمی‌گردد. تاکتیک‌های نظامی نمایی از توسعه یافتگی دانش

مدیریت و فرماندهی ساختار نظامی هر کشور محسوب می‌شود. در حالی که استراتژی کلان نظامی تا حد زیادی به راهبردها و طرز فکر سیاستمداران باز می‌گردد. آنچه مهم است این‌که استراتژی کلان در طول تاکتیک‌های نظامی و مقدم بر آن است و در اعمال استراتژی تهاجمی و تدافعی و کیفیت استفاده از تاکتیک‌های نظامی نقش تعیین‌کننده دارد.

یکی از مسائل مهم که همانند بقیه مسائل جنگ به صحنه کشمکش رئیس جمهور و مخالفان تبدیل شد، مسئله تصمیم‌گیری درباره استراتژی دفاعی و تهاجمی در عملیات نظامی بود. برخی که از دور دستی بر آتش داشتند بدون در نظر گرفتن فشار تهاجمی ارتش متجاوز در دو سه ماه اول جنگ انتظار تهاجم متقابل و قلع و قمع دشمن را داشتند. انتظار مردم هم همین بود. اما شواهد نشان می‌داد بضاعت ارتش و نیروهای مردمی با آن همخوانی لازم را ندارد. از آنجا که مرزهای زمینی ایران و عراق از شهر اشنویه در آذربایجان غربی شروع و به بخش اروندکنار آبادان در کناره اروند رود و سواحل خلیج فارس ختم می‌شود، منطقه تماس دشمن با نیروهای نظامی خودی بیش از هزار کیلومتر گستردگی داشت و یکی از مهم‌ترین مسائل جنگ تعیین اولویت دفاعی در طول نوار مرزی و نقاط تماس نیروهای نظامی بود. چنان‌که گفتیم مسئله استراتژی کلان نظام بستگی به سیاستمداران و نوع دیدگاه‌های آن‌ها دارد، بنی‌صدر خود فردی نظامی نبود و تنها بیانگر استراتژی کلی نظام و به نوعی باید اجرا کننده مصوبات شورای عالی دفاع کشور باشد، اما در زمینه تاکتیک‌های نظامی وی تابع نظرات جمعی از مشاوران خود بود که از نظامیان نسبتاً بلندپایه و دوره دیده بودند. قاسمعلی ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی، جواد فکوری فرمانده نیروی هوایی و وزیر دفاع، ولی‌الله فلاحی جانشین ستاد مشترک، محمود شاهرخ آذین مشاور ویژه رئیس جمهور و تا حدودی مصطفی چمران وزیر سابق دفاع حلقه مشاوران نظامی رئیس‌جمهور را تشکیل می‌دادند. قبل از ورود به بحث باید یادآور شد که اصولاً نقطه عزیمت رژیم بعث عراق در آغاز جنگ، جداسازی خوزستان از ایران یا حداقل تصرف دو شهر ساحلی منطقه اروند رود (شط‌العرب)، آبادان و خرمشهر، بود. بنابراین

اولویت اول از نظر اهمیت نظامی تصرف مرکز استان (اهواز) و اولویت دوم تصرف دو شهر جنوبی استان (آبادان و خرمشهر) بود.

تحرك فزاینده نظامی عراق در منطقه جنوب به خوبی گواه دکترین نظامی آن بود. عمده نیرو و توان ارتش عراق برای فتح سریع خوزستان به کار گرفته شده بود. و بدیهی بود عمده توان نظامی ایران نیز مصروف مقاومت در برابر تحركات دشمن در این منطقه باشد. بنابراین اولویت خوزستان برای هیچ یک از سران سیاسی و فرماندهان نظامی جای تردید نداشت. اما در مورد خود خوزستان نیز مناطق مختلف با اولویت‌های متفاوت وجود داشت.

شواهد نشان می‌دهد حتی بین سران ارتش که اطراف رئیس‌جمهور را احاطه کرده بودند و حلقه مشاوران وی را تشکیل می‌دادند، در مورد تاکتیک‌ها و اولویت‌های دفاعی توافق و هماهنگی آراء وجود نداشت، همچنین بین ارتش و نیروهای سپاه و حتی بین نمایندگان شورای عالی دفاع و رئیس‌جمهور و در مقیاس بزرگ‌تر رئیس‌جمهور و رقبای سیاسی وی بخصوص حزب جمهوری اسلامی و نیروهای همسو درباره اولویت‌بندی مسائل کلان جنگ اتفاق نظری وجود نداشت.

در واقع در شرایط معمولی و در صورت وجود امکانات مکفی دفاع از تمام مناطق مرزی کشور ولو کم ارزش‌ترین نقطه از نظر جغرافیایی اهمیت می‌یابد و غفلت از آن در طی جنگ از دیدگاه ناظران سوءتدبیر و خیانتی بزرگ به حساب خواهد آمد، اما در شرایط کمبود امکانات و نیروی انسانی اولویت‌بندی دفاع از مناطق در برابر دشمن اهمیت فراوان می‌یابد و فرمانده کل قوا به عنوان پاسخگو می‌باید به بهترین نحو با چینش درست نیروهای تدافعی بهترین دستاوردهای نظامی را کسب کند.

طبق معمول منتقدین رئیس‌جمهور در این مورد نیز اولویت‌بندی نامتوازن وی در عملیات دفاع از سرزمین را یکی از اسناد خیانت وی در جنگ عنوان می‌کنند و او را حداقل اگر از واژه خیانت استفاده نشود به اهمال در اولویت‌بندی مناطقی که باید از آن‌ها دفاع می‌شد متهم می‌سازند. بخصوص در مسئله اشغال خرمشهر این مفهوم نمود بیش‌تری یافت. سوال روشنی که در

این‌جا در پی پاسخ به آن هستیم آن است که اولویت‌های دفاعی جنگ کدام مناطق بودند و آیا فرماندهی جنگ در این مورد اهمال یا خیانت نموده بود؟

در وهله اول باید مناطق جنگی را به دو بخش اصلی غرب و جنوب تقسیم‌بندی و اولویت‌بندی نمود. به سهولت از مقدمه بحث می‌توان اولویت اول دفاعی را مشخص کرد. مناطق جنوبی به واسطه مسائل نظامی، روانی، سیاسی و تبلیغاتی رژیم بعثی عراق از اهمیت بالاتری برخوردار بود و بدیهی بود که اولویت جنگ برای نظامیان و فرمانده کل قوا منطقه جنوب بود. تقریباً به جز معدودی انگشت شمار از مخالفان جدی رئیس‌جمهور اولویت اول جنگ در صف نامتفق فرماندهان نظامی و صاحب منصبان سیاسی، دفاع از خوزستان بود. عمده سران ارتش و سپاه، شورای عالی دفاع و فرمانده کل قوا و سیاستمداران جناح رقیب در اولویت منطقه جنوب در جنگ اتفاق نظر داشتند، اما منطقه جنوب خود از فکده در شمالی‌ترین نقطه خوزستان شروع می‌شود و تا اروند کنار (یکی از بخش‌های آبادان) در ساحل خلیج فارس و دهانه اروندرود خاتمه می‌یابد و تقریباً نوار مرزی در حدود ۳۰۰ کیلومتر را در برمی‌گیرد. حال کدام منطقه از این نوار مرزی اولویت اصلی را دارا بود، بین سران ارتش و بین سران ارتش و سپاه و از سویی بین جناح‌های سیاسی حامی و مخالف رئیس‌جمهور نظرات یکسانی وجود نداشت. نمود این اختلاف نظر در جریان تصرف خرمشهر به وضوح دیده شد. چنان‌که یکی از صاحب نظران که بنی صدر را خائن می‌داند مهم‌ترین ایراد وی را عدم اعزام یک تیپ مستقر در اهواز برای دفاع از خرمشهر دانسته بود، این درحالی است که خود ایشان بلافاصله از احتمال سقوط اهواز سخن گفته بود. این مطلب اهمیت اولویت‌بندی مناطق خوزستان در طول جنگ را به خوبی روشن می‌سازد.

سه دیدگاه کلی در استراتژی دفاعی منطقه جنوب وجود داشت. یک دیدگاه بر آن بود که مناطق در شرف اشغال چون آبادان و خرمشهر در اولویت دفاعی هستند و باید با تمام توان از سقوط این دو شهر جلوگیری نمود. دیدگاه دوم اما دیدگاه اول را رد نمی‌کرد اما آن را اولویت دوم می‌دانست و معتقد بود اولویت اول حفظ مرکز استان یعنی اهواز است و در وضعیتی که مرکز استان

در خطر سقوط است دو شهر کوچک جنوبی اولویت اول نمی‌توانند باشند. دیدگاه سومی هم وجود داشت که معتقد بود گرچه مرکز استان و دو شهر جنوبی در معرض اشغال هر دو مهم‌اند اما اولویت مهم‌تری وجود دارد که نباید از آن غافل شد و آن شهر استراتژیک دزفول است که موقعیت آن از دیگر شهرهای استان مهم‌تر است. البته نظریه دیگری نیز وجود داشت که خواهان حمله متقابل به خاک عراق از منطقه غرب و تصرف شهرهای کوچکی چون پنجوبین یا شهرهای بزرگتری چون مندلی، چوارته و سلیمانیه عراق بودند تا بدین طریق از فشار دشمن در منطقه جنوب کاسته شود و نیروهایش را به سمت غرب متمایل کند. که البته این نظریه در اقلیت قرار داشت. به هر حال این سه نظریه اصلی در باب دفاع از خوزستان به عنوان اولویت اصلی جنگ مطرح بود و هر کدام حامیان خاص خود را داشتند و فرمانده کل قوا ناچار بود در نهایت اجماع نظر مشاوران نظامی خود را بپذیرد. صرف نظر از مسائل نظامی و در حد یک نظریه شخصی بر این باورم اولویت سوم یعنی حفظ دزفول از همه اولویت‌ها مهم‌تر بوده است. با آن‌که نگارنده به هیچ عنوان سر رشته‌ای از مسائل جغرافیای نظامی و تاکتیک‌های رزمی ندارد و تنها بر حسب اطلاعات شخصی که از سفر به این منطقه کسب کرده است تحلیل می‌کند اما بر این باورم که اولویت و ارزش منطقه دزفول در خوزستان از دیگر مناطق بیش‌تر بود، زیرا که در آن هنگام تنها راه مواصلاتی بین مرکز کشور و مرکز استان (اهواز) از شهر دزفول می‌گذشت. آنانی که حتی یک بار از منطقه لرستان به اهواز مسافرت کرده‌اند می‌توانند اهمیت منطقه را حس کنند. منطقه اندیشک به فاصله کمتر از ۱۰-۵ کیلومتر تا شهر دزفول عقبه نیرو و تجهیزات ارتش و سپاه بود و تنها راه دسترسی سریع و آسان از تهران و مرکز کشور به کل استان خوزستان راهی است که شهر پل دختر را به شهر اندیشک و دزفول متصل می‌سازد. از آنجا که در آن هنگام هنوز راه شهرکرد-ایذه-اهواز و اتوبان خرم‌آباد-پل زال-اندیشک ساخته نشده بود، به جز راه اصلی پل دختر-اندیشک-دزفول-اهواز راه اصلی دیگر برای ورود به خوزستان راه بندر امام-آبادان-اهواز که از امیدیه و بهبهان می‌گذشت و از

تهران بسیار دور از دسترس و خطرناک بود به طوری که تا مدت‌ها راه آبادان- بندر امام تحت تسلط نیروهای نظامی دشمن قرار داشت (تندگویان وزیر نفت در همین جاده به اسارت درآمد) و نمی‌توانست محل تدارک نظامی امنی باشد و به فرض امن بودن طول مسیر و مدت زمان ارسال تدارکات به مناطق درگیر در آن تقریباً ۱/۵ تا دو برابر مسیر قبلی بود.

بنابر آنچه گفته شد تنها مسیر امن و قابل اطمینان تدارک نظامی مناطق جنوبی جاده خرم‌آباد- پل دختر- اندیمشک- دزفول بود. از آنجا که در سمت شرق این جاده رودخانه دز و در قسمت غرب رودخانه کرخه به موازات جاده به سمت جنوب جریان دارد جایگزینی راه دیگر به جای این جاده در کوتاه مدت غیرممکن بود و در صورت قطع این جاده ارتباط مرکز کشور با کل منطقه خوزستان قطع می‌شد یا به عبارت صریح‌تر خوزستان از ایران جدا می‌شد. اگر تحلیل‌مان درست بوده باشد می‌توان گفت به طور قطع چنین تحلیلی پیش‌تر از سوی برخی نظامیان مطلع از جغرافیای نظامی منطقه مطرح شده و لذا بر همین اساس بر اولویت دزفول تأکید داشته‌اند. از آنجا که کمبود امکانات دفاعی و نیروی نظامی کارآموده در ابتدای جنگ وجود داشت، توزیع نیروهای عمل‌کننده به طوری که از پیشروی نیروهای نظامی دشمن به سوی هر یک از این سه منطقه جلوگیری شود نیازمند تدبیر نظامی خاص و تلاش مضاعف بود.

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه، اختلاف بین سران ارتش در آن هنگام را افشاء می‌کند. این‌که فرمانده نیروی زمینی، ظهیرنژاد، طرفدار حفظ اندیمشک(دزفول) به عنوان گلوگاه خوزستان و جانشین ستاد مشترک، فلاحی، طرفدار دفاع از اهواز مرکز استان بود. ببینید:

«بنی‌صدر با مسائل نظامی آشنا نبود و تنها به دلیل مسئولیت ریاست جمهوری، فرماندهی کل نیروهای مسلح به او تفویض شده بود. بنابراین توقع داشتن یک تفکر نظامی مستقل و حرفه‌ای از او، انتظار درستی نیست. او متکی بر ستاد ارتش، فرماندهی جنگ را دنبال می‌کرد. در آن زمان شهید ولی‌الله فلاحی جانشین رئیس ستاد مشترک ارتش بود که با فرماندهی نیروی زمینی

اختلاف نظر داشت و به حفظ اهواز اهمیت بیش‌تری می‌داد. سرتیپ ظهیرنژاد فرماندهی نیروی زمینی معتقد بود، حفظ [پادگان] دوکوهه [اندیمشک] به عنوان گلوگاه استراتژیک خوزستان در تقدم یکم دفاعی است. اگر دوکوهه یا تنگه فنی از دست می‌رفت، یگان‌های کمکی و تجهیزات مورد نیاز جنگ، معلوم نبود که از کجا باید وارد خوزستان شود. بر همین اساس، بنی‌صدر می‌گفت اگر آبادان و خرمشهر به دست دشمن بیفتند، آن‌ها را دوباره پس می‌گیریم. تصور او آن بود که تلاش اصلی ارتش عراق، تصرف جاده اهواز- اندیمشک از طریق پل نادری است تا بتواند خوزستان را به تصرف خود درآورد. بنابراین تلاش اصلی دفاعی نیروی زمینی ارتش را در منطقه دزفول قرار داده بود.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۲)

چنان‌که از سخنان علایی برمی‌آید بر اساس همین نظریه خرمشهر نسبت به دزفول و اهواز از اولویت کمتری برخوردار بود و لذا تمرکز نیروها در این دو منطقه که به طور مستقیم در معرض تهاجم ارتش دشمن قرار گرفته بودند اهمیت بیش‌تری یافته بود و می‌توان درک کرد چطور در شرایط کمبود نیرو و تجهیزات اشغال خرمشهر رخ داده است.

علیرغم تمام مباحث مطرح شده در خصوص اولویت‌بندی مناطق جنگی اما برخی از فرماندهان نظامی محلی خواهان تغییر استراتژی دفاعی کشور بودند. احمد متوسلیان فرمانده سپاه مریوان (کردستان) از فرمانده کل قوا می‌خواهد به جای تأکید بر جنوب با انجام عملیات در غرب فشار نیروهای عراقی در جنوب را بکاهد:

«ما به همه جا متوسل شدیم که آقا! حالا که عراق از محور کردستان عراق خاطر جمع است، ما باید از همین منطقه ضربه بزنیم و دشمن را بکشانیم به این طرف و نگذاریم ارتش عراق در جنوب هر کار می‌خواهد بکند. این یک امر طبیعی است که در مقابل نیروهای زرهی عراق، ما قوای زرهی نداریم و در مقابل زرهی او در سطح صفر هستیم. با آن که بنی‌صدر و عوامل او معتقد به جنگ کلاسیک بودند، با این حال موضوعی به این وضوح و روشنی را نمی‌فهمیدند و هی شعار می‌دادند، جنگ تانک با تانک، جنگ کلاسیک و



جنگ فلان...! اصلاً این موضوع در مخیله بنی صدر هم نمی‌گنجید. حتی من خودم رفتم و مفصل به بنی صدر قضیه را توضیح دادم و گفتم: آقا! در مرز کردستان باید به این شکل به عراق ضربه زد. ایشان گفت: مسأله ما جنوب است و دیگر بحث نکنید! ما هم صحبتی نکردیم و برگشتیم.» (بهزاد، ۱۳۸۸)

محمد ابراهیم همت از فرماندهان مناطق غربی در آن هنگام شبیه همین تقاضا را از فرمانده کل قوا دارد، او معتقد است باید از طریق شهر نوسود شهری در مرز استان کرمانشاه و کردستان و هم مرز با عراق جبهه جدیدی علیه دشمن گشود. وی می‌گوید:

«...ما پیش بنی صدر رفتیم و عنوان کردیم که از طریق نوسود می‌توانیم خیلی خوب روی مواضع عراق کار کنیم. استان سلیمانیه عراق، شهرهای نزدیکی به نوسود دارد. فقط مشکل ما کمبود نیروست. او می‌گفت: من حتی یک نفر نیرو هم به منطقه شما نمی‌دهم! ما باید نیروهایمان را در جنوب به کار بگیریم. هر چه به او اصرار کردیم، کمترین کمکی به ما نکرد.» (همان)

در پاسخ، رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا پیروزی‌های نسبی ارتش و نیروهای مردمی در منطقه غرب و متوقف ساختن پیشروی دشمن در آن جا و بالعکس نفوذ دشمن در بخش‌هایی از جنوب کشور را علت تمرکز ارتش در جبهه جنوب می‌داند:

«ما کسانی داریم که در مرکز کشور نشسته و جنگ سیاسی-روانی راه انداخته‌اند و این چراها را هم آن‌ها درست می‌کنند. اولاً عراق هرچه نیرو دارد به منطقه خوزستان گسیل داشته است. برای مثال در همین منطقه دزفول بیشتر از سه لشکر دارد. تناسب قوا را باید در نظر گرفت ثانیاً آن منطقه، منطقه کوهستانی است و شکست مقاومت و ضربه زدن به دشمن خیلی ساده‌تر است تا در دشت، ثالثاً وقتی تناسب قوا را در نظر بگیریم و ببینیم وقتی که آن‌ها به ما حمله کردند و ما با چه نیرویی دشمن را مهار کردیم همه متوجه می‌شویم که نیروی زمینی ما تا چه اندازه فداکاری و استقامت نشان داده است و دیگر اینکه شما باید کمی صبر داشته باشید و ببینید که وقتی نیروهای ما تجدید

سازمان‌شان تکمیل شد، در همین جبهه خوزستان هم چه بر سر دشمن خواهند آورد با صبر خیلی کارها می‌توان کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۰)

## ۸) شکست در عملیات نظامی

بحث مربوط به موفقیت یا عدم موفقیت جنگ تا زمان عزل رئیس‌جمهور به جز آن که مورد مناقشه موافقان و مخالفان رئیس‌جمهور بود، محل بحث طولانی و مکرر برخی از فرماندهان ارتش و سپاه، حاضر در جنگ نیز بوده است. از آنجا که ارتش تا پیش از عزل رئیس‌جمهور نیروی محوری مقاومت در برابر دشمن را تشکیل می‌داد، هرگونه نقد و مدعیات مبنی بر شکست برنامه‌ها و عملیات نظامی در این دوره به طور مستقیم به تردید در کارایی و عملکرد ارتش مربوط می‌شود. در همان دوره و پس از آن تاکنون غالب سیاستمداران همسو با حزب جمهوری اسلامی و فرماندهان عالی رتبه سپاه به نقد این دوره ۹ ماهه پرداخته‌اند و برعکس غالب سیاستمداران منتقد حزب جمهوری اسلامی و فرماندهان عالی رتبه ارتش از عملکرد ارتش دفاع نموده‌اند. لذا جمع‌بندی درباره موفقیت یا شکست عملیات‌های نظامی در دوره ابتدایی جنگ به واسطه این دوگانگی بزرگ همواره با دشواری روبرو بوده است. یک گروه ارتش را به واسطه کم‌کاری و عدم تحرک و عدم انجام عملیات تهاجمی برای باز پس‌گیری اراضی اشغالی توسط دشمن مورد انتقاد قرار می‌دهند و گروه دیگر عملکرد ارتش در زمین‌گیر کردن ارتش عراق در نوار مرزی و جلوگیری از اشغال شهرهای بزرگ و مراکز استان در عمق خاک کشور و استفاده بهینه از تجهیزات موجود و جنگ با حداقل امکانات و شرایط تحریم را نه تنها عدم موفقیت نمی‌دانند که باعث افتخار ارتش می‌دانند.

سیاستمداران منتقد، این دوره را به واسطه فرماندهی رئیس‌جمهور ناموفق ارزیابی می‌کنند و فرماندهان سپاه به واسطه مخالفت رئیس‌جمهور با مشارکت نیروهای مردمی و سپاه این دوره را ناموفق دانسته‌اند. در واقع می‌توان گفت ارزیابی از موفقیت یا عدم موفقیت جنگ در این دوره هم متأثر از اختلافات سیاسی داخلی بوده است.

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران پیروزی‌های جنگ را به بعد از عزل رئیس‌جمهور نسبت می‌دهد:

«پس از کنار رفتن بنی‌صدر شکست‌های ایران هم پایان یافت و موجی از پیروزی‌ها نصیب ایران شد. توانستیم عملیات ثامن‌الائمه را انجام دهیم که در حقیقت مهرماه سال ۱۳۶۰ بود. در حالی که پیش از آن چند عملیات بزرگ انجام داده اما شکست خورده بودیم.» (سایت خبرگزاری فارس، ۹۴/۳/۳)

سیدیحیی (رحیم) صفوی فرمانده اسبق سپاه هم رئیس‌جمهور را در جنگ ناموفق ارزیابی می‌کند:

«در واقع بنی‌صدر در اتخاذ نوع استراتژی نظامی چه در مرحله‌ی تجاوز عراق و چه در انجام عملیات با هدف بیرون راندن دشمن از خاک کشور، دچار یک شکست بزرگ شده و وضعیت سیاسی خود را در مخاطره می‌دید.» (صفوی، ۱۳۸۸، ۲۰۰)

ایشان در جایی دیگر می‌گوید:

«او (بنی‌صدر) از زمان آغاز جنگ، یعنی شهریور ماه سال ۱۳۵۹ تا خرداد ماه سال ۱۳۶۰ نتوانست پیروزی عمده‌ای برای جنگ به دست آورد، بلکه چندین عملیات ناموفق انجام داد که منجر به انهدام تجهیزات و نیروهای ارتش جمهوری اسلامی ایران شد. او از اسفند ماه سال ۱۳۵۹ تا خردادماه سال ۱۳۶۰ کشور را به یک بحران سیاسی وارد کرد.» (نگین ایران، شماره ۸، بهار ۱۳۸۳)

حسین علایی رئیس اسبق ستاد مشترک سپاه، عملیات‌های نظامی ۹ ماه اول جنگ را ناموفق ارزیابی می‌کند. وی عدم موفقیت ارتش در این عملیات‌ها را ناشی از شتاب‌زدگی و عدم استفاده از نیروهای مردمی می‌داند:

«در ۹ ماهه‌ی اول جنگ، فرماندهی کل قوا برعهده رئیس‌جمهور وقت آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. ایشان تکیه زیادی بر بازسازی قدرت ارتش و بکارگیری یگان‌های ارتش در دفاع و در عملیات‌های تهاجمی نظامی داشت. بر همین اساس، تلاش‌هایی برای بازپس‌گیری اراضی اشغالی با تکیه بر توانمندی‌های یگان‌های ارتش صورت گرفت. در آن ایام خوش‌بینی زیادی در مورد توان رزمی ارتش و ناچیز شمردن قدرت نظامی عراق وجود داشت. در

این راستا، چهار عملیات مهم آفندی با اسامی «پل نادری»، «جاده‌ی ماهشهر»، «نصر» و «توکل» از هفته دوم مهرماه تا نیمه دی ماه سال ۱۳۵۹ از سوی ارتش جمهوری اسلامی طرح‌ریزی و به‌مورد اجرا گذاشته شد. چهار عملیات انجام شده در ماه‌های اول جنگ توفیق‌چندانی در آزادسازی مناطق اشغالی کشور نداشت. این ناکامی، موجب از دست رفتن تعدادی از جنگ‌افزارهای ارتش و کاهش روحیه نیروهای خودی و اتخاذ راهبرد دفاعی از سوی ارتش شد. ارتش عراق هم تصور کرد که نیروهای مسلح ایران توانایی تهاجم گسترده به مواضع وی را ندارند و قوای متجاوز می‌توانند در خاک ایران باقی بمانند. در طرح‌ریزی مانور ۴ عملیات انجام شده در ۴ ماهه اول جنگ، اصول کلاسیک جنگ و روش علمی طرح‌ریزی عملیات رعایت نشد و بررسی‌های دقیقی از وضعیت ارتش عراق و توانمندی‌های خودی به‌طور کامل و در حد لازم صورت نگرفت، بنابراین عملیات‌های مذکور با عدم موفقیت مواجه شدند. علل این ناکامی‌ها را باید در عدم شناسایی کافی از زمین، عدم برآورد درست از استعداد، گسترش و آرایش دشمن در منطقه‌ی عملیاتی به‌علت تعجیل در طرح‌ریزی و اجرای عملیات و نیز عدم شناخت کافی نسبت به راهبرد عملیاتی، تاکتیک‌ها و شیوه‌های جنگی دشمن و همچنین نادیده گرفتن واقعیات میدان جنگ جستجو نمود. در کنار نداشتن تجربه جنگی کافی برای یگان‌های عمل‌کننده می‌توان به عدم وجود یک راهبرد نظامی موفق برای نحوه رویارویی با قوای دشمن و نیز عدم بهره‌گیری از تمامی امکانات و منابع موجود در نیروهای مسلح، به‌عنوان دلایل عدم موفقیت اشاره نمود. همچنین شیوه‌های رزمی نامناسب و عدم استفاده درست و به‌کارگیری اصولی توان رزمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروهای داوطلب مردمی و بسیجیان پرانگیزه و گاهاً به‌کارگیری نادرست نیروهای سپاه و داوطلبان بسیجی می‌تواند از علل دیگر ناکامی این عملیاتها باشد به‌این‌صورت چهار عملیات طرح‌ریزی شده در ماه‌های اول جنگ، با عدم موفقیت کافی مواجه شد. در این ۴ عملیات، ارتش ایران نزدیک به ۲۰۰ دستگاه از تانک‌ها، نفربرها و سایر تجهیزات نظامی خود را از دست داد.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۲)

به رغم آنچه فرماندهان عالی رتبه سپاه بر آن تأکید می‌ورزند حسین حسینی سعدی فرمانده سابق نیروی زمینی ارتش و از فرماندهان عالی رتبه دفاع مقدس با بیان خاطره‌ای در توان بنی‌صدر برای اداره امور کشور و جنگ ابزار تردید می‌کند و او را ناتوان از پیشبرد مطلوب جنگ می‌داند:

«آیا عقلش می‌رسید که چگونه مملکت را اداره و حفظ کند؟ بد نیست که این مطلب را این جا بگویم که روز ۶ آذرماه سال ۱۳۵۹، که دو ماه و هفت روز از جنگ می‌گذشت، من در قرارگاه عملیاتی آبادان بودم، وضعیت حاد آبادان را آنقدر گزارش کردیم که گفتند فرمانده جنگ، رئیس‌جمهور، می‌خواهد بیاید تا از آبادان بازدید کند. ساعت ۱۷ بنی‌صدر به اتفاق شهیدان فلاحی و فکوری که وزیر دفاع بود و سه چهار نفر همراه با بالگرد در آبادان پیاده شدند و با خودرو به قرارگاه عملیاتی آبادان آمدند. من معاون عملیات آبادان بودم و قرار بود وضعیت منطقه را توجیه کنم، در جلسه توجیه بنی‌صدر در رأس جلسه نشست و عوامل همراه هم در دو طرف میز نشستند، من هم از روی نقشه نخست گسترش و وضعیت نیروهای خودی را تشریح کردم و سپس وضعیت نیروهای عراقی را گفتم که در آبادان و خرمشهر وضعیت نیروهای عراقی و گسترش آن‌ها بدین ترتیب است تا این جا پیشروی کرده و فعالیت‌هایی که انجام داده این است و وضعیت نیروهای خودی نیز چنین است و گفتم که نیروهایی که در ارتش، ژاندارمری و سپاه در منطقه و در کنترل قرارگاه عملیاتی آبادان بودند، اعزامی از سپاه اصفهان، سپاه تهران، سپاه ارومیه تحت فرماندهی شهید باکری خدا رحمتش کند- هستند.

وضعیت استقرار نیروهای ایران و عراق را به طور کامل تشریح کردم و مشکلات را هم گفتم که الان وضعیت تدارکات‌مان روز آمار است، یعنی از صبح تا شب با بالگرد یا با لنج از طریق آب تدارک می‌شویم و دیگر شب مهمات نداریم، تلفات و ضایعات در این حد است. در همین حال که داشتم وضعیت را تشریح می‌کردم، بنی‌صدر روی صندلی غش کرد و افتاد. دکتر شیبانی نیز در جلسه بود، بلافاصله آمدند زیر بغلش را گرفتند و او را به طبقه پایین بردند و در اتاق خوابانند. دکتر شیبانی برایش سرم تزریق کرد، در واقع

او وحشت کرده بود زیرا آبادان زیر بمباران و آتش توپخانه دشمن بود و این آتش لحظه‌ای قطع نمی‌شد. او هم فکر کرده بود محاصره شده‌ایم و هر آن ممکن است جانش به خطر بیفتد و کشته شود. از آنجا که بالگرد نمی‌توانست در شب پرواز کند، صبح به محض این که هوا گرگ و میش شد، با بالگرد بازگشت، این وضعیت رئیس‌جمهور بود.» (اعتماد، ۸۴/۷/۲۸)

در عین حال این فرمانده ارتش ادعای عدم تحرک ارتش و ناتوانی آن در دفاع از کشور در سال اول جنگ (هنگامی که بنی‌صدر فرمانده کل قوا بود) را بسیار غیرمنصفانه ارزیابی می‌کند:

«متأسفانه گه‌گاه- درباره ارتش «بی‌مهری»هایی دیده می‌شود. یکی از دوستان یک بار، صحبتی کاملاً غیرمنطقی کرد و مدعی شد که ارتش در سال اول جنگ نتوانسته است «حتی یک تپه را بازپس بگیرد!» این سخن، بسیار غیرمنصفانه است. کسی که چنین سخن می‌گوید، احتمال دارد که از سر عمد هم آن را نگفته باشد، اما مهم آن است که گفتن چنین سخنانی برای ارتش خیلی گران تمام می‌شود. ما در کنار برادران سپاهی نیروی یک مملکت بودیم و برای یک هدف می‌جنگیدیم. من، قویاً عرض می‌کنم که دفاع سال اول جنگ را ارتش سامان داد.» (صف، ۳۵۹)

مسعود بختیاری از فرماندهان ارتش در سال‌های دفاع مقدس در مصاحبه با شبکه اول تلویزیون ایران با توجه به شرایط موجود در آن دوره زمانی عملکرد ارتش را موفق ارزیابی می‌کند:

«سال اول جنگ کی گفته عدم موفقیت، ما ظرف ۳ تا ۶ ماه اول جلوی ارتش عراق را گرفتیم این اسمش موفقیت نیست، با آن ارتشی که داشتیم این موفقیت نیست که توانستیم ارتش عراق را قبل از آنکه به اهدافش برسد در بیابان‌های خوزستان در کوهستان ایلام و کردستان متوقف کنیم. ارتش عراق آیا آمده بود پشت کرخه و کارون بایستد، و آمده بود در بیابان بایستاد، آمده بود برود سرکوه بازی دراز بایستد. ارتش عراق اهداف بلندی داشت می‌خواست تا مسجد سلیمان و بهبهان و دو کوه خوزستان برود و خوزستان را جدا کند، نتوانست چرا نتوانست، زیرا در مقابلش مقاومت شد اگر این موفقیت نیست

پس چیست، یکی از تعاریفی که امروز در ادبیات نظامی از پیروزی می‌کنند این است که شما مانع شوید ارتش دشمن به اهداف استراتژیک خودش برسد و ارتش ایران مانع از این شد و این که من می‌گویم ارتش و بر آن تأکید می‌کنم برای این که نیروی بسیج مردمی فاقد سلاح، فاقد آموزش و فاقد مهمات برای این کار هستند، سپاه پاسداران در آغاز این راه هستند. خودشان هم قبول دارند هنوز حتی در واقع در آغاز جنگ دو سه ماه است که سپاه سازمان فرماندهی خودش را کامل کرد. در شورای فرماندهی سپاه اصلاً یک تعدادی از پنج شش نفر اولی مخالف آن بودند که سپاه وارد جنگ خارجی شود و لذا کسی که جلوی ارتش عراق را گرفته است ارتش است و یک نکته این‌که ایثار به جای خودش، هیچ کس منکر نیست، فداکاری سرجای خودش، روحیه و انگیزه همه چیز... اما در مقابل تسلیحات مدرن، تنها سینه باز، سینه پر از احساس و دست خالی جوابگو است؟... آیا تنها با انگیزه خالی می‌شود کار کرد؟ نه، نیروی مشابه خودش می‌خواهد، نیروی هوایی می‌خواهد که جواب آن نیرو هوایی را بدهد، توپخانه‌ای می‌خواهد که جواب آن توپخانه را بدهد. و لذا چه کسی این‌ها را داشت، ارتش داشت و اگر داشته پس مهارت و تخصص در کاربردش را داشته است. همان بعد از ظهر ۳۱ شهریور بود که عراق به ما حمله کرد ۴ ساعت بعد پایگاه‌های هوایی شعیبه و کرکوک را شروع به بمباران می‌کنند و فردای آن روز یعنی یک مهر ۳۰۰ سورتی یعنی ۱۴۰ فروند در ۳۰۰ سورتی پرواز انجام می‌دهیم و این شوکی که به صدام حسین وارد می‌شود باعث می‌شود اساساً نظرشان از هم می‌پاشد و این مقاومت باعث می‌شود که صدام حسین روز ششم جنگ تفضای آتش بس کند مگر به اهدافش رسیده بود. نه، فهمیده بود جنگ را نمی‌برد. بنابراین این که گفته می‌شود عدم موفقیت ایران در سال اول جنگ یک کاملاً موفق بوده است چون ارتش عراق را متوقف کرده است. این یک کیفر خواستی است که ۳۰ سال بر علیه ارتش صادر می‌شود. نیایم مثل ۳۰ سال گذشته چماق تکفیر را بر سر ارتش بکوییم.» (شبکه یک تلویزیون ایران، ۹۳/۷/۲)

ایشان در جای دیگر نمونه‌های عینی مقاومت ارتش ایران در مقابل ارتش بعثی عراق را یادآور شده و آن را می‌ستایند:

«از سوی دیگر نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران ظرف ۳ ماه جنگ، نیروی دریایی عراق را در هم کوبید و آن را برای همیشه از حضور در خلیج فارس محروم ساخت. باید پرسید در شرایطی که نیروی زرهی در شرایط عادی می‌تواند فاصله‌ی ۱۵ کیلومتری «سوبله» تا «بستان» را در ۱۰ تا ۱۵ دقیقه طی کند، چگونه است که قوای زرهی دشمن ۲۷ روز طول کشید تا این مسیر را بپیمایند؟ به نظر من هرگونه داوری درباره ارتش در جنگ تحمیلی باید با توجه به شرایط اوایل این جنگ تحمیلی و ادامه آن، همراه باشد. اگر ارتش عراق در نخستین روزها پشت رودخانه‌ی کارون متوقف شد، جز با ایستادگی ارتش در برابر دشمن بوده است؟ موفقیت یک یگان نظامی صرفاً به کارآمدی پرسنل آن محدود نیست، بلکه به تجهیزات و تخصص پرسنل آن یگان هم مربوط است که جمع آن‌ها را در هوانیروز ارتش جمهوری اسلامی ایران در دوران دفاع مقدس، به وضوح می‌توان دید. در هوانیروز فقط در ۱۷ روز اوایل جنگ تحمیلی ۳۰ خلبان شجاع، کارآموده و ورزیده در راه دفاع از میهن اسلامی به شهادت رسیدند، که می‌توان گفت ایثار و تلاش آنان در این راه دفاع مقدس، کم نظیر بوده است.» (اطلاعات، ۸۹/۷/۵)

سید تراب ذاکری فرمانده سابق واحد اطلاعات لشکر ۹۲ زرهی اهواز که در جریان وقایع سال‌های اول جنگ بود، عملکرد ارتش در متوقف ساختن ارتش عراق در پشت رودخانه کرخه را بزرگترین موفقیت ارتش می‌داند:

«سه روز پس از شروع جنگ، تا پشت رودخانه کرخه آمد. وقتی دفاع ما را دید و برنامه‌اش برای تصرف خوزستان محقق نشد، دست به دامان سازمان ملل شد و قطعنامه ۴۷۹ سازمان ملل صادر شد که حرفش آتش بس بود. عراق به سرعت این قطعنامه را پذیرفت، ولی ایران رد کرد. چون آتش بس در خاک ما معنی نداشت. روز ششم عراق پشت کرخه بود و هنوز هم به ساحل کرخه نرسیده بود. از آن به بعد هم یک متر جلو نیامد. ارتش جنگ را تثبیت کرد و اجازه پیشروی به عراق را نداد. در آن ۵۰ روز اول جنگ نه سپاهی بود و نه



بسیج. در خرمشهر گردان ۲۳۲ تانک ارتش بود. گردان ۱۶۵ مکانیزه ارتش و گردان دژ بود با ۲۰ دستگاه تفنگ ۱۰۶ مستقر بود. دو تا از این تفنگ‌های ۱۰۶ یک گردان عراقی را فلج می‌کرد.» (خبر آنلاین، ۹۲/۷/۶)

حسین علایی که پیش‌تر فرماندهی جنگ (بنی صدر) در آن هنگام را از انجام یک عملیات موفق ناتوان ارزیابی کرده بود، در جایی دیگر عدم تبحر ارتش عراق و تلاش نیروهای مسلح و نیروهای مردمی ایران را علت توقف ارتش عراق و ناتوانی آن‌ها در به اشغال درآوردن شهرهای ایران دانسته است و از این جهت عملکرد نیروهای خودی را موفق ارزیابی میکند، او نشانه این موفقیت را توقف پیشروی دشمن طی ده روز اول جنگ می‌داند:

«ارتش عراق حدود یک ماه و نیم از روز ۳۱ شهریور تا نیمه دوم آبان ماه سال ۱۳۵۹ در داخل خاک ایران به عملیات و تهاجم نظامی مشغول بود. البته پیشروی عمده ارتش عراق ظرف ۱۰ روز اولیه جنگ متوقف شد. فقط جنگ در خرمشهر به مدت ۳۴ روز طول کشید و تهاجم به سوسنگرد تداوم یافت به گونه‌ای که برای بار دوم در ۲۵ آبان سال ۱۳۵۹ به محاصره‌ی ارتش بعثی درآمد که با فداکاری رزمندگان اسلام در ۱۳۵۹/۸/۲۶ حصر آن شکسته شد. در این دوره ارتش بعثی عراق توانست بخش بزرگی از مناطق غربی استان خوزستان را اشغال نماید ولی نتوانست شهرهای مهمی مانند آبادان، دزفول، شوش و اهواز را به تصرف قوای بعثی در آورد و اهداف خود را تکمیل نماید. ارتش عراق بنا داشت تا استان خوزستان با مساحت ۶۴۲۳۶ کیلومتر مربع را به اشغال خود درآورد، اما تنها حدود یک چهارم مساحت این استان به اشغال متجاوزین درآمد و عراق نتوانست به تأسیسات نفتی این استان دسترسی پیدا کند. همچنین ارتش عراق قسمت‌هایی از مناطق مرزی استان‌های ایلام و کرمانشاه را با پیاده روی و راهپیمایی تاکتیکی و بدون مواجه شدن با مقاومت عمده‌ای از سوی نیروهای مسلح ایران، به اشغال خود درآورد. ارتش عراق ضعف‌های تاکتیکی فراوانی از خود نشان داد. این ارتش نتوانست از عملیات هلی برن جهت تکمیل تک‌های احاطه‌ای استفاده کند و عقبه‌ی نیروهای ایرانی را ببندد و در نهایت در یک خط پدافندی ناقص، آرایش دفاعی گرفت.

سرانجام بر اثر مقاومت نیروهای مسلح و حماسه‌آفرینی‌های مردم داوطلب، ارتش بعثی عراق زمین گیر و در خاک ایران متوقف و از ادامه پیشروی باز ماند. ایران توانست خط پدافندی غیر پیوسته و بسیار گسترده‌ای را به ارتش عراق تحمیل نماید به طوری که این کشور مجبور شد توان رزمی آماده شده برای ادامه تهاجمات را در خط دفاعی به کار گیرد و از تکمیل اهداف نظامی باز ماند. همین وضعیت نامناسب مواضع دفاعی ارتش عراق، زمینه‌ای برای طرح‌ریزی‌های موفق عملیات‌های ایران برای بیرون راندن متجاوز شد.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۰)

اکبر هاشمی رفسنجانی از مخالفان جدی بنی‌صدر در حزب جمهوری اسلامی نیز متوقف کردن دشمن در روزهای اولیه جنگ را موفقیت قابل ملاحظه‌ای توصیف می‌کند:

«واقعیت این بود که صدام حمله کرد و در استان‌های کرمانشاه، ایلام و خوزستان مقدار زیادی از اراضی ما را گرفت. ولی به اهدافش نرسید. عرفات که به ایران آمده بود، در یک جلسه خصوصی به من گفت در اتاق جنگ صدام نقشه‌ای را دیده که هدف آنان در خیز اول رسیدن به بهبهان و مسجد سلیمان در شرق و شمال شرقی خوزستان است. چون ما در مسجد سلیمان تجهیزات نظامی و هوانیروز و کارخانه تانک و در بهبهان فرودگاه داریم. این نقشه تسخیر کامل خوزستان بود. عرفات تهدید می‌کرد که صدام برای رسیدن به اهداف برنامه‌ریزی می‌کند. در اولین قدم یعنی در خرمشهر گیر کردند. آن‌ها می‌خواستند پس از خرمشهر، آبادان و اروندرود را بگیرند. یعنی جزیره آبادان در اختیارشان باشد. این هدف برای آن‌ها استراتژیک بود. در این دو هدف شکست خوردند. در آبادان مقاومت کردیم و در خرمشهر هم نتوانستند بخش جنوب شرقی را بگیرند. فکر دیگر عراق این بود که ارتش ایران اصلاً آماده دفاع نیست. جاسوس‌ها در گزارش‌های خود به آن‌ها گفته بودند. اگر به تهران نمی‌رسیدند، گرفتن خوزستان برای آن‌ها قطعی است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۱۷)

برخلاف انتقاداتی که بسیاری بر استراتژی دفاعی روزها و ماه‌های اول جنگ وارد می‌سازند، حسین علایی این استراتژی را موفق ارزیابی می‌کند به صورتی که پس از گذشت یک هفته بر اثر مقاومت ارتش ایران و حملات متقابل آن، عراق تقاضای آتش‌بس نمود:

«ارتش عراق قرار بود ظرف حداکثر یک هفته تا دو هفته به اهداف نظامی تعیین شده دسترسی پیدا کند، در حالی که تصرف خرمشهر بیش از یک ماه به طول انجامید و اشغال آبادان نیز با ناکامی مواجه شد. بنابراین رژیم عراق، احساس کرد که اعلام آتش‌بس و تثبیت اهداف تصرف شده به موفقیت وی کمک بیشتری خواهد کرد و با تصمیم سیاسی، اقدام به توقف پیشروی یگان‌های نظامی خود نمود. بنابراین «ناکامی نظامی ارتش عراق در تحقق اهداف خود»، «عدم وقوع حادثه مهم سیاسی در تهران» بر اثر وقوع جنگ، «بهبود و توسعه انسجام سیاسی در ایران» با استفاده از فرصت جنگ، «همگرایی سیاستمداران و گروه‌های سیاسی در برابر تجاوز دشمن» و همچنین «کندی پیشروی ارتش عراق در داخل خاک ایران» به دلیل مقاومت‌های نیروهای مسلح و مردم، موجب تردید رژیم عراق در تحقق کامل اهداف خود از طریق جنگ شد. در چنین اوضاعی رژیم بعثی عراق به این نتیجه رسید تا پیروزی‌های بدست آمده را از طریق آتش‌بس تثبیت نماید. بنابراین عراق در روز هفتم جنگ، پیشنهاد آتش‌بس سازمان ملل را پذیرفت تا امکان سازماندهی ایران را برای برنامه‌ریزی جهت بیرون راندن ارتش متجاوز مانع شود. از سوی دیگر عدم پیشروی سریع در خاک ایران، بیانگر شکست ارتش عراق در رسیدن به اهداف خود بود. عدم موفقیت سریع ارتش عراق نشان می‌دهد که رژیم عراق، دچار اشتباهات اساسی در طرح‌ریزی‌های عملیاتی و نیز در پیش‌بینی مقاومت مسئولین و مردم ایران و همچنین کندی یگان‌ها و فرماندهان عراقی در اجرای طرح‌های عملیاتی شده است.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۰)

رئیس‌جمهور در کتاب خاطرات خود آورده است که قرار بود ارتش عراق طی ۴ روز فتح خوزستان و نابودی ارتش ایران را جشن بگیرد و از این رو خبرگزاری‌های سراسر دنیا را دعوت کرده بود:

«بله. می‌خواهست در اهواز جشن بگیرد و هزار نفر خبرنگار را به عراق آورده بود. وقتی حمله عراق آغاز شد، من در کرمانشاه بودم. از سرتیپ فلاحی رئیس ستاد ارتش پرسیدم: «چند روز می‌توانیم در برابر ارتش عراق مقاومت کنیم.» گفت: «چهار روز» گفتم: «شما این چهار روز را خوب بچنگید، مسئول روز پنجم من هستم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۳)

در انتها می‌توان گفت چون موارد دیگر جمع بندی از این مبحث هم به واسطه مناقشات سیاسی، بین مخالفان و موافقان رئیس‌جمهور و سوداگران قدرت هیچگاه بصورت بی‌طرفانه مورد ارزیابی قرار نگرفته و مرجعی برای رسیدگی واقعی به آن پیش‌بینی نشده است.

#### ۹) تلاش در جهت کودتا

پیش از این شواهد متعددی بدست دادیم مبنی بر این‌که اختلافات سیاسی به طور مستقیم در جنگ بروز یافته بود و نوعی دوگانگی و جبهه‌بندی بین نیروهای مدافع خودی عمدتاً نزد فرماندهان سپاه و ارتش در جبهه‌ها ایجاد شده بود. جریان حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو معمولاً از فرماندهان بسیج مردمی، سپاه، جهاد سازندگی و کمیته‌ها، یارگیری می‌کردند و رئیس‌جمهور نیز متکی به فرماندهان عالی رتبه ارتش بود. اما اکنون به شواهد از دید وسیع‌تری خواهیم نگریم. شواهدی که نشان می‌دهد نزاع دو اردوی سیاسی بزرگ موافقان و مخالفان رئیس‌جمهور تنها بر سر اختلاف سلیقه در استراتژی‌های نظامی یا فقط برای ایجاد مانع بر سر راه ماشین نظامی دشمن در تصرف مناطق مرزی بیشتر نبود بلکه به مسئله مهم‌تری نیز مربوط بود که به بود و نبود یکی از دو جریان سیاسی عمده مربوط می‌شد. در واقع شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد مخالفت با بنی‌صدر به واسطه عدم اعتماد به وی در استفاده از نیروهای نظامی بخصوص ارتش بوده است. به عبارت روشن‌تر بخشی از حاکمیت نگران بودند که هرگونه موفقیت رئیس‌جمهور در جنگ به همان نسبت موفقیت رئیس‌جمهور در صحنه سیاست داخلی خواهد بود و ممکن است وی با استفاده از محبوبیت خود در ارتش و مردم پس از جنگ به

تسویه حساب با مخالفان سیاسی خود مبادرت کند. نگرانی‌ها از هماهنگی روزافزون ارتش با بنی‌صدر، سخنان مشکوکی که از طرف برخی از سران ارتش علیه روحانیون مطرح شده بود و موضعگیری هر روزه بنی‌صدر در مخالفت با سران حزب جمهوری اسلامی، مخالفان را به شدت نگران عواقب پیروزی‌های احتمالی بنی‌صدر در جنگ ساخت. این نگرانی تا بدان جا پیش رفت که عده‌ای احتمال کودتای رئیس‌جمهور را مطرح ساختند و در این مورد با آیت‌الله خمینی نیز تبادل نظر کردند.

در همین راستا از قول بنی‌صدر و در محافل خصوصی شنیده می‌شد عده‌ای از مخالفان رئیس‌جمهور نزد آیت‌الله خمینی رفته و به وی هشدار داده‌اند که تمرکز قدرت در دست رئیس‌جمهور بخصوص تمرکز فرماندهی جنگ در دست وی این امکان را پدید می‌آورد که وی پس از پیروزی در جنگ و دفع مهاجمان خارجی به سوی تهران حرکت نموده و با تصرف مرکز کشور رقبای سیاسی را از میدان خارج سازد و دیکتاتوری جدیدی بر کشور حاکم شود. گفته می‌شد این عده به آیت‌الله خمینی گفته بودند «بنی‌صدر پس از پیروزی در جنگ با تانک‌هایش به سوی تهران حرکت خواهد کرد.» کنایه از این که او فردی قدرت طلب بوده و در صدد است با استفاده از موفقیت خود در فرماندهی کل قوا حکومت اسلامی مورد نظر آیت‌الله خمینی و روحانیون را سرنگون سازد. بنی‌صدر بعدها در چند مصاحبه نام سه نفر اصلی شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی را به عنوان کسانی که این احتمال را برای آیت‌الله خمینی مطرح ساختند، معرفی نمود.

علی شمشانی فرمانده سپاه خوزستان در اوایل جنگ، پیروزی بنی‌صدر در جنگ را مقدمه پیروزی وی بر رقبای سیاسی در تهران دانست. وی در مصاحبه خود با سیمای جمهوری اسلامی برنامه «دیروز، امروز، فردا» در تاریخ ۸۹/۳/۲ هدف بنی‌صدر را پیروزی در جنگ و «فتح تهران» عنوان نمود:

«بنی‌صدر خائن نبود. این تفاوت نگاه وی در اداره جنگ بود و اندیشه‌ی عمل وی غلط بود اما خیانت نبود. بنی‌صدر می‌خواست با پیروزی در جنگ در میدان جنگ تهران نیز پیروز شود و به هیچ بهایی حاضر نبود جنگ را ببازد

و حتی نمی‌خواست پیروزی در جنگ را با هیچ کس شریک شود. و مطمئن بود که پیروز جنگ خواهد بود و امیدوار بود با پیروزی در جنوب در تهران هم پیروز شود، که البته این نیت صادق و سالم نبود و روش‌های وی برای جنگ نیز غلط بود که منجر به آن نتایج شد، اما خیانت هرگز و من هیچ وقت این گونه فکر نکرده و نمی‌کنم.» (سایت پارسینه، ۸۹/۳/۳)

حسین علایی از فرماندهان سابق سپاه از طرفداران این نظریه است که بنی‌صدر پیروزی در جنگ را برای تسلط بر نیروهای سیاسی داخلی لازم می‌دید، و لذا به شدت در پی پیروزی در جنگ بود. وی پیروزی‌های بنی‌صدر در جنگ را قابل توجه نمی‌داند:

«بنی‌صدر در زمان فرماندهی خود به دنبال یک پیروزی آشکار در جنگ بود. اگر او یک پیروزی مشخص و مهم در برابر ارتش عراق به دست می‌آورد، می‌توانست بر رقبای داخلی خود نیز چیره شود. بنابراین وی خیلی تلاش کرد که بتواند حتی تپه‌ای کوچک را از دست ارتش عراق آزاد کند تا به واسطه‌ی آن، تبلیغاتی را برای موفقیت خود در جنگ انجام دهد، اما نتوانست. او گاهی اوقات تلاش می‌کرد تا از جنگ به منظور اهداف سیاسی داخلی نیز استفاده نماید و سعی نمی‌کرد تا سیاست داخلی را در خدمت اهداف جنگ قرار دهد. بنی‌صدر به دفعات در خط مقدم جبهه حضور می‌یافت و تلاش زیادی برای موفقیت و رسیدن به پیروزی داشت. وی بیشتر جلسات شورای عالی دفاع را در خوزستان برگزار می‌کرد و موجب می‌شد تا سایر مسئولین هم به مناطق جنگی سری بزنند.» (اطلاعات، ۹۰/۷/۱۳)

محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه هم فرمانده کل قوا را متهم می‌سازد در پی کسب پیروزی در جبهه برای حذف رقبای سیاسی خویش در تهران بوده است:

«بنی‌صدر در عملیات هویزه (نصر) به دنبال پیروزی بود. آن‌جا ناکارآمدی بنی‌صدر و سیستمش کار دستش داد. بنی‌صدر که مجموعه‌ای از ندانم کاری، غرور و تکبر، داشت، خیلی هم دوست داشت عملیات هویزه را با پیروزی پشت سر بگذارد و با این پیروزی، پروژه خودش را که قبضه کامل قدرت و

با سرعت و سهولت بود را محقق کند. اگر واقعا او در هویزه موفق می‌شد دیگر کسی حریفش نبود. بنی‌صدر از ابتدا با بچه‌های انقلاب مخالف بود، پس چطور می‌توانست با آن‌ها کنار بیاید؟ اعتقادات بنی‌صدر در خیانتش موثر بود او یک لیبرال مغرور بود یعنی نمی‌توانست با بچه‌های انقلاب تعامل پیدا کند.» (ملت ما، ۹۱/۷/۶)

ناصر آراسته جانشین گروه مشاوران و فرمانده کل قوا در سال‌های اخیر و از فرماندهان نظامی آن دوران معتقد است بنی‌صدر در پی پیروزی در جنگ بوده است تا به پیروزی سیاسی دست یابد. وی برخلاف برخی که عقب‌نشینی‌های ابتدای جنگ را به وی نسبت می‌دادند این مسئله را ناشی از ناتوانی قوای نظامی ایران می‌داند نه نقش بنی‌صدر. ببینید:

«بنی‌صدر یک بار این بحث را مطرح کرد. این نظریه او هم عمل نشد. پیشروی‌های عراق بر اساس نظریه بنی‌صدر نبود، بلکه بر اساس عدم توان ملی در مقابل دشمن بود. اصلاً بنی‌صدر نقشی نداشت. اعتقاد من بر آن است که بنی‌صدر می‌خواست ما در جنگ پیروز شویم، تا از این طریق بر امام پیروز شود؛ این تفکر خائنه است. بنی‌صدر اصلاً می‌خواست در جنگ تحمیلی پیروز شویم تا این پیروزی در دوران فرماندهی کل قوای او ثبت شود و از این طریق تانک سیاسی او در تهران پیروز شود. بنی‌صدر اصلاً نمی‌خواست ما در جنگ شکست بخوریم؛ این قدر دیوانه نبود. او می‌خواست با حربه پیروزی در جنگ بر امام خمینی (ره) و تفکر حزب الهی پیروز شود. اصلاً دنبال این نبود که شکست بخوریم.» (خبر آنلاین، ۹۲/۳/۱)

غلامعلی رشید از فرماندهان عالی رتبه سپاه پاسداران تحلیلی شبیه به دیگر فرماندهان سپاه ارائه می‌دهد. او عملکرد بنی‌صدر در جنگ را خیانت نمی‌داند، اما معتقد است او به دنبال پیروزی در جنگ برای رسیدن به اهداف سیاسی‌اش بوده است:

«ببینید صحبتی از بنی‌صدر راجع به قبل از جنگ وجود دارد که می‌گوید به ما حمله نمی‌شود. این تحلیل ممکن است دال بر خطای دید باشد. بدون تردید بنی‌صدر می‌خواست ما در جنگ پیروز شویم، اما روش‌های او روش‌های

درستی نبود. در مورد این که آیا بنی صدر خائن بود یا نه، نگاه افرادی که او را خائن بالفطره می‌دانند یک نگاه افراطی است. به نظر من از وقتی که بنی صدر در حوزه سیاست داخلی با سازمان مجاهدین خلق علیه حاکمیت پیوند برقرار کرد عمل او خیانتکارانه است. می‌خواهم بگویم که خیانت بنی صدر در حوزه داخلی است نه در حوزه جنگ. هر چند که در حوزه جنگ مدیریت مقبولی نداشت. حالا بعضی‌ها این عدم مقبولیت روش‌ها را دال بر خیانت او می‌دانند که به نظر من این طور نبود. بنی صدر که در جبهه جنگ ترک (پشت) موتور می‌نشست و به خطوط مقدم سر می‌زد نمی‌تواند خائن باشد. من یقین دارم که بنی صدر می‌خواست در جنگ پیروز شویم، ولیکن می‌خواست از پیروزی در جنگ، برای پیروزی جناح خود در داخل حاکمیت بهره بگیرد. دوست داشت در جنگ پیروز شود تا در تهران حرف اول را بزند و رقبای خود را منزوی کند. خوب این اسمش خیانت جنگی نیست، اما این که آیا می‌توانست با این روش‌ها از پس عراق برآید؟ به نظر من نمی‌توانست، چون از پتانسیل‌های ملی - مردمی نمی‌توانست استفاده کند. حالا این که چرا نمی‌توانست از این پتانسیل‌ها استفاده کند بخشی از آن به دلیل مشاورانش بود و بخشی به خاطر دیدگاه‌هایش و بخشی هم به خاطر رقابت‌های داخلی بود.» (سایت پارسینه و سایت تاریخ ایرانی، ۹۰/۷/۴)

شواهدی از این نگرانی درون اردوگاه سیاسی مخالفان رئیس‌جمهور در همان روزها توسط بنی صدر فاش شد. وی از طریق برخی از نمایندگان حامی خود در مجلس از اطلاعات محرمانه درون مجلس مطلع می‌شد، یکی از این دست اطلاعات نگرانی نمایندگان مجلس از احتمال چیزی شبیه به کودتا توسط ارتش و رئیس‌جمهور و حذف تمام مخالفین توسط آن‌ها بود. رئیس‌جمهور در گزارش روزانه خود (روز ۵۹/۸/۱) دو روز مانده به اشغال خرمشهر از اخبار رسیده از درون مجلس حکایت می‌کند:

«ساعت ۷ خانم اعظم طالقانی و دو تن از نمایندگان آقایان جعفری و محمدی آمدند. با آن‌ها مقداری گفتگو کردیم. آن‌ها گفتند در تهران نگرانی‌هایی درباره ناهماهنگی‌ها ابراز می‌شود و من گفتم خیر این‌طور که



موانع کلی ایجاد کند نیست و بعد این مسئله را پیش آوردند که بعضی می‌گویند رئیس‌جمهور جانب ارتش را گرفته و عده‌ای هم جانب سپاه را و فکر می‌کنند یک تقابلی بوجود می‌آید که نگرانند. جواب دادم خیر این‌ها را هم همان بعضی بوجود می‌آوردند. من از ابتدا گفتم و در این جنگ هم روشن شد و آن این است که آن انبوه عظیم سپاه که اهل عمل‌اند و اهل فداکاری و ایثار، با من‌اند و در جبهه‌ها دوش به دوش با سربازها در حال جنگ با دشمن‌اند و توی این خط‌ها و این بازی‌ها نیستند. این‌ها آماده شهادتند و حیف است و حیف می‌بینند خیال خود را متوجه این امور بکنند و برای ما هم هیچ فرقی نمی‌کند، تمام آن‌ها که در جبهه‌ها می‌جنگند، برادرند و یازند و ما با همه آن‌ها به یکسان عمل می‌کنیم الا این که ما مسئول سرنوشت کشوریم و باید نیروها را برای زدن دشمن آماده کنیم و شیوه‌هایی را به کار ببریم که پیروزی ما را مسلم بگرداند. بعد مسئله دیگری پیش آوردند که همین صبح هم عده‌ای گفتند این بود که آن جمله‌ای که شما گفته‌اید بعد از جنگ آن‌ها که جنگ کرده‌اند معنی ندارد که کنار بروند و آن‌ها که کار نکرده‌اند بیایند حکومت کنند و این کلی نگرانی ایجاد کرده است، گفتم این نگرانی هم از قبیل همان نگرانی است که به جای دعوت به «مجلسی» نوشته شده بود که به «مجلس» دعوت شده بودم و آن قشقرقی که راه انداخته‌اند. حالا هم عده‌ای هستند که در آنجا نشسته‌اند برای این که پس و پیش جمله‌ها را بزنند و کشف نیت کنند! مطلب روشن و واضح است. در هر کدام از این نیروهای ما عده‌ای هستند که کار و تلاش می‌کنند و می‌جنگند و جان و همه چیز خودشان را در دست گرفته و می‌جنگند، یک عده‌ای هم هستند بازی می‌کنند و کار نمی‌کنند و این‌ها همان فرصت‌طلب‌هایی هستند که بعد می‌آیند و می‌شوند وارث خون شهیدان حرف من این بود که باید این اشخاصی را که در این جنگ جان‌بازی می‌کنند شناسایی کرد و بعد از جنگ پایه اداره‌ی هر کدام از این نیروها را بر اساس آن‌هایی که در این جنگ از خود جوهر نشان می‌دهند قرار داد. در میدان سیاست هم همین اصل را باید رعایت کرد. آن‌هایی که چوب لای چرخ می‌گذارند و به جای این که کمک کنند همه‌اش در فکر این هستند که مواضع

قدرت خودشان را تحکیم کنند و از فرصت‌ها استفاده کنند. اگر در حکومت و مواضع حاکم بمانند، جامعه ما را باز به پرتگاه‌های دیگری خواهند برد و هر روز هم نمی‌شود برای سازندگی، کشور را به پرتگاه برد و نیز قهرمان بیرون کشیدن کشور از پرتگاه شد. یعنی آن‌ها ببرند و ما بیرون بیاوریم، این طور نمی‌شود و حرفی که ما زده‌ایم این بوده است. بعد گفتم به آن‌ها که در هیچ وقت و هیچ تاریخی نیروی مسلح محبوب کودتا نمی‌کند، چون پایه مردمی است و خود مردماند و از رهبری نظامی در این گونه زمینه‌ها پیروی نمی‌کنند. اتمام کودتاها را ارتش‌های غیرمحبوب انجام داده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۱)

نظامی‌گری رئیس‌جمهور و احتمال کودتای وی پس از پیروزی در جنگ در شعار مخالفان وی در اجتماعات، میتینگ‌ها و سخنرانی‌های سیاسیون مخالف منعکس شد. «سپهسالار پینوشه، ایران شیلی نمی‌شه» به طور متوالی در تجمع مخالفان رئیس‌جمهور و از گوشه و کنار کشور شنیده می‌شد. تبلیغات سازماندهی شده اما با منشأ نامشخص چنین شعارهایی را در مخالفت با فرماندهی کل قوا مطرح می‌ساختند. گرچه روزنامه‌های منتقد رئیس‌جمهور به فرمان آیت‌الله خمینی از انتشار اخبار و مقالات تنش‌زا و اختلاف برانگیز اجتناب می‌کردند اما جزوات، کتاب‌ها، شایعه‌ها و شعارها در محافل و اجتماعات سیاسی در مخالفت و افشاگری علیه رئیس‌جمهور به شدت هرچه تمام‌تر رواج داشت. لقب آن روزهای رئیس‌جمهور از سوی رقبا «سپهسالار» انتخاب شده بود. وی به این لقب چنین پاسخ می‌دهد:

«از نو همین‌ها که در پی این ایدئولوژی نفاق هستند باز راه انداختند که ما سپهسالار نمی‌خواهیم. خوب اگر من هم قبلاً در همین کارنامه روز توضیح نداده بودم، می‌شد گفت که وهم شما را برداشته و ترسیده‌اید، اما سپهسالار یعنی فرمانده قشون، فرمانده ارتش و برای من عنوانی نیست و من هیچگاه به خواست خدا نه خود به خود عنوانی داده‌ام و نه از عنوان‌هایی که دیگران به من داده‌اند به خود بستم‌ام و نه طالب این عناوین بوده‌ام. بر فرض پیروزی در جنگ که انشاءالله فرض مسلمی است، من خود را به لقب سپهسالاری

دلخوش نخواهم کرد. من فرزند علی و حسین هستم و بیشتر دوست می‌دارم که پاسدار آزادی‌های واقعی‌های مردم باشم و شما از همین امر نگرانید. دعوا بر سر چند و چون سپهسالاری نیست و شما هم این را نیک می‌دانید و در این زمینه بحثی نداریم. دعوا بر سر آزادی است، شما حاکمیت مطلق می‌خواهید و با آزادی مردم مخالفید، می‌خواهید درباره‌ی کارهایتان کسی جرئت چون و چرا نکند، پرس و جو نکند، و رئیس‌جمهور موافق این آزادی‌ها است و به مردم هشدار می‌دهد که اگر آزادی را از دست دادید، رشد را از دست داده‌اید، دیگر هرگز نخواهید توانست زندگی یک ملت زنده را در این جهان داشته باشید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۳)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر به نمونه‌ای از شایعات پیرامون کودتا توسط خودش، جنگ و فرماندهی آن اشاره می‌کند:

«مثلا در مجمعی بحث بوده است که یاسرعرفات گفته است که صدام حسین می‌توانسته است حمله کند و جاهایی که نگرفته بگیرد اما اگر نکرده است، برای این است که منتظر تغییراتی در تهران بوده و برای خنثی کردن آنچه که حقیقت است، آن «تغییرات در تهران» توطئه‌ای برای فرمانده کل قوا بود که انجام هم شد و به صورت امضای یک متنی درآمد، اما آن‌ها امام را نشاخته بودند. این توطئه این بود و با قاطعیت امام از بین رفت چون واقعیت همین بود که انجام شد و به نتیجه هم نرسید. اما برای آشفته کردن ذهن عده‌ای این‌طور عنوان کردند که من قرار بوده روز عاشورا استعفا بکنم، بعد مردم آشوب بکنند و دوباره من با نیروهای مسلح به قدرت بازگردم و بعد با صدام حسین کنار بیایم و بقیه قضایا! حالا چطور شد که من روز عاشورا اینکار را نکردم؟ چه کسی مانع شد؟ در حالی که حتی تصور این حرف‌ها هم توی ذهن من نیامده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۹)

رئیس‌جمهور در نامه‌ای به سیدحسین خمینی نوه آیت‌الله خمینی با طرح سؤالاتی شایعات مربوط به کودتای نظامی توسط خود و عدم تحرک نیروهای نظامی را پاسخ می‌گوید بخش‌های مهم نامه به شرح زیر است:

«بسمه تعالی»

برادر عزیزم آقای سیدحسین خمینی

مصاحبه کرده‌اید و در این موقعیت؟! به نظر من رسید چند کلمه‌ای برای شما بنویسم، انتشارش را به تشخیص خود شما می‌گذارم. مسئله فکری است که در شما القاء شده است:

۱- شنیده‌اید که آقای یاسر عرفات گفته است؟ ارتش عراق می‌تواند اهواز را بگیرد، دست نگه داشته است منتظر فعل و انفعال در تهران است. به امام این‌طور گفته بودند که ارتش ما عمل نمی‌کند به لحاظ این که در تهران کودتا بشود!! آیا به نظر شما معقول است ارتش عراق ۵۰ روز هیچ کار نکند و هر روز تلفات بدهد و منتظر کودتا در تهران باشد؟ آیا درست‌تر نیست بگویم: ارتش عراق از پیشروی ناتوان است و منتظر فعل و انفعالی است که کار آن ارتش را آسان کند؟ آن فعل و انفعال چه می‌تواند باشد؟ جز بر زمین زدن رئیس‌جمهور که به تصدیق خود شما توانست پیشروی دشمن و تحقق نقشه‌ها را متوقف کند چه می‌تواند باشد؟ شایعه ترور رئیس‌جمهوری در هفته قبل از عاشورا و کارزار تبلیغاتی هفته بعد از عاشورا و ... به چه قصدی صورت می‌گیرد؟ شما سوال‌هایی را طرح کرده‌اید. من نیز این سوال‌ها را طرح می‌کنم:

الف- جز امام چه کسی می‌تواند رئیس‌جمهور را خورد کند؟

ب- آیا آن نقشه که در آن نوار بود، حالا بهترین وقت به اجرا در آوردنش و برانگیختن امام به مخالفت نیست؟

ج- اگر این‌طور است راستی چه دستی نامه این‌جانب به امام را منتشر کرده است؟ آیا به قصد خراب کردن امام بوده است در مرتبه اول القاء این باور که رئیس‌جمهوری در مقابل امام ایستاده است و برانگیختن امام به زدن حرفی که در انتظارش دشمنان موجودیت اسلام و ایران روزشماری می‌کنند؟ اگر این‌طور است آیا به زحمتش نمی‌ارزد که تحقیق جدی درباره چگونگی انتشار این نامه به عمل آید؟ از امام مصرأ خواسته‌ام و امروز نیز کتاباً خواستم در این باره تحقیق بشود.

ج- شما یک بار مرا ستایش کرده بودید که نزد امام با صراحت حقایق را می‌گویم. حالا این کار را بد می‌دانید یا انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید؟ اگر

انتشار نامه را تحریک‌آمیز می‌دانید پی‌گیری کنید تا تحقیق جدی بشود و آن وقت بسیاری چیزها بر ما معلوم خواهد شد.

د- درباره آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده و ... تا این هنگام مورد تأیید امام بودند و در مقام‌هایی که داشتند باکی نبود از این‌که مخالف رئیس‌جمهورند. حالا که در آن مقام‌ها نیستند چرا این همه نگرانی از طرفداری آن‌ها از رئیس‌جمهوری هست؟ اگر طرفداری می‌کنند دلیلش را از خودشان باید پرسید اما همان طور که چند روز پیش به شما گفتم، من در این باره‌ها تا به حال با آن‌ها صحبت نیز نکرده‌ام.

ه- راستی اگر توطئه گرفتن فرماندهی کل قوا به نتیجه می‌رسید، اگر صحبت‌هایی که درباره عزل رئیس‌جمهوری قبل از تاسوعا شده است و در آن روز، به صورت درس قانون اساسی مطرح شده است، و اگر... شما که در خوزستان هستید، بگویید چه پیش می‌آید؟

و- در صورت شکست، امام و انقلاب اسلامی شکست می‌خورد یا تنها بنی‌صدر؟

ز- مخالفت بنیادگذار جمهوری اسلامی با اولین رئیس‌جمهوری و روانه کردن او، چه بر سر جمهوری در اوضاع فعلی کشور می‌آورد؟

ح- و اگر شما بر سر حرف هفته پیش خود هستید که بنی‌صدر می‌تواند با راه آمدن با امام و پیش گرفتن خط واقعی او کشور را نجات بدهد، چه سودی می‌برد از خراب شدن امام؟ این خراب شدن به معنای ویران شدن پایه حکومت نوین است؟

ط- آیا رئیس‌جمهوری این مطالب ساده را نمی‌فهمد که نمی‌تواند و نباید خود را از امام محروم کند؟ و اگر می‌داند پس ناچار وجود او و کار او برای پاک کردن جمهوری و هرچه استوارتر کردن اعتبار بنیادگذار آن است، این‌طور نیست؟

ی- آیا در شرایط فعلی خراب شدن بنیادگذار و رئیس‌جمهوری هدف ضدانقلاب و دشمنان موجودیت ما نیست؟ شما این سوال‌ها را برای خود

طرح کردید و بعد آن حرف‌ها را زدید؟ یا این‌که بدون توجه به این واقعیت‌ها آن حرف‌ها را زدید؟ ۵۹/۹/۸» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۹)

مخالفان رئیس‌جمهور در مجلس حتی تا اسفندماه شایعه بروز کودتا از سوی حامیان رئیس‌جمهور را مطرح می‌ساختند. یک مورد سخنانی پیش از دستور نماینده شهر خوی در مجلس بود که مورد توجه رئیس‌جمهور قرار گرفت. وی از مدعیان وجود طرح کودتا می‌خواهد کسانی که در صدد این اقدام هستند به مراجع ذیربط اطلاع دهند تا با آن‌ها برخورد شود:

«واقع قضیه عکس این است. بلکه یک تحریکاتی به طور روزافزون در ارتش می‌شود و در این جنگ که ما داریم، اگر روحیه نیروهای مسلح ما پایین نیاید، دشمن هیچ سرنوشتی جز شکست ندارد. در کشور ما عده‌ای فریب می‌خورند. بنابراین جز این‌که ما از این فریب خوردن آن‌ها، تأسف بخوریم چاره‌ای نداریم. اما بعضی‌ها، برنامه دارند آن‌ها خائفند و از پیروزی ما می‌ترسند گروهی از آن‌ها هم این نظریه را طرح می‌کنند (که در کارنامه هم گفته‌ام) که با پیروزی ارتش ایجاد روحیه میلیتاریستی می‌شود و به اصطلاح نظامی‌گری را ایجاد می‌کند و باید همه کاری کرد تا این ارتش پیروز نشود. این صحیح است. سرنوشت انقلاب، سرنوشت وطن، سرنوشت سرزمین‌های اشغال شده و مردم آواره و همه‌ی این‌ها را ما به این گونه بازی‌های نظری وصل کنیم؟ این‌ها که می‌گویند ما افسران کودتاچی را آورده‌ایم در کار گذاشته‌ایم، چه وقت این‌ها (افسران) می‌خواستند کودتا کنند؟ و چطور ما این‌ها را آورده‌ایم و بر سرکار گذاشته‌ایم؟ و این‌ها چه کسانی هستند؟ مگر مقام مسئولی وجود ندارد که این‌ها را با اسم و رسم معرفی کند تا تحت تعقیب قرار بگیرند... حالا، من به این نماینده محترم پیشنهاد می‌کنم که بیاید به همان شهری که نماینده است (خوی) من هم به همانجا می‌روم دلایل و مدارکش را هم بیاورد و در حضور مردم این‌ها را بگوید، ببیند که مردم چه قضاوتی می‌کنند. در همانجا و در حضور مردم با ایشان بحث آزاد می‌کنیم. تا ببینید که مردم آنجا کدام نظر را قبول می‌کنند. آیا سزاوار است که کسی شب و روز در جبهه زحمت بکشد و به جای تقدیر (البته ما که از این‌ها تقدیر

نخواستیم) و دست کم به جای این که سر به سرش نگذارند، هر روز این نقل بیان و این حرف‌ها در مجلس باشد؟ اگر مردم این کشور سزاوار تشخیص دادند که ما حرفی نداریم، می‌رویم دنبال کارمان.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

رئیس‌جمهور همچنین اعلام حمایت گروه‌های چپ‌گرای کردستان از خود، که مخالفان آن را در راستای کودتا می‌دانستند، تسلیم آن‌ها به نیروهای دولتی به واسطه دستور آیت‌الله خمینی برای امان دادن به افرادی که از گروه‌های مسلح جدا شوند، دانست:

«همین نماینده گفته است که کومه و دمکرات می‌خواهند به ما بپیوندند حالا به چه دلیل و کجا باید مشخص شود که آیا آن‌ها می‌خواهند از عقایدشان دست بردارند یا من می‌خواهم از عقاید دست بردارم؟ اگر آن‌ها از عقایدشان دست برداشتند که چه بهتر ما حرفی نداریم بلکه می‌گوییم همه باید به اسلام بپیوندند گفته‌ایم که در این کشور اسلامی دست از عقاید باطل بردارید و در جمهوری اسلامی آزاد زندگی کنید و بگذارید کشورتان پیش برود حالا اگر این آقایان (گروه‌ها) گفتند حرف شما صحیح است و ما قبول کردیم آیا ما باید به دهن آن‌ها بزنیم و بگوییم که نخیر بیخود قبول کردی؟ خود امام هم تأمین دادند شورای دفاع هم تأمین داد و مسئول هم معین کردند که اگر آمدند به آن‌ها تأمین داده شود. اما اگر ما از عقایدمان صرفنظر کردیم اول مگر ما مردم را از دست داده‌ایم که برویم به این چیزها مشغول بشویم نخیر، مردم هستند و از بیان امام که به روسای ۸ کشور فرمودند این رئیس‌جمهور را مردم انتخاب کرده‌اند هنوز یک روز هم نگذشته است، شما لااقل احترام امام را نگه دارید، امام این جور به منتخب‌های ملتش احترام می‌گذارد و بعد شما می‌گویید که این (رئیس‌جمهور) کسی را ندارد و حالا دنبال این است که با ضد انقلاب پیوند کند و از این قبیل حرف‌ها، آیا شایسته است که در این لحظه این حرف‌ها گفته شود؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

رئیس‌جمهور که در اواخر سال ۱۳۵۹ عرصه را بر خود تنگ می‌دید در مصاحبه با روزنامه پروفیل اطریش، بدگویی‌های مخالفانش در القاء شایعه

کودتا در تهران را عامل احتمالی تجدیدنظر آیت‌الله خمینی در حمایت از خود می‌داند، جالب این‌که خبرنگار خارجی از کمرنگ شدن پشتیبانی آیت‌الله خمینی از رئیس‌جمهور سخن می‌گوید:

«پروفیل: در طول انتخابات ریاست جمهوری (امام) خمینی از شما صد در صد پشتیبانی کرد. امروز چگونه است؟»

بنی‌صدر: او امروز هم به همان اندازه گذشته از من حمایت می‌کند مسأله فقط این‌جاست که ما اطلاعات متفاوت دریافت می‌کنیم و بنابراین به نتایج متفاوت می‌رسیم.

پروفیل: بنابراین آیا امام به رئیس‌جمهورش اعتماد ندارد؟

بنی‌صدر: او به من اعتماد دارد ولی نمی‌تواند به هرکسی اعتماد کند، دستگاه دولتی همان دستگاه گذشته است. بنابراین سوء تفاهم‌ها و سوءظن‌ها ایجاد شده است. اگر سانسور اطلاعات نبود و حقایق گفته می‌شد این مشکلات را نداشتیم.

پروفیل: آیا این بدان معناست که در مورد شما عمداً گزارشات اشتباه می‌دهند؟

بنی‌صدر: بله. به عنوان نمونه، مسایل باورنکردنی را به من نسبت می‌دهند مثل این‌که گفته شده بود من به تعمد جنگ را طولانی‌تر کرده‌ام و منتظر آن هستم که امام فوت کند تا بعد با قوا به سمت تهران حرکت کنم و شهر را به تصرف درآورم.» (جمهوری اسلامی، اسفند، ۱۳۵۹، ویژه نامه نوروزی)

با توجه به شکست یک کودتا در اوایل سال ۱۳۵۹ کانال‌های اطلاعاتی آیت‌الله خمینی چنان احتمال کودتا از سوی ارتش و حمایت بنی‌صدر از آن را جدی ارزیابی کرده بودند که ایشان را نگران ساخته بود. گزارش از سخنرانی باقری از امرای ارتش در جمع نظامیان در خصوص مخالفت با حضور روحانیون در ارتش ظن ایشان نسبت به احتمال کودتا در ارتش را افزایش داده بود. گستردگی شایعات، رئیس‌جمهور را بر آن داشت تا با توضیحاتی از بابت احتمال کودتا خاطر آیت‌الله خمینی را راحت نماید؛ این نامه به تاریخ ۵۹/۱۰/۱۱ و در اوج رواج شایعه کودتا نوشته شده است:



«خدا می‌داند میان این‌جانب و نزدیک‌ترین کسانم حرف و سری نیست. پرونده ساواک و دادرسی ارتش این‌جانب در ایام رژیم سابق به علاوه اسناد سفارت، دست آقایان است قطعاً اگر یک جمله برضد این‌جانب قابل استفاده می‌یافتند حالا با بوق و کرنا، آنچه ممکن بود می‌کردند، با آقایان شادمهر و باقری هم هیچ سر و سری نداشته‌ام و ندارم. محض مصلحت کشور و برای این‌که ارتش، ارتش بشود با این وضع کشور از آن‌ها درگذرید.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۲۷)

رئیس‌جمهور اتحاد نیروهای چپ‌گرا از جمله فداییان خلق، حزب توده و حزب جمهوری اسلامی در نسبت دادن کودتا به خودش را مشکوک دانسته و با طرح مسائل کشور، شایعه کودتا را رد می‌کند:

«وقتی به منزل آمدم به من گفتند که با چریک‌های فدایی خلق اکثریت یعنی طرفداران فعلی حزب توده صحبت شده و آن‌ها گفته‌اند که بنی‌صدر بناپارت است و بنابراین ما در کنار مخالفان او قرار گرفته‌ایم برای این‌که او خطرناک‌تر است. برای خوانندگان این سطور شاید معلوم نباشد که بناپارتیسم یک برداشتی است در تفکر مارکسیستی از توضیح روی کار آمدن بناپارت و دوام حکومت او. این حرف همان است یا شایعه‌ای که از مدتی به این طرف بر سر زبان‌هاست. همان است و آن اینست که من می‌خواهم کودتا کنم. لابد معنای این حرف این است که بگیر و ببند می‌خواهم راه بیندازم و قلم‌ها را بشکنم و زبان‌ها را ببرم و ... تشابه این تبلیغ نشان می‌دهد که جریان‌های جانبدار استبداد از راست و چپ بهم نزدیک شده‌اند. مطلب مبهم نیست، اگر من می‌خواهم کودتا کنم و اگر من بناپارت هستم چرا دیگران زندان‌ها را در دست دارند و می‌گیرند و به بند می‌کشند و هرچه می‌خواهند می‌کنند؟ چرا من جانبدار آزادی بیان، بحث آزاد، آزادی قلم و آن‌که از کودتا می‌ترسند مخالف این‌ها هستند؟ و عملاً هم این آزادی‌ها را به حداقل رسانده‌اند، قاعده‌اش این بود که عکس می‌بود و گمان من این است که این‌ها می‌خوانند به عنوان ترس از کودتا این کودتا را بر ضد آزادی‌های مصوب در قانون اساسی و ثمرات انقلاب

اسلامی ما تکمیل بکنند. به طوری که دیگر کسی را یاری دم زدن نباشد.»  
(انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

وی اما در خاطرات روزانه حدود یک ماه پس از این تاریخ ۵۹/۱۰/۲۲ جریان رقیب را به دست داشتن در توطئه ترور خود و صحنه سازی آن به عنوان «کشته شدن رئیس‌جمهور در جنگ» متهم می‌سازد. وی منبی که این اطلاعات را به سپاه اهواز داده معرفی نمی‌کند و مدرکی نیز در این باره ارائه نمی‌دهد:

«باری، مسئله دیگری که همین چهارشنبه شب از آن مطلع شدم گزارش کوتاهی به پایگاه اطلاعاتی خوزستان به این عبارت است: بنا بر یک گزارش موثق قرار است که در جاده، اندیشمک به اهواز در مسیر راه با آر-پی-جی هفت به اتومبیل رئیس‌جمهوری حمله شود. ماشین ایشان قبلاً شناسایی گردیده است. از اطلاعات و بررسی‌های سیاسی سپاه اهواز. دیروز هم گزارشی درباره یک متن ۴۰ صفحه‌ای که برنامه کار یکی از همین گروه‌های سیاسی موجود است به دستم آمد که شش، هفت ماده است و در شرایط جنگی نمی‌خواهیم این موارد را ذکر کنیم، اما یک ماده‌اش به چگونگی از بین بردن رئیس‌جمهوری راجع است و نکته‌ای که دارد این است که در آن به تصادف اشاره شده است. گفته‌اند باید در تصادف اتومبیل رئیس‌جمهوری را از بین ببرند بعد هم عزای عمومی ملی اعلام بکنند و لابد هم نان این رئیس‌جمهور را بخورند. این گروه در این زمان ما از آتش‌بیارهای معرکه است و از آن‌هاست که گفت هرچه از او عمل بشود آخر سر باید بگویم که از ماست که بر ماست. فعلاً در این باره بیشتر از این نمی‌گویم، امیدوارم این اطلاعات دقیق‌تر بشوند و این‌ها را برای مردم افشاء کنم بلکه این جمهوری اسلامی از دست و زبان و عمل این‌ها آسوده بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲)

ایشان کودتا، کوتاهی در امور جنگ و ائتلاف با گروه‌های معاند نظام را دروغ‌های مخالفان خود برای کسب قدرت توصیف می‌کند:

«برای من یک ضابطه و معیاری وجود دارد و آن این که وقتی کسی دروغ گفت و این دروغ را به قصد تخریب دیگری گفت از او مشکل می‌توان پذیرفت که خدا را می‌پرستد و نه خود را! اگر درباره مطالبی که می‌گویند، تحقیق بشود و معلوم بگردد که چه کسانی در مقام تخریب دیگری دروغ می‌گویند، گمان می‌کنم که آن کسان بدترین بلاها برای جمهوری اسلامی هستند. انسان با صداقت، صلابت و ایمانی مشغول کار است و از بقیه امور فارغ و غافل است، اما وقتی که به تهران می‌آید در تهران می‌بیند که نقشه کودتا کشیده است و خود خبر ندارد! نقشه‌بند و بست سیاسی با این گروه کشیده است و خودش خبر ندارد! طرح‌های عالی جنگی به او داده‌اند ولی او اجرا نکرده است و خود خبر ندارد! طرح‌های جنگی آورده‌اند تا در شورای عالی دفاع طرح بکنند ولی او اجازه نداده است! و ... و ... و از خود می‌پرسد که آیا ما به راستی در جمهوری اسلامی زندگی می‌کنیم؟ آنهایی که با دروغ‌ها این جوها را می‌سازند آیا قصدشان خدمت به اسلام است؟ و این‌ها آن امور و مسائلی است که باید تحقیق بشود و چندبار هم گفته‌ام که در این جمهوری متأسفانه بنابر تحقیق نیست. هرکس هر حرفی زد و هر جوی ساخت، می‌سازد و می‌رود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۴)

در جمع‌بندی می‌توان گفت این‌که پیروزی رئیس‌جمهور در جنگ می‌توانست به اهرم فشاری بر نیروهای سیاسی رقیب تبدیل شود جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. در این صورت به طور قطع رئیس‌جمهور ابتکار عمل را در کشور تا حدودی بدست می‌آورد. اما این‌که در صورت تحقق، این مسئله بتواند توازن قدرت را به نفع رئیس‌جمهور و به ضرر مخالفان وی تغییر دهد چنین چیزی عملی به نظر نمی‌رسید. از طرفی این‌که پیروزی در جنگ الزاماً به کودتا در تهران منجر می‌شد نیاز به شواهد کافی دارد اما این‌که در مقطع زمانی قبل خردادماه ۱۳۶۰ (تأکید می‌کنیم بر تاریخ قبل از خردادماه ۱۳۶۰) شواهدی وجود داشته باشد باید گفت هیچ مدرکی حتی از سوی مخالفان رئیس‌جمهور در این مورد مطرح نشده است.

## ۱۰) عدم تشکیل شورای عالی دفاع

یکی دیگر از انتقادات از رئیس جمهور به واسطه عدم تشکیل شورای عالی دفاع بود که می‌باید در هنگام جنگ نظارت و فرماندهی جنگ را عهده‌دار باشد. جایگاه قانونی شورای عالی دفاع ایجاب می‌کرد رئیس جمهور به عنوان رئیس شورای عالی دفاع به تشکیل آن اهتمام ورزد. به نظر می‌رسد دو عامل اساسی باعث شده بود بنی‌صدر علاقه‌ای به تشکیل این شورا نداشته باشد. اول حضور دیدگاه‌های سیاسی مخالف و طفره رفتن از مشاوره با آنان و دوم حضور مداوم او در جبهه.

گرچه بنی‌صدر تقریباً عمده وقت دوران رئیس جمهوری خود پس از آغاز جنگ را به حضور در جبهه‌ها و بازدید مراکز نظامی اختصاص می‌داد اما به اندازه کافی وقت در مرکز برایش فراهم بود که شورای عالی دفاع را تشکیل دهد و لذا احتمال اول بیشتر درست به نظر می‌رسد. اعضای شورای عالی دفاع متشکل از رئیس جمهور، دو نفر از نمایندگان مجلس، نخست‌وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه و دو مشاور به انتخاب رهبر انقلاب بودند. از آنجا که آیت‌الله خامنه‌ای و مصطفی چمران از سوی آیت‌الله خمینی به عنوان نماینده ایشان در شورای عالی دفاع منصوب شده بودند و از طرفی به دستور آیت‌الله خمینی رئیس مجلس، هاشمی رفسنجانی، به عضویت شورا درآمده بود، حداقل چهارنفر و حداکثر پنج نفر از مخالفان رئیس جمهور در شورا حضور داشتند که به طور قطع روی تصمیمات شورا تأثیرگذار بودند و تصمیمات شورا به احتمال قوی به نفع رقیب سیاسی رئیس جمهور تغییر می‌یافت و این چیزی نبود که خوشایند رئیس جمهور باشد. بنابراین اولین حدس در تحلیل علل عدم تشکیل شورای عالی دفاع که در ضمن به عنوان یکی از نقدهای جدی مخالفین رئیس جمهور اظهار می‌شد، وجود رقابت‌های سیاسی دو طیف موجود در این شورا بود.

رئیس جمهور در خاطرات خود یادآور می‌شود برخی از اعضای شورا پیشاپیش در روز اول تشکیل حساب خود را از بقیه جدا می‌ساختند:

«یکی از اعضای شورای عالی دفاع گفت بایست یک ارزیابی از وضع بشود تا اگر در آینده شکستی پیش آمد به حساب شورا گذاشته نشود. من گفتم که این شورا و این که ما خواستیم تشکیل بشود و اختیارات در آن متمرکز بشود، برای تقصیر به پای این و آن گذاشتن نبود، بلکه برای ایجاد هماهنگی در کارهایی بود که به جنگ راجع می‌شد و در چهار پنج زمینه مشخص بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۱)

رئیس‌جمهور بعدها حضور رئیس‌مجلس در شورای عالی دفاع را غیرقانونی و خلاف توافق بین او و آیت‌الله خمینی می‌داند، وی خود اعتراف می‌کند که به بهانه حضور در جبهه، شورای عالی دفاع را تشکیل نمی‌داد، به مشورت با اعضای آن اهمیتی نمی‌داد و در واقع آن را بلااثر ساخته بود:

«این دو مرحله است. یک مرحله که خلاف قانون اساسی بود. بعد از گفتگوها با آقای خمینی، قرار بود که ایشان یک اطلاعیه‌ای صادر کند و ممنوع کند دیگران را یعنی در واقع حزب جمهوری اسلامی و مجلس را از دخالت در امور نظامی، اما، به جای این که چنین کاری بکنند، دیدیم که یک اطلاعیه‌ای از ایشان صادر شد و یک شورای عالی دفاع عجیب و غریب و من درآوردی که در آن ترکیب، رئیس‌مجلس شورای اسلامی هم باشد. خب، این خلاف قانون اساسی بود. در شرایط جنگ نمی‌شد رویارویی مستقیم کرد. بعد، احمد خمینی آمد پیش من و به او گفتم: «شما قرار بود این کار را بکنید و درست رفتی عکس آن را کردی؟» گفت: «شما نمی‌دانید، این به نفع شماست.» گفتم: «نفع و ضرر بنده را هم شما می‌خواهی تشخیص بدهی؟! نه جانم، این خلاف قانون اساسی است و نه به نفع کشور است و نه به نفع هیچ کس.»

اما، شیوه‌ای که من پیدا کردم و بدون اینکه با صراحت اعلام کنم، عملاً این تصمیم آقای خمینی را نپذیرفتم و در نتیجه، آن شورا عملاً منحل شد. چون دیدند که من عملاً به آن‌ها دخالتی در کارها نمی‌دهم.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۵)

برخلاف گفته رئیس‌جمهور که به مشورت‌های شورا اهمیت نمی‌داد و انتقاداتی که به خودمحموری و عدم پذیرش نظارت صاحب نظران از سوی وی

ابراز می شد، او طی گزارشات روزانه خود به جلسات متعدد شورای عالی دفاع و بررسی روند جنگ اشاره می کند، در یک مورد او مباحث مطرح شده در شورای عالی دفاع (جلسه بین روزهای ۲۰-۱۶/۱۰/۵۹) را توضیح می دهد:

«در شورای عالی دفاع هم که دو جلسه پیاپی تشکیل داد در دو زمینه طرح های نظامی در تمام مرزها و سیاست خارجی که متضمن دو مسئله یکی طرح [اولاف] پالمه و دیگری مسئله شرکت در کنفرانس اسلامی است بحث شد. البته نامه ای هم دولت در جواب یادداشت دولت روسیه نوشته بود که آن هم مورد بحث واقع شد. که درباره ی این موضوعات فعلاً نمی توان چیزی گفت. در موضوع طرح پالمه قرار شد که ما سوال هایی بکنیم و آنچه واضح کردنی است واضح بکنیم. در مورد طرح های نظامی قرار شد که ما در یک جو وحدت و هماهنگی و اعتماد به فرماندهان نظامی این امکان را بدهیم تا آنها با استفاده از اعتقاد و دانش نظامی شان راه های پیروزی را هموار بکنند.»

(انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

اما از این سو اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به یاد می آورد شورای عالی دفاع تا چند ماه پس از تعیین نمایندگان آیت الله خمینی به دلیل کارشکنی بنی صدر تشکیل نشد. این مطلب گفته بنی صدر که تلاش می کرد شورا منحل شود را تأیید می کند:

«طبق [بند سه از اصل یکصد و دهم] قانون اساسی [پیش از بازنگری] تشکیل شورای عالی دفاع ملی با حضور رئیس جمهور، نخست وزیر، وزیر دفاع، رئیس ستاد مشترک، فرمانده کل سپاه و دو مشاور به تعیین رهبر، از جمله وظایف و اختیارات رهبری بود. امام نیز اصرار داشتند که همه ی نهادهای قانونی هرچه سریع تر شکل اجرایی بگیرند و به وظایف شان عمل کنند. به همین دلیل در روزهایی که مسأله آغاز کار رسمی مجلس، بحث روز بود، ایشان [در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹] در احکام جداگانه ای آقایان آیت الله خامنه ای و دکتر مصطفی چمران را به عنوان مشاوران خود در شورای عالی دفاع منصوب کردند و از آنها خواستند که با توجه به وضع استثنایی کشور، با کمال دقت و بررسی کامل، گزارش جامع و دقیقی در هر هفته از رویدادهای

داخلی در ادارات مختلف ارتش برای ایشان تهیه و ارسال شود. این اقدام امام، می‌توانست مقدمه‌ی شکل‌گیری شورای عالی دفاع باشد که در نتیجه‌ی آن، امید به سروسامان دادن به وضعیت نیروهای نظامی دو چندان می‌شد. اما این کار با توجه به روحیه و روشی که بنی‌صدر داشت، عملاً به نتیجه نرسید و این شورا تا چندین ماه بعد، شکل اجرایی نگرفت.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۱۰۶)

وی در مورد نحوه تشکیل شورای عالی دفاع در هنگام جنگ و علت عدم تشکیل آن می‌گوید:

«بنی‌صدر و فرماندهان نظامی به جنوب رفتند. ما هم به بلافاصله دنبال آن‌ها به مناطق جنگی در جنوب رفتیم و همان‌جا یک جلسه تشکیل دادیم. اما به خاطر کارهای روزمره، معلوم بود که شورا در آنجا نمی‌تواند فعال باشد، زیرا اولاً از مسائل کلی کشور، منزوی بودیم و ثانیاً اطلاعات کافی و امکانات مرکز در آنجا نبود. ناچار به تهران برگشتیم. بعد یک بار دیگر ما [در تاریخ ۳ آبان ۱۳۵۹] به جبهه رفتیم و قرار گذاشتیم که وی به تهران بیاید و از این به بعد شورا دو روز در هفته در تهران، برای بررسی اوضاع جنگ تشکیل جلسه دهد و آیین‌نامه داخلی شورا را هم تصویب کردیم و آقای بنی‌صدر را به عنوان رئیس شورا برگزیدیم. چند وقت بعد، بنی‌صدر به تهران آمد و [در تاریخ ۸ آبان ۱۳۵۹] یک جلسه‌ی کوتاه در محضر امام گذاشتیم و قرار شد یک جلسه طولانی هم در تهران داشته باشیم که عمیقاً در جریان مسائل جنگ قرار بگیریم. اما باز او و فرماندهان به جنوب رفتند و با تکرار این رویه، شورا شکل جدی به خودش نگرفت. این رویه که از روحیات بنی‌صدر و اختلافات سیاسی او با ما ناشی می‌شد، هفته‌ها بعد از شروع جنگ، ادامه داشت.» (همان، ۲۵۰)

برعکس تأیید قبلی، هاشمی رفسنجانی به موردی از تشکیل شورا در مناطق عملیاتی اشاره می‌کند که ایده مخالفت مطلق بنی‌صدر با تشکیل شورای عالی دفاع را رد می‌کند:

«پس از حضور در ستاد ارتش و بعد از ملاقات‌ها و مذاکراتی که با فرماندهان نظامی داشتم، وضع جنگ و شرایط نیروها برای دفاع از مرزها، برایم روشن‌تر شد. اما لازم می‌دیدم که برای درک بهتر شرایط، سفری به مناطق حساس جنگی داشته باشم. به همین دلیل وقتی اعلام شد که به علت حضور آقای بنی‌صدر در مناطق جنگی جنوب، امکان تشکیل شورای عالی دفاع نیست، از پیشنهاد تشکیل این جلسه در همان مناطق جنگی استقبال کردم و به همراه جمعی از دوستان دیگر [در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۵۹] راهی شهر دزفول شدیم. در آنجا شورای عالی دفاع با حضور آقایان بنی‌صدر، رجایی، خامنه‌ی، محمد منتظری، پرورش، [ولی‌الله] فلاحی، فکوری، [قاسمعلی] ظهیرنژاد و من، چندین جلسه برگزار کرد و وضع جبهه‌های جنگ را در منطقه و نحوه‌ی رویارویی نیروهای انقلاب را با ارتش بعث عراق مورد بررسی و تبادل نظر قرار داد و بعد هم به صورت جمعی از جبهه‌های نبرد در پای پل کرخه بازدید کردیم و با سربازان و افسران و درجه‌داران به گفتگو پرداختیم. بازدید می‌کردیم از پایگاه هوایی دزفول و نحوه آماده شدن هواپیماها و هلی‌کوپترهای جنگی داشتیم که در هر قسمت مسئولان مربوطه توضیحات لازم را می‌دادند.» (همان، ۲۵۲)

### رقابت‌های سیاسی و جنگ

دو روزنامه منتقد جمهوری اسلامی و صبح آزادگان (به سردبیری عباس دوزدوزانی) که جزو جراید پرتیراژ کشور بودند به علاوه صدا و سیمای جمهوری اسلامی که هر سه به جناح سیاسی رقیب رئیس‌جمهور تعلق داشتند، منبع خبری مهم در هنگام جنگ بودند. فشار سیاسی و انتقاد صریح از رئیس‌جمهور که حتی به انتقاد رزمندگان داوطلب و سربازان (پایین‌ترین درجه نظامی) حاضر در خطوط مقدم از وی گسترش یافته بود، برابر شواهد یک واقعیت غیرقابل انکار بود. اما سوال این‌که چه حجم از این فشارها و انتقادات مربوط به جراید و رسانه‌های تبلیغاتی مخالف رئیس‌جمهور و چقدر حاصل شایعه‌سازی مخالفان وی بوده است. آنچه در این بخش بدان پرداخته‌ایم



پاسخ‌هایی بوده است که رئیس‌جمهور به بخشی از انتقادات مخالفین خود داده است. نکته مهم آن که بسیاری از این فشارها و انتقادات هیچگاه به صورت صریح و مستقیم از سوی مخالفان و منتقدین سرشناس و از سوی دستگاه‌های تبلیغاتی آنان ابراز نشده بود و اغلب واکنش رئیس‌جمهور به شایعاتی بود که منشأ آن را مشخص نمی‌ساخت. رئیس‌جمهور به بسیاری از فشارهایی اشاره می‌کند که کمتر کسی از آن مطلع بود و هنگامی که رئیس‌جمهور آن مطلب را در ستون کارنامه روزنامه خود منتشر می‌کرد، همه مردم از آن مطلع می‌شدند. آنچه سوال برانگیز است این‌که گرچه فشارهای سیاسی و انتقادات گاهی بی‌مورد و ملال‌آور به احتمال قریب به یقین وجود داشته است، اما رئیس‌جمهور در بالاترین سطح محبوبیت در میان مردم قرار داشت و این‌گونه انتقادات و فشارها در کل اثری بر روی محبوبیت وی نداشت و از طرفی به صراحت اظهار نمی‌شد، پس چرا رئیس‌جمهوری باید آن‌ها را به صحنه مطبوعات و افکار عمومی می‌کشاند. اختلافات و اعمال فشارها با هر قصد و نیتی که بود رئیس‌جمهور آن را در جهت حذف خود می‌دید، و به زعم خود می‌خواست توطئه‌های در شرف تکوین آینده را فاش سازد. نظریه دیگر آن است که رئیس‌جمهور به منظور تخریب و تضعیف رقیب دست به افشاگری می‌زد. از نظر دور نمی‌داریم که اولویت اول جناح رقیب قراردادن فردی هماهنگ با خود در جایگاه فرماندهی کل قوا و همین‌طور ریاست جمهوری بود، اما آن را هیچ‌گاه علنی نساخته بود و گرچه از واکنش بنی‌صدر معلوم بود اقدامات سیاسی آن‌ها فشار عصبی فراوانی بر او تحمیل کرده اما در عرصه اجرا هیچ‌گاه به کارشکنی در امور جنگ منجر نشده بود. نتیجه‌گیری از این‌که تلاش‌های سیاسی، انتقادات و فشارهای غیرصریح بر رئیس‌جمهور واقعاً توطئه از سوی جناح‌های رقیب برای حذف رئیس‌جمهور بوده است را به خواننده واگذار می‌کنیم اما آنچه به نظر مهم می‌رسد آستانه تحمل و استقامت یک سیاستمدار در قامت رئیس‌جمهور یک کشور بزرگ در مقابل این‌گونه مسائل است. بسیاری از آن مواردی که رئیس‌جمهور بدان‌ها به عنوان تلاش برای تضعیف خود اشاره نموده و زحمات فراوانی برای پاسخگویی آن به

خرج داده بود هیچ گاه انعکاس عمومی نداشتند، انتقاداتی بودند که در محافل خصوصی و درون جلسات رقبای سیاسی یا بین نمایندگان مخالف مجلس رد و بدل شده بود و می شد به آن ها در همین گونه محافل پاسخ گفت و نیازی به پخش عمومی نبود. از طرفی به نظر می رسید رئیس جمهور در پذیرش آن حجم از انتقادات که در مقابل هر رئیس جمهور ممکن بود بوجود آید، کم تحمل و زود رنج بود و نکته دیگر آنکه کانال های خبری رئیس جمهور مسائل کوچک و غیرمهم را به احتمال زیاد بدون سانسور و حتی با قدری بزرگ نمایی به رئیس جمهور منتقل می کردند. به نظر می رسد حداقل در قضیه ملی چون جنگ انتقادات و به قول رئیس جمهور تضعیف وی با تعامل و گفت و شنود قابل حل و فصل بود.

مواردی که رئیس جمهور به آن معترض و آن را علنی نمود عبارتند از:

- ۱- تنهایی رئیس جمهور در جنگ
- ۲- دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ
- ۳- بهانه جویی رقیب
- ۴- تبلیغات مغرضانه

### ۱) تنهایی رئیس جمهور در جنگ

یکی از واقعیت های دوره جنگ گرایش سیاسی سران سه قوه اصلی حاکم بر کشور به جریان مقابل رئیس جمهور بود. نخست وزیر، رئیس قوه قضائیه و رئیس مجلس، دو نفر عضو شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی و یکی (رجایی) کاملاً هماهنگ با حزب جمهوری بود و لذا توقع چندانی در هماهنگی آن ها با رئیس جمهور در امر جنگ نبود. از آنجا که جنگ در هر کشور تمام ارکان نظام را درگیر می سازد در چنین شرایطی عدم هماهنگی سه قوه بنیادی کشور با رئیس جمهور و فراتر از آن جنگ لفظی تقریباً روزمره بین آن ها می توانست نتایج خطیری به دنبال داشته باشد اما به دلایل دیگری حتی در اوج اختلافات نتایج بدست آمده از جنگ چندان غیرقابل جبران نبود. آنچه به وضوح دیده می شد اختلافات سیاسی و بدگویی های متقابل، انداختن

تقصیرها به گردن یکدیگر و انگزنی متقابل بود. رئیس‌جمهور سه قوه اصلی کشور که از مخالفان وی بودند را به عدم همراهی و تضعیف رئیس‌جمهور متهم می‌کند و واژه تنهایی را به کار می‌برد:

«ببینید چه وقت بوده است که کسی مشغول جنگی است خطرناک و در دنیایی پر از مخاطرات و تمام عواملی که باید در خدمت او قرار بگیرند تا او جنگ را با موفقیت پیش ببرد بر ضد او عمل می‌کنند. یک طرف قضیه این است که بگویند رئیس‌جمهور این نهادها را قبول ندارد خوب این آسان است، اما یک طرف دیگر که عکس این است همین است که بگویند این آدم در حال جنگ است و در این ۸ ماهه خون به دل او کرده‌اند و جای کمک تا توانسته‌اند به او ضربه زده‌اند. این چیزی است که «در جنگ عجیب» بدان خواهم پرداخت برای این‌که حماسه این جنگ از بسیاری جهات بی‌مانند است از این نظر نیز بی‌مانند است، نسل امروز و نسل‌های آینده باید حقیقت را عریان و صاف و آنطور که هست اندر بیابند و ببینند بر ما چه گذشته است و چه می‌گذرد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۹)

رئیس‌جمهور حضور خود در جنگ را غریبانه می‌خواند که در آن هماهنگی لازم با وی صورت نمی‌گیرد:

«گفتم که ما در غربت می‌جنگیم و غریبیم! همه در کارهای‌شان هماهنگی لازم دارند به غیر از رئیس‌جمهوری که لازم نیست هیچ کس با او هماهنگ بشود. و به قول همین همه، اساسی‌ترین کار جنگ است و آن‌هم بر عهده اوست البته خدای نکرده شکست آن برعهده‌اش است چون برای پیروزی داوطلب زیاد است که آن را به نام خود بکند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

رئیس‌جمهور خود را فاقد ابزار لازم برای تداوم جنگ توصیف می‌کند:

«ما در شرایطی می‌جنگیم که تمام لوازمی که باید در اختیار فرماندهی باشد بر ضد او عمل می‌کنند با این حال ما طبق همان چیزی که قرآن به ما آموخته بهانه نیاوردیم تا حالا جنگ را اداره کردیم با وضعیت سختی که داشتیم. متأسفانه جنگ بهانه‌ای شده برای این‌که این آقایان به زور آنچه را که می‌خواهند به آن لباس قانون بپوشانند و به اجرا بگذارند و رفتار بر خوف و

ترس، ایجاد خوف و ترس، به خیال خودشان جوری کنند که مردم نتوانند هیچ وقت عکس‌العملی نشان بدهند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰)

رئیس‌جمهور در یکی از گزارش‌های روزانه خود جریان مخالف را به طور تلویحی علاقمند به طولانی‌تر شدن زمان جنگ می‌داند. او سه ماه قبل از عزلش از ریاست جمهوری پیش‌بینی می‌کند جریان مخالف تلاش خواهد تا زمان حذف رئیس‌جمهور به جنگ ادامه داده و پس از آن نیز امور را به شیوه خود اداره کند:

«درباره جنگ گروه جوساز که هیچ فرصتی را برای تسخیر مواضع قدرت به خیال خود از دست نداده است متناسب موقع هر زمان یک نوع تبلیغ کرده است. یک زمان می‌گفت (و نزد من به صورت مکتوب هم موجود است) که رئیس‌جمهور جنگ را به قصد عمداً طولانی می‌گرداند تا دولت و وزیران موجود نتوانند مشکلات مردم را حل کنند و آن وقت ناچار است سقوط کند. حالا می‌گویند باید جنگ را ادامه داد به هر حال مقصود ظاهراً در آخرین گزارشی که من دریافت کردم این است که فکر کردم اگر جنگ طولانی بشود و رئیس‌جمهور را حذف کنند امور در دست خودشان می‌افتد و تا پایان جنگ هم می‌توانند به همان وضع ادامه دهند. بعد هم قضیه کهنه می‌شود و وضع یک جور دیگر به دلخواه آن‌ها می‌شود. همین طرح دو فوریتی با این که هیچ مجوزی نداشت و در منزل آقای موسوی اردبیلی درباره هر سه وزیر توافق شده بود این نشان می‌دهد که نه آن حادثه دانشگاه اتفاقی است نه این طرح دو فوریتی اتفاقی است و نه این حرف بی‌مناست. در مورد گروگان‌ها هم همین وضعیت بود. در آن وقت هم گفته بودند باید از گروگان‌ها مثل یک آتو در مقابل رئیس‌جمهور استفاده کرد حالا هم کردند که از جنگ هم بشود مثل یک آتو استفاده کرد. اما این استفاده به قیمت خیلی خیلی سنگین‌تری برای کشور تمام خواهد شد و من ناگزیرم از هم اکنون این هشدار را به مردم بدهم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۸)

سیدحسین خمینی نیز قریب به همین مضامین را تکرار می‌کند. او مسئله حذف رئیس‌جمهور در بحبوحه جنگ را مسئله اساسی جناح مقابل می‌داند و آن را از برخی افراد آن جناح نقل می‌کند:

«خود من هم از این مسئله واقعاً گیج هستم که این‌ها چگونه می‌خواهند دنبال این کار بروند در حالی که این کار معنایش سقوط جمهوری است و این‌که این آقایان چه تحلیلی از این کار خود دارند، واقعاً نمی‌دانم. اما عقیده‌شان این است که می‌گویند آقای بنی‌صدر برای جمهوری خطرناک است و در خط اصیل اسلام انحراف ایجاد می‌کند. پس باید کنار برود. حتی این مسئله را آقای رجایی در سخنرانی‌شان در مدرسه استاد شهید مطهری تلویحاً گفتند در آن سخنرانی آقای رجایی گفت که اگر ما شش‌ماه دیرتر پیروز بشویم بهتر است از این‌که امروز پیروز بشویم و به وسیله یک عده خط انحرافی بوجود آید. و حتی من می‌دانم که یک عده از این‌ها می‌گویند که اگر خوزستان برود، بهتر از این است که آقای بنی‌صدر پیروز بشود و خطش در ایران حاکم بگردد و من خودم با آن‌ها بحث کرده‌ام و از خود آن‌ها شنیده‌ام که می‌گویند خوزستان و حتی بالاتر از خوزستان یعنی نصف ایران برود، بهتر از این است که ایشان (آقای بنی‌صدر) و خط انحرافی (البته به عقیده آن‌ها) حاکم بشود و بلکه اسلام اصیلی که خودشان می‌گویند در این قسمت حاکم بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۵)

ایشان در ادامه جریان مقابل را به تضعیف موضع رئیس‌جمهور در جنگ متهم می‌سازد:

«اصلاً مسأله فرماندهی کل نیروهای مسلح را که به آقای بنی‌صدر از طرف امام داده شده است، در نظر نگیرید. آیا این آقایان مکتبی از ایشان حرف شنوی دارند؟ حرف شنوی ندارند که هیچ بلکه علیه ایشان هم شب و روز تبلیغ می‌کنند. مثلاً شعار می‌دهند فرمانده کل قوا خمینی خوب معلوم است که فرماندهی کل قوا اصالتاً از آن امام خمینی است. ولی آیا شما از این شعار به این پی نمی‌برید که این‌ها فرماندهی آقای بنی‌صدر را نفی می‌کنند؟ و به طور

کلی خیلی از این آقایان مکتبی فقط بلدند تملق و چاپلوسی از امام بکنند ولی فتاوی ایشان را عمل نمی‌کنند.» (همان)

## ۲) دخالت افراد غیرمتخصص در جنگ

شواهد نشان می‌دهد رئیس‌جمهور در امور جنگ مشاوره سران سیاسی کشور که عمدتاً از منتقدین وی بودند بر نمی‌تابید. گرچه شواهد متعددی از جلسات مشورتی طولانی و بررسی مسائل جنگ در شوراهای نظامی وجود دارد اما به نظر می‌رسد وی به جز معدودی از فرماندهان ارتش (بخصوص فلاحتی، ظهیرنژاد و فکوری و چمران) به مشاوره افراد غیرنظامی اعتنای چندانی نداشت. او در خاطرات روز دوازدهم مهر ۱۳۵۹ (روز سیزدهم جنگ) به رایزنی نخست وزیر و دادستان کل (موسوی اردبیلی) اشاره می‌کند و با ارائه حکایتی مشاوره و پیگیری آن‌ها در امور جنگی را پس زده و مورد هجو قرار داده و آن را به طور تلویحی مداخله غیرمتخصص در امور جنگ می‌داند و خواهان اعتماد آن‌ها به وی برای پیشبرد امور جنگ می‌شود:

«بعد دادستان کل و نخست‌وزیر و این‌ها آمدند و یک مطالبی را درباره کم و کسری‌های جبهه‌ها طرح کردند و من به نظامیان گفتم که داستان مسجد شیخ لطف‌الله را یادتان نرود. پیرزنی از کنار مسجد رد می‌شد در حالی که مسجد را داشتند می‌ساختند. او رو کرد به معمار و گفت معمارباشی دیوار کج است و معمار از بالا پایین آمد و پشتش را زد به دیوار و شروع کرد به تظاهر به این‌که دارد فشار می‌دهد به دیوار که راست شود و پرسید از پیرزن که راست شد؟ او گفت یک کمی بیشتر و یه کمی بیشتر و باز فشار آورد و پیرزن گفت خدا عمرت بدهد دیوار راست شد. بعد از معمارباشی پرسیدند که تو خود میدانی که دیوار راست بود، شاغول داری، وسایل مهندسی داری، چطور به حرف یک پیرزن رفتی، آن‌هم با پشت مگر دیوار راست می‌شود؟! گفت اگر من این کار را نمی‌کردم این پیرزن می‌رفت و در همه شهر پر می‌کرد که دیوار مسجد شیخ لطف‌الله کج است. در هر جنگی جنبه‌های منفی هم پیدا می‌شود و فراوان اما جنگ را با آن وجوه منفی نمی‌کنند با وجوه مثبت می‌کنند با

ضعف‌ها نمی‌کنند با توانایی‌ها می‌کنند و اگر ما تمام تکیه را روی ضعف‌ها بگذاریم، البته خود به دست خودمان اسباب شکست را فراهم کرده‌ایم و اگر روی قوت‌ها بگذاریم و تلاش بکنیم برای از بین بردن ضعف‌ها، قطعاً پیروز می‌شویم و ما تا به حال هم به همین ترتیب عمل کرده‌ایم و موفقیت نصیب‌مان، نتیجه این روش‌ها است. به هر حال آن‌هایی که «حب غرض» خوردند و «حب مرض»، کارشان همین است می‌روند از آن دور دورها یک نگاهی کرده یا نکرده برمی‌گردند می‌شوند متخصص جنگ و شروع می‌کنند به «این‌جا کج است»، آنجا کج است و به اصطلاح خودشان روحیه‌ها را خراب کردن من در این مقام از همه آن‌ها که این حرف‌ها را می‌شنوند انتظارم این است که به مسئولان این جنگ اعتماد بکنند و توجه داشته باشند که اگر خدای نکرده کم و کسری پیش آید و شکستی فراهم بشود این‌ها هستند که مسئول واقع خواهند شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۲)

در جایی دیگر وی از زبان وزیر خارجه پیشین (صادق قطب زاده) از مداخله برخی از منتقدانش در امور جنگ انتقاد می‌کند. در یادداشت روزانه روز ششم جنگ (۵۹/۷/۵) می‌نویسد:

«او (صادق قطب‌زاده) گفت که مشغول یک زمینه‌سازی هم هستند که بعضی‌ها بی‌دلیل و با دلیل می‌آیند به ستاد که اگر کار موفق شد بگویند ما بودیم که نگذاشتیم شکست بخوریم و اگر ما نبودیم شکست می‌خوردیم هر وقت هم به شکست انجامید بگویند فرمانده کل قوا رئیس‌جمهور بوده و او نتوانسته کار را درست رهبری کند. من به او گفتم این جنگی که ما به آن مشغولیم و به خواست خدا هم پیروز می‌شویم کم و کسر زیاد دارد. غالب اموری که باید در دست فرماندهی باشد در دست نیست ولی به هر حال ما کسی نیستیم که از کم و زیاده‌ها بنالیم و وظیفه را انجام ندهیم. برای افتخارات هم نمی‌جنگیم، برای نجات انقلاب اسلامی و میهن اسلامی می‌جنگیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۷)

### ۳) بهانه جویی

یک قاعده کلی وجود دارد و آن این که انتقاد کردن آسان‌تر از عمل کردن است. انتقاد از کم کاری‌ها و سستی‌های احتمالی در جنگ بیش‌تر از سوی رقبای سیاسی رئیس‌جمهور مطرح می‌شد. از آنجا که جو بی‌اعتمادی بین رئیس‌جمهور و حزب جمهوری اسلامی و روحانیون و گروه‌های همسو با آن‌ها پیوسته و به طور فزاینده‌ای وجود داشت، ولو نقدهای صحیح از دیدگاه رئیس‌جمهور در راستای توطئه‌ای از پیش طراحی شده برای حذف وی ارزیابی می‌شد. وی در هر مقطع زمانی حتی به نقدهایی که به طور غیرعلنی از وی می‌شد، به طور علنی پاسخ می‌داد که گذشته از ضررهای احتمالی و ایجاد دلسردی در بین مدافعان به تشدید اختلافات با جناح رقیب دامن می‌زد. در یک مورد رئیس‌جمهور، گزارش جنگ به آیت‌الله خمینی توسط برخی افراد و نمایندگان مجلس را مغرضانه و چون گذشته صحنه‌ای دیگر از رقابت سیاسی جناح رقیب می‌داند. در این مورد خاص شکست حصر آبادان و حصر سوسنگرد از مطالبات اصلی نمایندگان خوزستان بود. آن‌ها معتقد بودند نظامیان در انجام این امر تعلل می‌کنند. رئیس‌جمهور به این امر واکنش نشان می‌دهد:

«به من گفتند که نماینده اهواز در جلسه خصوصی این مطالب را گفته است:

- با این که سه هفته است امام گفته‌اند باید محاصره آبادان شکسته شود، ولی تاکنون این کار نشده است.

- به نقل از چمران ظهیرنژاد گفته است فرمایش امام بی‌جاست و این کار عملی نیست.

این‌که محاصره آبادان سه هفته است شکسته نشده است به این معنی است که نیروهای آماده‌ای در آنجا بوده‌اند و توانایی شکست محاصره را هم داشته‌اند، اما دست روی دست گذاشته و تماشا می‌کنند. این حرف و آنچه را که از قول چمران نقل کرده است و من در دروغ بودنش یک ذره تردید ندارم و قطع دارم که چمران چنین سخنی را نمی‌گوید، تناقض آشکار دارد. باز به



نقل از سرهنگ فکوری گفته‌اند آقای بنی‌صدر با اعزام نیروی هوایی برای سرکوبی مهاجمین به سوسنگرد مخالفت کرده است و این عمل باعث موفقیت نیروی دشمن در سوسنگرد شده است. من از سرهنگ فکوری پرسیدم معلوم شد این هم مثل بقیه حرف‌ها کذب محض است. چطور یک کسی می‌تواند خود را مسلمان بداند و این همه دروغ بگوید؟ امری است که در این جمهوری هرگز مورد رسیدگی واقع نشده است. بلکه روزی مردم به تنگ بیایند و بخواهند که به این دروغ‌گویی‌ها و اشاعه اکاذیب رسیدگی بشود. دشمن در سوسنگرد شکست سخت خورد، ما دو هواپیما از دست دادیم و عکس این قضیه هم بود. با این‌که به لحاظ قوت ضد‌هوایی دشمن احتمال تلفات هوایی زیاد بود، من از خلبان‌ها خواستم که فداکاری را به سرحد ایثار برسانند دشمن را در این جبهه به هر قیمت بشکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۲)

در جایی دیگر ایشان جناح رقیب را به فرصت‌طلبی و ریاکاری در مورد جنگ متهم می‌کند، کسانی که نه تنها اقدام عملی برای جلوگیری از تجاوز انجام نمی‌دهند بلکه به قول وی از طرح‌های بزرگ جنگی سخن می‌گویند. او در یادداشت روزانه روز هفدهم جنگ (۵۹/۷/۱۶) چنین می‌گوید:

«این جنگ آموخت و درس بزرگی آموخت که فرق است میان مستعد و انسان با استعداد و آدم‌های جلوه‌فروش بیکاره‌ای که مکتب را سپر قرارداده و خود را در ورای آن مخفی کرده و ناتوانی‌های خود را می‌خواهند به نام و عنوان مکتب بپوشانند. بودند کسانی که در این نهادها دم از طرح‌های بزرگ می‌زدند اما وقت عمل کاری از آن‌ها ساخته نشد و هستند کسانی که در سختی کار پذیرفتند و امروز با توانایی تمام عمل می‌کنند. چمران و چند نظامی که باز آن‌ها هم بازنشسته بودند از این جمله‌اند که رفتند و در عمل توانایی سازماندهی از خود نشان دادند و در جایی که گمان نمی‌رفت نیروی زیادی آماده کردند و وارد عمل نمودند به من گزارش دادند که اینک دوش به دوش نیروهای مسلح با گروهی بزرگ حدود سه هزار نفر می‌جنگند شب‌ها و روزها می‌جنگند و دشمن را به ستوه می‌آورند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

رئیس‌جمهور جناح مقابل را به دادن آدرس غلط به مردم متهم می‌کند. او به طور تلویحی می‌گوید ایران در جنگ تنها مانده و هیچ کشوری حاضر به کمک به ایران در جنگ نیست و این در حالی است که جناح رقیب پیوسته تبلیغ می‌کنند که مردم کشورها حامی جمهوری اسلامی هستند. او عملکرد تند و غیرمنطقی جناح رقیب را در اعدام‌ها عامل انزای ایران در جنگ می‌داند. رئیس‌جمهور در خاطرات روز ۵۹/۷/۱۶ (روز هفدهم جنگ) و هنگامی که اولین تلاش‌ها برای خرید اسلحه از خارج به جایی نمی‌رسد چنین می‌گوید:

«این جنگ به ما درس‌های بزرگ آموخت. به ما نشان داد که چقدر فاصله است میان تبلیغات و واقعیت. چقدر تبلیغ می‌شد که ما در دنیا تمام مستضعفان را به حرکت درآوردیم و با ما هستند و این جنگ نشان داد که آن بدکاران آن کسانی که رویه‌های ضداسلامی‌شان را به نام اسلام و به نام قاطعیت به اجرا در می‌آوردند چه ضربه کشنده‌ای بر انقلاب اسلامی ما زدند و چگونه زیباترین انقلاب‌ها را به بدترین شکل‌ها درآورده و به جهان عرضه کردند. آن‌ها که محاکمات چند دقیقه‌ای تشکیل می‌دادند و پیاپی اعدام می‌کردند، آن‌هایی که به نام اسلام و قاطعیت قاتلیت را رویه می‌کردند، آن‌هایی که هرج و مرج ایجاد می‌کردند و از استقرار نظم جلوگیری می‌کردند، آن‌هایی که تبلیغات تخریبی را به عنوان تبلیغات مکتبی به خورد مردم ایران و دنیا می‌دادند و آن‌هایی که به این عنوان که ما برای اقتصاد انقلاب نکرده‌ایم عملاً زمینه فعالیت‌های سازنده و تولیدی را از بین می‌بردند، آن‌هایی که از استقرار حکومت قانون جلوگیری می‌کردند و می‌کنند و ... آن‌ها هستند که چهره زیبای انقلاب ما را لجن آلود کردند و این چهره‌ی لجن آلود را به دنیا وانمود کردند به جای آن چهره‌ی زیبای واقعی. دشمنان ما نیز همدست این‌ها شدند در به زشتی معرفی کردن انقلاب ما به مردم دنیا. این‌که می‌گویند اگر ما تنها بودیم دشمن به خود زحمت حمله به انقلاب ما را نمی‌داد و جنگ نمی‌کرد دروغ است. باز از آن فریب‌ها است که ادامه دارد. دشمن باید وقتی حمله کند که مطمئن باشد کسی به داد ما نخواهد رسید و این مسئله آشکاری است. اگر دشمن می‌دانست که جهان به تکان خواهد آمد و وجدان بشری مقابل این تجاوز خواهد ایستاد به

خود یارای حمله نمی‌داد این دیگر درس اول جنگ است و همه می‌دانند. برای این که یک مهاجمی موفق بشود باید زمینه تبلیغات در دنیا ایجاد بکند و مورد حمله را منزوی بسازد. مردم را فریب ندهیم و فریب هم نمی‌خورند. کوشش نکنیم آن رویدادها را ادامه بدهیم از آموزش جنگ، از تجربه جنگ بیاموزیم آنچه آموختنی است و دست از رویه‌های غلط گذشته برداریم. به هر رو این آموزش‌های جنگ است آنچه از آن‌ها به ذهن من مانده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۷)

او همین معنی را در یادداشت روز سوم جنگ از زبان یکی از نزدیکانش نقل می‌کند:

«وی سپس گفت که می‌گویند اولین بار در تاریخ است که کشوری مورد تجاوز قرار گرفته است و هیچ کشوری در دنیا به حمایت او نمی‌آید که چرا تجاوز کرده‌اید؟ این معنای انزوای کامل است و از سوی مردم دنیا هم تظاهری صورت نمی‌گیرد که چرا به ایران تجاوز شده است؟ پس این باید به ما واقع‌بینی بدهد که به شعارها و حرف‌های گرم کننده راضی نباشیم. چیزی واقع شده و آن تبلیغات غلط دشمنان ما بر ضد انقلاب اسلامی ما در دنیاست و کارهای نادرست ما که انجام داده‌ایم نیز در این تبلیغات موثر بوده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۵)

ایشان عملکرد مجموعه خود و نظام در حفظ آرامش در کشور در حالی که جنگ در جریان است را مثبت ارزیابی نموده و تأکید می‌کند هیچ اعتقادی به برخورد خشونت آمیز در برابر منتقدین ندارد. وی چون گذشته هدف اصلی منتقدین را نه انتقاد منصفانه برای بهبود اوضاع بلکه تنها جنگ قدرتی برای حذف رئیس‌جمهور از گردونه می‌داند. اما در عین حال از منتقدین می‌خواهد از تخریب روحیه نظامیان دست بردارند و بگذارند جنگ به اهداف خود نزدیک شود:

«اما اگر به نام قانون هر روز بخواهند از یک فرصتی استفاده کنند و به خیال خود پایه‌های قدرت را محکم کنند متأسفانه اختلاف وجود پیدا می‌کند و عمیق نیز می‌شود. در این شرایط سخت که ما در جنگ هستیم بگذارید ما

همان‌طور که به دنیا گفته‌ایم همان حرف را به دنیا بگوییم که در تاریخ بشری بعد از صدر اسلام ما نخستین ملتی هستیم که در جنگ حالت فوق‌العاده اعلام نکردیم حکومت نظامی اعلام نکردیم و بگیر و ببند و فشار و تضييق ایجاد نکردیم. آزادی‌های اساسی را زیر پا نگذاشتیم به قانون اساسی در عمل و واقعا وفادار ماندیم. میان آزادی و استقلال تفکیک قائل نشدیم و اصل ۹ قانون اساسی را اجرا کردیم برای مردم تضمین‌های قانونی بوجود آوردیم و بر دشمن پیروز شدیم و به بهانه جنگ آن اصول عزیزی را که انقلاب را به خاطر آن‌ها بوجود آورده بودیم قربانی نکردیم من به عنوان رئیس‌جمهوری و به عنوان کسی که مسئولیت مستقیم این جنگ تحمیلی را بر دوش دارد به شما می‌گویم من در جنگیدن محتاج خفقان و روش‌های مبتنی بر زور نیستم، محتاج سانسور نیستم، به عکس محتاج تفاهم هستم. محیطی که در آن واقعاً کارهایی که ایجاد اختلاف می‌کند نکنیم، می‌خواهیم که واقعاً همه به درد دل امام گوش دهند و آنچه که موجب اختلاف می‌شود نکنند. من به همه می‌گویم من علاقه‌ای ندارم که بیایم حرف‌هایی بزنم که خاطرها رنجیده شود اما چه کنم وقتی کارهایی می‌بینم که نمی‌توانم نگویم چه کنم که در بحبوحه جنگ در لحظاتی که ما محتاج محیطی سالم و معنوی هستیم عده‌ای راه افتاده‌اند و هر روز یک بهانه و یک حرف می‌سازند و با آن روحیه‌ها را خراب می‌کنند، آخر من تا چند شب هر شب پیاپی این فرماندهان نظامی را دل‌داری بدهم که گوش نکنید، اعتنا نکنید، به جنگ سرگرم باشید چرا این همه در تخریب روحیه آن‌ها می‌کوشید چرا این همه در تخریب روحیه نیروهای مسلح می‌کوشید این ملتی که با ایثار می‌جنگند این ملتی که با فداکاری می‌جنگند چرا نگذاریم که این‌ها با خاطری آسوده بجنگند. این شرط انصاف نیست که ما هر روز ببینیم عده‌ای به تسخیر مواضع مشغولند. یک وقتی می‌گوییم آقا چرا این‌جا و آنجا انتخاباتش مانده است می‌گویید آنجا مشکلات دارد بعد ناگهان وسط جنگ می‌گویند چون بعضی‌ها به این طرف و آن طرف می‌روند و اعضای مجلس کم می‌شود حالا ما می‌خواهیم انتخابات بکنیم.» (انقلاب اسلامی، ۲۹/۸/۵۹)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود به یکی از شایعات مخالفانش اشاره می‌کند، با آنکه پیش‌تر مخالفانش وی را به واسطه آنچه حضور وی در کاخ‌اش در دزفول (پایگاه هوایی وحدتی) و عدم حضور واقعی در خطوط مقدم و برداشته‌های تبلیغاتی از جنگ متهم می‌کردند، او به نمونه دیگری از شایعه‌ها (کمتر شنیده شده) اشاره می‌کند، ببینید:

«داستان این بود، همین توصیفات که از این آقایان کرده، در آن ایام، اینان ساخته بودند که بنی‌صدر دختر برده به جبهه یعنی مشغول الواتیه. من وقتی این را شنیدم به قدری از این سخن ناراحت شدم که وقتی [آیت الله] خمینی را دیدم مثل این‌که منفجر بشوم، گفتم: «من تا امروز و در تمام عمر به غیر از همسر با هیچ زنی آمیزش نداشتم.» آن حرف خیلی مرا آتش زد. به او گفتم: «این‌ها، اینقدر رذالت می‌کنند. انسان توی جبهه جنگ و هر لحظه آن تیر است و توپ و موشک و مرگ است. هر لحظه، آدم با چشم خود می‌بیند که انسانی شاد و خندان و لحظه بعد شاهد آن است که بر اثر اصابت توپ و موشکی به شکل ذغال درآمد. این لحظات، در جبهه بر من این طور می‌گذرد. آدمی که همه چیزش را گذاشته و توی جبهه می‌رود که وطنش را حفظ کند و این‌ها در تهران نشسته‌اند و این جور چیزها را برایم می‌سازند.» آقای خمینی گفت: «خب حالا شما جوانید، آن‌ها یک حرفی زدند. منی که پیرم و به این سن هستم، می‌گن که آقا صیغه گرفته. مگر راجع به من راست می‌گویند که راجع به شما راست بگن. غلط کردند و یک دروغی گفتند. غلط کردند، نگران نباشید.» بله، دلداریم می‌داد! (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۷۳)

#### ۴) تبلیغات مغرضانه

عدم همراهی دستگاه تبلیغاتی دولتی فراگیر یکی دیگر از دغدغه‌های رئیس‌جمهور بود. وی معتقد بود صدا و سیما به جای روحیه‌بخشی به ارتش و سربازان در حال کوچک‌نمایی مجاهدت‌ها و رشادت‌ها و تضعیف روحیه آنان در جبهه جنگ است. ایشان انتقاد از کمبودها، نارسایی‌ها و گلایه نمایندگان مجلس از پوشش دفاعی نامناسب حوزه انتخابیه‌شان را مصداق تبلیغات

نامطلوب در زمان جنگ می‌داند و از آن گلایه می‌کند و به توضیح علل آن می‌پردازد.

رئیس‌جمهور رادیو و تلویزیون را بی‌محابا مورد انتقاد قرار می‌دهد. او بدون توجه به زبان‌های احتمالی اظهار اختلاف بین ارکان تبلیغاتی و نظامی در هنگام جنگ، این دو ساختار تبلیغاتی که در دست مخالفان وی اداره می‌شد را به ستون پنجم دشمن تشبیه کرد. وی در یادداشت روزانه روز هشتم جنگ (۵۹/۷/۷) از زبان برخی از نظامیان انتقاد خود را بازگو کرد:

«آن‌ها (نظامیان) سوال‌هایی داشتند یکی این بود که چرا رادیو و تلویزیون نقش ستون پنجم دشمن را بازی می‌کند چرا اصرار هست که نقش رئیس‌جمهوری را کوچک جلوه دهند یا نادیده بیانگازند حتی بیانات مصاحبه‌ها را به ترتیبی پخش می‌کنند که آشکار است که زورکی است، اما به قول خود آن‌ها مردم هوشیار و آگاهند و همه چیز را می‌فهمند به هر رو می‌گفتند اطلاعات زیادی به وسیله اخبار به دشمن می‌رسد که فوق‌العاده برای او ذی‌قیمت است و نمونه‌های بسیاری را نقل می‌کردند. از جمله آن نمونه که وقتی شما می‌گفتید بمب در فرودگاه نخورد دورتر خورد معنایش این است که باید کار خود را تصحیح کند و وقتی می‌گویند به آسفالت خورد و مردم در مدت نیم ساعت تعمیر کردند معنایش این است که بمبی که بکار برده کافی نبوده باید بمب قوی‌تری به کار برد و بسیاری از این نکات که امیدوارم از این پس رعایت بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

در مقابل جریان رقیب که رئیس‌جمهور را به تضعیف نیروهای مردمی، بسیج و سپاه متهم می‌ساخت، وی جریان مخالف را به تضعیف روحیه ارتش متهم می‌کرد:

«تبلیغات همان گروه‌ها که می‌خواهند هر وضعی را وسیله بازی قدرت قرار دهند، از مدتی به این طرف سعی داشتند حتی‌المقدور اسم ارتش را نیاورند و به عنوان دیگری از نیروی مسلح ما یاد می‌کنند. حال این‌که این‌ها باید بدانند وقتی ارتش ما موفقیتی بدست می‌آورد و به عنوان دیگری از آن حرف می‌زنند، این در روحیه آن‌ها اثر منفی می‌گذارد و این فکر را در آن‌ها القاء

می‌کند که کسانی هستند که بر دستگاه‌های تبلیغاتی ما سلطه دارند و نمی‌خواهند ما در این جنگ پیروز بشویم و به هر وسیله می‌خواهند روحیه نظامیان را تضعیف بکنند. همین امشب در شورای نظامی بسیاری مطالب را می‌گفتند که ما این کارها را انجام داده‌ایم و به نام دیگران در رادیو تلویزیون و مطبوعات انتشار داده‌اند که بسیار در روحیه سربازان اثر منفی داشته است.» (انقلاب اسلامی، ۵/۹/۵۹)

شرایط دشوار مناطق عملیاتی بخصوص مناطق جنوبی و ناهماهنگی در تأمین امنیت شهرهای بزرگ مردم را به ستوه آورده بود و علیرغم کوشش‌های مسئولان نظامی هنوز مشکلات بسیاری پیش روی مردم قرار داشت. یکی از موارد سخت و دشوار برای مسئولان عالی رتبه نظام و سیاسیون منتقد رئیس‌جمهور گلوله باران مداوم شهر بزرگ دزفول، بود که کیلومترها از خط مقدم جبهه فاصله داشت. رئیس‌جمهور انتقادات نمایندگان مجلس، مردم و گروه‌های سیاسی از آتشباری توپخانه عراق به شهر دزفول، تبلیغات جریان مخالف و آن را باعث تضعیف روحیه ارتش می‌داند، اما پاسخ و راه‌حلی برای علاج این مشکل ارائه نمی‌دهد:

«دستگاه‌های تبلیغاتی ما هم بیشتر به سود دشمن عمل می‌کنند تا به سود ما مثلاً فرض کنید که شب توپخانه دشمن خودش را جلو می‌کشد و روی شهرهای ما گلوله می‌اندازد و صبح یک دفعه می‌بینی سروصدا در همه جا که این نیروهای ما می‌روند خاموش می‌شود پس چه کار می‌کنند. حالا شما فرض کنید که عراق هم دستگاه تبلیغاتی این‌طوری می‌داشت و بابت هر بمباران شما یک کارزار تبلیغاتی هم راه می‌انداختند چه می‌کنند(!) فرماندهان ما چه می‌کنند چرا تعلل می‌کنند ببینید آن دولت و ارتش چه حالی پیدا می‌کردند. شما دیروز رفته‌اید و تأسیسات مهم نفتی آن‌ها را زده‌اید و او هم شب چند توپ نزدیک آورده و توپ‌هایی دارد که تا ۴۵ کیلومتری برد دارد شب هم هست و تاریک و می‌شود توپ‌ها را جلو آورد و زد ما همین حالا می‌توانیم از آبادان بصره را بزینم ولی ما فکر کردیم انسان هستیم. رژیم ما یک رژیم انسانی است و نباید

این کار را بکنیم و الا توپ زدن به شهرها کار مشکلی نیست.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۱۰/۵۹)

### آیا رئیس‌جمهور در جنگ خیانت کرد؟

خیانت در لغت‌نامه معین به معنی «مکر، نقض عهد و پیمان، بی‌وفایی و دغل‌کاری» آمده است. (معین، ۱۳۸۷، ۳۸۵) در اصل به اقدام تعمدی اشاره دارد که با فریب همراه بوده و خلاف قول و قرارهای تعهد کرده باشد. اما رئیس‌جمهور در مقام فرماندهی کل قوا وظایفی را عهده‌دار بود و تعهداتی داشت که مطابق تعریف خیانت هرگاه این تعهدات را با فریب و مکر نقض کند مشمول چنین تعریفی می‌شود. بدیهی بود در جنگ تعهدات یک فرمانده می‌تواند شامل عدم تسلیم در مقابل دشمن، ادامه جنگ تا آخرین فشنگ، عدم تغییر موضع و عقب‌نشینی از مناطق خودی، تأمین حداکثر امکانات برای مقابله با دشمن، ایجاد انسجام در نیروهای رزمنده و ارتقاء روحیه آن‌ها، حضور مداوم در برنامه‌ریزی و عملیات جنگی، مشورت با صاحب‌نظران و اجرای بهترین تصمیمات با حداکثر بازدهی، تعیین اولویت‌های جنگی و اقدام اجرایی به موقع و ..... می‌شود.

غالباً کسانی که از خائن بودن رئیس‌جمهور در جنگ سخن گفته‌اند تعریف دقیق خود را از خیانت مشخص نکرده‌اند. چنانکه پیش‌تر دیدیم هر یک از فرماندهان منتقد به زعم خود واژه خیانت را به وی نسبت داده‌اند. برخی ندادن سلاح به مدافعان را عمدی دانسته و آن را مصداق خیانت توصیف کرده‌اند، برخی هم عقب‌نشینی‌های پی در پی و عدم هجوم به دشمن را عمدی و خیانت دانسته‌اند. برخی از این‌که اولویت حمله به فلان نقطه داخل خاک دشمن مورد غفلت واقع شده و دیگری به دلیل عدم ارسال به موقع تجهیزات ترابری، امکانات درمانی و سلاح، آن دیگری پا را فراتر نهاده تباری با دشمن برای عقب‌نشینی از خرمشهر و آبادان و یکی دیگر بی‌توجهی به سپاه و نیروهای مردمی را مصداق خیانت دانسته‌اند. آنچه بارز است معمولاً کسانی ایشان را به خیانت متهم ساخته‌اند که جملگی از نیروهای پرشور انقلابی بوده



و بطور خودجوش و داوطلبانه به عشق دفاع از دین و وطن و غالباً بدون تجربه جنگی پا به میدان نبرد با دشمن گذاشته بودند و تا حدود زیادی درک درستی از تنگناهای مدیریت جنگ، امکانات موجود قابل دسترس و کمبودها نداشتند. دسته دیگر منتقدین رقبای سیاسی رئیس جمهور بودند که ملاحظات دیگری به جز جنگ را نیز مدنظر داشتند.

فرض اصلی در این بخش آن بود که اختلافات در جنگ ریشه در دعوای جناح‌های سیاسی رقیب داشت. اثبات چنین فرضی نیاز به شواهد تاریخی چندانی ندارد اما برای روشن شدن موضوع به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنیم. به جز مسائل کلان جنگ که توسط شورای عالی دفاع و رهبر انقلاب تصمیم‌گیری می‌شد در مسائل روزمره جنگ چون پیشروی‌ها، عقب‌نشینی‌ها، جابجایی نیروها و فرماندهان، خرید تجهیزات، توزیع سلاح، آموزش نظامی، تشخیص مناطق برای حمله و .... غیره فرمانده کل قوا و مشاوران نظامی وی در ارتش تصمیم‌گیر اصلی بودند. به عبارت بهتر اگر اختلاف بر سر کیفیت جنگ می‌بود باید به جز بنی‌صدر تیم فرماندهان ارتشی همراه وی نیز مورد بازخواست قرار می‌گرفتند یا طرد می‌شدند زیرا کیفیت جنگ هر چه بود تنها محصول تصمیم فرماندهی کل قوا نبود، تصمیم شورای فرماندهی جنگ و مشاوران نظامی رئیس جمهور هم بود. اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد حزب جمهوری اسلامی به فرماندهان ارتشی جنگ به واسطه‌ی عملکردشان هیچ‌گونه انتقادی را وارد نمی‌دانست و حتی به توصیه برخی در پی جذب افسران عالی رتبه همراه با بنی‌صدر بوده است.

اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود به تاریخ ۶۰/۲/۱۳ چنین می‌نویسد:

«سروان شریف‌النسب آمد. او توصیه می‌کرد که تیمسار ظهیرنژاد را جذب کنیم، آدم سالمی است و نگذاریم بنی‌صدر ایشان جذب کند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۹۵)

به هر حال در این فصل سعی کردیم با بررسی شواهد از دو سو، هم از طرف رئیس‌جمهور و هم از طرف مخالفان وی قضایا را مورد بررسی قرار

دهیم و اینک در پایان فصل با توجه به تعریفی که از خیانت ارائه شده خواننده باید به نتیجه‌گیری از بحث بپردازد. این کمترین بهره از مطالعه تاریخ است.

## صلح

در مورد مسئله صلح بین ایران و عراق اظهارنظرهای فراوانی در مورد کیفیت و چگونگی صلح در مقاطع تاریخی مختلف صورت گرفته است. عمده مسئله آن است که منتقدین داخلی حاکمیت که ادامه جنگ را به صلاح نمی‌دانستند مقطع زمانی مناسب برای خاتمه جنگ و صلح را پس از پیروزی ایران در بیرون راندن ارتش عراق از خرمشهر قلمداد کرده‌اند، اما آنچه در این‌جا مورد بحث قرار می‌گیرد به صلح در دو مقطع زمانی یکی هفته اول جنگ و دومی حدود ۶ ماه پس از جنگ یعنی اسفند ۱۳۵۹ و فروردین ۱۳۶۰ باز می‌گردد یعنی حدود ۱۳ ماه قبل از فتح خرمشهر در ۱۳/۳/۱۳۶۱.

ابتدا به این نکته اشاره کنیم که فرماندهان جنگ و از جمله فرمانده کل قوا مدت جنگ را بسیار کوتاه تصور می‌کردند و از سوی دیگر رهبران عراق نیز به پیروزی سریع و اتمام جنگ در کوتاه مدت امید بسته بودند و هیچگاه تصور ادامه جنگ به مدت هشت سال را نداشتند. و لذا طبیعی بود زمزمه آتش‌بس از همان هفته اول شروع جنگ وجود داشته باشد. حتی شواهدی مبنی بر پیشنهاد اتمام جنگ از سوی عراقی‌ها پس از اشغال خرمشهر که بر پایه عقب‌نشینی تا مرزهای بین‌المللی بوده است وجود داشته، اما به واسطه امتیازات خواسته شده از طرف آنان مورد موافقت قرار نگرفته است.

از طرفی بحث‌هایی بین صاحب‌نظران و سیاستمداران وجود دارد که آیا می‌شد رئیس‌جمهور به عنوان فرمانده کل قوا از وقوع جنگ جلوگیری کند یا خیر؟ همین‌طور اما و اگرها در مورد نقش نیروهای سیاسی در شروع و ادامه جنگ و علل شروع جنگ و بسیاری مسایل دیگر. اما آنچه روشن است این مسئله چون بیشتر مسائل کشور متأثر از نوع نگاه جناح‌های سیاسی به مسئله جنگ بود، در یک مورد اکبر هاشمی رفسنجانی که در هنگام جنگ از مشاوران اصلی آیت‌الله خمینی بوده است، مسئولیت جنگ و جلوگیری از شروع آن را

بر عهده بنی صدر می‌داند. ایشان خود و همکارانش در حزب را فاقد ابزار لازم برای مذاکره با عراق می‌داند. او مدعی است وزارت خارجه نه در اختیار نخست وزیر بلکه در اختیار رئیس جمهور بوده و همچنین وی و دوستان هم حزبی وی و اکثریت نمایندگان مجلس از مسائل بی‌اطلاع بوده‌اند، ببینید:

«یکی از راه‌ها همین بود که آن‌ها بیایند و مذاکره کنیم. پرونده مفصلی دارد که من هنوز روی آن کار نکرده‌ام. ولی مسئولیت شروع جنگ با بنی صدر است. چون هم رئیس جمهور، هم قبل از آن رئیس شورای انقلاب و هم بعدها فرمانده کل قوا بود. سیاست خارجی را در دست داشت. ما در این مقطع حضور عملی نداشتیم. حرف می‌زدیم و مطلبی می‌نوشتیم. مجلس هم تازه کارش را شروع کرده بود و نمی‌توانست به این مسایل برسد. بنابراین، این سوالی است که جوابش با آقای بنی صدر است. می‌دانست در مرزها چه می‌گذرد و ما به اندازه او نمی‌دانستیم. بعدها وزرات خارجه کتابی در مورد تجاوز عراق به ایران را منتشر کرد. او ابتدا هر تجاوزی را از طریق وزارت خارجه یا نیروهای مسلح مطلع می‌شد. ما بعداً می‌فهمیدیم. سعی آن‌ها این بود که همه چیز را به ما نگویند. این جزو سیاست آن‌ها بود. بنابراین اگر کسی بخواهد یک کار تحقیقی کند، باید از مسئولیت بنی صدر شروع کند و همه جانبه به قضایا نگاه کند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۲، ۶۹)

اما بنی صدر تصمیم‌گیر اصلی را نه خودش بلکه آیت‌الله خمینی می‌داند. او به خاطر می‌آورد صدام حسین نامه‌ای را از طریق یک واسطه به آیت‌الله خمینی نوشت و از وی به واسطه اشتباهات‌اش عذرخواهی کرد، اما ایشان نپذیرفت. وی تاریخ این نامه را مشخص نمی‌سازد که آیا بعد از شروع جنگ یا قبل از آن بوده است، اما از محتوای سخنانش برمی‌آید که تاریخ نامه قبل از شروع جنگ بوده است:

«او [صدام حسین] آقا موسی اصفهانی، نوه‌ی آقا سیدابوالحسن اصفهانی که از مراجع مشهور تاریخ شیعه بود، به نزد آقای خمینی فرستاد. آقا موسی یک زندگانی پرماجری داشت، آن زمان، در دانشگاه بغداد تدریس می‌کرد. نزد این جانب آمد تا از طریق این جانب پیام صدام را به آقای خمینی برساند. صدام

پیغام کرده بود از رفتار خود پوزش می‌خواهد. آماده همه گونه جبران و همکاری با دولت جدید است. پیام صدام را به آقای خمینی گفتم. گفت: صدام شش ماه هم در عراق، دوام نمی‌آورد. چون می‌داند که امواج مردم عراق برمی‌خیزد و او را هم می‌برد آنجا که شاه را برد، به التماس افتاده و می‌خواهد از ما مشروعیت بگیرد و رژیم خود را نجات بدهد. آقا موسی از طریق دیگر هم کوشید اما نتیجه‌ای نگرفت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۹)

صرف‌نظر از این که نامه با چه انگیزه‌ای نوشته شده و نویسنده چنین نامه‌ای چگونه آدمی بوده، این نشان می‌دهد گفتگو بین دولت عراق و ایران در مورد صلح خیلی پیش‌تر و همزمان با تیره شدن روابط دو کشور از ابتدای سال ۱۳۵۹ آغاز شده بود.

به طور خلاصه در این فصل به مدعیات، شواهد و مدارکی خواهیم پرداخت که نشان می‌دهد صلح بر مبنای پذیرش تمام تعهدات عراق در قرارداد ۱۹۷۵ در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ در دسترس بود و چنین موضوعی به تصویب آیت‌الله خمینی و شورای عالی دفاع نیز رسیده بود و رئیس‌جمهور هم به عنوان فرمانده کل قوا مجری آن شده بود اما به دلیل اختلافات داخلی و جدی شدن مسئله عزل رئیس‌جمهور اجرای صلح به تعویق افتاد و چندی بعد با یکدست شدن حاکمیت و تغییر و تحولات سیاسی در رأس حاکمیت به فراموشی سپرده شد. از یک سو به علت وجود جو ترور توسط گروه‌های چپ‌گرا و اولویت حاکمیت در سرکوب این گروه‌ها حاکمیت فرصت پرداختن به موضوع صلح با دشمن خارجی را پیدا نکرد و اصولاً آن را اولویت خود نمی‌دانست. از سوی دیگر رژیم عراق هم صلح را دیگر در اولویت کاری خود نداشت زیرا با توجه به بحران سیاسی داخلی و نزاع امنیتی حاکمیت با حامیان رئیس‌جمهور هر لحظه احتمال می‌رفت که رژیم ایران دچار تغییر و تحول ناگهانی شود و این ممکن بود به تحمیل صلحی با شرایط بهتر به ایران منجر شود و به همین دلیل رژیم بعثی عراق با آنکه به واسطه تضعیف ارتش خود در جنگ به شدت حامی صلح بود اینک منتظر خبرهای جدید از آرایش سیاسی تهران بود تا حداکثر امتیاز را از صلح احتمالی با ایران بدست آورد.

ابتدا شواهد مربوط به درخواست آتش‌بس عراق یک هفته پس از حمله به ایران را مورد بررسی قرار داده و در مرحله بعد به پیشنهاد صلح جداگانه که از سوی کشورهای غیرمتعهد و کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی شش ماه پس از آغاز جنگ مطرح شد می‌پردازیم.

### مرحله اول مذاکرات صلح

کتر از یک هفته پس از آغاز جنگ تلاش‌های میانجی‌گرانه برای ایجاد آتش‌بس آغاز شد. اولین هیئت بلندپایه سازمان کنفرانس اسلامی مرکب از ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان، یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین و حبیب شطی دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی به تهران عزیمت کرد. آیت‌الله خمینی، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر هر سه متفقاً با این استدلال که تا زمانی که سربازان کشور عراق در خاک ایران حضور دارند پذیرش آتش‌بس امکان‌پذیر نیست، توقف جنگ در شرایطی کنونی را غیرممکن دانستند. روزنامه انقلاب اسلامی درست هشت روز پس از آغاز درگیری‌ها از مذاکرات انجام شده برای آتش‌بس گزارش می‌دهد:

«دیروز یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، ژنرال ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان و رئیس کنفرانس اسلامی و حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی در محل ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران با رئیس‌جمهوری کشورمان دیدار و گفتگو کردند بنا به گزارش خبرنگار خبرگزاری پارس در این دیدار که حدود ۲ ساعت به طول انجامید مسائل و مشکلات مربوط به حملات دولت بعثی عراق به ایران مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. بنا به همین گزارش در این دیدار دبیر کل کنفرانس اسلامی و رئیس کنفرانس یادآور شدند جنگ کنونی بین ایران و عراق به توانایی‌های هر دو کشور و دنیای اسلام لطمه می‌زند و افزودند ما به عنوان نمایندگان کنفرانس اسلامی خواستاریم که راه‌هایی بیابیم تا به این جنگ هرچه سریع‌تر پایان داده شود. رئیس‌جمهوری کشورمان در پاسخ اظهار داشت بهترین طریق پایان دادن جنگ و جلوگیری از هدر رفتن نیروهایی که باید علیه دشمن

مشترک به کار رود این است که دنیای اسلام باید به تجاوزگر بفهماند که در تعارض بین حق و باطل بی طرف نیست و از حق حمایت و جانبداری می کند. باید به حکومت متجاوز عراق از جانب همه کشورهای اسلامی یادآور شد که حمله به ایران حمله به اسلام و امت اسلامی است. مسلماً اگر همه دولت ها نیز چون امت های اسلامی که در این مبارزه حقانیت ایران را شناخته است و از آن حمایت می کند از حقانیت مبارزه ایران دفاع کنند متجاوزین جرأت ادامه تجاوز خود را نخواهند داشت. مسئله برای ما این است که تا بیرون راندن آخرین متجاوز از مرزهای خود با تمام قدرت به نبرد ادامه می دهیم و اجازه نخواهیم داد که مرزهای ما مورد تجاوز قرار گیرد و امپریالیزم و دست نشانندگان آن مخصوصاً رژیم بعثی در امور ما مداخله کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۷)

یک روز پس از این نماینده عراق در سازمان ملل متحد نیز از ایده آتش بس حمایت می کند:

«رویترا از سازمان ملل: نماینده ویژه عراق در سازمان ملل گفت کشورش به کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل اطلاع داده است که درخواست شب گذشته شورای امنیت، مبنی بر پایان دادن به جنگ ایران و عراق مورد قبول این کشور است. عصمت کتانی نماینده عراق در سازمان ملل که سمت معاونت وزارت خارجه این کشور را نیز برعهده دارد گفت پاسخ کشورش را به والدهایم تسلیم کرده است. به گفته وی انتظار می رود متن این جوابیه به زودی انتشار یابد. کتانی در پاسخ به این سوال که آیا جواب عراق مشروط است یا نه گفت این پاسخ بسیار مثبت است ولی از توضیح پیرامون جزئیات مفاد آن خودداری کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۸)

به نظر می رسد آنچه در این مقطع باعث شد عراق رسماً خواهان پایان جنگ شود دو چیز بود اول اشتغال برخی از نقاط مرزی ایران در دو سه روز اول جنگ که می توانست در مذاکرات صلح اهرم مناسبی برای فشار بر ایران باشد و دوم عکس العمل قدرتمند ارتش ایران به خصوص نیروی هوایی ایران در حمله متقابل روز اول مهرماه ۱۳۵۹ که پیش بینی های دولت عراق در اشتغال

سریع شهرهای مورد اختلاف با ایران (آبادان، خرمشهر) و احتمالاً فتح سریع استان جنوبی خوزستان را اشتباه و غیرممکن می‌نمود. در واقع از این جنبه می‌توان عکس‌العمل ارتش تضعیف شده ایران را مثبت ارزیابی نمود. در همین حد که سرعت بالای ماشین جنگی ارتش عراق در اشغال نوار مرزی را کند و تقریباً متوقف کند، اقدامی در حوزه توجه است. این‌که دولت عراق به طور جدی و رسمی خواهان آتش‌بس بود در واقع تأیید این نظریه است که ارتش ایران رژیم بعثی عراق را از خواسته‌های اولیه خود ناامید ساخته بود.

آیت‌الله خمینی موضع خود در مورد آتش‌بس را چنین اعلام کرد:

«و الان این‌ها هجوم کرده‌اند بر اسلام و ما باید دفاع بکنیم و ابداً قضیه صلح و قضیه سازش در کار نیست و ما اصلاً مذاکرات نمی‌کنیم با این‌ها برای این‌که فاسد و مفسد هستند و ما با این اشخاص مذاکره نمی‌کنیم بله اگر اینها بروند کنار و از همه جا بیرون بروند و تسلیم بشوند ما آن موقع ممکن است به واسطه این‌که بین مسلمین خیلی چیز نشود ما هم یک سکوتی بکنیم و الا مادامی که اینها دست‌شان اسلحه هست ما هم اسلحه‌مان ایمان است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۰)

رئیس‌جمهور اما تمایل به آتش‌بس متجاوز را ترفندی فریبکارانه می‌داند و با استدلال فرضیه صلح‌طلبی صدام حسین را رد می‌کند:

«از ناحیه دولت فلسطین ابوالولید و سفیر آن‌ها نزد من آمدند و نامه‌ای هم از شورای انقلاب فلسطین آوردند. آن‌ها گفتند به دعوت صدام حسین به عراق رفته بودند و او گفته است ما قصدی نداریم. همینقدر که زمین‌هایی را که در قرارداد الجزایر گرفته شده است پس بگیریم کاری نخواهیم کرد. البته دروغ‌شان زود افشا شد و من همان‌وقت هم به جناب سفیر گفتم که این حرف آقای صدام حسین مرا به یاد اطمینان اسرائیل به ناصر می‌اندازد که از طریق سفیر شوروی به او گفته بودند ما حمله نخواهیم کرد و این بدان معنی است که نخیر این‌ها همان طرح گسترده را اجرا خواهند کرد و گرنه برای آن مقدار کار این مقدار تلفات را قبول نمی‌کنند، قیمت تعداد میگ‌هایی که از دست

داده‌اند خیلی بیشتر از آن چیزی است که می‌خواهند بگیرند و شما خواهید دید که حرف ما صحیح است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲)

به طور قطع می‌توان شکست ارتش عراق در مرحله اول تهاجم خود به ایران را با موافقت با آتش‌بس مرتبط دانست. گرچه بخشی از نوار مرزی ایران در تصرف دشمن بود اما هیچ کدام از شهرهای مهم و مورد مناقشه از جمله آبادان و خرمشهر توسط دشمن اشغال نشده بود، توجه این‌که خرمشهر یک ماه پس از این تاریخ اشغال شد، به‌رحال به دلیل تفوق نظامی نسبی دشمن و اشغال نوار مرزی امکان مذاکره درباره صلح در سایه حضور دشمنی در خاک ایران وجود نداشت و این مسئله مسئولین را واداشت پیش شرط منطقی خود برای آتش‌بس را خروج دشمنی از داخل خاک ایران و بازگشت به آن سوی مرز اعلام کنند.

محمدعلی رجایی نخست وزیر موضع کشورمان در مورد آتش‌بس را اعلام می‌کند:

«تا زمانی که دشمن در خاک ماست پیشنهاد آتش‌بس را نخواهیم پذیرفت.» (میزان، ۵۹/۷/۲۲)

رئیس جمهور هم بر این موضع تأکید می‌کند:

«بابت این‌که قشون خود را بیرون ببرد باجی نخواهیم داد. او می‌خواست رژیم ما را از بین ببرد ما هیچ باجی به او نمی‌دهیم ما خودمان کافی و توانا هستیم تا قشون او را در اینجا به تحلیل ببریم و ما در این زمینه عجله‌ای نداریم.» (همان، ۵۹/۷/۲۹)

رئیس‌جمهور سه هفته پس از آغاز جنگ به شرط خروج عراق از خاک ایران (هنوز خرمشهر اشغال نشده بود) آمادگی خود برای آتش‌بس را اعلام می‌کند:

«اگر عراق قوای خود را از ایران خارج کند حاضریم نیروهای امنیتی سازمان ملل را برای حفظ صلح در مناطق مرزی بپذیریم آزموده را آزمودن خطاست ما با دو ملت دوست و یک رژیم خائن به هر دو ملت طرف هستیم. حال ما نیروهای سازمان ملل را بپذیریم [بدون عقب‌نشینی] این اصلاً معنی



ندارد به هر حال ما محتاج نمی‌شویم اگر کار را هم سخت دیدیم تحمل سختی را بر چنین راحتی ترجیح می‌دهیم.» (میزان، ۵۹/۷/۲۰)

حدود ده روز بعد از مرحله اول و هنگامی که هیئت سازمان کنفرانس اسلامی برای بار دوم به ایران مسافرت نمود تا ایران را به آتش‌بس راضی کند، رئیس‌جمهور مواضع ایران را برای آنان تشریح نمود:

«امروز [حبیب] شطی و ضیاء‌الحق... از من می‌خواست که دولت ایران با ختم جنگ موافقت کند. من گفتم ما جنگ را شروع نکردیم، جنگ به ما تحمیل شد و تا وقتی که سرباز خارجی در سرزمین ماست و امکان تجاوز هست و از بین نرفته است نمی‌توانیم آن را متوقف کنیم. ضیاء‌الحق گفت من می‌فهمم. ملت شما با این امر موافقت نخواهد کرد... اما در عین حال می‌شود یا به پای جنگ گفتگو هم کرد من به او گفتم که گفتگو در کنار جنگ وقتی است که ما تصمیم خود را نگرفته باشیم یا تردیدی در راهی که در پیش داریم داشته باشیم. ما این تردید را نداریم تصمیم ما استوار است و ما جنگ را تا [بازگشت] وضع قبلی ادامه خواهیم داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۶)

فرمانده کل قوا طی جوابیه‌ای به پیام کورت والدهایم دبیرکل وقت سازمان ملل متحد هرگونه مذاکره با دولت بعثی عراق تا زمانی که سربازان عراقی در خاک ایران حضور دارند، رد نمود:

«ماه‌ها قبل از حمله ۲۲ سپتامبر علائمی وجود داشت که عراق مشغول آمادگی برای گسترش اقدامات خصمان‌هاش علیه ایران می‌باشد. حرکات غیرعادی واحدهای نظامی عراق در مرزهای مشترک ما در ماه قبل شاهد این است که عراق از قبل قصد تجاوز داشته است. در مقابل اقدامات فوق‌الذکر ما به هیچ حرکتی که باعث تحریک عراق گردد دست نزدیم و تمایلی به برخورد نظامی با او نشان ندادیم. باور نمی‌کردیم که مسئولین عراقی نیت یک جنگ همه جانبه و تجاوزکارانه بر ضد ایران را در سر پیروانند. موضع غیرتهاجمی ما این‌طور به ثبوت می‌رسد که برای حمله هوایی عراق علیه پایگاه‌های هوایی و فرودگاه‌ها آمادگی دفاعی نداشتیم. ولی زمانی که قصد عراق و توطئه او به وقوع پیوست با نیروی لازم به عمل متقابل برخاستیم. با دامن زدن به یک

جنگ تجاوزکارانه در داخل سرزمین ما و حمله به مراکز حساس کشور، عراق راهی دیگر جز دفاع از خود برای حفظ حاکمیت برای ما باقی نگذارد. قطعنامه شورای امنیت زمانی به تصویب رسیده است که دولت عراق دست به جنگ تجاوزکارانه در ضدیت آشکار با منشور ملل متحد و همه رفتارهای بین‌المللی زده است. واضح است که ادعاهای عراق به جز تبلیغات بی‌اساس برای فریب افکار عمومی جهان نیست. نحوه و پیوستگی تجاوز نظامی عراق به خصوص حمله به تأسیسات صنعتی و مراکز پرجمعیت نمونه آشکاری از طبیعت جاه‌طلبی‌های مقامات عراقی است که بعد از زیرپا گذاشتن اصول قانونی و اخلاقی از ابتکار صلح‌جویانه سازمان ملل فریبکارانه سوءاستفاده می‌نماید. بر مبنای حقایق فوق تا زمانی که جنگ تجاوزکارانه عراق علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه دارد پیشنهاد ذکر شده در نامه شما و قطعنامه شورای امنیت نمی‌تواند مورد نظر دولت ما قرار گیرد. تا زمانی که عراق حاکمیت اراضی ما را زیرپا گذاشته است و مامورین عراقی در داخل مرزهای ما به اقدامات تجاوزکارانه و خرابکارانه مبادرت می‌ورزند هیچ فایده‌ای در هیچ مذاکره مستقیم یا غیرمستقیم در مورد منازعات بین دو کشور نمی‌بینم. آقای دبیرکل، احترامات این جانب را بپذیرید. ریاست جمهوری اسلامی ایران، سیدابوالحسن بنی‌صدر.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۲)

وی همچنین پس از تقدیم گزارش روزهای اول جنگ به آیت‌الله خمینی طی مصاحبه‌ای اقدامات هیئت میانجی صلح کشورهای اسلامی به منظور آتش‌بس در جنگ را بی‌فایده دانست و آن را رد نمود:

«چون رؤسای دول اسلامی برای مذاکره به ایران می‌آیند و ما گفته‌ایم که برای میانجیگری و آشتی ما آمادگی نداریم - برای این که بین حق و باطل آشتی معنی ندارد - ما بر حق هستیم و آن‌ها باطل به دلیل این که آن‌ها بی‌دلیل به ما حمله کرده‌اند، پس فقط می‌شود جانب حق را گرفت، هر کس می‌خواهد بیاید جانب حق را بگیرد ما با کمال میل می‌پذیریم. این امر که روسای دول اسلامی شایق شده‌اند که به کشور ما بیایند در واقع از نظر من احترامی است که به مقاومت ملت و نیروهای مسلح ما می‌گذارد که خواب‌های صدام حسین

دروغگو را این‌ها آشفته کرده‌اند... بنابراین هر کس و هر کدام از جمله آقای ضیاء‌الحق به نمایندگی کشورهای اسلامی به همراه دبیرکل کشورهای اسلامی به ایران می‌آیند و نماینده هر کدام از کشورها نیز که بیایند ما این را احترامی تلقی می‌کنیم به مقاومت فرزندان ایران در جبهه‌ها و در همین حدود که بفهمند ما چه می‌گوییم حق ما چیست ما می‌پذیریم و صحبت می‌کنیم، اما درباره این‌که میانجیگری بشود وضع ما که نامعلوم نیست که میانجی لازم باشد حق معلوم است آن‌ها تجاوز کرده‌اند و زور گفته‌اند، ما هم تودهنی به زورگو زده‌ایم و ناچار ما جنگ را ادامه می‌دهیم تا حق پیروز شود انشاء الله..» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۶)

محمدعلی رجایی نخست‌وزیر نیز تقریباً همان مواضع را تکرار می‌کند: «سفر نمایندگان کشورهای اسلامی به ایران اگر در حد این‌که بخواهند در جریان امر قرار بگیرند آماده هستیم و نظرات مان را به آن‌ها می‌گوییم، اما این‌که بخواهند مذاکره‌ای یا مصالحه‌ای باشد به هیچ وجه حاضر نیستیم.» (همان) حدود یک ماه پس از جنگ فرمانده کل قوا طی نامه‌ای به رئیس جنبش غیرمتعهدها از او می‌خواهد تجاوز رژیم عراق به ایران را محکوم کند:

«رژیم بعثی عراق ظاهراً عدم اجرای مفاد عهدنامه سال ۱۹۷۵ منعقد بین ایران و عراق را مستمسک تجاوز خود به ایران قرار داده غافل از این‌که عهدنامه مذکور خطوط مرزی زمینی و آبی ایران و عراق را دقیقاً مشخص نموده و طرق حل مسالمت‌آمیز اختلافات احتمالی را نیز پیش‌بینی کرده مع‌الوصف دولت عراق بدون توجه به طرق پیش‌بینی شده با بهانه قرار دادن عهدنامه مورد بحث خاک جمهوری اسلامی ایران را مورد تجاوز قرار داده است. ادعاهای عراق در مورد اصرار آن کشور جهت حل مسالمت‌آمیز اختلافات خود با ایران کذب محض می‌باشد... تجاوز آشکار رژیم عراق علیه جمهوری اسلامی ایران یک بار دیگر نفوذ و نقش ابرقدرت‌ها را در منطقه افشا نموده و تقویت حضور بیگانگان در این منطقه حساس منافع ملت‌های منطقه را مورد تهدید قرار داده است با عنایت به مراتب فوق دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان عضو جامعه کشورهای غیرمتعهد از دولت شما به عنوان یکی از

اعضای جامعه مذکور انتظار داشته و دارد به خاطر احترام به آرمان‌ها و زیربنای فکری که در جنبش عدم تعهد پذیرفته شده و به عنوان اصول مقبول این جامعه از آن یاد می‌شود، تجاوز دولت عراق را که یقیناً با اصول مزبور منافات دارد محکوم نموده و پشتیبانی خود را از موضع برحق دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام نماید. با تجدید مراتب احترام، سیدابوالحسن بنی‌صدر- رئیس جمهوری اسلامی ایران.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۸/۷)

پافشاری دولت ایران بر مواضع اصولی‌اش در خروج متجاوز به عنوان پیش‌شرط، دشمن را به اعمال فشار بیشتر از طریق حمله به شهرها و مراکز غیرنظامی کشاند. ارتش عراق موشک باران و بمباران شهرهای بزرگ را دستور کار قرار داد، اما ایران از مقابله به مثل و کشتار غیرنظامیان خودداری نمود. رئیس جمهور مقابله به مثل در برابر حمله ناجوانمردانه عراق به شهرهای ایران به خصوص دزفول را به دلایل انسان دوستانه رد کرد:

«عکس‌العمل چه می‌خواهد باشد ما هم برویم شهرهای آن‌ها را بزنیم. خیر ما این کار را نمی‌کنیم و همین حالا هم امام گفتند که مسلمان نمی‌تواند برادر مسلمانش را به دلیل این‌که یک دولت جنایت‌کاری آمده است و در اینجا یک جنایتی کرده است بزند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۹)

رئیس‌جمهور یک روز پس از حمله موشکی به شهر دزفول (۵۹/۸/۳) پس از بازدید از محل اصابت موشک در جمع مردم خشمگین که با سردادن شعار خواهان پاسخ کوبنده به رژیم بعثی عراق بودند، بر مقاومت تا نابودی این رژیم منفور تأکید کرد:

«اینک در حضور مردمی که دیشب موشک‌های شما خانه‌های آن‌ها را ویران کرده است می‌گویم مرز ما با دولت شما سقوط دولت شماست، ما به حکم اعتقاد ریشه‌ای و بنیادی به اسلام و درسی که در وطن دوستی از مکتب اسلام گرفته‌ایم و به حکم این‌که از نظر ما وطن دوستی از ایمان بشری سرچشمه و ریشه می‌گیرد به دولت تو می‌گوییم هرچه جنایات دولت تو بیشتر می‌شود اراده ما بیشتر می‌گردد و اراده ما به سرنگونی رژیم‌های چون رژیم تو افزون‌تر می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۵)

ایشان همچنین به کشورهای منطقه هشدار داد در صورت کمک به صدام با آن‌ها مانند دشمن برخورد خواهد کرد:

«ما با کشورهایی که ثابت بشود با عراق همکاری می‌کنند مانند دشمن عمل خواهیم کرد و این را قبلاً به همه کشورهای منطقه هم اعلام کرده‌ایم البته بسیاری از این کشورها به ما اطلاع داده‌اند که کمکی به دولت عراق نمی‌کنند و از تجاوز او هم پشتیبانی نمی‌نمایند امیدواریم به همین قولی که به ما دادند وفادار بمانند و اگر وفادار نماندند ما با همان روشی که با دشمن باید در پیش گرفت با آن‌ها معامله خواهیم کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۷/۱۳)

رئیس‌جمهور پذیرش خواسته‌های دشمن و طرف‌های جهانی مبنی بر آتش‌بس را تسلیم در برابر خواسته‌های ناحق آن‌ها قلمداد می‌کند و بر تداوم جنگ تا رسیدن به خواسته‌های ایران تأکید می‌کند:

«از نظر من بهای تسلیم نشدن هر قدر سنگین باشد به سنگینی بهای تسلیم شدن نیست. پس من در این‌جا که هستم می‌مانم. و جنگ را ادامه می‌دهم تا وقتی که مطمئن شوم به مسئولیت خود عمل کرده و استقلال کشور و رژیم جمهوری را حفظ کرده‌ام و به نظر من هر کس در هرکجا باید با این فکر کار و عمل کند. بهای تسلیم شدن یعنی برگشتن به رژیم وابستگی، همان غارت‌ها و همان اوضاع.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۰)

ایشان در نامه‌ای به صدام حسین رئیس‌جمهور عراق آتش‌بس در جنگ را خیانت به روح اسلام و مستضعفان روی زمین توصیف می‌کنند:

«آیا به نظر شما از نظر دید ارتشی صحیح است که ارتش بعد از آنکه قد راست کرد، آتش بس را بپذیرد؟ خیر، ما نه تنها از نظر نظامی نمی‌توانیم این کار را بکنیم، بلکه به لحاظ پایان بخشیدن به سیاست تجاوز در جهان، نیز نمی‌توانیم این راه‌حل را بپذیریم. ما قبول آتش‌بس را خیانت به روح اسلام، خیانت به ملت فلسطین و به همه‌ی دوزخیان روی زمین و همه‌ی مستضعفانی می‌دانیم که هر روز از سوی قدرت‌های این جهان مورد تجاوز قرار می‌گیرند. بنابراین قاطعیت ما در جنگی که می‌کنیم کامل است و هرچه این جنگ به طول بیانجامد ما تا پیروزی ادامه خواهیم داد. چون ما خود را بر حق می‌دانیم،

مطمئنیم که در این جنگ شکست نخواهیم خورد. چرا که بنا بر وعده قرآنی حق پیروز است.» (انقلاب اسلامی، ۱۴/۱۰/۵۹)

با آنکه رئیس‌جمهور همواره بر تداوم جنگ تا پایان حضور نیروهای بعثی در ایران تأکید داشت اما جنگ را با روحیات و احساسات خود مغایر می‌داند:

«طبیعی که مرا معاینه می‌کرد. از من پرسید که آیا کاری انجام می‌دهم که از آن نفرت دارم؟ که بازتاب آن کار در اعصاب و جریان خون به صورت پایین آمدن فشار خون جلوه‌گر می‌شود؟ گفتم بله معلوم است. من از جنگ نفرت دارم و شب و روز به جنگ مشغولم. خصوصاً نفرت دارم از این که این جنگ را با برادر مسلمانم انجام می‌دهم. زیرا من می‌دانم که آن سرباز عراقی هیچ گناهی ندارد و باز خصوصاً کسی این کار را می‌کند که مجبور شده است به این کار، کسی که سال‌های دراز نوشته و گفته است که اگر ما مسلمان‌ها متحد می‌شدیم و اگر یکی می‌شدیم، اگر چنین می‌شدیم، اگر چنان می‌شدیم، خنجرهایی مثل خنجر اسرائیل را از پشت به قلب ما فرو نمی‌کردند.» (انقلاب اسلامی، ۹/۱۰/۵۹)

هاشمی رفسنجانی عضو شورای عالی دفاع در آن هنگام، معتقد است بنی‌صدر تا زمانی که دشمن در خاک ما بود، حاضر به صلح نبود و بر ادامه جنگ اصرار داشت:

«درخواست آتش‌بس از سوی آمریکا، شوروی و مجامع بین‌المللی، خیلی زود مطرح شد. حتی پیش از آمدن هیأت‌های میانجی صلح. اما تقریباً هیچ‌کس از نیروهای سیاسی و یا نظامی با چنین آتش‌بسی موافق نبود. خصوصاً فرماندهان نظامی، چنین آتش‌بسی را به صلاح نمی‌دانستند و نمی‌پذیرفتند. آن‌ها در نخستین روز جنگ، وقتی برای شرکت در جلسه‌ی شورای عالی دفاع، به اتاق جنگ که در زیرزمین ستاد مشترک بود، رفتیم، در حالی که همه‌ی فرماندهان ارشد ارتشی جمع بودند و بنی‌صدر جلسه را اداره می‌کرد، با جدیت از ما خواهش کردند که آتش‌بس را نپذیریم و گفتند که حیثیت ارتش مخدوش شده است و حالا ما فرصت پیدا کرده‌ایم که به ملت بگوییم که وفادار به آرمان‌های انقلاب هستیم. آن‌ها می‌خواستند که حیثیت خود را حفظ

کنند و می‌گفتند که مجهز شده‌ایم و باید جواب عراق را در میدان بدهیم تا خیال نکند الان برگ برنده در دستش است. بعد از بحث آن شب، با حضرت امام (ره) هم صحبت کردیم. نظر امام (ره) به عنوان فرماندهی کل قوا این بود که عراق با پای خود به دام افتاده است و باید عراق را تنبیه کنیم تا بعد از این، چنین مسأله‌ای از سوی عراق و دیگر کشورها برای ایران پیش نیاید. این یک اصل تقریباً قطعی بین همه‌ی ما بود که تا اشغالگر در خاک ماست، مذاکره و قبول آتش‌بس به ضرر ماست. اشغالگر باید از خاک ایران بیرون برود و اگر بنا است مذاکره‌ای بشود، باید بعد از خاتمه‌ی اشغال و از موضع قدرت باشد، اگر آن زمان ما آتش‌بس را می‌پذیرفتیم، عراق حتماً شروطی را مطرح می‌کرد که بزرگترین شرط آن لغو قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر بود که صدام آن را اول جنگ در حضور خبرنگاران پاره کرده بود. در حالی که بخشی از ایران در اشغال عراقی‌ها بود، کسی نبود که صلح بخواهد. معلوم بود اگر آتش‌بس پذیرفته شود، ارتش عراق از مناطق اشغالی بیرون نمی‌رود. بنی‌صدر هم به عنوان جانشین فرماندهی کل قوا، صلح آن گونه را نمی‌خواست ارتش هم واقعاً حاضر نبود صلح شود. قبلاً گفتم، آن‌ها معتقد بودند که باید حیثیت خودشان را تجدید کنند؛ به علاوه فرصتی برای آن‌ها بود که بار دیگر وفاداری‌شان را به امام و مردم نشان دهند.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۳۶)

### مرحله دوم مذاکرات صلح

پیش‌تر یادآور شدیم رئیس‌جمهور احتمال طولانی شدن جنگ بیش از چند ماه را نمی‌داد و از سوی دیگر دشواری‌های بین‌المللی بسیاری پیش روی وی قرار داشت. هم از بابت گروگانگیری در سفارت آمریکا و هم پیچیده شدن آزادی گروگان‌ها، از سوی دیگر مواضع انقلابیون در مورد صدور انقلاب و تیرگی روابط با غربی در پی اعدام عناصر رژیم سابق و در نهایت فقدان یک سیاست خارجی منسجم و نبود فردی در رأس وزارت خارجه جملگی فشارهای بین‌المللی بر ایران برای صلح را افزون ساخته بود. موضع منطقی ایران در پذیرش آتش‌بس تنها در زمانی که متجاوز از قلمرو ایران خارج شود

به هیئت‌های متعدد خارجی از جمله اولاف پالمه نخست وزیر سوئد و یاسر عرفات رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین اعلام شده بود. عمده کار هیئت‌ها نزدیک کردن موضع ایران با موضع رژیم متجاوز بعثی بود. نکته مهم دیگر این‌که کنفرانس طائف (عربستان) سه ماه پس از اشغال خرمشهر و توقف ماشین جنگی عراق در مرزها تشکیل گردید که نشانگر پی بردن صدام به اشتباه خود در تجاوز به ایران بود. به نظر می‌رسید هیئت حاکم حزب بعث خواسته‌های اولیه خود در جدا کردن خوزستان و جزایر خلیج فارس از ایران را به تثبیت موقت نیروهای خود در متصرفات مرزی و خرمشهر تقلیل داده است و این خود پیروزی بزرگی برای ایران و ارتش، سپاه و نیروهای مردمی به نظر می‌رسید. به هر حال کنفرانس طائف با توجه به جمیع جوانب درخواست صلح اعراب و شیوخ منطقه از ایران به حساب می‌آمد، شایع بود آنان حتی حاضر به پرداخت غرامت به ایران نیز بودند اما یک مسئله اساسی همواره از سوی آنان مغفول بود و آن حضور متجاوزان عراقی در برخی از نقاط مرزی و تصرف چند شهر مرزی ایران بود.

مهم‌ترین اقدام و جدی‌ترین تلاش برای اجرای آتش‌بس و صلح، توسط سازمان کنفرانس اسلامی انجام شد. پس از تشکیل کنفرانس سران اسلامی در طائف عربستان که ایران در آن در اعتراض به عدم محکومیت حمله عراق به ایران شرکت نکرد این سازمان هیئتی را مأمور نمود تا در اسرع وقت نظر طرفین جنگ را برای آتش‌بس جلب کند. این هیئت به ریاست حبیب شطی دبیر کل سازمان کنفرانس اسلامی راهی ایران و عراق شد. اعضای عالی رتبه‌ای دبیرکل را در این سفر همراهی می‌نمود که نشانگر جدی بودن تلاش برای صلح بود. از جمله ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان، ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش، احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه، داوود اجورا رئیس‌جمهور گامبیا، بولنت اولوسو نخست‌وزیر ترکیه، مصطفی نیاس وزیر خارجه سنگال، یاسر عرفات دبیرکل سازمان آزادی بخش فلسطین، وزیر خارجه ترکیه و هانی الحسن عضو کمیته مرکزی سازمان آزادی‌بخش فلسطین. این هیئت در تاریخ ۵۹/۱۲/۹ درست ۵ ماه پس از آغاز



جنگ وارد تهران شد. آنها پس از ملاقات و گفتگو با اعضای شورای عالی دفاع، طی مصاحبه‌ای هدف خود از مسافرت به ایران را اعلام کردند. حبیب شطی گفت:

«اولین مرحله مذاکرات ما با مقامات ایرانی پایان یافت و قرار است امشب (دیشب) این هیات به سوی بغداد عزیمت کند. وی افزود ما پیام کنفرانس اسلامی طائف را به رهبر انقلاب و تمامی مسئولین ایرانی ابلاغ کردیم. شطی ادامه داد در این مذاکرات همچنین نظرات امام خمینی و اعضای شورای عالی دفاع و دیگر مسئولین ایرانی را شنیدیم و اکنون نیز برای شنیدن نظرات مقامات عراقی به بغداد می‌رویم و پس از ملاقات با مقامات عراقی تصمیم داریم مجدداً با هیأتی به ایران برگردیم وی در پاسخ این سوال که آیا این هیأت هیچ گونه مرحله‌ای از کارهایش را انجام داده است، گفت: اولین مرحله از کارهایمان را با مذاکره پایان داده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

احمد سکوتوره به نمایندگی از مقامات هیئت و ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان نماینده ایران و رئیس شورای عالی دفاع با هم به گفتگو پرداختند. در این گفتگو سکوتوره وظیفه هیئت را نه مشخص کردن آغازگر جنگ و متجاوز بلکه ایجاد آتش‌بس دانست. وی گفت:

«امروز که ما به این جا آمده‌ایم به عنوان یک سازمان نیامده‌ایم و نه به عنوان یک دادگاه که قضاوت کند و حق و باطل را تشخیص دهد. قضاوت در مورد اختلافات موجود بسیار مشکل خواهد بود حقیقت آن است که این جنگ باعث تأسف ماست و هرکس برنده یا بازنده باشد در مرحله نهایی بازنده اسلام است. وی افزود این جنگ باید به طریق عادلانه و سریع حل شود. شیطان انسان‌ها را از هم جدا می‌کند. اسلام انسان‌ها را متحد می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

رئیس‌جمهوری اسلامی ایران نیز در پاسخ وی چنین گفت:

«واقعیت آن است که شیطان وجود دارد و تقاضای اول ما این است که روشن کنید شیطان در این جنگ کیست. در همین جا تقاضای دوم ما طرح می‌شود و آن تشخیص متجاوز است و این‌که وقتی متجاوز مشخص شد او را

آنطور که اسلام می‌گوید، به سزای خود برسائید و به تجاوز او خاتمه دهید. این که هر طرف که برنده شود یا ببازد بازنده اسلام است، اگر ما به عنوان دو ملت در جنگ بودیم درست بود ولی ارتش عراق در پاسخ به خواست ملت عراق به ما حمله نکرده است. ما هر دو ملت با رژیم منحرفی روبرو هستیم. ما قبلاً با فرستاده‌های شما نظرات خود را مطرح کرده‌ایم. در دیدارهای اولاف پالمه نیز گفتم که باید در برابر متجاوز ایستاد. بنابراین از شما می‌خواهم که متجاوز را مشخص سازید. حتماً دولت عراق به شما گفته است که ایران به عراق تجاوز کرده است. این ادعای عراق دروغ است و مسئله تجاوز عراق مسبوق به سابقه طولانی از آغاز انقلاب است. عراق در استان‌های کردستان و خوزستان با اعزام خرابکاران خود علیه جمهوری اسلامی عمل کرده و دخالت داشته است. اگر عراق مدعی است که قرارداد ۱۹۷۵ به اجرا درنیامده، او می‌بایست پیش از شروع جنگ به سازمانی که شما را به این‌جا فرستاده است یا سازمان‌های دیگر اطلاع می‌داد. ما به دفعات چه پیش از حمله عراق به ایران و چه بعد از آن به طور مستقیم خاطر نشان کرده‌ایم که انقلاب ما بریدگی در جهان اسلام را به سود هدف مقدس عمومی یعنی نجات فلسطین، از بین برده است و شما به جای این‌که بر ضد ما عمل کنید، لازم است همه بر ضد دشمن مشترک عمل کنیم. ولی نتیجه این دعوت‌ها حمله مسلحانه به کشور ما بوده است. ما به خدا توکل کرده‌ایم و با استقامت ایستاده‌ایم. چه کار دیگری غیر از این استقامت، راه عمومی ملت ما را بر ضد تسلط ابرقدرت‌ها همواره می‌کند؟»

(انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

پس از این مقدمه، احمد سکوتوره از ایران خواست طرح خود برای آتش‌بس را ارائه دهد، رئیس جمهور طرح جمهوری اسلامی ایران را به شرح زیر ارائه داد:

«ما با این مقدمه پیشنهادات خود را به این صورت ارائه می‌دهیم:

۱- حکم اسلامی تحقق یافته و به اجرا درآید و آن تشخیص متجاوز و تنبیه اوست.

۲- ما نمی‌توانیم در حالی که دشمن متجاوز در خاک ماست، آتش‌بس را بپذیریم. قبول آتش‌بس در حالی که متجاوز در خاک ماست، در انسانی که به خاطر عقیده جنگیده است، رکودی بوجود می‌آورد که جبران آن آسان نیست.

۳- همان‌طور که بارها گفته‌ایم قرارداد سال ۱۹۷۵ از نظر ما پذیرفته شده است ما کمترین نظری به خاک عراق نداریم. ولی پذیرفتن این قرارداد موقعی وجه عملی پیدا می‌کند که در خاک ما از نیروهای متجاوز کسی نباشد. آقای بنی‌صدر در پایان سخنان خود گفت که اسلام به شما حکم می‌کند که از عدالت و خواست عادلانه ما حمایت کنید و ما به شما اطمینان می‌دهیم که هیچ چیز زیباتر از این نیست که در این جنگ حق پیروز شود. اگر چنین شد مسئله فلسطین، افغانستان و سایر مسلمانان که تحت ستم هستند، حل خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۰)

آیت‌الله خمینی در دیدار با هیئت صلح از آن‌ها می‌خواهد به شناسایی متجاوز پرداخته و به دفع تجاوز او بپردازند:

«شما ۸۰ دقیقه گوش کردید به اراجیفی که او در عین حال که در کشور ما واقع شده است و لشکر او در کشور ما مشغول به آدم کشی است خودش می‌گوید که ایران متجاوز است و شما سوال نکردید از او که تجاوز ایران کجاست؟ آیا الان ما در مملکت عراق داریم جنگ می‌کنیم یا در مملکت ایران داریم جنگ می‌کنیم؟ اگر در مملکت ایران جنگ می‌کنیم، تجاوز مال عراق. اگر یک روز به عراق حمله کردیم تجاوز مال ما هم هست اما اگر ما دفاع می‌کنیم و از حقوق ملت دفاع می‌کنیم از اسلام و دفاع می‌کنیم از حقوق عراق و دفاع می‌کنیم از مسلمین، نباید کنفرانس طائف ساکت بنشیند و نباید شما به این وضع فکر کنید دو تا ملت با هم مقابل هستند. شما به همین یک واجب که خدا امر فرموده است به شما و تمام مسلمین، اگر چنانچه یک طایفه‌ای از مسلمین به طایفه دیگر تجاوز کرد، باید با او مقابله کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

رئیس‌جمهور هم عملکرد کنفرانس اسلامی در طائف عربستان را محکوم نمود:

«این عدالت اسلامی بود که به یک متجاوزی اجازه دادید در آن کنفرانس شرکت بکند و با وجود غیبت کشوری که قربانی تجاوز شده است به او هشتاد دقیقه هم اجازه دادید که این دروغ‌ها را بگوید؟ آیا این آن عدالت اسلامی است؟ خیر این معنایی جز این ندارد که اولاً کسی غم ملتی را که خود غم خود را نخورد، نخواهد خورد. پس ما باید خود غم خود را بخوریم. در این دنیا هنوز زود است که ارزش‌های والای اسلامی برای حکومت‌ها معتبر شده و حاکم شده باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۲۱)

ایشان قبل از ورود هیئت صلح موضع صریح ایران در مورد جنگ را به طور شفاف مشخص کرده بود:

«این‌طور که خبرگزاری‌ها گزارش کرده‌اند در این کنفرانس (طائف) یک هیئت ۷ نفره از سوی کنفرانس تعیین شده که بیایند و آتش‌بس کنند ما قبلاً حرف‌مان را در این مورد زده‌ایم و نمی‌توانیم دشمن را در خاک‌مان بپذیریم و بایستیم تماشا کنیم که دیگران بیایند و آتش‌بس بدهند و پس از تجدید قوا به کمک همین دولت‌های فاسد دوباره تجهیز بشود و بگوید خیر این‌جور نباشه و آن‌جور باشه و ما با توجه به وضعیتی که داریم فرصت‌هایی را از دست داده باشیم و ناچار بشویم مانند قضیه گروگان‌ها همان بلایی را که در رابطه با گروگان‌ها سر ما آوردند این‌جا هم سر ما بیاورند تا آنجایی که به من مربوط است این چیزی نیست که بپذیرم، نمی‌پذیرم. ما باید با قاطعیت دشمن را برانیم. بعد که دشمن را راندیم آن وقت می‌شود رفت دنبال راه‌حل سیاسی هر راه‌حل سیاسی که متضمن بقای دشمن چه به صورت آتش‌بس چه به هر صورت دیگری در خاک ما باشد پذیرفتنی نیست. چون به ضرر کشور ماست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۲)

یکی از نکات جالب پیش از ورود هیئت صلح به ایران شرارت جدید رئیس‌جمهور عراق و تهدید ایران به تشدید حملات و تصرف شهرهای ایران در صورت عدم پذیرش طرح صلح بود. در مقابل این تهدید اما رئیس‌جمهور جنگ تحمیلی از سوی رژیم صدام را به مثابه ظلمی که تنها باید با زبان زور به آن پاسخ داد می‌داند. او تهدیدات رژیم عراق برای تصرف شهرهای بیشتری از

ایران در صورت نپذیرفتن شرایط هیئت صلح را نشانه بارز زورگویی آن و پاسخ ایران به این تهدیدات را مقاومت تا پیروزی نهایی می‌داند. بنی‌صدر برای تهیج احساسات مذهبی مردم، مقابله با دشمن را با نهضت امام حسین (ع) مقایسه می‌کند:

«من راجع به تهدیدهایی که آقای صدام حسین قبل از آمدن این هیئت به تهران کرده بود گفتم که همان‌طور که امروز صبح امام گفته‌اند میزان رأی مردم است و هیچکس نمی‌تواند از رأی مردم تخلف کند این تأکید صدمبارهای است بر واقعیتی که انقلاب به کرسی نشانده است. در کشور ما میزان خواست و رأی مردم است و چون ما منتخب مردم هستیم ناچار باید معرف ارزش‌های مقبول بدست خودمان و معرف خواسته‌های مردم خودمان باشیم بدین صفت من در آنچه به شما می‌گویم معرف فردفرد مردم این سرزمین هستم. آقای صدام حسین گفته است که در صورتی که ما صلح مورد دلخواه او را نپذیرفتیم شهرهای بیشتری را خواهد گرفت و خرابی‌های فزونی به بار خواهد آورد. جواب ما این است که ما و همه مردم ما پیرو حسین بن علی هستیم که در سرزمین عراق در خاک و خون خفت و آن امام مظهر مقاومت در برابر ستمگر و زورگو است. او بر زمین افتاد تا ارزشی که انسان به وسیله آن به معنویت دست می‌یابد برپا بماند و ما نیز چنین خواهیم کرد. یک به یک خواهیم ایستاد بر زمین خواهیم افتاد اما ارزش‌هایی که ما به خاطر آن‌ها انقلاب کرده‌ایم، بر زمین نخواهد افتاد. آن‌ها استوارتر خواهند شد بنابراین تهدید او ما را نمی‌هراساند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

رئیس‌جمهور پس از مذاکره با هیئت صلح نیز عدم موافقت خود با آتش‌بس در شرایط فعلی را اعلام نمود:

«این هیئت پیشنهادی نداشتند جز صلح و گفتند ما آمده‌ایم تا نظریات شما را بشنویم بعد شاید پیشنهادهایی ارائه کنند. ولی اول گفتند که ما برای قضاوت نیامده‌ایم بلکه برای خاموش کردن آتش آمده‌ایم و وقتی آتش در خانه افتاد اول باید آتش را خاموش کرد و بعد دید که چه کسی مقصر است و علت آتش‌سوزی چه بوده است. ما در پاسخ گفتیم، که آتش‌سوزی تا وقتی که شما

کانون آتش را از بین نبرید، همچنان ادامه خواهد داشت پس برای از بین بردن آتش سوزی قدم اول و اساسی خاموش کردن کانون آتشزایی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۵)

وی در گفتگو با رئیس‌جمهور گینه، عضو بلندپایه هیئت صلح کنفرانس طائف، با تأکید بر سخنان آیت‌الله خمینی برخورد با متجاوز را اصلی اسلامی خواند و خواهان حمایت سازمان کنفرانس اسلامی از ایده شناسایی و تنبیه متجاوز شد:

«درست است که حرف‌های طرف ما را در کنفرانس طائف شنیده‌اید و حرف‌های ما را نشنیده بودید ما حق می‌دهیم که شما حرف‌های ما را بشنوید ما حتی قبل از کنفرانس نیز خواستیم که هیئتی به تهران بیاید و حرف‌های ما را بشنود. امروز صبح هم امام همین پیشنهاد را بیان کردند و به شما گفتند دشمن از خاک ما بیرون برود و هیئتی بین‌المللی به تجاوز رسیدگی کند و به قضاوت بنشیند و متجاوز را بعد از تشخیص تنبیه کند. برادران ما، کشورهای غربی پیش از ما دادگاه نورنبرگ را تشکیل دادند آن‌ها که در مذهب‌شان این بود که اگر سیلی خوردید روی دیگر را هم بگیرید و سیلی دوم را بخورید. دین ما عکس این روش را تبلیغ می‌کند. می‌گوید سیلی را با سیلی جواب بده آیا ما مستحق‌تر نیستیم که همین دادگاه را تشکیل دهیم تا میان ملت‌های مسلمان راه و رسم اسلام نه به عنوان شعار بلکه به عنوان واقعیت ملموس حاضر در زندگی روزمره ما به اجرا درآید. پس ما با شما موافقیم در صورتی که به این روش عمل شود و دشمن از خاک ما بیرون رود و بعد هیئتی بین‌المللی از ملل مسلمان به این تجاوز رسیدگی کند و حکم صادر کند آنطور که قرآن در مورد متجاوز دستور داده است و اگر متجاوز سرباز زد تکلیف شما را قرآن روشن کرده است، که در کنار مظلوم بایستید و با متجاوز بجنگید. بنابراین ما بر وفق بیان قرآنی پیشنهاد صریحی می‌کنیم به این صورت که:

۱- نیروهای متجاوز خاک ما را ترک کنند.

۲- یک هیئت بین‌المللی به این تجاوز رسیدگی کند و درباره آن حکم صادر کند و این حکم به اجرا درآید. رئیس‌جمهور ایران در ادامه صحبت‌های

خود گفت که ما به آنچه خداوند در قرآن به ما آموخته است وفادار می‌مانیم و به قضاوت می‌نشینیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

به هر تقدیر در تاریخ ۵۹/۱۲/۱۱ هیئت صلح کنفرانس اسلامی پس از گفتگو با مقامات ایرانی عازم بغداد شد تا نتایج بدست آمده در مذاکرات تهران را با مقامات عراقی به بحث بگذارد. آن‌ها پس از دو روز توقف در عراق طرح صلحی را که متضمن آتش‌بس و عقب‌نشینی کامل ارتش عراق پنج هفته پس از آتش‌بس بود را به ایران آوردند. در تاریخ ۵۹/۱۲/۱۵ کمیته صلح سازمان کنفرانس اسلامی طرح ۷ ماده‌ای خود برای پایان جنگ را به شورای عالی دفاع ایران ارائه نمود. این طرح توسط آیت‌الله خامنه‌ای نماینده رهبر ایران در این شورا در اختیار جراید قرار داده شد. متن این طرح به شرح زیر است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

کمیته صلح اسلامی

پیشنهادات برای برقراری صلح

کمیته صلح اسلامی سران هشت کشور و دولت و دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی که توسط سومین کنفرانس سران اسلامی منعقد در طائف مکه در تاریخ ژانویه ۱۹۸۱ تشکیل گردیده از تمایل جهانی امت اسلامی به این‌که اختلاف و برادرکشی بین ایران و عراق باید به یک پایان صلح عادلانه و شرافتمندانه برسد عمیقاً آگاه است. کمیته برای ایجاد صلح و آشتی میان برادران مسلمانی که از یکدیگر دوری گزیده و به زد و خورد مسلحانه پرداخته‌اند از حکم اسلامی آگاهی بسیار دارد. دلگرم از توافق موجود میان سران کشورها و دولت‌های سازمان کنفرانس اسلامی، کمیته صلح اسلامی با رهبران ایران و عراق ملاقات نمود نقطه نظرهایشان را به دقت مورد توجه قرار داد و آنان را تشویق کرد که در حل اختلافات به طور مسالمت آمیز میان برادران مسلمان احکام قرآن را رعایت نمایند. عمیقاً نگران از نابودی مداوم جان‌های گرامی و انهدام منابع مادی که مردم مسلمان را به نابودی می‌کشاند، کمیته صلح اسلامی به طرفین دعوا جهت پایان بخشیدن فوری به جنگ و

تسهیل در برقراری صلح مطابق احکام اسلام و عدالت و قانون بین‌المللی،  
پیشنهادات زیر را می‌نماید:

#### الف- اصول

۱- احترام محض توسط ایران و عراق برای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی  
یکدیگر.

۲- تصدیق مجدد توسط عراق و ایران به ناپسند بودن گرفتن سرزمین به  
زور.

۳- تصدیق مجدد توسط ایران و عراق به عدم دخالت و مداخله به هر  
شکل در امور داخلی یکدیگر.

۴- تصدیق مجدد توسط عراق و ایران به پیوستگی آنها به اصول رفع  
اختلافات بین‌المللی به طرق صلح آمیز.

۵- قبول توسط ایران و عراق به آزادی کشتی‌رانی در شط‌العرب.

ب- ارکان حل اختلافات به طور مسالمت‌آمیز

۱- آتش‌بس عراق و ایران باید در ساعت... شب پنجشنبه به جمعه ۱۳  
مارچ ۱۹۸۱، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹ به مرحله اجرا درآید.

۲- عقب‌نشینی نیروهای عراقی از سرزمین ایران باید از جمعه ۲۰ مارچ، ۲۹  
اسفند ۱۳۵۹ شروع شود و در مدت چهار هفته، موقوف به توجه به آن توسط  
یک کمیته فرعی تمام خواهد شد.

۳- آتش‌بس و عقب‌نشینی با نظارت ناظرین نظامی منتخب از کشورهای  
عضو سازمان کنفرانس اسلامی سکا مورد قبول طرفین انجام خواهد شد.

۴- مسئله شط‌العرب به کمیته‌ای متشکل از اعضا سازمان کنفرانس اسلامی  
سکا مورد قبول دو کشور ایران و عراق، محول خواهد شد تا آخرین قانون این  
راه‌آبی را تعیین نماید.

۵- مذاکرات برای حل سایر اختلافات به طور مسالمت‌آمیز پس از  
عقب‌نشینی نیروهای عراقی از سرزمین ایران.

۶- مبادله اعلامیه‌های عدم مداخله و دخالت در امور یکدیگر توسط ایران و  
عراق.



۷- کشورهای سازمان کنفرانس اسلامی سکا ضمانت خواهد نمود که طرفین تعهدات را که بر اساس حل اختلاف به طور مسالمت‌آمیز پذیرفته‌اند رعایت کنند و در صورت لزوم، ناظرینی در طرفین مرز بین‌المللی برای مدتی معین نگاه دارند.

پ- اقدامات موقتی برای کشتی‌رانی آزاد در شط‌العرب

۱- از روزی که آن آتش‌بس به مرحله اجرا درمی‌آید و تا آن موقع که مسئله شط‌العرب به یک توافق نهایی برسد، کشتیرانی در این گذرگاه آبی توسط یک هیئت ویژه تحت توجه سازمان کنفرانس اسلامی سکا باید سازمان بیابد و نظارت گردد.

۲- این هیئت ویژه ممکن است از سازمان کنفرانس اسلامی بخواهد که به منظور اطمینان یافتن از کشتی‌رانی آزاد در شط‌العرب در دوره موقت یک کمیته احتمالی حفظ صلح تشکیل دهد.

ت- کمیته صلح اسلامی یک کمیته فرعی تشکیل خواهد داد تا طرفین را در اجرای شرایط حل اختلاف به طور مسالمت‌آمیز یاری نماید.

حضرت آقای احمد سکوتوره، رئیس‌جمهوری انقلابی خلق گینه، حضرت میرداود اکایر اباواوا رئیس‌جمهور گامبیا، حضرت آقای ضیاء الرحمن رئیس‌جمهور جمهوری خلق بنگلادش، حضرت ژنرال محمد ضیاء‌الحق، رئیس‌جمهوری پاکستان، حضرت آقای یاسر عرفات، رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، حضرت آقای مصطفی نیاس، وزیر امور خارجه جمهوری سنگال و نماینده رئیس‌کشور، حضرت آقای تنگو احمد ریتوادین بین تنگکو اسماعیل نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه مالزی، حضرت آقای حبیب شطی، دبیر کل سازمان اسلامی. «انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۲/۵۹»

رئیس‌جمهور شرح مختصری از پاسخ ایران به هیأت صلح که پس از گفتگوهای دور دوم با مقامات عراق برای تبادل نظر با مقامات ایرانی دوباره به تهران آمده بودند، ارائه می‌کند. رئیس‌جمهور به خطوط قرمز سه‌گانه ایران از جمله مبنا قرارگرفتن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، همزمانی آتش‌بس و عقب‌نشینی و رسیدگی به مسئله آغازگر جنگ و متجاوز اشاره می‌کند:

«در دور دوم که آمدند پیشنهادهای خود را آورده بودند. باز بیان مفصلی آقای سکوتوره در مقدمه پیشنهادها کرد و به تأکید از ما می‌خواست که صلح را رد نکنیم. در آن مجلس ما سه مسئله را عنوان کردیم که در پیشنهادها امیدواریم باشد و اگر نباشند ما به راه شیطان نمی‌رویم، آن سه نکته را می‌نویسم، نظر خود را می‌نویسیم برای شما می‌فرستیم و امیدواریم بی‌چون و چرا تا جایی که حق پیروز بشود ادامه می‌دهیم. آن سه امر این‌ها بودند:

۱- آتش‌بس و عقب‌نشینی باید با هم و در کوتاه‌ترین زمان انجام بگیرد.

۲- به تجاوز و نتایج آن رسیدگی و درباره آن حکم صادر شود.

۳- مبنای حل و فصل مسائل همان موافقتنامه الجزایر باشد و مبنای دیگری

بر اساس زور و تجاوز نمی‌توانیم بپذیریم.

به این ترتیب گفتگوهای ما تمام شد به منزل امام رفتیم به جماعت با ایشان نماز گزاردیم، از آنجا به فرودگاه رفتیم و آن‌ها رفتند. در پیشنهادهایی که داده‌اند می‌شود گفت که از یک جنبه نیروهای مسلحی که در این مدت طولانی با تهاجم مقاومت کرده‌اند، برای ما پیروزی بزرگی است و آن مورد آن است که ما از ابتدا گفتیم آتش‌بس و عقب‌نشینی باید بر هر کار دیگری مقدم باشد ولی رژیم بعث عراق مدعی بود که باید آتش‌بس بشود مسائل حل و فصل بگردند بعد آن نیروهای خود را از ایران بیرون ببرد، بنابراین این پیشنهاد از این نظر برای ما پیروزی بود. پیروزی دوم این بود که رژیم بعث عراق شطالعرب را در حاکمیت خود می‌دید و هیچ‌گونه بحثی راجع به شطالعرب را نمی‌پذیرفت در این پیشنهاد اداره شطالعرب موضوع گفتگوست، با این حال پیشنهادها به همان دلایل سه‌گانه‌ای که گفتیم نظر ما را کاملاً تأمین نمی‌کرد و امیدواریم که آن هیئت ۸ نفری به کوشش خویش ادامه بدهند تا آنچه حق است بدان برسیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

آیت‌الله خامنه‌ای نماینده آیت‌الله خمینی در شورای عالی دفاع با اصرار بر موضع منطقی دولت ایران در شناسایی متجاوز و عقب‌نشینی او به عنوان پیش شرط آتش‌بس، به اصرار بی‌مورد هیئت صلح اشاره می‌کند. وی موضع رئیس‌جمهور، فرمانده کل قوا و مسئول مذاکره با طرف خارجی را «خوب»

ارزیابی نموده و به نظرخواهی رئیس‌جمهور از تک تک اعضای شورا در مورد صلح و یکسان بودن نظر تمامی آن‌ها با نظر وی اشاره نموده و آن را نشانگر وحدت نظر همه اعضای شورای عالی دفاع در برابر خواسته نابجای هیئت صلح می‌داند:

«مطلب دیروز را تقریباً تکرار می‌کردند آقای سکوتوره به نحو مصرانه‌ای روی کمک ایران به انجام استقرار صلح تکیه می‌کرد و با اصرار می‌خواست که ما به این هیئت کمک کنیم تا صلح برقرار بشود و رسیدگی به شناسایی متجاوز و پایان دادن به تجاوز را یا مجازات و تنبیه متجاوز را به پس از خاتمه جنگ محول می‌کرد و مثال می‌زد که وقتی آتشی در خانه‌ی افتاد نباید فکر کرد که آتش‌افروز کیست بلکه بایستی اول آتش را خاموش کرد. اول تا آخر صحبت ایشان این بود و هیچ پیشنهاد مشخصی هم ارائه نمی‌داد. آقای بنی‌صدر متقابلاً روح حرف‌شان این بود که به عکس شما باید متجاوز را که مایه آتش‌افروزی است پیدا کنید و در همان مثالی که شما زدید و گفتید وقتی خانه‌ای آتش می‌گیرد بایستی اول آتش را خاموش کرد ما می‌گوییم وقتی ماده آتش‌زا را در خانه پیدا نکنید و او را از خانه بیرون نیاندازید مهارکردن شعله‌ها هیچ سودی نخواهد داشت شما آن ماده آتش‌زا را پیدا کنید که آن حضور سرباز عراقی در خاک ماست چرا شما این را رها می‌کنید و می‌پردازید به این که شعله‌های آتش را خاموش کنید. البته در حرف‌های آقای سکوتوره تجلیل زیادی بود از ملت و انقلاب حتی ایشان می‌گفتند از این که کار خود را در ایران آغاز کردیم افتخار می‌کنیم ما حرف شما را می‌فهمیم ما دردهای شما را لمس می‌کنیم، این مسائل را ایشان بارها در ضمن صحبت‌های‌شان تکرار می‌کردند لکن آن نتیجه و منظوری که بر این حرف‌ها به طور طبیعی بایستی مترتب بشود متأسفانه در بیانات ایشان نبود و تکیه داشتند که بعد از این که جنگ پایان گرفت آن وقت باید سراغ متجاوز برویم تا این که ببینیم متجاوز کیست. آقای بنی‌صدر جمله دیگری که در این مورد گفتند و بسیار مطلب خوبی بود این بود که گفتند دولت‌های اروپایی و ملت‌های اروپایی با این که معتقد به مسیحیت بودند که می‌گوید اگر کسی سیلی به گونه راست تو زد گونه چپت را پیش بیاور در

عین حال دادگاه نورنبرگ را تشکیل دادند. ما که معتقد به اسلام هستیم که قصاص را لازم می‌داند و می‌گوید (اذن بالاذن) در مقابل حمله باید حمله کرد، در مقابل ضربه بایستی ضربه را پاسخ گفت تا این‌که متجاوز از تجاوز خودش دلخوش نباشد. ما اولی‌تر هستیم از این‌که دادگاهی تشکیل بدهیم تا این‌که متجاوز را پیدا نکند. آقای سکوتوره اصرار می‌کردند که ما یک پیشنهاد مشخصی را بدهیم. آقای بنی‌صدر گفتند که پیشنهادهای ما در بیاناتی که امام امروز به شما گفتند و همچنین در بیانات دیروز و امروز ما متجلی است و چون در اثنای صحبت آقای سکوتوره، آقای بنی‌صدر کتبا از اعضای شورای عالی دفاع نظرات‌شان را خواستند و هر یک از برادران ما در شورای عالی دفاع نظرشان را یادداشت کردند و به آقای بنی‌صدر دادند، نظرها همه یکسان بود و ایشان همین را اظهار کردند. گفتند که من از برادران اعضاء شورا نظرخواهی کردم و به طور شگفت‌آوری همه نظرشان همین است و این نشان می‌دهد که ما آن راه‌حلی که ارائه می‌دهیم متخذ از اصول ماست و دقیقاً همان چیز است که امام هم فرموده‌اند و آن این است که ما می‌گوییم که متجاوز بایستی خاک ما را سریعاً و فوراً تخلیه کند و پس از آنکه از مرزهای ما خارج شد آن وقت هیئتی را شما از کشورهای اسلامی انتخاب کنید تا این‌که بیابند ببینند و بررسی کنند که متجاوز کیست اگر ما متجاوز بودیم ما را مجازات کنید اما اگر چنانچه عراق متجاوز بود آن وقت به حساب عراق برسید و این پیشنهادیست که ما به طور مشخص می‌توانیم ارائه بدهیم.» (انقلاب اسلامی، ۱۱/۱۲/۵۹)

ایشان موضع قاطع ایران را در سه محور اصلی اعلام کرد. وی به یک نکته دقیق و مهم یعنی اساس صلح با عراق اشاره می‌کند که در قرارداد صلح کنفرانس اسلامی لحاظ نشده بود و آن اصل قرارگرفتن قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر بود. منظور رئیس‌جمهور از تعدیل این طرح که بعدها عنوان شد گنجاندن همین بند بوده است.

«نقطه نظرهای ما سه نکته است: اولین مسئله این است که در این موافقت‌نامه هیچ اساس و اصل مشخصی برای حل و فصل اختلافات معین نشده بود. مسئله دیگر از نظر ما قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر است. بنابراین اگر

موافقتنامه الجزایر مورد قبول طرفین باشد مذاکره مجدد درباره شطالعرب موضوعی پیدا نمی‌کند در حالی که در این موافقت‌نامه پیشنهادی گفته شده است در مورد شطالعرب مذاکره شود بنابراین ما با تکیه روی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر هرگونه مذاکره جدید در مورد شطالعرب را رد می‌کنیم. البته این قرارداد از طرف ما همواره معتبر بوده و هنوز هم معتبر است ولی دولت عراق اندکی قبل از آغاز تجاوز خودش اعلام کرد که به طور یک جانبه این قرارداد را رد کرده است و ما اصرار داریم که هر نوع موافقتی باید بر مبنای این قرارداد انجام بگیرد. نکته دومی که حتماً باید در هرگونه موافقت‌نامه‌ای گنجانده شود مسئله رسیدگی به تجاوز دولت عراق و نیز تنبیه متجاوز است و تا مادامی که رسیدگی به شناسایی متجاوز و آثار تجاوز انجام نگیرد و برای تنبیه متجاوز و مجازات او تدبیری اندیشیده نشود و در قرارداد گنجانده نشود هیچ گونه موافقت‌نامه‌ای که خالی از آن باشد برای ما قابل قبول نیست. همان‌طور که می‌دانید، عراق تجاوز خودش را با اخراج حدود ۶۰ هزار نفر از مسلمانان عراقی از خانه و زندگی آنها آغاز کرد و آنها را به تدریج از مرزها خارج کرد و ثروت‌ها و خانه‌ها و همه چیز آنها را مصادره کرد و آنها را به بیابان‌های ایران فرستاد که هنوز اکثر این افراد در اردوگاه‌ها زندگی می‌کنند و وضع نابسامانی دارند و بلافاصله تجاوزهای نظامی عراق به شهرها، روستاها و جاده‌ها و صحراهای ما آغاز شد. نکته سوم این است که در هر موافقت‌نامه‌ای محققاً باید تضمین شود که نیروهای متجاوز بدون هیچ قید و شرطی باید خارج شوند و در صورتی که زمانی برای فاصله آتش‌بس و خروج نیروها بگذارند مورد قبول ما نیست و نیروهای متجاوز بایستی در نزدیکترین زمان ممکن که تعیین آن به عهده نظامیان است و بدون هیچ گونه قید و شرطی از مرزها خارج شوند. این نقطه نظرهای سه‌گانه شورای عالی دفاع است که امشب روی آنها بحث و توافق شد و این را ما رسماً به هیئتی که به ایران آمده بودند ابلاغ خواهیم کرد.» (انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۲/۵۹)

پس از ارائه طرح پیشنهادی سازمان کنفرانس اسلامی شایعه‌ای مبنی بر تمایل رئیس‌جمهور به استقرار آتش‌بس مطرح شد. برخی گروه‌ها و احزاب و

شخصیت‌ها در این میان مخالفت خود با آتش‌بس سریع در جنگ بدون پذیرش خواسته‌های شورای عالی دفاع را مطرح ساختند. برخی اما پا را فراتر نهاده و خواسته‌های جدیدی بر آن افزودند. این نشان می‌داد برای اجرای آتش‌بس رئیس‌جمهور با دشواری‌های بسیاری روبرو است. آیت‌الله منتظری در پیام خود که همزمان با اعلام جزئیات طرح سازمان کنفرانس اسلامی در جراید منتشر شد، خواهان توجه شورای عالی دفاع به خواست مردم مسلمان ایران و عراق و هزاران شهید که به دست صدام به شهادت رسیده‌اند، شد. وی در پیام خود هرگونه مذاکره و قرارداد با صدام حسین را خلاف خواست مردم مبارز عراق خواند و از آنان خواست به چیزی کمتر از مجازات صدام در دادگاه‌های بین‌المللی و نجات مردم عراق از دست او راضی نشوند. (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۶)

اما رئیس‌جمهور در نامه محرمانه خود به تاریخ ۵۹/۱۲/۱۷ (یک روز بعد) به آیت‌الله خمینی به طور روشن به علت کمبود سلاح و ابهام در توانایی ادامه جنگ در وضع موجود خواهان پذیرش طرح پیشنهادی البته با کمی تعدیل به نفع ایران حداکثر طی یک ماه آینده می‌شود:

«آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای بدون این‌که بحثی در شورای دفاع شده باشد، در نماز جمعه گفتند شورای دفاع به اتفاق آراء پیشنهاد ۸ کشور را رد کرد!! مقصود خوب و بد پیشنهاد نیست. منظور صداقت و عدالت است. لازم است وضع ارتش بر شما معلوم باشد تا فردا بلایی صد بار بدتر از گروگان‌ها بر سر کشور نیاید:

- نیروی هوایی برای هواپیماهای F4 تنها ۷۹ خلبان دارد و هوانیروز نیز همینطور نه مهمات دارد و نه هلی‌کوپترها قطعاً لازم. فرسودگی به تمام است.

- مهمات نیروی زمینی در حال تمام شدن است و افراد آن به غایت فرسوده شده‌اند.

- اگر جنگ تا تمام شدن مهمات ادامه پیدا کند، و نقشه بعدی را که وارد عمل شدن ضدانقلاب است به اجرا بگذارند، دیگر هیچ چیز نداریم که کشور را حفظ کند.

- تمام امید به اجرای طرح آب است و روحیه ارتش که با این ترتیبات آن‌هم از بین می‌رود. ادامه جنگ ممکن است کار را بجایی برساند که ارتش از بین برود. یک عده هستند که مقصودی جز این ندارند. به نظر این‌جانب هر چه می‌شود باید ظرف یک ماه بشود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۶۷)

در مقابل نرمش نسبی و غیررسمی عراق در برابر ایران، ایران نیز در همان مرحله دوم تا حدودی نسبت به اصرار خود جهت عقب‌نشینی قبل از آتش‌بس تجدیدنظر کرد. به این صورت که ایران پذیرفت لازمه عقب‌نشینی از مواضع آرامش و عدم تبادل آتش دو طرفه است. رئیس‌جمهور حتی آتش‌بس کوتاه برای خارج شدن نیروهای عراقی از قلمرو سرزمینی ایران را به طور کلی رد نمی‌کند. ولی الله فلاحی جانشین ستاد مشترک ارتش یک آتش‌بس کوتاه برای خروج نیروهای عراقی را لازم دانسته بود، اما رئیس‌جمهور آتش‌بس را پیش شرط خروج نیروهای عراقی نمی‌دانست و معتقد بود در صورت پذیرش اصل عقب‌نشینی و قرارداد مرزی ۱۹۷۵ چنین حرفی محل پیدا می‌کند:

«آتش‌بس دو معنی دارد این‌که ما آتش‌بس را نپذیرفیم به این دلیل است که ما نمی‌خواستیم خودمان را در دنیا جنگ‌افروز معرفی کنیم آن‌ها تجاوز کرده بودند می‌گویند که ما آتش‌بس بدهیم بعد مذاکره کنیم و پس از آنکه نتیجه معلوم شد آن‌ها می‌روند ما گفتیم که خیر ما این را نمی‌خواهیم چون به اندازه کافی دیده ایم چه بر سر آن‌هایی که این راه‌حل را پذیرفته‌اند می‌آید بنابراین شما باید بروید وقتی که رفتید ما ببینیم چیزی برای گفتگو داریم بنشینیم گفتگو کنیم و اگر نداریم چه گفتگویی کنیم؟ پس باید بروند. این هیئت آمدند و گفتند که پیشنهاد ما این است که این‌ها بروند امام هم فرمودند که بروند و بعد هیئت بین‌المللی بنشینند و به این مسئله رسیدگی کند. حالا اگر این‌ها آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم برویم. خوب، باید بروند آن وقت است که ناچار حرف تیمسار فلاحی محل پیدا می‌کند والا من به این هیئت شب اول

گفتم که از نظر ما غیرقابل پذیرفتن است مثل این است که شما حرکتی را که دور گرفته است یک دفعه متوقف کنید. و از نظر ما این کار شدنی نیست و عواقب آن را هم می‌دانیم پس خاتمه این جنگ باید یک دفعه باشد اگر آن‌ها این موضع را پذیرفتند بسیار خوب چون امام، شورای عالی دفاع و فکر می‌کنم همه مردم ما همین موضع را دارند چه بهتر، اما اگر نپذیرفتند ما سرجایمان هستیم و جنگ را ادامه می‌دهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

گرچه پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ از سوی عراق در طرح صلح سازمان کنفرانس اسلامی درج نشده بود. اما به نظر می‌رسید حبیب شطی در مذاکره با دولت ایران به ایران اطلاع داده بود که عراق تلویحاً و نه بطور رسمی مرزهای پس از قرارداد ۱۹۷۵ که مدنظر ایران بود را به رسمیت می‌شناسد و این می‌توانست نظر مثبت ایران را جلب کند، گرچه ایران پیش از آتش‌بس خواهان خروج نیروهای نظامی عراق از خاک خود شده بود. این مسئله دو روز پس از خروج حبیب شطی از ایران از طرف بهزاد نبوی فاش شد و نشان می‌داد صلحی که بنی‌صدر بعدها از آن سخن گفت بر مبنای همین پذیرش عراق بوده است:

«ادعای صدام در ابتدا این بود که ما قرارداد ۱۹۷۵ را نقض کرده‌ایم و بهانه‌اش این بود که گویا حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر مربع بوده که طبق قرارداد الجزایر بایستی در مرز به عراق تعلق می‌گرفته است که دولت ایران اشغال کرده است در حالی که مسأله بدین شکل هم نبود. بخش‌های تصحیح نشده‌ای در مرز وجود داشت که بخش‌های کوچکی در اختیار ایران و بخش‌هایی هم در اختیار دولت عراق. و این مسأله‌ای نبود که به جنگ منجر بشود. البته بعدها صدام بهانه را عوض کرد و اصلاً منکر قرارداد ۱۹۷۵ شد و این‌طور که معلوم است اخیراً دوباره برگشته است به قرارداد مذکور.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۳)

با تأکید ایران بر مبنا قراردادن قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و تأکید بر شناسایی متجاوز و همزمانی آتش‌بس و عقب‌نشینی هیئت سازمان کنفرانس اسلامی بدون دستیابی به نتیجه‌ای ایران را در نیمه اسفند ۱۳۵۹ ترک کرد، اما همین هیئت پس از مذاکره با طرف عراقی با کمی تعدیل در پیشنهادات خود که تا



حدی به خواسته‌های ایران نزدیک‌تر بود بار دیگر (بار سوم) در تاریخ ۶۰/۱/۱۰ به ایران بازگشت تا طرح جدید خود را به مقامات ایرانی از جمله شورای عالی دفاع و فرمانده کل قوا ارائه دهد.

پس از پایان سفر سوم هیئت صلح سازمان کنفرانس اسلامی و پایان دور سوم گفتگوها در تاریخ ۶۰/۱/۱۱، رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا آخرین مواضع ایران در برابر عراق را تشریح کرد. از محتوای این گفتگو چنین برداشت می‌شد که طرف عراقی نرمش نسبی در مورد سه خواسته ایران نشان داده است. اول آنکه رئیس‌جمهور از پذیرش اصل تحقیق در مورد تعیین متجاوز توسط عراق خبر داد (یکی از شروط ایران)، اما عراق شرط مبنای مذاکرات (قرارداد ۱۹۷۵) را نپذیرفته و از نظر رئیس‌جمهور همین اصل تنها اختلاف موجود بین ایران و عراق است. از این رو رئیس‌جمهور از طرف ایران تلویحاً عدم همزمانی آتش‌بس و خروج نیروهای متجاوز را پذیرفت به این نحو که به دلیل آنکه برای خروج نیروها به پشت مرزها مدت زمان معقولی پس از اجرای آتش‌بس لازم است. وی در انتها، انعطاف را برای اثبات صلح طلب بودن ایران ضروری می‌داند:

«اگر اسلام است، بسیار خوب بایم بگویم آتش‌بس و خروج بدون قید و شرط. این اصل اسلام است. رئیس‌جمهور پاکستان گفت این که می‌گویید این دو همزمان انجام بگیرد چگونه شدنی است؟ او که فوراً نمی‌تواند به مرز خودش برگردد، زمانی می‌خواهد. گفتیم بله یک زمان معقولی می‌خواهد و ما نمی‌گوییم که همان لحظه برود، این شدنی نیست بلکه زمانی را که برای خروج لازم است خبرگان نظامی معین می‌کنند. اولاً از نظر دنیا ما باید روشن کنیم که صلح واقعی را ما طالب هستیم و این فرصتی است برای این که بهانه‌ها قطع بشود و دنیا هم بفهمد که ما برحق هستیم و حق می‌خواهیم و گمان من این است که سفر این هیئت بی‌فایده نیست.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۵)

رئیس‌جمهور پیشرفت در مذاکرات را تأیید می‌کند:

«البته پیشرفت‌هایی در این پیشنهادها نسبت به سابق وجود دارد از جمله این که اصل تشکیل محکمه برای رسیدگی به تجاوز پذیرفته شده و این خود

پیشرفت مبین و روشنی است و دیگر این که عقب‌نشینی و غیره به ترتیبی با قضیه حل مسئله مرزی همزمان شده و تا حدودی می‌شود گفت که این‌ها پیشرفتی است در جهت پیشنهادات ما، ولی مسئله باید برای ما روشن و واضح شود و ببینیم که آیا آن سه شرطی که پیشنهاد کرده بودیم، تأمین است یا خیر.» (همان)

اما رئیس‌جمهور مهم‌ترین عوامل اختلاف بین دو طرف را اولاً مسئله اداره اروندرود که طبق قرارداد ۱۹۷۵ باید به صورت مشترک اداره شود، این در حالی بود که عراق خواهان تسلط کلی بر آن و در عین حال محترم شمردن حق ایران برای کشتی‌رانی در آن بود. و دیگر اختلاف تکرار ادعا در مورد سه جزیره مورد اختلاف ایران با یکی از کشورهای منطقه بود که رئیس‌جمهور آن را قویاً رد کرد:

«گفتند که در این مورد هم باید رسیدگی شود و ما گفتیم که از چه جهت عراق می‌گوید که باید رسیدگی شود. آیا ایشان قیم منطقه هستند؟ این همان حرف زور است و خیال می‌کند که زور دارد و می‌گوید که به فلان چیز هم باید رسیدگی شود! اگر قرار بر این حرف‌ها است ما می‌توانیم فهرستی از این ادعاها بنویسیم و از جمله این‌که در این مورد که رژیم صدام قانونی است یا خیر هم باید رسیدگی شود و مرزهای ما کجا است و ... و ... و سه جزیره به شما چه مربوط است؟ ما مطلقاً حاضر نیستیم راجع به این مسئله کمترین حرفی را نه بشنویم و نه بگوییم.» (همان)

رئیس‌جمهور در مجموع گزارش سفر سوم هیئت صلح و جواب‌های داده شده به آن‌ها را تشریح نمود:

«(در شورای عالی دفاع) پیشنهادات هیئت ۸ نفری و جواب ما خوانده و تصویب شد. آن‌ها پیشنهاد داده بودند که آتش‌بس شود و تعیین حدود بشود و قوای عراق برگردد به آن حدود و بعد دادگاه تشکیل بشود و به منشأ تجاوز رسیدگی کند خوب این‌ها از نظر ما ابهاماتی داشت و ما باید روشن حرف‌مان را بزنیم و این است که ما گفتیم که اولاً مرزها معین شده و به امضای طرفین در سال ۱۹۷۵ رسیده و موجود است و عراق می‌تواند به همین مرزها

عقب‌نشینی کند و آتش‌بس و عقب‌نشینی اجزای تفکیک‌ناپذیر یک تصمیم‌اند یعنی باید با هم انجام بگیرد و زمانش را هم متخصصان نظامی در حداقل مدت معین می‌کنند و دادگاه هم که تشکیل می‌شود باید تعیین متجاوز کند و به نتایج این تجاوز هم برسد و درصدد رفع آن نتایج هم بریاید و این در مجموع جوابی است که ما دادیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۸)

رئیس‌جمهور در گزارش روزانه خود مجموعه پیشنهادات رئیس هیئت صلح به ایران را چنین اعلام نمود:

«خلاصه و اهم مطالبی که ایشان به عنوان پیشنهادات هیئت طرح کرد عبارت بود از این‌که آتش‌بس برقرار شود و عقب‌نشینی نیروهای عراقی به دنبال مذاکراتی که بلافاصله صورت می‌گیرد، انجام شود و پس از عقب‌نشینی، کمیته‌ای به حل و فصل اختلافات فی‌مابین بپردازد. در مورد رسیدگی به تجاوز و محکومیت متجاوز که خواست ما بود ایشان با نظر موافق تشکیل یک کمیته رسیدگی به تجاوز را تأیید می‌کرد. در مورد مسئله مرزها پیشنهاد می‌نمود که کمیته‌ای برای رسیدگی و تعیین وضعیت مرزهای خاکی و آبی تشکیل شود و اشاره داشت به این‌که رژیم عراق، در مورد حل این مسئله و بخصوص مرزهای آبی خواهان چارچوب دیگری غیر از قرارداد ۱۹۷۵ است و معتقد است که قرارداد مذکور به واسطه رژیم گذشته ایران به عراق تحمیل شده. وی اضافه نمود که هرگونه توافق جدید می‌بایست از تضمین‌های کافی برخوردار باشد. یا در صورت نقض آن کاملاً مشخص باشد که مسئولیت متوجه کیست. ایشان در خاتمه به ادعای رژیم عراق در مورد حاکمیت عربی بر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی اشاره نمود و علاقه داشت که نظر ما را در این مورد نیز بداند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲)

از لحن رئیس‌جمهور در ادامه گزارش خود چنین برمی‌آید که وی با دو مورد اولی که دولت عراق حاضر به نرمش شده است موافق اما در مورد سوم، مربوط به کنار گذاشتن قرارداد ۱۹۷۵، با آن مخالفت است. این مطلب نشان می‌داد که رئیس‌جمهور علاقمند به تسریع استقرار آتش‌بس و خروج نیروهای عراق ولو با مدتی تأخیر است. اما در عین حال رئیس‌جمهور در مورد سومین

خط قرمز ایران ، حفظ این قرارداد را یادآور شده و به طور تلویحی آمادگی ایران برای تداوم جنگ در صورت عدم پذیرش این قرارداد از سوی دولت عراق را اعلام می‌کند:

«براساس همان گفتگوهایی که پیش از این کرده بودیم و در تمام این مدت جنگ هم تغییری در آن‌ها نداده‌ایم، پیشنهاد شما را بررسی می‌کنیم و فکر می‌کنیم که این تصحیحات اساسی باید در آن‌ها به عمل آید. سخن از مذاکره در آتش‌بس آمده بود. مذاکره برای چه؟ اگر مذاکره برای تعیین روزهای عقب‌نشینی است و یا مذاکره برای تعیین حدودی است که باید به آن حدود عقب‌نشینی کرد. و یا این‌که برای همه این‌هاست که این مساله مبهمی است. از نظر ما مهم‌تر از همه این است که بین آتش‌بس و عقب‌نشینی فاصله می‌بینیم و تجربه زمان ما به ما می‌گوید که این فاصله را پذیرفتن به سود متجاوز است. پس ما این‌طور فکر می‌کنیم که بهتر است همه کارها قبلاً انجام بگیرد. راجع به هیئت تحقیق در مورد تشخیص متجاوز، این مقدار که شما پذیرفته‌اید برای ما مغتنم است، اما ما مایلیم که شما به اصلی که ما بنابراین اصل این تقاضا را کرده‌ایم، توجه اساسی بکنید و آن همان تفاوت حق و زور است، چون ما می‌خواهیم که با همسایگان خود براساس حق زندگی متعالی داشته باشیم و در امنیت و صلح زندگی کنیم. اما در مورد این که مبنای حل و فصل مسائل چه باشد؟ دولت عراق می‌گوید که قرارداد ۱۹۷۵ را باطل تلقی کنیم. اگر این کار را بکنیم چه مبنای دیگری را بپذیریم؟ آیا تناسب قوا را مبنای قرار دهیم که در این صورت باید جنگ را ادامه دهیم تا معلوم شود چه کس قوی‌تر است. پس زحمت شما بی‌حاصل است. پیشنهاد کردیم که این مبنای قرارداد ۱۹۷۵ باشد و بی‌گمان، هر مبنای دیگری مساوی است با ادامه جنگ، مگر این‌که دولت عراق قضاوت تاریخ را بپذیرد، و من گمان نمی‌دارم که رژیم عراق حاضر بشود تسلیم قضاوت تاریخ شود، زیرا که قضاوت تاریخ مرزهای ما را در خاک عراق بسیار دور خواهد برد. مسأله الجزایر مطلقاً به دولت عراق راجع نیست و ما هیچ بحثی در این زمینه با دولت عراق نداشته‌ایم، نداریم و نمی‌داریم. درباره مرزهایی که بر مبنای روشنی تعیین خواهد شد، البته باید تضمین‌هایی برای

طرفین وجود داشته باشند که این مرزها محترم شمرده شوند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲)

رئیس‌جمهور در ادامه دولت عراق را از مداخله در امور مربوط به جزایر ایرانی خلیج فارس برحذر می‌دارد:

« و اما مسئله آخری که شما عنوان می‌کنید، یعنی مساله سه جزیره. ما می‌خواهیم بدانیم دولت عراق چه حق دارد که در مورد این مسئله دخالت کند و عنوان او برای دخالت در این مسئله چیست؟ آیا به همین عنوان که خود را قوی تصور می‌کند است؟ پس باید از غرب تا شرق عالم در امور دخالت کند، همین است؟ خوب معنای این ادامه جنگ است، چون به همین دلیل که دولت عراق به خود حق می‌دهد در مسأله‌ای که چند صد کیلومتر از مرز او فاصله دارد دخالت بکند. ما به شما اطمینان می‌دهیم که توانایی نیروهای مسلح ما به لحاظ تجربه و به لحاظ دانش نظامی و به لحاظ روحیه و عقیده در حد عالی است. به شما اطمینان می‌دهیم که ملت ما می‌تواند برای مدتی دراز مسائل این جنگ تحمیلی را تحمل کند و به شما اطمینان می‌دهیم که اگر ما چند برابر این قوی بودیم، بیش از آنچه که به شما گفتیم نمی‌گفتیم و اگر چند برابر ضعیف‌تر از وضعی که الان داریم بودیم، جز آنچه که به شما گفتیم نمی‌گفتیم. برای این‌که ما براساس معتقدات اسلامی حرف می‌زنیم و برپایه این معتقدات تجاوز از حق، یاغی‌گری در برابر خداست، و خدا نیامورد آن روز که ما بندگان یاغی او بگردیم. پس آنچه ما از شما توقع داریم، به استثنای مطالبی که در تصحیح پیشنهادات شما گفتیم این است که به دولت عراق این را تفهیم بکنید که ما از حق عدول نمی‌کنیم و هیچ ضعف و قوتی در کار ما موجب تغییر رویه نخواهد شد و تا احقاق آنچه که حق می‌دانیم می‌ایستیم.» (همان)

رئیس‌جمهور مشروح مذاکرات خود با حبیب شطی نماینده سازمان کنفرانس اسلامی در اوایل فروردین ماه ۱۳۶۰ را در کارنامه روزانه خود به طور مشروح توضیح می‌دهد:

«اما موضوع سوم آمدن هیئت هشت نفری به ایران است. این هیئت دوشنبه دهم فروردین به ایران آمد و قاعده این بود که من در کارنامه آن روز به این

موضوع می‌پرداختم اما چون این هیئت رفت بعد حبیب‌شطی را با پیشنهادات فرستاد، بعد وزرای خارجه چهارکشور غیرمتعهد آمدند و این‌ها در این هفته واقع شد این است که گزارش همه آن‌ها را یک‌جا اینک به اطلاع مردم کشور می‌رسانم. پیش از تشکیل جلسه مشترک هیئت هشت نفری با اعضای شورای دفاع در هتل، بین سکوتوره و من صحبت درباره حل مسئله شد. رژیم عراق حاکمیت در شطالعرب را می‌خواهد و مدعی است که مرزهای ۱۹۷۵ در دوران رژیم سابق ضعیف بوده و تحمیل شده و قرارداد را از ناچاری پذیرفته. من به او پاسخ دادم که قرارداد به تقاضای خود صدام حسین، (که تقاضا از دولت الجزایر کرده است) منعقد شده و در تمام دوران رژیم سابق همکاری صمیمانه میان دو رژیم برقرار بوده، تعیین حدود انجام گرفته، نحوه اداره شطالعرب به اجرا درآمده و این‌ها همه مخالف است با ادعای امروز آقای صدام حسین. او می‌گفت می‌خواهد برای این‌که نگویند این جنگ برای هیچ و پوچ بوده اسما حاکمیت داشته باشد والا عملاً هر دو کشور آزادانه و به طور برابر از این راه آبی استفاده کنند. من در پاسخ گفتم حاکمیت اسمی یا باید تبدیل بشود به حاکمیت عملی یعنی یک جنگ دیگری هم باز ما بکنیم در آینده‌ای که رژیم عراق آن را مناسب تشخیص خواهد داد و باز در آن وقت هم خواهد گفت در جنگ قبلی من قوه کافی نداشتم که تمام حاکمیت را بدست بیاورم حالا بقیه‌اش را می‌خواهم بگیرم... بار دیگر که بعد از گفتگوی جلسه مشترک روز بعد نزد من آمدند باز من این حرف را زدم و گفتم اگر او توانا به این بیان نیست من حاضرم به عراق بروم و به ملت عراق بگویم. این راه درست‌تر است و الا ما نمی‌توانیم از حق حاکمیت خودمان صرف‌نظر کنیم، این را نه ملت ما خواهد پذیرفت و نه نیروهای مسلح ما و همین مسئله را شرح کردم که نیروهای مسلح ما مجالی به دست آورده‌اند برای خلاصی از آن محرومیت تاریخی، محرومیت از وظیفه اصلی که دفاع از استقلال کشور است و اینک دارند به خودشان به عنوان پاسدار استقلال کشور تحقق می‌بخشند. چگونه می‌خواهند که ما این فرصت تاریخی را از آن‌ها بزدایم. بعد او پیشنهادی کرد که عین آن را در جلسه مشترک طرح نکرد و من هم نمی‌خواهم در این‌جا

بازگو بکنم به لحاظ رعایت امانت. گفتگوهای جلسه مشترک ضبط شد و وقتی سکوتوره صحبت کرد و من پاسخ گفتم اعضای شورای عالی دفاع تکبیر گفتند. هم خود من، هم هیئت هشت نفری غافلگیر شدیم. بعد به من گفتند این‌ها جا خورده بودند و حتی نگران شده بودند از بابتی که فارسی نمی‌دانستند و نمی‌دانستند من چه گفته‌ام که چنین بازتابی داشته است. بعد از جلسه احمد آقا خیلی قدردانی کرد از این صحبت و گفت این را باید در رادیو و تلویزیون پخش کنند تا مردم و همه بدانند شما چه گفته‌اید. به هر حال خواننده صورت مذاکرات آن جلسه را در کارنامه هفته گذشته خوانده است و خود می‌تواند درباره آن قضاوت و ارزیابی کند. روز بعد سکوتوره رئیس هیئت، ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش و حبیب شطی به نزد من آمدند. سکوتوره گفت ما دیشب بیان کننده ادعاهای دولت عراق بودیم و حالا که به عراق می‌رویم بیان‌کننده نظرهای شما خواهیم بود خود ما هم یک نظر داریم بعد از این که از بغداد به جده رفتیم به صورت پیشنهادی برای شما و دولت عراق می‌فرستیم من از نو تأکید کردم که ملت ما طالب صلح است اما طالب صلح توأم با تسلیم نیست. به او گفتم اگر آقای صدام حسین مدعی باشد که در سال ۷۵ به لحاظ این که تناسب قوا به زیان او بوده تن به این قرارداد داده است و امروز براساس تناسب قوایی که فکر می‌کند به سود اوست بخواهد قرارداد جدیدی را به ما تحمیل بکند آیا این خود به معنای آن نیست که یک ملتی و جمعیت و سرزمینی چند برابر عراق دنبال همین طرز فکر برود و به محض این که احساس کرد برتری نظامی دارد انتقام این جنگ را بستاند؟ آیا این صحیح است که ما دائم در حالت جنگ زندگی کنیم؟ من این را صحیح نمی‌دانم. این است که بهتر است چند بار بهای یک جنگ را نپردازیم و صلحی برقرار بکنیم، نه براساس تناسب قوا بلکه بر پایه رهنمودهای اسلامی و براساس دادن حق به حقدار. آن‌ها هم گفتند ما نیز بر این باوریم که حل مسئله بر اساس تناسب قوا حل درستی نیست و باید یک صلح پایدار پدید آورد. از این جا به فرودگاه رفتیم و من روسای هشت کشور را بدرقه کردم بعد آقای حبیب شطی آمد و در خوزستان با من ملاقات کرد. یک ربع ساعت پیش من بود پیشنهادها را داد

و من آنها را مطالعه کردم ابهاماتی که در پیشنهادها بود از او پرسیدم او جواب‌هایی به من داد. من براساس آن پیشنهاد و جواب‌ها به مشاوران خودم گفتم پاسخی روشن، صریح و بدون ابهام تهیه کنند برای این که سخن ما به هم کار را طولانی می‌کند و ما را مردمانی بازیگر معرفی می‌گرداند و آخر سر هم در نظر مردم خودمان و مردم دنیا معلوم نمی‌شود چه پیش آمد و چه گذشت و به چه نتیجه رسیدیم. پاسخ ما به آن پیشنهادها تهیه شد که آن پیشنهاد و پاسخ آن اگرچه پیش از این منتشر شده است ولی از باب این که خوانندگان امور آنچه پیش آمده است را با وضوح تمام بخوانند و از آن آگاه بگردند در این جا نیز یکبار دیگر می‌آید. به دیدار امام رفتیم پیشنهاد هشت کشور را برایشان خواندم پاسخ خودم را هم خواندم. ایشان پس از آنکه تأکید کردند ما درباره حاکمیت ملی هیچ گذشتی نمی‌توانیم بکنیم و نباید بکنیم، با این که پاسخ ما روشن، صریح و واضح باشد، کمال موافقت و خرسندی را داشتند: آن پیشنهادها را همان شب در شورای دفاع طرح کردم و گفتم که آقای شطی درباره‌ی پیشنهاد خود این توضیح کوتاه را در پاسخ سوالات به من داده است. آن پیشنهادها تصویب شد و برای دبیرخانه هیئت ۸ نفره به جده مخابره شد. این طور که به من گفتند آقای رجایی در کمیسیون دفاع مجلس گفته است که از مذاکرات با حبیب شطی خبر ندارد. اگر غیر از آنچه در شورای دفاع گفتم، مذاکراتی آقای حبیب شطی کرده است خود من هم از آن خبر ندارم و اگر همان هست که من اکنون گفتم مذاکره دیگری بین من و او نشده است. به هرحال این مطلب را از این باب در این جا ذکر کردم که همه توجه بکنند. دشمنان بسیاری در کمینند تا با مسموم کردن جو، جبهه داخلی ما را ضعیف بگردانند و روحیه نیروهای مسلح را پایین بیاورند و به ما ضربه بزنند. در پاسخ یکی از نمایندگان گفتم: شاید به خاطر مسئولیت مستقیمی که در این جنگ برعهده من است ظاهراً بیش از دیگران علاقمند به پیروزی باشم، اما من کسی نیستم که به مردم و به میهنم جفا کنم و آن را بازیچه بازی‌های قدرت داخلی و خارجی قرار بدهم. در این فاصله چهار وزیر خارجه کشورهای غیرمتعهد آمدند. وزیر خارجه کوبا از طرف آنها صحبت کرد و گفت که ما از ابتدا در



کوشش برای پایان دادن به جنگ بوده‌ایم و شرح این کوشش‌ها را داد. البته او دو سه بار به ایران آمده بود. بله گفت که آمده‌اند که هر تلاش را لازم باشد بکنند و من به آن‌ها پاسخ گفتم که ما حرف مبهمی نمی‌زنیم، حرف ما روشن و واضح و این است که مرزهای بین ما و عراق مشخصند و دولتی به ما تجاوز کرده و حداقل توقع، حداقل خواست، حداقل حق که ما بدان راضی شده‌ایم این است که به مرزهای خویش بازگردد و به این تجاوز رسیدگی شود. آن‌ها گفتند ما می‌رویم و پیشنهادهایی تهیه می‌کنیم و برای شما می‌فرستیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۸)

با آنکه رئیس‌جمهور تلویحاً از پیشرفت مذاکرات سخن می‌گفت همچنین پذیرفته بود که هیئتی بین‌المللی به شناسایی و مجازات متجاوز پردازند، اما اکبر هاشمی رفسنجانی برخلاف وی شروط جدید دیگری را برای صلح با دولت صدام حسین مطرح می‌سازد. او علاوه بر شروط قبلی شرط محاکمه متجاوز را خواستار می‌شود. خبرنگاری از وی پرسید شما اخیراً در مصاحبه با یک مجله قبرسی گفته‌اید قبل از سقوط رژیم عراق هیچ گونه مذاکره‌ای قابل انجام نخواهد بود، نظر شما درباره ادامه کار هیئت صلح چیست، او گفت:

«من هیچ‌وقت نگفتم که هیچ مذاکره‌ای نخواهد بود. در این موارد من فکر می‌کنم به طور کلی سیاست باید این‌جوری باشد. مذاکره هیچ مانعی ندارد و همان‌طور که گفته‌اند صدام الان تحت فشار افکار عمومی داخل و خطری که احساس می‌کند خودش را می‌خواهد صلح طلب معرفی کند. ما نباید اجازه بدهیم صدام فریبکارانه موفق شود و آمدن هیئت‌ها و حرف زدن با ما هیچ ضرری ندارد. ما فقط گفتیم موضع‌مان قاطع است. می‌گوییم آنچه اعلام کرده‌ایم چانه زدن را نمی‌توانیم بپذیریم. بدون پذیرش محاکمه متجاوز و قبول آثار خسارات، آثار تجاوز و خروج بدون قید و شرط نیروها و معیار بودن قرارداد الجزایر ما نمی‌توانیم هیچ آتش‌بسی را یا صلحی را قبول کنیم، من گفته‌ام ما بر سر این مسائل حرف نمی‌زنیم و الا این‌که هیئتی بیاید با ما حرف بزند هر وقت هر هیئتی بیاید من فکر می‌کنم باید پذیرفت و حرف زد.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۱/۲۵)

با پافشاری ایران بر خواسته‌های خود، از آن سو، رئیس‌جمهور عراق نیز بر دامنه تهدیدات خود بر علیه ایران افزود. وی دوباره پس از دور سوم مذاکرات صلح، ایران را به حملات نظامی بیشتر تهدید نمود. رئیس‌جمهور تهدیدات و اعمال فشار روانی از طریق سیاست تبلیغاتی صدام حسین رئیس‌دولت عراق در هنگام حضور دوباره هیئت صلح در ایران را ناشی از بیماری مزمن روانی او خواند:

«صدام این دومین بار است که پس از آمدن هیئت هشت نفری ما را تهدید می‌کند. آنچه مهم است تهدید او نیست بلکه نقش افشاگرانه تهدید اوست. این صحبتی که او می‌کند، باز دیده‌ها که می‌کند، لحن تسمخ‌آمیزی که در صحبت‌های خویش بر ضد ما بکار می‌برد، همه بازگو کننده بینش راهنمای اوست. به گمان من او یک بیمار است. بیماری که علائم مرضی را به روشنی بروز می‌دهد. بیماری او از اعتقاد به اصالت زور ناشی می‌شود و در حدی است که گمان می‌کند هیچ کس جز به زور اصالت نمی‌دهد. پس چون فکر می‌کند که ما هم چون او زور را اصیل می‌شناسیم، تهدید می‌کند که زور من بیشتر است. اگر تسلیم نشوید من شهرهای بیشتری را می‌گیرم، زمین‌های بیشتری را می‌گیرم، چنین می‌کنم و چنان می‌کنم. به هر حال اگر او می‌توانست بفهمد که زور اصالت ندارد، البته دست از زورگویی به هموطنان خویش و فرستادن نیروی مسلح به ایران برمی‌داشت. و اگر لااقل بیماری او تا این حد شدید نبود و می‌توانست بفهمد ما براساس حق عمل می‌کنیم نه براساس زور، باز می‌توانست رفتار مناسبی با ما در پیش بگیرد و کار به این‌جا که کشیده است، نمی‌کشید. اما همان‌طور که شیوه کار این‌طور بیماران است حقی را جز زور نمی‌شناسند، هیچ واقعیتی را به جز زور نمی‌پذیرد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۲۲)

در عین حال در میان سیاستمداران داخلی هم موافقان صلح حتی در میان روحانیون عالی رتبه کم نبودند. در حین مذاکرات صلح برخی از منتقدین، رئیس‌جمهوری را به مذاکرات خصوصی با دولت‌های خارجی برای برقراری صلح متهم ساختند. وی اما مذاکرات صلح را زیرنظر شورای عالی دفاع و با

نظارت شفاف این شورا دانست و نفس مذاکره با دولت ها را به معنی سازش ندانست:

«به همین مناسبت مقاله‌ای هم از آقای صالحی نجف‌آبادی خواندم که می‌شود این را هم برداشتی از دیدگاه اسلامی وی درباره سیاست خارجی دانست که در آنجا به درستی گفته است که مذاکره، سر یک میز نشستن با دشمن به معنای سازش با دشمن نیست. و یک دولت اسلامی باید هیچ فرصتی را برای اجرای سیاست خویش از دست ندهد و در مورد این مذاکرات باید منظور و هدف از مذاکره را دید. این حرف صحیح است. الا این که مذاکره و گفتگو و ارتباط و تماس یک وقت جنبه رسمی پیدا می‌کند که عیبی ندارد، باید یک حکومت از روی عقل و تدبیر برای اجرای سیاست مستقل خود، هر وقت لازم دید تماس برقرار کرده و مذاکره کند. یک وقت هم جنبه شخصی دارد که وقتی جنبه شخصی پیدا کرد، فسادش بیشتر از صلاح و نتایج خویش است، ما می‌باید در هر گفتگویی از موضع استقلال کامل، عدم سازش با ستم و بیداد و عدم تابعیت عمل بکنیم. از این روست که من تماس‌های خصوصی و شخصی را در زندگی سیاسی خودم هیچ وقت نپذیرفته‌ام، گمان می‌کنم که این سیاست و برداشت درست و منطبق با موازین دین و مصلحت کشور باشد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱)

رئیس‌جمهور در مورد انتقادات مخالفانش و اتهام سازش‌کاری با دشمن در جایی دیگر توضیحاتی می‌دهد:

«این‌ها می‌روند می‌نشینند و می‌گویند که این‌ها تمایل به سازش دارند. اگر ما پیروز بشویم فرمانده کل قوا کیست؟ الان هم متصدی جنگ کیست؟ مسئول شکست و پیروزی کیست؟ این‌ها همه، به گردن من است. خوب، چطور می‌شود که این‌ها به پیروزی علاقه دارند ولی من ندارم؟! اگر بیشتر از آن‌ها که این زرمزه‌ها را می‌کنند به پیروزی علاقه نداشته باشم، کمتر از آن‌ها که ندارم. اما انسان باید روی حساب و کتاب کار بکند. یعنی دو جنبه را هم، ببیند و روی مسئولیت در برابر خدا و در برابر این کشور و تاریخ این کشور عمل بکند، و حق را هم بگوید. اگر ما موضع را عوض کردیم، و سازش کردیم و

یک ذره از حق حاکمیت ایران را از دست دادیم، خوب، می‌شود گفت که: دیدید ما گفتیم این برو بیا بالاخره شد سازش. خیر، ما آن تجربه تلخ را تکرار نخواهیم کرد. و در همان تجربه هم حاضر نشدیم که شرکت بکنیم. چون قبلاً پیش‌بینی می‌کردیم.» (همان، ۶۰/۱/۲۴)

همزمان با حضور مقامات بلندپایه هیئت صلح در تهران و مذاکرات آن‌ها شواهدی از موافقت آیت‌الله خمینی با صلح البته با برخی تعدیلات در طرح مشاهده شد. سخنان آیت‌الله شهاب الدین اشراقی داماد بزرگ آیت‌الله خمینی این ظن را تقویت کرد، که سفر مجدد هیئت صلح در ایران احتمال دارد به راه‌حل‌های معقولی برای آتش‌بس منجر شود. ایشان قبل از ورود هیئت صلح به ایران پس از دیدار با آیت‌الله خمینی اظهار نمود:

«مسأله دیگری راجع به آمدن این هیئت بود که امیدواریم این جنگ به نفع اسلام و مملکت ما هرچه زودتر پایان یابد. آیت‌الله اشراقی درباره مسائلی که در رابطه با آمدن این هیئت مورد بحث قرار گرفته است، اظهار داشت که همان پیشنهادات سه گانه ایران را ایشان [رئیس جمهور] شرح دادند و به نظر من هم آن پیشنهادات سه گانه خیلی خوب است و بایستی روی آن پافشاری کنیم و امیدواریم که هیئت دشمن متجاوز را وادار کند تا این پیشنهادات را بپذیرد. و با استقرار این پیشنهادات غلبه با ماست و جنگ انشاءالله به نفع ما تمام می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۱)

محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی از قول علی امیرحسینی پیک ویژه رئیس‌جمهور و رابط ایشان با بیت آیت‌الله خمینی جریان موافقت ایشان با طرح صلح را بازگو می‌کند:

«هیأت‌های میانجی صلح و متارکه جنگ پیشنهادهای مختلفی داده بودند و هر بار که با مقاومت و پایداری و موفقیت نیروهای مسلح مواجه می‌شدند، پیشنهادها به سمت خواسته‌های ایران تغییر می‌کرد و صدام نیز کوتاه می‌آمد. آقای علی امیرحسینی رابط ویژه و پیک مخصوص ریاست جمهوری و آقای خمینی در رابطه با جریان صلح و نظر آقای خمینی نقل کرد، شب که هیئت آمده بودند و پیشنهاد صلح را آورده بودند، پیغام آقای بنی‌صدر را برای آقای

خمینی به جماران بردم. در جماران در دفتر آقای خمینی گفتند که شب‌ها از این ساعت به بعد هیچ کس جز حاج احمد آقا به درون منزل آقای خمینی راه ندارند و ما نمی‌توانیم به وی اطلاع دهیم. من گفتم این مسأله مهم مملکتی است و حتماً باید پیغام را همین امشب به دست آقای خمینی برسانم و جواب آن را هم بگیرم. گفتند فقط احمد آقا می‌تواند به درون خبر بدهد و احمد آقا نیز این‌جا نیست. گفتم هر جا هست به او خبر بدهید. تلفن کردند، او رفته بودند منزل جمارانی، ۱۵ دقیقه بعد آمد. به احمد جریان را گفتم، رفت درون و بعد آمد و گفت بیا داخل. من وارد اندرونی شدم و آقا را دیدم و پیغام آقای بنی‌صدر را که متضمن شرایط صلح بود به ایشان دادم. آقا اول فکری کرد و بعد گفت من موافق هستم که با این شرایط صلح بشود. زیرا ممکن است که این‌ها از سرزمین‌های ما بیرون نروند و این لکه ننگی باشد به دامن ما. اما بهتر است که اسم آن را صلح نگذارند. من گفتم آقا نمی‌شود که هم وارد مذاکره صلح بشویم و هم اسم آن را صلح نگذاریم. آقا گفتند: شما به آقای بنی‌صدر بگویید او خودش ادیب است و یک لغتی برای آن پیدا خواهد کرد. من گفتم در هرحال این صلح است و نمی‌شود اسمی از آن نبرد و هیئت، هیئت میانجی صلح است. آقا پس از کمی فکر و مکث گفتند: من فقط به خاطر خود آقای بنی‌صدر می‌گویم و می‌ترسم که بعد از صلح روزنامه جمهوری اسلامی و صحیح آزادگان توطئه کنند و بنویسند مرگ بر سازشکار و مسأله برای وی درست کنند. من گفتم آقا این راه دارد و این عمل در صورتی است که آن‌ها فکر کنند شما موافق نیستید ولی اگر بدانند که شما نیز موافقت کرده‌اید، جرأت چنین کاری نخواهند داشت و برای این‌که مسأله حل شود بهتر است که شما احمد آقا را نیز بفرستید تا در شورای عالی دفاع شرکت کند و بر امور نظارت داشته باشد، بعداً کسی جرأت مخالفت نخواهد داشت. آقا قبول کردند و گفتند احمد را می‌فرستم و فردا احمد آقا را فرستاد و در شورای عالی شرکت کرد. بعد از این‌که مسأله با آقای خمینی تمام شد. احمد آقا در بیرون به من گفت برای من کار درست کردی و دست مرا تو حنا گذاشتی.» (جعفری، تقابل دو خط، ۱۵۹)

محمد جعفری معتقد است پیشنهاد صلح هیئت صلح کنفرانس اسلامی و کشورهای عدم تعهد پس از تأیید آیت‌الله خمینی به تأیید و تصویب شورای عالی دفاع هم رسیده بود. (همان)

وی در ادامه مفاد پیشنهاد هیئت صلح کنفرانس اسلامی و جنبش عدم تعهد به ایران را در کتاب خود «تقابل دو خط» مرور نموده و برخی ناگفته‌های آن را ذکر می‌کند:

«احمد سکوتوره رئیس‌جمهور گینه که سرپرستی هیئت اعزامی را عهده‌دار است در روز پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰، در جده در یک کنفرانس مطبوعاتی رئوس مطالبی که قابل گفتن برای عموم قبل از تصمیم نهایی بود، گفت: «این هیئت یک آتش‌بس جدیدی را پیشنهاد کرده است. پیشنهاد جدید خواستار موارد ذیل است:

۱- برقراری آتش‌بس و اخراج تمام نیروها از مرزهای مشترک‌شان.

۲- تشکیل یک کمیته مشترک برای نظارت این امر و بررسی ادعاهایی درباره ارونند رود

۳- تشکیل یک دادگاه نظامی برای بازرسی دلایل جنگ.

و بنا به خبر خبرگزاری پارس به نقل از خبرگزاری یونایتدپرس از بیروت «حبیب شطی سخنگوی هیئت اعزامی کنفرانس اسلامی از تهران با پیشنهادات جدیدی برای خاتمه دادن به جنگ هفت ماهه عراق علیه ایران وارد بغداد شد. حبیب شطی در دو ماه گذشته چندین بار از بغداد و تهران دیدار داشته است.» ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس‌جمهور پاکستان در تاریخ ۱۴ فروردین در اسلام‌آباد اعلام کرد:

«کمیسیون رسیدگی به جنگ عراق و ایران تصمیم گرفته است تا برای تعیین متجاوز در این جنگ یک کمیسیون بین‌المللی اسلامی تشکیل دهد.»

آقای بنی‌صدر هم توضیح می‌دهد، به دیدار آقای خمینی رفتیم و درباره پیشنهادهای دو هیئت با ایشان مذاکره کردم، آقای خمینی گفت، پیشنهاد خوبی است، کار را بر این اساس تمام کنید اما اسمش را صلح نگذارید. خودتان بلدید چطور جور کنید و به چه عبارتی بگویید که تصور نکنند صلح کرده‌اید!

گفتم چرا؟ پاسخ داد صلح مخالف زیاد دارد، همین حالا روحانیون آذربایجان این جا بودند، با صلح کردن مخالفت می کردند. بسیارند که مخالفند، این ها را نمی شود نادیده گرفت. درونم بر آشفته بود، گفتم صلح، صلح است. هر اسمی رویش بگذاریم، صلح است. تجربه گروگان گیری ما را بس است. بجای قرارداد کلمه بیانیه گذاشتند. همه دانستند که قرارداد تسلیم امضاء شده است و بدتر شد. مردم موافق صلح شرافتمندانه اند. مردم درست به همین دلیل که این آقایان شعار ادامه جنگ می دهند، مطمئن شده اند، جنگ را برای آن می خواهند که به بهانه آن پایه های قدرت خویش را محکم سازند و مردم را با وجود همه مشکلاتی که هر روز بر آن ها افزوده می شوند، ناگزیر از رعایت سکوت سازند. نه، اگر این پیشنهاد را با توجه به وضعیتی که ما داشتیم، پیروزی تلقی می کنید، موافقت کنیم، اگر نه، رها کنیم. سر را پایین انداخت و گفت: بکنید. کشورهای عدم تعهد پیشنهاد کرده بودند که عربستان و کویت و کشورهای نفت خیز خلیج فارس ۶۰-۵۰ میلیارد دلار غرامت به ایران بپردازند عراق هم مناطق اشغالی را تخلیه کند و نیروهای دو کشور پشت مرزهای بین المللی یکدیگر قرار بگیرند و به اندازه توپ رس یعنی چند کیلومتری هم در داخل از مرزهای بین المللی دو کشور عقب نشینی کنند و تمام این مناطق بی طرف شود و پس از انجام این مراحل، اختلافات دو کشور از راه سیاسی حل و فصل گردد. در طول فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰، که قرار بر متارکه جنگ و پیشنهاد صلح موافق پیشنهادهای ایران با موافقت آقای خمینی و تصویب شورای عالی دفاع گرفته شده بود و هیأت ها نیز موافقت خود را اعلام کرده بودند و به بغداد رفته و موافقت صدام را نیز گرفته بودند و قرار بود که در خرداد برای نهایی کردن آن و اعلام آتش بس به تهران بازگردند..... موافق گفته ی آقای بنی صدر که قرار بود هیأت در ۲۵ خرداد به تهران بازگردند، از دفتر آقای رجایی نخست وزیر به آن ها تلفن شده و گفته بودند که در تهران تحولی در حال تکوین است و هیئت به تهران نیاید.» (جعفری، تقابل دو خط، ۱۶۰)

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس وقت دادن خسارت جنگ از سوی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و از جمله عربستان را شایعه ای بی اساس

عنوان نمود. او در مقابل سوال خبرنگار فرانسوی که سوال کرد آیا ایران حاضر است با گرفتن غرامت جنگ را پایان دهد گفت:

«نه این [چنین] خبری نیست و جزو شایعه‌هاست و من بارها گفتم ما از عراق طلبکاریم و چه کار به عربستان سعودی داریم، سعودی اگر می‌خواهد صدقه‌ای بدهد به صدام ممکن است بدهد اگر ما زورمان رسید از خود صدام می‌گیریم صدام هم چیزی ندارد آخرش هم باید از ملت عراق بگیریم.» (جمهوری اسلامی، ۲۵ و ۶۰/۱/۲۹)

اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود بر این نکته که آیت‌الله خمینی خواهان پایان جنگ بود صحنه می‌گذارد، اما وی در عین حال می‌گوید نکاتی را در این مورد به وی گفته است و این که ایشان از بابت آینده ملت عراق پس از پایان جنگ نگرانی داشتند:

«ساعت نه صبح [پنجشنبه ۱۳ فروردین ۱۳۶۰] به زیارت امام رفتم. چیزهایی که در ارتباط با جنگ و هیأت صلح می‌دانستم، گفتم. امام ضمن این که مایلند جنگ زودتر تمام شود، صلاح نمی‌دانند که ما کوتاه بیایم و از این که شرط شود، بعد از صلح نباید به ملت عراق، علیه صدام کمک کنیم، نگرانند؛ اگر این مضمون بخواهد در قرارداد بیاید، نگرانی دارند، مخصوصاً با توجه به انتظارات مردم عراق.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۵۴)

به هرحال علیرغم مخالفت‌ها که به طور پیدا و پنهان با طرح صلح پیشنهادی صورت گرفت قرار شد هیئت با ادامه رایزنی‌های خود دو سه مورد از اشکالات گرفته شده به طرح را برطرف و دوباره به تهران بازگردد. چهل روز بعد در تاریخ ۶۰/۲/۲۲ ضیاءالرحمن رئیس‌جمهور بنگلادش و حبیب شطی دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی جهت پیگیری مذاکرات صلح به تهران آمدند. این هیئت پیش‌تر با امیر کویت گفتگو و دو بار هم در بغداد با صدام حسین دیدار کرده بود. این هیئت بلافاصله با سیدابوالحسن بنی‌صدر ملاقات و گفتگو کرد. ضیاءالرحمن در مصاحبه خود گفت: «با آقای بنی‌صدر ملاقات داشتیم و از پیشرفت‌هایی که در مذاکرات حاصل شده است خوشنودیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۴)



اما دو روز قبل از این ملاقات رئیس‌جمهور در تاریخ ۶۰/۲/۱۹ درباره مسئله صلح با یک هیئت عالی رتبه دیگر از جنبش غیرمتعهدها دیدار و گفتگو کرده بود. این هیئت مرکب از وزرای خارجه هند، کوبا، زامبیا و فلسطین بود. این هیئت نیز قبل از ورود به تهران با مقامات عراقی و عربستان دیدار داشته است. یکی از مقامات بلندپایه عربستان سعودی دو هفته قبل از این تاریخ با مقامات هند در دهلی نو ملاقات داشته و این مسائل احتمال پرداخت غرامت‌های جنگ توسط دولت‌های شیخ نشین خلیج فارس را تقویت می‌کرد. ۱۷ روز پس از دیدار بنی‌صدر با ضیاء‌الرحمن به عنوان تنها رئیس‌جمهور سازمان کنفرانس اسلامی پیگیر مسئله صلح ایران و عراق وی در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۹ در ۳۰۰ کیلومتری داکا پایتخت بنگلادش ترور و کشته شد و همزمان با این اختلافات داخلی در ایران از ۲۵ اردیبهشت با تحرکات اعضای سازمان مجاهدین خلق بالا گرفت و هر دو مسئله باعث شد تلاش‌های دیپلماتیک سازمان کنفرانس اسلامی برای میانجی‌گری صلح متوقف گردد. پیش از این دیدارها در تهران دو هیئت غیرمتعهدها و سازمان کنفرانس اسلامی دیدارهایی با هم داشتند و هماهنگی لازم را به عمل آوردند. هیئت غیرمتعهدها قرار شد برای انعکاس خواسته‌های ایران به بغداد سفر کند و دوباره به ایران بازگردد اما چند روز پس از ترک این هیئت چنانکه گفته شد بحران سیاسی داخلی در ایران بالا گرفت و در نهایت به عزل رئیس‌جمهور منتهی شد و قضیه صلح تا مدت‌ها منتفی گردید. وزیر خارجه کوبا اما پس از دیدار با رئیس‌جمهور از دورنمای صلح ابراز رضایت کرد:

«ما از نتایج بدست آمده از این ملاقات بسیار راضی و خشنود هستیم و در این دیدار با جوی تشویق‌آمیز روبرو شدیم که برای ادامه تلاش‌هایمان جهت یافتن راه‌حلی در پایان دادن به جنگ کوشاتر باشیم. وزیر امور خارجه کوبا در پاسخ به این سوال خبرنگار خبرگزاری پارس که آیا این هیئت پیشنهاد بخصوصی را برای حل این مسئله به رئیس‌جمهوری ارائه داد گفت ما سعی داریم تا تغییرات لازم را بررسی کنیم تا بتوانیم پیشنهادهای خود را آماده و ارائه کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۱)

رئیس‌جمهور بعدها در خاطرات خود گفت پیشنهاد عدم تعهد برای ایران قابل قبول‌تر بود و همین طرح در شورای عالی دفاع کشور به تصویب رسیده بود. وی از ملاقات شب ۶۰/۲/۲۶ با آیت‌الله خمینی و تأیید طرح صلح توسط ایشان سخن می‌گوید.

شواهد نشان می‌داد در اردیبهشت و یا حداکثر در خردادماه ۱۳۶۰ با قبول قطعی پیشنهاد کشورهای عدم تعهد جنگ به پایان می‌رسید و احتمال پرداخت غرامت نیز وجود داشت. اما در لحظات آخر گویا همه چیز به هم ریخت و تصمیمات قبلی عوض شد. رئیس‌جمهور در خاطرات خود علت تغییر موضع و تصمیم به ادامه جنگ را چنین توضیح می‌دهد:

«شورای عالی دفاع با پیشنهاد هیئت فرستاده کشورهای عدم تعهد، موافقت کرد. آقای [آیت‌الله] خامنه‌ای نیز [در جلسه] حاضر بود. آقای خمینی نیز موافقت کرد. به این‌جانب گفت: صلح کنید اما اسمش را صلح نگذارید. بسیاری با صلح مخالفند. می‌گفت: همین حالا دو اتوبوس از روحانیون آذربایجان این‌جا بودند با صلح مخالفت می‌کردند. گفتم: روی صلح اسم دیگری نمی‌شود گذاشت. این آقایان هم اگر می‌توانند رو در روی مردم با صلح مخالفت کنند. گفت بکنید. بنابراین، همه با پیشنهاد صلح موافقت کرد بودند. نمی‌توانستند در عمل مخالفت کنند. پس در خفا رفتند به آقای خمینی گفتند: اگر بنی‌صدر صلح کند، پیروزی با دست خالی چنان قدرتی به او می‌دهد که دیگر شما هم حریف او می‌شوید.» (بنی‌صدر ۱۳۸۰، ۱۲۷)

به جز ادعای مطرح شده توسط بنی‌صدر احتمالاً یکی از مسائل مهمی که در تصمیم‌گیری‌ها موثر بوده است نکته‌ای بود که آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی و اکبر هاشمی رفسنجانی هر سه به آن اشاره کرده بودند، و آن آینده ملت عراق پس از پایان جنگ بود. پیش از این هاشمی رفسنجانی به نگرانی آیت‌الله خمینی از تعهد ایران به عدم کمک به مردم عراق پس از جنگ در برابر صدام حسین اشاره کرده بود. آیت‌الله بهشتی نیز صلح با نمایندگان واقعی مردم عراق را ممکن دانسته بود که به معنی عدم مشروعیت حکومت فعلی عراق بود. از لحن سخنان هاشمی رفسنجانی ۲ روز قبل از گفتگو با آیت‌الله خمینی

درباره صلح معلوم است چندان از صلحی که رئیس‌جمهور پیگیر آن است راضی نیست:

«آقای بنی‌صدر در کارنامه دیروز [در انقلاب اسلامی ۱۱ فروردین ۱۳۶۰] نوشته، مایل است به جنگ خاتمه بدهد و صلح کند، ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را بر ایشان بسته است.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۵۲)

درست یک روز پس از ملاقات تاریخی رئیس‌جمهور با آیت‌الله خمینی در تاریخ ۶۰/۲/۲۶ در مورد پایان جنگ خبرنگاری از رئیس‌جمهور در مورد کیفیت طرح غیرمتعهدها و مخالفت عده‌ای از مردم که شعارهایی بر علیه آتش‌بس داده بودند پرسید، نشانه‌ای از این‌که وفاق گروه‌های سیاسی حتی در مورد آتش‌بس احتمالی وجود ندارد. لحن رئیس‌جمهور نشان از گرایش به آتش‌بس و بازگشت سربازان عراقی به پشت مرزها داشت، اما مخالفان وی گهگاه هدف خود را به سقوط کشاندن دولت عراق اعلام می‌کردند. لحن ملایم رئیس‌جمهور در مورد پیشنهاد صلح سازمان کنفرانس اسلامی و این‌که کارها به خوبی و خوشی انجام خواهد گرفت، یک روز پس از دیدار با آیت‌الله خمینی نشانگر توافق اولیه بین آن دو بود:

«امروز درباره چند مسئله از جمله جنگ با امام مذاکره شد و مسائل پشت جبهه نیز در حضور امام مطرح گردید و قرار شد کارها به خوبی و خوشی انجام بگیرد. قرار شد ما توضیحاتی از آن‌ها بخواهیم و هر وقت این پیشنهادها مشخص و روشن شد آن را در اختیار افکار عمومی می‌گذاریم...» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۷)

«خبرنگار خبرگزاری پارس از رئیس‌جمهوری پرسید مردم در همه جا فریاد می‌زنند نه سازش نه صلح نظر شما در این باره چیست؟ رئیس‌جمهور گفت: سازش غیر از صلح است اگر شرایطی که ما گفته‌ایم حاصل شد دیگر ما نمی‌توانیم بهانه دریاوریم که بگوییم حرف تازه‌ای می‌زنیم و اگر با تحقق آن شروط ما پیروز شدیم و به هدف‌های خودمان رسیدیم ما هم روی همان حرف‌ها که مورد اتفاق همه بوده گفته‌ایم و ایستاده‌ایم و کمتر از آن را هم

البته نخواهم پذیرفت. و فکر می‌کنم بیشتر از آنچه گفته‌ایم هم بدست بیاوریم.»  
(انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۲۷)

رئیس جمهور در نامه‌ای خطاب به مردم ایران که در تاریخ ۶۰/۳/۲۵ (یک ماه پس از توافق اولیه برای صلح و شش روز قبل از عزلش) نوشته شده و در کتاب «نامه‌ها» آن را منتشر ساخته سرنوشت جنگ را با سرنوشت گروگان‌ها مقایسه می‌کند. او احتمال می‌دهد همانند گروگان‌ها که به زعم او در نهایت ضعف حل شد جنگ نیز در زمانی که کشور دچار ضعف است حل و فصل شود. او تسریع در عزل خود را با مسئله صلح مرتبط می‌داند:

«جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم می‌گردد و همان‌طور که در جریان گروگان‌گیری ملاحظه کردید ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همان‌طور که بیمی به خود راه ندادند... چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند که قوای عراق به داخل خاک عراق عقب‌نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیرنظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آن‌ها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند.» (بنی صدر، ۱۳۸۵، ۲۸۴)

هم ایشان در نامه تاریخی ۶۰/۳/۶ به صراحت از آیت‌الله خمینی می‌خواهد تقاضای صلح غیرمتمعهدها را بپذیرد و به لابی مخالفان وی توجهی نکند:

«و این‌که آقایان کاسه داغ‌تر از آتش شده‌اند، و برخلاف اصل ۱۱۳، از مجلس خواسته‌اند، اختیار عزل و نصب در ارتش را هم از این‌جانب سلب کنند. به این ترتیب و در این اوضاع سخت، این‌جانب دیگر قادر به اداره جنگ نخواهم شد. بنابراین: وضع فعلی از بین خواهد رفت. معلوم باشد که جریان نظامی به سود ما شده است و با جوابی که هیأت غیرمتمعهدها داده است و خبرگان خود را به این‌جا می‌فرستند، این‌طور پیدا است که دشمن نیز به پیشنهاد غیرمتمعهدها گردن گذاشته است. بنابراین حداقل تمامیت ارضی کشور

محفوظ می‌ماند. باز قضیه گروگان‌ها نشود، که این بار دیگر مسئله چند صد میلیون دلار نیست، مسئله بقا کشور در میان است.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۲۳۴)

بعدها بنی‌صدر در کتاب خود از سند محرمانه‌ای یاد می‌کند که توسط وزارت خارجه انگلستان منتشر شده و در آن به ضعف ارتش عراق و آمادگی آن کشور برای صلح با ایران اشاره شده است. وی نتیجه می‌گیرد اولاً این بهترین موقعیت برای صلح مطلوب به نفع ایران و نشانگر موفقیت ارتش در پس زدن و متوقف ساختن پیشروی دشمن است:

«بنابر سند محرمانه وزارت خارجه انگلستان که از قید محرمانه خارج شده است، در چهارمین ماه جنگ، رئیس ستاد ارتش اردن به انگلستان می‌رود و به مقامات انگلیسی می‌گوید: حمله ارتش عراق به ایران شکست خورده است و صدام بر آن است که کار جنگ را به پایان برد.» (انقلاب اسلامی، ۹۳/۶/۲۸)

سند مهم دیگر در اصرار رئیس‌جمهور بر ختم قطعی جنگ برای جلوگیری از خسارات بیشتر به دو کشور، نامه‌ای است که وی در تاریخ ۱۳۶۰/۲/۲۱ چهل روز قبل از عزلش از ریاست جمهوری و دقیقاً دو روز بعد از ورود هیئت غیرمتعهدها به ایران به آیت‌الله خمینی نوشته است:

«درباره پیشنهاد کشورهای غیرمتعهد، دو برداشت از این پیشنهاد می‌توان کرد:

#### ۱- برداشت خوشبینانه:

الف- با توجه به ترکیب کشورهای غیرمتعهد مأمور ایجاد صلح می‌توان این طور برداشت کرد که روسیه سودی در ادامه جنگ نمی‌بیند و آماده است فشار به عراق بیاورد که صلح را با توجه به انعطاف ناپذیری ما بپذیرد. قرینه هم وجود دارد، در خبری که حزب توده از جمله به دفتر امام فرستاده است، از قول مقامات آمریکایی می‌گوید که جنگ و ادامه آن به نفع آمریکا است.

ب- وضعیت عراق خصوصاً از نظر نظامی خراب است. پیشنهادهای ما را نپذیرفت چون گمان می‌کرد با ضربه‌هایی که می‌زند و به قول خودش چند شهر دیگر را می‌گیرد، خواهد توانست ما را وادار به تسلیم به شرایط خویش کند. شکست او در همه جبهه‌ها و زیادی تلفات و اسیران به او معلوم کرده

است که ادامه جنگ، وضع را به زیان او تغییر خواهد داد. بنابراین با این پیشنهاد قانع شده است قبول حداقل ضرر.

۲- برداشت بدبینانه:

الف- روان‌شناسی ما را می‌دانند که هرچه را بگویند عکس آن را می‌کنیم، پیشنهادی تا این حد مساعد داده‌اند به امید این که نمی‌پذیریم و پس از آن که انزوای ما کامل شد ضربه‌ای کاری بزنند و به عمر جمهوری اسلامی پایان بدهند. آمریکا هم کمال مساعدت را به عراق و ضد انقلاب بکند و رژیم را تغییر بدهد. قرینه هم وجود دارد و آن فعال شدن ضد انقلاب است.

ب- پس از آنکه جنگ به پایان رسید، روسیه به عنوان این که این خدمت بزرگ را به ما کرده است، از طرفی توقع سیاست مساعد با خود را از ما داشته باشد و از طرف دیگر با توجه به این که ما باید تجهیزات فراهم بیاوریم تا نکند عراق تجدید قوا کند و از سر مزاحم بشویم [بشود که] قادر به هیچ کاری در افغانستان نگردیم.

به هر حال، اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد، پیشنهادی ممکن نیست به ما بکنند. برای این که یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید و در نتیجه:

۱- شط‌العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی بدست نیآورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست. خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی.

۲- از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود. یعنی زمین‌هایی را هم که طبق موافقت‌نامه ۱۹۷۵ بدست می‌آورد فعلاً محروم می‌گردد و ابتکار عمل در همه زمین‌ها بدست ما می‌افتد. ما خواهیم بود که شرایط و موضوعات گفتگو را معین خواهیم کرد. در واقع ما خود را به موافقت‌نامه ۱۹۷۵ مقید کرده بودیم حتی آن را شرط قرار داده بودیم، اما حالا آزادیم در پیش کشیدن مطالب دیگر. اگر این پیشنهاد را دلیل بر ضعف کامل ارتش عراق بگیریم و بنا را بر ادامه جنگ بگذاریم در این صورت:

الف- باید بدانیم که انتشار این پیشنهاد و عدم قبول آن از نظر افکار عمومی خود ما که موافق ادامه جنگ نیست، خوشایند نیست مگر این که ما اطمینان به پیروزی کامل داشته باشیم و این اطمینان را به مردم بدهیم. وگرنه اگر این پیشنهاد را نپذیریم و خدای ناکرده عدم موفقیت حاصل گردد، کار رژیم جمهوری اسلامی و کشور ساخته است.

ب- برای موفقیت کامل یک انسجام تمام عیار لازم است. صاف و صریح بگویم که حاکمان نادان سود خود را در ادامه جنگ توأم با ناکامی می بینند چرا که ادامه جنگ موجب تحکیم موقعیت آنها می شود و ناکامی سبب می شود که آن را به گردن رئیس جمهوری بیندازند و کار او را یکسره کنند و نمی دانند که کار کشور و رژیم جمهوری اسلامی یکسره می شود.

ج- بنابراین لازم است یک دولت معرف هماهنگی عهده دار امور شود.

د- حداقل باید سیاست حذف تدریجی رئیس جمهوری و بی اعتبار کردن وی و پی در پی لایحه حذف اختیارات ناچیز او را تصویب کردن پایان پذیرد و اگر این کار مهم از جانب امام به عنوان حداقل حمایت سیاسی از فرماندهی جنگ عمل نمی شود، عدم دخالت کامل را رویه بفرمایید تا اختلاف در افکار عمومی حل بشود و رئیس جمهوری بتواند آزادانه حرف بزند و برخورد کند.

ه- مهمات، اسلحه و تجهیزات به قدر کافی خریداری و در اختیار قرار بگیرد.

امید به فضل خدا، که با توجه کامل به همه جهات تصمیمی در مصلحت اسلام و کشور اتخاذ فرماید.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱۷۵)

فراتر از این رئیس جمهور و فرمانده کل قوا بعدها در خاطراتش می نویسد شورای عالی دفاع بالاترین مرجع تصمیم گیری در مورد جنگ این طرح صلح را پذیرفته بود و قرار بود بین ۲۵ تا ۵۰ میلیارد دلار کشورهای خلیج فارس غرامت به ایران پرداخت نمایند:

«بله، شورای عالی دفاع آن پیشنهاد را قبول کرده بود. و پیشنهاد آتش بس و برقراری صلح که از طرف کشورهای غیرمتعهد ارائه شده بود حتی از پیشنهاد هیئت کنفرانس اسلامی بهتر بود. در پیشنهاد آنها، این گونه مطرح شده بود که

نیروهای هر دو کشور پشت مرزهای بین‌المللی یکدیگر قرار بگیرند. با توجه به موقعیت ایران در شط‌العرب و خلیج فارس، در مراحل بعدی گفتگو، ما را در موقعیت بهتری قرار می‌داد و بیشتر به نفع ایران می‌شد. البته پرداخت غرامت جنگی به ایران در پیشنهاد هر دو هیئت وجود داشت. آن‌ها اول گفتند ۲۵ میلیارد دلار و ما گفتیم ۵۰ میلیارد دلار کمتر نمی‌گیریم. در واقع خسارت وارده به ایران در آن زمان به این میزان هم نمی‌رسید و مهم‌تر این‌که، این صدام حسین بود که در برابر انقلاب ایران شکست می‌خورد. ارتش عراق به ایران تجاوز کرده بود و ایران از خاک و وطنش دفاع کرده بود. رقم ۵۰ میلیارد دلار برای کشورهای منطقه خلیج فارس اهمیتی نداشت.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۲۶)

رئیس‌جمهور بیست روز قبل از عزلش ادامه جنگ در شرایط موجود را به نفع ایران نمی‌داند. وی مخالفان را علاقمند به ادامه جنگ و به صراحت از علاقه خود به پایان دادن، جنگ سخن می‌گوید:

«خرید اسلحه - خوب، می‌آید به این‌که ما نمی‌توانیم خرید اسلحه را کاهش بدهیم. اولاً تا این زمان به ما اسلحه عمده‌ای نفروخته‌اند تا بخریم و به استناد آن مجبور باشیم این همه نفت صادر کنیم و پول‌هایش را در بانک‌های خارجی ذخیره کنیم! ثانیاً تبلیغ این جنگ و ادامه آن در ماورای مرزها را به چه قیمت عملی کنیم؟ وقتی ما بنا را بگذاریم بر جنگ با عراق در ماورای مرزهای ایران به قیمت افزایش وابستگی به اربابان عراق، وابستگی از لحاظ اسلحه، وابستگی از لحاظ فروش نفت، وابستگی از لحاظ بودجه، وابستگی از لحاظ ارز آیا این دفع فاسد به افسد نیست؟ خلاف عقل و منطق نیست؟ پس یک جای قضیه را به مردم بگوییم! حقیقت را بگوییم: مسلمان به مردم خلاف حقیقت را نمی‌گوید و نباید بگوید جان جوان‌ها، خرابی خوزستان و جاهای دیگر، افزایش عوارض جنگ به بهای افزایش وابستگی‌هایی که بعداً دیگر از چنگ آن‌ها نخواهیم گذشت رهیدن، آیا همه این‌ها اسمش جنگ به خاطر اسلام است؟ پس یا این سخن نادرست است و بهانه‌جویی است یا آن سخن نادرست است یعنی در واقع هدف از طولانی کردن جنگ جز این نیست که



مواضع تحکیم بگردد و این هم از اشتباه‌هاست. چون ظاهراً ممکن است عده‌ای یک عنوانی پیدا بکنند، اما در بطن و باطن امور آن عوارض منفی رشد می‌کند و وقتی جنگ که بالاخره روزی باید پایان پذیرد، پایان پذیرفت، آن‌ها آن عوارض خود را نشان می‌دهند و آدم‌هایی که دچار خوش‌باوری بودند، ناگهان به خود می‌آیند می‌بینند پندارشان وهم بوده و همه چیز از دست رفته است.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

وی بعدها برخی مشاوران آیت‌الله خمینی را به دادن گزارشات غلط و ایجاد امیدواری برای تسلط ایران بر عراق متهم می‌سازد. او اصرار خود به صلح با عراق در آن مقطع را واقع بینانه و به سود منافع ملی می‌داند:

«حتی یاسر عرفات پیش آقای خمینی آمد و به او گفت: «به خدا، فریب‌تان می‌دهند. هیچ وقت نمی‌گذارند پای قشون شما به بغداد برسد و همچنین، هیچ وقت نمی‌گذارند پای قشون صدام به تهران برسد. دنیا اینقدر بی‌حساب و کتاب نیست. این مسائل را به آقای خمینی توضیح می‌داد.» البته، من چنین اختیارات و اقتداری را برای قدرت‌ها نمی‌شناختم ولی می‌گفتم، به شما آنقدر اسلحه می‌دهند تا بتوانید جنگ را ادامه بدهید. من در کتاب خیانت به امید هدف‌های ادامه جنگ را یک به یک شمردم و همه آن‌ها نیز واقع شد. بنابراین، اصرار ما بر این‌که جنگ هر چه زودتر تمام شود، صد در صد یک دید ملی و به سود ملت بود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۴۷)

بنی‌صدر پس از عزل از قول هاشمی رفسنجانی (مصاحبه آقای هاشمی رفسنجانی با مجله الموقف العربی که در قبرس منتشر می‌شد، در اواخر اسفند ۱۳۶۰) می‌گوید صدام حسین برای عقب‌نشینی بی‌قید و شرط تا خطوط مرزی اعلام آمادگی کرده بود اما ایران صلح با دولت صدام حسین را (که نماینده واقعی مردم عراق نیست) مردود می‌داند:

«نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق، به هیچ توافقی با بغداد برسیم. این سری نیست که آن را فاش کنیم صدام حسین توسط میانجی‌ها موافقت کرد طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون قید و شرط، عقب‌نشینی کند. ولی

ما این پیشنهاد را رد کردیم و با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد.» (سایت انقلاب اسلامی، ۹۳/۶/۲۸)

بنی‌صدر در نامه خود به آیت‌الله حسینعلی منتظری در تاریخ ۵۹/۱۲/۲۴ سه ماه قبل از عزلش به گروهی اشاره می‌کند که به فکر ادامه جنگ برای تسلط کامل خود بر ایران هستند:

«از گروگان‌گیری، جمعی به قدرت رسیده‌اند و فکر می‌کنند با ادامه جنگ، ایران برای همیشه برایشان مسلم می‌شود. نمی‌خواهند کردها دست از جنگ بردارند و تسلیم بشوند. همان‌طور که نمی‌خواهند جنگ با عراق تمام بشود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۱۸۰)

او هویت این گروه را مکتوم گذاشت اما اعتقاد داشت در صورت پیروزی نظامی و یا صلحی که موضع ایران در منطقه را تثبیت کند این پیروزی به نام او ثبت خواهد شد و برعکس در صورت عدم دستیابی به پیروزی یا صلح و تداوم جنگ جناح رقیب به عنوان آلترناتیو نزد آیت‌الله خمینی و مردم مطرح خواهند شد.

شواهد دیگری وجود دارد مبنی بر این‌که رئیس‌جمهور به طور جدی ادامه جنگ با توجه به ذخایر تسلیحاتی و محاصره اقتصادی را به ضرر ایران و به سود دشمن ارزیابی می‌کرد. آیت‌الله خامنه‌ای یک سال بعد فاش ساخت او خواهان آتش‌بس سریع در جنگ قبل از آنکه جنگ با ضرر بیشتر ایران خاتمه پیدا کند، بوده است:

«به طور تدریجی بنی‌صدر و لیبرال‌ها این جامعه را به طرف مواضع دقیقاً ضد انقلابی می‌کشاندند. چه در رابطه با مسائل سیاست خارجی و چه در رابطه با مسائل سیاست داخلی و چه حتی در رابطه با مسائل جنگ می‌دانیم که بارها بنی‌صدر در اوائل جنگ اصرار داشت که ما جنگ را با صلح و سازش با عراق تمام کنیم. من این‌جا خوب است که این مطلب را بگویم بنی‌صدر که این قدر حرف از جنگ و تعقیب از جنگ می‌زد، بارها به ما می‌گفت که شما اگر جنگ را حالا تمام نکنید وقتی تمام خواهید کرد که برای شما خسارت زیادی خواهد داشت. بعد آن را به ماجرای گروگان‌ها تشبیه می‌کرد. می‌گفت

که آن روز اولی که همه می‌خواستند و به خوبی می‌توانستید مسئله گروگان‌ها را حل کنید، تمام نکردید و بعد در شرایط بدی تمام کردید و از نظر بنی‌صدر حادثه گروگان‌ها در شرایط بدی تمام شده بود. حادثه جنگ هم از نظر او این طور بود. او مایل بود جنگ در وقتی که در شدت ضعف بودیم و بیش از ده هزار کیلومتر مربع از خاکمان زیر پای عراقی‌ها بود و آن‌ها بر شهرهای ما مسلط بود و ما هیچی در مقابل آن‌ها نداشتیم. مثل وضع کنونی لبنانی‌ها در مقابل اسرائیل، در یک چنین شرایطی او می‌گفت بیاید با عراق صلح کنیم. صلح در آن شرایط معلوم بود که معنی‌اش چه هست معنایش این بود که همه این سرزمین‌هایمان در دست عراق باشد و ما در طول ۱۰-۱۵ سال با التماس و سرافکنندگی بدون هیچ گونه افتخار با مراجعه به سازمان‌های بین‌المللی هی ذره ذره از آن سرزمین‌ها را بخواهیم پس بگیریم و معنی صلح در آن شرایط این بود. بنی‌صدر اصرار داشت این کار را بکند. خب، یک نمونه از گرایش‌های ضدانقلابی بنی‌صدر این بود و از این قبیل در باب سیاست خارجی و داخلی فراوان بود. بنی‌صدر یک آدم لیبرال بود که ادای انقلابی‌ها را در می‌آورد و می‌خواست مثل انقلابی‌ها حرف بزند و عمل کند. شما ببینید که یک همچو فردی چه موجود عجیب‌الخلقه‌ای می‌شود.» (جمهوری اسلامی، ۶۱/۴/۵)

در مسئله آتش‌بس و صلح نیز چون دیگر موارد مخالفان رئیس‌جمهور موضعی متفاوت داشتند. گرچه مواضع تمام مخالفین در برابر موضوع آتش‌بس یکسان نبود، اما بخشی از انقلابیون سابق که نظریه صدور انقلاب را پیگیری می‌کردند، موضوع نفوذ منطقه‌ای ایران برای آزادی ملل تحت سلطه را مطرح ساختند. گاهی در مصاحبه‌ها مطرح می‌شد که ملت تحت سلطه عراق باید از سلطه رژیم بعث آزاد شود. طرح این گونه مسائل و استناد به این گونه سخنان از سوی صدام حسین رئیس‌دولت عراق توجیهی برای دخالت ایران در عراق و سندی از تلاش دولت انقلابی جدید ایران برای سرنگونی دولت عراق دانسته می‌شد. دستگاه تبلیغاتی صدام با بزرگنمایی چند مصاحبه و سخنرانی در ایران که بیشتر از سوی انقلابیون تراز اول بیان شده بود افکار عمومی جهان

را بر ضد ایران بسیج نمود و توجیهی برای حمله پیش دستانه به ایران دست و پا کرد. رژیم عراق این گونه اظهارنظرهای شخصی را اقدامی برنامه‌ریزی شده و هدفمند توصیف می‌کرد، حال آنکه مسائل این گونه نبود. به هر حال این موضوع نیز اختلاف دیگری بر جمع اختلافات گذشته افزود، اختلافات در کیفیت صدور انقلاب بسیار فاحش بود و آتش‌بس قریب‌الوقوع منوط و متأثر از آن بود. رئیس‌جمهور از چهره‌های سیاسی و سخنرانان می‌خواهد که از سخنانی که افکار عمومی جهان را بر ضد ایران تحریک می‌کند پرهیزند:

«ما از ابتدای جنگ یک حرف روشن و واضح داشتیم و آن این است که متجاوز باید از مرزهای ما بیرون برود، به تجاوز رسیدگی بشود و ما موافقت‌نامه الجزایر را به عنوان اساس می‌پذیریم و این سخن، سخنی نیست نادرست که بتواند، بهانه به دست رژیم عراق بدهد برای تبلیغات بر ضد ما در دنیای عرب، یا بهانه به دست آمریکا و دست راستی‌ها در دنیا بدهد برای کمک به عراق بر ضد ما و فریب افکار عمومی خودشان. این سخنی است که در همه‌جای دنیا مقبول است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که ما حق نداریم این تقاضا را داشته باشیم. حقانیت مشروعیتی برای ما ایجاد کرده و می‌کند که افکار عمومی جهان را ولو با رژیم ما مخالف شده باشند، در این باره متقاعد می‌سازد که حق با ماست. بدیهی است که در این زمینه موافقت جهانی با اجرای سیاستی که رژیم عراق به خاطر آن به ایران حمله کرد آسان نمی‌شود. و ما هم مقاومت‌مان از نظر جهان مشروع و مقبول است، هم قابل فهم است و هم می‌توان امید حمایت از افکار عمومی جهان داشت. اما اگر ما گفتیم نه، حرف‌های دیگری داریم و می‌خواهیم جنگ را ادامه بدهیم تا رژیم عراق برود، رژیم فلان برود، فلان تغییر به صورتی که ما می‌خواهیم بشود، و قس علی‌هذا، ظاهر شعار جالب است، اما اولاً افکار عمومی دنیا را بر ضد ما بسیج می‌کند، در جهانی که ما هستیم نباید خود را فریب بدهیم، هیچ ملتی حاضر نمی‌شود که ما نقش قیم و متولی را برای او بازی کنیم. اگر هم حاضر بشود. ما اگر انقلابی هستیم نباید بپذیریم. نیروهای عراق که سربازان‌شان مسلمانند شرایط را اگر مساعد دیدند خود آماده‌اند که به ما بپیوندند، آن‌ها به تصور این‌که اگر

نایستند و مقاومت نکنند، بعد ما کشورشان را تصرف خواهیم کرد، خواهند ایستاد و با قاطعیت خواهند جنگید.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۱۹)

چنانکه گفته شد صلح در خرداد ۱۳۶۰ با توجه به پذیرش اصل آن توسط سران نظام و شرایط اقتصادی و تسلیحاتی کشور دور از دسترس نبود اما چنانکه رئیس‌جمهور به آن اشاره نمود قرار بود هیئت صلح غیرمتعهدها در تاریخ ۶۰/۳/۱۸ به تهران مراجعه کند و طرح صلح را نهایی کند اما توجه به بحران سیاسی در ایران به تعویق افتاد. دو هفته بعد در ۶۰/۳/۳۱ با عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری که طرف اصلی هیئت صلح در ایران بود عملاً مذاکرات هیئت صلح ناتمام ماند. با مرگ ناگهانی ضیاءالرحمن طرح صلح کشورهای اسلامی نیز ناتمام رها شد و از سوی دیگر گروه‌های سیاسی مخالف صلح در ایران خواسته‌های جدیدی مطرح نمودند و از آن سو دولت عراق نیز به امید کسب امتیازات بیشتر با تضعیف دولت مرکزی در ایران تمایل چندانی به صلح نشان نداد. به طور کلی می‌توان گفت از خرداد ۱۳۶۰ و عزل بنی‌صدر موضوع طرح صلح تا خردادماه ۱۳۶۱ و فتح خرمشهر به تعویق افتاد. در آن هنگام نیز بازیگران دیگری چون حافظ اسد و کشورهای شیخ نشین حوزه خلیج فارس طرح صلح را پیگیری کردند.

عکس‌های فصل نهم



همراه با فکوری وزیر دفاع در حال سان دیدن



در جمع رزمندگان



در جمع فرماندهان



## در جمع خلبانان



رئیس جمهور در جمع رزمندگان



نخست وزیر در میان رزمندگان







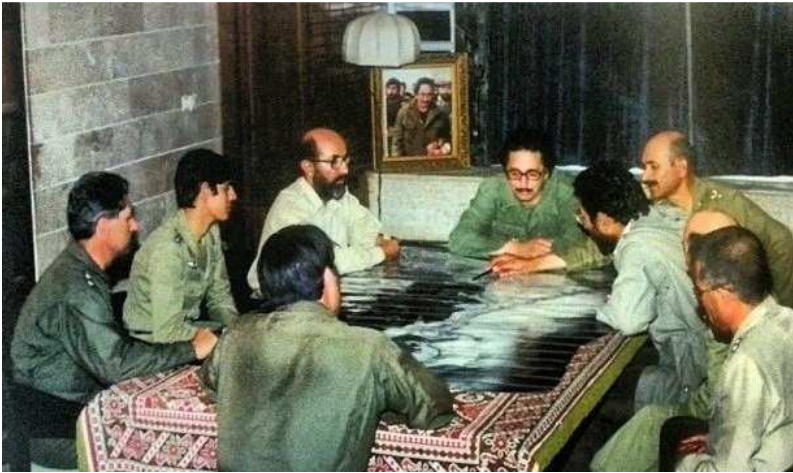
نخست‌وزیر در میان رزمندگان



در حال سلام نظامی



در حال بازدید از جبهه



از راست ولی الله فلاحی، بنی صدر و مصطفی چمران در جلسه نظامی



نخست وزیر و رئیس جمهور در حال خوردن غذای پادگان



رئیس جمهوری و فرمانده کل قوا زیرگبار گلوله‌های دشمن از کنار پل خرمشهر میگذرد  
نیروهای دشمن در ۲۰۰ متری قرار دارند.



رئیس جمهور و فرمانده کل قوا پس از گذشتن از رودخانه بهمن شیر با موتورسیکلت از  
۱۵۰ متری نیروهای عراقی میگذرد.

بر ترک موتور جهت بازدید از خطوط مقدم



رئیس جمهور در جبهه، عکاس جنگی در حال شکار لحظه‌ها



همراه افضلی فرمانده نیروی دریایی در بازدید از کشتی جنگی





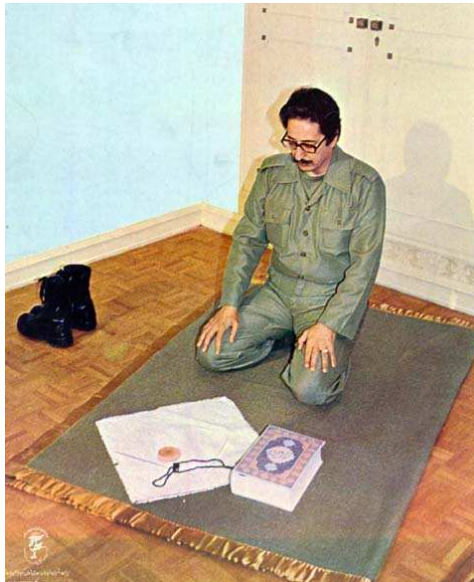
ابراز احساسات



در حال بازدید از جبهه

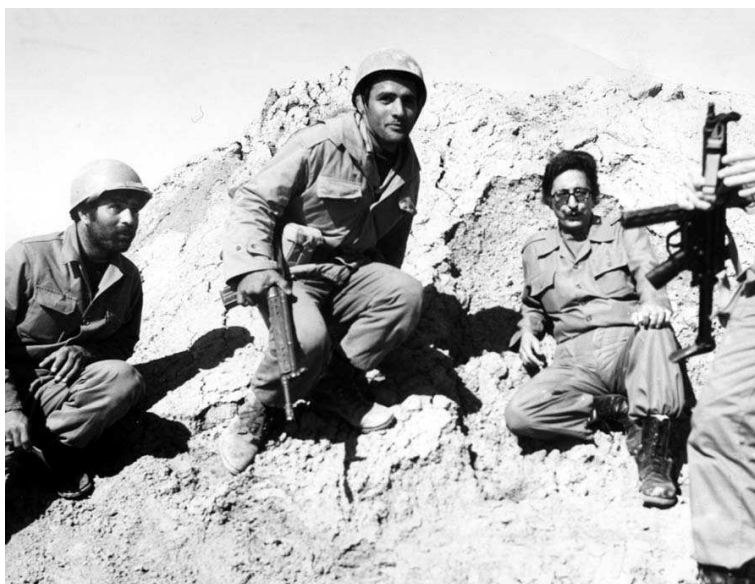


در حال پاسخ به خبرنگار جنگی

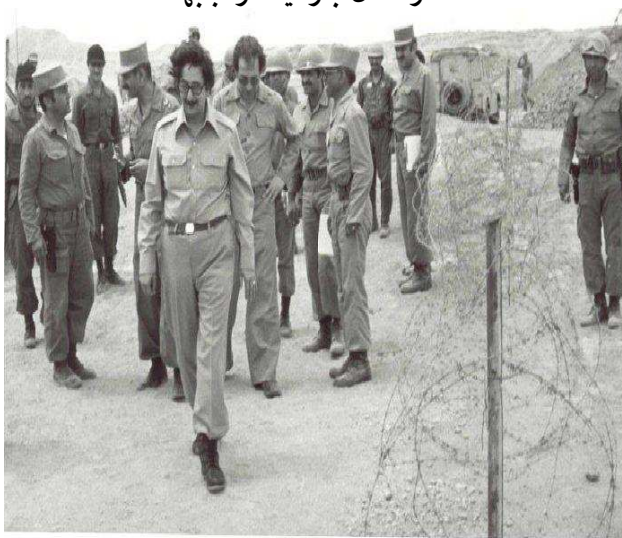


در پادگان





در حال بازدید از جبهه



همراه فلاحی وزیر دفاع در جبهه



در حال تفکر



در حال بازدید



همراه با آیت‌الله خامنه‌ای



سقوط هلیکوپتر حامل رئیس‌جمهور



در جمع رزمندگان



در کنار هادی غفاری در خطوط مقدم



در کنار سلیمی (نفر سمت چپ) فرمانده عملیات خرمشهر



در حال بازدید

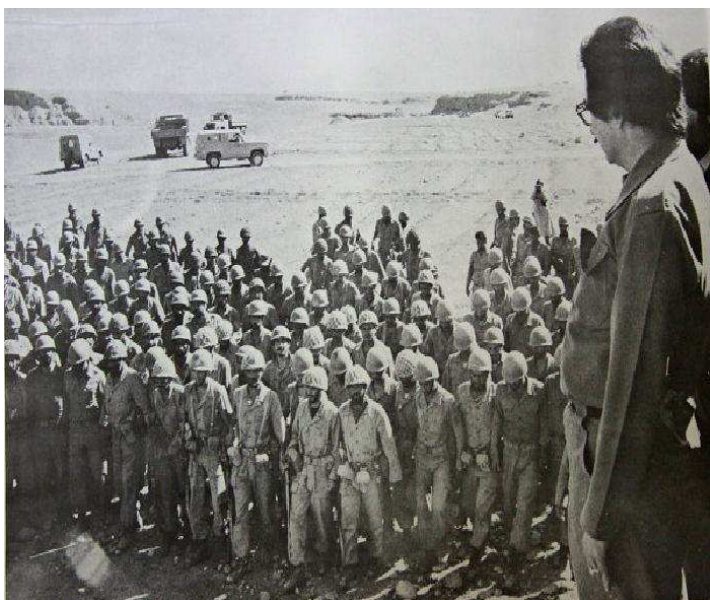




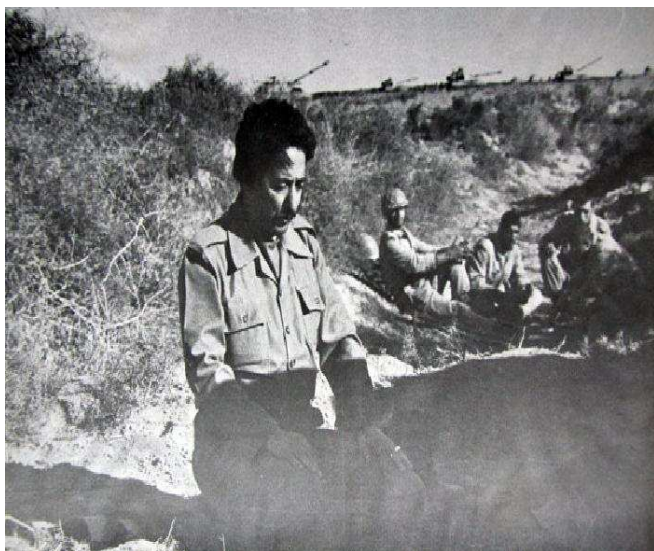
در حال بازدید همراه فکوری وزیر دفاع



روی قایق همراه فلاحی جانشین ستادکل



در حال سخنرانی برای رزمندگان



در جبهه



همراه با وزیر دفاع (فکوری) نفر جلو



همراه افضلی فرمانده نیروی دریایی در کشتی جنگی





در حال بازدید



در حال پیاده شدن از هواپیمای نظامی



خوش و بیش با رزمندگان



از راست فکوری وزیر دفاع و ظهیرنژاد فرمانده نیروی زمینی



احمد متوسلیان



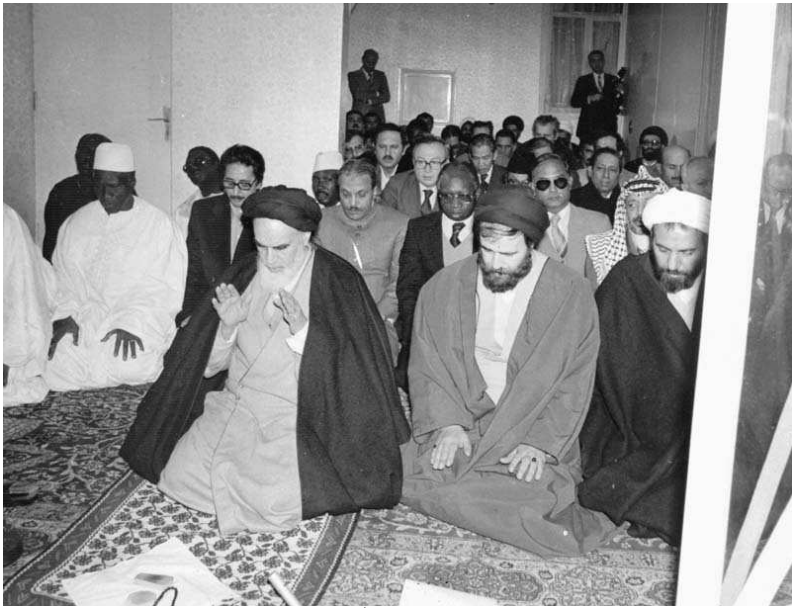
ولی الله فلاحی



از راست ظهیرنژاد و صیاد شیرازی



استقبال از هیئت صلح کنفرانس اسلامی



دیدار هیئت صلح با آیت الله خمینی



هیئت صلح ؛ از راست بنی صدر، ضیاء الحق، سکوتوره و یاسر عرفات

فصل دهم

## مسائل بنیادین انقلاب

### نهادهای انقلابی

اغلب انقلاب‌ها برای آن‌که پابرجا بمانند ناچارند تمام ارکان قدرت وفادار به رژیم سابق را تا حد ممکن منحل و نهادهای جدید وفادار به خود را به جای آن مستقر سازند و در غیر این صورت احتمال وقوع تزلزل و ناپایداری دوباره حاکمیت وجود خواهد داشت. این مسئله هم در مورد نهادهای نظامی و امنیتی و هم در مورد سایر نهادهای ایدئولوژیک، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صدق می‌کند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی سه دیدگاه عمده در بین نیروهای انقلاب برای تثبیت پایه‌های انقلاب وجود داشت. یک دسته خواهان تداوم همان ساختار گذشته و تصفیه آن از عناصر رژیم سابق، آن هم با اغماض و چشم‌پوشی از خطاها و اعلام نوعی عفو عمومی برای تحکیم اتحاد ملی بودند. دولت موقت و مهدی بازرگان نخست‌وزیر و برخی از اعضای جبهه ملی از این دسته بودند. یک دسته هم خواهان حفظ دستگاه و ساختارهای قدیمی و تصفیه آن و علاوه بر آن ایجاد نهادهای انقلابی پویا در کنار آن برای مواجهه با خطرات نظامی - امنیتی احتمالی که انقلاب را تهدید می‌کرد، بودند. این دسته معتقد بودند بهتر است این نهادها مستقل از جریان‌های سیاسی باشند و در انحصار هیچ گروه سیاسی خاص نباشند زیرا معتقد بودند احزاب انحصارطلب از آن نهادها برای حذف رقیب خود استفاده خواهند کرد. بنی‌صدر و برخی از چهره‌های جوان نهضت آزادی و برخی از نیروهای مذهبی خارج از حزب جمهوری اسلامی از چنین ایده‌ای حمایت می‌کردند.

یک دسته دیگر هم وجود داشت که معتقد بود باید تمام نهادهای نظامی - امنیتی رژیم سابق و برخی از نهادهایی که وفاداری آن‌ها به رژیم جدید اثبات نشده است منحل و نهادهای جدیدی پایه‌گذاری شود تا وفاداری آن به رهبری و نظام جدید قابل اثبات باشد. آن‌ها خواهان انحلال ارتش، ساواک و نهادهای فرهنگی وفادار به رژیم سابق و سازماندهی ارتشی مکتبی و هماهنگ با

ارزش‌های رژیم جدید بودند. حزب جمهوری اسلامی و بخشی از روحانیون و گروه‌های مبارز همسو با آن از این ایده حمایت می‌کردند. از طرفی سازمان مجاهدین خلق نیز از ایده انحلال ارتش و سازمان‌های فرهنگی وابسته به رژیم گذشته حمایت می‌کرد. پس از بحث و تبادل نظر فراوان در شورای انقلاب طرح انحلال ساواک مورد تأیید قرار گرفت اما طرح انحلال ارتش به تصویب نرسید و آیت‌الله خمینی هم با ایده انحلال ارتش و تشکیل نیروهای نظامی جدید بجای آن مخالفت کردند. در نتیجه نظریه گروه دوم که بنی‌صدر هم از آن حمایت می‌کرد پذیرفته شد و لذا نهادهای امنیتی - نظامی جدید در کنار نهادهای قبلی تشکیل گردید که مهم‌ترین آن سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی بودند.

بنی‌صدر برخلاف برخی سازمان‌های چپ‌گرا از جمله سازمان مجاهدین خلق و برخی از جریان‌های درونی حزب جمهوری اسلامی که خواهان انحلال ارتش بودند، خواهان تجدید ساختار و تقویت آن می‌شود:

«ما نه تنها نمی‌خواهیم ارتش را از بین ببریم بلکه می‌خواهیم تمام این ملت را و ارتش را مدافع ایران و مدافع حق مظلومان در همه نقاط جهان تبدیل کنیم، پنجمین کار ما به عنوان حکومت اسلامی از نظر سیاست داخلی به اجرا درآوردن قطعی قانون اسلام در ایران است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲۸)

او در جایی دیگر می‌گوید:

«من از روز اول تجدید سازمان ارتش را ضرورت تلقی کردم و حالا می‌گویم تأخیر در این کار برابر است با خطرهای فراوانی برای ارتش و ایران. بر پایه این ضرورت‌ها گفتم که باید اهداف نو و ساختمان اصلی ارتش را پی‌ریزی کنیم که این کار هم تخصص لازم دارد. از لحظه‌ای که شما پذیرفتید که در درون ارتش مرزهای غیرقابل عبور وجود ندارد و هرکس وارد ارتش شد براساس ضوابطی که برای همه یکسان است می‌تواند تا مرحله آخر پیش برود شما روابط اجتماعی خود را تغییر داده‌اید. ترتیب کار من هم در این زمینه است که حتی المقدور بنا را بر اعتماد به مقام مسئول بگذارم و از متزلزل کردن او پرهیز کنم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۳۱)



وی در کتاب خاطراتش «درس تجربه» به یاد می‌آورد، اولین بار طرحی از سوی آیت‌الله بهشتی برای انحلال و تصفیه ارتش به شورای انقلاب ارائه شد: «طرحی که آقای بهشتی به شورای انقلاب آورده بود، این بود که: برای این‌که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرار نشود، یک هیئت مدیره در کشور تشکیل شود با شرکت نمایندگانی از کمیته انقلاب، سپاه پاسداران، دادگاه‌های انقلاب و شوراهای انقلاب. این هیئت مدیره در جهت تصفیه کامل ارتش تا مرحله انحلال به طوری که ارتش به طور کامل در اختیار سپاه پاسداران درآید. تمام افراد غیرنظامی ارتش هم می‌روند تحت کنترل رژیم.» (بنی‌صدر، ۱۳۷۸، ۱۲۴) وی تلاش عده‌ای برای خائن دانستن بدنه میانی ارتش از جمله افسران و درجه داران را نادرست ارزیابی می‌کند:

«نمی‌شود گفت که ارتش از سرباز به بالا خائن است، خوب این یعنی تو برو کودتاچی بشو. نه ما همان‌طور عمل کرده و می‌کنیم. ارتش باید مطمئن باشد که ما از آن‌ها حمایت می‌کنیم و صداقت او را ارج می‌گذاریم.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۲۵)

بعدها با انتصاب رئیس‌جمهور به فرماندهی کل قوا، وی سعی نمود تسلط خود بر ارتش را به کمک رهبر انقلاب و به حد کافی تقویت کند به طوری که کاستی‌های ناشی از وابستگی سپاه پاسداران به جناح مقابل را حتی‌المقدور جبران کند. در ابتدا نافرمانی و تعدد مراکز تصمیم‌گیری و دادگاه‌های دادستانی ارتش که مسئول تصفیه ارتش و محاکمه عوامل کودتا در ارتش بودند رئیس‌جمهور را با مشکل سرپیچی از دستورات مواجه ساخت. وی طی نامه‌ای این مشکل را به استحضار رهبر انقلاب رساند. آیت‌الله خمینی پس از نوشتن نامه رئیس‌جمهور در عدم فرمان‌پذیری نیروهای مسلح و تعدد مراکز تصمیم‌گیری در سخنرانی عمومی خود چنین گفت:

«چنانچه مثلاً در ارتش اشخاصی هستند که برخلاف موازین هستند یا توطئه‌ای در کار دارند یا از طاغوت هستند یا اعتقادات آن‌ها مضر است یا عمل آن‌ها عمل فاسد است خود ارتش باید این کار را بکند یا اگر دادگاه‌ها بخواهند از ارتش باید ارتش اطاعت کند و خود دادگاه‌ها هم مستقیماً پاسدارها

هم مستقیماً نروند نباید یک هرج و مرجی پیش بیاید که ما برای هرج و مرج از بین برویم باید قوا همه با هم باشند و مراتب محفوظ باشد و سلسله مراتب محفوظ باشد و قدرت‌ها همه با هم باشند از بالاها حرف‌شنوی کنند از رئیس‌هایی که هر کدام قوایی دارند حرف‌شنوی کنند تا یک مملکتی بشود با نظم. خارجی‌ها می‌خواهند که ما این‌طور باشیم که هیچ نظمی نداشته باشیم و مثل جنگل با هم رفتار بکنیم تا این‌که بهانه به دست بیاورند که این‌ها احتیاج دارند که اینجا قیم برای‌شان معین کنند ما باید الان با هوشیاری تمام ملت دنبال سر دولت و رئیس‌جمهور و ارتش و ژاندارمری و پاسبان‌ها و پاسدارها و همه ملت پشت سر این‌ها باشد و هست. ملت و یک مملکتی که ملتش دنبال سر قوای انتظامی و قوای مسلحش باشد هیچ آسیبی نمی‌بیند. باید همه این قوا با هم مجتمع بشوند و همه تقویت بکنند هم را، مجلس باید تقویت بکند همه قوای مسلحه را دولت را رئیس‌جمهور را تقویت بکند. رئیس‌جمهور هم باید تقویت بکند این‌ها را. ارتش باید از رئیس‌جمهور اطاعت بکند چون رئیس‌کل قوا است رئیس‌جمهور هم باید با آن‌ها پدرانانه رفتار بکند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲)

با حمایت ایشان رئیس‌جمهور به سرعت تسلط خود را بر ارتش حاکم ساخت و به تدریج از نهادهای انقلابی چون سپاه و کمیته‌ها دورتر شد. به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور ارتش را تکیه‌گاه محکمی برای بسط قدرت خود می‌دید.

### سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

سپاه پاسداران از نهادهای انقلابی اولیه بود که بلافاصله پس از انقلاب تشکیل شد و نقش بازوی نظامی آن را برعهده داشت. فرماندهی کل سپاه از مناصب حساس و مهم بود که جریان‌های سیاسی رقیب در ابتدای انقلاب تلاش داشتند با بدست آوردن آن ابتکار عمل و اجرائیات را بدست گیرند. حزب جمهوری اسلامی با دو جریان قدرتمند یکی اطرافیان رئیس‌جمهور و دیگری نیروهای مستقل مذهبی بر سر کنترل سپاه پاسداران در رقابت بود.

شواهدی حاکی از آن است که از همان ابتدای تشکیل سپاه در شورای انقلاب بین بنی‌صدر و اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی بر سر فرماندهی سپاه اختلاف بود. جلال‌الدین فارسی به این رقابت‌ها اشاره می‌کند. او مدعی است آیت‌الله خمینی برخلاف خواست بنی‌صدر درصدد بود او را به فرماندهی سپاه منصوب کند، جالب آن‌که جلال‌الدین فارسی از مخالفت سه نفر اعضای شورای رهبری حزب جمهوری با فرماندهی وی بر سپاه بخصوص مخالفت آیت‌الله بهشتی با وی سخن می‌گوید، این در حالی بود که حزب جمهوری اسلامی چند ماه بعد، علی‌رغم مخالفت دوباره آیت‌الله بهشتی، وی را به عنوان نامزد ریاست جمهوری تعیین کرد:

«هفته‌های اول پیروزی انقلاب بود. روزی بنی‌صدر به من زنگ زد که «فردا صبح در خانه ما جلسه مهمی تشکیل می‌شود که جنابعالی هم باید تشریف داشته باشید!» به محل سکونتش در اوایل خیابان دکتر شریعتی رفتم. چند نفری که اکنون از خاطر مرفته‌اند حضور داشتند؛ افراد برجسته‌ای از سازمان‌های اسلامی مخفی مسلحی که بلافاصله شهرت یافتند و امروز بیشترشان سرشناس‌اند. بنی‌صدر در توضیح دعوت خود از حاضران اظهار داشت: «دکتر یزدی و دولت موقت قادر نیستند سپاه پاسداران تشکیل بدهند. این کار فقط از عهده سازمان‌های اسلامی مسلحی که پیش از انقلاب فعالیت داشته‌اند برمی‌آید. به همین دلیل من رفتم خدمت امام (ره) و گفتم: اجازه بدهید من به کمک این سازمان‌ها سپاه را تشکیل بدهم. ایشان فرمودند: من آقای فارسی را برای این کار تعیین می‌کنم. آن سازمان و دیگران بروند زیر نظر ایشان متحد شوند و کار کنند! به همین جهت این جلسه را تشکیل دادم.» از توضیح او، چند چیز برای مدعوین روشن گشت. اول، این که وی می‌خواهد در کار دولت موقت و دکتر یزدی که به کمک مرحوم لاهوتی، نماینده امام (ره) در سپاه سرگرم تشکیل سپاه‌اند اخلاص کند و اگر بتواند این قدرت مسلح را در اختیار بگیرد. دوم، این که امام (ره) به او اجازه کارشکنی در اقدام دولت موقت را نداده‌اند. بنی‌صدر به تلاش و سعایت [سخن چینی] خود نزد امام (ره) علیه کار دولت موقت در مورد سپاه ادامه داد و امام (ره) را راضی کرد که سپاه

را نه به دست دولت موقت و نه به دست او، بلکه به دست بنده و مرحوم محمد منتظری و به کمک سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سایر گروه‌های مسلح اسلامی تشکیل دهند. روزی برایم خبر آورد که امام (ره) شما و آقای محمد منتظری و آقای لاهوتی را احضار کرده‌اند تا سپاه را تشکیل دهید. آن گاه از بنده خواهش کرد تا برای ابلاغ پیام امام (ره) به مرحوم لاهوتی به اتفاق به پادگان عباس‌آباد برویم. رفتیم و به ایشان ابلاغ کرد. روز موعود به قم و دفتر امام (ره) رفتیم. وقتی وارد دفتر شدم تا اسلحه خود را به نگهبانی تحویل بدهم، دیدم سه عضو برجسته شورای انقلاب وارد شدند. بعدها متوجه شدم که آنان از این تصمیم امام (ره) نگران شده‌اند و همه یا بعضی‌شان چنین فکر کرده‌اند که اگر بنده سپاه را تشکیل دهم قدرت بزرگی در برابر دولت موقت و شورای انقلاب به وجود خواهد آمد و کار را برای آن‌ها و برای حزب جمهوری اسلامی سخت خواهد کرد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

در اواخر سال ۱۳۵۸ بنی‌صدر پس از کسب عنوان فرماندهی کل قوا بدیهی بود که می‌باید فرمانده سپاه را تعیین کند. قبل از آن ابتدا جواد منصوری فرمانده کل سپاه و عباس آقا زمانی معروف به ابوشریف فرمانده عملیات سپاه بودند. تا این که پس از عملیات طولانی سپاه در آزادسازی سندج (۵۹/۲/۲۳) و شهرهای دیگر کردستان که فرماندهی آن با ابوشریف بود وی از سوی بنی‌صدر در تاریخ ۵۹/۳/۳ به فرماندهی سپاه منصوب شد. حمایت ابوشریف از نامزدی بنی‌صدر در ریاست جمهوری خوشایند بسیاری از جریان‌های سیاسی نبود وی پیش از انتخابات چنین گفت:

«البته تا قبل از کناره‌گیری برادر جلال الدین فارسی چنین تصور می‌رفت که در بین کاندیداهای موجود برادر جلال الدین فارسی و برادر ابوالحسن بنی‌صدر برتری و ارجحیت دارند بنابراین گرچه من هیچ یک از کاندیداهای ریاست جمهوری را مطلق و ایدآل نمی‌دانم و برای هر یک امتیازات مثبت و منفی قائل هستم در حال حاضر برادر ابوالحسن بنی‌صدر را نسبت به سایرین برتر و ارجح می‌دانم و رأی خود را برای مقام ریاست جمهور به برادر ابوالحسن بنی‌صدر می‌دهم.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲)

در آن هنگام ابوشریف فرمانده عملیات سپاه بود و تشکیلات سپاه هنوز انسجام کاملی نداشت. حمایت حسن لاهوتی از ابوشریف که از مخالفان حزب جمهوری اسلامی و چهره‌های نزدیک به سازمان مجاهدین خلق بود بر پیچیدگی‌های این انتصاب افزود. بلافاصله پس از انتصاب ابوشریف مخالفان وی در سپاه شروع به فعالیت کردند تا وی را مجبور به استعفا کنند. فرماندهی ابوشریف بر سپاه تنها ۲۳ روز دوام آورد و در روز ولادت امام حسین که به عنوان روز پاسدار تعیین شده بود ایشان پس از مراسمی با حضور رئیس‌جمهور با ارسال نامه‌ای کنایه‌آمیز از فرماندهی سپاه کناره‌گیری کرد. او در صدر نامه به آیه‌ای از قرآن استناد کرد که گروه‌گرایی و حزب‌گرایی را عامل تفرقه می‌داند و وحدت را عامل پیروزی می‌داند. دقیقاً همان آیه‌ای که مخالفان حزب جمهوری اسلامی در نفی حزب‌گرایی در ابتدای پیروزی انقلاب به آن استناد می‌کردند. ابوشریف در متن نامه نیز انحصارطلبی و گروه‌گرایی را عامل اصلی عدم توفیق در اجرای برنامه‌های خود در سپاه عنوان می‌کند. ناگفته پیداست که منظور ابوشریف از گروه‌گرایی و انحصارطلبی اشاره وی به حزب جمهوری اسلامی بود. او در این نامه می‌نویسد:

«بسم الله الرحمن الرحيم كل حزب بما لديهم فرحون، الا ان حزب الله هم المفلحون، آمدیم تا با یاری الله به رهبری امام و حمایت امت سپاهی برپا سازیم، حامی مستضعفان جهان و تداوم بخش انقلاب اسلامی، ولی افسوس که انحصارطلبی‌ها و گروه‌گرایی‌ها و گرایش‌ها موجود مانع از این حرکت گردید. لذا ادامه کار امکان نداشت و بدین جهت راهی جز کناره‌گیری نبود. امید است سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همواره یاور راستین انقلاب باشد و چون گذشته در سنگرها و کوه‌ها و دشت‌ها حامی اسلامی و نابودکننده ظلم و ظالم باشد. انشاءالله. ابوشریف، ۵۹/۳/۲۷» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۲۷)

علت این استعفای زود هنگام فشار شورای فرماندهی سپاه به رئیس‌جمهور در مورد مخدوش بودن روش انتخاب وی به فرماندهی سپاه بوده است. اما رئیس‌جمهور طی نامه انتصاب ابوشریف به فرماندهی سپاه نظرسنجی عمومی را ملاک تعیین فرماندهی سپاه دانست، متن نامه رئیس‌جمهور چنین است:

«آقای عباس زمانی در آن روز که مرا به اجتماع فرماندهان سپاه دعوت کردند و صحبت از تعیین فرمانده را پیش آوردند، من پس از شرحی درباره‌ی خاصه‌های فرمانده در مکتب، از آن‌ها خواستم هر یک با خدای خود خلوت کنند و کسی را که شایسته می‌دانند، نامزد فرماندهی نمایند، و در پاکت سربسته به من برسانند. به آن‌ها گفتم: «به شرط آن‌که نتیجه رأی را همه پذیرفتند، این پاکت را برای من بیاورید.» اکثریت نسبی فرماندهان شما را صالح‌تر یافته‌اند و با توجه به نتایج نظرخواهی در تهران و شهرستان‌ها، که بنا بر اکثریت عظیم سپاهیان انقلاب نیز شما را شایسته‌تر می‌دانند. شما را به فرماندهی سپاه انقلاب منصوب می‌کنم - سیدابوالحسن بنی‌صدر» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۱۰)

رفیق دوست عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران در آن هنگام نظرخواهی بنی‌صدر را مردود می‌داند و قاطبه فرماندهان سپاه را مخالف او می‌داند:

«این اختلاف همیشه وجود داشت. این‌که بنی‌صدر گفته از همه جا نظرخواهی کرده، این طور نیست. غیر از پادگان ولی عصر (عج)، از هیچ کجا نظرخواهی نشد. بالاخره بنی‌صدر فهمیده بود که شورای فرماندهی سپاه مخالف او است. فرماندهی ابوشریف هم چند ماه بیشتر طول نکشید؛ زیرا مشکلی به وجود آمده بود که بنی‌صدر مرتضی رضایی را انتخاب کرده است. از روز اول، این اختلاف بین فرماندهی و بنی‌صدر وجود داشت.» (همان، ۱۱۱)

به هرحال چنین انتصابی از سوی فرماندهان عالی رتبه سپاه مورد پذیرش قرار نگرفت.

پس از عزل عباس آقازمانی معروف به ابوشریف از افراد نزدیک به بنی‌صدر، مرتضی رضایی چهره غیرجناحی به مدت نزدیک به یک سال فرمانده سپاه بود. اما پس از برکناری بنی‌صدر، یکی از اعضای شورای فرماندهی سپاه، محسن رضایی از چهره‌های جوان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که با حزب جمهوری در ائتلاف قرار داشت به فرماندهی سپاه منصوب گردید. وی در آن دوران در تماس نزدیک با اکبر هاشمی رفسنجانی

قرار داشت. به تدریج سپاه از کنترل عناصر حامی بنی‌صدر خارج شد و با حضور جوانان هماهنگ با جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی به تدریج به نیرویی قوی در مقابل جریان به اصطلاح لیبرال و سازمان مجاهدین خلق تبدیل شد. چنان‌که رفیق‌دوست، در خاطرات خود می‌نویسد، به تدریج شورای فرماندهی و فرماندهان محلی سپاه به سمت حزب جمهوری و جریان مذهبی گرایش یافتند، بنی‌صدر به این نتیجه رسیده بود که مخالفانش کنترل سپاه را به دست گرفته‌اند و ممکن است در رقابت‌های سیاسی از این نیروی مسلح استفاده کنند. در آن هنگام هنوز تشکیلات سازمانی سپاه شکل نگرفته بود و روحانیون به عنوان مبلغ به طور کامل وارد آن نشده بودند؛ لذا نمی‌توان سپاه را در آن هنگام نیروی سیاسی و ایدئولوژیک و برگ برنده جریان مذهبی به شمار آورد اما از آنجا که شاکله نیروهای سپاه از توده مذهبی مردم بخصوص جوانان طبقه متوسط و رو به پایین جامعه تشکیل می‌شد بدیهی بود که جریان روشنفکری و نیروهای مبارز سیاسی چپ‌گرا که در طیف روشنفکری طبقه‌بندی می‌شدند (مانند مجاهدین خلق) نتوانستند در آن نفوذ کنند و لذا این نیروی قدرتمند به رهبری آیت‌الله خمینی وفادار و تحت تسلط جریان مذهبی درآمد و به تدریج طی سال‌های بعد با حضور روحانیون در آن به نیرویی با ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی تبدیل شد. به هر تقدیر بنی‌صدر جریان مقابل را در به تسلط درآوردن سپاه مقصر می‌دید و آن را سناریویی دیگری برای حذف خود تلقی می‌کرد گرچه این تلقی با وضعیت سپاه در آن هنگام تا حدود زیادی همخوانی نداشت. صادق خلخالی از قول بنی‌صدر نگرانی‌اش نسبت به قدرت‌گیری سپاه را بیان می‌کند:

«مخصوصاً سپاه پاسداران را به باد انتقاد می‌گرفت. او در اهواز به من گفت که سپاه یک میلیون اسلحه مخفی کرده و قصد کودتا دارد. خلاصه، از این اراجیف که باید مفصلاً در جای خود نوشته شود.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۰۶)

شبهه چنین ادعایی در کارنامه رئیس‌جمهور آمده است که نشانگر بی‌اعتمادی رئیس‌جمهور به سپاه بود. بنی‌صدر چندی پس از عزل در کتاب

«خیانت به امید» مدعی می‌شود توطئه ترورش در جبهه غرب توسط اطلاعات ارتش کشف شده است:

«چند ماه پیش اداره اطلاعات ارتش، نواری از گفت‌وگوی دو تن از مسئولان اطلاعات سپاه پر کرده بود که درباره ترور من گفت‌وگو می‌کرده‌اند. من از این امر به‌طور سربسته در کارنامه صحبت کرده‌ام. کسی که نقشه ترور را تهیه کرده بوده است، در پاسخ دیگری می‌گفته است می‌خواهیم او را به عنوان سرکشی از جبهه غرب به این‌جا بکشیم و ترور کنیم. مخاطبش از او می‌پرسیده است، امام را چه کرده‌اید موافقت او را جلب کرده‌اید؟ طراح نقشه پاسخ می‌داده است، موافقت می‌گیریم و اگر هم نکرد، یک فقیه پیدا می‌کنیم و اجازه می‌گیریم. می‌دانی که این رویه جاری است.» (بنی‌صدر، ۱۳۶۰، ۴۷)

روند تدریجی خارج شدن کنترل سپاه از دست رئیس‌جمهور و جریان داخلی سپاه بحث جداگانه‌ای را طلب می‌کند اما در همین حد می‌توان اشاره نمود که حزب جمهوری و عناصری در سپاه مخالف فرماندهی ابوشریف بودند و پس از وی نیز با فرماندهی سیدکاظم موسوی بجنوردی که انتخاب دوم بنی‌صدر بود به مخالف برخاستند. عباس آقازمانی ابوشریف دو روز قبل از استعفا به انتقاد از یک حزب می‌پردازد که درصدد حذف کسانی است که در حزب آنان نیستند:

«بی‌نظمی‌هایی در سپاه هست که امام هم وقتی من به خدمت ایشان رسیدم به این بی‌نظمی‌ها اشاره کردند و ابراز نگرانی کردند و از من خواستند که با این بی‌نظمی‌ها مبارزه کنم، ولی متأسفانه بعضی‌ها در خلال بی‌نظمی مقصدی را دنبال می‌کنند و به همین خاطر از نظم خوش‌شان نمی‌آید، حتی اخیراً شایع کردند که گویا من مکتبی نیستم و حتی مکتب در من نیست و یا خدای نکرده در خط امام نیستم. من با اینها بحث‌های زیادی کردم حتی با روسای‌شان که از شخصیت‌های مشهوری هستند، اختلاف در اینجا است که آقایان فکر می‌کنند هرکس در حزب آن‌ها بوده مکتب دارد و هرکس که در حزب آن‌ها نباشد مکتب ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۲۵)



چندی بعد بنی‌صدر که قبلاً از عدم پذیرش استعفای ابوشریف سخن گفته بود در گفتگو با خبرنگاران فرمانده جدید سپاه را معرفی کرد:

«امروز در حضور امام فرمانده را تعیین کردیم آقای [کاظم] بجنوردی فرمانده سپاه شد و ابوشریف هم قائم مقام او است و می‌ماند بقیه مقامات سپاه که ظرف همین یکی دو روز تعیین خواهند شد سپاه هم تجدید سازمان می‌خواهد و تنها گروه‌گرایی مسئله آن نیست، مسئله ماندن در وظایف و بیرون رفتن از وظائف است که این مسئله خیلی مسئله مهمی است. مهم این است که برود به طرف زورمداری یا می‌ماند در خط مکتب. این‌ها چیزهایی است که باید در طول زمان انجام بگیرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۹)

عدم پذیرش سیدکاظم موسوی بجنوردی توسط نیروهای سیاسی رقیب رئیس‌جمهور و تلاش آن‌ها برای جلوگیری از انتصاب وی به فرماندهی سپاه کار را به دفتر آیت‌الله خمینی و مداخله سیداحمد خمینی در این ماجرا کشاند. به هر ترتیب مخالفین موفق شدند از انتصاب وی جلوگیری کنند.

موسوی بجنوردی در خاطرات خود ذکر می‌کند که پس از استعفای ابوشریف، بنی‌صدر از وی برای فرماندهی سپاه دعوت کرده است، اما رقابت‌های سیاسی و احتمالاً عدم پذیرش وی از سوی رقبای بنی‌صدر باعث به نتیجه نرسیدن اقدامات او شده است:

«در همین گیرودار-البته قبل از ۱۴ اسفند بود- که مشکل فرماندهی سپاه پیش آمد. بنی‌صدر از سوی امام فرمانده کل قوا بود. او نیز ابوشریف را به فرماندهی سپاه منصوب کرده بود. ابوشریف به دلیل حمایت آشکارش از بنی‌صدر مورد قبول و حمایت بندهی سپاه که اکثریت آن را نیروی مخلص و حزب‌اللهی طرفدار امام تشکیل می‌داد، نبود. یک شب که به منزل آمدم، همسرم گفت که از دفتر رئیس‌جمهور چندبار تلفن زده‌اند و با شما کار دارند. به دفتر رئیس‌جمهور تلفن زدم و پرسیدم: «چه کار دارید؟» اطلاع دادند که آقای رئیس‌جمهور می‌خواهند همین الان شما را ببینند. ساعت ۱۱ شب بود. به دفتر رئیس‌جمهور رفتم و او را دیدم. ایشان می‌خواست مرا قانع کند که فرماندهی سپاه را بپذیرم. من قبول نکردم. از او اصرار و از من انکار. به او

گفتم که اصولاً اهل نظامی‌گری نیستم و نمایندگی مجلس را ترجیح می‌دهم. کمی فکر کرد و بعد از پشت میزش بلند شد و شروع کرد در اتاق قدم زدن و تحلیل کردن و ضمن صحبت‌هایش گفت: «شما با این سوابقی که دارید، فرماندهی سپاه را برعهده بگیرید، تو سپاه را داشته باش من هم ارتش را دارم. می‌توانیم چهره‌ی خاورمیانه را عوض کنیم!» وقتی گفت که چهره‌ی خاورمیانه را می‌توانیم عوض کنیم به او نگاه کردم دیدم حالتی نظامی و ژنرال مآبانه به خود گرفته است؛ فوراً به ذهنم خطور کرد که این آدم بدجوری امر برایش مشتبه شده و خودش را در هیأت ناپلئون می‌بیند. خیلی اصرار کرد و به هر حال موافقت نکردم. فقط برای آن‌که در آن ساعت از شب از دست او خلاص شوم گفتم: «باید فکر کنم» و خداحافظی کردم و به خانه برگشتم. با این که قاطعانه به او جواب منفی داده بودم، این جمله‌ی اخیر مرا دال بر رضایت من تلقی کرده بود و فرماندهی مرا برای سپاه اعلام کرد. احتمالاً از امام هم در این مورد اجازه گرفته بود یا رضایت ایشان را جلب کرده بود. فردای روزی که فرماندهی من اعلام شد، در مجلس بودیم که دیدم حاج احمدآقا، رحمت‌الله علیه، از دور می‌آید و به من نگاه می‌کند. مثل این که با من کاری داشت. ایستادم تا ایشان رسیدند. با هم دیده‌بوسی کردیم. احمدآقا گفت: «اگر شش نفر را در ایران قبول داشته باشیم یکی از آن‌ها شما هستید. شما فرماندهی سپاه را قبول نکنید. من می‌خواهم آبروی شما حفظ شود. به جای آن پیشنهاد می‌کنم که مدیریت صدا و سیما را به شما بدهند.» هنوز قانون نظارت سه قوه در اداره‌ی صدا و سیما تصویب نشده بود. من به احمدآقا گفتم که اصولاً فرماندهی را قبول نکرده بودم و نمی‌دانم چطور شد که به عنوان فرماندهی سپاه اعلام شدم و می‌خواستم نامه‌ای به بنی‌صدر بنویسم و به او یادآور شوم که فرماندهی را قبول نکرده‌ام. بلافاصله بعد از این ملاقات، اطلاعاتی‌های به روزنامه اطلاعات دادم و برای این که آبروی بنی‌صدر نرود، در آن اطلاعاتیه ضمن تشکر از حسن‌ظن ایشان، اعلام کردم که قبول فرماندهی من مشروط به شرایطی بوده است و آن شرایط حاصل نشده و از این کار معذرت خواستم. کمی بعد از این ماجرا روزی حاج احمدآقا مرا دید و تقریباً با

دلخوری پرسید: «شما چرا به بنی صدر گفتید که به حرف من فرماندهی سپاه را قبول نکرده‌اید؟ در شرایط فعلی لازم است روابط من با بنی صدر تیره نشود.» متعجبانه به ایشان پاسخ دادم: «من هرگز به بنی صدر چیزی در این مورد نگفتم.» واقعاً هم به بنی صدر چیزی نگفته بودم. از همان اول هم در ملاقات با بنی صدر - قبل از این که احمدآقا را ببینم - فرماندهی را قبول نکرده بودم. فکر کردم این حرف احمدآقا از کجا آب می‌خورد؛ به این نتیجه رسیدم که بنی صدر با شیوهی مخصوصی که داشت به او یکدستی زده و از قضا موفق شده است. همین نکته را به احمدآقا یادآور شدم. اما ایشان تقریباً متقاعد نشد و با همان دلخوری از من جدا شد. ما دیگر مدت‌ها همدیگر را ندیدیم. چندبار هم که تقاضای ملاقات با امام را کردم وقت ندادند و حال آن که تا پیش از این، وقت ندادن برای من سابقه نداشت. روزی موضوع را با آقای انصاری که در دفتر امام بودند در میان گذاشتم و ایشان گفتند: «واقعیت این است که حاج احمدآقا قبول نمی‌کند.» فهمیدم که حاج احمدآقا - رحمت‌الله علیه - با من به کلی قهر کرده است (!) شاید یکی از دلایلی که تصمیم گرفتم سیاست را کنار بگذارم و به کارهای فرهنگی رو آورم همین ماجرا بود.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۱، ۲۷۲)

بعد از موسوی بجنوردی رئیس‌جمهور مرتضی رضایی را به فرماندهی سپاه برگزید اما شواهدی وجود دارد که اعضای شورای فرماندهی سپاه به چیزی کمتر از فرماندهی یک عنصر کاملاً هماهنگ با شورای فرماندهی سپاه که اغلب به سازمان مجاهدین انقلاب تعلق خاطر داشتند و همسو با حزب جمهوری اسلامی بودند، رضایت نمی‌داد. مرتضی رضایی که از جو داخلی سپاه مطلع بود خواهان امضای حکم خود توسط آیت‌الله خمینی و نه رئیس‌جمهور شد. به هر حال علیرغم مخالفت‌های شورای فرماندهی سپاه، وی به فرماندهی سپاه منصوب شد و تا پایان دوره زمامداری بنی صدر، فرمانده سپاه باقی ماند. محسن رفیق‌دوست فاش می‌سازد، حدس مرتضی رضایی کاملاً درست بوده است، این که حکم رئیس‌جمهور در شورای فرماندهی سپاه خریداری ندارد. ببینید:

«نه، اصلاً. طرفدارهای بنی‌صدر در سپاه گروه کوچکی در پادگان ولی‌عصر (عج) بودند. در سراسر کشور هیچ اثری از بنی‌صدر نبود. در تهران و ستاد مرکزی همه مخالف بنی‌صدر بودند. در پادگان ولی‌عصر (عج) هم عده‌ای استدلال‌شان این بود که چون امام تأیید می‌کند، ما تأیید می‌کنیم. مرتضی [رضایی] هیچ وقت طرفدار بنی‌صدر نبود. ابوشریف طرفدار بنی‌صدر بود. اشتباه بنی‌صدر بود که مرتضی رضایی را گذاشت. فردای آن روز مرتضی به پادگان خلیج پیش من آمده بود. به او گفتم: «کلاهدوز را بگذار قائم‌مقام، تا سپاه را اداره کند.» چون بنی‌صدر مرتضی را گذاشته بود، کسی حرفش را تحویل نگرفت.» (رفیق دوست، ۱۳۹۲، ۱۷۶)

### بسیج مستضعفین

بسیج مستضعفان یکی دیگر از نهادهای شبه نظامی بود که در بدو پیروزی انقلاب به منظور دفاع مسلحانه از دستاوردهای انقلاب تشکیل شد. این نیرو که چندان گستردگی نداشت ابتدا توسط یکی از روحانیون مبارز به نام امیر مجد اداره می‌شد. پس از تشکیل دولت رجایی و آغاز جنگ تحمیلی، چند روز پس از آن که خرمشهر توسط نیروهای عراقی اشغال شد، زمزمه‌هایی در مجلس شکل گرفت که بسیج به عنوان مرجعی مهم برای تأمین نیروی انسانی لازم برای جنگ، نیاز به تجدید سازمان دارد. برآیند رایزنی اکثریت مجلس الحاق بسیج به سپاه پاسداران بود. از آنجا که شورای فرماندهی سپاه تقریباً به طور کامل از نیروهای هماهنگ با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی تشکیل شده بود بدیهی بود چنین تصمیمی در نهایت به تضعیف موقعیت رئیس‌جمهور در بسیج منجر می‌شد. رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا با آن‌که به ضرورت تأمین نیروی انسانی برای جنگ و کمبود شدید آن تأکید داشت اما مخالف حضور نیروهای مردمی فاقد آموزش نظامی در جبهه بود. از طرفی امیرمجد رئیس‌سازمان بسیج نیز که از روحانیون مستقل بود وابسته ساختن بسیج به سپاه را در راستای وابسته ساختن بسیج به حزب جمهوری اسلامی تلقی می‌کرد. همان چیزی که وی قبلاً نیز نسبت به آن

هشدار داده بود. ایشان چندی پس از انتقاد نمایندگان مجلس از مدیریت وی بر بسیج، طی نامه‌ای به مجلس، خواهان حفظ استقلال بسیج و عدم الحاق آن به سپاه شد، اما بی‌اعتمادی نمایندگان اکثریت مجلس به منصوبین رئیس‌جمهور چنان بود که چندی بعد طی لایحه‌ای خواهان کنار گذاشتن وی و الحاق بسیج به سپاه پاسداران شدند.

امیر مجد رئیس سازمان بسیج مستضعفین از مخالفان نفوذ احزاب و گروه‌های سیاسی در بسیج و خواهان استقلال سیاسی این نهاد بود. وی که به شدت تحت فشار از سوی نمایندگان مجلس و نیروهای قدرتمند سیاسی درون و بیرون مجلس قرار داشت، در نامه خود چنین نوشت:

«بی‌خطی ما در این بوده که نخواسته‌ایم با توجه به رسالت جهانی بسیج و علت اصلی بدبختی‌ها، به کارهای جزئی و فرعی دست دوم و سوم و چهارم پردازیم و به جای منطق و دلیل با چماق طرد و نفی و تکفیر با مخالفین روبرو گردیم. ضعف ما در این بوده که گفته‌ایم طبق قانون اساسی و فرمان امام بسیج باید متعلق به همه افراد علاقمند و مؤمن به انقلاب باشد و حاضر نشدیم این سازمان که امروز امید مردم شده، وابسته به افراد و احزاب و نهادها گردد و در برابر چندین کودتا که تاکنون برای قطبی کردن بسیج انجام گرفته مقاومت ورزیده‌ایم. ضعف مدیریت ما در این بوده که توانسته‌ایم با دست خالی اما با همت والای انسان‌های متعهد و خود مردم، هزاران نفر از روحانیون، بازاریان، دانش‌آموزان، دانشجویان، کارگران، دهقانان و ... که هرگز حاضر نبودند زیر پوشش و عنوان خاصی کار کنند گرد هم آورده و هم اکنون بدون کوچکترین چشم داشت و نام و نشانی به تعهدات خود عمل کنند. ضعف ما در این بوده که تلاش کرده‌ایم با مرض انحصارگرایی، قدرت‌طلبی، گروه‌گرایی، پیشداوری، بدبینی و ... که زیانبارترین آفت‌های انقلاب و استعداد و ابتکار و خلاقیت افراد جامعه می‌باشد در کالبد سازمان بسیج راه نیابد ضعف ما در این بوده که کوشیده‌ایم تا بسیج را میدان تاخت و تاز جریان‌های فکری و سیاسی قرار ندهیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۰)

ایشان طرح اکثریت مجلس برای الحاق بسیج به سپاه پاسداران را به منزله نابودی بسیج عنوان نمود:

«ما هر زمان که خواستیم به این انتقادات پاسخ گوئیم متأسفانه از طرف مجلس این اجازه به ما داده نشد که بتوانیم جوابگوی این انتقادات باشیم. تمام مشکلات و گرفتاری ما از دو اصل ناشی می‌شود، اگر بسیج در سپاه ادغام شود این امر نابودی بسیج و زیر پا گذاشتن فرمان امام است. ما معتقدیم قدرت باید بین توده‌های مردم تقسیم شود. تمرکز در دست یک نهاد یا شخص یا گروه خطرات فراوانی برای مملکت به بار می‌آورد، به جای تمرکز، قدرت را باید تقسیم کرد، بزرگترین ضامن انقلاب خود توده‌های مردم هستند. اگر زمام اختیار به دست یک فرد یا نهاد افتاد عواقب آن انقلاب را به کجا می‌کشاند، ما در بسیج اصولاً سیاست‌مان را بر جذب گذاشتیم نه دفع.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۲)

ایشان در جایی دیگر به حزب و گروهی اشاره می‌کند که درصدد آن هستند که بسیج را به عنوان وجه‌المصالحه و آلت دست خود قرار دهند:

«این ملت محروم، این قیافه‌های آفتاب سوخته، این دست‌های پینه بسته چه گناهی کرده‌اند که باید وجه‌المصالحه اختلاف سلیقه‌های شما بگردند و چوب اختلافات شما را بخورند. شما همیشه بیکار نیستید، کار می‌کنید که تاریخ درباره شما خوب قضاوت کند. شما امروز نه تنها در برابر ملت ستم کشیده خود بلکه در برابر پیشگاه تمام مستضعفین جهان مسئول هستید. این قدر یکدیگر را تضعیف نکنید. من به همه گروه‌ها، افراد و نهادها هشدار می‌دهم، اجازه دهند بسیج مستضعفین همچنان مستقل از هر نوع وابستگی بماند و بدانند که درباره استقلال بسیج همچنان ایستادگی خواهیم کرد و به هیچ حزب، گروه، دسته و نهادی اجازه نخواهیم داد که بسیج مستضعفین را مختص و منحصر به خود بدانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۵)

امیر مجد در جایی دیگر به انتقاد از عملکرد سپاه پاسداران پرداخته و احزاب و گروه‌های خاصی را به دخالت در امور سپاه و بهره‌برداری از آن به نفع جایگاه خود متهم می‌سازد:

«این روزها مد شده که هرکس بدون قید و شرط از نهادهای انقلابی و به ویژه سپاه پاسداران حمایت کند، آدم بسیار انقلابی و مکتبی بوده، و صلاحیت رسیدن به هر مقامی را دارد و به عکس هرکسی انتقاد کند، ضدانقلاب محسوب می‌گردد. حتی اگر به قصد خدمت هم باشد. ما خود را موظف می‌دانیم که در برابر جریان‌هایی که ممکن است، منجر به انحراف این نهاد گردد، بی تفاوت نباشیم.

۱- سپاه پاسداران که نهادی است، جوشیده از دل مردم، و باید همچنان نگهبان مصالح مردم و پاسدار انقلاب بماند، و از جریان‌های مختلف فکری و سیاسی به دور باشد متأسفانه به واسطه دخالت‌ها و اعمال نظر از سوی بعضی از احزاب و گروه‌ها در این نهاد، می‌رود که عملاً قدرتی در دست یک عده قرار گیرد.

۲- این نهاد به خاطر درگیری‌هایی که دارد، دچار یک نوع عمل زدگی شده، و فرصت پرداختن به مسائل عقیدتی، سیاسی را در مواردی از دست داده است. و در نتیجه از نظر درونی، فاقد انسجام و انضباط مکتبی لازم است.

۳- سپاه به خاطر فلسفه وجودی‌اش در آغاز انقلاب، و اساسنامه‌ای که شورای انقلاب برای آن تصویب کرده، و نیز حمایتی که از سوی غالب مسئولان مملکتی و نهادها و بسیاری از مردم می‌شود، غالباً به خود حق می‌دهد که در هر کاری دخالت کند و در واقع نه تنها نقش قوای سه‌گانه را بازی می‌کند، بلکه در بسیاری از مسائل اجتهاد نیز می‌نماید و همین اختیارات و تمرکز قدرت، منشأ برخوردها و مشکلاتی شده و خواهد شد که برای آینده انقلاب و خود این نهاد، بسیار خطرناک است. (در همین جا باید یادآور شویم که: تصمیم اخیر مجلس، مبنی بر ادغام بسیج در سپاه، نه تنها خدمتی به مردم و سپاه نخواهد کرد، بلکه ناخودآگاه در جهت تضعیف و به انحراف کشاندن این نهاد نیز کمک فراوانی خواهد نمود.) (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۲)

با عزل امیر مجد و الحاق بسیج به سپاه در بهمن ماه ۱۳۵۹ عملاً بسیج چون دیگر نهادهای انقلابی با ائتلاف جریان مذهبی به محوریت حزب جمهوری اسلامی هماهنگ گردید و دست رئیس‌جمهور از آن کوتاه شد.

## تسلط بر نهادها

از پیش معلوم بود بر سر اعمال نفوذ در نهادهای انقلابی بین رئیس‌جمهور و اعضای شورای رهبری حزب جمهوری اختلاف وجود دارد. پس از آن‌که تسلط حزب بر نهادهای انقلابی بخصوص سپاه، کمیته، جهاد سازندگی و بسیج تکمیل شد و رئیس‌جمهور به ارتش و تسلط بر آن بسنده کرد، در توجیه علت مخالفتش با سپاه، به مثابه سازمان نظامی جریان رقیب، به استدلال قابل توجهی روی آورد. رئیس‌جمهور استدلال می‌کند که نهادهای انقلابی یک حرکت و یک جنبش هستند و ویژگی جنبش پویایی، تحرک و اثربخشی دائمی است و اگر این‌ها به صورت سازمان درآیند و در قالب‌های از پیش ساخته درگیر شوند از تحرک و جنبش باز می‌ایستند و پویایی خود را از دست می‌دهند. این تفسیر شبیه همان تفسیری است که وی برای احزاب سیاسی ارائه داده و ایجاد احزاب و سازماندهی آن در ایران را ناموفق ارزیابی می‌کند و در نتیجه عدم رغبت خود برای تشکیل چنین سازمان‌هایی را البته به صراحت بیان می‌کند. توضیح این‌که گرچه تبدیل جنبش به سازمان چنان‌که وی معتقد است به واسطه وجود ساز و کارهای قانونمند و ماهیت سلسله‌مراتبی رهبری سازمان در نهایت به سخت شدن قالب نهاد در قوانین دست و پاگیر بوروکراتیک منجر می‌شود و در نهایت تحرک سازمان سلب می‌شود اما تمام جنبش‌ها و حرکتها در نهایت ناچارند به سازمان تبدیل شوند تا رسمیت یابند و در نهایت در چارچوب دولت قرار خواهند گرفت و در غیر این صورت، نتیجه آتارشیسم خواهد بود. پویایی بدون رهبری و بدون سازمان خطر هرج و مرج را به دنبال خواهد داشت. به هر حال رئیس‌جمهور با چنین استدلالی به نتیجه مهمی دست می‌یابد که از استدلال مرحله اول قوی‌تر و محکمه‌پسندتر است. او برهان می‌آورد که اگر نهادها در دست صاحبان قدرت قرار گیرند به وسیله‌ای برای حذف مخالفان و استبداد تبدیل خواهند شد. گرچه این برهان درست است اما وی به این سوال پاسخ نمی‌دهد که اگر این نهادها در دست صاحبان قدرت نباشد پس دست چه کسی باید باشد و مفهوم «صاحبان



قدرت» به چه کاری می‌آید. صاحب قدرت باید قدرتی از قبیل همین نهادها را در اختیار داشته باشد وگرنه نام آن صاحب قدرت نخواهد بود. شاید بهتر می‌بود استدلال چنین تکمیل می‌شد که نهادها می‌باید مردمی و تحت نظارت مردم قرار گیرند و ریاست آنان طبق مکانیزم‌هایی از طریق مردم‌سالاری تغییر یابد. به هر حال با چنین استدلالی رئیس‌جمهور پنهان نمی‌ساخت که با ابزاری شدن سپاه در دست جناح رقیب برای سرکوب منتقدین مخالف است. او مخالف ارتباط ارگانیک حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو با سپاه بود و آن را مانعی جدی بر سر راه خود می‌دید. اما نقد بر استدلال وی آن که اگر منصوبان وی در سپاه حکم می‌رانندند به احتمال قوی چنین تفسیرها و استدلالاتی وجود نداشت.

رئیس‌جمهور در گفتگوی غیررسمی با موسی کلانتری عضو برجسته حزب جمهوری اسلامی و وزیر راه و ترابری دولت رجایی و چهره‌ی سیاسی مورد تأیید خود، بطور مبسوط علت مخالفت خود با تبدیل ساختارهای انقلابی به نهادهای ثابت و بوروکراتیک را شرح می‌دهد:

«بعدآقای کلانتری وزیر راه آمد و انتقادهای بسیاری را در چند دسته مطرح کرد. یکی این است که می‌خواهند حرف‌هایی که می‌گویند. مثل، دارد کار بازرگان را می‌کند، منم، منم می‌زند، جوری عمل می‌کند مثل این که دیگران عقل‌شان نمی‌رسد و خصوصاً این که گفته‌اید خط من در این رابطه است. او از قول خواهرش هم مطالبی در همین موارد نقل کرد. بعد از دو دستگی و اختلاف که مردم را مأیوس می‌کند و مسئله مجلس و مخالفت با آن، بالاخره این که عنوان می‌کنند آن‌ها که به نفع من و برای من شعار می‌دهند، فدائیان و مجاهدین هستند، صحبت کرد. من به طور مفصل شاید در بیشتر از یک ساعت و نیم برای او توضیح دادم، علت این که زحمت این همه توضیح را به خود دادم این بود که او را جوان باجوهری می‌یابم و فکر می‌کنم اگر فکر او مستقیم بشود و با این گونه القانات منحرف نشود، استعداد خوبی است برای کشور. برای او مفصل مسئله برخورد با نهادها را توضیح دادم، گفتم که خود کلمه نهاد که می‌گویند یک جریان و حرکتی است وقتی یک جریانی، یک

حرکتی نهاد شد، سازمان شد، در، پنجره و پیکر پیدا کرد، مدیر و اداره‌کننده، سازمان دهنده، دیوان‌سالار و دفتر و دستک پیدا می‌کند، طبیعتاً این‌ها قدرت‌ها را در خودشان متمرکز می‌کنند و می‌کوشند در ساختمان اجتماعی و روابط قدرت جای خوبی برای خودشان دست و پا کنند. جریان انقلاب به این ترتیب است که می‌شود جریان ضدانقلاب و من درست از جهت و موضع مقابل دارم عمل می‌کنم. جهت عمل من ۱۸۰ درجه با جهت عمل دولت مهندس بازرگان متفاوت است و من می‌خواهم مانع نهاد شدن این جریان بشوم که اگر نهاد شد، نظام پیشین تثبیت شده است و همین نیروهای فعال، نیروهای انقلابی واقعی که در این به قول شما نهادها هستند با تمام وجود محافظ رئیس‌جمهورند و می‌دانند او چه می‌خواهد و به تدریج آگاه می‌شوند که تغییرات اساسی نظام اجتماعی چیزی غیر از به سرعت گرفتن‌ها و بستن‌ها و محاکمه کردن‌ها و این حرف‌هاست. راجع به خط من هم از قبل از آن گفتم و برای او روشن کردم که قصه چه بود و در چه رابطه‌ای این حرف زده شده و ثانیاً ما باید کاری بکنیم که مردم خط داشته باشند و از خط و مکتب حرف بزنند. امام هم گفت: نگویید من، بگویید خط من، مکتب من، حالا هم که می‌گویم خط من، مکتب من مقصر واقع می‌شوم، چون عده‌ای هستند که کارشان این است که هر حرفی را بهانه یک افسادی قرار بدهند. البته مفسده‌ها، ابولهب‌ها هستند. ما یا باید به کلی لب فروبندیم و یا باید که از راه افشای روش‌های تخریبی، این ابولهب‌ها و ابوجهل‌ها را به مردم معرفی کرده و بی‌اعتبار بکنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۱)

رئیس‌جمهور علت تبلیغ منفی در جهت بهم زدن میان خود و سپاه پاسداران را تمایلات قدرت‌طلبانه می‌داند:

«برابر تمایلات قدرت‌طلبانه ایستاده‌ام این آن چیزی است که نسل انقلابی، آن نیروی انقلابی واقعی آن سپاهی که در سنگر می‌جنگد به آن که دفتر و دستک دارد و دیوان‌سالارها که سالاری می‌کنند، آن‌ها که می‌جنگند آن‌ها که برای عقیده‌شان و برای آن‌که نسل امروز و فردا با اسلام آزاد و سربلند و مستقل زندگی کند می‌جنگند، آن‌ها با تمام وجود مرا دوست می‌دارند و من نیز

آن‌ها را دوست می‌دارم همه عمر به وجود آنان فخر می‌کنم و آن‌ها می‌دانند که من آن‌ها را تضعیف نمی‌کنم، بلکه به عکس آن‌ها را تقویت می‌کنم. بعد گفتم علت این‌که این تبلیغات نزد بعضی کسان موثر می‌افتد همان چیزی است که ما در کیش شخصیت مطالعه کردیم، یعنی تمایل به قدرت و اعمال آن و این تمایل زیاده‌طلبی بوجود می‌آورد و این زیاده‌طلب وقتی کسی را مقابل خودش ببیند طبیعی است که تحریک به مخالفت می‌شود پس ناچار یا نصف حقیقت را می‌بیند و می‌گوید که بزرگترین دروغ‌هاست، و یا یکسره جعل می‌کند و با دروغ می‌کوشد مانع را از سر راه بردارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۷)

رئیس‌جمهور جذب نهادها در نظام (قدرت سیاسی) را خطر بزرگی برای نهادهای انقلابی دانسته و معتقد است هنگامی که چنین اتفاقی رخ دهد نهادها به آلت دست نظام‌های طبقاتی بدل شده و استقلال خود را از دست می‌دهند. وی دفاع خود از استقلال بسیج مستضعفین در مقابل نهادهای قدرت را بر همین اساس توصیه می‌کند:

«در آن وقت یعنی در سال ۴۰ من در این معنی مطلب نوشتم. وقتی به اروپا رفتم این توضیحات را برای خواننده اضافه می‌کنم با شریعتی در این مورد صحبت کردیم و هر دو موافق شدیم که تا وقتی نهاد را به حرکت بدل نکنیم امیدی نیست و تمام عمر را در این تلاش شدیم که از نو اسلام را در ابعاد گوناگونش عرضه کنیم تا به عنوان نیروی محرکه نسل جوان یک دوران انقلابی را آغاز کنیم و بکشیم که این دوران پایان نپذیرد. بنابراین مسئله اینجاست که روز نخست در آن زمان که مخالفت با این نیروهای متحرک انقلابی می‌شد بنابر حفظ نظام موجود بود اما در حال حاضر خطر جذب در این نظام وجود دارد. نهاد شدن از حرکت افتادن است به طور مثال همین سالنی که در آن ایستاده‌ایم این یک نهاد است ساخت معینی دارد اما ثابت است و هیچ تحرک ندارد و هیچ تغییری نمی‌کند مگر شما به او این تغییر را بدهید اگر حرکت‌هایی که در اشکال و محتوای گوناگون مثل جهاد سازندگی، کمیته‌ها و سپاه نهاد بشوند یعنی ساختی پیدا کرده و جایی در نظام اجتماعی، دیگر نیروی انقلابی نیستند، بخشی از نظام هستند و این معنی را برای آن‌ها

آوردم که من در اصول راهنمای حکومت اسلامی و در کارهای دیگرم گفته‌ام که نیروی مسلح سازمان یافته، نهاد شده، ستون فقرات نظام‌های طبقاتی می‌شود، چه بخواهیم و چه نخواهیم، بنابراین بهترین طرح برای یک جامعه توحیدی این است که خود جامعه دفاع از خود را برعهده بگیرد و به همین دلیل است که من به جد خواهان استقلال بسیج هستم و پیش از همه کوشش خواهم کرد که بسیج واقعیت پیدا کند و تعلیمات نظامی عمومیت پیدا کند و دفاع از شهرها کوچک‌ها، محله‌ها، روستاها به صورت سازمان‌های خودجوشی درآید و نیاز جامعه به نیروهای مسلح سازمان یافته خارج از جامعه و حاکم بر آن تقلیل پیدا کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۷)

با شروع جنگ گویا فاصله بین سپاه و رئیس‌جمهور بیشتر و بیشتر شد. رئیس‌جمهور در بیان خاطرات روز سوم جنگ از توطئه جدید مخالفان خود که با هدف ایجاد اختلاف بین وی و سپاه طراحی شده سخن می‌گوید:

«یکی از نمایندگان استان خوزستان صحبتی پیش آورد گفت که کسی را گرفته‌اند که نامه‌ای به امضای من برای مذاکره با دمکرات‌ها داشته است و گفتند که این حرف توسط یکی از سپاهیان یکی از شهرها عنوان شده و روحیه آن‌ها را تغییر داده است من به او گفتم این حرف دروغ است برای این‌که اگر مذاکره‌ای لازم باشد انجام بگیرد این را محرمانه نمی‌کنیم و به دست یک آدم هم نوشته نمی‌دهیم که برو مذاکره کن. حرفی درباره این‌که این حرف دروغ است نیست. برای این‌که کار کردستان را پس از آن‌که کومله توطئه چیده بود و می‌خواست پایگاه‌ها را ساقط کنند خود من شروع کردم و استقامت کردم. بنابراین درسی از کسی نباید درباره مقاومت و قاطعیت در این باره بگیرم، اما حرف این است که چرا چنین زمینه‌ای در ذهن‌ها وجود دارد که این دروغ‌ها موثر واقع می‌شود و این مسئله نگرانی‌آوری است که ما باید به آن بپردازیم. اگر روحیه خالص اسلامی باشد یعنی اگر فکر راهنما و مبنای حرکت تضاد نباشد و این‌که اعتقاد بر پایه ساختن و بزرگ کردن کسی و یا خراب کردن کسی استوار نباشد، اگر آدمی را به حق بسنجد همان‌طور که امام علی بن ابی‌طالب می‌فرماید، و نه حق را به آدم، در آن صورت این گونه تبلیغات

موثر واقع نمی‌شد. اگر این تبلیغات موثر می‌شود علت آن ضعف در بینش است، یعنی هنوز اسلام آنطور که هست حاکم نشده، حتی شناخته هم نشده است و چون زمینه، زمینه تضاد است و در زمینه تضاد ساختن هر چیزی ملازمه دارد با خراب کردن چیز دیگری، ناگزیر اگر بخواهند یک چیز دیگری را در ذهن سپاهی با ارزش بکنند باید متقابلاً یک چیزی را در ذهن او بی‌ارزش بکنند و لابد کسانی می‌خواهند در ذهن سپاهیان ارزش بشوند و لازم است که رئیس‌جمهور بی‌ارزش بشود و این گونه دروغ‌ها را می‌سازند. آن عیب اصلی در بینش راهنماست. اگر از آن روز نخست زورمداری و قدرت‌طلبی و این حس تفوق و حاکمیت را در افراد بوجود نمی‌آوردیم. خصوصاً در سپاهیان بوجود نمی‌آوردیم این گونه عوارض را به بار نمی‌آورد و این آن چیزی است که ما باید با آن مبارزه کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۱۳)

به نظر می‌رسید به تدریج بخشی از بدنه سپاه انتقادات از رئیس‌جمهور در تریبون‌ها، رسانه‌ها و جراید را وارد دانسته و به تدریج به جمع منتقدین و برخی نیز به جمع مخالفان وی افزوده شده‌اند. عمده نقدها به واسطه عملکرد وی در جنگ بود. بنی‌صدر در خاطرات روزانه خود از جنگ نمونه‌های متعددی از ابراز مخالفت نیروهای سپاه و نیروهای مردمی بسیج را بیان می‌کند: «درد ما چیست؟ شما مردم ببینید چه تبلیغات سوئی در این نهادها خصوصاً در سپاه پاسداران انقلاب بر ضد رئیس‌جمهوری می‌شود! حتی کار را به اینجا رسانده‌اند که یک نماینده مجلس گفت که از یک سپاهی این سخن را شنیده است که محل تندگویان را رئیس‌جمهور به عراقی‌ها گفته و آن‌ها آمده‌اند و او را گرفته‌اند تا این حد تبلیغات سوء؟! آیا این خدمت به اسلام است، خدمت به سپاه است؟! آنچه من کرده‌ام و می‌کنم در این جهت است که در نیروهای مسلح و خصوصاً سپاه پاسداران، خلق و خوی سلطه‌گری، تفوق‌طلبی و استبداد رأی و حاکمیت‌جویی بوجود نیاید. چرا که اگر این خلق و خو بوجود آمد، دیگر فاتحه انقلاب خوانده است. اگر نیروهای مسلح این خلق و خو را پیدا بکنند ما به همان وضعیت سابق که سازمان‌های مسلح بر کشور حاکم بودند باز می‌گردیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۶)

رئیس جمهور خواهان آن بود که سپاه به عنوان نیروی پیشرو تحت اشراف فرمانده کل قوا عمل کند. جایگاه وی چنین اجازه‌ای را به او می‌داد اما در این میان بدنه سپاه و بخشی از فرماندهان آن همکاری نزدیکی با جریان رقیب داشتند. از طرفی روحانیون برای تقویت بنیه عقیدتی وارد نیروهای رزمی از جمله سپاه شده بودند و به تدریج بر فاصله سپاه تا بنی‌صدر افزوده می‌شد و از فاصله آن تا روحانیت و حزب جمهوری اسلامی کاسته می‌شد. بنی‌صدر این روند برگشت‌ناپذیر را که در بسیاری موارد با فرماندهی کل قوا دچار اصطکاک می‌شد تحمل نمی‌کرد اما کار چندانی از او بر نمی‌آمد. بدنه سپاه عمدتاً از نیروهای مذهبی تشکیل می‌شد که قرابت بیشتری با شورای فرماندهی سپاه داشت که آن‌ها هم اغلب گرایش به حزب جمهوری و سازمان مجاهدین انقلاب داشتند. بنی‌صدر این روند را تلاش برای قراردادن رئیس‌جمهور در مقابل سپاه ارزیابی می‌کرد:

«دلسوزی‌هایی که برای سپاه می‌شود، در حقیقت دلسوزی نیست بلکه طرحی برای بی‌اعتبار کردن سپاه است و برای اینکار روحانیت و سپاه را در مقابل هم قرار دادند و تبلیغ کردند که رئیس‌جمهوری سپاه را می‌کوبد. پس این‌ها برای سپاه دلسوزی نمی‌کنند و دروغ می‌گویند. به همین دلیل من وظیفه خود دانستم که سپاه از مرزهایش بیرون نرود. سلسله مراتب بوجود بیاید و اشخاصی که می‌خواهند برنامه‌های دیگری از طریق سپاه اجرا کنند جدا بشوند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۲۵)

پیش‌تر گفتیم رئیس‌جمهور جزء دسته‌ای بود که در اصل با نهادهای انقلابی موافقت داشت، اما به این نکته اشاره شد که وی با تبدیل نهادهای انقلابی به ابزاری برای اعمال قدرت گروه‌های سیاسی مخالف بود. اکنون شواهدی به دست می‌دهیم که وی از همان ابتدا پیش‌بینی‌هایی در این مورد انجام داده بود که قابل تأمل‌اند. بعنوان مثال دخالت نهادهای انقلابی در اموری که متولی دیگری دارد، موازنه‌کاری و یا ایجاد سازمان‌های غیرقانونی درون نهادهای انقلابی و امثالهم. در این مورد رئیس‌جمهور به چند مورد اشاره می‌کند از جمله وجود زندان غیرقانونی در نهادها، مداخله در امور اقتصادی و

سودجویی، موازی بودن اجرائیه کمیته و شهربانی و لزوم ادغام آنها (که سال‌ها بعد انجام شد) و غیره. اکنون به چند مورد از نقدهای رئیس‌جمهور به نهادهای انقلابی اشاره می‌شود:

وی در یکی از سخنرانی‌های خود از وجود زندان‌های مستقل در سپاه پاسداران، جهادسازندگی و کمیته انتقاد می‌کند:

«من امیدوارم خصوصاً افراد سپاه و جهاد سازندگی، همه آنها که خود را دلسوز به انقلاب اسلامی می‌دانند، اگر ما اسلام را به اجرا درنیاوردیم استقلال و موجودیت کشورمان را از ما خواهند گرفت. بنابراین اگر کسی به شما پاسداران خائن است کسی است که شما را به خودسری و خدای نکرده ارتکاب اعمالی که از نظر دینی صحیح نیست تشویق می‌کند، آن کس که شما را به دین و اطاعت از قوانین و نظم و انضباط می‌خواند دوستدار واقعی شما و حافظ دین و جمهوری شما است و کوشنده‌ای است که می‌خواهد در این فرصت تاریخی اسلام به اجرا درآید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۵/۲۲)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر از فرماندهان سپاه می‌خواهد به سوگند خود وفادار باشند و به حوزه‌هایی که ارتباطی با مسئولیت سپاه ندارد وارد نشوند:

«من امیدوارم که تمام افراد سپاه بدانند که این قسم را که فرماندهان آنان یاد کرده‌اند، آنها هم متعهدند، و در سراسر کشور باید به سوگند فرماندهان وفادار باشند، همه باید بدانند که وظایف بزرگی در داخل کشور در مقابل توطئه‌های ضد انقلاب دارند و باید در اموری که حوزه عمل و صلاحیت آنها نیست وارد نشوند و اگر از حوزه صلاحیت خود بیرون بروند دو فساد بالا می‌آید، یکی که آن سادگی و شفافیت سپاهی از بین می‌رود و دیگر این که در دستگاه‌ها وارد می‌شوند و کشمکش‌ها آنها را خرد می‌کند. این است که لازمه عمل به وظایف انقلابی ایجاب می‌کند که سپاه همچنان مورد مهر و محبت مردم باقی باشد و به وظایف انقلابی خودشان اکتفاء نکنند. چون من تعهد سپرده‌ام که هر وقت در جایی افرادی ز وظایف خودشان بیرون بروند، فرماندهان سپاه آنها را تنبیه جدی بکنند و برای این که در نظر ما سرباز

مسلمان بیشتر از هرکس دیگر درخور است که نظم و انضباط را رعایت بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۱۴)

رئیس‌جمهور در سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه چند روز پس از انتصاب به فرماندهی کل قوا از تبلیغات منفی علیه سپاه انتقاد نمود و با اشاره به مناظره با فداییان خلق که در آن طرف مقابل سپاه را نیرویی مردمی خوانده بود، تلویحاً آن‌ها و به طور کل جریان چپ را به مخالفت با سپاه متهم می‌سازد، اما در عین حال به سپاه نیز هشدار می‌دهد از اعمال زور بپرهیزد و اخلاق را بر آموزش نظامی مقدم بدارند:

«دشمن شب و روز تبلیغاتش را صرف خراب کردن سپاه کرده و شما این را می‌دانید هرچا که می‌روید می‌بینید که می‌گویند سپاه نباشد. خوب چرا سپاه نباشد؟ آن روز هم برادر شما در تلویزیون از این‌ها پرسید و گفت: که می‌گویید سپاه مردمی است. پس چرا هرچا دستتان می‌رسد می‌گویید سپاه نباشد؟ معلوم است چرا می‌گویید سپاه نباشد؟ برای این که او می‌خواهد توطئه‌اش را بکند. موضوع دیگر زورگویی است که به نظر یکی از برادران سپاه زورگویی یکی از مرض‌هایی است که در سپاه وجود دارد و اکنون در حال شدت است که علاجش مبارزه با کیش شخصیت است. شما اگر بتوانید با زبان خوش مسائل را حل کنید حق ندارید که اعمال زور کنید باید اخلاق مقدم بر آموزش نظامی باشد. سپاه اسلام باید شاخص انسان نمونه‌ای باشد که اسلام می‌خواهد بسازد.» (جمهوری اسلامی، ۵۸/۱۲/۱۸)

ایشان دقیقاً همین توصیه را به جهاد سازندگی و مسئولین آن نهاد می‌کند. یکی از مشکلاتی که از دیدگاه ایشان باعث رکود در بخش اقتصادی شده بود تعدد مراکز تصمیم‌گیری در قوه قضاییه بود. او در جمع کارکنان جهادسازندگی تلویحاً از مداخله این نهاد در امور نامربوط انتقاد می‌کند و سپس امنیت قضایی را پیش شرط امنیت سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی می‌داند:

«جهاد سازندگی نباید در وظایفی که به عهده‌اش نیست دخالت کند. شما جهاد سازندگی هستید مسئول زمین مردم یا ازدواج و زندانی کردن مردم که



نیستید. باید کاری کنیم که باور کنند وضع عادی است و برای این که باور کنند وضع عادی است باید بعضی از بیماری‌هایی را که از رژیم سابق مانده تحمل کرد تا بیماری اصلی را درمان بکنیم، اگر قرار شود که یک روز یکی از آقایان حکمی بدهد که منطقه‌ای مصادره شود روز دیگر یکی دیگر حکمی بدهد و آن را نقض کند، یکی بگوید برو فلانی را بگیر یکی بگوید برو فلانی را آزاد کن این کشور امنیت قضایی پیدا نمی‌کند..... الان وقت امنیت قضایی است یعنی معلوم شود این حکمی که داده می‌شود این را نه سپاه، نه ژاندارمری، نه شهربانی، نه ارتشی، نه جهاد، نه استاندار، نه فرماندار، نه رئیس‌جمهور، نه نخست‌وزیر هیچکدام نداده بلکه این حکم را قاضی داده. قاضی که صلاحیت قضاوت دارد. آن قاضی حکم داده و در حدودی که حکم داده حکمش باید اجرا شود. اگر این نشود با کمال تأسف من باید به شما بگویم که قیمت‌ها بالا خواهند رفت وضعیت کشور به مخاطره خواهد افتاد و تقصیرها را هم اگر بنویسند نود درصدش پای شما است. چه شما بگویید ما دست‌اندرکار بودیم چه نبودیم برای این که معنویت و امنیت قضایی بازگشتش با شما است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۲۴)

در جایی دیگر ایشان به مداخله جهاد سازندگی در موضع‌گیری‌های سیاسی و انتقاد از عملکرد رئیس‌جمهور اشاره می‌کند و معتقد است این اقدام با آن که به نام یک نهاد انقلابی تمام می‌شود اما الزاماً به معنی رأی تمام افراد مشغول به کار در آن نیست:

«مطلب دیگری که در جبرفت با آن برخورد نمودم، این بود که جوانی آمد و اعلامیه‌ای به من داد که زیر آن امضاء شده بود: جهادسازندگی جبرفت و انجمن اسلامی... (نام انجمن اسلامی در خاطر من نیست) متن اعلامیه درباره این که دفترهای هماهنگی مرکز ضد انقلاب شده است و عناصری چنین و چنان بدانجا آمدند و یا در روزنامه انقلاب اسلامی چه شده و چه نشده است و نیز وزرای مکتبی چرا معین نمی‌شوند و ... و ... و ... بود. آیا وظیفه شما که می‌گویید جهادسازندگی هستید صادر کردن این جور اعلامیه‌هاست؟ و آیا برای همین کارها (اعلامیه‌ها) جهاد سازندگی بوجود آمد؟ آیا شما قیم مردم

هستید؟ و بعد به او گفتم آن‌ها که در جهادسازندگی در روستاها و شهرها به هدف این جهاد یعنی سازندگی مشغولند روح‌شان از این اعلامیه‌ای که شما به نام آن‌ها امضا کرده‌اید خبر ندارد و متأسفانه استفاده از این نهادها برای تبدیل آن‌ها به ابزار حکومت، نه تنها موجب می‌شود که این نهادها وظایفی را که برای انجام آن‌ها بوجود آمده‌اند، گم کنند، بلکه به تدریج رابطه با مردم بودن و با مردم عمل کردن و بلکه پیشاهنگ مردم بودن را به رابطه حاکم و محکوم با مردم و تلاش برای حاکم شدن تبدیل می‌کنند و این همان است که آن نهاد را به ضد هدفی که برای آن بوجود آمده است تبدیل می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۱)

مداخله در امور اقتصادی نیز یکی از نقدهای مهم رئیس‌جمهور بر نهادهای انقلابی بود. از نظر وی نقش کار اقتصادی به معنی اقدامی آگاهانه برای کسب سود، به نظر نمی‌رسید با روح حاکم بر نهادهای انقلابی چندان سازگار بوده باشد. این نقد از سوی بسیاری دیگر از انقلابیون و مبارزین سابق پیش‌تر ابراز شده بود. وی مداخله نهادها در امور اقتصادی را هم جزیی از برنامه جناح رقیب برای تقویت بنیه اقتصادی خود ارزیابی می‌کرد. او عملکرد بنیاد مستضعفان همچون سایر نهادهای انقلابی، مورد انتقاد قرار داده و به انحراف آن‌ها از وظیفه اصلی‌شان و پرونده‌های موجود در این درباره اشاره می‌کند:

«تأسیس بنیاد مستضعفان از ابتدا یک اشتباه ارزیابی بود چرا که گمان می‌رفت این بنیاد ثروت‌های بدست آمده از رژیم گذشته و طاغوتیان را قادر خواهد بود که در جهت اهداف محرومین جامعه و به نفع آن‌ها بکار اندازد و دیدیم که چنین نکردند. هرچند دستگاه‌های مصادره شده به گونه‌ای نبود که در آن ابتدای امر بهره دهد اما انتظار می‌رفت که با کار مداوم چنین موردی تحقق پذیرد. نگهداری ساختمان‌هایی هم که از طاغوتی‌ها مانده خرج دارد و خرجش هم باید از پول مستضعفان داده شود این بنیاد از روز اول تاکنون بد اداره شده، از سوی امام هم هیئتی مأمور رسیدگی به آن گردیده و تاکنون ۸۰۰ پرونده هم تهیه کرده است بر ما مسلم شده است که مستضعفین تاکنون از این

بنیاد خیری ندیده‌اند و حتی این بنیاد برای آن‌ها آبی هم گرم نکرده است.»  
(انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۳۰)

ایشان در جایی دیگر نسبت به انحراف نهادهای نظامی انقلاب چون سپاه پاسداران از هویت اصلی‌شان هشدار می‌دهد. از جمله آن دخالت در امور تجاری و تبلیغاتی:

«بعد از ظهر به سپاه رفتم. در آنجا چهار پنج نوع و دسته سوال طرح شده بود. من همیشه این حساسیت را داشته‌ام که جریان و حرکت به سازمان و نهاد تبدیل نشود و متولی دستگاه تجاری و جوساز و دروغ‌باز و امثالهم پیدا نکند. همین حساسیت موجب می‌شود که من به این گونه امور لاقید نمانم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۶)

یکی دیگر از انتقادات رئیس‌جمهور به نهاد کمیته‌های انقلاب اسلامی بود که به منظور دفاع و امنیت شهری به وجود آمده بود که کاری شبیه شهربانی یا پلیس را انجام می‌داد. وی ایجاد این نهاد را موازی کاری و مازاد می‌دانست. شواهد نشان می‌دهد وی سال‌ها پیش از ادغام کمیته و شهربانی و تشکیل نیروی انتظامی با ایجاد کمیته‌های انقلاب به موازات شهربانی (نیروی انتظامی شهری) مخالف بود. ببینید:

«ما طبیعتاً نمی‌توانیم چند دستگاه برای حفظ امنیت در شهر داشته باشیم و بنشینیم بین آن‌ها هماهنگی بوجود بیاوریم لازم است که محتوا را اسلامی کنیم و مقام مسئول را هم معین کنیم و از او مسئولیت بخواهیم، کار صحیح این است و اگر غیر از این بکنیم معنایش این است که محتوای سابق شهربانی برجای خود بماند و وقتی که دو یا سه دستگاه باشد معنای آن این است که اطمینان حاصل نشده و چون اطمینان نداریم حالا دستگاهی که بعد از انقلاب درست شده نگاه داریم تا کی نگاه می‌داریم بالاخره یک روز ما باید دستگاه را یکی کنیم تا معلوم شود کدام دستگاه با چه مشخصاتی عهده‌دار امنیت شهرهای ما خواهد بود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱۱)

اعتراض به خشونت

تا مقطعی پس از پیروزی انقلاب بنی‌صدر محاکمه و مجازات وابستگان رژیم سابق و عوامل شکنجه و قتل زندانیان سیاسی پیش از انقلاب را امری بدیهی و عادلانه می‌دانست و اعتراض به محاکمه و اعدام آن‌ها ابراز نمی‌کرد. اما با تداوم یافتن برخوردهای قضایی شدید با وابستگان رژیم سابق و تعمیم آن به گروه‌های سیاسی مخالف، وی به تدریج انتقاد خود از شیوه قضایی حاکم بر کشور را در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر ساخت.

پس از رسیدن به ریاست جمهوری این انتقادات نه تنها کاهش نیافت بلکه شدت گرفت. انتقادات به‌خصوص زمانی شدت گرفت که علی‌رغم تلاش وی یکی از زنان وابسته به دستگاه رژیم گذشته که وزیر آموزش و پرورش دولت پهلوی بود، اعدام شد. رئیس‌جمهور اما معتقد بود به واسطه آن که وی در کشتار و شکنجه‌ها دست نداشته و با توجه به این‌که اعدام زنان برای وجهه جهانی انقلاب اسلامی مناسب نیست بهتر است در مجازات وی تخفیف داده شود.

چندی بعد رئیس‌جمهور خبر از وجود شکنجه در زندان‌ها داد و جناح رقیب را که کنترل قوه قضائیه را در دست داشتند به طور غیرمستقیم به بدرفتاری با زندانیان مخالف به‌خصوص اعضای گروه‌های چپ‌گرا متهم ساخت. انتقادات از شکنجه در چند نوبت موجب شد آیت‌الله خمینی هیئتی را مأمور رسیدگی به این امر کند، اما این هیئت وجود شکنجه سازمان یافته در زندان را تکذیب کرد اما وجود مواردی از بدرفتاری با زندانیان را تأیید نمود. جریان مقابل نیز به استناد همین گزارش رئیس‌جمهور را به تشویش اذهان مردم و نشر اکاذیب در مورد شکنجه متهم ساخت و وی را به تعقیب قضایی تهدید نمود. و بدین صورت نزاع رسانه‌ای دو طرف چند روز مانده به عزل رئیس‌جمهور پایان یافت.

پیش از دوره ریاست جمهوری، بنی‌صدر در مقاله مشهورش با عنوان «بحران در همه‌جا» در روزنامه انقلاب اسلامی جریان‌های سیاسی سلطنت‌طلب، دیدگاه لیبرالیستی و مارکسیستی غرب را به باد انتقاد می‌گیرد و از عملکرد انقلاب اسلامی و حوادث پس از آن دفاع می‌کند. او حتی برخلاف مشی

همیشگی خود که همواره از برخوردهای قهرآمیز و انتقامی انقلابیون انتقاد می‌کرد در مقابل انتقاد غربی‌ها واکنش نشان می‌دهد. آن‌ها نسبت به عملکرد انقلاب ایران در محاکمه و اعدام وابستگان رژیم سابق و روند در حال تشدید آن اظهار نگرانی کرده بودند، اما بنی‌صدر اعدام‌ها در ایران را نسبت به اعدام‌ها در غرب ناچیز می‌داند و تلویحاً آن‌را تأیید می‌کند:

«شما که آن‌همه درباره اعدام‌ها در ایران سر و صدا راه انداخته‌اید، خود شما پس از جنگ دوم بنابر اسنادی که سفیر ما در پاریس فراهم آورده است، ۱۰۵ هزار نفر را بدون محاکمه به عنوان همکاری با دشمن اعدام کرده‌اید. یک میلیون نفر را خودسرانه توقیف و زندانی کرده‌اید. در ایران پس از ۵۵ سال تحمل سیاه‌کارترین رژیم‌ها به‌قول شما ۴۰۰ تن اعدام شده‌اند. این دو رقم را با هم مقایسه کنید تا بزرگی معنویت امام خمینی و روحانیت را اندر یابید. شما از ترس انسانیتی که دارد بیدار می‌شود حقیقتی چنان درخشان و انسانی و شکوهمند را کاملاً وارونه جلوه می‌دهید تا این انسان به سراغ تجربه اسلام نیاید...» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۸/۱۲)

این موضع‌گیری بنی‌صدر خشم و اعتراض بسیاری از سلطنت‌طلبان و وابستگان رژیم سابق، احزاب و گروه‌های سیاسی به‌خصوص احزاب ملی‌گرا و برخی از نهادهای طرفدار حقوق بشر و مخالف مجازات اعدام را برانگیخت. اما وی بعدها از این مقاله خود دفاع کرد و تا آن‌هنگام تعداد اعدام‌ها را بسیار پایین و ناشی از معنویت انقلاب اسلامی دانست.

بنی‌صدر منظور خود از نوشتن آن مقاله و دفاع از اعدام‌های اول انقلاب را توضیح می‌دهد:

«ولو جانی‌ترین اشخاص را شما بدون محاکمه بکشید یک جنایت است. پس این‌که من باورم بود که معنویت [آیت‌الله] خمینی مانع است که جوی خون راه بیافتد، اوائل هم این‌جور بود. شما فکر کنید که غیر از این معنویت در کدام انقلابی ممکن بود که سران یک رژیم‌ی که آن جنایات را کرده بودند، مثلاً نصیری را مردم بگیرند و سالم به مدرسه‌ی رفاه بیاورند و تحویل بدهند. این اصلاً یک معنویت عظیمی است برای یک انقلاب. در انقلاب فرانسه چنین

شده بود؟ در انقلاب روسیه چنین شده بود؟ در کجا چنین چیزی شده بود؟ فقط در ایران شده بود. پس وقتی من می‌گفتم یا نوشتم که این معنویت [آیت‌الله] خمینی سبب شده است از روی باور نوشتم و این جور هم بود. منهای این معنویت یعنی باور مردم به این روحانیت خود مردم می‌ریختند و این‌ها را قطعه‌قطعه می‌کردند. هزاران آدم کشته شده بود، خانواده‌ی این‌ها انتقام را حق خودشان می‌دانستند.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۵)

وی گرچه در آن مقاله تلویحاً از اعدام‌های ابتدای انقلاب حمایت کرده بود اما هفت ماه قبل (تقریباً دو ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی) شیوه محاکمات و اعدام‌ها را مورد نقد قرار داده بود، به‌خصوص در مورد اعدام نخست‌وزیر شاه وی چنین انتقادی داشت:

«من چون خود با نحوه این محاکمات سخت مخالفم به خود حق می‌دهم از شما پرسم آیا هیچ کوششی شما کرده‌اید ببینید چگونه می‌شد این دادگاه‌ها را تبدیل کرد به وسیله‌ای برای این‌که افکار عمومی ما و افکار عمومی جهان، دقیقاً در معرض آن جنایات و خیانت‌هایی که در این دوران ۲۵ ساله در این کشور رفته قرار بگیرد؟ شما اهل روزنامه‌اید نمی‌دانید در مطبوعات دنیا راجع به ایران در این زمینه‌های چه می‌نویسند؟

قاطعیت انقلابی یک چیز است، روش نادرست چیز دیگری. شما واقعاً تأسف نمی‌خورید، از این‌که پرونده‌ی آدمی مثل هویدا باز نشده بسته شد و از دسترس این ملت و افکار عمومی جهان رفت؟ این مسائل به نظر شما نمی‌رسد که اگر با افکار عمومی در میان گذاشته بشود ما می‌توانیم در عین نگاه داشتن روحیه انقلابی به مردم مان بگوئیم که پرونده سلطه آمریکا بر ایران، یک پرونده سیاهی بوده و نمی‌باید این پرونده ناگشوده بماند. این‌ها مسئولیت‌های بزرگی است. اظهار این حقایق جرأت و شهامت انقلابی می‌خواهد. چرا در شما نباید باشد؟ مگر شما جوان نیستید؟ مگر شما آینده را پیش رو ندارید؟» (کیهان، ۵۸/۱/۱۵)

این مدرک نشان می‌دهد بنی‌صدر در اصل با مجازات وابستگان رژیم قبلی مخالف نبود بلکه با شیوه محاکمات و شتابزدگی در کشتن آن‌ها مخالف بود.

وی از این که این مسئله حربه‌ای به دست غربی‌ها برای فشار بر انقلاب نوپای ایران بدهد نگران بوده است.

بنی‌صدر همواره از نظام قضایی پس از انقلاب و برگزاری دادگاه‌های خودسرانه و مجازات‌های بی‌قاعده و شدید انتقاد می‌کرد. او معتقد بود بنای دولت اسلامی باید بر رأفت و بخشش مخالفان عقیدتی و سیاسی برای کاهش کینه‌ها و دشمنی‌ها و از طرفی قاطعیت در برابر هرج و مرج طلبی و جدایی‌طلبی مسلحانه باشد. او در مورد مجازات و ابستگان رژیم سابق گرچه با اصل موضوع موافق بود اما با شدت عمل بی‌مورد و اعدام‌های بی‌رویه به شدت مخالفت می‌کرد. به سند زیر نگاه کنید:

«مفهوم سازش‌کاری و عدم سازش‌کاری همین جا روشن می‌شود. اگر ما همان رویه‌ها و روش‌های سیاسی که در رژیم سابق مرسوم بوده است و همان حق‌کشی‌ها و زورگوئی‌ها و همان محاکمات سری و بدون دلیل و مدرک، همان رابطه به‌جای ضابطه به نام اسلام برقرار کنیم به اسلام خدمت نکرده‌ایم. جامعه و اسلام را فاسد کرده‌ایم و خدا از ما نخواهد گذشت. ما انقلاب کردیم تا به‌جای هرچیز قانون اسلام حکومت کند و در این جا است که نباید سازش‌کار بود...»

به همه آن‌هایی که خیلی شتاب‌زده هستند خصوصاً در مجازات کردن باید بگویم که این پیام اسلام را بشنوید و بدانید که اگر شما یک نفر را از روی حق محکوم کردید این جامعه را اصلاح خواهد کرد و اگر یک‌هزار نفر را محکوم کردید با قاطعیت هم مجازات کردید جامعه را اصلاح که نخواهید کرد هیچ فاسد هم خواهد کرد و این است معنای سازش‌کاری به این قاطعیت نمی‌گویند به این عدم سازش‌کاری نمی‌گویند. این را سازش‌کاری از بنیاد می‌نامند و روش‌های ضداسلامی.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲۸)

وی روش اسلام را تبلیغ و آگاهی بخشی به جامعه و نه اعمال زور می‌داند: «این که ما در روش حکومتی روش تبلیغ و آگاهی را انتخاب کردیم به این خاطر است که ابزار کار پیامبران و امامان دین توحید، شلاق و «ژ-۳» نیست. آگاهی دادن است. آن شرایط برای برداشتن موانع، برای زمانی است که راه

حل دیگری نباشد. اگر ما نکوشیم از طریق آگاهی، مردم را در جریان حقایق اوضاع قرار بدهیم ناگزیریم امور مبهم و نامعلوم و مسائلی که برای مردم روشن نیست از طریق اعمال قوه حل کنیم. اگر بخواهیم در جامعه ای که انقلاب کرده تا از اعمال قوه بدون دلیل رها شود همان روش را به کار ببرید همان رژیم هستیم با شکل دیگری پس من تعهد کردم و تعهد می‌کنم که بدون نیاز به خشونت‌های بی‌دلیل و منطقی، می‌توانیم کشور را راه ببریم و از توطئه‌ها مصون بداریم و خشونت را برای وقتی بگذاریم که توطئه‌گر به هیچ راه حل دیگری تن نمی‌دهد و توطئه را از راه اعمال قوه انجام می‌دهد اگر از راه گفتن و نوشتن انجام بدهد او را می‌شود با گفتن و نوشتن رسوا کرد و منزوی کرد اگر از راه تیر و تفنگ خواست توطئه کند و حاضر نشد هیچ منطقی را بپذیرد در آن صورت باید آن وسائل را به کار برد و می‌بریم..... اگر روز به روز احتیاج به خشونت زیادتر شد معلوم می‌شود که دعوت کم‌تر شده است. حالا که ما مانع اصلی یعنی رژیم شاه سابق را کنار گذاشتیم باید دعوت را چند برابر کنیم تا نخست رمیده‌ها و سپس دیگران فوج فوج به دین خدا درآیند پس دعوت و آگاهی همان روش اصلی در اسلام است اولاً گیرنده‌های شما را زیادتر می‌کند ثانیاً برای شما مصونیت به وجود می‌آورد و هیچ وقت عده‌ای جرأت نمی‌کنند در جامعه ما توطئه کودتا بچینند.» (انقلاب اسلامی، ۱۰/۴/۵۹)

در مدرسه رفاه در نخستین روزهای ورود آیت‌الله خمینی به ایران بنی‌صدر جزء دستیاران اصلی ایشان قرار داشتند، وی با بیان خاطره‌ای از ایشان به مخالفت خود با اعدام‌های سریع ابتدای انقلاب اشاره می‌کند:

«پسر [آیت‌الله] خمینی آمد که آقا گفتند شما پیش این زندانی‌ها بروید، گویا بدرفتاری شده است، و به آن‌ها دل‌داری بدهید و به این‌ها بگوئید که این‌جا حکومت اسلام است و حکومت قانون است و نگران نباشید و مو را از ماست می‌کشند حق حق است. من خیلی توی دلم خوش حال شدم و گفتم عجب این آدم به اصطلاح عارفی است. گفتم برویم، او هم آمد و رفتیم، رفتیم به آن اتاق بزرگی که این‌ها در آن‌جا بودند و بعضی از آن‌ها را آدم‌های قوی یافتیم مثل رحیمی، همین ربیعی و بعضی‌ها را هم آدم‌های بسیار ضعیفی یافتیم مثل



نصیری که گریه می‌کرد، التماس می‌کرد. من برای آن‌ها صحبت کردم و بسیار به هیجان آمدند. این ربیعی آمد و جلوی من زانو زد و قرآن جلویش گذاشت و گفت به این قرآن من آن‌چه که به‌دست آوردم از زحمت شخصی خودم بوده و کار و تلاش. من نه نوکر بیگانه بودم و نه جاسوس بودم و نه چه بودم و نه جزو هزار فامیل بودم و همین‌جور شمردم. من هم دلداری دادم که شما ابداً نگران نباشید، چون باور داشتم، این نوشته‌هایی را که می‌خوانید نوشته‌ی آدمی است که باور دارد. گفتم خوب اگر او باور نداشت چرا به من گفته است که بیایم و با این‌ها صحبت کنم. از آن‌جا هم به اتاق روبه‌روی کوچکی رفتیم و نیم‌ساعتی هم با هویدا که در آن‌جا زندانی بود صحبت کردیم. صبح همان‌روز من مطلع شدم که چهارنفر از همان‌هایی را که دیشب رفتیم با آن‌ها صحبت کردیم اعدام کردند. خیلی به من سخت آمد.

چند ماه پیش بود که خلخال مصاحبه کرد و گفته که همه‌ی این‌ها به دستور امام بود..... من پیش ایشان رفتم و گفتم آقا شما از این‌طرف به من گفتید بروید و به این‌ها دلداری بدهید و از آن طرف بلافاصله این‌ها را گرفتید و کشتید. گفت، «بله این ساواکی‌ها هر شب در شهر اشخاص را ترور می‌کنند و می‌کشند و این چپی‌ها دارند از موقعیت سوء استفاده می‌کنند که این‌ها بله ساخت و پاخت بوده نمی‌خواهند این جنایت‌کاران را محاکمه کنند و نمی‌خواهند کاری کنند، می‌خواهند این‌ها را ول کنند. این است که برای تسکین افکار عمومی بلکه این ساواکی‌ها دست از ترور و این چیزها بردارند و این چهارنفر هم که دیگر جانی بودند، این‌ها که دیگر دفاع ندارد. حالا شما می‌خواهید از این‌ها دفاع کنید؟» گفتم من نمی‌خواهم از این‌ها دفاع کنم من می‌خواهم از قانون دفاع کنم. شما گفتید که به این‌ها بگوئید که قانون حکومت می‌کند. اگر قانون این‌جور حکومت کند پدر همه در می‌آید. بعد قرار شد که نظم و قاعده‌ای پیدا کند. برای این نظم و قاعده هم چندین نوبت با طالقانی و مهندس سبحانی ما سه نفر به اصطلاح مسئول بودیم که آئین‌نامه تهیه کنیم و جلوی شکنجه را بگیریم و این‌ها را هم کردیم و مدتی هم جلوی این چیزها را گرفتیم و به اصطلاح این جو کاهش پیدا کرد.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۷)

بنی‌صدر در ادامه به موافقت آیت‌الله خمینی با عدم اعدام امیرعباس هویدا اشاره می‌کند:

«مثلاً آقای هویدا به دکتر مبشری نامه‌ای نوشته بود و دکتر مبشری با خود من به قم رفتیم و [آیت‌الله] خمینی را قانع کردیم که برای این یک محاکمه‌ی بین‌المللی تشکیل بشود و او هم پذیرفته بود که همه‌چیز را بگوید. ما با خیال راحت به تهران برگشتیم که لاقلاً این یکی محاکمه خواهد شد. اما فردای همان‌روز خبرش منتشر شد که آقای خلخالی رفته به زندان و در زندان را هم بسته، اول کشتند و بعد به محکومیت او رأی دادند.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۹)

بنی‌صدر در سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی با اشاره به تعقیب منجر به فرار حسن نزیه رئیس شرکت ملی نفت در دولت موقت و رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای عضو مجلس خبرگان که هر دو منسوب به جریان ملی بودند، تعدد مراکز تصمیم‌گیری و اعمال زور به‌جای اجرای قانون از طرف حکومت انقلاب را مورد انتقاد قرار می‌دهد:

«این یکی از مهم‌ترین امتیازات اسلام است که رهبریش برپایه عدم زور استوار می‌باشد و برای از بین بردن رهبری بر پایه زور مبارزه‌ای مستمر را سازمان و سامان داده است و پایه و اساس رهبری را به قول شهید مدرس بزرگ: «موازنه عدمی و یا فرهنگ عدمی قرار داده است» یعنی رهبری تنها در رابطه با خدا به حل هر مسئله‌ای می‌پردازد. داشتن یک رهبری اجرائی قوی شرط اصلی و اساس پیشرفت و حرکت و پیشبرد انقلاب اسلامی است. اسلام تنها زور را آخرین علاج و بدترین علاج‌ها می‌شناسد و تا جایی آن‌را جایز می‌شمرد که زور به‌عنوان عامل اصلی حل اختلاف و سانسور را از میان بردارد. بنابراین رهبری به معنای واقعی کلمه از آن ما مسلمان‌ها است. و ما ئیم که مشی رهبری را توحید می‌کنیم. در وضعیتی که در آنیم مهم‌ترین امکاناتی که برای پیشبرد انقلاب اسلامی داریم: رهبری مصمم و قاطع امام خمینی و وحدت و یکپارچگی ملت مسلمان ماست.

در یک چنین وضعیتی اگر رهبری بر پایه زور استوار باشد متضمن نتایج زیر است:

۱- به وجود آمدن مراکز متعدد تصمیم‌گیری در امور کشور و دخالت هرکدام از ارگان‌های مملکتی در امور یکدیگر که نتیجه قهری آن پیش بردن کشور و رهبری آن در جهت تلاشی و تضاد است.

۲- حل اختلاف تنها از طریق زور ممکن می‌گردد و زور یگانه عامل حل اختلاف می‌شود و هرکس و هرگروه زور داشت می‌تواند اهدافش را به انقلاب تحمیل کند. بایستی مسئله کردستان و تبریز و... درس بزرگی برای ما باشد.

۳- هرگروهی و هر دسته‌ای برای کسب قدرت و رسیدن به هدف‌های گروهی و دسته‌ای خویش زور را عامل اصلی رسیدن بدان‌ها قرار می‌دهد و راه را بر طرق صحیح شرکت در رهبری سد می‌کند.

۴- تقویت گروه‌گرایی و ایجاد تضاد و تقابل در جامعه و در نتیجه عوامل فوق:

۵- زمینه جهت نفوذ بیگانگان به وجود می‌آید و سلطه‌گران و کسانی که زور را عامل اصلی می‌شمارند از طریق این گروه‌ها می‌توانند انقلاب را در جهت تلاشی و انحراف پیش ببرند.

۶- برای حل مسائل کشور باید به خارج از مردم پناه برد و امور جاری مملکت را از افکار عمومی پنهان کرد و به عناوین مختلف صلاح نیست، زود است و... از مردم در حل مشکلات کمک نخواست. آیا این حق مردم نیست که بالاخره بفهمند مسئله آقای نزیه، مقدم مراغه‌ای و... چه بوده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۸/۲۰)

در مقاله‌ای دیگر با عنوان «سند» وی به بازداشت و تحت تعقیب قرار گرفتن احمد مدنی کرمانی نظامی و دریادار سابق و استاندار خوزستان و عباس امیرانتظام سفیر ایران در سوئد و مشاور نخست‌وزیر به واسطه مدارکی که در سفارت آمریکا یافت شده بود اعتراض کرد، او در ابتدای مقاله زیان‌ها و تهدیداتی که ممکن است به واسطه نوشتن این مقاله دامن‌گیر او شود را یادآوری می‌کند:

«مدتها پیش وقتی از سفری باز می‌گشتم و چند نوشته تحت عنوان «سند» را در روزنامه انقلاب اسلامی درباره آقای مدنی استاندار خوزستان خواندم و آن‌ها را وافی به مقصود نیافتم، می‌خواستم این مقاله را بنویسم. حالا هم که «اسناد» درباره اشخاص دیگر منتشر می‌شوند، باید این مقاله را نوشت. اما می‌گویند انتخابات ریاست‌جمهوری است و فعلاً نوشتن این حرف‌ها ضرر دارد. حداقل حرفی که بزنند این است که نویسنده «لیبرال» است.

ما به دفعات درباره معنی واقعی لیبرال صحبت کرده‌ایم و روشن ساخته‌ایم آن‌ها که از راه تخریب دیگران می‌خواهند رو بیایند، غرب‌زده‌های واقعی هستند، آدم‌های سازش‌کار هستند، منتهی سازش را بر اساس قدرت و زور می‌کنند. یعنی تا زورشان می‌رسد می‌کوبند و اسمش را قاطعیت می‌گذارند و وقتی زورشان نرسید از در سازش و تسلیم درمی‌آیند. این طرز فکر و عمل از اساس با آموزش اسلامی مخالف است. این همان طرز فکری است که در غرب به دو شعبه لیبرالیسم و مارکسیسم تقسیم می‌شود. اساس هر دو یکی است: هر دو بر موازنه قوا مبتنی هستند.

اندیشه اسلامی بر تضاد نیروها، بر تخریب و تسلیم مبتنی نیست. بر آزاد کردن، بر یکی کردن مبتنی است. قاطعیت انقلابی به این است که با نیروی دشمن تا وقتی دست از انحراف برنداشته است مبارزه ادامه پیدا کند، اما کوشش اصلی باید صرف نجات او و آزاد کردنش بشود.

اینک انتخابات ریاست‌جمهوری نزدیک می‌شود، و ما حقیقت را فدای مصلحت نمی‌کنیم. اسنادی که تا به حال دانشجویان درباره اشخاص منتشر کرده‌اند، دلالتی بر جاسوسی افراد ندارد. تمایل آن‌ها را به تفاهم‌طلبی با آمریکا نشان می‌دهد. رادیو و تلویزیون ما نباید نسبت به اخلاق انقلابی و معنویت اسلامی که اساس انقلاب اسلامی ما است تا این حد لاقید بماند و یک‌جانبه وسیله کوییده شدن افراد بشود. همه کس می‌داند که نظر ما درباره این‌گونه افراد چیست، همه کس می‌داند که ما با سپردن مقامات حساس کشور به این طرز فکرها مخالف بوده‌ایم. اما این‌ها معرف یک طرز فکر هستند و نه

جاسوس. این‌ها همکاری با غرب را ضرور می‌دانند و ما با این طرز فکر مخالف هستیم. همین و بس.

اگر جز این‌ها سندهائی وجود دارد و سندهائی که به‌راستی بیانگر خیانت اشخاصی به کشورشان باشد، بهتر است در اختیار دادستان انقلاب قرار بگیرد که مقام قضائی درباره آن‌ها و اشخاصی که خیانت کرده‌اند تصمیم بگیرند. یکی از اسباب عالم‌گیر شدن اسلام همین بود که اسلام دین امن بود. بر ما است که شجاع باشیم، صریح باشیم. انقلابی باشیم و بگوئیم که این‌گونه لجن‌مال کردن‌ها، این‌گونه سند در رادیو و تلویزیون خواندن‌ها و بلافاصله به خانه افراد ریختن‌ها، نه‌تنها با اسلام نمی‌خواند، زمینه را برای استبداد فراهم می‌آورد.

برای مبارزه قاطع با سلطه آمریکا راه دیگر باید رفت. باید جو تفاهم به‌وجود آورد و در این جو عموم ملت را به‌کار و تلاش برای رهائی از سلطه اقتصادی و سلطه فرهنگی فراخواند. بنگرید که آمریکا ایران را تهدید به محاصره اقتصادی می‌کند؟ چرا آمریکا می‌تواند و ما نمی‌توانیم؟ به‌خاطر آن‌که آن‌ها اقتصاد دارند و ما اقتصاد نداریم. بنابراین باید این اقتصاد را بسازیم. عمل و تبلیغ ما باید در زمینه استقلال اقتصادی و فرهنگی ایران باشد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۴)

روزنامه انقلاب اسلامی حامی رئیس‌جمهور نسبت به بازداشت‌های بی‌قاعده به بهانه جاسوسی و نگهداری افراد در بازداشتگاه بدون محاکمه اعتراض می‌کند:

«هر روز این و یا آن فرد را، فرصت‌طلبان بدون مجوز قانونی دستگیر می‌کنند و کشور را به آشوب می‌کشانند و وقتی می‌پرسی چرا؟ می‌گویند: ما مکتبی عمل می‌کنیم. بر دولت است که به جد در برابر این اعمال بایستد و مسببین اعمال خودسرانه را مجازات کند و بداند تا مجازات نباشد این گروه‌های خودسر و فرصت‌طلب دست از این اعمال برنخواهند داشت چون می‌بینند حساب و کتابی در کار نیست.

- به اشخاصی اتهاماتی از قبیل جاسوسی و خائن می‌زنند و حتی مدت‌ها در زندان نگه می‌دارند، بدون این که او را در دادگاه محاکمه کنند و برای ملت جاسوس و یا خائن بودن وی را روشن کنند. آیا حق ملت نیست که بداند کم و کیف کار این جاسوسان چه بوده است و حق او نیست که از محاکمه آن‌ها آگاه باشد. آیا در زندان‌های اسلامی، براساس اسلام می‌شود کسانی را مدت مدیدی بدون محاکمه و تعیین مجازات در زندان نگه داشت و ملت را هم در برابر هزاران سؤال بی‌پوشش رها کرد. بالاخره مردم می‌پرسند، این که می‌گویند فلانی جاسوس و خائن است پس چی شد، چرا جیک نمی‌زنند؟ آیا پشت کاسه نیم‌کاسه‌ای است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۱۸)

یکی از موارد مجازات وابستگان رژیم گذشته، اعدام فرخرو پارسا وزیر آموزش و پرورش دوره هویدا بود. بنی‌صدر در خاطرات خود به تلاش برای نجات فرخرو پارسا از مجازات اعدام اشاره می‌کند و نسبت به این گونه رویه‌ها پس از انقلاب ابزار بیزاری می‌کند:

«سلامتیان به یاد من آورد و گفت: «وقتی خانم فرخرو پارسا [وزیر آموزش و پرورش رژیم سابق] را می‌خواستند اعدام کنند، موقعی بود که مباحث مربوط به مجلس به طور جدی مطرح بود. شبی، حدود ساعت ۱۰ آمدم به دیدن شما. به من گفتند که ایشان گرفتارند. پرسیدم به چه کاری گرفتارند؟ گفتند، درباره کار خانم فرخرو پارسا. به‌هرحال، منتظر شدم تا این که ساعت شد یک بعد از نیمه‌شب و دیگر طاقتم تمام شد و در را باز کردم و آمدم داخل و گفتم، آقا! این کشور غیر از فرخرو پارسا هم، مسئله دارد. شما همه را ول کردید، چسبیدید به او؟» شما گفتید: «کشور هیچ مسئله‌ای غیر از این مسئله ندارد. من در این‌جا بنشینم و در موقعیتی باشم که بتوانم یک کاری بکنم و یک انسانی را بدانم که مستحق اعدام نیست و آن‌هم زن، خداوند او را مظهر حیات کرده، سرچشمه حیات کرده، کوثر کرده. تاریخ به ما چه خواهد گفت؟» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۱۲)

بنی‌صدر یک بار دیگر پس از اعلام خبر اعدام فرخرو پارسا وزیر آموزش و پرورش دوره هویدا که معتقد بود دخالتی در قتل عام در رژیم گذشته نداشت،

به‌طور غیرمستقیم به این‌گونه اعدام‌ها واکنش نشان داد. دادستانی جرم نامبرده را اثنائه فرهنگ غربی و ضداسلامی در مدارس دوره پهلوی عنوان نمود و حکم اعدام وی را صادر کرد. روز بعد از اعدام وی بنی‌صدر در مقاله مشهور «قاطعیت یا قاتلیت» بدون اشاره به اعدام وی از برخورد خشن انقلابیون انتقاد می‌کند:

«به دفعات در این‌باره که قاطعیت امری غیر از اعمال کورکورانه زور و اتخاذ روش «قاتلیت» است سخن گفته و مقاله نوشته‌ام. گروهی برای تحکیم موقعیت‌های‌شان به‌عنوان جلوگیری از «توطئه» یک راه بیشتر نمی‌شناسند و آن «قاتلیت» است و در ۱۵ ماه گذشته نیز، از کم و کیف توطئه‌ها کاسته نشده بلکه بسیار بر آن افزوده شده است.

این روش موجب گشته است که جو قهر سنگین‌تر شده و معنویت انقلاب که اسلحه کاری و برنده ملت ما در رویارویی پیروز با رژیم شاه مخلوع بود، به تدریج زنگ می‌زند. وقتی ما توانائی‌های خود را در بهره‌برداری از ظرفیت‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی از پی هم ناپود می‌کنیم، جز این راهی نمی‌ماند که روزبه‌روز بیشتر زور را مدار همه کارها بگردانیم. نتیجه این امر تفرقه و خشونت روزافزون و... است.

زبان اصلی ایران پس از پیروزی انقلاب زبان دعوت به اسلام، به حق، به برادری و برابری باید باشد. زبان قهر و غضب، زبان زدن و کشتن، زبان انقلابیان نیست. زبان انقلابیان با یکدیگر برادری اسلامی باید باشد. برای این‌که این زبان واقعیت پیدا کند و معمول شود، ضرورت دارد که یکدیگر را تحمل کنیم و در مسئولیت‌ها تا ممکن است استعدادها را شرکت دهیم. تا معلوم شود دعوا بر سر آن نیست که عده‌ئی می‌خواهند همه امور را خود قبضه کنند. بلکه بحث بر سر عقیده است. در حکومت اسلامی معتقدان به اسلام باید مسئولیت داشته باشند. اما نه یک گروه و یک گرایش، بلکه هرکس که استعداد دارد و به اسلام معتقد است، حق و وظیفه دارد فراخور استعداد خود مسئولیت برعهده بگیرد. روشی که در ۱۵ ماه گذشته حاکم شده و دوست و دشمن را

هم از یکدیگر تمیز نمی‌دهد، موجب گشته که اینک همه می‌خواهند از راه قاتلیت یکدیگر را از سر راه مقاصد شخصی و گروهی بردارند.

به دفعات درباره خطرهای این روش نوشته و گفته‌ام. خطرهایی که امروز ایران را در میان گرفته‌اند، همه ناشی از دشمن نیستند، از بسیاری از گروه‌های خودی و از زورگویی که بر همه رابطه‌ها حاکم کرده‌اند مایه می‌گیرند.

امروز گروه‌های مسلمان به‌طور روزافزون در برابر یکدیگر جبهه می‌گیرند و زبان‌شان بر ضد یکدیگر بیش از پیش به قهر می‌گراید. با مخالفان نیز به‌جای روش قاطعیت روش قاتلیت بیشتر از پیش حاکم می‌شود طوری که مخالف سودی در نایستادن تا پای جان نمی‌بیند. این روش به تدریج دوستان را به اختلاف و دشمنان را به وحدت می‌کشانند و آن خطر جدی انقلاب اسلامی ما همین خطر است: اختلاف ما و وحدت دشمنان ما.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۱۸)

در راستای کاهش اعمال خشونت، با آن‌که خود رئیس‌جمهور فرمان انتصاب خلخالی به سمت ستاد مبارزه با مواد مخدر را صادر کرده بود، اما تنها شش روز بعد از اعدام پارسا با محدود ساختن اختیارات خلخالی، جلوی اقدامات وی در محاکمه و اعدام قاچاقچیان و معتادان گرفته شد، بنی‌صدر در مورد حدود وظایف وی در سمت جدید اطلاعیه‌ای به شرح زیر منتشر ساخت:

«بسمه‌تعالی - نظر به مراجعه دادستان کل کشور و دادستان انقلاب به رئیس‌جمهوری و پرسش از حدود وظایف حجت‌الاسلام خلخالی در مأموریت اخیر اشعار می‌دارد که مشارالیه به هیچ وجه وظیفه قضائی ندارد و اصولاً رئیس‌جمهوری نمی‌تواند وظیفه قضائی تفویض کند. بنابراین مأموریت ایشان محدود به نظارت اجرائی در امر قاچاق و تحقیق و پیگیری و تشکیل پرونده و تفویض آن به مقامات ذی‌صلاح قضائی است. رئیس‌جمهوری - ابوالحسن بنی‌صدر» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۴)

خلخالی پس از این اطلاعیه بلافاصله از سمت ریاست ستاد مبارزه با مواد مخدر استعفا نمود.



رئیس‌جمهور به یاد می‌آورد که با پذیرش قضاوت صادق خلخالی در مبارزه با مواد مخدر مخالف بوده است اما موافقت خود با نظارت ایشان بر ستاد مواد مخدر را می‌پذیرد:

«پسر خمینی آمد و گفت ایشان را امام موافقت کرده و شما هم موافقت کنید. این قاضی مبارزه با مواد مخدر بشود. گفتم آقا من اولاً مقامی نیستم که قاضی نصب کنم، در قانون اساسی رئیس‌جمهور نمی‌تواند قاضی نصب بکند، این یک. ثانیاً این آدم را من جانی می‌دانم چطور همچین کسی را می‌توانم قاضی نصب کنم، این دو. سوم این‌که این مسئله با اعدام حل نمی‌شود. او و موسوی اردبیلی تا دو صبح به من فشار آوردند که حالا شما بگوئید که موافقت می‌کنم. گفتم من همچین حرفی نمی‌زنم. تمام شد. روز بعد جناب ایشان به‌عنوان این‌که امام گفته است و دادستان کل موافقت کرده است خود را قاضی این‌چیزها خواند و وانمود کرد که گویا من به او اجازه‌ی قضاوت دادم و این را عنوان کردند و چندتا اعدام هم کردند و توی روزنامه‌ها اعلام کردند که آقای رئیس‌جمهور آقای خلخالی را قاضی مبارزه با مواد مخدر کرده است. آقای بختیار کذاب هم کارش در خارج همین دروغ‌سازی‌ها است. من هم در روزنامه نوشتم که من هیچ‌گونه مسئولیت قضائی به آقای خلخالی ندادم و رئیس‌جمهور هم اصلاً نمی‌تواند کسی را به قضاوت نصب بکند تا من این‌کار را کرده باشم. یک چیز را بله و آن حسابش جدا است. و آن مسئله‌ی نظارت است بر مواد مخدر، تعقیب مواد مخدر. آن را من کردم و ربطی به قضاوت نداشت. ایشان هم بعد از تکذیب من نامه‌ای نوشت و به اصطلاح از آن کار استعفا داد. دوباره باز این آقایان او را به آن کار گماردند. تا این‌که دادم از او در حال محاکمه فیلم تهیه کردند، محاکمه‌های یک دقیقه‌ای یک دقیقه هم نمی‌شد حالا امیدوارم آن فیلم از دست نرفته باشد. چندتا از روحانیون را در محل زندگی که داشتم آوردم. آن چند نفر این‌ها هستند: ربانی شیرازی، محلاتی، مثل این‌که آن انواری بود و یکی دیگر یادم نیست. این‌ها را آن‌جا نشاندم و گفتم این فیلم آقا را تماشا کنید. مثل، می‌گویند بوعلی سینا نگاه می‌کرد و نسخه می‌نوشت عیناً همان‌جور. این‌ها پای میز می‌آمدند. همه‌چیز قبلاً نوشته و

آماده بود، او یک نگاهی به قیافه می‌کرد هی این‌جوری و این‌جوری و طرف را می‌کشیدند و می‌بردند. حالا مثلاً آن‌جا یک امضائی می‌کرد ده سال، اعدام، کم یا زیاد. این محاکمه این آقا بود. بعد از این‌که این فیلم را به این آقایان نشان دادم گفتم که حالا شما دیدید، مثل این‌که نفر چهارم اشراقی بود، بعد از این فیلم او را دیگر از قضاوت برداشتند. من فکر کردم نتیجه این فیلم مستند بوده است.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۵)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر به صادق خلخالی توصیه می‌کند قاطعیت خود را در جلوگیری از بداخلاقی‌هایی به کار برد که اساس جمهوریت نظام را نشانه گرفته است:

«ملت‌ی که تولید نمی‌کند، ملت‌ی که نمی‌اندیشد و ابتکار نمی‌کند، ملت‌ی که دائم در پی مصرف است، ناچار فکر او فکر تخریبی می‌شود ناچار همواره در انتظار تخریب‌های بزرگ است. هیچ تخریبی او را راضی نمی‌کند و همه باید مسابقه بدهند. امروز در همان مجلس من خطاب به آقای خلخالی گفتم که این هنر نیست گمان نکن که هنر باشد کسانی که همه آن‌ها را محکوم می‌دانند، اعدام کردن آن‌ها هنر نیست. قاطعیت هم نیست. اگر توانستی با این بداخلاق‌هایی که اساس جمهوری اسلامی را به‌خطر انداخته‌اند و کاری کردند که هیچ مسئولی حاضر به قبول مسئولیت دست و زبان این‌ها نیست این‌ها را مطابق اسلام سر جای خود نشانید معلوم می‌شود قاطعید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۸)

محمد مهدی جعفری از نمایندگان دوره اول مجلس که در مجلس با خلخالی همکار بوده است علت حمایت خلخالی از بنی‌صدر را وجه مشترک آن دو در کسب قدرت می‌داند:

«آقای بنی‌صدر حقیقتاً دنبال به قدرت رسیدن و در قدرت باقی ماندن بود. آقای خلخالی هم همین‌طور، یعنی هیچ‌کدام الله کار نمی‌کردند و من از اوایل انقلاب، یعنی قبل از پیروزی انقلاب با آقای خلخالی آشنا شده بودم اما نه از نزدیک، در کمیته استقبال از امام بود که من در آن‌جا عضو بودم، از نزدیک با آقای خلخالی آشنا شدم. یکدیگر را دیدیم و با هم سلام علیک داشتیم. در آن‌جا من فهمیدم که آقای خلخالی به دنبال قدرت است و نه این‌که کاری

انجام دهد. خلخالی به آقای بنی‌صدر احتیاج داشت تا حکمی از بنی‌صدر بگیرد که حالا که او رئیس‌جمهور است، حکم رسمی داشته باشد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

جلال‌الدین فارسی در عین حال بنی‌صدر را عامل انتصاب خلخالی به ستاد مبارزه با مواد مخدر می‌داند. اما او هم مانند بنی‌صدر وی را به عدم شفافیت مالی متهم می‌سازد:

«خلخالی انسانی جاه‌طلب بود، خدا گناهش را بیامزد. او پول زیادی از بنی‌صدر گرفت و حکم ستاد مبارزه با مواد مخدر را هم از بنی‌صدر گرفت حتی به نحوی که جامعه مدرسین قم از ایشان بابت عدم شفافیت صورت مالی آن ستاد، حساب خواست اما وی در جواب رقم‌های متفاوتی می‌داد که موجب افزایش اعتراض جامعه مدرسین شد.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

وی در ادامه همچون بنی‌صدر معتقد است برخی از اعدام‌ها به دستور خلخالی اشتباه بوده است:

«دقیقاً در آخر سر هم که دیدید او چگونه حتی علیه مقام معظم رهبری سخنرانی کرد و حتی دادگاه روحانیت وی را بازداشت کرد که مقام معظم رهبری با بزرگواری دستور رهایی وی را داده بود. متأسفانه خلخالی خیلی افراد را هم بی‌گناه اعدام کرده بود یکی از خویشاوندان آقای بادامچیان را هم اعدام کرده بود که ایشان برای من تعریف می‌کرد که یک‌بار وی به منزل فرد اعدامی رفته و گفته من خلخالی هستم و فهمیدم که حکم اعدام پدر شما اشتباه و خطا بوده است الان دو راه حل وجود دارد یا من دیه آن را می‌پردازم یا این که شما همین‌جا می‌توانید مرا بکشید.» (همان)

در موردی دیگر رئیس‌جمهور در مورد تشکیل دادگاه‌های ظاهری و اعدام‌های فله‌ای اعتراض می‌کند:

«بعد در دادگاه‌ها می‌گفتند که عده‌ای هستند دخالت می‌کنند و از یک محاکمه نیم‌ساعته آقای رازی‌زاده حاکم شرع صحبت کردند. البته یک سندی هم به نظر من رسانده شد، در این مجلس نبود در جای دیگر، یازده نفر فهرست بود و زیر آن نوشته شده بود «ده نفر بالا را اعدام کنید». این سند

حکایت از این داشت که قاضی توجه نکرده که یازده نفر در لیست هستند، و نه ده نفر. البته به من گفتند که حتی پرونده‌شان همین یک ورقه است و البته باید یک کسی را فرستاد تا تحقیق جدی بکند و این که کارهای بسیاری از این قبیل گفته شد درباره دادگاه.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۳۰)

ایشان مجازات در اسلام را عامل بازدارنده و نه انتقام‌جویی می‌داند:

«مجازات در اسلام برای انتقام نیست، برای تنبیه و تنبه است، برای سالم شدن جامعه است. مجازات که جامعه را ناسالم‌تر کند، احساس بی‌ثباتی و عدم اطمینان را تشدید کند، مجازاتی است که قطعاً با ضوابط مکتب ناسازگار و حتماً به زیان استقرار اسلام در ایران است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۰)

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز از اقدامات بی‌برنامه دستگاه‌های دولتی به‌خصوص عملکرد برخی از دستگاه‌های قضایی که بی‌رویه حکم اعدام صادر می‌کنند انتقاد نمود:

«کراراً تذکر داده شد به‌خاطر نارضائی‌های گوناگون بود هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شود (انکار نمی‌کنم بعضی گروه‌ها نیز مایل بودند از آن استفاده کنند) ریشه این نارضائی‌ها را عملاً می‌توان در چند موضوع خلاصه کرد.

- عدم وجود معیار و ضابطه صحیح در کارها

- عدم توجه به قوانین

- عدم رعایت اصل کاردانی در سپردن کارها

- عدم احترام به افکار دیگران و آزادی مشروع

- فشار بی‌دلیل بعضی از مسئولین و غیرمسئولین به مردم

فی‌المثل مردم مسلمان آگاه به طرز کار بعضی از دادگاه‌ها شدیداً اعتراض دارند (البته دادگاه‌ها و قضاتی را که در خط اسلام و انقلاب‌اند استثنا می‌کنم) و می‌گویند در کجای دنیا ضمن چند ساعت گروهی را محاکمه می‌کنند و بلافاصله اعدام! کجای قانون اسلام می‌گوید به متهم ۵ دقیقه وقت دفاع باید داد! به این آسانی که بعضی از دادگاه‌های ما انسان را اعدام می‌کنند گوسفند را هم سرنمی‌برند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

بررسی تاریخ شروع اعتراض رسمی رئیس‌جمهور به اعدام‌ها نشان می‌دهد وی دو هفته پس از اعدام فرخ‌رو پارسا در تاریخ ۵۹/۳/۱ در اولین نامه‌اش به آیت‌الله خمینی مسئله اعدام‌ها را به عنوان یکی از موارد اصلی مورد اختلاف ذکر کرده است. وی در بخشی از این نامه مفصل می‌نویسد:

«به خدا این همه خشونت درخور یک حکومت فاشیستی نیست چه رسد به یک حکومت اسلامی دیروز که از سفر بازگشتم ۳۰ محکوم به اعدام یا اعدام شده‌اند و یا منتظر اعدام هستند. با این میزان خشونت جامعه همگرایی پیدا نمی‌کند و جو سنگین‌تر می‌شود. غالب محکومان به ناحق محکوم می‌شوند.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۵، ۲۴)

شواهد نشان می‌داد رئیس‌جمهور نگران اعدام‌های خودسرانه عناصر رژیم سابق و برخی محکومین است که مرتکب جرم سنگین نشده‌اند. وی در اولین ستون «روزها بر رئیس‌جمهور چگونه می‌گذرد» یا همان کارنامه روزانه خود به اعدام‌های انجام شده توسط صادق خلخالی حاکم شرع در شیراز اشاره می‌کند. این در حالی بود که دو ماه قبل از این رئیس‌جمهور طی نامه‌ای دادن مقام قضایی از سوی خود به وی را رد نموده و در مورد اقدامات وی از خود سلب مسئولیت کرده بود:

«نزدیک ۱۲ شب به منزل بازگشتیم و حدود ساعت ۱ بعد از نیمه‌شب آیت‌الله ربانی شیرازی تلفن کرد که حال پدرم از این‌که ۱۴ نفر در فاصله کوتاهی محکوم به اعدام شده‌اند به هم خورده است و عده‌ای هم‌الان در معرض اعدام هستند. گفتم از فارس توضیح بخواهند و در جواب شنیده شد که سه ربع پیش حکم اجرا شده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۶)

از این گروه به جز ۵ نفر نظامی بقیه افراد به جرم حمل مواد مخدر به اعدام محکوم شدند.

دو روز قبل از این اما روزنامه انقلاب اسلامی از قول خلخالی نوشت دستور رسیدگی به جرم محکومین از سوی رئیس‌جمهور و به‌صورت تلفنی به وی داده شده است:

«هنگامی که مشغول رسیدگی به پرونده قاچاقچیان مواد مخدر بودم پس از گفت‌وگویی تلفنی با رئیس‌جمهور، ایشان از من خواستند که پرونده افرادی را که اتهام سیاسی دارند و مجرم درجه یک هستند بررسی کنم و حکم شرعی را صادر نمایم. ما از دادستان انقلاب اسلامی شیراز درخواست پرونده‌های موجود در دادگاه انقلاب را کردیم. متأسفانه این پرونده‌ها را در اختیار ما نگذاشتند و ما طبق همان پرونده‌هایی که در زندان و یا در دست سپاه پاسداران بود و با اظهارات شهود و افراد بی‌طرف پنج‌نفر از افراد ضدانقلاب را با آن‌که یکی دو نفر از آنان قبلاً در دادگاه محاکمه و محکوم به حبس ابد شده بودند با توجه به جنایتی که مرتکب شده بودند و از نظر بنده احتیاجی به مطالعه پرونده آن‌ها هم نبود محکوم به اعدام گردیدند و حکم اعدام این پنج نفر در سحرگاه امروز اجرا شد و این وظیفه انسانی و اسلامی من بود و من کار خود را طبق موازین شرعی انجام داده‌ام.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۴)

رئیس‌جمهور در جایی دیگر اجرای حکم سنگسار به دستور حاکم شرع کرمان (فهیم کرمانی) را اقدامی خودسرانه می‌خواند:

«بعد با آقایان قطب‌زاده و اردبیلی تا ساعت یک‌ونیم بعد از نیمه‌شب بحث و گفت‌وگو کردیم و تأثیرات زیان‌بار بعضی حوادث که در ایران می‌گذرد و معلوم نیست چه وقت قضاوت شده، چه وقت به نتیجه رسیده و چه وقت حکم اجرا شده، از جمله موضوع سنگسار کردن در کرمان بود و این‌که کار قضاوت خودسرانه دارد انجام می‌گیرد و این برای ایجاد یک جو مسموم در داخل و خارج کشور تأثیر بسیار زیان‌باری دارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۹)

چند روز بعد از انتقادات رئیس‌جمهور آیت‌الله خمینی در سخنرانی عمومی خود «مغزهای تربیت شده در اروپا» که از اعدام‌ها متأثر شده‌اند مورد خطاب قرار می‌دهد و از تصمیم خود برای اجرای احکام اسلامی در کشور خبر می‌دهد. به نظر می‌رسد منظور از فردی که در حضور ایشان به گریه افتاده و خواهان جلوگیری از اعدام‌های بی‌رویه در کشور شده است به احتمال قوی فردی بسیار نزدیک و بلندپایه و درس‌خوانده در اروپا و باز به احتمال بسیار بالا رئیس‌جمهور بوده است. آیت‌الله خمینی می‌گوید:

«ما نمی‌توانیم تحمل کنیم این مطلبی را که آقایون می‌خواهند با آن مغزهائی که در اروپا تربیت شده است درست بکنند. ما می‌خواهیم اسلام را اجراء بکنیم. یکی از این‌ها آمده بود گریه می‌کرد که چرا بعضی از این‌ها را می‌کشند نه این آخری‌ها را آن‌هائی را که آقای خلدخالی مثلاً می‌کشته این‌ها باز توجه ندارند که اسلام در عین حالی که تربیت است، یک مکتب تربیت است، لکن آن‌روزی که فهمید قابل تربیت نیست ۷۰۰ نفرشان را در یک‌جا در یهود بنی‌قریظه را در حضور رسول‌الله می‌کشند. گردن می‌زنند به امر رسول‌الله این‌ها همین حرف‌های غربی‌ها را می‌زنند که ما باید اصلاح کنیم. اول همه را اصلاح کنیم بعد حد بزیم. این عجیب است که اول ما باید این مملکت را همه را هدایت کنیم که همه تربیت بشوند بعد حد بزیم اگر یک کسی حالا شرب خمر کرد حالا حدش زنیم. حالا اول صبر بکنیم تا مغزش اصلاح بشود، اینها یک حرف‌های غلطی است باید حدود جاری بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۳۰)

### شکنجه

شکنجه در زندان‌ها یکی از موارد اعتراض رئیس‌جمهور بود. وی چند بار در سخنرانی‌ها و در مقالات روزنامه انقلاب اسلامی به آن اشاره نمود. رئیس‌جمهور به‌طور تلویحی شکنجه عناصر وابسته به رژیم سابق را موجب بازگشت به دوره پیش از انقلاب می‌داند:

«وقتی ما درباره کسانی که آن‌ها را مستکبر می‌دانیم مثلاً شکنجه به کار می‌بریم بعد از این‌که این مسئله جا افتاد و سنت شد و قبول شد و تحمل شد این روش را با هر کس که بخواهد دم از حق و حق‌طلبی بزند، خواهند کرد. بنابراین خود این روش‌ها هستند که مستکبر می‌سازند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

در جایی دیگر ایشان با تأکید بر وجود شکنجه در کشور حمله تبلیغاتی رقبای خود را به واسطه افشاگری دائمی در مورد وجود شکنجه، عملی ضداسلامی می‌خواند:

«این‌که به جامعه بگوئیم که این‌ها خوب کارهایی است و شایعه است و هرکسی که بگوید شکنجه هست آمریکایی است، آیا صحیح است؟ حالا کارهای دیگر تمام شد، از این پس این برچسب به‌میان آمد؟ مگر امام ما نفرمود و مگر حدیث نیست که نه «ماقال» بنگر و ببین چه می‌گوید. حالا گیریم به فرض محال حرف شما راست و «آمریکایی» می‌گوید! شایعه می‌سازد! آیا صحیح است یا غلط؟ خوب با تحقیق می‌توان معلوم کرد، اگر صحیح است، ما باید بگوئیم که این دشمن در این‌جا به ما خدمت کرد برای این‌که یک عیبی را به ما معلوم کرد و رفتیم دیدیم هست و آن را برطرف کردیم. کوشش نکنید با این حربه‌های ضداسلامی و شیوه‌های کاملاً ضداسلامی، واقعیت‌ها را بپوشانید. وقتی شکنجه باشد معلوم است که آزادی نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳)

رئیس‌جمهور برخلاف آن‌چه در مورد انتقاد وی از حدود و مجازات‌های اسلامی گفته می‌شد، خود را پایبند احکام شرعی، و نقد خود را متوجه مجری و شرایط اجرای حکم شرعی در قضاوت دانست:

«من به ایشان عرض کردم که به اسلام و تمام آن معتقد و پایبندم. به احکام و حدود اسلامی معتقد و پایبندم و بر این باورم که اگر شرایط اجرای احکام و حدود آن‌طور که در اسلام هست، رعایت بشود عادلانه‌ترین نظام‌ها مستقر خواهد شد. همه حرف و سخن من بر سر مجری و شرایط اجراء است، چون این‌ها را نمی‌توان کم‌بها داد. نحوه اجرا و مجری حدود، از حدود و نفس اجرای‌شان مهم‌تر است. اگر قاضی تمام شرایط اسلامی را داشت و با در نظر گرفتن شرایطی که اسلام معین کرده، حد جاری کرد، آن حد عادلانه‌ترین، انسانی‌ترین مجازات و به زعم من خفیف‌ترین مجازات‌ها خواهد بود. به ایشان عرض کردم که در این مسئله به زبان‌های خارجی نیز مطلب نوشته‌ام و در مطبوعات این کشورها نشر داده‌ام. از جمله در یک روزنامه فرانسوی درباره قطع ید سارق که آن روزنامه به عنوان سؤال پیش من آورد و به او گفتم برای این‌که بتوان دست دزدی را برید باید بیست و شش شرط جمع بشود که اگر آن بیست و شش شرط جمع بشود شما به جای بریدن دست چنان دزدی را



اعدام می‌کنید! در قوانین جزائی شما اعدام هست و اگر این دست بردن را با آن اعدام مقایسه کنید ملاحظه خواهید کرد که هنوز در زمان ما هم مجازات اسلامی، بسیار بسیار خفیف‌تر است. بنابراین ایراد من و ایستادگی من بر سر تحقق آن شرایط است و مطابق معمول وقتی به آن جاری کنندگان و عدم رعایت شرایط اعتراض می‌شود این را به پای انکار اصل می‌نویسند که این دروغ است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۱۳)

دو هفته بعد آیت‌الله بهشتی انتقادات عده‌ای از نحوه قضاوت در دادگاه‌ها را ناشی از بی‌اطلاعی آن‌ها از قضاوت اسلامی دانست و منتقدین را افرادی با تفکر غربی خواند:

« مسئله همین است که عده زیادی از آقایان حقوق‌دانان که تفکر حقوقی خود را از غرب گرفته‌اند در برخورد با قوانین حقوق مدنی و جزائی اسلام با طرز فکر غربی برخورد می‌کنند و به همین جهت است که فرآورده‌های حقوقی این آقایان همین دستگاه قضائی و دادگستری موجود است که همه از آن به تنگ آمده‌اند، به وجود آورده است. ما صریحاً می‌گوئیم که نظام حقوقی مدنی و جزائی و قضائی جمهوری اسلامی ما بر پایه تعالیم اسلام خواهد بود، البته ما به اجتهاد زنده و پویا در زمینه قوانین و مقررات سخت معتقدیم، اما اجتهاد زنده و پویائی که به وسیله مجتهدان در شناخت اسلام و فقه اسلامی انجام پذیرد نه آن‌که دیگران با معلومات سطحی از فقه اسلامی یا معلومات نیمه‌سطحی درباره جهان‌بینی اسلام و معارف اسلامی و قوانین اسلامی بسازند و بپردازند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱)

آیت اله منتظری بدون تأیید یا تکذیب وجود شکنجه در زندان‌ها این عمل را مغایر با دستورات اسلام می‌داند:

«شکنجه کار درستی نیست و در قانون اساسی ایران از آن جلوگیری شده است. در اسلام هم شکنجه نداریم. این هیئت خودشان مسائل شرعی را می‌دانند و متوجه این مسئله هستند که بی جهت نباید کسی را شکنجه داد، حتی اگر شکنجه برای گرفتن اقرار باشد. اصلاً از نظر اسلام اقراری که با تهدید باشد ارزشی ندارد. حدیث داریم که اگر با تهدید از کسی اقرار گرفتیم

این اقرار معتبر نیست. زمانی ساواک هم این کار را می‌کرد. و به چنین اقراری ترتیب اثر داده نمی‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۳۰)

به جز وجود شکنجه در زندان‌ها رئیس‌جمهور به وجود زندان‌های متعدد در کشور اشاره نمود و آن را خلاف قانون خواند. او وجود شکنجه و بدرفتاری در زندان‌ها را به دلیل عدم کنترل دقیق آن‌ها دانست:

«ما هم‌اکنون ۶ نوع زندان داریم، زندان‌های آقای خلخالی و دستگاه قضائی مستقل ایشان، که این را هر جا می‌نشینند سعی می‌کنند بگویند من به او قضاوت داده‌ام و حال این‌که من صراحتاً در روزنامه‌ها نوشتم که من نمی‌توانستم و نمی‌توانم بر اساس قانون به او مقام قضاوت بدهم و نه موافق بودم و نه موافق این کار هستم، دستگاه زندان و دادگاه انقلاب، دستگاه زندان شهربانی و دادگستری، دستگاه زندان کمیته‌ها، دستگاه زندان پاسداران، دستگاه زندان کمیته مبارزه با منکرات. با ۶ نوع زندان ما چیزی بدتر از گذشته شده‌ایم. در حالی‌که ۶ نوع زندان داریم و در همه آن‌ها انواع بدرفتاری رواج دارد و صحبت کردن از حقوق و تکالیف و منزلت‌ها عیب است و در چنین جوی تفکر و ابتکار سیاسی بارور خلاق بی‌معنی خواهد شد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)

وی در جای دیگر وجود این زندان‌ها را غیرقانونی می‌خواند:

«در قانون اساسی ما چندجور زندان پیش‌بینی شده. در قانون اساسی ما شکنجه مگر حرام نشده ممنوع نشده در کجای دنیا در کدام دین و در کجای اسلام در کدام کشور اسلامی در حکومت اسلامیش ۶ نوع زندان وجود دارد. چرا این‌ها تعطیل نمی‌شوند؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

سه روز پس از انتقاد فوق محمد محمدی نیک (ری‌شهری) دادستان ارتش در آن هنگام وجود زندان‌های متعدد را امری غیرطبیعی نمی‌داند و آن‌ها را ضابط قوه قضائیه می‌داند:

«آیا مقصود به این است که ارگان‌ها، زندان‌های مختلف دارند مثلاً سپاه یک زندان، شهربانی، نیروی هوایی و... زندان دارند که این‌ها هم طبق قانون ضابطین دادگاه‌ها هستند و برای مدت ۲۴ ساعت می‌توانند یک متهمی را

نگهداری کنند. آیا مقصود زندان قبل از محاکمه و بعد از محاکمه است که این‌ها هم فرق دارد. به‌خاطر مسائلی که وجود دارد. باید این مسئله را از خود آقای بنی‌صدر سؤال کرد که منظورشان چه بوده است. انواع و اقسام زندان‌ها به‌صورت طبیعی است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۳)

آیت‌الله بهشتی رئیس دیوان عالی کشور اما در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی طرح ادعای شکنجه در زندان‌ها را در جهت بدنام کردن قوه قضاییه توصیف می‌کند. او از بررسی شکایت‌ها و این‌که بسیاری از اطلاعات داده شده بی‌پایه و اساس است سخن گفت:

«موردی از این شکایات را خود ما رسیدگی کردیم دیدیم خلاف واقع است. یک موردش در بازدید بود که خود من از زندان اوین کردم و آنجا یک مادر تقریباً ۵۰ ساله با نگرانی گفت که فرزند من، پسرش شکنجه شده و هفته پیش آمده‌ام ناخن‌هایش سیاه بود، همان‌جا خواهش کردیم آن آقا را بیاورند، دیدیم نه سیاه هم نیست گفتیم آن هفته ناخن‌های شما سیاه بود؟

گفت نه، ناخن‌های من سیاه نبوده، مادر من عوضی دیده است. باید واقعاً این جور چیزها نباشد چون ما که نمی‌خواهیم بی‌جهت افرادی را که مسئولیت قبول کرده‌اند در جمهوری اسلامی بدنام کنیم اگر کسانی بخواهند آن‌ها را بدنام کنند بیراهه می‌روند وظیفه همه ما است که جو صداقت را در جمهوری اسلامی به‌وجود [بیاوریم] و حفظ کنیم.

انقلاب اسلامی - آقای دکتر بهشتی نمونه‌ای از شکنجه را هفته پیش خود من دیدم که قسمت‌هایی از بدن را با آتش سیگار سوزانده بودند که البته به گفته شخص مراجعه کننده در خانه‌های امن صورت گرفته بود. و پزشکی قانونی دادگستری نیز شکنجه را تأیید کرده بود نظر شما در این مورد که به هر صورت شکنجه شده است چیست؟

ج - هر پزشکی می‌گوید این‌جا سوخته است اما کی سوزانده است؟  
انقلاب اسلامی - البته شخص مراجعه کننده ادعا می‌کرد که توسط پاسدار کمیته ربوده شده و در یک خانه امن شکنجه شده است؟

ج - پس این یک ادعا است، همین را داریم می‌گوئیم. اشکال کار آقایان که در مطبوعات کار می‌کنند این است که هر جا ادعایی یک نفر بکنند... انقلاب اسلامی - به هر صورت شکنجه آن توسط هر گروهی صورت گرفته باشد محرز بود؟

ج - شکنجه از طرف چه کسی؟ مهم این است. انقلاب اسلامی - این دیگر وظیفه دستگاه قضائی است که به دنبال کشف ماجرا برود.

ج - مهم این است که اثبات شود. این آقا باید بیاید اثبات کند، بنده فکر می‌کنم که همه گروه‌ها بهتر است به جای این که سراغ فریب و صحنه‌سازی بروند، بروند دنبال حقیقت و واقعیت، چون ما که در این جامعه به عنوان یک شهروند عادی به عنوان یک روحانی و به عنوان کسی که مسئولیت قضایی و اجتماعی هم دارد. هر جا واقعاً حقی ببینم درنگ نمی‌کنیم در احقاق حق اما اگر دائماً دیدیم دروغ گفته می‌شود و وقت‌کشی می‌شود این را یک نوع ظلم به جامعه می‌دانیم. باور کنید که وقت‌کشی‌هایی، این صحنه‌سازی‌هایی، که الان به وجود می‌آورند یک زیان بزرگی است به این امت، چون اگر قرار شد وقتی را که باید صرف رسیدگی به مسائل واقعی بکنیم صرف رسیدگی به صحنه‌سازی‌ها کردیم این یک ضایعه است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۱۴)

محمدی ری‌شهری وجود شکنجه را تأیید یا تکذیب نکرد، اما از رئیس‌جمهور خواست اگر موردی می‌شناسند اطلاع دهد تا هیئتی آن را رسیدگی کند:

«اگر مقصود به معنی رسمی شکنجه است که در دنیا طرح است مثل ساواک، خوب بود آقای بنی‌صدر آن گزارش را که به ایشان دادند کسانی را می‌فرستادند دنبال آن گزارش تا تحقیق کنند. در زندان‌ها به روی افراد مسئول باز است. نماینده‌ای می‌فرستادند تا می‌رفتند و می‌دیدند اگر این گزارش صحیح است، واقعاً در یک زندان شکنجه است به ما هم بگویند مثلاً در فلان‌جا کسی را شکنجه کرده‌اند و اگر دیدند به این گزارش ترتیب اثر داده نشد آن وقت بیایند و هر اقدامی که لازم است انجام بدهند. تازه اگر ترتیب‌اثر

داده نشد مراجع قضائی است که آن‌ها قطعاً رسیدگی خواهند کرد. از همه بالاتر امام را داریم و امام قطعاً از کارهای خلاف جلوگیری می‌کنند. به‌جای این‌که مطالب را طوری بیان کنند که رادیوهای خارجی دست بگیرند و فکر نمی‌کنم با این صورت در یک مجمع عمومی گفتن خدمتی به ارگان‌های انقلابی باشد و این‌طور چهره‌شان را بد تصویر کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۳)

فراتر از مجادلات سیاسی در مورد وجود شکنجه، آیت‌الله خمینی وجود برخی از کاستی‌ها در امور قضایی، زندان‌ها و شکنجه را تأیید می‌کند اما آن را طبیعی و ناشی از عدم وجود فرصت برای رفع خلاف‌ها می‌داند. ایشان از رسیدگی به این امور استقبال می‌کند:

«این ارگان‌هایی که در همه اطراف مملکت است نرسیده‌ایم که اصلاح‌شان بکنیم. اشکالاتی در آن‌جاها هست. هیچ اشکالی ندارد که در دادگاه‌ها در کمیته‌ها در این‌طور موارد در بین این پاسدارها مثلاً، خیلی مردم خوبی هستند اما ممکن است یک اشخاصی بین آن‌ها وارد شده باشند به اسم پاسدار و فساد بکنند یا در دادگاه‌ها وارد شده باشند یک کسی فساد بکند در صدر اسلام بعضی اشخاص وارد می‌شدند اشتباهی در چیز اسلام و فسادکاری می‌کردند این‌ها را باید البته رسیدگی بشود و باید همه اموری و نقایصی که هست و زیاد هم البته هست این نقایص با بررسی‌ها با رسیدن به این‌طور موارد باید بررسی بشود و درست بشود که این نقایص هم که اشکال دارند. به آن مثلاً به دادگاه‌ها یا زندان‌ها یا جاهای دیگر این رسیدگی می‌خواهد که درست بشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۷)

دو روز بعد آیت‌الله موسوی اردبیلی دادستان کل کشور پس از دیدار با آیت‌الله خمینی از تشکیل هیئت تحقیق و بررسی شکنجه در زندان‌ها خبر داد. خبرگزاری پارس در این مورد چنین گزارش داد:

«پیش‌ازظهر دیروز آیت‌الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور به طور خصوصی با امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران دیدار و گفت‌وگو کرد در پایان این دیدار آیت‌الله موسوی اردبیلی دادستان کل کشور به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت امام این‌جانب را

مأمور نمودند تا برای رسیدگی به وضع زندان‌ها هیئتی تشکیل دهم. وی افزود: امام از شایعه شکنجه در زندان‌ها سخت ناراحت بودند و فرمودند این هیئت باید با قاطعیت از تمام زندان‌ها بازدید نموده و در صورت ثبوت شکنجه باید شکنجه‌گر قصاص گردد و برای اطمینان بیشتر، امام نماینده‌ای در این هیئت قرار خواهند داد. این هیئت با اختیارات تمام به زندان‌ها رفته و با زندانیان تماس برقرار نماید تا مسائل به‌طور روشن به عرض ملت مبارز ایران برسد. دادستان کل کشور در ادامه گفت‌وگویش به خبرنگار خبرگزاری پارس گفت: ما انقلاب کرده‌ایم تا آنچه در زندان‌ها در زمان شاه معدوم می‌گذشت دیگر صورت نگیرد. اگر خدای ناکرده چنین چیزی باشد، یقیناً امام امت و ملت ایران این موضوع را نخواهند بخشید. آیت‌الله موسوی اردبیلی افزود: به دنبال دستور امام ما در یکی دو روز آینده این هیئت را به مردم معرفی می‌نمایم، در پایان دادستان کل کشور گفت امام فرمودند افراد هیئت به هیچ‌وجه نباید به حزب و گروه و دسته‌ای خاص وابسته باشند و وقایع را بدون هیچ اغماضی باید بیان دارند.» (انقلاب اسلامی، ۱۹/۱۰/۵۹)

آیت‌الله خمینی، محمد منتظری، فرزند آیت‌الله منتظری که پیش‌تر تلویحاً وجود شکنجه را تأیید و آن را حرام اعلام کرده بود را به عنوان نماینده خود در هیئت بررسی شکنجه در زندان‌ها معرفی کرد. وی به همراه علی‌محمد بشارتی جهرمی (نماینده تهران)، گودرز افتخار جهرمی (حقوق‌دان شورای نگهبان) و دادگر دادستان تهران مأمور رسیدگی به شکنجه زندانیان شدند.

چند روز بعد روزنامه انقلاب اسلامی در مصاحبه‌ای با یکی از اعضای دفتر رئیس‌جمهور (احتمالاً مسعودی، معاون حقوقی رئیس‌جمهور) بخشی از اسناد و مدارک مربوط به وجود شکنجه در زندان‌ها را فاش می‌نماید، روزنامه انقلاب اسلامی در این مورد گزارش می‌کند:

«به درخواست گروه ۵ نفره مأمور تحقیق شکنجه که طی نامه‌ای به دفتر رئیس‌جمهوری ابلاغ شده بود اسناد واصله به دفتر ریاست‌جمهوری مربوط به اعمال شکنجه تحویل این گروه گردید این اسناد که مشتمل بر ۲۶۳ برگ سند، اعم از اظهارنامه، گواهی پزشکی قانونی، استشهاد محلی و نیز استشهاد شاهدان

اعمال شکنجه است به همراه ۳۰ قطعه عکس از آثار شکنجه بر روی بدن زندانیان یا معدومین تحویل هیأت ۵ نفره مأمور تحقیق در امر شکنجه گردید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۵)

در ادامه روزنامه انقلاب اسلامی در مصاحبه با یکی از اعضای دفتر رئیس‌جمهور به افشاگری درباره شکنجه در زندان‌ها می‌پردازد. روزنامه از معرفی مصاحبه‌شونده خودداری نمود، اما به‌طور مفصل مشاهدات وی را منعکس نمود:

«برای مطلع شدن بیشتر از این موضوع مصاحبه‌ای با یکی از مسئولین دفتر رئیس‌جمهوری داریم که ذیلاً برای اطلاع خوانندگان عزیز چاپ می‌گردد.  
س - لطفاً بفرمائید دقیقاً به درخواست چه ارگان یا شخصی شما این اسناد را به هیأت ۵ نفره تحقیق امر شکنجه فرستادید؟

ج - آقای دادگر عضو هیأت ۵ نفره طی نامه‌ای درخواست کرده بود که اگر اسنادی از اعمال شکنجه داریم به آن هیأت تحویل شود.

س - این اسناد چگونه به دست شما رسیده است؟

ج - همان‌طوری که می‌دانید رئیس‌جمهوری مسئول اجرای قانون اساسی است به‌همین دلیل و نیز به دلایل علاقه و اعتماد خاصی که مردم ایران به جناب آقای بنی‌صدر دارند، این دفتر مرجع تظلمات عمومی شده است. بسیاری از مردم روزانه شکایات خود را از ارگان‌های مختلف مملکت به این دفتر می‌آورند و تقاضای رسیدگی می‌کنند. اسناد شکنجه نیز یا توسط خود شکنجه‌شدگان (در صورتی که آزاد شده باشند) یا توسط کسان و نزدیکان آن‌ها (در صورتی که هنوز در زندان هستند یا اعدام شده‌اند) به دفتر رئیس‌جمهوری تحویل و توضیح داده شده است.

س - گفتید اگر اعدام شده‌اند اسناد مربوطه توسط کسان آن‌ها به دفتر رئیس‌جمهوری ارسال شده است. مگر افراد اعدامی هم شکنجه شده‌اند؟

ج - عکس‌ها، گواهی‌های پزشکی قانونی و شواهد دیگری که به ما نشان دادند حاکی از وجود آثار شکنجه بر روی بدن بعضی از معدومین است.

س - ممکن است بعضی از موارد شکنجه را که در اسنادی که شما به گروه ۵ نفره ارسال داشته‌اید شرح دهید؟

ج - طبق این مدارک شکنجه‌ها از انواع خیلی ساده تا انواعی که منجر به مرگ شخص شکنجه شده گردیده است می‌باشد این امر به عهده هیأت ۵ نفره است که تصمیم نهائی خود را اعلام نماید.

مثلاً - با زدن ابزار و آلات آهنی به سر و صورت و نیز انداختن بخاری روشن بر روی یک متهم به قاچاق مواد مخدر باعث فوت وی شده اند یا یکی از پرونده‌ها حاکی از سوزاندن نوک بینی و نیز بعضی محل‌های حساس بدن شخصی که مظنون واقع شده است، می‌باشد که البته وی ۴۸ ساعت پس از دستگیری آزاد شده است مثلاً پرونده‌ای حاکی از آن است که اعمالی با شخص دستگیر شده انجام شده که باعث شکستگی جمجمه و خون‌ریزی مغزی و بالاخره فوت وی گردیده است یا شکستگی ستون فقرات دست و پا (در یک مورد منجر به قطع پا) پارگی پرده گوش بر اثر سیلی و این‌گونه موارد نیز در پرونده‌ها دیده می‌شود. البته زدن با مشت و لگد و یا با شیلنگ و کابل بیشتر موارد را تشکیل می‌دهد. شکنجه‌های روحی و ایجاد صحنه‌های اعدام نیز اظهار شده است. گاهی موارد خیلی پیچیده و عجیب نیز اظهار شده که باید در مورد آن‌ها تحقیق بیشتری شود.

س - آیا این اعمال فقط برای گرفتن اقرار بوده است؟

ج - پرونده‌هایی که ما به هیأت ۵ نفره ارجاع کرده‌ایم حالات مختلفی را شامل می‌شود، شکنجه حین دستگیری، شکنجه قبل از محاکمه، شکنجه حین جستجوی منزل یا مطب، شکنجه هنگام بازداشت موقت و نیز شکنجه برای گرفتن اقرار همه این‌ها ابراز شده است.

س - آیا نامی از اعمال‌کنندگان یا دستوردهندگان شکنجه در شکوائیه‌ها ذکر شده است.

ج - ببینید، طبق این مدارک خیلی از موارد طوری بوده است که آزاردهنده ناشناس مانده است و لذا شاکی قادر به آوردن اسم شخص مشخص نیست ولی نام و مشخصات محلی که در آن شکنجه شده را ذکر کرده است. گاهی



اوقات اشخاص حاضر در حال شکنجه یا دستوردهنده اعمال کننده شناس بوده و لذا بعضی اسامی ذکر شده است.

س - آیا این اسامی، اسامی افراد مسئولی است؟

ج - متأسفانه در بعضی موارد بله

س - ممکن است چندتا را نام ببرید؟

ج - تا قبل از اعلام نظر هیأت نه ، متأسفم.

س - شایع است که بعضی از افراد گروه فرقان قبل از اعدام به سختی

شکنجه شده‌اند آیا در این مورد شما اطلاعی دارید؟

ج - چند مورد عکس‌هایی در دست است که طبق آن عکس ها چنین

استنباطی را می‌توان کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۲۵)

رئیس‌جمهور نیز در حین کار هیأت تحقیق در مورد شکنجه بر لزوم تحقیق

در مورد ادعاهای افراد و گروه ها در مورد شکنجه تأکید نمود:

«مطلب دیگر این هفته، موضوع شکنجه بود. روز سه‌شنبه هجدهم فروردین، آقایان حاجتی کرمانی، بجنوردی و محلاتی نزد من بودند که جوانی را وارد کردند که می‌گفت مرا شکنجه کرده‌اند و با آتش سیگار بر شکم من نام بهشتی را نوشته‌اند، و شکم خود را نشان داد. آقای بجنوردی گفت: من واردم به شکنجه بگذار من امتحان کنم. او امتحان کرد و بعد گفت بله این با آتش سیگار سوخته شده. آن جوان نامه‌ی پزشک قانونی را هم ارائه کرد که نوشته بود او را سوزانده‌اند. جوان می‌گفت در تبریز مرا گرفتند و بردند و با من این کار را کردند. بعد من به او گفتم بسیار خوب برو من می‌گویم که به این مسئله رسیدگی کنند، بعد از رفتن او در این جا گفته شد به این که این‌ها را خودشان می‌کنند، برای اینکه به جمهوری صدمه بزنند.

حالا اگر ما بیائیم بگوئیم این‌ها خودشان این کار را می‌کنند، این در واقع تبلیغی است به سود این‌ها به لحاظ این که اگر این مقدار وفا و این مقدار ایستادگی در یک گروهی به وجود آمد که برای ضربه زدن به حکومت اسلامی حاضر بشوند با افراد خود این کار را بکنند و افراد خودشان بپذیرند آن‌ها ماندنی هستند و ما رفتنی.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۹)

در تاریخ ۶۰/۳/۳ در حالی که قدرت رئیس‌جمهور پیوسته در حال کاهش بود گزارش هیئت تحقیق در مورد شکنجه در زندان‌ها منتشر شد. هیئت به جز چند مورد اعمال خودسرانه مأموران زندان آن‌هم در حد زدن سیلی به صورت متهم یا هل دادن وجود شکنجه در زندان‌ها آن‌گونه که رئیس‌جمهور در سخنانش اشاره کرده بود را رد کرد. محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری و رئیس هیئت تحقیق وجود شکنجه سازمان‌یافته در زندان‌ها را رد نمود:

«به‌طور خلاصه می‌توان گفت که نظام حاکم بر بازجویی و بازپرسی دادگاه‌ها و زندان‌های ما به هیچ‌وجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی نیز دیده شد، به‌طور استثنائی و از سوی افراد غیرمسئول بوده است و اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی، از طرف یکی از مقامات کشور به هیچ‌وجه صحیح نمی‌باشد.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۲/۳۰)

در این نامه اظهار شد که فرم‌هایی برای شکایت بین زندانیان توزیع شده است. از طرفی هیئت هویت و سوابق کسانی که شایعه وجود شکنجه در زندان‌ها را به‌وسیله بیانیه و اعلامیه‌های خود تشدید کردند به شرح زیر اعلام نمود: داشتن مشاغل حساس حتی وزارت در زمان رژیم منفور پهلوی، ارتباط با جاسوس‌خانه آمریکا، همکاری صمیمانه و نزدیک با شرکت و کمپانی‌های وابسته به امپریالیسم، تبلیغ رژیم شاهنشاهی و مخالفت با انقلاب اسلامی به‌طرق گوناگون.

هیئت وضع عمومی زندان‌ها را مناسب دانسته و مواردی نیز از ضرب و شتم مأمورین به آن‌ها گزارش شده لیکن افراد ذی‌حق در این مورد اصرار و شکایتی نداشته‌اند. هیئت همچنین برخورد با زندانیان گروه فرقان را خوب دانسته به طوری که زندانیان از رفتار مأموران رضایت کامل داشته‌اند به جز سه نفر که ادعای ضرب و شتم توسط مأموران را داشته‌اند که با عذرخواهی مأموران آن‌ها البته گذشت کرده‌اند.

در بخش دیگری از گزارش آمده است به استثنای اعضاء و هواداران یک گروه سیاسی (احتمالاً مجاهدین خلق) بقیه زندانیان به‌طورکلی از رفتار مأموران اظهار رضایت می‌کردند.

هیئت همچنین شکایت‌های رسیده از آن دسته افرادی که آثار شکنجه روی بدن‌شان را به اعضای هیئت نشان داده‌اند را بیشتر مربوط به افرادی دانست که به‌واسطه جرم‌های غیرسیاسی نظیر مواد مخدر بازداشت شده‌اند و آنچه شکنجه توصیف شده نه شکنجه به معنی مرسوم بلکه به‌واسطه اجرای حکم تعزیری شلاق بوده است. در گزارش هیئت آمده است در مورد چند مورد شکنجه شکایت موجه به نظر رسیده که به مأمورین مبارزه با مواد مخدر ظنین شدیم که پیگرد قانونی صورت گرفته است.

در انتهای گزارش نیز برخی از شکنجه‌ها به‌خصوص در مورد گروه فرقان «ناشی از خشم و عکس‌العمل فوری برخی مأمورین که افرادی با چنین جرم سنگینی را دستگیر کرده‌اند» دانسته شده است. بخشی دیگر از شکنجه‌ها نیز که مربوط به شکایات نقص عضو در اثر شکنجه بوده است، هیئت پس از تحقیق و بررسی متوجه شد که این نقص عضوها مربوط به قبل از دوران زندان بوده مثلاً نقص عضو به‌دلیل جراحی یا قطع انگشتان در حین کار در کارخانه یا منشاء سوختگی مربوط به قبل از انقلاب بوده است.

از بررسی گزارش می‌توان به این نتیجه رسید که در جمع‌بندی این هیئت شکنجه یا بدرفتاری زندانیان سیاسی را بسیار محدود دانسته که بیشتر به‌صورت موردی و ناشی از عکس‌العمل عصبی مأموران بوده است و بنابر نتایج این گزارش می‌توان فهمید آنچه در جرایم و اعلامیه‌ها و سخنان رئیس‌جمهور منعکس شده اغراق‌آمیز و در اصل با واقعیات تطابق ندارد.

بلافاصله پس از ارائه گزارش به رهبر انقلاب که در واقع نفی سخنان قبلی رئیس‌جمهور درخصوص وجود شکنجه به‌طور گسترده در زندان‌ها بود، ایشان عکس‌العمل نشان داد و طی نامه‌ای مشتمل بر ۴۶۱ برگ اسناد و مدارک شامل شکایات و گواهی پزشک و اظهارات علی کریمی سرپرست سابق زندان قصر را به دادسرای عمومی تهران ارائه داد. در این اسناد ۷۳ فقره شکایت افراد راجع به شکنجه، آزار و قتل و ۱۳ مورد شکایت دیگر که به دفتر رئیس‌جمهور واصل شده بود تقدیم دادگاه نمود و خواهان رسیدگی شد. در یکی از بندهای این نامه، مأموران دادگاه‌ها و مأموران کمیته و سپاه پاسداران طبق اصل ۱۵۰ به

عنوان حقوق‌بگیران و مأموران دولتی شناخته شده و رئیس‌جمهور می‌خواهد در صورت تخلف آنان تحت پیگرد قانونی قرار گیرند. (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۳)

آیت‌الله بهشتی از گزارش هیئت تحقیق استقبال کرد و شکنجه را شایعه دانست و موارد معدود آن را مربوط به قبل از تشکیل نهادهای قانونی مربوطه دانست. وی به شایعه‌پراکنان هشدار داد که مورد پیگرد قضایی قرار خواهند گرفت:

«بله امروز ملت ما به‌خوبی درمی‌یابد که چگونه با حیثیت و آبروی این انقلاب و این ملت بازی شده است. گزارش مفصل هیئت بررسی شایعه شکنجه نشان داد که تنها موارد بسیار معدود و غالباً در حین دستگیری زدوخورد‌هایی پیش آمده است آن هم در مرحله نخستین پیروزی یک انقلاب که هنوز نهادهای قانونی و نهادهای انقلابی استقرار کافی نداشته‌اند بی‌شک باید با روشن کردن و آگاه کردن همه مردم ایران و مردم جهان آثار بسیار نامطلوب این شایعه زدوده شود و در موقع خود، خود این شایعه‌پراکنی مورد رسیدگی قضائی قرار گیرد.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۲)

این موضع آیت‌الله بهشتی به‌طور غیرمستقیم هشدار می‌دهد به رئیس‌جمهور بود، کسی که بارها نسبت به شکنجه، زندان و اعدام‌های بدون قاعده هشدار داده بود. می‌توان این سخنان آیت‌الله بهشتی را دومین هشدار جدی وی به رئیس‌جمهور دانست. بار اول ایشان بعد از ۱۴ اسفند خواهان کشاندن رئیس‌جمهور به دادگاه به‌واسطه شکایت شاکیان این واقعه شده بود. این بار هم به‌طور غیرمستقیم به‌واسطه شایعه‌سازی در مورد وجود شکنجه که اکنون خلاف آن توسط گزارش هیئت تحقیق ثابت شده بود.

رئیس‌جمهور نتایج هیئت تحقیق را تأیید کننده مدعیات خود دانست. وی بعدها مدعی شد اعضای هیئت تحقیق نیز وجود شکنجه را تأیید کردند:

«اما در مورد آن هیئت که نام بردید. بله، همین آقای بشارتی [بعدها وزیر کشور دولت رفسنجانی] آمد پیش من و گفت: «آقا! شما یک در هزار آن را نگفتید. اصلاً وحشتناک است.» گفتم: «خب، پس گزارش کنید.» گفت:

«نمی‌توانم.» گفتم: «چطور؟» گفت: «به ما گفتند که گزارش کنید، شکنجه‌ای نیست. چطوری می‌توانم گزارش کنم که هست.»

محمد منتظری هم، همین مطلب را گفته بود: «آمدند پیش پدر من و قضیه شکنجه‌ها را طرح کردند و گفتند که بله، این شکنجه‌ها هست ولی وقتی گزارش کردند، خلاف آن را گزارش کردند.»

کسانی که از قزوین آمده بودند و یک فهرستی از شکنجه‌ها یعنی نمونه‌هایی از شکنجه‌ها با نام‌های آدم‌هایی که شکنجه شده بودند را آورده بودند و در اختیار آن هیئت گذاشته بودند. رفته بودند پیش محمد منتظری و او بهشون تشریح زده بود که: «به ما گفتند ثابت کنیم که شکنجه نیست، شما رفتید، دلیل و مدرک آوردید که هست!» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۰۷)

محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی از قول محمد آخوندان (محمد منتظر) از دوستان نزدیک محمد منتظری که در زندان اوین با وی هم‌بند بوده چنین نقل می‌کند:

«روزی که به ملاقات آقای خمینی رفت من هم، همراه وی بودم. آقای خمینی به محمد توصیه کرد که برود و اعلام کند که شکنجه وجود نداشته است. محمد پاسخ داد من خودم شکنجه را در زندان‌ها مشاهده کرده‌ام. آقا گفتند فعلاً جمهوری اسلامی در خطر گروه‌های ملحد و ضدانقلاب است. فعلاً تو برو و اعلام کن که شکنجه وجود نداشته و شایعه‌ای بیش نبوده است. بعد که وضعیت کشور آرام شد و قدرت ما تثبیت گشت و گروه‌های ضدانقلاب و ضد جمهوری اسلامی از بین رفتند، به همه امور رسیدگی می‌شود و جلو این‌گونه مسائل گرفته می‌شود.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱۶۷)

## آزادی کودتاگران

در حین جنگ لفظی رئیس‌جمهور با مخالفان در مورد شکنجه محمد محمدی ری‌شهری رئیس دادستانی ارتش طی مصاحبه در مورد سخنان رئیس‌جمهور مدعی شد رئیس‌جمهور به‌طور خودسرانه و بدون مجوز قانونی دستور آزادی ۵۱ نفر از کودتاگران را صادر کرده است. او در عین حال به

آزادی ۲۰ نفر از نظامیان توسط خودش اشاره کرد اما مدعی شد آن‌ها در حال خدمت هستند:

«امام هم این شرایط را پذیرفتند که ما تشخیص بدهیم که اغفال شده‌اند یعنی کارهای فرهنگی ما مؤثر واقع شده است. به این ترتیب موفق شدیم تعدادی از این‌ها (کودتاگران) را آزاد کنیم که آزاد کردیم و مجموعاً تعداد آن‌ها از ۲۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. خوشبختانه این‌ها امتحان خود را خوب هم دادند و عملاً ثابت کردند که چنین‌اند، که تفصیل قضیه را بعد از جنگ خواهیم گفت. در این رابطه کارهای خلاف قانون هم شد. یعنی ما تنها به‌دستور امام افرادی را آزاد کردیم لیکن متأسفانه ۵۱ نفر در این رابطه که دستگیر شده بودند و در اهواز به‌سر می‌بردند بدون مجوز قانونی آزاد کردند به‌طوری‌که گفته‌اند این عده به‌دستور آقای بنی‌صدر آزاد شده‌اند و این عده هنوز هم بلاتکلیفند چرا که به پرونده آن‌ها رسیدگی نشده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳)

رئیس‌جمهور اما ماجرا را به‌گونه‌ای دیگر شرح می‌دهد. او در خاطرات روز ۵۹/۷/۹ خود از حکم آزادی ۵۰ نفر نظامی سخن به میان آورد که می‌باید به جبهه اعزام شوند. او پیشنهاد خلخالی و موافقت خود را عامل آزادی این عده می‌داند.

رئیس‌جمهور آزادی زندانیان توسط حاکم شرع (خلخالی) را بهترین اقدام طول عمر او ذکر می‌کند که نشان می‌دهد وی اعتقاد چندانی در به‌کار بردن زور در برابر مجرمین و مظنونان رژیم سابق یا پس از پیروزی انقلاب ندارد. او در یادداشت روزانه روز دهم جنگ (۵۹/۷/۹) می‌نویسد:

«در این وقت خلخالی آمد یک لیست ۵۰ نفری دستش بود گفت من رفتم از صبح زندان و این‌ها را می‌بینم که بی‌تقصیرند و غالباً به‌کلی بی‌تقصیرند. باید آزاد بشوند بروند جبهه. من هم امضاء کردم و به او گفتم این بهترین کاری است که در عمر خود کرده‌ای چون جنگ و جهاد جزء مطهرات است و این‌ها اگر گناهی داشته باشند، وقتی رفتند با اخلاص و فداکاری جنگیدند حر

می‌شوند و حالا همین امروز یکی از این‌ها حر شد و شهید شد که داستان آن‌را خواهم گفت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۲۰)

صادق خلخالی، حاکم شرع انقلاب اما خود می‌گوید، با مسئولیت خودش (نه به دستور رئیس‌جمهور) عده زیادی از نظامیان را مورد عفو قرار داده و اکنون در حال جنگ با دشمن هستند:

«عده زیادی از این‌ها در اهواز و اصفهان و از تهران بودند که من به مسئولیت خودم نوشتم که آزاد شدند چون این‌ها در زندان گریه می‌کردند و می‌گفتند که ما می‌خواهیم با خلوص نیت بجنگیم و ما آن‌ها را آزاد کردیم و چند نفر از آن‌ها هم در جنگ شهید شدند. چند نفرشان اسیر شدند و الان خیلی از آن‌ها پشت تانک و هواپیما هستند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۴)

رئیس‌جمهور در پاسخ به خبرنگار روزنامه جمهوری اسلامی در مورد علت آزادی نظامیان دخیل در کودتا بار دیگر مسئله را توضیح می‌دهد:

«گمان می‌کنم مسئله مربوط است به عده‌ای که در اهواز با پادرمیانی آقای خلخالی آزاد شدند. دادستان آن شهر پیش من آمد و گفت که این‌ها گناهی ندارند اما صدور حکم و دستور آزادی این‌ها یک به یک طول می‌کشد. گفتم خوب اگر گناهی ندارند و ما در جنگ هستیم، شما سرعت عمل به خرج بدهید. این‌ها زودتر بروند در جبهه جنگ کنند. والا اگر جنگ تمام شود و این‌ها بی‌گناه از زندان بیرون بیایند به چه درد ما می‌خورند؟ از قدیم گفته‌اند به سرباز یک عمر حقوق می‌دهند برای این‌که یک روز به کار بیاید. حالا که وقت کار است عجله نکنید، چه وقت می‌خواهید عجله کنید؟ او هم رفت و این‌ها را در آن حیاط آوردند و گفتند که ما آزاد کردیم شما هم یک مقدار آن‌ها را دلداری بدهید که بروند به کارشان برسند، ما هم آن‌ها را مقداری دلداری دادیم. آن‌ها هم رفته‌اند در جبهه و دارند می‌جنگند، بعضی از آن‌ها هم شهید شده‌اند و از بقیه آن‌ها هم کسی خلاقی ندیده است و فداکاری هم کرده‌اند. مسئله به این صورت بوده است حالا اگر اشخاصی قصد و غرضی دارند که هر مسئله‌ای را به صورت دیگری در بیاورند و عمل بکنند این امر علی‌هده‌ای است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۳)

ایشان در جایی دیگر از تعقیب و آزار و اذیت کسانی که در ماجرای آزادی افسران از زندان مداخله داشته‌اند انتقاد می‌کند:

«هر کسی که صداقتی و لیاقتی از خود بروز داده و به این جمهوری خدمت کرده و با بیان من مورد تشویق قرار گرفته است یک بلائی بر سرش آورده‌اند! البته این یکی مورد تشویق هم قرار نگرفته بود، بلکه در یک لحظه سختی، کار عادلانه و عاقلانه‌ای انجام داده است و آن آزاد کردن عده‌ای افسر و درجه‌دار بی‌گناه فداکار است. البته من در آن مصاحبه مطبوعاتی فراموش کردم بگویم که در آن موقع وضع شهر آنقدر سخت و مشکل بود که انتظار سقوط می‌رفت و آقای خلخالی که در آن‌جا بود به زندانبانان گفته بود «این‌ها را نگه داشته‌اید که عراقی‌ها بیایند و آن‌ها را آزاد کنند!؟» البته او تنها نبود و بسیاری بودند که این احتمال را می‌دادند. ولی پس از آزاد کردن آن‌ها و صحبت‌هایی که در اطراف قضیه کردند و شد حالا به‌لحاظ این‌که معلوم شده است آنچه درباره دخالت رئیس‌جمهور در کار قضائی (آزاد کردن زندانیان) گفته‌اند دروغ بوده است، همین‌طور به‌لحاظ این‌که دادستان انقلاب آن شهر کار درستی انجام داده! و کسانی را آزاد کرده که تقصیری نداشته و به‌قول خود او در همان زمان آزاد شدن و همه به جبهه رفته و دشمن را از اطراف شهری که در معرض سقوط بوده با رهبری صحیح خود ۵ کیلومتر هم عقب نشانده‌اند، او را که دستور آزادی آن‌ها را صادر کرده بود بازنشسته کرده‌اند!» (انقلاب اسلامی، ۱۶/۱۰/۵۹)

### حذف روحانیت

اختلاف بر سر حوزه فعالیت روحانیت و سایر مبارزان سیاسی در حکومت آینده یکی از مسائل اولیه مورد مناقشه بین رئیس‌جمهور و مخالفانش بود. غالباً مخالفت رئیس‌جمهور با اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان رهبری به عنوان مدرکی برای مخالفت وی با حاکمیت یافتن روحانیون مطرح می‌شود. نظام مبتنی بر ولایت فقیه که در آن روحانیون نقش محوری در ساختار حکومت دارند، طرح بخشی از جریان مذهبی برای حکومت مطلوب بود که در قانون اساسی نهادینه شد. واقع امر آن بود که به جز جریان حزب جمهوری اسلامی



و گروه‌های همسو دو جریان ملی و چپ و جریان‌های ملی-مذهبی و چپ مذهبی خواهان حضور آزادانه در صحنه سیاسی بودند و نظریه ولایت فقیه را منحصر ساختن حکومت به روحانیون و گروه‌های همسو با آنان می‌دانستند.

رئیس‌جمهور چنان‌که خود می‌گوید و در خاطرات خود نیز بر آن تأکید کرده است، در باطن با حضور گسترده روحانیون در امور اجرایی و سیاسی مخالف بود و تنها حضور آن‌ها در مصادر و مناصب نظارتی و مذهبی را قبول داشت. وی معتقد بود روحانیون باید از فرصت برابر با دیگر اқشار روشنفکر برای دستیابی به مناصب قدرت برخوردار باشند. دیگر این‌که روحانیت از دانش و تخصص کافی برای بدست‌گیری امور دولتی برخوردار نیست و نباید تصدی اموری را در دولت برعهده بگیرد که در آن تخصصی ندارد.

وی در خاطرات خود می‌گوید طبق قول و قرارهایی که با آیت‌الله خمینی در پاریس گذاشته است، قرار بود پس از پیروزی انقلاب روحانیت نقش نظارتی داشته باشد و چهره‌های مذهبی و ملی پذیرفته شده توسط «جمهور» مردم عهده‌دار کارهای اجرایی شوند.

همین نظریه از سوی نیروهای ملی - مذهبی از جمله نهضت آزادی نیز با کمی تعدیل ارائه می‌شد. در واقع دو جریان نزدیک به جریان مذهبی یعنی حامیان رئیس‌جمهور و ملی - مذهبی‌ها هر دو با نظریه ولایت فقیه، به معنی تثبیت قدرت رأس نظام در دست فقیه جامع‌الشرایط مخالف بودند.

یک دیدگاه ملی‌گرایان سکولار و ملی-مذهبی‌ها را از هم متمایز می‌ساخت. برخلاف احزاب ملی سکولار، رئیس‌جمهور و جریان ملی - مذهبی از تز جدایی دین از سیاست حمایت نمی‌کردند و معتقد بودند دین نه تنها می‌تواند بلکه باید در سیاست حاضر باشد، اما معتقد بودند دین از حکومت جدا است. به عبارتی آن‌ها دین حکومتی را مردود می‌دانستند و از این رو نقش روحانیت در حکومت را تصدی‌گری کارها و حضور در تمام ارکان اجرایی نمی‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند بخشی از روحانیت و نه تمام آن درصدد است تحت پوشش ولایت فقیه قدرت سیاسی را در انحصار خود قرار دهد.

رئیس‌جمهور از نظر ماهوی در تعیین حدود و تقسیم قدرت با روحانیون اختلاف داشت اما این‌که وی یا همکاران وی در دفتر هماهنگی به‌طور علنی مخالفت خود را با اصل ولایت فقیه و حاکمیت فراگیر روحانیت اعلام کرده باشند دارای هیچ‌گونه شواهد مستدلی نیست.

در مقطع تاریخی ماه‌های آخر سال ۱۳۵۹ که اختلاف بین رئیس‌جمهور و آیت‌الله خمینی پیوسته رو به افزایش بود و از طرفی با افزایش تحرکات سازمان مجاهدین خلق به عنوان سازمانی که برعکس رئیس‌جمهور به‌طور آشکار با قانون اساسی و نظریه حاکمیت روحانیون (ولایت فقیه) مخالفت کرده بود، وقایعی پیش آمد که جریان مذهبی آن را تبانی بین رئیس‌جمهور و گروه‌های مخالف اصل ولایت فقیه می‌دانست و نسبت به آن به شدت حساسیت نشان داد. روحانیت این حوادث را برنامه‌ریزی شده و توطئه بر ضد حاکمیت روحانیت و اصل ولایت فقیه می‌دانست و معتقد بود با فرصت دادن به این تحرکات انقلاب از مسیر اصلی خود یعنی اصل «اسلامیت» نظام خارج خواهد شد. پیش از پیروزی انقلاب و سال اول انقلاب بنی‌صدر از طرفداران جدی وحدت روشنفکران و روحانیون در جهت تثبیت انقلاب بود. اما در عین حال نسبت به برخی انحصارطلبی‌ها هشدار می‌داد. وی از ابتدا بر این اعتقاد بود که جریانی در صدد است حاکمیت یکپارچه روحانیون در ایران را پایه‌گذاری کند. وی آن را جریان جدایی روحانی از روشنفکر نامید و علت آن را انحصارطلبی روحانیون افراطی تلقی می‌کرد:

«شرکت در یک انقلاب بزرگ را که می‌تواند عامل تغییر بنیادی نظام جهانی بگردد، موقوف به توافق در نوع لباس‌ها و قیافه‌هایی که باید در کارها وارد شوند نگرداند. تجربه خود ما در «مجلس خبرگان» حکایت از آن دارد که تفاهم روحانی و دانشگاهی ممکن است و در صلاح انقلاب ما است. بنابراین در مسؤولیت شورای انقلاب است که همه مغزهایی را که حاضرند برای پیروزی انقلاب کار کنند، به‌کار برانگیزد و شرایط مشارکت جدی و سازنده‌شان را فراهم آورد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۸/۱۶)

«برای جلوگیری از هرگونه توطئه و کودتا وحدت روحانیون و روشنفکران ضروری است. این دو قشر اگر با هم و در کنار هم کار کنند هیچ نیروئی قادر نیست انقلاب اسلامی ما را منحرف و از بین ببرد. از تجربه‌های گذشته باید درس گرفت. تز آن گروهی که می‌گفتند «ده سال دیرتر بدون روحانیت» دیدیم که چطور نقش بر آب شد. اگر روحانیون خدای نکرده گمان کنند که بدون روشنفکران متعهد می‌توانند بر مشکلات فائق آیند دچار اشتباه گشته‌اند و اگر روشنفکران متعهد نیز خیال کنند که در کشور ایران می‌شود بدون روحانیت عمل کرد و کشور را به پیش برد، دچار وهم شده‌اند. این طرز فکر روحانی بدون روشنفکر و روشنفکر بدون روحانی سرانجام ندارد.» (انقلاب اسلامی، خرداد ۱۳۵۹)

همین انتقادات به‌طور مقابل از سوی رقبای سیاسی بر رئیس‌جمهور وارد می‌شد. به این معنی که روشنفکران درصدد حذف روحانیت هستند. تمامیت‌طلبی، قدرت‌طلبی و برنامه‌ریزی برای کسب قدرت پس از درگذشت آیت‌الله خمینی از جمله نقدهایی است که بر بنی‌صدر (نمونه بارز روشنفکر مذهبی) وارد شده است. در حالی که قدم اول وی به سوی قدرت را برخی ناظر بر جمهوری‌خواهی وی و پیش‌بینی رسیدن به منصب اولین ریاست‌جمهوری ایران را نوعی برنامه‌ریزی از سوی وی از سال‌ها پیش می‌دانند، شواهدی هم وجود دارد از این‌که وی در سال‌های اولیه انقلاب در قدم دوم در حال برنامه‌ریزی برای مرحله پس از آیت‌الله خمینی بوده است. این‌که به پشتوانه معنوی وی بتواند با حذف رقبای سیاسی قدرت یکپارچه به‌وجود آورد. از سوی دیگر سران حزب جمهوری اسلامی نیز وی را به تلاش برای همراه ساختن و تسلط یافتن بر هیئت دولت، قوه قضائیه، مجلس و سایر ارکان نظام متهم می‌نمودند. از آن‌جاکه وی فرصت نیافت تا برنامه‌های احتمالی برای استقرار قدرت فراگیر خود را به اجرا گذارد، مشکل می‌توان تمامیت‌خواهی سیاسی وی را از طریق اقدامات ۱۷ ماهه وی در پست ریاست‌جمهوری به‌طور قطعی اثبات نمود، اما شواهدی برای ادعای دوم مطرح است که گرچه قابل اعتنا هستند اما زمینه بروز نداشتند.

بر اساس این مدارک رئیس جمهور، در مورد آینده سیاسی بعد از آیت الله خمینی سخن گفته است، اما از آنجا که قانون اساسی کسب مقام ولایت فقیه را منحصر و مختص روحانیون و فقیهان مجتهد قرار داده بود، بنابراین از نظر قانون اساسی فردی چون بنی صدر نمی توانست به طور مستقیم نامزد چنین جایگاهی باشد و لذا برنامه ریزی برای دوره بعد از ایشان حداقل برای رسیدن به مقام ولایت فقیه نبوده است زیرا وی اصولاً روحانی نبود. وانگهی مقام ریاست جمهوری انتخابی و با رأی مستقیم مردم بود و نمی توانست به طور دائمی در دست یک نفر قرار گیرد. به هر صورت نظریه برنامه ریزی برای تمامیت طلبی بعد از آیت الله خمینی از لحاظ نظری کار عقلانی به نظر نمی رسید.

به هر حال شواهدی از بی اعتمادی بیت آیت الله خمینی به بنی صدر وجود دارد که بعد از برکناری وی از ریاست جمهوری عنوان شد. یک نمونه آن بیان خاطره ای از سیداحمد خمینی است که به دوره بیماری آیت الله خمینی بازمی گردد. وی بنی صدر را متهم می سازد که با برنامه ریزی قبلی به دوران پس از مرگ آیت الله خمینی می اندیشید:

«او با تمام ساخته بود، با مجاهدین، با جبهه ملی و سایرین تا روزی برسد به آن نقطه ای که می خواست. او انتظار خیلی چیزها را می کشید. او بارها حتی آن وقت که امام بیمارستان بودند و حتی وقتی که امام آمدند جماران بارها و بارها به من می گفت که امام بیش از دو سه ماه زنده نیست! ببیند چه مقدار پررویی می خواهد که به من که پسر امام بودم این چنین می گفت و با این حرف ها خون به دل من می کرد. او می خواست دکترهایی را که خودش با آنها زدوبند داشت خدمت امام بفرستد و از امام نوار قلب بگیرند و بعد بفرستند خارج تا از وضع جسمانی امام به صورت دقیق مطلع شود. من دستش را می خواندم و هرگز اجازه نمی دادم که چنین شود ولی خبثات او را از این کارهایش می توانید حدس بزنید. من به امام می گفتم که او این گونه است ولی امام می فرمودند: به روی خودت نیاور من خودم بهتر می دانم او چه کاره است.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

قریب به همین مضامین از محمدرضا مهدوی کنی وزیر کشور وقت هم نقل شده است:

«در عین حال خود را رهبر انقلاب تصور می‌کرد و می‌گفت: امام تا چند ماه دیگر بیشتر زنده نیست و ملت پدر می‌خواهد؛ یعنی من پدر ملت ایرانم.» (مهدوی کنی، ۱۳۸۵، ۲۶۱).

صادق خلخالی هم به خاطر می‌آورد بنی‌صدر به دوران پس از آیت‌الله خمینی و جایگاه خود پس از آن می‌اندیشید:

«باطن خبیث بنی‌صدر، زمانی برای من آشکار شد که او گفت: امام لحظات آخر عمرش را می‌گذراند و ما باید به فکر خود باشیم و عین همین حرف را قطب‌زاده هم گفته بود.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۰۵)

سید احمد خمینی تلویحاً دیدگاه‌هایی که شعارگونه به همدستی بنی‌صدر و آمریکا در وقایع پس از انقلاب تأکید می‌کند رد کرده و بنی‌صدر را حامی حذف روحانیت از امور اجرایی و پیرو سیاست موازنه منفی مصدق در مبارزه با انگلیس و آمریکا می‌داند:

«... او معتقد بود که امام باید حتماً برود در خانه خود و در را به روی خویش ببندد و کار هم به کار سیاست و اقتصاد نداشته باشد. بنی‌صدر دقیقاً از تز موازنه منفی رهبر خود مصدق گول خورده، حمایت و پیروی می‌کرد. او می‌گفت ما نباید زیر سلطه آمریکا باشیم، ولی باید اروپا را جایگزین آمریکا بکنیم و کم‌کم بنی‌صدر متوجه شد که عملاً در اجرای این طرح با مشکلات فراوانی از نظر رودررویی سیاست خود با امام و شخصیت‌های مبارزی چون مرحوم شهید بهشتی و هم‌زمان او مواجه است.» (خمینی، سیداحمد، ۱۳۸۴، ۱۱۹)

ابراهیم محمدزاده از چهره‌های شاخص شورای فرماندهی سپاه با بیان خاطره‌ای از ملاقات خود با آیت‌الله خمینی از بی‌اعتمادی ایشان به بنی‌صدر سخن می‌گوید:

«زمان بنی‌صدر فشار زیادی بر روی رزمنده‌ها بود. من برای ملاقات با امام پافشاری کردم که نهایتاً با یک سری از برادران سپاهی نزد حضرت امام رفتیم.

ایشان تازه از بیمارستان مرخص شده بودند. یک مقدار گزارش دادم. همین‌طور که گزارش می‌دادم اشک از چشمانم جاری بود و می‌گفتم بنی‌صدر این بلاها را سر ما آورده است. حضرت امام هم با مشاهده گریه من رقت پدریش به جوش آمد. حضرت امام لبخندی زد و فرمود: «خب. شما حرف‌های تان را زدید، اجازه دهید من هم حرف‌هایم را بزنم. جلو بیایید.» به فاصله نیم‌متری از امام، دور ایشان حلقه زدیم. امام سرشان را خم کردند و فرمودند: «من این حرف‌ها را در محضر خدا به شما می‌زنم.» سپس انگشتان را بالا آوردند و گفتند: «آیا فکر می‌کنید من این اطرافیانم را قبول دارم. من بعضی از اینها را قبول ندارم، ولی برای رضای خدا دندان روی جگرم می‌گذارم. پیامبر اکرم هم همین‌طور بودند. اطرافیان پیامبر خواستند ایشان را ترور کنند ولی پیامبر اکرم برای رضای خدا دندان روی جگر گذاشت. من هم برای رضای خدا دندان روی جگرم می‌گذارم. من اعتقاد اسلامی خود را به خاطر اسلام نمی‌گویم و دندان روی جگر می‌گذارم. شما هم اگر می‌توانید به خاطر خدا دندان روی جگر بگذارید، وگرنه هرکاری که می‌خواهید بروید انجام دهید، ولی بدانید روز قیامتی باید جواب دهید.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

برخی این نظریه را مطرح می‌سازند که بنی‌صدر از ابتدا با یک سیاست گام‌به‌گام برای حذف روحانیت و در نهایت حذف آیت‌الله خمینی و به قدرت رسیدن به اصطلاح نیروهای میانه‌رو (و به زعم مخالفان لیبرال‌ها و غرب‌گراها) به میدان آمده بود. این نظریه مدارک قابل‌اعتنایی به همراه دارد اما مدارک دیگر نیز آن را نقض می‌کنند. از جمله این‌که مکرر در مورد مخالفت بنی‌صدر با نهضت آزادی و یا چهره‌های ملی و ملی‌مذهبی همچون قطب‌زاده و ابراهیم یزدی یا سایر نیروهای ملی گزارشات وجود داشت که با نظریه اول همخوانی ندارد. علی‌رضا اسلامی از اعضای سابق حزب جمهوری اسلامی نظریه اول را تأیید می‌کند:

«تلقی بنی‌صدر این بود که امام یک شخصیت فوق‌العاده استثنایی و کاریزماتیک است، منتهی با توجه به نوار قلب امام که دسترسی پیدا کرده بود، با یکی از رسانه‌های خارجی مصاحبه کرد و گفت: «امام تا شش ماه دیگر

بیشتر زنده نیست و بعد از امام من هستم». تلقی او این بود و به همین دلیل می‌خواست به قول خودش فضا را یک فضای دموکراتیک کند و همه را هم درو کند که کسی مزاحمش نباشد، لذا با این ذهنیت جلو می‌رفت و به همین دلیل آخرین اقدامی که کرد باعث شد امام بگویند غلط کردی که می‌گویی قانون را قبول نداری، قانون تو را قبول ندارد. نامه‌ای خصوصی به امام داده بهانه‌های عجیب و غریبی آورده و آخرش نوشته بود، ولی هرچه شما بگویند من تابع هستم، یعنی باز خواسته در این مسیر حرکت کند و رئیس‌جمهور باقی بماند تا امام رحلت کنند و سوار کار بشود.» (رجاء نیوز، ۵/۵/۱۳۹۲)

در اسناد به‌دست آمده از سفارت آمریکا نیز شواهدی در این باره وجود دارد. جاسوس پوششی سیا پس از ملاقات با بنی‌صدر جمع‌بندی خود از گفت‌وگو با وی را چنین ارائه می‌دهد که مؤید نظریه اول می‌نماید:

«با اغتنام فرصت برای طرح مسئله، راترفورد اشاره کرد که از مجموع آنچه شنیده، به نظر می‌رسد که اتخاذ تصمیمات مهم به خمینی واگذار می‌شود و بدون او امور از هم می‌پاشد. ل - ۱ [بنی‌صدر] با اشاره به این که درباره توانائی و قدرت خمینی مبالغه شده، استثنائی بر این تحلیل عنوان کرد. او این مسئله را واضح کرد که خمینی قادر نیست کشور را به تنهایی اداره کند و باید به دیگران تکیه کند. (نظریه: این نظر تا حدی مطابق با آن چیزی است که در پاریس گفت «من به خمینی احتیاج دارم اما خمینی هم به من احتیاج دارد». لحن این نظریه به نحوی بود که انسان استنباط می‌کند که ل - ۱ [بنی‌صدر] فکر می‌کند نسبت به آنچه از خمینی می‌توان انتظار داشت محدودیت‌هایی وجود دارد.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۳۷)

در کنار این قضایا، در هر فرصت حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو به طرح دیدگاه حذف روحانیت پرداخته و جریان به اصطلاح لیبرال (شرکای آن‌ها در حکومت) را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

در یکی از این وهله‌ها، هنگام سخنرانی احمد سلامتیان نماینده مردم اصفهان در مجلس و رئیس دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور و از یاران نزدیک بنی‌صدر شعارهایی داده شد و عکسی از سخنرانی منتشر شد که در آن فردی

مشغول آتش زدن عکس آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری بود. با آن‌که هویت و وابستگی سیاسی فرد مزبور مشخص نشد و حتی کسی پیگیر این اقدام نشد اما به ناگاه انتقادات از سخنران و جریانی که سخنران بدان تعلق داشت آغاز شد.

بلافاصله گروهی از روحانیون در قم، تهران، اصفهان و شهرستان‌ها به خصوص روحانیون متمایل به حزب جمهوری اسلامی این اقدام را محکوم ساخته و آن را توطئه‌ای در جهت حذف روحانیت از صحنه اعلام کردند. به سرعت جراید همسو با حزب به تقبیح و نقد و تفسیر حواشی آن پرداختند. در مجلس نیز نسبت به این اقدام واکنش‌های سختی نشان داده شد و نماینده اصفهان مورد نکوهش قرار گرفت. وی متهم به توطئه بر ضد روحانیت شد. روزنامه انقلاب اسلامی با انتشار سخنان کامل وی در اصفهان از خوانندگان خواست قضاوت کنند در کجای این سخنان اهانت به روحانیت یافت می‌شود یا شائبه حذف روحانیت در آن است. لیکن روزنامه‌های جریان رقیب با ابعاد گسترده مسئله شعارها و سوزاندن عکس را منعکس نمودند.

در این هنگام طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان، در اعتراض به این اقدام و اسائه ادب به عکس آیت‌الله خمینی از اصفهان هجرت نمود. نمایندگان مجلس و برخی از روحانیون تهران و شهرستان‌ها نیز به همین مناسبت اعلام راهپیمایی نمودند. طاهری اصفهانی طی بیانیه توهین به تمثال آیت‌الله خمینی و آیت‌الله منتظری را اقدامی حساب شده دانسته و اضافه می‌کند دیگر نمی‌تواند در شهر اصفهان بماند:

«هرکس می‌فهمد که پاره شدن عکس آیت‌الله منتظری در مشهد مقدمه‌ای برای اهانت به اصل ولایت فقیه و عکس امام در اصفهان بوده است. این جانب با دلی پر از درد و قلبی آکنده از غم و غصه به مردم عزیز اصفهان اعلام می‌کنم که نمی‌توانم در این شهر بمانم و شاهد این ماجراهای حساب شده باشم. نمی‌توانم بمانم و ببینم به شایسته‌ترین بندگان خدا این چنین اهانت بشود و خدای ناکرده عده‌ای به اسم آزادی فریاد مرگ بر اسلام و خدا و مرگ بر قرآن سر دهند. امروز در پناه عکس بعضی به عکس امام اهانت می‌شود.



می‌دانید فردا چه نقشه دیگری دارند؟ این جانب با سپاس عمیق از مردم هوشیار اصفهان از این شهر خارج می‌شوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

با این حال خادمی از روحانیون عالی‌رتبه و رئیس حوزه علمیه اصفهان اهانت به تمثال آیت‌الله خمینی را تکذیب نمود:

«این عمل رادیو تلویزیون هم که این تبلیغات را کرده توطئه بوده است. والا کسی عکس امام را پاره نکرد، بیش از ۱۰۰ عکس امام آن‌جا بود و هیچ‌کس اعتراض نداشت و فقط پائین یک عکس امام پاره شده بود که آن را در تلویزیون نشان دادند تا فساد راه بیاندازند و الحمدلله جلوی آن گرفته شد.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱۱۹)

از آن‌جا که سلامتین نزدیک‌ترین فرد به رئیس‌جمهور و رئیس دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور و مردم بود بنی‌صدر از عکس‌العمل جریان رقیب چندان شگفت زده نشد. او قضیه سوزاندن عکس و شعار بر علیه روحانیت را بهانه‌ای دیگر از جریان رقیب برای تضعیف جایگاه خود می‌دانست و ابراز مخالفت با سلامتین و سخنرانی او را در واقع تسویه حساب سیاسی جریان سیاسی مقابل با خود قلمداد می‌کرد. رئیس‌جمهور احساس کرد این جریان در حال تبدیل شدن به یک جنبش بر علیه خودش است. لذا به تکاپو افتاد تا از آیت‌الله خمینی بخواهد جلوی اقدامات و تبلیغات جریان رقیب را سد نموده و راهپیمایی اعلام شده روز دهم صفر را لغو کند.

رئیس‌جمهور فراخوان برای راهپیمایی را داستانی تکراری می‌داند، او بدون آن‌که به درخواست خود از آیت‌الله خمینی برای لغو راهپیمایی اشاره کند، با قاطعیت لغو راهپیمایی از جانب آیت‌الله خمینی را پیش‌بینی می‌کند:

«داستان اصفهان و فیلم برداشتن و نمایش دادن و به دنبال آن اعلام راهپیمایی، داستان خنکی است! خصوصاً که آیت‌الله خادمی در اعلامیه‌ای گفتند که این یک بازی تصنعی است و اگر هم کسانی تا حالا شک داشتند که جریان سازی است، آن شک‌شان از بین رفته است. آشکار است که کسانی که می‌خواهند پس از این‌که آن تظاهرات به نتیجه نرسید، اینک از محبوبیت

بی‌مانند امام استفاده کنند و از نام او برای تثبیت خود بهره جویند و من تردید ندارم که امام اجازه این راهپیمایی را نخواهد داد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱)

رئیس‌جمهور مسئله پاره شدن عکس و اقدام صدا و سیما را مرکز اصفهان را اقدام ساختگی و برنامه‌ریزی شده برای القاء شبهه مخالفت وی با روحانیت دانسته و به یک نمونه از این تبلیغات اشاره می‌کند:

«یکی از آن‌ها درباره مسئله عکس در اصفهان بود. بنابر آن گزارش شخصی که عکس پاره را در دست داشته است (چون فیلم پاره کردن عکس را نشان نداده است و عکسی که در دست داشته است پاره بوده است) دست خود را تکان می‌داده است و به احتمال قریب به یقین اگر فرض کنیم که خود او در توطئه نبوده، هیجان و علاقه خود را اظهار می‌کرده است و پاره شدن یک عکس در شلوغی تظاهرات امری طبیعی است.

موافق این گزارش در اصفهان کسانی که ندانند این جریان ساختگی بوده است بسیار اندک‌اند. گزارش می‌گوید که نوارهای پخش شده به‌وسیله رادیو تلویزیون اصفهان از هر جهت جریان را افشا کرده‌اند! طی روزها این دستگاهی که باید به تفاهم کمک کند خصوصاً در این شرایط جنگ محیط اجتماعی ما را پر از تفاهم و امید به پیروزی بگرداند، تمام وقت خود را صرف این کار کرده است که نشان بدهد رئیس‌جمهوری ضد روحانیت است. از جمله چیزهایی که گفته‌اند این بود که در یک نوار از یک خانم تظاهر کننده می‌پرسد که شما برای چه آمده‌اید؟ آن خانم گفته است برای حمایت از رئیس‌جمهور. خلاصه این سؤال و جواب را کشانده است به آن‌جا که خوب رئیس‌جمهور در جبهه است و کسی مگر به او حرفی زده است؟ و او جواب داده که بله آخوندها نمی‌گذارند که او کارش را بکند که در این‌جا سؤال و جواب را قطع می‌کنند و شروع می‌کنند به روضه‌خوانی!

در هیچ جای دنیا و در هیچ تاریخی چنین کاری نه دیده و نه شنیده شده است، که رادیو و تلویزیون یک کشوری این‌طور اسباب دوئیت و ضدیت را فراهم بکند. قبلاً هم این‌را بارها گفته‌ام در زمانی که ما در جنگیم و رئیس‌جمهور فارغ از این جوسازی‌ها در جبهه به سر می‌برد، طبیعی است هر

اندازه پشت سر هم آرام باشد، پر از تفاهم و امید باشد، جنگ بهتر رهبری می‌شود و پیروزی را نزدیک‌تر می‌کند. ولی واقعاً چه کسی فریب می‌خورد؟ چطور ممکن است مردم ما ندانند که این‌گونه تبلیغات در ذهن سرباز و پاسدار و این‌همه رزمنده مؤثر واقع نشود. [می‌شود]؟ چطور شما نمی‌دانید که آدمی با خاطر ناآرام نمی‌تواند بجنگد و چرا این ستم بزرگ را در حق انقلاب و کشور خودتان می‌کنید؟ چرا نقش شیطان را برعهده گرفته‌اید؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۳)

وی نمونه‌ای دیگر از پخش شایعات در شهر قم را ذکر می‌کند:

«گزارش دیگری از قم بود که باز در آن‌جا کسی رفته است و «قطعنامه» خوانده و عنوان کرده است که توسط دفتر هماهنگی همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهوری (نمی‌دانم در رابطه یا موضعه با این دفتر) قرار بوده چهل نفر از روحانیان به نام ترور بشوند. سؤال این است آیا این توطئه کوچکی است؟ مطلب کوچکی است؟ اگر همچنین توطئه‌ای قرار بوده است انجام بگیرد، چطور شده است که این شخص که لابد خود را مسلمان و مکتبی هم می‌داند به خویش زحمت نداده است گزارش این امر را به مقامات انتظامی بدهد و آن‌ها تحقیق نکنند و نتیجه تحقیق را در اختیار مقامات قضائی بگذارند؟ آن‌ها پیگیری نکنند ببینند مسئله چه بوده؟ چطور در شهر قم پایگاه اسلام این چنین جعل‌هایی می‌توان کرد و هیچ‌کس هم نمی‌پرسد چرا چنین می‌کنید. حتماً این جعلیات نه به جنگ زیان می‌زند و نه به سلامت روحیه عمومی! هیچ هم بعید نیست که همین سخنرانی موجب بشود که سخنران فردا از جایی به نمایندگی انتخاب بشود و به مجلس هم برود! ظاهراً این کارها امتحان است و باید عده‌ای این امتحان‌ها را بدهند. مثل همان تفتیش عقاید است که در همه‌جا دارد رایج می‌شود و اشخاص باید امتحان بدهند تا بتوانند وارد دستگاه‌ها بشوند!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۳)

رئیس‌جمهور موافقان و مخالفان خود را که درصدد ایجاد تحریک در جامعه و برهم‌زدن آرامش آن هستند توطئه‌گر می‌خواند:

«این روزها تبلیغات نادرستی را شروع کرده‌اند و اشخاصی و گروه‌هایی کارهایی را انجام می‌دهند، چه به طرفداری رئیس‌جمهوری و چه در مخالفت با رئیس‌جمهوری تا وضعیتی را به وجود بیاورند که در این وضعیت جبهه داخلی ما ثبات خود را از دست بدهد. من لازم است بگویم هر کس بنام رئیس‌جمهوری در مقام تخطئه، تحریک و روش‌هایی از این قبیل برآید و نسبت به هرکس و هر گروه این کار را انجام بدهد، من او را توطئه‌گر می‌دانم و از خود نمی‌دانم. همین‌طور کسانی که با دادن شعارهایی به‌عنوان موافق و مخالف سعی می‌کنند جوی را به وجود بیاورند، بدانند که ملت ما آگاه است، مردم ما هشیارند و فریب این جوسازی‌ها را نمی‌خورند، وحدت ما تزلزل نخواهد یافت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۲)

رئیس‌جمهور یک ماه پیش از این قضایا از توهین به مقام روحانیت انتقاد نموده و این‌گونه افراد را ستون پنجم دشمن لقب می‌دهد:

«مردم ایران می‌دانند که ما اینک درگیر جنگ همه‌جانبه با دشمنان استقلال و آزادی ایران هستیم. پیروزی در این جنگ و دفاع از جمهوری اسلامی جز با وحدت و انسجام و یکپارچگی ملت میسر نیست. نظر به حساسیت اوضاع ذکر این نکات ضرور به نظر می‌رسد:

آنان که به مقام شامخ روحانیت در این برهه سخت جنگ اسائه ادب می‌کنند ستون پنجم دشمن هستند بر عموم مردم است که به این‌گونه عناصر میدان عمل ندهند و از اعمالی که جو وحدت را به افتراق تبدیل می‌کنند بپرهیزند. مردم باید خطیر بودن وضع را درک نمایند و از اعمال خلاف و اختلاف‌افکن اجتناب ورزند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۱)

او در سخنرانی چندی بعد دوباره نسبت به توهین به مقام روحانیت هشدار می‌دهند:

«ممکن است دشمن یک رفتارهایی را تبلیغ بکند. نکند که به مقام شامخ روحانیت خدانا کرده جسارتی بشود. نکند به جان هم بیفتید و نکند فریب بخورید.» (همان، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور طرح مسئله حذف روحانیت را بهانه‌ای دیگر برای بسط زور و قدرت یک جریان سیاسی می‌داند:

«بدین‌سان می‌بینید که همه گروه‌هایی که به زور اصالت می‌دهند و می‌خواهند سلطه و سیطره همه‌جانبه‌ای بر جامعه تحمیل کنند، «جزء را کل» به حساب می‌آورند و اگر به یکی از آن‌ها بگویید چرا خطا کردی؟ می‌گویند حمله به کل است. و همین روزها در کشور ما این مسئله عیناً اتفاق افتاده است. کسانی مورد انتقاد واقع شده‌اند و همان‌ها دو مطلب را تبلیغ کرده‌اند. یکی این‌که به کل روحانیت توهین شده است و دیگر این‌که به انقلاب پشت شده است!» (انقلاب اسلامی، ۱۸/۱۰/۵۹)

محمد جعفری حمله به سخنرانی سلامتیان در اصفهان را سناریوی از پیش طراحی شده می‌داند:

«بدین ترتیب که این‌بار به عکس آقای خمینی در یک سخنرانی توهین کرده و تلویزیون از آن حرکت فیلم‌برداری و در مرکز سیمای اصفهان به نمایش گذاشته شد. در پی آن در تهران و قم و اصفهان سر و صدا راه انداختند که به ساحت مقدس روحانیت و ولی‌فقیه توهین شده است که در پی آن آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان طی اطلاعیه‌ای در اعتراض به پاره کردن عکس آیت‌الله منتظری و اهانت به ولی‌فقیه در تاریخ ۲۴ آذر ۵۹، اصفهان را ترک کرد.» (همان)

وی تقاضای عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا که برای دومین بار (یک‌بار پس از اشغال خرمشهر چنین درخواستی مطرح شده بود) را به قضیه اصفهان و نماینده اصفهان (اکبر پرورشی) مربوط می‌داند. او می‌گوید:

«متعاقب آن، نهادهای انقلابی و ائمه جمعه در روز ۲۷ آذر ۵۹ که روز شهادت دکتر مفتاح، روز وحدت روحانی و دانشجو بود، به مناسبت تجدید عهد با رهبر و محکوم کردن اهانت به ولایت فقیه، اعلام راهپیمایی سراسری کردند.

در روز چهارشنبه ۲۶ آذر برای کامل کردن توطئه، آقای پرورش نایب رئیس مجلس که آن روز جلسه مجلس را اداره می‌کرد، اعلام کرد، «برای

این که بار دیگر ملت ما هماهنگی خودش و اراده خودش را به جهانیان ثابت کند، روز پنجشنبه (۲۷ آذر) راهپیمایی خواهد بود و بدین منظور مجلس نیز روز پنجشنبه تعطیل خواهد بود.»

طبق برنامه طرح ریزی شده، قرار بود که در قطعنامه پایان راهپیمایی از رهبر انقلاب خواسته شود که آقای بنی صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کند. آقای رشید صدرالحفاظی که در دفتر ریاست جمهوری در قسمت اسناد و مدارک فعال بود، از قطعنامه راهپیمایی که در حزب جمهوری اسلامی تهیه شده بود به موقع مطلع شده و متن آن را به دست آورده بود. موضوع را با آقای علی امیرحسینی مسئول کمیسیون روحانیت و چند نفر دیگر در میان گذاشت. آقای بنی صدر در جبهه بودند. آقای امیرحسینی تلفنی مطلب را به اطلاع ایشان رسانید و گفت که در تظاهرات پنجشنبه ۵۹/۹/۲۷ در قطعنامه پایانی آن از آقای خمینی درخواست شده است که بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کنند. لطفاً بیاید تهران تا قبل از انجام کار، برای پیشگیری آن اقداماتی بشود.

آقای بنی صدر پاسخ دادند که من با جبهه خارجی در جنگ هستم و آن را رها نمی‌کنم که بیایم و به امور داخلی بپردازیم. فعلاً باید به مسأله جنگ بپردازم. آقای امیرحسینی، گفت این هم قسمتی از جنگ است و اگر نیائید و اقدامی برای پیشگیری آن نشود و قطعنامه با آن وضعی که دارد، خوانده شود، تأثیر قطعی بر تضعیف فرماندهی کل قوا خواهد داشت و قطعاً در جبهه‌های جنگ هم تأثیر منفی بر جای خواهد گذاشت.» (همان)

رئیس جمهور در خاطرات روزانه خود به این قطعنامه اشاره نموده است: «شب پس از بحث مفصل با نظامیان وقتی آن‌ها رفتند از تهران تلفن کردند که شما خوب است به تهران بیایید، چون یکی از مواد قطعنامه که قرار است در راهپیمایی خوانده بشود مربوط به فرماندهی کل قوا است و قرار است فردا به نزد امام بروند و از ایشان اجازه بگیرند که این ماده در قطعنامه باشد. من پاسخ دادم که به تهران نمی‌آیم و به لحاظ این که این مسئولیت سنگین سلامت مرا مختل کرده است. مرا به این‌جا کشانده است و هر آن که از این مسئولیت آزاد بشوم خواهم گفت: «آسوده شدم»، والا اگر قرار باشد بابت هر توطئه محل

کار را رها کنم خود نیز باور خواهم کرد که از روی اعتقاد در این کار نیستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۵)

با درخواست رئیس‌جمهور آیت‌الله خمینی طی پیامی خواهان لغو راهپیمایی و بازگشت آیت‌الله طاهری اصفهانی به اصفهان شد و بدین وسیله غائله تا حد زیادی فروکش کرد. متن اطلاعیه دفتر آیت‌الله خمینی به شرح زیر است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. پیرو اطلاعیه‌های متعدد و بسیاری که از طرف حضرات آقایان حجج اسلام و علمای اعلام شهرستان‌ها دامت برکاتهم و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و انجمن‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌های محترم دیگری که در مورد راهپیمایی روز پنج‌شنبه دهم ماه صفر برابر ۵۹/۹/۲۷ اعلام شده بود حضرت امام خمینی مدظله‌العالی ضمن تشکر و سپاسگزاری صمیمانه از احساسات و عواطف همگی آنان فرمودند با توجه به حساسیت زمان و مقطع فعلی که ما گرفتار مسئله جنگ با دشمنان اسلام هستیم و باید به مسائل و مشکلات مملکتی پردازیم و با توجه به اینکه بارها اعلام کرده‌اند که اگر به من و یا به عکس من اهانت شد، مردم عکس‌العملی نشان ندهند، بدین وسیله از عموم آنان تقاضا می‌شود از راهپیمایی‌هایی که قرار است به این عنوان انجام شود، صرف‌نظر نمایند و به کارهای مهم و رفع مشکلات دیگری که دارند پردازند و حتی‌الامکان مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند و ضمناً فرمودند: از جناب حجت‌الاسلام آقای حاج سید جلال‌الدین طاهری دامت افاضاته تقاضا می‌کنم، تا به درخواست اهالی محترم اصفهان بدین شهر بازگشته و کماکان به اقامه نماز جمعه و ارشاد مردم ادامه دهند و ارگان‌های انقلابی هم که اعلام تعطیل نموده‌اند به کارهای عادی خود مشغول گردند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

پس از لغو راهپیمایی، رئیس‌جمهور که در آن هنگام در جبهه به سر می‌برد در گزارش روزانه خود (تاریخ ۵۹/۹/۲۶) از بحران‌سازی رقبای سیاسی در شهرهای مختلف و به‌خصوص پایتخت گلایه نمود، و شرایط خود را با کسی که پیوسته و به‌صورت پنهانی او را مورد آزار قرار می‌دهند و او از سر درد فریاد می‌زند، مقایسه نمود:

«در راه رئیس ستاد و فرمانده نیروی هوایی و سرهنگ آذین با من همراه بودند ساعت ۲ اخبار رادیو را باز کردند و بیانیه دفتر امام درباره لغو راهپیمایی را خواندند. گمانم این است که با شنیدن این خبر در همه جبهه‌ها یک حالت آسایشی به وجود آمد. این فشارها و تشدیدها و تشدها فروکش کرد و بارقه امید از نو در دل‌ها روشن شد.

امید من این است که همه به راستی در خط امام قرار بگیرند و آنچه اصل است فدای اموری که گاه فرع هم نیستند نکنند. ما نمی‌توانیم به مردم خودمان بگوئیم در نخستین سال استقرار جمهوری از دفاع عاجز شده‌ایم و به دشمن اجازه داده‌ایم مردم مؤمن را آواره بکند و بر قسمتی از خاک ما تسلط پیدا بکند، بیرون راندن دشمن اصل است بقیه امور فرع و کمتر از فرع است. چند نوبت هم امام این معنا را تأکید کرده‌اند. به ملت اطمینان می‌دهم اگر هم گاهی من حرفی می‌زنم حالت من به حالت کسی می‌ماند که به او نیش و سوزن به‌طور بی‌سروصدا می‌زنند و او از روی ناچاری گاه فریادی می‌زند. دیگر حالا آنچه واقع شده مردم از آن اطلاع دارند و می‌دانند من چه دارم می‌گویم و تازه آن فریادی هم که می‌زنم در رابطه با جنگ است. حالت من به حالت کسی می‌ماند که با تقلائی کشته‌ای دارد بنایی را می‌سازد و می‌بیند که هنوز خشت بعدی را نگذاشته چند خشت از دیوار بنا را فرو ریخته‌اند و او ناچار باید آن‌ها را بر سر جای خود بگذارد و مراقبت هم بکند که آن‌ها را نریزند و یک سنگ تازه‌ای هم به روی آن‌ها بگذارد. انصاف داشته باشید به دست من، نیرویی، قابل و کارآمد نداده بودند، این نیرو ایجاد شده است. من نه تقدیر و تشویق می‌خواهم و نه ستایش می‌خواهم. آنچه می‌خواهم این است که با فشار سیاسی - روانی این نیرو تضعیف نشود تا ما بتوانیم دشمن را سرکوب کنیم. همین و بس.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۱)

در یک مورد دیگر راهپیمایی و زد و خورد مخالفان و موافقان رئیس‌جمهور پس از سخنرانی حسن لاهوتی از روحانیون مخالف حزب جمهوری اسلامی در مشهد و شعارهایی که بر ضد آیت‌الله بهشتی در آنجا داده شد باعث تشدید این گمان شد که جریانی درصدد است با اقدامات میدانی و برگزاری



متینگ‌ها و سخنرانی‌ها به تدریج جریان «حذف روحانیت» را اجرایی سازد. هر دو طرف یکدیگر را عامل شروع درگیری و اهانت به روحانیت می‌نمودند. محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی، استاندار خراسان (حسن غفوری‌فرد) را به دخالت در این آشوب‌ها متهم می‌سازد. او شعارهای داده شده در حمله به سخنرانی حسن لاهوتی را چنین اعلام می‌کند:

« [اقدام] به اخلال [در] سخنرانی آیت‌الله لاهوتی و آقای سلامتیان کردند و تعداد مشخصی برای برهم زدن سخنرانی، در بین جمعیت شعار مرگ بر لاهوتی، درود بر بهشتی، منافق حیا کن تریبون را رها کن، خمینی می‌رزمد لیبرال می‌لرزد و... سردادند، که با بی‌توجهی مردم روبه‌رو شد و سخنرانان به سخنرانی ادامه دادند. بعد از آن، همان اخلال‌کنندگان عکسی از آیت‌الله منتظری را پاره کردند» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱۱۷)

حسن لاهوتی برای آن‌که به مخالفان اثبات شود در سخنان وی هیچ اهانتی به مقام روحانیت نشده است اظهار داشت نوار سخنرانی خود را به آیت‌الله خمینی ارائه داده است تا ایشان در این مورد قضاوت کنند:

«به‌خاطر حوادثی که بعد از ایراد یک سخنرانی در مشهد پیش آمد که ملت ما تا حدودی آگاه از اصل ماجرا شده‌اند و من همچنان از رادیو و تلویزیون به عنوان یکی از دو متهم اصلی در مشهد، به عنوان یک مسلمان می‌خواهم که متن نوار سخنرانی را، «سخنرانی مشهد» را، برای آگاهی ملت ما پخش کنند. (تکبیر حضار) به امام امت هم پیام فرستاده‌ام و تقاضا کرده‌ام که اگر تاکنون متن نوار سخنرانی مشهد مرا نشنیده‌اند و یا در روزنامه نخواهند خواند، فضل و عنایت بفرمایند بشنوند و بخوانند اگر آن‌طوری که به جسارت به مقام ولایت فقیه و جسارت به روحانیت مبارز اصیل متهم شده‌ام اگر در آن سخنرانی چنین است و امام تشخیص می‌دهند که من نسبت به ولایت فقیه و روحانیت اصیل بی‌اعتقادم اول کسی که سزاوار ادب شدن است خودم هستم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۰)

رئیس‌جمهور آنچه حمله چماق‌داران به سخنرانی حسن لاهوتی در مشهد می‌خواند محکوم نمود و آن را اقدام مخالفانش برای تخریب چهره خود

می‌داند. او مدعی می‌شود موافقان و مخالفان سخنران هر دو از جریان رقیب و کل واقعه صحنه‌سازی بوده است.

«گزارش‌هایی هم به وزارت کشور فرستاده شده است و حالا من از وزیر کشور می‌خواهم آن گزارش‌ها را که به شهربانی و وزارت کشور آمده است برای اطلاع افکار عمومی عیناً منتشر کند تا مردم بدانند چه دست‌های خیانت‌کاری در کار است، تا به اساس این جمهوری ضربه بزند و چگونه می‌خواهد به دست خود، ریشه این جمهوری را بزنند. در همین تحقیق معلوم شد که دو مقام دولتی (در مشهد) در این کار دست داشته‌اند و آن‌ها بوده‌اند که این تظاهرات قلابی و ساختگی بعد از سخنرانی‌ها را به وجود آورده‌اند و موافق و مخالف هم خودشان بوده‌اند، البته متخصصین خوبی هم در این زمینه‌ها داریم، توده‌ای‌ها، درباری‌های سابق که در دوره مصدق هم همین بازی‌ها را می‌کردند، موافق و مخالف از خودشان درست می‌کردند و جریان‌سازی و جوسازی می‌کردند، این هم مسائلی است که تحقیق در آن و انتشار نتیجه تحقیق نهایت ضرورت را دارد باید محکم ایستاد که این تحقیق انجام بگیرد، هرچند من یقین دارم که این ایستادگی به این زودی به نتیجه نخواهد رسید و شاید هیچ‌وقت هم به نتیجه نرسد، چون اگر از روز اول هر مسئله‌ای رسیدگی و تحقیق شده و به نتیجه می‌رسید، کار ما به این جا نمی‌کشید، بسیاری از مسائل و مشکلاتی که کشور با آن دست به گریبان است، به وجود نمی‌آید. حالا هم این رسیدگی نخواهد شد. با این حال باید ایستادگی کرد تا این رسیدگی به عمل بیاید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۵)

وی در جایی دیگر از سخنرانی لاهوتی و سلامتیان دفاع می‌کند:

«از جمله مسائلی که برای‌شان طرح کردم همین مسئله مشهد بود که گفتم بروید و تحقیق کنید که آیا در سخن لاهوتی و یا در سخن سلامتیان مطلبی بر ضد روحانیت بوده است که عین آن را برای جامعه منتشر کنید، و آیا این سخنرانی‌ها به آن جریان‌ات منجر شده است و یا منشاء آن‌ها بوده است؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۶)

رئیس‌جمهور استاندار خراسان و معاون او را به برنامه‌ریزی برای ایجاد تشنج و راهپیمایی پس از سخنرانی حسن لاهوتی متهم می‌سازد:

«در جلسه با استانداران استاندار خراسان گفت که بله این‌ها که به طرفداری شما آمدند و در آن‌جا صحبت کردند در واقع به شما ضربه زده‌اند. من به او گفتم مطابق گزارشی که به من رسیده است، خود شما و مخصوصاً معاون شما نقش اساسی در وضعیتی که به وجود آمده داشته‌اید. از پله‌ها که پائین آمدیم کسی از مسئولین استان آمده بود که می‌خواست استاندار هم او را نبیند و چندین گزارش را به من داد که خواندم. متأسفانه حکایت از این داشت که معاون استاندار و یک شخص دیگری در کمیته مشهد بازیگران اصلی آن صحنه‌ها بوده‌اند و او می‌گفت در صورتی که امام ما را احضار کند فقط در محضر ایشان حاضر است حقیقت را آن‌طور که واقع شده به عرض‌شان برساند. او مدارک فراوان داشت که تأیید می‌کرد که این یک بازی و صحنه‌سازی بوده است.» (همان)

رئیس‌جمهور انحصارطلبی جریان مخالف خود را علت اصلی بهانه‌جویی آن‌ها و از آن‌جمله طرح مسئله حذف روحانیت می‌داند. او می‌کوشد جریان مخالف را نه تمام روحانیت بلکه بخشی از آن معرفی کند که به نمایندگی و در جهت اهداف سیاسی از آن استفاده می‌کند:

«مطلب دیگری که امروز به من اطلاع دادند این بود که مثل همان دوره انتخابات ریاست‌جمهوری از نو همین کسان راه افتاده‌اند و ناگهان مدافع روحانیت شده‌اند. تو پنداری خیلی دل‌سوخته روحانیت و اسلامند و یک خطر بزرگی را می‌خواهند رفع کنند! عقیده من این است که وقتی خلاف‌ها انجام می‌گیرد آن‌جا است که باید به فکر روحانیت باشند و به نام روحانیت کارهایی که روح روحانیت از آن خبر ندارد نکنند تا بعد مجبور نشوند وقتی به آن‌ها گفته می‌شود این خلاف‌ها چیست؟ بروند زیر عبا روحانیت خود را پنهان کنند. ما یک بام و دو هواها و تناقض‌های بسیاری را می‌بینیم. گرچه سابق یکی از زشتی‌ها در رفتار و گفتار تناقض بود یعنی یک چیزی را امروز بگوئید و بکنید فردا عکس آن‌را بگوئید و بکنید. اما این روزها مثل این‌که قبح

این قضیه هم از بین رفته چنانچه وقتی بسیاری خلاف ها انجام می‌گیرد اعدام‌های برق‌آسا انجام می‌گیرد و رفتارهای نادرست در زندان‌ها، دستگیر کردن های بی‌وجه انجام می‌گیرد. و وقتی می‌گویی چرا این کارها را می‌کنی؟ افکار عمومی دنیا این‌ها را به اسلام نسبت خواهند داد. می‌گویند ما اعتنایی به افکار عمومی دنیا نداریم، آن‌ها غرب‌زدگی است. به محض این‌که از این کارها انتقاد می‌کنی، می‌گویند که افکار عمومی دنیا به استناد این حرف‌ها بر ضد ما عمل خواهند کرد. اولاً معلوم نیست چرا به استناد خود این عمل ما، افکار عمومی را بر ضد ما نمی‌کنند که کرده‌اند و من علت بزرگ انزوای خودمان را همین امر می‌دانم و به گمان من انتقاد قاطع و ایستادن برای از بین بردن این امور تنها راه اگر نباشد، اساسی‌ترین راه برای بیرون آمدن از انزوا است. و باز روضه خواندن برای حال امام، هرکار که می‌خواهند می‌کنند به محض این‌که می‌گویی چرا این کارها را کردی؟ شروع می‌کنند که این حرف را زده‌ای، حال امام این‌طور شد آن‌طور شد. ممکن است نمی‌توانم بگویم که ایشان از شنیدن این حرف‌ها ناراحت نمی‌شوند، چون حکایت از اختلاف می‌کند اما قطعاً امام بیشتر ناراحت می‌شود از انجام آن کارهایی که مورد انتقاد قرار می‌گیرند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۷)

رئیس‌جمهور که از ابتدا این جریان را سناریوی جدید جریان رقیب می‌دانست با سوگیری پیکان مخالفان به سوی خود در مقام دفاع برمی‌آید: «چطور ممکن است کسی چون من که بیست سال در دفاع از روحانیت و ضرورت همگامی روحانی و روشنفکر برای ایجاد یک کشور مستقل آزاد که در آن دین حاکم بشود و انسان از راه دین آزادی واقعی را به‌دست بیاورد، سعی و کوشش فراوان کرده‌ام حالا در تبلیغات عده‌ای که از ابتدا برنامه‌شان این بوده «نوار تعزیه‌گردان»‌های‌شان [نوار آیت] همه افشاء شد مخالف روحانی شده باشم؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۴)

امیر مجد از روحانیون مبارز و سرپرست سازمان بسیج مستضعفان، طرح مسئله «حذف روحانیت» را نه به همه روحانیت بلکه به بخشی از آن‌ها مربوط

می‌داند که درصدد مسئولیت‌ها و مناصب عالی را در تسلط خود درآوردند. وی در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی از این دسته روحانیون انتقاد می‌کند:

«پدر بزرگوار امت: به برادران روحانی ما که امروز بار سنگین مسئولیت را بر دوش دارند، تذکر دهید که: باید یادشان باشد وقتی صحبت از روحانیت می‌شود، این قشر عظیم دلسوز جامعه، خلاصه نمی‌گردد در چند نفر که مسئولیت‌های اجرائی به عهده دارند. بلکه هزاران روحانی دیگر داریم که بدون چشمداشت و نام و نشان، با محرومیت‌ها و مشکلات صدچندان برابر گذشته، مشغول انجام وظیفه می‌باشند، و با این حال، دارای هیچ پست و مقامی نیستند. و همچنین این ضدانقلاب تنها نیست که از روش‌های غلط ما سوءاستفاده می‌کند، بلکه افراد کثیری از روحانیت که در جهت تحقق این انقلاب سهم بسزائی داشته‌اند، به این روش‌ها انتقاد دارند. چرا وقتی به یک یا چند نفر روحانی انتقاد می‌شود، سر و صدا راه می‌اندازند که طرف ضد روحانیت، ضد ولایت فقیه و بالاخره ضدانقلاب است؟ چگونه می‌توان هزاران نفر را که برخلاف نظر فلان فرد یا گروه صحبت می‌کند، جزو ستون پنجم دشمن به حساب آورد؟ چرا به جای تجدیدنظر در عملکردها و بررسی اشکالات و تصحیح آن‌ها، تمام کاسه، کوزه را بر سر مخالفان می‌شکنند!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۳)

سید حسین خمینی نوه آیت‌الله خمینی و از روحانیون حامی رئیس‌جمهور ، پس از وقایع ۱۴ اسفند که موجب تجدیدنظر و تردید عمده روحانیون درباره عملکرد رئیس‌جمهور شده بود، طی مصاحبه‌ای بخش عمده روحانیت را همراه و موافق رئیس‌جمهور خواند. او حمایت دوباره خود از وی را اعلام می‌کند:

«این مسأله را در جامعه مطرح می‌کنند، به این صورت که: «روحانیت ایران مثلاً با آقای بنی‌صدر مخالف است!»

من خودم در روحانیت ایران بوده و هستم و با خیلی از آنان نیز تماس دارم و راه و روش‌شان را هم می‌شناسم. لذا باید بگویم که ۹۰ درصد روحانیت ایران فعلاً با آقای بنی‌صدر موافق است. اما این روحانیت، روحانیتی است که

در کنار است و در همین «روحانیت کنار» که متشخصین روحانیتند، علماء و دانشمندان بزرگ اسلامی وجود دارند. اکثر این روحانیت از وضع فعلی ناراضیند، زیرا می‌بینید که خلاف کاری‌ها پای تمام روحانیت نوشته می‌شود. جامعه هم باید متوجه این مسئله باشد که همه روحانیت را در یک صف قرار ندهد. چرا که جامعه در حال حاضر بعضی گناهان را که انجام می‌گیرد، چون یک‌سری از روحانیت در سر کارند، کلاً پای کل روحانیت حساب می‌کنند، در حالی که ۹۰ درصد روحانیت کنار است. و این‌ها دوست دارند که واقعاً یک حکومتی در ایران باشد که در آن حکومت لیاقت‌ها به کار گرفته بشود. تخصص‌ها به کار گرفته شود.

این‌ها رئیس‌جمهور آقای بنی‌صدر را دوست دارند و هیچ مخالف هم نیستند. البته این را اعلام نمی‌کنند چرا که حساب بعضی جهات را می‌کنند. ولی متأسفانه این مسئله خلاف جلوه داده شده و می‌گویند که روحانیت با آقای بنی‌صدر مخالف است و آقای بنی‌صدر هم با روحانیت مخالف است. خود ما از سابق کتاب‌های آقای بنی‌صدر را خوانده‌ایم و از سابق ایشان را می‌شناسیم. اصلاً برنامه ایشان این بوده است که این مملکت با همکاری روحانیت اداره بشود و ایشان می‌گفتند که «هزارها سال در ایران بدون روحانیت حکومت بوده است و ما تجربه‌ای که می‌خواهیم در این مملکت پیاده بکنیم این است که با روحانیت مملکت اداره بشود.» و اصالتاً و از نظر اصولی و منطقی عقیده ایشان این است که در اداره مملکت با روحانیت همکاری باشد و روحانیت نباید از جریان‌های سیاسی که در مملکت می‌گذرد، کنار باشد. لذا، این که (علیه ایشان) می‌گویند، یک دروغ محض است. شما و مردم می‌توانید بروید و با روحانیونی که این گوشه‌کنارها نشسته‌اند و خون دل می‌خورند تماس بگیرید. نظر آن‌ها را درباره وضع بپرسید. آن‌وقت شما هم می‌بینید که اقلیتی در روحانیت آمده و حاکم شده‌اند و خودشان را به عنوان کل روحانیت معرفی می‌کنند.

اکثر روحانیت می‌داند که امروز، روزی نیست که انعکاس هر اشتباهی مثل زمان شاه باشد. چرا که زمان شاه هر اشتباهی و هر غلطی می‌شد به نفع اسلام

تمام می‌شد اما امروز هر اشتباهی که می‌شود به نام اسلام است. این آدم‌کشی‌های غیرقانونی، این مصادره‌های غیرقانونی و این بی‌حیثیت کردن مردم همه به ضرر اسلام است. اگر این‌ها از اسلام فقط یک جمله را در نظر می‌گرفتند، که می‌گوید: «حرمت المؤمن اعظم من حرمة الكعبة» (یعنی احترام مؤمن بالاتر از احترام کعبه است) این‌طور نمی‌شد. این‌ها اصلاً نه حیثیت افراد را در نظر می‌گیرند، نه حیثیت متشخصین و علماء را در نظر می‌گیرند و هر کسی را با یک مارکی، یکی را به عنوان ساواکی و یکی را به عنوان لیبرال و دیگری را به عنوان مرتجع و هر کسی را خلاصه به یک عنوان می‌کوبند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۲/۲۵)

چندی پس از فروکش کردن تنش و کشمکش‌های رسانه‌ای، راهپیمایی‌ها، اعلام حمایت‌ها، محکوم کردن‌ها و اظهار نظرهای شخصیت‌های روحانی و غیرروحانی در خصوص طرحی که به طرح «حذف روحانیت» معروف شده بود، آیت‌الله خمینی در دیدار عمومی خود با مردم درباره آن موضع‌گیری نمود. موضع آیت‌الله خمینی کمابیش شبیه موضع جریان مذهبی و به‌خصوص سران حزب جمهوری اسلامی بود. وی به تلاش‌هایی اشاره کرد که درصدد فرستادن روحانیت به مساجد و حوزه‌های علمیه و حذف آن‌ها از حضور اجتماعی و سیاسی در سطح جامعه است:

«الآن همه حيله ها در کار است که شما [روحانیت] را از سیاست کنار بزنند، شماها را نگذارند در امور اجتماعی دخالت بکنید. شما را نگذارند در حکومت هیچ دخالتی بکنید، بله ما یک وقتی که در نجف بودیم این کلمه را گفته‌ام علما را مرتبه‌شان بالاتر از این است که داخل بشوند در امور اجرائی لیکن در وقتی که افراد باشند که آن افراد متعهد به اسلام باشند و بتوانند کارها را روی موازین اسلامی اجرا کنند نه این‌که اگر هیچ کس هم نباشد و اشخاصی باشند که نتوانند روی مجاری اسلامی عمل کنند یا نخواهند روی مجاری اسلامی عمل کنند باز هم آقایان بروند کنار بنشینند و تماشاچی باشند. آن‌ها ما را بکشاندند به آن‌جائی که خودشان می‌خواهند. مسئله این‌طور نیست. مسئله این است که اگر سیاستمدارانی باشند که همان معنایی که مسلمین

می‌خواهند ولی در همین یک بعدش، ولو در همین بعد دنیائی‌اش آن‌ها طوری سیاست را انجام بدهند که ما استقلال‌مان و آزادی‌مان محفوظ بماند و ما به طرف شرق یا به طرف غرب کشیده نشویم البته آن‌ها هم بکنند هیچ مانعی ندارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۴)

ایشان به صراحت بی‌اعتمادی خود به سیاستمداران غیرروحانی را با توجه به سوابق‌شان بیان می‌کند و اقدام غیرروحانیون برای سوق دادن جامعه به آزادی (احتمالاً نوع غربی آن) را دلیل روشنی برای حضور روحانیت در صحنه و نظارت و دخالت در کارها می‌داند. در این‌جا برخلاف نظر عده‌ای که معتقدند آیت‌الله خمینی مخالف مداخله روحانیت در عرصه اجرایی-سیاسی بوده و نقش مشورتی و نظارتی برای آنان قایل بوده است، ایشان بر حضور روحانیت در صحنه تأکید دارد. البته در مقطع تاریخی اواخر سال ۱۳۵۸ و زمان انتخابات ریاست‌جمهوری ایشان عقیده دیگری داشت و ترجیح می‌داد غیرروحانیون در صحنه اجرایی-سیاسی فعال باشند. اما با توجه به سیر وقایع از ابتدای سال ۱۳۵۹ ایشان در چند سخنرانی پی‌درپی مسئله حذف روحانیت از سیاست را سیاستی استعماری دانستند که به دست عمال داخلی آن‌ها در حال انجام است. او نامی از شخص و یا گروهی نمی‌برد اما روشن بود جبهه ملی، نیروهای ملی-مذهبی و احزاب و گروه‌های چپ و تقریباً تمام احزاب فعال و نیمه‌فعال حتی بخشی از جریان مذهبی و روحانیون به جز حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو با حضور مستقیم روحانیت در صحنه اجرایی-سیاسی و حضور در مدیریت‌های کلان و تخصصی مخالف بودند، اما آیت‌الله خمینی در این مقطع زمانی نظر حزب جمهوری اسلامی و نیروهای مذهبی همسو مبنی بر حضور همه‌جانبه روحانیت هم در نظارت و هم دخالت در امور اجرایی را امضاء می‌کنند. این اختطاری نیز برای رئیس‌جمهور بود که موافق تز نظارت روحانیون و مخالف تز مداخله روحانیون در امور سیاسی - اجرایی بود:

«وقتی که ما ببینیم که این‌طور نیست که تمام این پست‌ها و تمام این قدرت‌ها را این‌ها اگر دستشان بیاید صرف می‌کنند در این‌که جامعه ما را به



جامعه مستقل و آزاد بکشند. ناچاریم ما اشخاصی که متعهد هستند و ما را نمی‌کشاند به این طرف و آن طرف دخالت بدهیم در امور، نظارت بدهیم در امور و همه ما و همه شما و همه نسل‌های آتیه آن‌ها باید چشم و گوش‌شان را باز کنند که دوباره هی شیطان‌ها نیایند تبلیغ کنند که آقا علماء را چه به سیاست، علماء را چه به دخالت در امور مملکتی این یک نقشه شیطانی است که الان هم مشغول پیاده کردنش هستند و مشغول تبلیغاتش هستند. بر شما ائمه جمعه و جماعت و بر همه ائمه جمعه‌ها و جماعت‌ها در همه قطرهای اسلامی در همه ممالک اسلامی این مطلب لازم است بلکه فرض است که مردم را بیدار کنید و به مردم بفهمانید این معنا را که این نغمه‌ای که در همه ممالک اسلامی بلند است که علماء نباید دخالت در سیاست بکنند این یک نقشه‌ای است مال ابرقدرت‌ها، مجری‌اش این‌ها هستند که در داخل کشور ما هستند. به حرف این‌ها گوش ندهید و بخوانید به گوش ملت که ملت بفهمد این معنا را که این نغمه نغمه‌ای است که می‌خواهند علما را از سیاست کنار بزنند و آن بکنند که در زمان‌های سابق به ما گذشته است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۴)

ایشان در جای دیگر قبل از طرح جریان حذف روحانیت نسبت به جریانی که در صدد خارج ساختن روحانیت از صحنه اجرایی است هشدار می‌دهد. او به صراحت روشنفکران عامل ابرقدرت‌ها را عامل این کار می‌داند. ببینید:

«ملت ما بیدار باشد، توجه داشته باشید که هر گوینده‌ای که بخواهد ایجاد اختلاف بکند، هر گوینده‌ای بخواهد روحانیون را تضعیف کند، نظر به روحانیون تنها نیست آن‌ها را تضعیف می‌کند دنبالش شما هستید، آن‌ها می‌خواهند که هجوم به این مملکت کنند و همه چیز این مملکت را ببرند و کسی نباشد یک تعرضی بکند، یک مقابله‌ای بکند، شما هر کدام‌تان که یادتان باشد از اولی که این کودتای رضاخان تحقق پیدا کرد تا حالا در هر قضیه‌ای که بوده است روحانیون در صف مقدم مخالفت کردند و زجرها کشیدند و حبس رفتند و تبعیدها رفتند و مردم مسلمان دنبال آن‌ها هستند و اگر چنانچه آن‌ها از مردم گرفته بشوند و مردم از آن‌ها گرفته شوند آن روزی است که

ابرقدرت‌ها جشن می‌گیرند روشنفکرهایی که عامل ابرقدرت‌ها نیستند لکن اعمالی می‌کنند. صحبت‌هایی می‌کنند که در نتیجه همان نتیجه عمال آن‌ها را می‌دهد بیدار بشوند، توجه بکنند به این‌که یک مملکت اسلامی است یک مملکتی است که مال خودتان شده است مستقل است، وابسته به هیچ‌جا نیست کاری نکنید که این وابستگی که گسسته شده است دوباره پیوسته بشود دعوت به اسلام بکنید.» (جمهوری اسلامی، ۱۶/۹/۵۹)

### انقلاب فرهنگی

در اوایل سال ۱۳۵۹ هنوز چند روزی از بازگشایی دانشگاه‌ها در سال جدید (فروردین ۱۳۵۹) نگذشته بود که بحث خروج نیروهای مسلح از دانشگاه و بلافاصله مسئله اسلامی کردن دانشگاه‌ها توسط جریان مذهبی مطرح شد. نیروهای سیاسی فعال در دانشگاه عمدتاً نیروهای چپ، روشنفکر و ملی‌گرا بودند و احتمالاً یکی از مراکز فعال سیاسی در مقابل جریان مذهبی به شمار می‌آمد. برخوردهای خشونت‌بار درون دانشگاه بین گروه‌های مختلف همچنین گروه‌های چپ با کمیته‌های انقلاب اسلامی سبب شد که رئیس‌جمهور دستور تخلیه دفاتر احزاب سیاسی از دانشگاه‌ها را صادر کند. بنی‌صدر از آن‌ها خواست در کمال آرامش، بدون خون‌ریزی و داوطلبانه این اقدام را انجام دهند و بدین ترتیب قائله خاتمه یافت اما بلافاصله مسئله اسلامی کردن دانشگاه از طریق طرح موسوم به «انقلاب فرهنگی» که نام آن برگرفته از نام انقلاب فرهنگی چین بود دنبال شد. در محافل جریان مذهبی بحث لزوم تعطیلی و تصفیه دانشگاه از اساتید و دانشجویان دگراندیش مطرح گردید. چنان‌که بعدها بنی‌صدر در خاطراتش نوشت این طرح هم در راستای اجرای طرح سرنگونی دولت وی (با استناد به نوار آیت) طراحی شده بود.

رئیس‌جمهور در سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی صریحاً با بسته شدن دانشگاه‌ها مخالفت کرد:

«تغییرات بنیادی [در دانشگاه‌ها] به صورت اصل پذیرفته شده بود، اما با توجه به وضعیت کشور ضرورت آن دیده شد که انجام آن با تعطیل دانشگاه و افزودن آشفته‌گی بر آشفته‌گی ملازمه پیدا نکند.

علاوه بر این اصرار بر تعطیل آن هم از راه تصرف دانشگاه چرا؟ اگر این امر آن هم دو ماه پیش از تعطیلات دانشگاه ضرورت دارد، چرا با اعلامیه وزیر مسئول یا شورای انقلاب انجام نگیرد؟ اگر گروه‌های مخالف بر این کار اصرار می‌ورزیدند می‌شد فهمید که مقصودشان چون موارد مشابه تضعیف دولت است، اما از سوی نیروهای خودی این کار قابل فهم و قابل توجیه به نظر نمی‌رسد.

در شرایط فعلی که ما در همه‌جا با مشکلات فراوان روبه‌رو هستیم و محاصره اقتصادی واقعیت پیدا کرده است، حتی بر مخالف روا نیست که دولت را تضعیف کند. آن‌ها که خود را معتقد به این انقلاب می‌دانند باید اصرار ورزند که هرکار از مجرای قانونی و از طریق مقام قانونی انجام پذیرد تا دولت بتواند بر امور مسلط گردد و چرخ اقتصاد را به حرکت درآورد. قوای مسلح را آماده دفاع از مرزهایی کند که در معرض تهدید هستند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱/۳۱)

ایشان کمابیش اطلاع یافته بود تصمیم قطعی گروه‌های قدرتمند و تصمیم‌گیر بر تعطیلی دانشگاه قرار گرفته و مقاومت وی در برابر آن ممکن است اثرات سوئی برای موقعیت‌اش پدید آورد لذا با موضعی میانه و اظهارنظر مستقل سعی داشت با تعدیل هیجانات سیاسی اوضاع را تثبیت کند. او در بیان دیدگاهش ابتدا از اسلامی کردن دانشگاه حمایت کرد و در ضمن با تحرکات مسلحانه گروهک‌های سیاسی مخالفت نمود. از سویی وی سعی داشت جلوی تعطیلی دانشگاه را بگیرد اما جریان مذهبی با گوشزد کردن خطر گروه‌های چپ‌گرا در نهایت حمایت آیت‌الله خمینی از تعطیلی را دانشگاه کسب کردند. رئیس‌جمهور در مقاله‌ای از رکود کار علمی و گرایش به سیاسی کاری در دانشگاه انتقاد می‌کند:

«بدین قرار فراهم آوردن زمینه برخوردهای قهرآمیز و دوری گرفتن از تولید اندیشه و دست و اصرار در فعالیت‌های تخریبی و توأم با خشونت و خونریزی بدون سبب و حجت، قطعاً مخالفت با اسلامی کردن اندیشه و عمل است. اگر در دانشگاه جو غرب‌زدگی به حکومت خود ادامه داده است، اگر استاد و دانشجو از تولید فکری می‌ترسند و شیفته مصرف فرآورده‌های از اعتبار افتاده غرب هستند، به‌خاطر آن است که ابداع و ابتکار برای هیچ گروهی، بله هیچ گروهی، ارزش نشده است. روش‌های سازنده برای هیچ گروهی ارزش نشده است. جایی که باید چون مغز جامعه کار و تولید کند، در ۱۴ ماه حکومت اسلامی هیچ تولیدی نداشته است.

اگر انقلاب فرهنگی ضرورت است چرا درنگ، چرا روش‌ها را تغییر نمی‌دهی؟ چرا به انسان خلاق و مبتکر تبدیل نمی‌شوی؟ چرا پیش‌آهنگ جامعه خلاق و تولید کننده نمی‌شوی؟ کجاست آن خلاقیت‌های علمی؟ کجاست آن گرایش به ابداع و تولید؟ درستی و نادرستی نظام آموزشی، در همین است. اگر نظام آموزشی نظام تولید بود، امروز جامعه ما تا بدین حد وابسته نمی‌شد. اما تغییر این نظام را روی کاغذ نمی‌توان انجام داد. و اگر می‌توان تغییرات بنیادی را به صورت طرح بر کاغذ نوشت، این کار نیاز به تعطیل دانشگاه و موج تعطیل در کشور ندارد.

این‌ها، این گروه‌های چپ‌نما در دو روز گذشته، ابتکار «عملیات قهرآمیز» را در دست گرفتند. چرا؟ بهانه آن‌ها چه بود؟ بهانه این بود که می‌خواهند دانشگاه‌ها را تعطیل کنند!! غافل از اینکه خود دانشگاه‌ها را تعطیل کرده‌اند. در دانشگاه درس و بحثی در کار نیست و عملاً به مرکز فعالیت‌های تخریبی و صدور این فعالیت‌ها تبدیل شده است. در عمل به مرکز تهیه نقشه‌های توطئه‌ها تبدیل شده است. وقتی من پرسیدم انقلاب فرهنگی چه حاجتی به تعطیل دانشگاه دارد، پاسخ شنیدم که دانشگاه به ستادهای عملیاتی گروه‌ها تبدیل شده است (بگذرم از این‌که حالا می‌گویند طرح این موضوع انحرافی است). دانشگاه باید جای علم باشد و محصول آن علم باشد. (انقلاب اسلامی،

(۵۹/۲/۳)

ایشان در جایی دیگر خواهان برپایی گفت‌وگوی سازنده بین گروه‌های سیاسی رقیب و اجتناب از درگیری در دانشگاه‌ها می‌شود:

«کار مغز را با مشت نمی‌شود حل کرد. مسئله‌ای که با مغز و اندیشه سر و کار دارد باید با اندیشه حلش کرد و دانشگاه را با مشت نمی‌شود به خط درآورد. دانشگاه را با اندیشه باید به خط آورد. ما این اندیشه را داریم. ضعف‌های ما جای دیگر است. این است که این اندیشه‌ای که داریم در دسترس نمی‌گذاریم، در بحث آزاد تفوق آن را نشان نمی‌دهیم، در عمل تفوقش را نشان نمی‌دهیم. اگر ما این نظام اسلامی را که داریم همه روی این انضباط اسلامی عمل بکنند و کارهای خودسرانه انجام ندهند، گروه‌ها مراکز قدرت تشکیل ندهند و ما با نظم و انضباط بتوانیم برنامه خودمان را اجرا بکنیم. نه تنها در داخل کشور هیچ‌کس جز به اندیشه اسلامی نمی‌گردد بلکه در بقیه جاهای دنیا هم ما موفق می‌شویم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲)

او روش پیشنهادی خود برای حل و فصل مسئله حضور گروهک‌های مسلح در دانشگاه را موفق ارزیابی می‌کند، اما دوباره تأکید می‌کند بسته شدن دانشگاه راهکار مفیدی برای اصلاح دانشگاه نیست:

«قبل از رفتن به خوزستان رئیس دانشگاه ملی، آقای دکتر تقی‌زاده به من تلفن کرد که دانشجویان اسلامی می‌خواهند که به اصطلاح، روی خط امام، که گفته است که دانشگاه‌ها باید منقلب بشود، این‌ها دست به تعطیل دانشگاه‌ها بزنند و انقلاب فرهنگی درست کنند. به آقای دکتر تقی‌زاده گفتم که، اولاً انقلاب تعطیل نمی‌خواهد، می‌توان طرح را آماده کرد و به اجرا گذاشت، ثانیاً این در حدود دانشگاه نمی‌ماند و به جاهای دیگر سرایت می‌کند و در شرایط فعلی این به صلاح ایران نیست و پس از آن به خوزستان رفتیم. در غیبت من، عملیات شروع شده بود. وقتی من برگشتم صبح جمعه، همین مطالب را بحث کردیم و گفتیم تعطیل برای چیست؟ در شورای انقلاب گفتند به این که گروه‌ها در دانشگاه یک ستادهائی تشکیل دادند که عملاً آن‌جا را دیگر از صورت محل درس خارج کردند، درس از بین رفته، گفتم خوب اگر علت تعطیل این است، ما می‌توانیم بگوئیم آن گروه‌ها، ستادهایشان را تخلیه کنند و مانع از این

بشویم که درس در دانشگاه تعطیل بشود. در شورای انقلاب گفته شد به چه ترتیبی گفتم، که به آن‌ها ۴۸ ساعت یا سه روز فرصت تخلیه می‌دهیم، اگر نکردند از مردم دعوت می‌کنیم که در محل حاضر شوند و بدون زد و خورد با نظم و انضباط انقلابی، مردم از این‌ها بخواهند که بروند. و هیچ کس جلوی مردم نخواهد ایستاد. این نظر به اتفاق آراء تصویب شد و پس از آن خدمت امام رفتیم و ایشان هم تصویب کردند و قرار شد امام جمعه هم در نماز این مطالب را خاطر نشان بکند که باید تصمیمات شورای انقلاب به اجرا دربیاید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲)

روزنامه انقلاب اسلامی عملکرد دستگاه‌های مسئول و مراکز قدرتمند تصمیم‌گیر تعطیلی دانشگاه و انقلاب فرهنگی را مورد نقد قرار می‌دهد: «از یکی دو ماه پیش بدین سو و در پی جریان انقلاب فرهنگی هر شخص و گروهی متناسب با وضعیت گروهی و شخصی و... خود مصاحبه می‌کند و راه حل ارائه می‌کند که یک سال دانشگاه را تعطیل می‌کنیم دو سال سه سال و یا... کسانی می‌گویند چندین سال هم که شد دانشگاه را تعطیل می‌کنیم پرسیدنی است:

۱- با خیل عظیم دانشگاهی چه کار خواهید کرد و خیال می‌کنید این بیکارها بیکار خواهند ماند: قطعاً عده‌ای از این‌ها نیروی خود را در جهت تخریب به کار خواهند انداخت و آیا راه حل ساختن کسانی که از اسلام دور هستند و یا بریده‌اند بدین گونه است؟

۲- با خود دانشجویان که جمعیت عظیمی است چگونه عمل می‌کنید؟

۳- اگر فرضاً سه سال دانشگاه‌ها را تعطیل کردید، آیا پس از سال سوم با دست خود مستشار و متخصص و کارشناس از خارج وارد نخواهید کرد؟ و خود را بیش از پیش در یوغ فرهنگی نخواهید کشید؟

۴- تعطیل دانشگاه‌ها به مدت چند سال آیا عجز جمهوری اسلامی در حل مسئله دانشگاه و فرار از مسئولیت نیست؟» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۳/۱۸)

بنی‌صدر گرچه با بسته شدن دانشگاه‌ها مخالف بود اما خود پیشنهاد راهپیمایی به مناسبت تأیید انقلاب فرهنگی در دانشگاه را ارائه داد و خود

سخنران این راهپیمایی بود. او در این راهپیمایی پرشور از تمام گروه‌های مسلح خواست دفاتر خود را از دانشگاه برچینند. روزنامه جمهوری اسلامی از این راهپیمایی چنین گزارش می‌دهد:

«صبح دیروز، بنا به دعوت قبلی ابوالحسن بنی‌صدر [رئیس‌جمهور]، نزدیک به دو میلیون نفر از مردم تهران در مقابل دانشگاه اجتماع کردند و در این اجتماع رئیس‌جمهور سخنان مهمی ایراد کرد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۳)

همین روزنامه سخنان رئیس‌جمهور را منعکس ساخت:

«علت این‌که می‌بینیم در دانشگاه‌های ما یک سلیقه‌های منحرفی پیدا شده‌اند، برای این است که علم در دانشگاه غریب و بیگانه شده است، باید دانشگاه با علم آشنا بشود، باید این اسم با مسما بشود. باید این محیط محل برخورد آراء و عقاید با شیوه علمی بشود. این محیط جای سنگربندی‌ها و چماق‌کشی‌ها نیست...»

ما نمی‌توانیم یک کشور مستقل داشته باشیم در حالی که برای پیچ و مهره سفت کردن هم محتاج مستشار خارجی هستیم. این دانشگاه باید مغزهای مبتکر و انسان‌های مستقل بسازد و به خواست خدا با این انقلاب فرهنگی یک چنین دانشگاهی به عنوان بهترین هدیه انقلاب اسلامی ما برای نسل امروز و فردا ساخته خواهد شد.

بنابراین چون امروز قرار بود روز افتتاح دانشگاه باشد و روز پایان مهلت شورای انقلاب بود، من اطمینان دارم که حضور شما در این جا دلیل بر تأیید شما است، بر تصمیم شورای انقلاب که دیشب نیز مورد تأیید امام برای بار دوم قرار گرفت. شما هم تصمیم شورای انقلاب را تصویب می‌کنید، بنابراین اجتماعاتی که امروز در همه شهرهای کشور برقرار است و تأییدی که در این اجتماعات از تصمیم شورای انقلاب شد، این تصمیم، تصمیم ملت است، تصمیم امام امت، تصمیم رئیس‌جمهوری و تصمیم شورای انقلاب است و همه دانشجویان باید این تصمیم را محترم بشمارند و عیناً اجرا کنند. از امروز دانشگاه باز می‌شود. در محیط دانشگاه برخورد هیچ نباید باشد، همه باید افتتاح دانشگاه را محترم بشمارند، هیچ‌کس حق ندارد در محیط دانشگاه و

خارج آن تحت هیچ نام و عنوانی برخورد به وجود بیاورد و کسانی که برخورد به وجود بیاورند، شما پاسداران عزیز که تمام دیروز و دیشب با منتهای فداکاری و منتهای صبر انقلابی و شکیبائی سخت درخور ستایش مراقبت کردید، تا برخوردها و نتایج زیان‌بار را به حداقل برسانید و توطئه کشتار و زد و خورد خیابانی را خنثی کنید از این پس مأمورید هر کس به هر عنوان حتی با نام اسلام و حتی به نام امام یا به نام شورا و رئیس‌جمهوری با چوب و چماق و یا غیر چوب و چماق خواست برخورد ایجاد بکند، شما موظف هستید فوراً آن‌ها را دستگیر کنید.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۳)

پس از آن‌که با حضور رئیس‌جمهور بساط گروه‌های چپ‌گرا از دانشگاه برچیده شد تلاش‌ها برای گرفتن موافقت آیت‌الله خمینی جهت بسته شدن دانشگاه‌ها آغاز شد و در نهایت به نتیجه رسید. بنی‌صدر بعدها انقلاب فرهنگی را ترفند جناح رقیب برای از بین بردن حمایت قشر دانشگاهی از رئیس‌جمهور دانست و تلویحاً مداخله خود در این کار را به نفع جناح رقیب دانست. رئیس‌جمهور چندماه بعد رکود و تعطیلی دانشگاه‌ها که از همان ابتدا وی با آن مخالف بود را به اعمال نسنجیده برخی روحانیون نسبت می‌دهد. وی در گزارش روزانه ۵۹/۸/۲۴ می‌نویسد:

«بعضی اعمال نسنجیده قبول‌اندند که روحانیت ضد علم است طوری که امروز تعطیلی دانشگاه‌ها و تق و لقی مدارس را به غلط به پای روحانیت می‌نویسند. به عنوان انقلاب فرهنگی چرا این کار را کردند؟ در این طرز فکر غلط و نادرست که ۱۰٪ مسلمانند و مکتبی، ۱۰٪ ضد اسلام، ۸۰٪ بی‌تفاوت و اگر دانشگاه را از آن ۱۰٪ ضد پاک کنند، ۸۰٪ بی‌تفاوت پیروی خواهند کرد و در دانشگاه را می‌شود باز کرد. و من بسیار اصرار کردم که چنین نیست و آن ۸۰٪ چوب خشک نیستند و اسلام را به این ترتیب نمی‌شود پیش برد. اسلام باید در صحنه نبرد عملاً حاضر بشود و همان‌طور که در صدر اسلام پیغمبر می‌کرد بکنیم و علمیت خود را به کرسی بنشانیم و از راه اغناء و هدایت درس‌خوانده‌ها را جذب کنیم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱۰)



## صدا و سیما

تسلط بر رسانه فراگیر صدا و سیما یکی دیگر از صحنه‌های رقابت رئیس‌جمهور و جناح رقیب بود. در مدت کوتاه چندماهه، هنگامی که رئیس‌جمهور همزمان رئیس شورای انقلاب بود و هنوز مجلس و هیئت دولت تشکیل نشده بود، یعنی در بازه زمانی بهمن ماه ۱۳۵۸ تا خرداد ماه ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور قادر بود اعمال نفوذ نسبی از طریق نصب رئیس صدا و سیما اعمال کند اما در دوره‌های دیگر یعنی قبل از بهمن ۱۳۵۸ و بعد از خرداد ۱۳۵۹ کمترین نفوذی روی دستگاه رادیو و تلویزیون نداشت.

در دوره قبل از ریاست‌جمهوری بنی‌صدر، صدا و سیما زیر نظر شورای سرپرستی که از طرف شورای انقلاب منصوب شده بود کار می‌کرد و پس از آن نیز صدا و سیما زیر نظر شورای سرپرستی آن که اعضای سه قوه در آن عضو بودند اداره می‌شد. از طرف قوه مجریه فرد منصوب نخست‌وزیر و نه رئیس‌جمهور عضو شورا بود و از طرف مجلس نیز فردی نزدیک به حزب جمهوری اسلامی در شورا حضور داشت و از طرفی قوه قضائیه تحت اشراف حزب جمهوری اسلامی بود و مشخص بود نماینده این قوه منصوب آیت‌الله بهشتی دبیر کل حزب جمهوری اسلامی و هماهنگ با وی خواهد بود.

حضور افرادی چون موسوی خوئینی‌ها، عبدالله نوری، علی لاریجانی، غلامحسین کرباسچی، امانی، حسن روحانی (فریدون) در ساختار تصمیم‌گیری صدا و سیما که گرچه همگی عضو حزب جمهوری اسلامی نبودند اما جملگی از افراد هماهنگ و همفکر با حزب بودند، اجازه هیچ‌گونه مداخله‌ای به رئیس‌جمهور نمی‌داد.

بنی‌صدر در دوره قبل از ریاست‌جمهوری یکی از منتقدین صدا و سیما بود و معتقد بود جو سانسور بر آن حاکم است. پس از انتخاب به ریاست‌جمهوری نیز اولین اختلاف وی با سید محمد موسوی خوئینی‌ها رئیس شورای نظارت بر صدا و سیما درباره انعکاس مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری پیش آمد و از آن پس نیز حتی هنگامی که رئیس صدا و سیما از سوی وی منصوب شده بود وی از جو حاکم بر صدا و سیما ناراضی بود و پیوسته از آن انتقاد می‌کرد.

به‌طور خلاصه می‌توان مسائل مورد اختلاف رئیس‌جمهور و جریان رقیب در صدا و سیما را به رئوس زیر تقسیم‌بندی نمود:

(۱) جو سانسور

(۲) انحصار شورای سرپرستی

### (۱) جو سانسور

آرمان‌گرایی ویژه رئیس‌جمهور در ظاهر مستلزم فضایی رقابتی، آزادی بیان و رسیدن به بهترین راهکارهای اجرایی در چارچوب خرد جمعی و حاصل گفت‌وگوی آزاد بین جریان‌های سیاسی موجود بود. وی چه در دوره مبارزات و چه پس از آن همواره برداشتن جو سانسور را مهم‌ترین اقدام انقلاب برای دستیابی واقعی به آزادی می‌دانست. تأکید ویژه وی بر بحث آزاد در همین چارچوب مطرح می‌شد.

در جریان رقیب اما مصلحت‌اندیشی‌هایی وجود داشت. اولاً جریان رقیب، بخشی از جریان مذهبی شامل حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو، با توجه به دسته‌بندی نیروهای سیاسی به دو بخش خودی - غیرخودی یا اصیل - غیراصیل مشخص بود که به دسترسی و تبادل آزادانه اطلاعات بدون سانسور توسط جریان‌های سیاسی مخالف قانون اساسی بخصوص مخالف اصل ولایت فقیه قایل نیست. و از طرف دیگر کلیت جریان مذهبی معتقد بود اگر جریان‌های سیاسی دیگر فرصت بیان دیدگاه‌های خود را پیدا کنند، گروه‌گرایی و رقابت‌های حزبی جو کشور را از آن چه در ابتدای پیروزی انقلاب وجود داشت ملتهب‌تر خواهد ساخت و هرج‌ومرج و خشونت سراسر کشور را فرا خواهد گرفت. به‌خصوص جریان مذهبی نگران گروه‌های مسلحی بود که هنوز سلاح در اختیار داشتند و به‌طور علنی قانون اساسی را ارتجاعی می‌خواندند. تقریباً تمام جریان مذهبی در این مورد با حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو هم عقیده بودند.

این درحالی بود که رئیس‌جمهور هم چندان اعتقادی به آزادی بیان بی‌قاعده و اعمال نفوذ گروه‌های معاند و مخالف قانون اساسی در صدا و سیما نداشت

اما معتقد بود فضای حاکم بر صدا و سیما کاملاً یک‌سویه و در اختیار یک جناح سیاسی قرار دارد و سانسور نه تنها شامل حال جریان‌های سیاسی چپ و ملی و چپ مذهبی و ملی - مذهبی می‌شد بلکه این سانسور شامل رئیس‌جمهور و اطرافیان وی نیز می‌شد.

به نظر می‌رسید رئیس‌جمهور حداقل خواهان شکسته شدن جو موجود به نفع خود و اطرافیانش بود. به عبارتی او خواهان هماهنگی نسبی این نهاد با خود بود. او بارها نسبت به سانسور حرف‌هایش و گزینش حرف‌های خود توسط صداوسیما انتقاد کرده بود.

رئیس‌جمهور چندبار با استناد به آماری که از سوی دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور تهیه شده بود مدعی بود مردم به رادیو و تلویزیون اعتمادی ندارند و حرف راست را از آن نمی‌شنوند. وی رادیو و تلویزیون را به سانسور متهم ساخته و کار آن را فحاشی و مداحی می‌داند.

«سنجش افکار دیگری است درباره رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها. همین‌طور که قبلاً نیز گفته‌ام با کمال تأسف رویه غلط موجب شده است که مردم اعتمادی به اخبار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها ندارند و ۷۲ درصد مردم معتقدند که سانسور می‌شود و ۱۷ درصد می‌گویند نمی‌شود و ۱۰ درصد جواب نمی‌دهند و بعد با این وضعیت تجدیدنظر اساسی لازم است و سؤال است که چرا به رادیوهای بیگانه گوش می‌کنند و درصد بالایی به این رادیوها گوش می‌دهند به علت این‌که دنبال خبرهای متنوع‌اند و در جست‌وجوی این هستند که ببینند حقیقت چیست؟»

همین‌قدر که این دستگاه‌های تبلیغاتی، خصوصاً این رادیو و تلویزیون که کارش به‌نظر من خلاصه می‌شود در مداحی و فحاشی اگر این رویه را ترک کند و بروی خط تبلیغ سازندگی و حرکت برای استقلال واقعی ایران، ما را بس و دستگاه‌های دولتی هم هرکدام کار خودشان را بکنند، کفایت می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۵)

وی در جای دیگر شبیه همین آمار را ارائه می‌دهد:

«بنی صدر سپس به انتقاد از وسائل ارتباط جمعی پرداخت و گفت: ۸۰ درصد از مردم می‌گویند که از رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها حقیقت نمی‌شنویم. خوب وقتی ۸۰ درصد مردم معتقدند که از رادیو و تلویزیون خودشان حقیقت نمی‌شنوند پس زمینه‌شان آماده می‌شود برای شایعه‌سازان پس برای این‌که این‌ها از بین بروند باید روش‌ها را عوض کنیم.» (آرشیو روزنامه انقلاب اسلامی)

وی در جای دیگر می‌گوید:

«کمتر توانسته‌اند توجه بکنند که حرف من چیست؟ و گمان کرده‌اند که این مسأله بر سر این است که چه کسی در آن‌جا مورد مدح و چه کسانی از گروه‌ها مورد دشنام قرار می‌گیرند. در حالی که صحبت بر سر این است که آن دستگاه تبلیغاتی که بنای کارش بر مدح و دشنام باشد، از کسانی مدح کند و به کسانی دشنام بدهد. آن مدح‌شوندگان را خراب می‌کنند و آن دشنام‌خوردگان را می‌سازد.»

خصوصاً که یک‌طرفه باشد، آن‌ها که دشنام می‌خورند، نتوانند از خود هیچ دفاعی بکنند و این همان تبلیغات رژیم سابق بود و همه نتیجه آن تبلیغات را دیدند و دیدند که چه بر سر آن رژیم آمد.» (همان، ۵۹/۵/۶)

در مقابل، حزب جمهوری اسلامی اما از جریان موجود در رادیو تلویزیون رضایت داشت، چنان‌که در بیانیه خود می‌گوید:

«برادرانی که امروز در صدا و سیمای جمهوری اسلامی زحمت می‌کشند اگرچه هیچ‌گونه ارتباط تشکیلاتی با حزب ندارند ولی به‌خاطر حمایتی که از اسلام و انقلاب به‌عمل می‌آورند مورد اشتیاق ما هستند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۹/۲۰)

رئیس‌جمهور جریان رقیب را به تلاش برای سیطره کامل بر صداوسیما و نادیده انگاشتن نقش رئیس‌جمهور در نظارت بر صدا و سیمای طبق قانون اساسی متهم می‌سازد:

«علت این‌که من با روش دستگاه‌های تبلیغاتی مخالفم این نیست که گویا قانون اساسی گفته است رادیو و تلویزیون باید تحت نظارت سه قوه باشد و

من مثلاً می‌گویم تحت نظارت شخص من باشد، اتفاقاً، آن پیشنهاد را شخص من نوشته و پیشنهاد کرده‌ام. مسأله نظارت سه‌قوه را چه در تهیه پیش‌نویس و چه در مجلس خبرگان من طرح کردم چرا چنین کردم؟

برای این که فکر می‌کردم و فکر می‌کنم این دستگاه‌ها برای این نیستند که یک گروهی آن‌ها را در دست بگیرد و خود را بر جامعه تحمیل بکند و با بقیه تسویه حساب بکند. فکر می‌کردم که این دستگاه‌ها برای آن است که مسائل اساسی مردم از راه بحث آزاد روشن بشوند به طوری که هیچ ابهامی در ذهن مردمی که باید همیشه در صحنه حاضر باشند به وجود نیاید.

گمان این بود که دستگاه تبلیغاتی نباید به صورت یک وسیله‌ای دربیاید که رئیس‌جمهور نیز از دست او در امان نماند، چه رسد به مردم دیگر، فکر این بود که اطلاعات و اخبار همان‌طور که هستند به اطلاع مردم برسد و در آن‌ها دخل و تصرف نشود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۲)

رئیس‌جمهور وجود سانسور در صداوسیما را علت اصلی مصاحبه‌های متعدد خود و نوشتن گزارش روزانه در روزنامه انقلاب اسلامی، قید می‌کند:

«قاعده این است که من زودبه‌زود به سؤال‌ها جواب بدهم تا مردم دائم در جریان امور باشند که مقداری را از طریق کارنامه روز انجام می‌دهم و بقیه را به لحاظ وضع نابسامان رادیو تلویزیون و وجود سانسور بر آن ترجیح می‌دهم تا وقتی که وضع به‌طور جدی در رادیو تلویزیون تغییر نکند از آن استفاده نکنم. دیشب به من گفتند که برای خودشان مشغولند که قانونی وضع بکنند که رادیو تلویزیون را به ترتیب دلخواه خودشان اداره کنند. این‌ها از یک نکته مهم غافل مانده‌اند و آن این است که در دست داشتن انحصاری یک وسیله تبلیغاتی نیست که به کدام کمک می‌کند، این دستگاه از اول انقلاب در دست‌های معینی بوده و به سود گروه‌های خاصی عمل کرده است اما نتیجه عملی کار به‌ضرر آن‌ها تمام شده است و رژیم شاه سابق هم این دستگاه را به انحصار تام و تمام در اختیار داشت. اما در عمل این دستگاه به زیان او کار کرد، چرا؟ برای این که در جهان ما امکان محدود کردن تمام مجاری خبری نیست. در کشوری که

رئیس‌جمهور آن که به رأی عمومی انتخاب شده است، سانسور بشود کسی از این دستگاه باور نخواهد کرد که حرف درست بزند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۵) وی در جای دیگر می‌گوید:

«مردم از من می‌پرسند که چرا در تلویزیون با شما مصاحبه نمی‌کنند گفت: من گفته‌ام تا وقتی که رادیو تلویزیون بی‌طرف نشوند و اسباب دست این و آن که هستند، نباشند حاضر به حرف نخواهم شد. کجا دیده شده است که مسئولین یک دستگاهی به خود اجازه بدهند پیام رئیس‌جمهوری را سانسور بکنند و برای مسلط شدن در این دستگاه از به‌کار بردن تیر و تفنگ مضایقه نکنند و مسلحانه با شلیک گلوله بخواهند در دستگاه رادیو و تلویزیون مسلط بشوند و عجب این‌که کسانی که این کار را کرده‌اند ترفیع مقام هم پیدا بکنند و مشهور بشوند. بنابراین تا وقتی که این بساط هست من از این دستگاه حرف نخواهم زد. و مصاحبه نخواهم کرد و باید بگویم که کوشش نکنید با تسلط انحصاری به این دستگاه لباس قانون بپوشانید و قانون را به‌صورتی وضع کنید که این دستگاه را به انحصار درآورد. بگذارید دستگاه‌های تبلیغاتی ما برای اسلام و برای کشور تبلیغ بکنند. نکنید کاری که همه عادات ناهنجار رژیم سابق از نو مسلط بشود. چقدر امام کوشید که میان روشنفکر و روحانی وحدت به‌وجود آورد شما چه کسانی هستید که به علم و تخصص حمله می‌کنید و می‌خواهید از نو در دنیا بگویند که اسلام ضد‌دین و ضد علم است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

رئیس‌جمهور تعطیلی بحث آزاد در رادیو و تلویزیون را به جناح رقیب نسبت می‌دهد و رویه مثبتی که در صداوسیما می‌توانست به وجود آید را سبب‌ساز گفت‌وگوی بین مردم و سیاستمداران و بازگشت از کاربرد زور به مباحثه زبانی می‌داند:

«از این معنا می‌گذرم که در عمل ما این وسیله تبلیغاتی را به چه صورت مورد استفاده قرار داده‌ایم فشار زیادی برای بحث آزاد وارد آوردم، چند نوبت هم به مقام اجرا درآوردیم ولی همان‌ها که از آزادی زیان می‌بینند اسباب تعطیل این بحث‌ها را هم فراهم آوردند. اگر رادیو و تلویزیون محلی برای

برخورد آزاد آراء و عقاید نشود و یک گروه یا چند گروه بخواهند آن را وسیله تبلیغ قرار بدهند از من باور کنند به حقیقت قسم همین‌طور است تجربه گذشتگان و کسانی که در دوران خودمان از این وسیله به همین منظور استفاده کرده‌اند گواه است که حق همین است نه تنها فایده‌ای از این کار نمی‌برند بلکه ضرر می‌کنند. رژیم سابق تسلط انحصاری بر این دستگاه‌ها داشت و خود همین تسلط انحصاری از اسباب سقوط آن رژیم در افکار عمومی ایران شد....

میدان بحث آزاد میدانی نیست که اشخاص بروند و فرصت را مغنم بشمارند برای این که عرض وجودی بکنند و کسب اعتباری بکنند و کمی بگویند و زیادی بشنوند. بحث آزاد برای این است که ضعف‌ها مشخص بشود و نقائص روشن شود و بحث بر راه‌حل‌ها متمرکز بشود، طوری که شنوندگان و گویندگان ببینند که از ضعف به قوت می‌روند اگر این شیوه را از آغاز پیش می‌گرفتند امروز رادیو و تلویزیون به‌عنوان یکی از مراکز مهم قوت و توانایی جمهوری ما درآمده بود. بدبختانه این شیوه در آن‌جا حاکم نشد و شیوه‌ای که حاکم شد همان است که «ضعف‌ساز» است و ضعف‌های ما را بیشتر و وحدت را در جامعه کمتر می‌کند. این است آن‌چه که ما خواسته‌ایم. اما این کار محتاج مدیرانی است که بدانند جمهوری به کسانی که فکر خود را به‌زور به جامعه القاء و تلقین کنند نیاز ندارد. این جمهوری اسلامی به کسانی نیاز دارد که به مردم مجال اندیشیدن و مجال مشارکت در جستجوی راه‌حل را بدهند و رادیو تلویزیون برای این کار است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲)

رئیس‌جمهور در نقد جریان رقیب اقدامات تبلیغاتی جهت‌دار آن‌ها در صداوسیما را عامل انزجار طبقه فرهیخته جامعه و گریز آن‌ها از کشور می‌خواند، وی به عنوان مثال اقدام تلویزیون برای تخطئه بحث آزاد را مثال می‌آورد:

«از دیگر مسائل که در این چند روز با وجود بیماری با آن روبه‌رو بودم، یکی مسئله فرار مغزها بود که هر روز می‌گریزند و به‌جای این که به کشور ما بیایند از کشور ما می‌روند. یک بیان آسان و ساده این است که بگوئیم این‌ها می‌روند. یک بیان آسان و ساده این است که بگوئیم این‌ها می‌روند و همان

بهرتر که بروند اما ما مسئولیم. آیا معنای صدور انقلاب غیر از این است که ما دیگران را به اسلام دعوت کنیم و آن‌ها اسلام را بپذیرند؟ و آیا کشوری که این مغزها از آن بیرون می‌روند قطعاً بر ضد اسلام و حکومت ما هم تبلیغ خواهند کرد، آیا می‌توانیم انقلابمان را صادر کنیم؟ آیا این تناقض‌گویی نیست؟ نقض غرض نیست؟ مردم دنیا به ما نخواهند گفت شما قبل از این‌که دیگران را به دین خود درآورید بهتر است درس‌خوانده‌های خود را به دین خود درآورید و به آن‌ها بقبولانید که اسلام برای زندگی راه بهتری است و بهترین راه‌ها است؟ وقتی مغزهای کشوری در سراسر دنیا بر ضد این جمهوری تبلیغ کنند چگونه می‌توان این جمهوری و این انقلاب را صادر کرد؟...

یکی از اموری که باید از بین برود تا این مشکل حل بشود، این است که واقعاً فرقی میان مکتبی واقعی و فرصت‌طلبان مکتبی‌نما، قائل شویم. برای مکتبی ضابطه تعیین بشود که در نتیجه جامعه ما جامعه‌ای بشود و ایران کشوری بشود که انسان‌های مکتبی در همان حدی مسئولیت بپذیرند که دانش آن را دارند. وقتی چنین شد مغزها به اسلام متمایل می‌شوند و استعدادها به کشور جذب می‌شوند. این را هم به مناسبت بگویم که گفتند نمایشنامه‌ای در رادیو تلویزیون در مقام تخطئه بحث آزاد راه انداخته‌اند و یا در روزنامه (حالا درست یادم نیست) که یک کسی آدم کشته و رفته‌اند او را بگیرند گفته باید بحث آزاد بکنیم! این جور تخطئه کردن‌ها را برای این آوردم که مشخص کنم چه عواملی موجب فرار مغزها می‌شوند. بحث آزاد میان دو جریان و دو اندیشه، دو فکر، دو راه حل است. «بحث آزاد» را این جور سبک کردن و دست‌انداختن خود نشان می‌دهد، برای بعضی اشخاص ترس از فکر مثل ترس جن از بسم‌الله است....

چه مشابهتی است میان برخورد آراء و عقاید درباره مسائل معین و این‌که کسی جنایتی کرده است و او را می‌خواهند بگیرند؟ آیا باید او را بگیرند و یا با او بحث آزاد کنند؟ این‌که این قدر در دنیا و در طول تاریخ برای درست اجرا شدن محاکمه فکر شده است، برای همین است که از طریق انجام یک رشته مباحثه حقیقت امر کشف شود، و معلوم شود چرا این جنایت انجام گرفت.



چون جنایت تنها مربوط به فرد نیست، مربوط به جامعه و بشریت است و اگر این‌ها از راه مباحثات دادگاه بر عموم معلوم نشود از کجا بدانند چگونه و چه اسبابی فراهم شد تا قتل‌ی انجام گرفت؟ اگر قاتلی خواهان بحث آزاد شد این در حقیقت قدم بزرگی است که خود او در جهت سلامت جامعه برداشته است. اگر شمایی که این نمایشنامه‌ها را تنظیم می‌کنید فکر اسلامی داشتید می‌دانستید که باید فوراً این دعوت را مغتنم بشمارید او را بیاورید و در یک بحث آزاد شرکت دهید که چرا این جنایت را کردی و ضمن این سؤال جواب‌ها و مباحثات بسیاری از قتل‌هایی که براساس انگیزه‌هایی که آن قاتل را به آن کار برانگیخته از بین می‌رفت.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۲۴)

## ۲) انحصار در شورای سرپرستی

تا پیش از ریاست جمهوری اعمال نظر بنی‌صدر در صداوسیما تنها به عنوان عضوی از شورای انقلاب نمی‌توانست چندان مؤثر باشد. به‌خصوص که روحانیون سرشناسی چون موسوی خوئینی‌ها احتمالاً با نظر مساعد آیت‌الله خمینی و تصویب شورای انقلاب در آن‌جا مشغول به کار بودند.

اما هنگامی که رئیس‌جمهور پس از انتخاب، به ریاست شورای انقلاب منصوب شد، خلاً قدرت سیاسی (فقدان مجلس و هیئت دولت) باعث شد به‌طور موقت ریاست بسیاری از دوایر دولتی از سوی رئیس‌جمهور و با اعمال نفوذ وی در شورای انقلاب منصوب شوند.

تقی فراحی گزینه اول رئیس‌جمهور برای ریاست صداوسیما بود. اما کمتر از چندماه زمان لازم بود تا وی شرایط کار در این سازمان را دریابد. شورای سرپرستی صداوسیما هنوز با محوریت موسوی خوئینی‌ها که مستقیم با دفتر آیت‌الله خمینی مرتبط و عضو هیچ حزب و گروهی نبود به روال معمول خود عمل می‌کرد. حضور برخی چهره‌های هماهنگ با جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی که حاضر نبودند دستورات مدیریت جدید را بی‌چون و چرا اجرا کنند مزید بر علت بود و عملاً رئیس منصوب رئیس‌جمهور کتتری بر اوضاع نداشت. تعدد مراکز قدرت که در قانون اساسی برای جلوگیری از

استبداد رأی پیش‌بینی شده بود یک‌بار دیگر خود را نشان داد. رئیس سازمان منصوب بنی‌صدر و شورای سرپرستی منصوب شورای انقلاب و مرتبط با دفتر آیت‌الله خمینی به طور مستقل در آن سازمان حکم می‌راندند.

چنان‌که مشخص بود تعدد مراکز قدرت در رادیو و تلویزیون هم وجود داشت چنان‌که تقی‌فراچی، رئیس صداوسیما، کمتر از سه ماه پس از انتصاب استعفای خود را به رئیس‌جمهور تقدیم کرد. او مداخله و خودمختاری مراکز قدرت را علت استعفای خود بیان کرد. وی در استعفانامه خود نوشت:

«کوشیدم که اهرم‌های لازم را برای شروع کار و به تحرک انداختن چرخ سازمان جمع‌آوری و به مرکز هدایت‌کننده متصل نمایم، ولی از آن‌جا که عموماً هرکدام از این اهرم‌ها در اختیار مرکز قدرتی بود که در درون سازمان به‌صورت خودمختار عمل می‌کردند و پذیرای هیچ عامل هدایت‌کننده‌ای نبوده و نیستند، این‌بار وضع بدتر شد چرا که در داخل آنان که در بدو امر زیر بار هماهنگی و داشتن یک مرکزیت مشورتی هدایت‌کننده نمی‌رفتند حال عملاً بر علیه مدیریت عامل، علم مخالفت لجوجانه برداشتند، لیکن در خارج آن‌چه به‌نظر می‌رسد، مسئولیت مدیرعامل است که گناه‌کار اصلی به حساب می‌آید یعنی عملاً مدیر عامل پوششی است بر خطاکاری کسانی که مسئولیتی ندارند اما با تکیه بر مراکز قدرت و در یوزگی سیاسی و سعایت نزد این و آن صحنه‌گردان تمام بازی‌ها هستند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۱)

پس از استعفای تقی‌فراچی رئیس‌جمهور محمد مبلغی اسلامی از افراد هماهنگ با خود را به ریاست شبکه دوم صداوسیما منصوب کرد. وی در عین حال قائم مقام صداوسیما نیز بود. هم‌زمان با این از طریق اختیارات دو قوه دیگر، عبدالله نوری (از روحانیون نزدیک به امام جمعه اصفهان و بعدها وزیر کشور دولت هاشمی رفسنجانی) به مدیریت اطلاعات و اخبار صداوسیما منصوب شد و ایشان با به‌کار گماردن دو نفر از دوستانش غلامحسین کرباسچی، و امانی به مسئولیت‌های کلیدی آن سازمان و پاکسازی عده‌ای، تغییراتی به نفع جریان مذهبی به‌وجود آورد. با توجه به شرایط ملتهب آن‌روزها، اصطکاک سیاسی از رأس هرم قدرت به‌طور طبیعی به قاعده هرم

قدرت سرایت کرد. گرچه عبدالله نوری در مقطع ریاست جمهوری همراه امام جمعه اصفهان از نامزدی بنی‌صدر حمایت کرد اما در سازمان صداوسیما به‌طور مستقل عمل می‌کرد. گویی شرایط هیجان‌انگیزی ایجاب می‌کرد روحیه استقلال‌خواهی بر مدیران کلان حاکم باشد و هر مدیری با توجه به خط‌کشی‌های موجود سعی در مهار رقیبان از جریان مقابل داشت اما این فقره بسیار جالب بود. مدیر منصوب دو قوه در صدا و سیما، اجازه ورود به قائم مقام همان سازمان را نمی‌دهد و هنگامی که وی سعی می‌کند وارد محل کار خود شود به سوی ماشین وی تیراندازی می‌شود. در واقع در حکومتی ولو با دوگانگی و خصومت شخصی بین مقامات این‌گونه برخوردها، می‌تواند نشانه وخامت اوضاع در آینده نزدیک باشد. به هر حال مبلغی اسلامی منصوب رئیس‌جمهور و از مقام خود عزل نشده بود و چنین برخوردی نشانگر بی‌اعتنایی و فراتر از آن شکستن حرمت شخص دوم کشور بود. علی‌رغم تمام مدعیات مخالفان رئیس‌جمهور که غالباً مخالفت‌ها را سازمان نیافته و اختلاف شخصی با رئیس‌جمهور تلقی می‌کرد چنین برخوردهایی نمی‌توانست شخصی تلقی شود.

از این گذشته چنین اقداماتی با شدت و ضعف متفاوت به دفعات رخ می‌داد و البته دستگاه قضایی هم به آن ورود نمی‌کرد. رئیس‌جمهور نیز چون بقیه موارد درست یا نادرست انگشت اتهام را به سوی سران حزب جمهوری اسلامی اشاره می‌رفت. این در حالی بود که نه موسوی خوئینی‌ها و نه عبدالله نوری در ظاهر رابطه خاص و تعریف شده‌ای با حزب نداشتند. روزنامه انقلاب اسلامی جریان تیراندازی به ماشین حامل قائم مقام صداوسیما را چنین شرح می‌دهد:

«صبح دیروز به هنگام ورود قائم مقام مدیرعامل سازمان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی به ساختمان جام جم در مقابل در ورودی این محوطه تیراندازی شد که خوشبختانه در این تیراندازی به کسی صدمه‌ای وارد نشد. به گزارش خبرنگار انقلاب اسلامی در پی درگیری‌های چند هفته اخیر در سازمان رادیو تلویزیون که موجب ایجاد اختلالاتی در عملکرد پرسنل این

سازمان شده و در آنان نارضایتی ایجاد کرده است، صبح دیروز هنگامی که دکتر مبلغی اسلامی قائم مقام مدیریت عامل سازمان رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی به اتفاق معاون امور برنامه‌ها و مدیر تولید آن سازمان قصد ورود به محل کار خود در ساختمان جام جم را داشته‌اند با مخالفت مأمورین انتظامی روبه‌رو شده و چون دلیل قانونی برای اطاعت دستورات آن مأمورین را نمی‌دیدند به محض ورود به محوطه با تیراندازی مأمورین مسلح روبه‌رو شدند.

دکتر مبلغی اسلامی قائم مقام مدیر عامل سازمان ضمن توضیح این مطلب افزود وقتی که مأمورین مزبور به من گفتند شما حق ورود به سازمان را ندارید و پرسیدم چه کسی به شما چنین دستوری داده است گفتند آقای امانی و وقتی من متذکر شدم که وی توسط مدیرعامل اخراج شده است با استناد به دو نامه که بر شیشه‌های درهای ورودی همه ساختمان‌های تلویزیون نصب شده است گفتند، از حجت‌الاسلام (عبدالله) نوری مدیر اطلاعات و اخبار و شورای عالی دفاع دستور داریم. وی افزود از آنجا که خود دستور دهنده به آن افراد بر اساس سلسله مراتب سازمانی و اداری فقط خود من می‌توانم باشم خود را به هر جهت ملزم به رعایت دستورات آنها ندانستم و برای مراجعه به محل کارم اتومبیل را به حرکت درآوردم که در همین حال تیراندازی با اسلحه ژ-۳ شروع شد خوشبختانه در این تیراندازی‌ها به کسی صدمه‌ای وارد نیامد و من برای حفظ جان همکارانم در جلو محوطه ساختمان ۱۳ طبقه اتومبیل را متوقف کردم که در آنجا نیز گروه دیگری از افرادی که از آقای امانی و حجت‌الاسلام نوری دستور می‌گیرند با اسلحه مانع ورود ما به محل کارمان شدند. در همین هنگام کارکنان سازمان که با شنیدن صدای تیراندازی از اطاق‌های کارشان بیرون آمده بودند به آنان اعتراض کردند و در نتیجه ما توانستیم به محل کارمان وارد شویم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۸)

مبلغی اسلامی در مصاحبه با روزنامه انقلاب اسلامی ریاست عبدالله نوری و غلامحسین کرباسچی در صداوسیما را بر پایه زور اسلحه می‌داند:

«مدیرعامل سازمان یعنی این جانب مدیر پخش قبلی یعنی آقای کرباسچی را برکنار کردم که این کار به تائید مدیرعامل سازمان نیز رسید. در مورد دلایل

این تغییر بعداً توضیح خواهم داد. اما آقای کرباسچی به دستور آقای حجت‌الاسلام نوری مدیر اطلاعات و اخبار و به‌وسیله افراد مسلح غیرقانونی مدیر پخش جدید یعنی آقای سید علی غروی را از آن‌جا بیرون کردند که در نتیجه آقای کرباسچی به زور اسلحه در آن‌جا مدیریت می‌کنند.

حال با توجه به اعمال غیرقانونی فوق که مسلحانه نیز حمایت شده و می‌شود این‌جانب در سمت قائم مقامی مدیریت عامل سازمان رادیو تلویزیون اعلام می‌کنم که صداوسیما جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال پخش برنامه‌های شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران ندارد. چون در حال حاضر پخش شبکه اول از طریق زور اسلحه جریان دارد و از کنترل مدیریت قانونی آن خارج است.» (انقلاب اسلامی، ۱۳/۸/۵۹)

محمد مبلغی اسلامی قائم مقام صدا و سیما و چهره متمایل به رئیس‌جمهور پیوسته از گفت‌وگوی آزاد بین جریان‌های سیاسی سخن می‌گفت و مناظره بین آن‌ها را تبلیغ می‌کرد. وی با تبلیغ وسیع از گروه‌ها و احزاب و جمعیت‌های مختلف خواست آمادگی خود برای بحث آزاد در تلویزیون (شبکه دوم) را اعلام کنند تا طی چند جلسه، موضوعات اساسی جامعه، به‌خصوص مسائل سیاسی مورد بحث و تبادل نظر کارشناسان قرار گیرد. با آن که عده‌ای آمادگی خود برای مناظره را اعلام داشته بودند، یک‌باره اعلام شد اولین مناظره تلویزیونی بین دو چهره سیاسی شناخته شده صادق قطب‌زاده وزیر خارجه پیشین و محمد مبلغی اسلامی قائم مقام صداوسیما (رئیس شبکه دوم) انجام خواهد شد. این مناظره دقیقاً ۱۰ روز پس از جلوگیری از ورود مبلغی اسلامی به محل کار خود رخ داد و بازتاب بسیاری یافت.

در این مناظره صادق قطب‌زاده به افشاگری علیه حزب جمهوری اسلامی دست زد و این حزب را انحصارطلب و درصدد به‌دست‌گیری تمام پست‌های کلیدی دولتی و سیطره بر تمام بخش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه دانست.

بلافاصله پس از این مصاحبه در همان شب دادستانی تهران که در آن هنگام برعهده علی قدوسی بود اقدام به بازداشت وی نمود. علی قدوسی از دوستان

قدیمی آیت‌الله بهشتی و منصوب وی بود و از آن‌جا که آیت‌الله بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی بود جریان مخالف حزب جمهوری اسلامی این ماجرا را نشانگر تسلط روابط حزبی در دستگاه دولتی و قضایی دانست. مبلغی اسلامی هم با اطلاع یافتن از دستور جلب‌اش از تهران متواری شد.

نهضت آزادی ایران که قطب‌زاده نماینده غیررسمی آنان بود بلافاصله به این اقدام واکنش نشان داد و طی اعلامیه‌ای بازداشت وی به واسطه انتقاد از حزب جمهوری اسلامی را محکوم ساخت. گروه‌ها و احزاب و افراد مستقل نیز این اقدام را محکوم کردند. از جمله آیت‌الله پسندیده برادر بزرگ‌تر آیت‌الله خمینی، آیت‌الله اشراقی داماد آیت‌الله خمینی نیز دستگیری وی با توجه به سوابق او را محکوم نمود و چنین گفت:

«اگر اشراقی‌ها، بنی‌صدرها و قطب‌زاده‌ها و دیگران همه فدای این هدف شوند هیچ مانعی ندارد. این افتخار را بی‌خودی کسی به خودش اختصاص ندهد. همه انقلابی هستند. همه در خط امام‌اند. یعنی دور خط اسلام‌اند. همه انقلابی هستیم. همه برادر هستیم. همه برادریم. همه متعهدیم.» (میزان، ۵۹/۸/۲۸)

رئیس‌جمهور ضمن اشاره به موارد اختلافش با صادق قطب‌زاده وزیر سابق امور خارجه، دستگیری او به واسطه صحبت در تلویزیون و متهم ساختن حزب جمهوری اسلامی به انحصارطلبی را امری نادرست می‌داند. وی در گزارش روز ۵۹/۸/۱۷ می‌نویسد:

«مدتی نگذشته بود که معلوم شد آقای قطب‌زاده را دستگیر کرده‌اند. من شاید متجاوز از ده سال باشد که حول یک امر صحیحی ایستادگی کرده‌ام و آن این است که ما باید کار جمعی را تمرین کنیم و بیاموزیم و تک‌روی در کارمان نباشد. من در کار جمعی آقای قطب‌زاده را ضعیف می‌یافتم در نتیجه عملاً با هم نبودیم و نمی‌توانستیم باشیم. بعد از آمدن به ایران نیز دوباره من چند نوبت به او خاطر نشان کردم که وقتی استعدادها نتوانند کار جمعی بکنند و بیاموزند، بی‌استعدادها، قدرت‌طلب‌ها، آلت‌بازها و آلت‌ها به قدرت می‌رسند و آن چه را که انتظارش را نداشتید بر سر شما می‌آورند. به هر حال با شنیدن

این خبر نامه‌ای به دادستان کل نوشتم تا در تاریخ ضبط بشود که در جمهوری اسلامی چه روش‌ها و چه منش‌هایی هنوز هستند و حکومت می‌کنند. همین رادیو تلویزیون صدها بار به همین شخص که وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب بود بد و بیراه گفت و یک نفر هم برای این کار تعقیب نشد، بلکه آن‌ها که این کار را می‌کردند تشویق هم می‌شدند. حالا از او دعوت کرده‌اند و رفته است در تلویزیون حرف زده است، خوب آزاد بوده و حرفش را زده است. او را گرفته‌اند. برای چه کسی در این جمهوری تصور امنیت وجود دارد، وقتی هیچ قید و بند اخلاقی و قانونی وجود ندارد؟ این سقوط انقلاب است، چیزی نیست که بتوان آن را تحمل کرد.

تا آن‌جا که بر من معلوم شد کسی هم به‌طور علنی به این کار اعتراضی نکرده است که خود این هم داستان غم‌انگیز دیگری است. به هر رو در عمر جامعه لحظاتی هست که سکوت، مرگ است. در این لحظات سکوت مرگ انقلاب است و نمی‌باید اجازه داد این‌طور با اساسی‌ترین ارزش‌های انقلاب و بهترین معیارهای اخلاق اسلامی بازی شود.

به‌هر حال نامه مفصلی به دادستان کل نوشته‌ام، او نزدیک نیمه‌شب با من تلفنی صحبت کرد و گفت به این‌که من نامه شما را خواندم. در قسمت رادیو تلویزیون شما به من اعتماد کنید. من درست می‌کنم در مورد قطب‌زاده هم من نمی‌خواستم خود را وارد کنم، حق با شما است. بازتاب داخلی و خارجی آن زشت و زننده است. البته شب گزارش اخبار خبرگزاری‌ها و رادیوهای خارجی را هم که آورده بودند خواندم. همه راجع به این توقیف گفته بودند. خوب لابد باز خواهند گفت که «ما اعتنائی به افکار عمومی نداریم!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۹/۱)

ایشان در جایی دیگر بازداشت قطب‌زاده را به منزله هشدار به منتقدین حزب جمهوری اسلامی قلمداد می‌کند که در صورت انتقاد علنی چه سرنوشتی در انتظار آنان خواهد بود:

«خوب، آن‌هایی که به توقیف قطب‌زاده دست زده‌اند، در حقیقت تنها نمی‌خواستند او را به جهت حرف‌هایی که در تلویزیون زده بود بگیرند بلکه

فکر می‌کردند که با استفاده از این موقعیت و فرصت اگر شدت عمل را نشان بدهند و «او» و «مبلغی» را بگیرند دیگر کسی جرأت نخواهد کرد که لب باز کند و عملاً سانسور رئیس‌جمهوری کامل خواهد شد. می‌ماند خود او (رئیس‌جمهور). وقتی خود او هم اسباب بیان نداشت، در حقیقت می‌شود جوی مناسب با آرزوهای قدرت‌پرستان. اما واکنش شدید مردم موجب شد که نتوانند برنامه خودشان را اجرا بکنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۱۸)

رئیس‌جمهور گرچه اختلافات عمیقی در گذشته با قطب‌زاده داشت اما پس از پیروزی انقلاب وی را دارای موضعی نسبتاً مشترک (به‌خصوص در مورد آزادی گروگان‌ها) یافت و بنابراین نزدیکی آن‌ها به یکدیگر امری بدیهی بود. دستگیری قطب‌زاده موجب عکس‌العمل رئیس‌جمهور شد. رئیس‌جمهور به پرسشی در این باره پاسخ می‌دهد:

«نظر جناب‌عالی را در مورد دستگیری آقای صادق قطب‌زاده که از افرادی بودند که امام شخصاً ایشان را تأیید کرده‌اند و عکس‌العمل این قبیل اعمال و اثر آن‌ها بر روحیه سربازانی که آنان را در مقابل سئوالات بی‌جوابی قرار می‌دهد چیست؟»

رئیس‌جمهوری در پاسخ اظهار داشت: بهتر این است که شما این سؤال را از کسانی بکنید که این کارها را می‌کنند و نه تنها مرزها و حریم قانون را می‌شکنند بلکه تأثیرات فوق‌العاده زیانبار همان‌طور که در سؤال شما است بر روحیه کسانی می‌گذارند که مشغول جنگ هستند و خصوصاً به آن‌ها وقتی که بازی می‌گردید بگوئید حرف‌های یأس‌آمیز شما و تسویه‌حساب‌هایی که می‌کنید از صدها گلوله خمپاره و توپ و تانک دشمن برای ما مضرتر است. به سرنوشت ملت‌تان، دین‌تان و خودتان بیاندیشید و رحم کنید و این‌گونه با اعصاب کسانی که مشغول جنگ هستند بازی نکنید هر عملی و هر سخنی که موجب تضعیف روحیه بشود از صدها حمله هوایی مضرتر است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۵)

ایشان در جایی دیگر می‌گوید مناظره و بحث آزاد را باید با مناظره و گفتگو پاسخ گفت نه با احضار و حکم جلب:



«من عقیده دارم این اشتباهی است که مرتکب شده‌اند و قاعده نبود ایشان را احضار و جلب و بازداشت کنند، بلکه قاعده این بود که اگر اشخاصی راجع به ایشان مطالبی دارند، بیایند و بحث کنند و روشن کنند قضیه را و اگر روشن شد طبق قوانین قضائی برای ایشان احضاریه بفرستند و آزادانه کیفرخواست صادر نمایند و بعد از اثبات عمل کنند. و ایشان خوب است سر کارهایشان باقی باشند و بحث آزادشان را هم ادامه دهند و اگر حرف و دلیلی داشت مبنی بر این که ایشان خلاف کردند یا تشنج ایجاد کردند یا برخلاف حقیقت چیزی گفتند بیایند اثبات کنند و از ایشان بپرسند. پس از این که پرسیدند اگر تخلف ایشان محرز شد آن وقت باید محکوم شوند در حالی که اکنون برخلاف نظر مردم و اصول قانون اساسی است.» (همان، ۵۹/۸/۲۱)

رئیس‌جمهور در جریان دستگیری قطب‌زاده، تفاوت قائل شدن بین کسانی که از حزب جمهوری اسلامی انتقاد می‌کنند و کسانی که از رئیس‌جمهور انتقاد می‌کنند را نمادی از غرض‌ورزی و بی‌عدالتی جریان مقابل که قوه قضائیه را در اختیار دارد، می‌داند. وی پیش‌بینی می‌کند برخورد گزینشی و برخورد با دستگاه‌های تبلیغاتی حامی رئیس‌جمهور تا توقیف تنها تریبون حامی وی، روزنامه انقلاب اسلامی، پیش خواهد رفت:

«دوم این که اگر این امور باید مورد مؤاخذه واقع بشوند در همین رادیو کسان دیگری هم بر ضد رئیس‌جمهور برنامه اجرا می‌کنند آن‌ها را چرا نمی‌گیرند؟ و حال آن که رئیس‌جمهور در حال جنگ است؟ بیشتر باید آن‌ها را مطرح کرد که مستقیماً انعکاسش در روحیه کسانی است که می‌جنگند ما تا به حال ندیده‌ایم که به آن‌ها چیزی بگویند تازه تشویق هم می‌شوند.

بیشتر از این‌ها، من دیروز یک جزوه‌ای را دیدم که باز همان دسته‌کذایی منتشر کرده‌اند به اسم مجاهدین انقلاب اسلامی و در آنجا یک دروغ‌های فوق‌العاده آشکاری گفته‌اند و این جزوه اگر به دست کسانی که می‌جنگند بیفتد و بخوانند فوق‌العاده خطرناک است. چطور، این که این قدر تأثیر سوء دارد این را نرفتند بگیرند.

پس این معلوم و آشکار است که یک دستی در کار است که همان جنگ درونی و سیاسی را به راه بیندازد.

این‌گونه امور به‌نظر من یکی از جنبه‌های خوب انقلاب ما است اگر ما بگوئیم که حتی در وقتی که جنگ است ما آزادی بیان را سلب نمی‌کنیم. این‌جور که دارد پیش می‌رود می‌شود گفت که بنابراین، این است که سانسور رئیس‌جمهوری را کامل بکنند رادیو تلویزیون را به صورتی درآورده‌اند که من گفته‌ام تا وقتی که آن‌جا اصلاح نشود از رادیو تلویزیون صحبت نخواهم کرد. خیلی هم مراجعه می‌کنند که من مسائل را به مردم بگویم و توضیح بدهم من هم گفته‌ام تا وقتی که آن‌جا اصلاح نشود از رادیو تلویزیون حرف نخواهم زد حالا فقط (یک) روزنامه مانده است که من در آن‌جا کارنامه روز را منتشر می‌کنم آن هم خیال می‌کنم با این مقدماتی که من می‌بینم به زودی آن را هم تعطیل خواهند کرد تا سانسور ما کامل بشود.» (انقلاب اسلامی، ۱۷/۸/۵۹)

طرح موضوع عدم رعایت عدالت قضایی بین موافقان و مخالفان رئیس‌جمهور که در بالا به آن اشاره شد در مواردی دیگر نیز توسط ایشان، تکرار شد. وی از بازداشت موافقان خود و پاداش دادن به مخالفان خود شکایت می‌کند:

«چه‌کس از نهاد قضائی می‌پذیرد که ناسزا گفتن به رئیس‌جمهوری تشویق داشته باشد اما اعتراض کردن زندان داشته باشد. چه کسی می‌پذیرد که اگر در یک مصاحبه تلویزیونی حرف‌هایی زده شد تعقیب و زندان داشته باشد ولی اگر نقاب‌دارانی با چماق به روزنامه میزان (ارگان نهضت آزادی) حمله کنند تشویق داشته باشد؟ این‌ها چه کسانی بودند مگر ما نیستیم، مگر امام نگفتند که امر تبلیغ جنگ به شورای عالی دفاع مربوط می‌شود پس شما چرا کاسه داغ‌تر از آش می‌شوید؟ چرا صبر نمی‌کنید اقلماً ما به شما شکایت کنیم که چه نوع تبلیغاتی به زیان ما است که شما جلو آن را بگیرید. شما به چه جهت مصلحت ما را بهتر از خودمان تشخیص می‌دهید؟ این‌قدر با منزلت‌ها بازی نکنید. من بارها گفته‌ام که کار بد را از بهترین‌ها شروع نمی‌کنند بلکه از بدترین‌ها شروع می‌کنند، اگر درباره بدترین‌ها قانون اجرا می‌شد نوبت به بهترین‌ها نمی‌رسد و

اگر ما در این جا نایستیم نوبت به بعدی‌ها خواهد رسید و روزی می‌رسد که نهادهای قانونی این کشور نیز امنیت نخواهند داشت...» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

« من هیچ نمی‌خواهم هیچ‌کس را به بهانه این که به رئیس‌جمهور بد گفته و یا دشنام گفته بگیرند از هیچ‌کس هم من شکایت نمی‌کنم چون هر بار که این سؤال می‌شود که چطور این‌ها را نمی‌گیرند می‌گویند شکایت لازم است من هیچ‌وقت شکایت نخواهم کرد اما آیا همیشه شکایت لازم است یا در بعضی موارد بدون شکایت باید گرفت در بعضی موارد با شکایت؟ بنابراین نه، من هیچ‌وقت شکایت نخواهم کرد از هیچ دشنام‌دهنده‌ای هم گله ندارم. دشنام و ناسزا مرا ضعیف و زبون نمی‌سازد و به همین دلیل این‌همه دشنام می‌دهند این‌هم جواب مردم است پس من از دشنام نه می‌ترسم و نه شکایتی دارم حرف من این است که شما به عدالت رفتار کنید. همان‌طور که دشنام‌دهندگان به رئیس‌جمهور را نمی‌گیرند بلکه جایزه هم می‌دهند آن‌هایی هم که می‌گویند چرا دشنام، آن‌ها را هم نگیرید. اگر از من می‌شنوید همه‌تان دشنام را کنار بگذارید در اسلام دشنام گناه است نکنید، می‌گوئیم آقا اگر نگوییم شما خودتان این بساط را تعطیل می‌کنید.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۸/۲۹)

یکی از مواردی که بنی‌صدر به محدود ساختن اختیارات خود معترض بود، قانونی بود که مجلس برای انتخاب رئیس صداوسیما تصویب کرده بود و عملاً دست او را از انتخاب رئیس صداوسیما کوتاه می‌کرد.

این قانون پس از آن تصویب شد که مبلغی اسلامی منصوب بنی‌صدر پس از مناظره با قطب‌زاده هنگامی که احتمال بازداشت وی وجود داشت، متواری شد. این مطلب نشان داد که اکثریت مجلس در مقابل جریان به اصطلاح لیبرال که در جایگاه‌های دولتی قرار داشتند کمترین اغمازی نشان نمی‌دهد. هاشمی رفسنجانی در مورد سیر تصویب قانون انتخاب رئیس صداوسیما می‌گوید:

«برمبنای این قانون، سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، سازمانی مستقل در نظر گرفته شد که زیر نظر نمایندگان منتخب قوای سه‌گانه مقننه، قضاییه و مجریه به صورت شورای سرپرستی، اداره شود. اعضای این شورا با

مسئول بودن در مقابل نمایندگان مجلس، یک نفر واجد شرایط را به عنوان مدیرعامل برای اداره سازمان منصوب می‌نمایند. البته در این قانون پیش‌بینی شده بود نماینده قوه مجریه، براساس اصل ۶۰ قانون اساسی با رأی رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و وزرا انتخاب شود که این امر از طرف شورای نگهبان، مخالف قانون اساسی تشخیص داده شد و مجلس به ناچار آن را این‌گونه اصلاح کرد که «نماینده قوه مجریه براساس اصل ۱۲۶ قانون اساسی توسط هیأت دولت تعیین شود و نتیجه به اطلاع رئیس‌جمهور برسد. بعداً این مسأله یکی از موضوعات اختلافی رئیس‌جمهور با دولت و مجلس شد و بنی‌صدر نسبت به آن موضع‌گیری شدیدی کرد و آن را یکی از نشانه‌های تضعیف رئیس‌جمهور دانست.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۶۵)

براساس این قانون نماینده‌ای که از جانب قوه مجریه تعیین می‌شد از هیئت دولت که هماهنگ با حزب جمهوری اسلامی بود انتخاب می‌شد. با توجه به این‌که هر سه قوه تحت تسلط حزب جمهوری اسلامی قرار داشت مشخص بود شورای سرپرستی صداوسیما نیز هماهنگ با آن خواهد بود. رئیس‌جمهور از آن جا که به لحاظ اختیارات قانونی نمی‌توانست رأی مجلس و شورای نگهبان را نادیده بگیرد و این مصوبه هیچ‌گونه مغایرت صریحی با اختیارات رئیس‌جمهور نداشت از مخالفت با آن خودداری نمود. اما روزنامه مطبوع وی به انتقاد از صدا و سیما ادامه داد.

روزنامه انقلاب اسلامی انتصاب حسن روحانی (فریدون) به عنوان نماینده مجلس در شورای نظارت بر صداوسیما را مغایر اصل بی‌طرفی مسئولان صداوسیما خواند. با توجه به اینکه حسن روحانی (بعدها به ریاست جمهوری انتخاب شد) پیش‌تر همراه با اکبر ناطق نوری در مخالفت با ریاست جمهوری بنی‌صدر در مسجد سپهسالار متحصن شده بود، این روزنامه وی را فردی بی‌طرف نمی‌دانست و از رئیس مجلس چنین پرسید:

«با توجه به این‌که امام فرمودند برای اداره صداوسیمای جمهوری اسلامی باید افراد بی‌طرف انتخاب شوند و از یک گروه نباشند آیا انتخاب آقای حسن روحانی مغایرتی با فرمان امام ندارد؟»

هاشمی رفسنجانی در پاسخ گفت:

خیر اتفاقاً انتخاب ایشان درست در روال فکری امام می‌تواند باشد که ایشان مقید هستند که در رادیو و تلویزیون باید افراد متدین و آگاه و آزاد فکر مسئولیت داشته باشند و همان‌طور که من در مجلس گفتم افرادی که انتخاب شدند هیچ‌یک عضو حزب جمهوری اسلامی نیستند ضمن این‌که ما افکار این آقایان را می‌ستاییم و امیدواریم بتوانند خط مشی که تنظیم می‌کند صدا و سیما را به صورت ارگان مستقل - آزاد - در خط اسلام و حامی انقلاب اسلامی و عاری از هرگونه انحراف و توطئه تنظیم کنند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۱/۷)

فضل‌اله صلواتی نماینده اصفهان در دوره اول مجلس بسیاری از مسائلی که باعث موضع‌گیری‌های رئیس‌جمهور می‌شد را به عملکرد جناحی و غرض‌ورزانه صداوسیما که از سوی حامیان حزب جمهوری اسلامی اداره می‌شد مربوط می‌داند. او نفوذ افراد حامی حزب جمهوری اسلامی را باعث سوگیری و تبلیغات منفی صداوسیما علیه رئیس‌جمهور منتخب می‌داند:

«صداوسیما هم که دریست در اختیار مخالفان وحدت بود، از همان ابتدای ریاست جمهوری بنی‌صدر کارشکنی می‌کرد. تنها مطیع اوامر سردمداران حزب بود، و هرکجا که مخالفتی با رئیس‌جمهور می‌شد آن را اگراندیس‌مان (بزرگ‌نمایی) می‌کردند سخنرانی او را قطع می‌کردند و وسط آن برنامه دیگری می‌گذاشتند. جمعی از همین مخالفان که در ارگان‌ها نیز نفوذ داشتند در بین نماز جمعه اصفهان قطعنامه‌ای علیه رئیس‌جمهور خواندند، و علیه نمایندگان مجلس که طرفدار آقای بنی‌صدر بودند مثل آقای دکتر سلامتیان و آقای دکتر غضنفرپور علیه آن‌ها شعار دادند و از مردم خواستند که در تأیید مطالب و بندهای آن متن تهیه شده توسط فرد یا افرادی، با تکبیر تأیید کنند. یکی از بندها آن بود که ما رأی خود را از این‌ها پس گرفتیم و از ریاست مجلس و دیگر نمایندگان اصفهان می‌خواهیم که آنان را طرد کرده و بین خود راه ندهند و آن‌ها را از مجلس شورای اسلامی بیرون کنند، این تعداد محدود که از تریبون نماز جمعه مطالب خود را گفتند، می‌خواستند عقاید خود را به مجلس هم تحمیل نمایند.»

صداوسیما‌ی ایران هم همان شب به صورت سراسری به طور کامل این مراسم را پخش کرد، در صورتی که سابقه نداشت مسائل داخلی و حتی نماز جمعه و مسائل پیرامون نماز جمعه‌های شهرستان‌ها را از شبکه سراسری پخش نمایند، ولی برای تضعیف بنی‌صدر و دارودسته‌اش و به اصطلاح گروه‌های ملی‌گرا یا لیبرال، گروهی متحد شده بودند و پای همه چیز هم ایستادند. مجلس شورا از نظر قانونی کاری نمی‌توانست انجام بدهد، افرادی را که با شناسنامه و انگشت‌نگاری و امضا انتخاب شده بودند، نمی‌شد که با شعار و داد و فریاد برکنارشان کرد. آن مراسم اصفهان و آن پخش سراسری جز تبلیغات منفی، و دور کردن مردم از انقلاب و نقض وحدت نتیجه دیگری نداشت. در مراسم چهارده اسفند سال ۱۳۵۹ دانشگاه تهران هم دیدیم که چگونه ضدمصدقی‌ها به دانشگاه حمله کرده و در سخنرانی رئیس جمهور اخلاص ایجاد کرده و درگیری‌هایی به وجود آوردند و صداوسیما یک‌طرفه حق را به طرف مقابل داد و موارد ضدبنی‌صدر را پخش کرد.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۲۰، خرداد و تیر ۱۳۸۲)

### بنی‌صدر عضو حزب جمهوری اسلامی!؟

از جمله انتقاداتی که به بنی‌صدر به‌طور مکرر وارد شد تکروی ایشان و بی‌توجهی وی به کار گروهی بود ایشان خود نیز همین انتقاد را به انقلابیون دیگر به‌خصوص به صادق قطب‌زاده وارد می‌ساخت. یکی از وقایع سال ۱۳۵۸ که بعدها به عدم تفاهم و اختلافات بعدی بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر منجر شد، استنکاف ایشان از ورود به حزب جمهوری اسلامی بود. به نظر می‌رسید ایشان به عنوان نظریه‌پرداز حکومت اسلامی خود را فراتر از احزابی چون حزب جمهوری اسلامی می‌دید و عضویت خود در شورای مرکزی آن را دون شأن خود می‌دانست. به‌خصوص آن که شورای رهبری حزب پنج نفر از روحانیون مبارز بودند و دبیر کل حزب نیز یک روحانی عالی‌رتبه بود و عملاً وی مانند یک عضو معمولی شورای مرکزی حزب در

رده ۶۰-۵۰ نفر عضو شورای مرکزی قرار می‌گرفت و این برای وی چندان مطلوب نبود.

حزب جمهوری اسلامی که در اسفند سال ۱۳۵۷ توسط پنج نفر<sup>۱</sup> از روحانیون پیشرو، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمدجواد باهنر تشکیل شد خواهان ایجاد یک حزب فراگیر با حضور نیروهای سرشناس انقلاب از جمله چهره‌های ملی و مذهبی با سابقه روشن مبارزاتی بود به گونه‌ای که با جذب حداکثری آنان را زیر چتر روحانیت شورای رهبری حزب قرار دهد. همان زمان این اقدام نوعی انحصارطلبی برای تصاحب تمام قدرت توسط اعضای شورای رهبری حزب تلقی شد. منتقدین معتقد بودند ایجاد حزب موجب تفرقه در بین صفوف انقلابیون خواهد بود. برخی دیگر نیز آن را تلاش اول برای به قبضه درآوردن قدرت توسط روحانیون عالی رتبه درک می‌کردند. به هر تقدیر حزب با سیاست جذب حداکثری از تمام نیروهای سیاسی برای حضور در حزب دعوت به عمل آورد و از آن جمله سیدابوالحسن بنی‌صدر بود. حبیب‌اله عسگراولادی عضو جریان راست حزب جمهوری اسلامی و حزب مؤتلفه اسلامی به خاطر می‌آورد بنی‌صدر دعوت برای حضور در حزب را نپذیرفت.

بینید:

«پنج نفر ناچار برای تکمیل شورای موقت مرکزی می‌بایست از چهره‌هائی دعوت کنند و تا آنجائی که من می‌دانم تعداد کسانی که دعوت شدند و نیامدند یا آمدند و به دلایلی وقت‌شان یا شرایطشان اقتضا نمی‌کرد شاید آقای بنی‌صدر، آقای قطب‌زاده، دو سه نفر دیگر که اکنون اسامی‌شان را به خاطر ندارم، دعوت شده باشد ولی از آن دو تا آقایانی که عرض کردم دعوت شده بود.»

---

۱- رجوع شود به کتاب اطلاعاتی درباره احزاب و جناح‌های سیاسی ایران امروز، عباس

شادلو، ۱۳۸۶، نشر وزراء، ص ۷۷-۳۹

در شورای مرکزی اگر کسی به جلسه یعنی سه هفته در جلسات شورا شرکت نکند خودبه‌خود منفصل است آقای بنی‌صدر تا آنجا که من می‌دانم ایشان گفتند من منهای حزب می‌خواهم در خط امام باشم. حالا این درست یا نادرست؟ قطعاً از زاویه آنچه که من خط امام را می‌دانم درست نیست ولی ایشان ممکن است دلایلی داشته باشند. و از خانم‌ها هم بودند که چند نفری دعوت شدند برای شورای مرکزی که برخی از آن‌ها پذیرفتند و برخی از آن‌ها نپذیرفتند. خانم اعظم طالقانی هم یکی از آن‌ها بودند که گفتند من منهای حزب می‌خواهم فعالیت بکنم. می‌خواهم غیرحزبی باشم و آنچه که در انقلاب درست می‌دانم عمل کنم.» (عروه‌الوثقی، شماره ۲۸-۲۶)

در میان روحانیون شورای انقلاب و حزب جمهوری نیز جریان پیشرو (رادیکال) و میانه رو وجود داشت. آنچه مسلم است شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی در موضع‌گیری در برابر جریان ملی و چپ و شخص بنی‌صدر رئیس‌جمهور کاملاً یکدست و هماهنگ نبودند. برخی موضوعی ملایم‌تر و برخی موضوعی تندتر داشتند. در شورای رهبری حزب جمهوری آقایان بهشتی، خامنه‌ای و رفسنجانی نسبت به بنی‌صدر موضوعی تندتر و موسوی اردبیلی و باهنر موضوعی ملایم‌تر داشتند. از روحانیون مبارز همفکر خارج از حزب نیز عده‌ای چون مهدوی کنی، حجتی کرمانی و محلاتی هماهنگ‌تر و برخی چون هادی غفاری، خوئینی‌ها، ناطق نوری و حسن روحانی نسبت به رئیس‌جمهور نظر مخالف داشتند.

احتمال این‌که عدم هماهنگی و ناهمگونی با اعضای حزب موجب عدم ورود بنی‌صدر به حزب شده باشد بسیار ضعیف است. از دلایلی که وی برای عدم حضورش در حزب مطرح می‌سازد پیداست که وی خود را از لحاظ مبارزات و سرمایه اجتماعی (روابط، مطالعات، تألیفات و....) قابل ارائه، دارای صلاحیت بالاتری از شورای مرکزی حزب می‌دانست:

بنی‌صدر کیفیت دعوت حزب جمهوری اسلامی از خود برای عضویت در آن را در مصاحبه دی ماه ۱۳۵۸ توضیح می‌دهد:



«یک ماه بعد از ورودم، آقای هاشمی رفسنجانی، یا خود آقای بهشتی، یا آقای شیبانی، آمدند و گفتند که حزب شما را به عضو شورای مرکزی خود انتخاب کرده است. گفتم من چگونه حزبی را که آیین‌نامه، اساسنامه، هدف و ترکیبش را نمی‌دانم چیست [انتخاب کنم]. [به‌علاوه] من باید تقاضا کنم تا شما من را انتخاب کنید. این که شما من را قبول کرده‌اید که به عضویت درآیم یعنی چه؟»

گفت، خوب، ما که در یک خط هستیم. گفتم، در یک خط هستیم که حرف نشد. هر چیزی حساب و کتاب دارد. اجازه بدهید من مطالعه کنم، به شما جواب می‌دهم.

مطالعه کردم و اولین ایراد را به ترکیب شورای حزب گرفتم. گفتم بسیاری را که من می‌شناسم اصلاً صلاحیت ندارند. نه صلاحیت سیاسی دارند و نه صلاحیت اخلاقی.

ثانیا، متجانس نیستند. شیر با پلنگ که نمی‌شود. هسته باید هماهنگ باشد. گفتند حالا شما بیایید، بعد چنین و چنان می‌شود و آن‌ها تصفیه می‌شوند. گفتم نه؛ من پیشنهاد دیگری برای شما دارم. گفتند چه؟ گفتم شما بیایید این سازمان‌های اسلامی را که به طور خودجوش به وجود آمدند همه را به یک کنگره دعوت کنید. این‌ها با هم یک شورا انتخاب کنند. اگر خواستید اسم این را می‌گذاریم «جبهه اسلامی» - چون گرایش‌های مختلف اسلامی هستند، شاید نخواهند با هم بجوشند و وارد یک حزب شوند. اگر واقعاً دیدیم که با هم بحث کردیم و جوشیدند، «حزب اسلامی» تشکیل شود. که از واقعیت دریابید. قبول کردند. ولی در عمل، من تا این لحظه قدمی که برداشته شده باشد یا نشده باشد، ندیده‌ام.

بعد آقای [اصغر] مروارید مرا به خانه‌اش دعوت کرد. من رفتم. دیدم آقای خامنه‌ای هم آن‌جا است. آقای مروارید گفت: این حزب بدطوری تشکیل شده؛ چنین و چنان شده؛ بعضی سوءاستفاده‌ها هم از آن شده؛ از موقعیت آقا و غیره، و عده‌ای هم ناراضی شدند. و [ادامه داد] اگر این‌گونه پیش برود کسانی که در

خط امام هستند تجزیه می‌شوند و به جان هم می‌افتند. حالا فرصتی است بیایم این‌ها را سر و سامان بدهیم.

گفت‌وگو شد و قرار شد سه نفر دعوت کننده باشند: آقای طالقانی، آقای منتظری و من. قرار شد ما دعوت کنیم و این‌ها را جمع کنیم. آقای خامنه‌ای گفتند، تا کجا این را توسعه بدهیم؟ مثلاً آقای فروهر و حزب او را هم جزء حزب بدانیم یا نباشد.

من گفتم، اگر حزب است، نمی‌شود باشد. اگر جبهه است، هدف را باید دید که چه می‌خواهی بکنی. متناسب با آن هدف می‌شود باشد، می‌شود نباشد. پس اول بیایم ببینیم چه هدفی را می‌خواهیم دنبال کنیم. در آن هدف اگر خواستیم تعقیب کنیم، این‌ها می‌توانند داخل باشند یا نه. بعد هم ایشان رفت جواب بی‌آورد. جواب آورد که استقبالی نیست (در شورای حزب). گفتیم شما خودتان در روزنامه نوشتید؛ چطور استقبالی نیست؟ ما بعد با امام صحبت کردیم، ایشان هم موافق بودند؛ و گفتیم خیلی خوب، عمل کنیم. آن هم ماند زمین.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۶۱)

بنی‌صدر علت مقاومت خود در برابر پیوستن به حزب جمهوری اسلامی و گرایش به تکروری تا پیوستن به حزب و کار جمعی را توضیح می‌دهد:

«البته ممکن است لغزش کند. من که نمی‌گویم معصومم. اما این غیر از آن حرف است. من گفتم: عده‌ای مرا متهم می‌کنند به این که تکرور هستم. چرا؟ به دلیل این که حاضر نیستم در داخل احزاب با این‌ها کار کنم. اگر این مرض است، جدّ من هم داشته است. علی‌بن‌ابی‌طالب هم داشته. این را تکروری نمی‌گویند؛ می‌گویند «تک بودن».

این هم دلیل دارد. من ترجیح می‌دهم وارد یک حزبی که نه با طرز فکرش موافقم، نه با اخلاق افراد رهبری‌اش موافقم، نه با روش کارش موافقم، نشوم؛ تا بشوم به خاطر این که به من نگویند تک هستم. تکرور یعنی این که کسی با جمعی است، بعد می‌رود و به تنهایی عملی می‌کند و آن جمع را در برابر امر انجام شده قرار می‌دهد. این را می‌گویند تکرور. من هیچ وقت در عمرم تکرور نبوده‌ام.» (همان، ۶۵)

ایشان در پاسخ این سؤال که چطور در شورای انقلاب با اعضای حزب جمهوری اسلامی همکاری می‌کردید اما با عضویت در حزب مخالفت کردید، می‌گوید:

«شورای انقلاب حزب نیست. در آنجا بیشتر حالت جمهوری حاکم است. برای این که تمایلات گاه متضاد است. من در غالب موارد، آنجا در اقلیتیم. ما در رابطه با امام در آنجا هستیم. همدیگر را که پیدا نکرده‌ایم که با هم توافق کرده و آنجا رفته باشیم.» (همان)

بنی‌صدر در کتاب خاطرات خود نیز به دعوت آیت‌الله بهشتی برای حضورش در حزب اشاره می‌کند:

«یک روز آقای بهشتی آمد و گفت: «شورای حزب جمهوری اسلامی به اتفاق آراء شما را به عضویت شورای حزب انتخاب کرد». در جواب گفتم: «این چه حزبیست؟ در حالی که من باید خودم بیایم در آنجا تقاضای عضویت بکنم. باید اساسنامه‌اش را بخوانم، طرز فکرش را بدانم، آیین‌نامه‌اش را ببینم، رهبری‌اش را ببینم و اگر پسند کردم، بیایم تقاضای عضویت کنم. من که از هیچ چیز آن حزب خبر و اطلاع ندارم، آن حزب نشسته مرا به عضویت شورای [مرکزی] آن درآورده؟ یا آن‌ها باید طرز فکر مرا قبول کرده باشند یا من باید استعفاء بدهم از طرز فکر خودم. کدامش است؟». گفت: «آنجا یک حالت جبهه‌ای دارد. تمایلات، همه اسلامی ولی خب، تمایلات مختلف حضور دارند و هیچ‌کدام نقض نمی‌شود.» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۱۸۷)

بنی‌صدر همچنین به دعوت اولیه جلال‌الدین فارسی برای حضور در حزب اشاره می‌کند:

«همین آقای فارسی آن اوائل آمد و گفت که به من پیشنهاد شده که بروم توی این حزب و حزب حالا یک جریان قوی است و من گفته‌ام که باید فلانی بیاید با هم می‌آییم. یعنی من و ایشان با همدیگر. من گفتم نه جانم. مگر هر چیزی جریانی شد من باید پرت بشوم توی آن؟ قضایا این جور نیست. باید ببینیم این واقعاً چه خطی، چه هدفی، چه... دارد امروز و فردا هم نیست. یک

چیزی را پایه می‌گذاری باید تا قیام قیامت بماند. گفتم که پریدن در این جریان‌ها کار من نیست؛ من این‌کاره نیستم و نمی‌آیم.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۱۶)

بر خلاف ادعاهای بنی‌صدر که دلایل دیگری برای عدم ورود به حزب عنوان نموده، جلال‌الدین فارسی به یاد می‌آورد وی برای ورود به حزب پیش‌شرط تعیین کرده بود:

«از این طرف آقای هاشمی و... به بنی‌صدر علاقه پیدا کردند و می‌خواستند او را جذب کنند. بنی‌صدر را به حزب دعوت کردند؛ گفت: «اگر دکتر آیت را که از مؤسسان حزب جمهوری است از شورا اخراج کنید، من می‌آیم.»» (پنجره، شماره ۹۶)

جواد منصوری از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی معتقد است هاشمی رفسنجانی از بنیانگذاران حزب خواهان جذب همه گروه‌ها در حزب بوده است، حتی مجاهدین خلق:

«او را به عنوان یک نیروی شناخته شده در مبارزه و انقلاب می‌شناختم. هاشمی می‌خواست همه را داشته باشد. او می‌خواست روحانیون را داشته باشد، مجاهدین خلق را داشته باشد و واقعاً روحیه هاشمی این‌گونه بود.

بله، البته ایشان به صورت پررنگ‌تر و برجسته‌تر با نیروهای خط امام کار می‌کرد، مثلاً فکر نمی‌کرد نهضتی‌ها آدم‌های خیلی خطرناکی هستند و به خیانت جبهه ملی معتقد نبود اما من بودم.» (نامه نیوز، ۹۳/۱۰/۱۳)

با آن‌که بنی‌صدر در همان ابتدا مخالفت خود با تشکیل حزب و حزب‌گرایی را اعلام کرده بود اما بعدها اذعان نمود خود درصدد ایجاد سازمانی در مقابل حزب جمهوری اسلامی بوده تا از انحصار قدرت در دست آنان جلوگیری کند:

«قرار بود به پیشنهاد دو نفر یعنی آن طرح از دو نفر بود که ما یک شورائی فرا بخوانیم. از صاحبان عقاید مختلف از اسلامی و غیراسلامی به عنوان شورای مشورتی و این دو نفر هم یکیش هوشنگ کشاورز بود و یکیش مجید احسن که همچنین طرحی را پیشنهاد کرده بودند. ما می‌خواستیم اول این انحصار حاکمیت را از حزب جمهوری بگیریم و در ثانی یک محیط تفاهم

سیاسی به وجود بیاوریم که در آن محیط تفاهم سیاسی خب هرکس به هر عقیده‌ای هست توی حزب خودش برود، ما که نگفتیم آن‌ها حق فعالیت ندارند. اما نمی‌شود شما مارکسیست را در حزبی که اعضای آن مسلمان هستند بیاورید، او باید توی حزب خودش فعالیت کند. من دیروز مفصل شرح دادم که این التقاط ایدئولوژی‌ها را من باور ندارم که کار صحیحی است که همین جور قاطی‌پاطی سازمان درست کنیم از عقاید گوناگون، نه اشخاصی که به یک عقیده باور دارند باید آن سازمان را تشکیل بدهند. در آن وحدت بزرگ ما نگفتیم دیگران حق ندارند فعالیت داشته باشند اما باید بروند و سازمان‌های خاص خودشان را تشکیل بدهند. مارکسیست نمی‌شود بیاید توی مسلمان‌ها و فعالیت سازمانی بکند برای این‌که این‌ها دائم باید به هم دروغ بگویند و این دیگر اسمش سازمان سیاسی نیست، می‌شود همین بازی‌هایی که تا حالا بوده است.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۱۷)

این مطالب نشان می‌دهد حزب جمهوری اسلامی در صدد بود کسانی که بعدها به عنوان لیبرال و ضدانقلاب طرد نمود، در ابتدا به سوی خود جلب نماید به شرط آن‌که تحت نظارت شورای رهبری حزب که جملگی روحانیون مبارز بودند اقدامات خود را تنظیم و اجرا کنند. به نظر می‌رسد دیدگاه شورای رهبری حزب جمهوری اسلامی مبنی بر جذب حداکثری تمام نیروهای مذهبی در حزب و جهت‌دهی آن‌ها برای ایجاد بنای مستحکمی از حکومت اسلامی نمونه در دنیا بود و از همین جهت تمام نیروهای سیاسی با صبغه مذهبی را به حزب دعوت نمودند و از جمله آن‌ها بنی‌صدر. گرچه رهبران حزب این احتمال را می‌دادند که اختلاف‌نظرهایی در بین اشخاص محوری حزب بروز کند اما آن‌ها تصور ایجاد یک جبهه سیاسی تحت اشراف شورای رهبری حزب و روحانیت مبارز را داشتند و نه حزب. اما آن‌چه تشکیل شد حزب بود و نه جبهه سیاسی. در عمل با توجه به اختلافات درونی حزب می‌توان آن را جبهه سیاسی نامتوازن دانست. چنان که دیدیم بنی‌صدر در خاطرات خود ذکر می‌کند، آیت‌الله بهشتی حزب را به حالت جبهه تصور می‌کرده که افراد با دیدگاه‌های سیاسی مختلف می‌توانند در آن مجتمع شوند.

بنی‌صدر قبل از انتخابش به ریاست‌جمهوری با اشاره به مخالفت‌های اعضای حزب با خودش در قضیه انتخابات ریاست‌جمهوری به نقص‌های اساسی حزب پرداخته و ایجاد و توسعه سریع حزب را ایراد اصلی آن می‌داند: «این که حزب باید واقعیت داشته باشد. حزب هم مثل همان امام است. اصلاً بدون حزب امام معنا پیدا نمی‌کند. بالاخره با وسیله باید کار کند. علی (ع) بیست و پنج سال زحمت کشید تا چهل تا هسته درست کند، که با آن پنج سال برابر فساد مقاومت کرد. هرکس هم می‌آمد و می‌گفت من شیعه‌ تو هستم می‌گفت نه، نه، بگو طرفدارم؛ نگو شیعه‌ام. شیعه حساب دارد آخر. همین جوری که نمی‌شود گفت. آن ایدئولوژی این حزب چیست؟ خط و ربطش کجاست؟ نه قبلاً داشته و نه در این نُه ماهه درست کرده؛ و نه عرضه کرده. من که الآن داوطلب هستم، بیانیه حکومت جمهوری را نوشته‌ام. آن آینده‌های دور را هم در خیال خودم، حالا ممکن است شما با آن موافق نباشید، ولی من خودم تدارک کرده‌ام؛ چون در فکر ایجاد حکومت اسلامی بودم. همه چیزش را به خیال خودم فراهم آورده‌ام. خوب؛ این را که نداری؛ هسته مرکزی‌ات که هرکدام یک سازی می‌زند، که خود شما هم می‌گویی که چرا این را به حساب هم می‌گذارید. این را هم که ندارید. اعضایت هم که آن‌جوری اسم‌نویسی کردند که همه شما می‌دانید. خوب، پس این چیست؟ قوتش کجا است؟ به تعداد است دیگر! کسانی که خیال می‌کنند اگر به آن رأی بدهند به امام رأی داده‌اند. پس امام قوی است نه این حزب. این که [مال] حزب نیست. [این حزب] نه فکر دارد، نه سازمان دارد، نه هسته رهبری دارد، نه هدفش معلوم است، نه اخلاق دارد.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۱۱۴)

وی افق همکاری خود با حزب را در آینده به روشن شدن مواضع حزب منوط می‌کند:

«حالا، بنابراین اگر ما [رئیس‌جمهور] شدیم سه تا احتمال انشاءالله محتمل است. یکی این‌که تصفیه صورت بگیرد. دوم این‌که حزب واقعاً خط و ربط و ضوابط پیدا کند و جایش معلوم شود. برنامه‌اش، تمایلاتش، اخلاقش، سازمانش معلوم بشود. سوم این‌که دیگری که در این چیزها نمی‌گنجند ولی

خود را مسلمان می‌دانند و ما هم آن‌ها را در اصول مسلمان می‌دانیم، در اصول تردید نداریم که این‌ها [مسلمان] هستند، آن‌ها هم اگر خواستند در خارج این حزب متمرکز شوند و سازمان پیدا کنند بشود این دوتا را با هم در یک جبهه متحد کرد. انشاء...» (همان، ۱۱۶)

به دلیل جایگاه سیاسی و علمی بنی‌صدر به نظر می‌رسد حزب تمام سعی خود را برای جلوگیری از ایجاد قطب سیاسی جدید در کنار ایشان و در مقابل حزب به کار برده بود اما به دلایلی موفقیتی حاصل نشد.

در نهایت علیرغم اصرار شورای رهبری حزب بنی‌صدر از عضویت در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی خودداری نمود و به تدریج با موضع‌گیری در برابر حزب در روزنامه انقلاب اسلامی مرزبندی خود با آن‌ها را مشخص نمود. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و رد شدن صلاحیت جلال‌الدین فارسی (نامزد حزب جمهوری) و افشاگری شیخ علی تهرانی علیه وی و از طرفی افشاگری بنی‌صدر در مورد کارشکنی حزب و مانع‌تراشی آن‌ها در سخنرانی‌هایش، اختلافات وی با حزب تا حدی به کدورت و دشمنی بدل شد. این کدورت‌ها پیوسته شدیدتر شد و فرجام خوبی نیافت و با عزل بنی‌صدر و خشونت‌ها و ترورها پس از آن پایان یافت.

فرشاد مؤمنی عضو حزب جمهوری اسلامی به یاد می‌آورد که آیت‌الله بهشتی به‌طور مکرر گفته‌اند که بهتر است بنی‌صدر عضو حزب جمهوری اسلامی باشد و همکاری با وی اولویت حزب بوده است:

«کسانی که سوابق آقای بنی‌صدر در قبل از انقلاب را می‌دانند، می‌دانند که ایشان شخصی بودند که عادت به تکروی داشتند و چیزهایی که ما مستقیماً از ایشان دیدیم و یا به واسطه شنیدیم حکایت از این داشت که ایشان خودشان را یک تافته جدابافته‌ای بر فراز سایر موجودات می‌دانستند. می‌خواهم بگویم که مکرراً آقای بهشتی می‌فرمودند که به ایشان هم گوشزد کرده‌ام که ترجیح ما این است که ایشان هم در داخل حزب بیایند و ما به صورت جمعی این مسیر را جلو ببریم. ولی صرف‌نظر از این که بخواهم از رفتارهای بعدی ایشان استنتاج‌هایی در این زمینه بکنم، حداقل چیزی که می‌توانم بگویم این است که

این پیشنهاد با ایشان در میان گذاشته شده بود اما ایشان خودشان به هر دلیل نپذیرفتند.» (خبر آنلاین، ۹۳/۶/۵)

گرچه اعضای شاخص حزب چون عبدالکریم موسوی اردبیلی و برخی دیگر روش جذب بنی‌صدر را پیش گرفته بودند اما این مشی کلی حزب نبود و برخی افراد هم خواسته یا ناخواسته در برداشت‌های خود نوعی مرزبندی مشخص بین حزب با بنی‌صدر احساس می‌کردند. عبدالمجید معادیخواه عضو شاخص حزب جمهوری و وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی انتقادهایی را بر نوع برخورد خودش و برخی اعضای حزب با بنی‌صدر وارد می‌داند. او می‌گوید:

«من می‌خواهم بگویم که آن روز مشکلی که برای طلبه‌ای مثل بنده بود این بود که چنین تعاملی با کسانی که آن‌ها هم معتقد به اسلام بودند، نداشتم. کسانی که آن‌ها هم برای اسلام و انقلاب هزینه کرده بودند؛ اما نگاه‌شان متفاوت بود. این تعاملی را که من آن روز داشتم امروز نمی‌پسندم و فکر می‌کنم اگر تجربه امروز را داشتم تلخکامی‌های زیادی که با یادآوری خاطرات از آن رنج می‌برم جای خود را به خاطره‌هایی شیرین می‌داد.

البته یک واقعیت‌هایی هم از آن طرف بوده که من الآن وارد آن نمی‌شوم، چرا که نمی‌خواهم «خودانتقادی‌ام» را خدشه‌دار کنم. در واقع آن بحث‌ها جای خود را دارد. الآن فقط یک اشاره‌ای می‌کنم. آقای بنی‌صدر نسبت به من محبت می‌کرد، در حالی که من در موضع مخالف بودم. حالا اسمش را سیاست جذب یا هر چیز دیگری که می‌خواهید، بگذارید. بارها اتفاق می‌افتاد که ایشان برخورد مثبتی می‌کرد و بنده خیلی جواب مناسبی به او نمی‌دادم. اگر به خاطرات گذشته بخواهیم برگردیم من یادم می‌آید اوایلی که ایشان رئیس‌جمهور شد، یک میزگردی گذاشتند به عنوان تجربه بحث آزاد که ۱۱ نفر در آن میزگرد شرکت کردند. با یک مقدماتی از روحانیت بنده را انتخاب کردند. این زمانی بود که ایشان ۱۱ میلیون رأی آورده بود و ۱۱ میلیون رأی، رأی بسیار بالایی بود. به هر روی به اخلاق اسلامی، سلام در پاسخ سلام، پایبند نبودم. در یکی از جلسه‌های روحانیت مبارز که مرحوم احمدآقا هم



حضور داشت بنی‌صدر به من گفت مشکل شما با من چیست؟ من از وقتی آدمم ایران برخورد شما برخورد خوبی نیست. شما چرا این‌گونه برخورد می‌کنی؟ من به ایشان آن‌روز حرفی زدم که فکر نمی‌کنم اشتباه بود. گفتم مشکل من با شما این است که شما سرنوشت خود را به مجاهدین سپرده‌ای. از یک مقطعی شما مجاهدین را (به تعبیر امروز) لشکر خودت کرده‌ای.» (خبر آنلاین، ۹۱/۴/۱۱)

فرشاد مؤمنی بر خلاف سخنان معادینخواه، که انتقاداتی را بر نحوه برخورد حزب با بنی‌صدر وارد می‌داند، آن را مجموعاً در جهت همکاری و جذب وی می‌داند:

«واقعیت این است که همان اوایل تأسیس حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله شهید دکتر بهشتی یک جلسه‌ای را در حزب جمهوری اسلامی تشکیل دادند که در آن جلسه خودشان، آقای بنی‌صدر، من و شهید حسن اجاره‌دار حضور داشتیم. در آن جلسه آقای بهشتی با نهایت صمیمیت و صفا گفتند که ما در درون حزب جمهوری اسلامی به تلاش‌های شما احترام می‌گذاریم و دل مان می‌خواهد که از امکانات تشکیلاتی حزب چیزی برای کمک به شما دریغ نشود و برای این‌که ارتباط روشن و منظمی بین حزب و آقای بنی‌صدر وجود داشته باشد، ایشان من و شهید حسن اجاره‌دار را به عنوان رابط معرفی کردند و ما تلفن رد و بدل کردیم. برداشت من این است که این‌طور نبود که ما بنی‌صدر را پس بزنییم، برداشت عکس است. همه شواهد دیگر هم حکایت از این دارد که حتی یک مورد بی‌اخلاقی از ناحیه رهبران حزب و به ویژه آیت‌الله شهید دکتر بهشتی نسبت به بنی‌صدر روا داشته نشد.

به خاطر دارم و احتمالاً آقای معادینخواه هم باید یادشان باشد که در همان جلسات هفتگی که مسئولان قوای مختلف دور هم در حزب جمع می‌شدند و نهایتاً فاجعه هفتم تیر هم در یکی از همان جلسات اتفاق افتاد، خاطر من هست که حتی در اوج اختلافات بین حزب جمهوری اسلامی و بنی‌صدر یکی از اعضای آن جلسه در سخنرانی خود از یک تعبیر غیرمؤدبانانه در مورد بنی‌صدر استفاده کرد و کسانی که آن جلسه را حضور داشتند حتماً گواهی می‌دهند که

شدت برافروختگی و ناراحتی و عصبانیتی که از آیت‌الله شهید دکتر بهشتی ظاهر شد آن قدر بی‌سابقه بود که همه را شگفت‌زده کرد. آن فرد هم یک روحانی نسبتاً شناخته شده بود. آقای بهشتی گفتند که اجازه نمی‌دهم که کسی از موازین اخلاقی عدول کند. ما اختلاف برداشت‌هایی با آقای بنی‌صدر داریم و براساس میزانی به نام رهنمودهای امام خمینی این اختلافات را حل و فصل می‌کنیم و نمی‌گذاریم این تبدیل به یک جنگ حیدری و نعمتی بشود.» (خبر آنلاین، ۹۳/۶/۵)

واقع امر آن بود که در شورای مرکزی و شورای رهبری حزب دیدگاه تمام اعضا در مورد بنی‌صدر یکسان نبود. پس از آن که اختلاف حزب با بنی‌پس از انتخابات ریاست‌جمهوری بالا گرفت بسیاری در حزب معتقد بودند ولو بنی‌صدر در حزب نباشد می‌توان خطی از همکاری با وی را ایجاد کرد و هماهنگی با وی برای پیشبرد انقلاب ضرورت دارد. برخی دیگر نیز وی را خطری بالفعل برای انقلاب می‌دانستند و نگران آینده و به زعم خود انحراف انقلاب توسط بنی‌صدر و تیم اطرافیان وی بودند.

آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، اکبر هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی، حسن آیت، جلال‌الدین فارسی، محمود کاشانی، عبدالحمید دیالمه، رحمان استکی و بسیاری دیگر بطور جدی نگران انحراف انقلاب توسط بنی‌صدر و مخالف تعامل گسترده حزب با وی بودند. عبدالکریم موسوی اردبیلی، سیدکاظم موسوی بجنوردی، سیدمصطفی میرسلیم، موسی کلانتری و برخی دیگر نیز طرفدار تعامل حزب با بنی‌صدر بودند.

بر خلاف فرشاد مؤمنی، عزت‌الله سحابی روحانیون جریان اسلامی و حزب جمهوری اسلامی را به دو بخش میانه‌رو و تندرو تقسیم‌بندی می‌کند و در مخالفت با ریاست‌جمهوری بنی‌صدر، آیت‌الله بهشتی را تندروتر از بقیه ارزیابی می‌کند:

«لازم است که در این‌جا به دو حقیقت کم و بیش متضاد، اشاره کنم. و این مربوط است به اعضای روحانی شورای انقلاب. چنان‌که قبلاً اشاره کردم در میان روحانیان حاکم شده در انقلاب اسلامی، انصافاً آن آقایان [شورای رهبری

حزب] از نظر فکر و اندیشه و جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی معتدل‌ترین و نزدیک‌ترین گروه روحانی به طیف روشنفکران مذهبی و یا ملی - مذهبی‌ها بودند. اینان به نظر من از لحاظ اندیشه و فرهنگ و کلیات اجتماعی - سیاسی جناح کبوتران روحانیت بودند. جناح بازها، **Hard liners** آن گروه‌ها و طیف‌های راست‌گرا و افراطی و نیز چپ‌گرایان و چپ‌نمایان، خارج از روحانیان شورای انقلاب بودند که به هر دوی آن‌ها اشاره کردم. از همان سال ۵۷ و پس از پیروزی انقلاب تلاش‌های مخربی شروع شد. جناح راست و مخالفان نهضت ملی که با رژیم سابق همراه بودند و در هیچ یک از مبارزات و زندان رفتن‌ها هم شرکتی نداشتند به تکاپو افتادند تا در انقلاب جایی برای خود بیابند و رقیبان و دشمنان دیرین خود را از صحنه به در نمایند. مرحوم آیت می‌رفت به جامعه مدرسین قم و در آن‌جا تحت عنوان درس تاریخ معاصر، مقداری دروغ و تحریف تاریخ علیه نهضت ملی و مصدقی‌ها و نیروهای ملی - مذهبی و دفاع تلویحی از خط بقایی تحویل می‌داد و عملاً جامعه مدرسین را به یک محفل راست‌گرا، انحصارطلب، ضد مصدقی و ضد نهضت ملی تبدیل نمودند.

اما حقیقت دیگر که شاید مغایر با واقعیت فوق بود، این که همان اعضای حزب جمهوری اسلامی، مخصوصاً مرحوم دکتر بهشتی داعیه زیادی برای رهبری انقلاب و کشور و سیطره بر همه امور داشتند؛ مرحوم بهشتی، با دولت موقت مرحوم بازرگان و به‌ویژه با بنی‌صدر تضاد و تصادم داشت. ولی از این نظر سایر اعضا مثل آقایان [موسوی] اردبیلی، مهدوی کنی، هاشمی و خامنه‌ای نسبت به دولت موقت و شخص مهندس بازرگان و بعداً نسبت به بنی‌صدر ملایم‌تر بودند و گاه نقش میانجی را بازی می‌کردند. ولی مرحوم دکتر بهشتی، با همان داعیه‌ها و جاه‌طلبی‌ها، نسبت به طیف راست خارج از شورای انقلاب، معتقدتر و وفادارتر بود. اشکالی که آن ایام من به آقایان داشتم و دارم این بود که آن‌ها در مواضع خودشان استوار و پافشار نبودند و در برابر موج‌های تبلیغاتی یا عملیاتی سیاسی راست و چپ خارج از شورا، زود کوتاه می‌آمدند و تسلیم می‌شدند.» (سحابی، ۱۳۸۴، ۲۴۹)

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد بنی‌صدر گرچه در ظاهر از حزب و گروه‌گرایی انتقاد می‌کرد اما برای جلوگیری از گسترش احزاب رقیب در حال رایزنی برای ایجاد حزبی از همفکران بود اما هیچگاه فرصت آن را نیافت. آیت‌الله منتظری از پیشنهاد بنی‌صدر به وی برای تأسیس حزب سخن می‌گوید: «بعداً من در تهران که بودم، در مجلس خبرگان، آقای بنی‌صدر می‌گفت بیا تا ما هم یک حزب تشکیل بدهیم و روی این جهت خیلی مصر بود، من گفتم من اهل حزب و این مسائل نیستم من همان کارهای طلبگی خودم را می‌کنم این کارها از من نمی‌آید، اصلاً روحیه من روحیه این‌جوری نبود، او می‌خواست در مقابل مرحوم آقای بهشتی و آقای باهنر و آقای خامنه‌ای و آقای هاشمی که حزب داشتند با همراهی من یک قدرتی درست کند، من گفتم این کارها از من نمی‌آید و اهل این مسائل نیستم.» (منتظری، ۱۳۸۱، ۵۱۹)

### تشکیل حزب، شاید وقتی دیگر

عدم تمایل بنی‌صدر در ورود به حزب جمهوری اسلامی احتمالاً به جز دلیلی که پیش‌تر ذکر شد دلیل دیگری هم داشت و آن تردید در کارایی حزب و موفقیت‌اش در آن شرایط بود. اگر فرض قوی را بر آن بگذاریم که بنی‌صدر به افرادی چون آیت‌الله منتظری پیشنهاد تشکیل حزب را داده بود می‌توان نتیجه گرفت بنی‌صدر از همان ابتدا در پی تشکیل حزب یا چیزی شبیه به حزب بوده است اما تردیدها و احتمالاً کمبود وقت او را از این کار بازداشته است. به هر حال آنچه از موضع‌گیری وی برمی‌آید آن است که وی اصولاً شرایط زمانی را برای ایجاد حزب در ایران مناسب نمی‌دیده است. احتمال دیگر آن است که وابستگی حزبی وی در آن زمان ممکن بود بر میزان محبوبیت وی در میان مردم تأثیرگذار باشد. از طرفی تشکیل حزب به معنی تخطی از رهبری آیت‌الله خمینی یا ایجاد قطب سیاسی موازی با رهبری انقلاب تلقی شود.

واقع امر آن بود که حرکت انقلاب ایران برخلاف بسیاری از انقلاب‌های دیگر نه بر محور احزاب که بر محور رهبری کاریزما (شکوه‌مند، با جاذبه

شخصیتی بالا) که چهره‌ای حزبی نبود، شکل گرفت. از طرفی استبداد طولانی در ایران مانع ایجاد زیرساختارها و پایه‌های اجتماعی دموکراتیک نظیر سندیکاها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی غیردولتی و مستقل همچون احزاب مستقل شده بود و لذا تشکیل هر حزبی پس از پیروزی انقلاب به علت فقدان زمینه‌های اجتماعی مشترک اعضای احتمالی آن به‌طور قطع با مشکل مواجه می‌شد. اگر پیش‌نیاز تشکیل حزب را منافع مشترک طبقات و گروه‌های اجتماعی فرض کنیم می‌توان به جرأت گفت در آن مقطع زمانی هنوز چنین منافع مشترکی برای طبقات و گروه‌های اجتماعی خاص فراهم نیامده بود. احتمالاً بنی‌صدر با رویکرد جامعه‌شناسی خود به این نتیجه رسیده بود. او می‌اندیشید هرگونه تشکیل حزب به علت فقدان منافع مشترک یا عدم توانایی اعضای حزب برای تعریف منافع مشترک احتمالاً با شکست مواجه خواهد شد. زیرا تجمع افرادی با منافع متفاوت و گاه متضاد در حزب موجب تشتت موضع‌گیری‌ها و فروپاشی خواهد شد.

او با استفاده از تجارب دوره ملی شدن صنعت نفت و احزاب آن دوره به این نتیجه رسیده بود احزاب به دلیل ویژگی غیردموکراتیک خود به دو بخش رهبران یا نخبگان حزبی و اعضای عادی تقسیم خواهند شد که نخبگان به دنبال حداکثر قدرت و اعضای عادی به عنوان جاده صاف‌کن و سیاهی لشکر به کار گرفته خواهند شد. از آن‌جا که چنین احزابی فاقد ریشه‌ها و پشتوانه لازم از قبیل سندیکاها، تشکلهای کارگری، تشکلهای دانشجویی و دانش‌آموزی و... که از طریق دموکراتیک و با انتخابات مستقیم اعضاء انتخاب شده باشند، هستند، چرخش نخبگان حزبی متوقف و همان تفکیک دو جزئی نخبگان - عوام در حزب پدید می‌آید و در نهایت به دلیل آن‌که عوام امید خود برای تحرک اجتماعی عمودی و ترقی در جایگاه حزبی، و جایگزین نخبگان حزبی شدن را به مرور از دست می‌دهند از حمایت حزب دست کشیده و حزب دچار فروپاشی می‌شود.

بنی‌صدر در تحلیل‌های خود به گونه‌ای دیگر و با مثال آوردن از تجارب گذشته، تشکیل حزب را با مشکلات و دشواری‌های زیادی همراه می‌داند. او

نیاز به حزب را یکسره رد نمی‌کند اما می‌گوید در آن شرایط و در هنگامی که توده‌های مردم و رهبری کاریزماتیک به صورت پیوسته در حال فعالیت هستند و سخن گفتن از منافع مشترک طبقاتی، قشری یا گروهی حکایت از تفرقه داشته و موجب بدبینی می‌شود تا آماده شدن شرایط باید صبر نمود.

ایشان در یکی از تحلیل‌ها علت عدم حضور خود در هیچ حزبی را فقدان شرایط لازم برای تشکیل حزب واقعی در ایران می‌داند:

«من نشستم مطالعه کردم که چرا جنبش‌های ما شکست خوردند. چون لازم بود راه پیروزی را به دست بیاوریم. هرچه دسته [در طول تاریخ] تشکیل می‌دادیم التقاطی می‌شد و خراب می‌شد و شکست می‌خوردیم. باید فکر می‌کردیم که چرا شکست می‌خوریم. آمدم و گفتم، اول، آن‌هایی که پیروز شدند چه کار کردند که پیروز شدند؟ و آیا ما آن عوامل را داشتیم یا نداشتیم؟ تمام جنبش‌ها را نگاه کنید. هیچ‌کدام نیست که یک هسته رهبری یکدست نداشته باشد. بروید در صدر اسلام [ببینید] چگونه بودند. این که می‌گویند صحابه رسول و حواریون، مسیح، یعنی چه؟ این که باید ۳۱۳ نفر باشند تا ولی عصر بیاید چه معنایی دارد؟

دیدیم که یکی از نقص‌های کار ما این بوده است که حزب‌هایی که می‌ساختیم آن هسته‌ای که ایجاد می‌کرده، یک هسته همگون و معتقد به یک هدف مشخص نبوده است. هرکسی دنبال یک منافع نبوده است. این‌ها جمع می‌شدند (جمع منافع) و حزب راه می‌انداختند. بر سر منافع دعوای‌شان می‌شد، بعد هم از هم می‌پاشیدند و شکست می‌خوردند.

نهضت الجزایر با ۲۲ نفر هسته اصلی شروع شد. ویتنام هم همین‌طور. کوبا و چین نیز همین‌طور. یک هسته همگون لازم دارد. پس ما باید اول آن هسته را بسازیم تا بتوانیم یک حزب واقعی به وجود آوریم. ما تحقیق کردیم دیدیم هیچ‌کدام از این گروه‌ها این هسته را ندارند. پس یکی از جهات شکست ما این است. مثلاً آن دسته چینی که اوایل کار در اروپا خیلی قوت گرفت، ۱۷ نفر هسته مرکزی داشت که ۱۴ نفر از آن‌ها ساواکی از کار درآمدند. طبیعی است که این [حرکت] کارش نمی‌گرفت. آموزش قرآنی هم به ما همین را می‌گوید

که هسته ضرورت دارد. باید برویم و این انسان‌ها را پیدا کنیم و بسازیم. استعدادها را پیدا کنیم. اما از کجا؟ این‌ها باید یک جریانی را طی کنند تا به یک اندریافتی از ایدئولوژی برسند که در آن اندریافت با هم موافق باشند. ما باید برویم [و حرکت کنیم]. نترسیم از این که آن روحیه‌ای که در ایران هست، اشخاصی به دنبال آلت می‌روند که از اینها اطاعت کنند، این را رها کنیم. به دنبال استعدادهای خوب و توانا برویم و سعی کنیم این‌ها را از نظر ایدئولوژی همگون کنیم. یک قسمت مهمی از عمر من به این کار گذشته است و بخش مهمی از موفقیت‌های من هم نتیجه همین بوده است.

قسمت دوم کمبود حزب در کشورهای [نظیر] ما و علت شکستش این است که بلافاصله آن افرادی که جمع می‌شوند و می‌خواهند حزب راه بیاندازند از عده و اعضای حزب یک نوع تلقی آلتی دارند. یعنی که این‌ها را باید جمع کرد و اسم‌نویسی کرد و آماده کرد تا وقت رأی دادن بروند رأی بدهند؛ وقت میتینگ بیایند، زنده باد و مرده باد بگویند.

حزب باید از جامعه بجوشد. [حزب در میان ما] از جامعه به صورت یک جریان نمی‌جوشد تا بعد آن جریان بیاید بخورد به آن هسته و یک حزب بشود.

نتیجه این می‌شود که اول، تا دفتری باز می‌شود عده زیادی اسم‌نویسی می‌کنند. بعد از مدتی می‌بینند آن جاذبه خوابید. اشخاص همه امیدها [ی خود را] نیافتند. [لذا] رها می‌شود.

پس کار دوم ما این است که جریان فکری که در آن هسته هست به جامعه منتقل کنیم تا در جامعه بجوشد. اگر این جوشید و این‌ها به هم خورد می‌شود یک حزب.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۵۸)

وی تجربه تلخ حزب زحمت‌کشان را ذکر می‌کند که او زمانی می‌خواست عضو آن شود:

«خود من، در گذشته به هیچ حزبی نرفتم. چرا؟ در دوره مصدق من به همه حزب‌ها می‌رفتم بینم چه می‌گویند و مقداری آگاه شوم. به حزب زحمت‌کشان هم می‌رفتم (نه به عنوان عضو). آن موقع من پنجم، ششم

متوسطه بودم. از جمله بیشتر تمایلم به حزب زحمت‌کشان بود، همین که بقائی در رأس آن بود. من که به آن‌جا می‌رفتم، یواش‌یواش آن‌ها گفتند بیا اسم بنویس. من می‌گفتم بگذارید حالا بعداً؛ تا ببینیم چیست. البته این را از پدرم آموخته بودم که اوّل انسان باید خوب بفهمد، بعد تعهدی را قبول کند. و آلا اگر نفهمیده قبول کنی، بعد می‌فهمی که دیگر از زیر بار تعهد نمی‌توان بیرون بیایی. یواش‌یواش دیدم که اخلاقی در قضایا نیست. حالا [گذشته از] نسبت‌هایی که در خارج [به دیگران] می‌دهند، بین خودشان هم هیچ چیزی نیست. این علیه آن می‌زند، آن علیه این می‌زند. دیدم ما چه خیالاتی می‌کردیم، این‌ها در کجای کارند؟ از حزب زده شدم. در دوره ۳۹ تا ۴۲ هم دیدم، باز دوباره همان روحیه انجماد و همان چیزها را دیدم. حالت این‌که حتماً خود را بر دیگری تحمیل کنی. نتیجه این که جزو نخستین کسانی بودم، اگر نه نخستین کس، که نامه‌ای در آن موقع خطاب به مصدق تهیه کردم که شما بیایید این احزاب را منحل کنید تا همه یکی شوند؛ تا دوباره ایران قربانی دعوی احزاب نشود.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۶۱)

ایشان ایجاد دوفازی نخبگان، عوام در احزاب فاقد پشتوانه‌های اجتماعی - طبقاتی لازم را عامل اصلی عدم شکل‌گیری سازمان حزبی، همچنین عدم ابتکار عمل جمعی و عدم تمایل همگانی به سازمان‌پذیری می‌داند:

«همکاری با رهبری و شرکت فعال در آن: رایج‌ترین رفتار در سازمان‌های گوناگونی که تشکیل شده و می‌شوند، آن است که افراد هیأتی را انتخاب می‌کنند و کارها را به عهده آن‌ها می‌گذارند و خود چنان‌که پنداری مسؤولیت خود را به انجام برده‌اند، دنبال کار خود می‌روند. در حقیقت نتیجه اعتیاد به حکومت فردی و منع دائمی مردم از شرکت در مسؤولیت‌ها موجب پیدایش و استمرار این رفتار شده است. نه تنها رهبری از همکاری جدی در مسؤولیت رهبری (و حتی در کارهای اجرائی) محروم می‌ماند، بلکه از نظارت و انتقاد نیز محروم می‌شود. و هر بار هم کار به انتقاد و برخورد می‌کشد، افرادی که در مقامات رهبری قرار گرفته‌اند هدف قرار می‌گیرند و لاجرم کار انتقاد به انشعاب و... می‌کشد.



تمایل به تمرکز یعنی ایجاد یک رأس همه‌کاره و یک بدنه هیچ‌کاره. و چه عجب که تمامی سازمان‌هایی که در دوران معاصر برای مبارزه با حکومت فردی، تشکیل شده‌اند، در سازمان‌دهی از سازمان حکومتی پیروی کرده‌اند. سازمان‌دهی براساس تمرکز اطلاعات و اختیارات و مسؤولیت‌ها خود از عوامل چیرگی سازمان امنیت [ساواک] بر سازمان‌های سیاسی گشته است. در حقیقت برای از پای درآوردن یک سازمان، کافی بوده است که به مرکزیت آن دست یابند. با از میان بردن مرکزیت، سازمان نیز از میان رفته است.» (تعمیم امامت و مبارزه با سانسور، ۹۶)

خودمحموری و فردگرایی مفرط عامل مهم عدم گرایش به سازمان در کشورهای ایران است. حس اقدام فردی در رژیم استبدادی به علت وجود سانسور ایجاد می‌شود:

«باز از بیماری‌های مهلک یکی این است که به علت رژیم سانسور، افراد به کار فردی معتاد شده‌اند. وقتی کاری از گروهی خواسته می‌شود، یا سرانجام نمی‌گیرد و یا در آن گروه کسی آمر و بقیه مأمور می‌شوند و هرکدام قسمتی از کار را به نام آمر انجام می‌دهند. این گریز از کار دست‌جمعی، بدان خاطر است که رژیم استبداد ایرانی تنها برای فرد، اراده و شخصیت می‌شناسد اما برای جمع نمی‌شناسد.» (همان، ۹۷)

بنی‌صدر بازی‌های سیاسی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، که از طرف جریان مذهبی و حزب جمهوری اسلامی برای مقابله با سازمان مجاهدین خلق تأسیس شده بود، را یکی از علت‌های رویگردانی خود از تشکیل حزب در ابتدای انقلاب معرفی می‌کند:

«و آن این است که دختر طالقانی به نام اعظم طالقانی نزد من آمد و گفت به این‌که چند تا گروه از مجاهدین [خلق] که حالا دیگر با مجاهدین [خلق] نیستند می‌خواهند آقای خمینی را ببینند، شش گروه، و شما یک وقتی برای این‌ها از آقا بگیرید. من هم از [آیت‌الله] خمینی برای این‌ها وقت گرفتم. این‌ها رفتند و [آیت‌الله] خمینی را دیدند. آن‌ها آمدند پیش من، این رجائی [نخست‌وزیر] هم جزو آن‌ها بود یکی از آن‌ها بود. آمدند گفتند که آقا گفت که امر ما با شما

است و هر چه شما بگوئید ما انجام می‌دهیم. [گفتم] خوب کی‌ها هستند و کی‌ها هستید. گفتند ما یازده گروه هستیم. گروه‌های کوچک بودند. من گفتم والله این یازده گروه من نه وقت دارم و نه در امکان من هست که یکی یکی به شما برسم. شما با هم بنشینید وحدت کنید و یک دسته بشوید که انسان بفهمد با چه [کسانی] سروکار دارد. این‌ها رفتند، همین این [محسن] رضائی که الان مسئول سپاه است.... هم یکی از آن‌ها بود و ابوشریف هم یکی از آن‌ها بود. این‌ها رفتند و اساسنامه و آئین‌نامه‌ای نوشتند و پیش من آوردند که ما این‌جوری وحدت کردیم و شد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی<sup>۱</sup>. گفتم بسیار خوب. حالا این‌ها در دانشگاه میتینگ گذاشتند و از من هم دعوت کردند و من هم مثل دعوت بقیه را که قبول می‌کردم دعوت آن‌ها را هم قبول کردم و رفتم سخنرانی کردم. این‌ها وقتی به اصطلاح طالقانی رو پنهان کرد [چند روز به حالت قهر تهران را ترک کرد] یک میتینگ گذاشتند و ظاهراً برای مخالفت با طالقانی نبود ولی عملاً به این عنوان و به اصطلاح تظاهرات راه انداختند. بعد هم پیش من آمدند، بعد از وقوع البته، گفتند خوب این پیرمرد را آدم کردیم. گفتم پیرمرد کیست؟ گفتند طالقانی. گفتم یعنی چه، چطور آدم کردید؟ گفتند این میتینگی را که گذاشته بودیم. گفتم اِه شما گذاشته بودید؟ گفتند بله. گفتم اولاً مگر شما قرار نبود کارتان با من باشد شما چطور بدون شور رفتید میتینگ گذاشتید، بعد هم شما برضد طالقانی میتینگ گذاشتید؟ بروید دنبال کارتان. من که هیجده سال در ایران نبودم و نمی‌دانستم کی به کیست. پس داستان... چون دختر طالقانی معرفی کرده بود گفتم لابد این‌ها آدم‌های صحیحی هستند و الا ایشان چطور طرفدار این‌ها است. تا این‌که طالقانی یک‌روز در همان سفری که به قم می‌رفتیم گفت شما خودتان را وارد این حزب بازی و این چیزها نکنید،

---

۱- چهره‌های شاخص این گروه عبارت بودند از: محمد علی رجایی، احمد توکلی، بهزاد نبوی، مرتضی الویری، محسن رضایی، فضلعلی، ذوالقدر، محمد بروجردی، محسن سازگارا، محمد سلامتی، بعدها احمد توکلی عنوان نمود فراکسیون سازمان مجاهدین انقلاب در مجلس اول در تصمیم‌گیری‌های مجلس نقش مهمی ایفا می‌کرد. (بخش مربوط به تعیین نخست‌وزیر، همین کتاب)

در ایران شخصیت‌هائی که وارد حزب و این چیزها می‌شوند خراب می‌شوند، همین‌طور مستقل بمانید. گفتم نه من حالا با نظر شما موافق باشم یا نباشم این امر علی‌حده است اما من وارد حزب‌بازی این‌ها نشدم. گفت چرا حزب درست کردید. گفتم کدام حزب را من درست کردم؟ گفت همین مجاهدین انقلاب اسلامی که به من فحش می‌دهند. گفتم آقا داستانش این است. دختر شما این‌ها را به من معرفی کرد. گفت همچنین چیزی نمی‌شود. گفتم برو از اعظم خانم بپرس. ایشان آمد و معرفی کرد و من هم از [آیت‌الله] خمینی وقت گرفتم. [آیت‌الله] خمینی گفت که کارشان به من مراجعه بشود و داستان این شد و این‌ها آمدند بر ضد شما میتینگ دادند و بعد هم آمدند پیش من و گفتند خوب دماغ شما را به خاک مالیدند و من هم با این‌ها قطع کردم. گفت «اه شما با این‌ها بر سر این قضیه قطع کردید؟» گفتم بله. گفت واقعاً قطع کردید؟ گفتم بله. گفت سر این قضیه؟ گفتم بله. خیلی هم از من عذرخواهی کرد و گفت که مرا ببخشید چون من خیال می‌کردم شما دنبال دسته‌بازی این‌ها افتادید و این‌ها را پیدا کردید برای دسته‌بازی. گفتم نه این‌ها مرا پیدا کردند و من این‌ها را پیدا نکردم و آن هم از طریق دختر شما و من هم سر این داستان با این‌ها قطع کردم. پس داستان از اول تا آخرش این بود و شما می‌دانید که این‌ها در تمام مدتی که من متصدی بودم پیش‌آهنگ ضدیت با من این‌ها بودند و علتش هم به اصطلاح از آن زمان ضدیت پیدا کردند از همان زمان بر سر این طالقانی.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۱۲)

برخلاف ادعای بنی‌صدر، جلال‌الدین فارسی مدعی است تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی توسط آیت‌الله خمینی به وی محول شده بود. زیرا ایشان بنی‌صدر را برای این کار صالح تشخیص نمی‌داد:

«سوم، این‌که امام (ره) حتی برای متشکل ساختن این چند سازمان مخفی اسلامی، او [بنی‌صدر] را صالح و قادر ندانسته‌اند و این مهم را به بنده واگذار کرده‌اند. حسب‌الامر امام (ره) از فردای آن روز با مسئولان آن چند سازمان در ساختمان مصادره شده سپهبد حاج علی کیا تشکیل جلسه داده، ظرف مدت کوتاهی «تأسیس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را اعلام داشتیم.

سران این سازمان از بنده پرسیدند که در مراسم اعلام تأسیس، غیر از بنده چه کسانی سخنرانی کنند؟ گفتم از بنی صدر و هانی الحسن، سفیر فلسطین، هم دعوت کنند. عجیب آن که خودم، برخلاف همه سیاستمداران که چنین قدرتی را در انحصار یا حداقل اختیار خود می‌گیرند - بی‌اعتنا به این محاسبات، حتی از حضور در آن مراسم چشم پوشیدم!» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

رئیس‌جمهور کمتر از دو ماه مانده به عزلش دوباره در موضع پاسخگویی به پرسشی درباره درخواست دوباره برخی گروه‌ها برای تشکیل جبهه متحد اسلامی، ایده‌ای که وی در پدید آوردن آن چون بسیاری از موارد ناکام بود، به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی، خودش تمایلی به تشکیل چنین سازمان‌هایی ندارد و دیگران می‌باید آن را تشکیل دهند. او این بار نیز بدون اظهار نظر صریح درباره تشکیل سازمان، گروه یا حزب برای تصاحب قدرت به کلی‌گویی پرداخته و در نهایت بر مردم‌گرایی (پوپولیسم) و اتکاء بر مردم در حکومت تأکید می‌کند. این سخنان نشان می‌داد ایشان از ایجاد سازوکاری نظام‌مند برای رقابت سیاسی با رقیب قدرتمند و سازمان‌یافته‌اش کاملاً سرخورده است، اما هنوز اعتقادی به تشکیلات منسجم، چیزی شبیه به حزب، ندارد. در واقع تصمیم به ادامه حرکت با چراغ خاموش، ببینید:

«خوب اگر چنین پیشنهادی [تشکیل جبهه متحد اسلامی] دارند پس منتظر چه هستند خوب تشکیل بدهند. مطلب روشن است ما دو نوع سازماندهی سیاسی در جهان داریم. نوعی از آن بر توانایی رهبری و سفت و سخت بودن سازمان تکیه دارد. احزاب به اصطلاح فرنگی «توتالیترا» این‌گونه‌اند. خودکامه و قیم و گمان می‌کنند که اگر رهبری قوی به معنای دیکتاتور و یک سازمان سخت و سفت داشته باشند، در جامعه به هر کاری توانا هستند و می‌توانند جامعه را مطابق دید خودشان بسازند.

شیوه دیگری نیز هست که من جانب‌دار این شیوه دوم هستم که آن نظم را با زور سازگار نمی‌بیند و سازمان را هم با زور سازگار نمی‌بیند و بر این عقیده است که رهبری، سازمان و نظم باید در سطح خود مردم انجام گیرد تا معنا و واقعیت پیدا کند.

پس وحدتی که من جانبدار آن بودم وحدتی است که از مردم برای حکومت بر مردم جدایی بجوید. در خود مردم بماند برای نگه داشتن مردم در صحنه، آنهایی که به این نتیجه رسیدند، چه چیز مانع از این است که وارد عمل بشوند؟» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۵)

۲۰ روز قبل از عزل از ریاست جمهوری خبرنگار رادیو تلویزیون ژاپن از رئیس جمهور در همین رابطه پرسید که چرا شما با توجه به این همه هوادار پرشور حزب تشکیل نمی دهید، او با برشمردن دلایلی چند می گوید اعتقادی به سازمان‌هایی نظیر حزب ندارد:

«یکی از مشکلات مهم کشور ما همین حزب است (خنده حاضرین، رئیس جمهور: شما چون سابقه ذهنی دارید خندیدید) که بودش مشکل است، نبودش هم مشکل است در تاریخ، به خصوص از مشروطه تا امروز قبلاً هم ما حزب داشتیم همین مشکل را داشتیم. من خودم قبل از این که به خارجه بروم مطالعه‌ای راجع به احزاب سیاسی کردم از مشروطه به بعد آن روزگار که من مطالعه می کردم یعنی حدود ۲۰ سال پیش تا آن وقت ۱۷۴ حزب در ایران تشکیل شده بود این‌ها ۵ نقص داشتند و علت ناکامی آن‌ها هم همین نقایص بود:

- نقص از لحاظ اخلاق

- نقص از لحاظ برنامه

- نقص از لحاظ بینش و هدف

- نقص از لحاظ سازمان

- نقص از لحاظ تعیین جای اجتماعی

خوب، آن مطالعه مرا به این جا رساند که غالب این احزاب، عده‌ای «صاحب عله» دارند که می نشینند و مرامنامه و اساسنامه تنظیم می کنند و اعلام می دهند بقیه هم عده‌ای می آیند و اسم می نویسند، آن‌هایی که می چرخانند، همه کاره‌اند بقیه هم هیچ کاره.

آیا شما از من می خواهید من هم همین کار را تکرار کنم؟ نه، این کار من نیست حزب باید از خود جامعه بجوشد و به نیازهای اساسی مردم جواب

بدهد که در او متشکل می‌شوند. من همیشه بر این باور بوده‌ام و از من چیزی را که بدان باور ندارم نطلبید که انجام دهم. و بگذارید خود مردم برای تشکیل‌شان راهی پیدا کنند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۳/۱۰)

با این حال در ماه‌های آخر بنی‌صدر متوجه می‌شود اصرار بیش از حد بر روی مساعد نبودن شرایط برای تشکیل حزب به آن‌جا منجر شده است که او حمایت نخبگان سیاسی منسجمی را همراه خود نداشته باشد و نتواند حمایت توده‌ای مردم را به شکلی قانونمند جهت‌دهی کند. او در چند مورد در یکی دو ماه مانده به زمان عزلش نرفتن به سوی سازمان‌دهی حزبی ولو آن‌گونه حزبی که فاقد حمایت‌های ساختاری طبقات اجتماعی با منافع مشترک باشد را نقطه ضعف بزرگ خود توصیف کرد.

وی خیلی دیر به اشتباه خود پی می‌برد. او دو ماه پیش از عزل خود، گویی با صداقت وجود حزب را که پیش‌تر نسبت به آن انتقاد می‌نمود، ضروری دانست:

«اگر ما بخواهیم از این بحث نتیجه بگیریم این می‌شود که: سازمان دادن به فعالیت سیاسی یک ضرورت است، تعمیم امامت به معنای انکار سازمان و نظم نیست بلکه برعکس به معنای قبول و تلاش جدی برای سازمان و نظم دادن به فعالیت است. البته به شرط آن‌که این سازمان و نظم در خود جامعه انجام بگیرد و افراد فعال بکوشند که این سازمان و نظم را در متن جامعه تعمیم بدهند. اگر هسته‌ای ایجاد می‌کنند این هسته فوراً درصدد تحکیم موقعیت خود برای مسلط شدن بر جامعه برنیايد و امور را قبضه نکند، بلکه به عکس بکوشد تا جریان مداوم اندیشه در جامعه را (اندیشه سازمان و نظم در جامعه را) حفظ کند و مردم را در صحنه نگه بدارد و همانند طیب به تدریج آثار استبداد را از بین ببرد و جامعه از بیماری شدید اختلال در سازمان و نظم معالجه بشود. آن‌ها که این کارنامه را می‌خوانند مخالفت با سازمان و نظم را به من نسبت ندهند و به نام جانب‌داری از فکر من این روش را در پیش نگیرند و بدانند که اسلام و فکر اسلامی موافق نظم و سازمان به تربیتی که گفتیم هست و خود مردم در این انقلاب و در جریان بعد از انقلاب به‌طور خودجوش، سازمان

یافته و با نظم عمل کرده و به این دلیل بوده است که انقلاب را به پیروزی رسانده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۳۱)

در پایان نباید از نظر دور داشت حتی در صورتی که بنی‌صدر تمایل به تشکیل حزب نشان می‌داد و در صدد آن برمی‌آمد قطعاً با مشکلات عدیده از جمله مخالفت‌های گسترده از سوی جناح رقیب مواجه می‌شد و احتمال افزایش تنش سیاسی وجود داشت. به هر حال احتمال می‌رود وی از ترس انزوای بیشتر و با توجه به این که پیش از آن بارها حزب‌گرایی را مغایر وحدت و منافع کشور خوانده بود زمان را برای ایجاد حزب مناسب ندیده است.

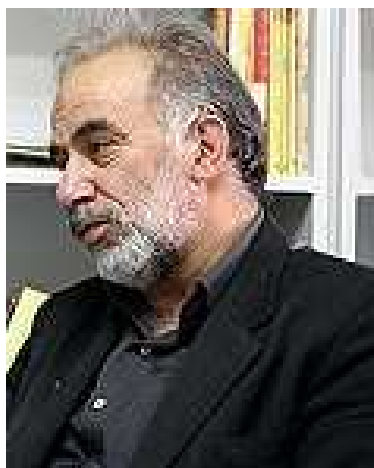
### عکس‌های فصل دهم



غلام‌حسین کرباسچی



عبدالله نوری



ابراهيم محمدزاده



محمد مبلغی اسلامی



از راست نفر دوم محمد منتظری و بنی صدر





حسین علی منتظری



محمد محمدی نیک (ری شهری)



علی محمد بشارتی جهرمی



امیر مجد



گودرز افتخار جهرمی



فرخرو پارسا



مرتضی رضایی



احمد سالک



از راست ابوشریف و بنی صدر



از راست سیداحمد خمینی، بنی صدر و ابوشریف



فرشاد مومنی



عبدالمجید معادیخواه



عبدالحمید دیالمه



رحمان استکی

## فصل یازدهم

### حامیان موقتی رئیس‌جمهور

#### دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور

پیش از این دیدگاه اولین رئیس‌جمهور در مورد تشکیلات حزبی و ادله وی در اثبات عدم وجود روحیه جمعی و تشکیلاتی و در نتیجه جا نیفتادن فلسفه تشکیل حزب در ایران را بیان داشتیم. از طرفی گرایش رئیس‌جمهور به مردم‌گرایی یا مردم‌باوری (پوپولیسم) و ارتباط مستقیم با مردم را با اشاره به نمودهای آن در حوادث تاریخی دو سال و اندی پس از پیروزی انقلاب و در مواضع و اقداماتش شرح دادیم. با چنین زمینه‌های تفکری، رئیس‌جمهور درصدد بود راهکاری برای دستیابی به آن امتیازها و دستاوردهایی که در صورت وجود یک حزب قابل دستیابی خواهد بود، بیابد. در حقیقت می‌توان اینجا بین توانایی‌ها و اهداف ترسیم شده توسط ایشان تناقضی مشاهده کرد. به عبارت بهتر رئیس‌جمهور با حزب‌گرایی مخالف بود یا دست‌کم آن را در آن مقطع زمانی مفید نمی‌دانست، اما به کسب قدرت و رقابت سیاسی از طریق انتخابات اعتقاد داشت. ایشان نمی‌خواست حزب تشکیل دهد، اما سخت به منافع و امتیازهایی که تنها یک حزب می‌توانست آن را به دست آورد دلبسته بود و لذا در پارادوکس خودساخته گیر افتاده بود. از یک سو با نفی لزوم تشکیل حزب در شرایط فعلی خود را از داشتن حزب محروم ساخته بود و از

طرفی به دنبال کسب حداکثر قدرت سیاسی و کنار زدن رقبا از طریق رقابت انتخاباتی بود.

واقعیت این که در آن هنگام مبارزه سیاسی جمعی و یا رقابت انتخاباتی بدون وجود تشکیلات و سازمان‌دهی حزبی بسیار دشوار بود. اولین رئیس‌جمهور با گروهی از همفکران و نزدیکان خود سازمانی کوچک را پیش از انتخابات ریاست‌جمهوری ترتیب داده بود و به‌جای سازمان‌دهی حزبی و تبلیغات فراگیر سازمان‌دهی شده از طریق سخنرانی‌های طولانی در نقاط مختلف کشور تبلیغات مناسبی را برای انتخابات تدارک دیده بود. همین سخنرانی‌ها توانسته بود تا حدود زیادی جایگزین کارکردهای حزب شود. اما پس از پیروزی وی در انتخابات هنوز خلاء وجود یک سازمان منسجم وجود داشت. می‌توان سه ضرورت را برای چنین تشکیلاتی برشمرد. اول برای دنبال کردن و اجرایی نمودن نظریه‌پردازی‌های رئیس‌جمهور که به مدت پانزده سال آن‌ها را در اروپا جمع‌آوری کرده بود. دوم این‌که رئیس‌جمهور تشکیل حزب در شرایط اجتماعی و فرهنگی آن زمان را سودمند نمی‌دانست و از طرفی انتخابات مهم مجلس در پیش بود و نیاز به تشکیلات سیاسی برای ورود به آن وجود داشت. در حقیقت پر کردن خلاء حزب با ایجاد سازمانی که همان کارکردهای حزب را داشته باشد اما در عین حال عنوان حزب، سازمان حزب، بروکراسی، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری آن را نداشته باشد.

و بالاخره سوم این‌که رئیس‌جمهور با توجه به دیدگاه مردمی (پوپولیستی) و لزوم تماس مداوم با مردم نیازمند پلی بین خود و مردم بود که این ارتباط را برقرار سازد.

چنین ضرورت‌هایی رئیس‌جمهور و همکاران وی را واداشت که پس از انتخابات ریاست‌جمهوری، یک هفته پس از آن در تاریخ ۵۸/۱۱/۱۲، و در آستانه انتخابات مجلس اول دست به کار شوند و تشکیلات رسمی، تقریباً فراگیر و با کارکردهای حزبی به نام «دفتر هماهنگی همکاری مردم و رئیس‌جمهور» را تأسیس کنند. این دفتر دارای تشکیلات جداگانه‌ای از دفتر

رئیس‌جمهور بود اما در عین حال به‌صورت موازی با آن عمل می‌کرد و اعضای آن با اعضای دفتر رئیس‌جمهور به‌صورت هماهنگ عمل می‌کردند. در رتبه‌بندی اولویت‌های دفتر هماهنگی به نظر می‌رسد اولین اولویت آن کارکردهای حزبی و سیاسی و حضور در رقابت‌های انتخاباتی و دومین آن تلاش در جانداختن نظریه‌پردازی‌های وی در جامعه و در مرتبه سوم ارتباط با مردم و دیگر گروه‌های سیاسی بود.

برخی معتقدند دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور پوششی بود برای فعالیت‌های سیاسی یاران رئیس‌جمهور که قصد داشت از فشار انتقاد افکار عمومی که حزب و گروه‌گرایی را نکوهش می‌کرد رهایی یابد و هم از انتقاد رقبای سیاسی که به شدت اقدامات رئیس‌جمهور را زیر ذره‌بین داشتند بکاهد.

با چنین انگیزه‌ها و اهدافی گروه‌های سیاسی و چهره‌های مبارزاتی پیش از پیروزی انقلاب در این دفتر متشکل شدند و به فعالیت پرداختند. از ترکیب گرایش‌های سیاسی افرادی که در این دفتر حضور داشتند می‌توان به سهولت دریافت که این تشکیلات فاقد انسجام درونی و تشکیلاتی، فاقد هماهنگی فکری و نظری برای دستیابی به هدف مشخص، فاقد ابزار لازم بر انجام کارها و بالاخره عدم تطابق هدف ظاهری (ارتباط با مردم) و هدف واقعی (رقابت سیاسی) بود.

تشکیل دفتر هماهنگی خود محصول یک تضاد فکری لاینحل در ذهن رئیس‌جمهور در مورد حزب بود و تشکیل آن نیز با تضادهای درونی در خود دفتر همراه بود.

اعضای دفتر هماهنگی از مرام‌های مختلف با اهداف سیاسی متفاوت بودند. از روحانیون و بازاریان قشر سنتی گرفته تا دانشجویان داخل و خارج کشور، تحصیل‌کردگان نماینده قشر روشنفکر و تکنوکرات‌ها و بروکرات‌های نماینده قشر متوسط شهری در این دفتر حضور داشتند و معلوم نبود دفتر نماینده کدام قشر است. اگر نماینده قشر روشنفکر بود روحانیون و بازاریان به شدت سنت‌گرا در آن چه می‌کردند و بلعکس، از سوی دیگر اگر این ادعا مطرح شود دفتر هماهنگی نماینده همه مردم بود، رقابت سیاسی بین احزاب سیاسی که هر

یک نماینده بخشی از مردم یا قشر و طبقه‌ای خاص هستند چه مفهومی پیدا می‌کند. سوال مهم‌تر این که اگر حزب نبود چرا کارکرد حزبی داشت، ارائه لیست انتخاباتی برای مجلس شاهی بر این مدعی است، و اگر حزب بود مرامنامه و اساسنامه، اهداف، طبقه یا قشر اجتماعی هدف آن، سازمان و رده‌های اجرایی و تشکیلاتی آن کدام بود.

به هر حال می‌توان چنین نتیجه گرفت که اولاً یکی از دلایل عدم موفقیت اولین رئیس‌جمهور عدم کار تشکیلاتی مؤثر و بی‌توجهی به نخبگان سیاسی و احزاب و گروه‌های فعال درون کشور بود و دوم این‌که به فرض تداوم کار رئیس‌جمهور و عدم عزل وی، دفتر هماهنگی از توانایی لازم برای انجام اهداف تعریف شده برای آن، که هر کدام نیاز به سازمانی جداگانه داشت، برخوردار نبود و لذا چاره‌ای نداشت جز این‌که یا به یک حزب تمام عیار تبدیل شود یا منحل گردد.

### ترکیب اعضا

برای شناخت دقیق‌تر این دفتر، ابتدا لازم است اعضای آن را مورد بررسی قرار دهیم. چنان‌که گفتیم افرادی از طیف‌های سیاسی مختلف به استثناء طیف ملی - مذهبی و نهضت آزادی و حزب توده و فدائیان خلق در دفتر هماهنگی گرد آمده بودند که گفته می‌شد برخی از این افراد که بیشتر به جریان مذهبی تعلق خاطر داشتند به فرمان آیت‌الله خمینی برای جلوگیری از نفوذ فرصت‌طلبان و گروهک‌های چپ‌گرا در دفتر حضور یافته بودند. از افرادی که به دفتر رفت و آمد داشتند یا عضو دفتر بودند به افراد زیر می‌توان اشاره نمود: عبدالصمد تقی‌زاده، مصطفی انتظاریون، حسین نواب صفوی، احمد سلامتیان، احمد غضنفرپور، سعید سنجابی، علی‌رضا نوبری، حسن شمسایی، علی امیرحسینی، رشید صدرالحفاظی، سیدعلی‌اکبر ابوترابی، سیدعلی ابوترابی، محمد جعفری، ناصر ابراهیمی، مجید بهبهانی، علی موسوی گرمارودی، غیوران، فضل‌اله محلاتی، حبیب‌اله عسکراولادی، تقوی، خلیلان، پرتونما، محمود آذین، احمد جلالی، سودابه سدیفی، یزدان حاج حمزه، ابوسعیدی منوچهری،



مهدی ممکن، تاجیک، محمد هاشمی، رسولی، منوچهر مسعودی، سامی، محمد مبلغی اسلامی، ناصر تکمیل همایون، مصطفوی، اسحق پور، پیرحسینی، اسلامی، فتح‌الله بنی‌صدر، حسن بنی‌صدر، اسفندیار درویش، ابطحی و علی حجتی کرمانی.

علی‌رضا اسلامی از چهره‌های نزدیک به حزب جمهوری اسلامی با ذکر نام برخی از افراد عضو دفتر هماهنگی علت حضور این افراد را دستور آیت‌الله خمینی می‌داند:

«بنی‌صدر نمی‌توانست حزب تشکیل بدهد و در عین حال می‌خواست خودش را ضد حزب هم نشان بدهد، لذا عنوان دفتر حمایت‌های مردمی از رئیس‌جمهور را انتخاب کرده بود که در واقع همان حزب او بود. در کنار پل حافظ ساختمان بلندی بود که در زمان شاه به وزارت کشاورزی تعلق داشت و در آن دوره بمب صوتی هم گذاشتند که منفجرش کنند و نشد. اسمش چیزی شبیه I.S.P و مال شرکت‌های راهسازی خارجی بود.

این ساختمان را که نبش پل حافظ در خیابان جمهوری بود گرفت و آن‌جا را تبدیل به دفترش کرد. افرادی را که در این‌جا آورد کسانی بودند که مشکل داشتند، خصوصاً بعد از جریان ۷ تیر مشخص شد که سودابه سدیفی، سلامتیان و تقوی که اشاره کردید و گروه‌های دیگری که به آن‌جا می‌آمدند در آن‌جا بودند. بعضی از این‌ها از پاریس با او ارتباط داشتند، بعضی‌ها در جریان مبارزه با او کار می‌کردند، از بچه‌های جبهه ملی یا نهضت آزادی، تکمیل همایون و امثالهم. بعضی‌ها هم در ایران به هم وصل شدند، مثلاً حزب رنجبران که مارکسیست بودند و بعد هم که به مجاهدین خلق کشیده شد. این‌ها عناصر فعال در دفتر رئیس‌جمهور بودند. تقوی هم پرونده‌هایی داشت و در رژیم سابق هم سوابقی داشت که آن‌ها را به کار گرفت.

«افراد مختلف، مثلاً شهید محلاتی، آقای عسگراولادی که آن‌جا هم رفت، ولی آن‌ها راهش ندادند. مثلاً آیت‌الله انواری که از یاران قدیمی امام بودند و برای‌شان هم ارتباط با بنی‌صدر سخت بود. آقای عسگراولادی تیپ و تفکرش مقابل بنی‌صدر بود و در حزب جمهوری هم به بنی‌صدر رأی نداد، اما چون

امام فرمودند دور و بر بنی‌صدر را داشته باشید رفته بود. آقای گرمارودی هم به عنوان یک شاعر برجسته در آن دوره مطرح بود و با دفتر بنی‌صدر هم کار می‌کرد. مرحوم آقای ابوترابی [از علمای مبارز قزوین]، مرحوم آقای عمید زنجانی و علمای دیگر در تهران هم با دفتر بنی‌صدر همکاری‌هایی داشتند تا جایی که او دیگر قطع کرد و این‌ها بیرون آمدند.» (رجانیوز، ۱۳۹۲/۵/۵)

صادق خلخالی گیوی، اولین حاکم شرع انقلاب، اعضای دفتر هماهنگی را دارای ویژگی‌های بارز، منحصربفرد و شگفت‌انگیزی به شرح زیر دانسته است: «راجع به عزل بنی‌صدر و علت آن، علاوه بر آن‌چه که گفته شد، می‌توانیم بگوییم، این است که تمام افراد ضد انقلاب، دفتر هماهنگی را پایگاه فعالیت خود قرار داده بودند. جبهه ملی و نهضت آزادی و لیبرال‌ها و غرب‌زده‌ها (روشنفکر نماها) فراماسون‌ها و مجاهدین خلق و فداییان خلق (که تعداد زیادی از آن‌ها همان فرزندان طاغوتی‌ها و هزار فامیل و اعدای‌های سابق بودند)، از بنی‌صدر طرفداری می‌کردند. حتی ساواکی‌ها و وازده‌ها و طاغوتیان و پسران و دختران آن‌ها و بی‌حجاب‌ها و فاحشه‌ها و آدم‌کش‌ها و چاقوکش‌ها و قداره‌بندها و لات و قاچاق‌فروش‌ها و فتودال‌های ضد انقلاب و خلاصه، همه و همه، در دفتر بنی‌صدر و به طرفداری از او فعالیت می‌کردند. خود آقای بنی‌صدر کم و بیش از جریان باخبر بود. این افراد قبلاً در زیر سایه [کاظم] شریعتمداری و زیر پرچم حزب جمهوری خلق مسلمان فعالیت وسیعی را علیه انقلاب سازمان داده بودند، ولی با رو شدن بنی‌صدر و موضع‌گیری او، همگی زیر پرچم او جمع شدند. ما، در ابتدا به خاطر حفظ وحدت، می‌خواستیم دامنه اختلاف، گسترش نیابد؛ ولی چون پرده‌ها بالا رفت، من خود، در مجلس، اولین کسی بودم که فریاد زدم: رئیس چماق به دست‌ها، خود بنی‌صدر است و بنی‌صدر باید محاکمه شود!» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۱۳)

ایشان برخی اعضای دفتر رئیس‌جمهور و همکاران وی را از اعضای ساواک و از اطرافیان چهره‌های شاخص ملی چون سیدرضا زنجانی از روحانیون عالی رتبه نهضت ملی و کریم سنجابی می‌داند:

«اطرافیان او از بازماندگان رژیم سابق بودند، مانند تقوی و خلیلیان که از اعضای ساواک بودند و پرتوماه[نما] که انحراف جنسی داشت و مفعول بود و مسعودی و سنجابی و پسر آیت‌الله زنجابی و عده‌ای دیگر که در او نفوذ کرده بودند. سلامتیان و غضنفرپور که ماهیت آن‌ها بیش از پیش برای ما آشکار شد، این‌ها از کسانی بودند که تلاش می‌کردند خط امام به انحطاط کشیده شود. روزنامه انقلاب اسلامی در واقع، از آن‌چه که مردم می‌خواستند، خالی بود، ضدیت با اسلام را علناً ترویج می‌کرد و با تیرهای درشت و عناوین زننده مردم را اغفال می‌نمود.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۱۸)

وی وضع ظاهری و رعایت شئونات اسلامی در دفتر هماهنگی را نامناسب می‌داند:

«از دفتر هماهنگی خبرهای نامطلوبی به گوش می‌رسید. گفته می‌شد که تمام زن‌های بی‌حجاب و بدحجاب به نفع بنی‌صدر فعالیت می‌کردند. او در یکی از سخنرانی‌های خود، از مسعود رجوی ستایش کرد.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۰۴)

صادق خلخالی معتقد است بنی‌صدر و دفتر هماهنگی درصدد حذف روحانیون و خط امام از صحنه و پیاده کردن خواسته‌های آمریکا در ایران بودند و در این راه آن‌ها ترور شخصیت‌های برجسته همچون آیت‌الله بهشتی را پیگیری می‌کردند. او دفتر هماهنگی را عامل شعار بر علیه رئیس دیوان عالی کشور وقت (بهشتی) می‌داند:

«خط بنی‌صدر و خط ضد ولایت فقیه و خط نامرئی آمریکایی، زیر پوشش دفتر هماهنگی بود. این دفتر نه تنها در تهران؛ بلکه در تمام شهرستان‌ها شعباتی دایر کرد و همه ضد انقلابیون اعم از چپ و راست، دور آن را گرفتند و باد زدند و بزرگ کردند. آن‌ها در تمام مجامع و میتینگ‌ها، در شهرهای مختلف علیه حزب جمهوری اسلامی و آقای بهشتی تحریکاتی به راه انداخته و مرگ بر بهشتی سر می‌دادند.» (خلخالی، ۱۳۷۹، ۳۲۵)

بعدها دادستانی انقلاب بدون توضیح بیشتر دفتر بنی‌صدر را محل تجمع نیروهای جبهه ملی، ضدانقلاب و حامیان رژیم سابق، کارچاق‌کن‌ها، افراد بی‌بندوبار و عیاش و دارای فساد اخلاقی و منکراتی دانست:

«پس از تشکیل کادر دفتری اولین اختلاف بر سر تقسیم اتومبیل و کاخ‌ها و مستخدم و پاداش درگرفت. همه اتومبیل بنز مدل بالا و ضدگلوله خواستار بودند. و این دیوار تا ثریا کج رفت. دفتر بنی‌صدر در اوج اقتدار و تحرک خود مرکز فساد، کارچاق‌کنی، اخاذی و بند و بست بود.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۱۳۸)

«در دفتر همه مشغول عیاشی، کثافت‌کاری، زن‌بازی، اعتیاد، مشروب‌خواری، اخاذی و اختلاس بوده‌اند. اگر بخواهیم فساد در دفتر بنی‌صدر را تشریح کنیم خود کتابی قطور خواهد شد و برای این‌که این فصل را خاتمه دهیم به یکی از اسنادی که مربوط به خود بنی‌صدر است اشاره می‌کنیم این سند نشان می‌دهد که این قافله، از قافله سالار تا سگ قافله همه و همه بدون استثنا از یاران شیطان بوده‌اند.» (همان، ۱۴۳)

احمد غضنفرپور نماینده مجلس و عضو دفتر هماهنگی پس از دستگیری در بازجویی خود به چند دستگی درون این دفتر اشاره می‌کند. بطوری‌که هر گروه از اعضای دفتر خواهان ارتباط غیرتشکیلاتی با یکی از جریان‌های سیاسی موجود بودند. اظهارات وی از اساس رخنه سازمان مجاهدین خلق در دفتر بنی‌صدر را مورد تردید قرار می‌دهد:

«ولی در قبال این سؤال که چه کسانی بیشتر در نظریات بنی‌صدر اثر می‌گذاشتند، مجبورم به عرض برسانم؛ معمولاً افراد دفتر ریاست جمهوری یعنی مشاورین ایشان بودند که با ارتباط و اخباری که از گوشه و کنار مملکت در رابطه با کارشان به دست می‌آوردند به اطلاع بنی‌صدر می‌رساندند. نحوه ارائه اطلاعات و نوع تلقی مشاورین در نظریات بنی‌صدر مؤثر بود. آقایان نواب صفوی، پیرحسینی، سنجابی، سلامتیان، خانم سودابه سدیفی، خود بنده، مسعودی، دکتر ممکن، محمد جعفری، مبلغی اسلامی، نوبری و بیش از همه آقایان سلامتیان و نوبری در این مسأله صاحب نقش بودند. در رابطه با

شهرستان‌ها و مسائلی که در ارتباط با مرکز داشت معمولاً یا با تلفن یا با تماس مستقیم در جریان قرار می‌گرفتیم یا از تهران افرادی مأمور می‌شدند که به شهرستان‌ها بروند و مسائل را از نزدیک مورد مذاقه قرار دهند. آقایان سلامتیان، اسلامی، من، و سایرین به شهرستان‌ها می‌رفتیم. در درون دفتر اختلافاتی بود که اصالت انجام تکالیف را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. این اختلافات از نظر سیاسی روی مسائل مختلفی دور می‌زد. عده‌ای معتقد بودند باید با حزب جمهوری همکاری کرد. این افراد بیشتر از شورای تهران بودند مانند سامی، مصطفوی و حجت‌الاسلام اسحق پور. عده‌ای معتقد به همکاری با سازمان مجاهدین بودند آقایان سلامتیان و نواب صفوی جزو این‌ها بودند. و عده‌ای هم اعتقاد داشتند که باید با نهضت آزادی و جاما رابطه گرفت. من بیشتر روی ایده‌ی اخیر تکیه می‌کردم. دفتر هیچ‌گاه به نتیجه‌ی واحدی نرسید. عقیده غالب این بود که با هیچ گروهی رابطه نداشته باشیم و افراد به صورت غیرتشکیلاتی با دفتر همکاری نمایند. البته کارکنان دفتر نتوانسته بودند روابط عقیدتی خود را با خارج قطع کنند چنان‌که من و سلامتیان با نهضت آزادی ارتباط داشتیم و حسین نواب صفوی با مجاهدین در ارتباط بود. البته افراد مشخص دیگری نیز بدون این که موظف باشند با بنی‌صدر همکاری داشتند و اینان همپیمانان طبیعی بنی‌صدر بودند و به سبب داشتن مشی مشترک با بنی‌صدر خود را ملزم به همکاری با وی می‌دیدند از جمله فروهر. یک بار قبل از عزل بنی‌صدر من به اتفاق امیر و هوشنگ فرامرزی به منزل آقای فروهر رفتیم. در منزل همیشگی‌اش واقع در یک کوچه‌ی تنگ و باریک سکونت داشت. صحبت‌ها بیشتر در مورد عزل آقای بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا بود. فروهر اعتقاد داشت به احتمال قوی در پی آن عزل ایشان از ریاست جمهوری مطرح خواهد گردید. پرسیدم اطلاع دارید جلوی دفتر شلوغ است؟ گفت: همین الآن جویا شدم گفتند خبری نیست و برای اطمینان خاطر دوباره جلوی ما تماس تلفنی گرفت. کسی از آن طرف تلفن در قبال سؤال فروهر پاسخ داد جمعیتی بوده‌اند و رفته‌اند.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۳)

علی موسوی گرمارودی از چهره‌های شعر و ادب انقلاب اسلامی و عضو دفتر هماهنگی و سخنگوی رئیس‌جمهور بود. ایشان از سابقه طولانی همکاری با جریان مذهبی قبل از پیروزی انقلاب برخوردار بود اما پس از عزل بنی‌صدر تعلق خاطر خود به جریان مذهبی را اعلام داشت. وی علت حضور خود در دفتر هماهنگی را دستور آیت‌الله خمینی می‌داند:

«علت این‌که من از این موضوع [همکاری با رئیس‌جمهور] پشیمان نیستم این است که بلافاصله من بعد از این پیشنهاد رفتم خدمت امام و آن زمان هم چون من را می‌شناختند شرفیابی من خدمت امام راحت بود و وقتی از امام درباره بودن در آن مؤسسه و همچنین انتخابم به عنوان مشاور فرهنگی مشورت خواستم ایشان تایید کردند. من خدمت امام گفتم که برنامه من با صحبتی که با آقای مطهری کردم این است که به خارج بروم؛ اگر تکلیف شرعی من است می‌مانم ولی اگر نیست اجازه می‌خواهم که نپذیرم و بروم. امام هم پاسخ دادند، همه دارند از خارج می‌آیند داخل تا خدمت کنند، شما می‌خواهید بروید خارج؟ من بعد از آن باز دو بار استدعا کردم که از این‌جا استعفا کنم و هر جای دیگری که شما می‌گویید باشم که جواب امام باز هم منفی بود. من حتی گفتم که در این‌جا آبروی ما دارد می‌رود و حتی دوستانم نیز به من چپ‌چپ نگاه می‌کنند ولی امام فرمودند، جوانان ما خون می‌دهند، شما هم آبرو دهید. بعدها در انتهای سقوط ریاست‌جمهوری بود که با امام تماس گرفتم و آن زمان امام فرمودند می‌توانید حالا استعفا دهید و وقتی پرسیدم آیا می‌توانم بگویم که شما به من دستور داده بودید که تا حالا بمانم؟ امام فرمودند نه! فقط استعفا دهید.» (سایت خبرگزاری شبستان، ۱۳۷۸/۴/۹۳)

اکبر هاشمی رفسنجانی نیز در خاطرات خود در مورد علی موسوی گرمارودی مشاور فرهنگی و سخنگوی رئیس‌جمهور چنین می‌نویسد:

«عصر آقای موسوی گرمارودی، مشاور فرهنگی آقای بنی‌صدر آمد و ناراحت بود؛ با ذکر سوابق مبارزات خود و اظهار وفاداری، حضور خودش در کنار بنی‌صدر را توجیه کرد و کمک خواست و گفت با تأیید آیت‌الله صدوقی آن‌جا بوده و کمک به خط امام داشته.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸، ۱۹۷)

فضل‌الله محلاتی از روحانیون نزدیک به رئیس‌جمهور افراد مشغول به کار در دفتر ریاست‌جمهوری را افرادی غیرانقلابی می‌داند که ظاهر اسلامی دارند اما در واقع غیرانقلابی‌اند، او تصریح می‌کند قبلاً خطر این‌گونه افراد را به آیت‌الله خمینی اطلاع داده بود ولی آیت‌الله خمینی با آن به سردی برخورد کرده است:

«من نه نوبری را می‌شناختم، نه سلامتیان را می‌شناختم، با هیچ‌کدام از این‌ها آشنا نبودم. در آن‌جا فهمیدم که این‌ها حقه‌باز هستند. امام در این خلال دیگر بیمارستان را ترک کردند، تشریف بردند در منزلی که در راه دربند قرار داشت. در آن‌جا یادم است که یک روز مرحوم شهید بهشتی و آقای موسوی اردبیلی وقت گرفته بودند از امام و قضات دیوان عالی کشور را آورده بودند خدمت امام. اگر تاریخ آن را من می‌دانستم می‌گفتم چه روزی بود، امام تازه چند روزی بود که از بیمارستان تشریف آورده بودند آن‌جا و سکونت داشتند. قضات دیوان عالی کشور که از در رفتند بیرون مرحوم شهید بهشتی و آقای موسوی اردبیلی نشسته بودند با امام، من رفتم تو. آقای انواری هم بود، حاج احمد آقا هم بود و حسین آقا هم بود، این شش نفر به ترتیب همین‌طور نشسته بودیم. در آن‌جا من صریح به امام عرض کردم که آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور است و امر شما مورد احترام، از او هم حمایت می‌کنیم، ولی ایشان یک مشت دوست داشته در اروپا که با هم آمده‌اند، این‌ها آدم‌های خوبی نیستند، به درد این انقلاب هم نمی‌خورند، با این انقلاب هم نمی‌توانند هماهنگ باشند. مسلمان هستند در صورت ظاهر و لیکن این‌ها مورد اعتماد نیستند، بنی‌صدر کارهایش دست این‌ها است و این‌ها آدم‌های انقلابی نیستند و آدم‌های خطرناکی هستند. امام اخم‌هایش را در هم کشید و رو کرد به این دو نفر آقایان، به آقای بهشتی و آقای موسوی اردبیلی، آن‌ها حرف هم نزدند و صورت‌شان را برگرداندند، یعنی که چه می‌گوید این آقا؟ آقای بهشتی هیچی نگفتند. آقای موسوی اردبیلی تبسمی کردند و جریان را برای امام نقل کردند. من اتمام حجت کردم با امام راجع به اطرافیان او. و بعد هم که این‌ها شنیدند من رفتم پیش امام شکایت کردم تا آخر با من بد بودند و من یک جلسه با

این‌ها نداشتیم و با این‌ها ضد بودم. راجع به خود بنی‌صدر چون رئیس‌جمهور بود، امام هر دستوری که می‌داد ما همان‌طور با او رفتار می‌کردیم. به خودش هم مرتب می‌گفتیم که دفترت این‌طور است.» (محللاتی، ۱۳۷۶، ۱۴۷)

سیدهادی خسروشاهی، دفتر هماهنگی همکاری‌های رئیس‌جمهور با مردم که در کنار دفتر رئیس‌جمهور عمل می‌کرد را حزبی بدون نام و نشان عنوان می‌کند:

«دفتر به اصطلاح هماهنگی مردمی وی که در واقع حزبی بدون آرم و نشان، ولی دارای ارگان به نام «انقلاب اسلامی»، بود می‌خواست که تمامی امور را قبضه کند و در واقع نوعی «حکومت تک حزبی» به رهبری آقای بنی‌صدر به وجود آورد و در همین راستا به نشر مقالات و اشاعه اتهامات بر ضد دیگران می‌پرداخت و روند جدایی بنی‌صدر از نظام را تکمیل نمود. در واقع می‌توان گفت که دفتر و اطرافیان بنی‌صدر که در میان آن‌ها عوامل نفوذی خلقی‌ها هم فعال بودند، نقش مهم و عمده‌ای در جدایی بنی‌صدر از انقلاب اسلامی داشتند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

### شبکه نفوذ

مهم‌ترین علت طرد اولین رئیس‌جمهور بدون تردید گرایش وی به استفاده از نیروهای نسبتاً سازمان یافته سازمان مجاهدین خلق به عنوان ابزار قدرت برای حفظ خود بود. می‌توان گفت با این استراتژی اشتباه، رئیس‌جمهور سه پایه حامی و پشتیبان مهم خود یعنی، آیت‌الله خمینی، نخبگان سیاسی، مذهبی و بالاخره مردم را از دست داد. حمایت سازمان مجاهدین خلق همچنین بهانه را به دست مخالفان رئیس‌جمهور داد تا وی را بیش از گذشته نقد نموده و جایگاه ویژه وی نزد آیت‌الله خمینی را سست و زمینه را برای انزوا و حذف تدریجی وی آماده سازند. گرچه به جز چندبار ملاقات و گفت‌وگو رسمی بین رئیس‌جمهور و مسعود رجوی، رهبر این سازمان، شواهد چندانی از ارتباط تنگاتنگ و سازمان‌یافته بین رئیس‌جمهور و این سازمان وجود ندارد اما در این‌جا به شواهد و مدارکی از ارتباط بین دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور و



سازمان مجاهدین خلق اشاره خواهیم کرد که نشان می‌دهد این سازمان در دفتر رئیس‌جمهور نفوذ داشته و احتمالاً از طریق مشاوران نزدیک رئیس‌جمهور وی را ترغیب نموده تا روی توانمندی‌های سازمان مذکور در بسیج مردم به حمایت از رئیس‌جمهور حساب باز کنند.

چندان که وقایع بعدی نشان داد بنی‌صدر علی‌رغم مخالفت و طرد ایدئولوژی مبارزاتی جریان چپ مذهبی، تحت تأثیر فشارهای رقبای سیاسی و تأثیرپذیری از سوی اعضای دفترش حمایت سازمان مذکور را از خود بطور ضمنی پذیرا شد گرچه هیچ‌گاه این حمایت را رابطه‌ای دوسویه و حاصل وحدتی تاکتیکی نمی‌دانست و آن را حمایت طبیعی و یک‌سویه قشری از اقشار مردم از خود می‌دانست اما به هر حال رئیس‌جمهور با ایجاد ابهام و عدم نفی صریح حمایت و همکاری این سازمان از خود، عملاً وارد ائتلاف نانوشته با مجاهدین خلق شد.

در این میان دفتر هماهنگی به نمایندگی از رئیس‌جمهور نقش هماهنگ کننده این ارتباط را عهده‌دار بود. اما این‌که چرا وی به تدریج از روحانیت که پیش از انقلاب حضور آن‌ها را برای پیروزی انقلاب ضروری می‌دانست، فاصله گرفت و با سازمان چپ‌گرا و فاقد ایدئولوژی منسجم چون مجاهدین خلق ائتلاف کرد سوال مهمی است که باید پاسخ آن را در عملکرد مشاوران وی در دفتر هماهنگی جستجو کرد.

احمد غضنفرپور نماینده مردم لنجان اصفهان و از اعضای دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور در بازجویی‌های خود قسمتی از برداشتها و همچنین مشاهدات خود از تغییر تدریجی دیدگاه رئیس‌جمهور را بیان می‌دارد. وی بدگمانی نسبت به رقیب و نگرانی از ایجاد استبداد مذهبی و حذف خودش را چالش دائمی وی می‌داند:

«به تدریج در سخنرانی‌های بنی‌صدر و گزارشات روزانه این خط تحت عناوین مختلف از جمله عدم کارائی دولت، ضدیت مجلس با ریاست‌جمهوری، انحصارطلبی جناح حاکم و روحانیت، و انتقاد از نهادها تبلور یافت و این مطالب پس از مطرح شدن به وسیله بنی‌صدر با انتشار در

روزنامه و دفاتر هماهنگی و ریاست جمهوری از ناحیه ایادی مشخص در ابعاد وسیعی به میان مردم برده می شد و در انعکاس این سخنان بنی صدر، شایعه شکنجه، چماق داری، اعمال بی رویه دادگاه ها و امور امثال این به صورت مرتب از ناحیه جناح های مختلف مجاهدین، عناصری از جبهه ملی مانند مسعودی و دیگران، حزب رنجبران، و دیگر گروهک ها به نحو پیگیر به دفتر می رسید و ادامه گفتارهای بنی صدر در این زمینه ها محیط مناسب جهت رشد و نمو این فعالیت ها به وجود آورد. شگفت انگیز این بود که چون هدف بنی صدر حذف روحانیت و انحلال دولت و مجلس بود، ایشان این اطلاعات را بدون تحقیق در صحت و سقم آن ها در سخنرانی ها و کارنامه مطرح می کرد، و ندانسته به منویات پلید گروهک ها که ایجاد نفاق و دودستگی بین ارگان های سیاسی بالا بود کمک و یاری می کرد.

گروه یا جمع ما قبل از انتخاب بنی صدر به طور منسجم و مرتب جلساتی داشت و اغلب خود بنی صدر در آن شرکت می کرد و تصمیمات به صورت شورائی گرفته می شد و این جمع با کنترل شدید اعضای جدید می پذیرفت ولی بعد از ریاست جمهوری کار عمدتاً به صورت غیرفعال درآمد و عناصر زیادی بدون اطلاع جمع به دفتر ریاست جمهوری وارد شده بودند؛ مثل تقوی رئیس دفتر، مسعودی، پرتونما، فتح الله بنی صدر و دیگر مسئولین و... از جمع ما پنج نفر: علی رضا نوبری، سلامتیان، منصور فرهنگ، سعید سنجابی و دو نفر، نقش اصلی داشتند که آن هم به جهت فعال بودن خودشان مورد مشورت با بنی صدر قرار می گرفتند: یکی علی رضا نوبری و دیگری سلامتیان، از لحاظ سیاست خارجی هم منصور فرهنگ و سعید سنجابی تا حدودی نقش داشتند اما با بقیه مشورتی صورت نمی گرفت.

زمانی که بنی صدر به جبهه رفت مسائل جدیدی پیش آمد اطلاعات و اخبار مستقیماً به جبهه برده می شد و موضع گیری می کرد، استنباط می شد روحیه قبلی یعنی حذف روحانیت از صحنه تشدید شده است و ورای این اعتقادات فکر جدیدی داشت در ذهن بنی صدر با القاء دیگران قوت می گرفت و آن چنین بود:

روزی قطب‌زاده به دفتر بنی‌صدر آمد، ضمن گفت‌وگو بحث به سیاست‌های داخلی و خارجی کشیده شد. قطب‌زاده گفت دیکتاتوری رو شده است و ضمناً این‌ها لیاقت ادارهٔ مملکت را ندارند و به زودی سقوط خواهند کرد و مردم نیز بی‌اندازه از آن‌ها ناراضی هستند و ترس از این است که به کلی از اسلام روی‌گردان شوند، باید از هم‌اکنون به کار اساسی دست زد. اولین راه این است که ما کنار برویم و زُلْ آلترناتیو(جانشینی) را ایفا کنیم که مردم به سوی ضدانقلاب جذب نشوند. دوم این که چون نمی‌خواهیم بر دامان شرق بیفتیم باید قدری در مورد آمریکا کوتاه آمد. بنی‌صدر هیچ پاسخی نداد ولی روز بعد در کارنامهٔ ریاست‌جمهوری نوشت:

عقیدهٔ عده‌ای بر آن است که این جمهوری شکستش حتمی است و باید کناره‌گیری کرد ولی من معتقدم کناره‌گیری در این شرایط از عدم مسؤولیت سرچشمه می‌گیرد.

به هر ترتیب این تز آلترناتیو در ذهن بنی‌صدر کاملاً قوت گرفته بود. از این رو بود که بنی‌صدر خود را رئیس اپوزیسیون معرفی می‌کرد چون مطمئن بود که این جمهوری شکست می‌خورد. از وی سؤال شد اگر مردم به سوی شما جذب نشوند چه می‌شود؟ گفت در هر صورت ما شکست خورده‌ایم احتمال دارد جذب نشوند بدتر از شکست که نیست ولی در این که مردم با این اوضاع داخلی، با بحران اقتصادی، جنگ، جنگ‌زدگان، عملکرد وحشیانهٔ عوامل دادگاه‌ها، شکنجه، حذف بسیاری از آزادی‌ها و غیره از این رژیم روی‌گردان خواهند شد شکی ندارم.

به هر حال علاوه بر روحیهٔ حذف روحانیت و ارگان‌ها مسألهٔ آلترناتیو شدن هم قضیه را تشدید کرده بود. در همان روزی که قطب‌زاده آمده بود، بنی‌صدر گفت با وجود امام هیچ‌کاری نمی‌توان صورت داد بعد از مدتی زمینهٔ رفراندوم را طرح کرد نه به‌طور مستقیم بلکه غیرمستقیم: «من مائین امضاء نیستم، بالاخره مردم باید تعیین کنند کدام سیاست را قبول دارند و غیره».

دربارهٔ امام می‌گفت: من همان سیاست را که با پدرم داشتم با امام هم عمل می‌کنم، هرچه پدرم می‌گفت من نه نمی‌گفتم ولی کار خودم را انجام می‌دادم.

من هم جلوی امام نمی‌ایستم». او شخص خود را ولی فقیه می‌دانست و قبل از انتخاب به ریاست جمهوری یک بار به مرحوم محمد منتظری گفت: «پدرت بی‌خود منتظر است ما دیگر کسی را امام درست نمی‌کنیم.»

این اواخر یکی دو ماه قبل از عزل می‌گفت من به این نتیجه رسیده‌ام که باید بین حکومت کردن و پیاده کردن نظریاتم یکی را انتخاب کنم و من دومی را انتخاب کرده‌ام.

از مجموعه این نظریات که مطرح کردم چنین نتیجه می‌گیرم که بنی‌صدر چند منظور را دنبال می‌کرد:

۱- پیاده کردن و انتشار نظریات شخصی خویش به نام اسلام اصیل و علمی.

۲- مطرح شدن به عنوان بزرگ‌ترین اندیشه قرن.

۳- چون این دو با وجود روحانیت در صحنه جور در نمی‌آید سرانجام باید روحانیت را حذف کرد. البته وقتی چنین نظریه‌ای در کار باشد قدرت‌های خارجی و عوامل داخلی هم به طرق مختلف این مسأله را دامن می‌زنند. مثلاً یک روز گفت ارتشی‌ها می‌گویند اگر مسأله جنگ در میان نبود ما سپاه پاسداران را یک لقمه می‌کردیم. من الان چنین نتیجه می‌گیرم که منظورشان از طرح همه این مسائل این بود که هر که با من و نظریه من مخالف باشد باید از صحنه کنار گذاشته شود.

«به هر نحوی است از صحنه کنار گذاشته شود» یعنی درست عکس آن نظریه جذب نیروها و این دوگانگی در همه موارد به چشم می‌خورد؛ و یک‌دفعه هم شنیدم که گفت ما می‌توانستیم دوگونه و دو شیوه نظریات خود را پیاده کنیم؛ یا کنار بنشینیم و آرام آرام از خارج نظام طرح کنیم و یا این که از درون وارد شویم و عمل کنیم. او این دوگانگی‌ها را به قدری استادانه مطرح می‌کرد که همگی گیج شده بودیم. مثلاً یک روز چنین عنوان مطلب کرد:

امام می‌خواهد نظریه‌اش و خودش در طول تاریخ باقی بماند و جز خودش هیچ فرد دیگری هم‌ردیف وجود نداشته باشد به همین دلیل با مصدق مخالفت می‌کند و یا از محبوبیت من نزد مردم بیمناک است.

یا این که یک بار دیگر چنین داد: سخن داد جناح انحصارطلب پایه و اساس سیاست خود را بر حذف گذاشته‌اند و به طرف یک دیکتاتوری مخوف با نام مذهب پیش می‌روند. علائم روشن آن تشدید جوّ چماق‌داری، شکنجه، اعمال دادگاه‌ها و غیره است.

طرح این مسائل توجه را به طرف جناح خطرناک سوق می‌داد و جالب این بود که خود بنی‌صدر هم باورش آمده بود به طوری که در آخرین روزی که منزل خواهرش او را دیدم می‌گفت رژیم پهلوی را از بین بردیم و پایه‌های دیکتاتوری مذهبی را هم متزلزل کردیم.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۷)

پیش‌تر از زمینه‌چینی برخی از اعضای دفتر برای نزدیک ساختن رئیس‌جمهور با سازمان مجاهدین خلق و تشویق سازمان مذکور به حمایت از رئیس‌جمهور سخن گفتیم و این‌که شواهدی مبنی بر رابطه و همکاری بین این دو حداقل تا اواسط سال ۱۳۵۹ وجود نداشت اما از این مقطع به بعد و با تداوم فشار رقبای سیاسی شرایط تغییر کرد. احمد غضنفرپور عضو دفتر رئیس‌جمهور در بازجویی‌های خود اعتراف می‌کند از چند ماه قبل از عزل رئیس‌جمهور جلسات منظمی بین اعضای دفتر و سازمان مجاهدین خلق ترتیب می‌یافت که نشان از همکاری‌های فی‌مابین بوده است. این‌که خود شخص رئیس‌جمهور از این ملاقات‌ها باخبر بوده یا نه احتمال قریب به یقین به واسطه نظارت مستقیم سلامتیان بر این جلسات رئیس‌جمهور از آن باخبر بوده است. این مدرک از معدود مدارکی است که نشان دهنده ارتباط دفتر رئیس‌جمهور با مجاهدین خلق قبل از واقعه ۱۴ اسفند و حمایت علنی آن‌ها از رئیس‌جمهور است. همچنین این مدرک نشانگر همکاری دو تشکیلات مستقل از هم برای هدف مشترک می‌کند. این مدرک در واقع اثبات درستی حدس و گمان‌های پیشین مبنی بر وجود چنین رابطه‌ای بود که قبلاً بارها چهره‌های مختلف جریان مذهبی و به‌خصوص حزب جمهوری اسلامی و جراید وابسته به آن‌ها روی آن حساسیت نشان داده بودند، ببینید:

«از دیگر گروه‌ها، مجاهدین ارتباط گسترده‌ای با دفتر داشتند حدود چندماه قبل از عزل بنی‌صدر حسب تصمیم قبلی با سه نفر از اعضای مجاهدین به

نام‌های آقایان محسن رضائی و صیافی، نام نفر سوم یادم نیست، به وسیله حاجی امیری و سلامتیان تماس حاصل کردیم. نوع تماس به این صورت بود: در منزل حاجی امیری جمع می‌شدیم، یکی از افراد مجاهدین، شب‌هنگام می‌آمد ما را با اتومبیل می‌برد در یکی از کوچه‌های خیابان مصدق در آنجا اتومبیل را عوض می‌کردند با اتومبیل دیگر ما را به خانه‌ای هدایت می‌نمودند، در آن خانه جلسات بحث و گفت‌وگو درمی‌گرفت و تا پاسی از شب ادامه می‌یافت در مذاکرات مسائل روز مانند جنگ، آزادی، چماق‌داری، شکنجه، موضع‌گیری در مقابل حزب جمهوری اسلامی، سیاست‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی، دو جلسه بحث مفصل درباره شوروی بود. آن‌ها اعتقاد به توجه به جانب شوروی به سبب همجواری و اشتراک طولانی در مرزها داشتند. این جلسات و تبادل نظرها تا نزدیکی‌های عزل بنی‌صدر ادامه داشت.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۳)

مدرک دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد سازمان مجاهدین خلق قبل از برگزاری مراسم ۱۴ اسفند با دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور برای برگزاری مراسم این روز جلسات هماهنگی برگزار کرده‌اند. خلیلیان از اعضای دفتر بنی‌صدر و از مشاوران حقوقی وی در بازجویی‌های خود پس از دستگیری به این جلسات و ملاقات‌ها اشاره می‌کند:

«من با اسم چون نیروهای ملی را بیشتر با آن‌ها رابطه داشتم می‌شناختم، ولی از مطالبی که عنوان می‌شد و از این‌که چند نفر با آقای [مدیر] شانه‌چی می‌آمدند و یک روز آقای شاه‌حسینی اشاره کرد که همه نیروها جمعند. من گفتم، کسی نیست آقای شاه‌حسینی فرمودند که خوب آقای شانه‌چی از مجاهدین هستند و تو هم از حزب ملت ایران. به این دلیل آقای شانه‌چی با دو نفر از دوستان سازمان مجاهدین آنجا شرکت می‌کردند، یک نفر از روزنامه رنجبر بود، البته از خود روزنامه بود.

یکی دو نفر دیگر بودند که من نمی‌شناختم ولی از گفته‌های روز قبل این‌ها اسلامی نبودند اما نیروهای ملی را من می‌شناختم، از نهضت آزادی آقای رادیا

بود، از جاما بود، از مردم ایران بود، از جبهه ملی بود، از حزب ملت ایران، این‌ها را کاملاً می‌شناختم.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۸۸۵)

گفته می‌شد نزدیک‌ترین عامل سازمان مجاهدین خلق در دفتر بنی‌صدر، سید حسین نواب صفوی است، از محتوای بازجویی وی چنین برمی‌آید وی به جز انتقال نظریات سازمان مذکور به رئیس‌جمهور رابطه تشکیلاتی و عملیاتی با آن‌ها نداشته است. اصولاً وی کارمند عالی‌رتبه دفتر رئیس‌جمهور و در غالب ملاقات‌ها و سفرها همراه وی بود و وقتی برای ارتباط تشکیلاتی با سازمان مذکور نداشت. وی در بازجویی خود نام برخی افراد دفتر رئیس‌جمهور را که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با سازمان مذکور در ارتباط بودند را می‌آورد:

«در مورد انتشار انقلاب اسلامی دربند که فقط یک شماره از آن منتشر شد و جریان بدین‌گونه بود. آخرین روزی که من در دفتر مشغول بودم (احتمالاً ۲۶ یا ۲۷ خرداد دقیقاً به خاطر ندارم) چند مقاله با یادداشتی ضمیمه از سوی سلامتیان برای من رسید. مقاله راجع به اوضاع سیاسی روز بود. در یادداشت نوشته بود مقاله‌ها را با مقداری خبر و اعلامیه بیست و دوم خرداد را فرستادم یک صدر تنظیم کن و بده مجاهدین چاپ کنند. من مقاله‌ها را خواندم یکی راجع به رفراندوم، دیگری بحث حقوقی در رابطه با احتمال عزل رئیس‌جمهور؛ یکی دیگر از مقاله‌ها درباره دیکتاتوری و آخری سخنی کوتاه با مردم بود. مقداری خبر هم فرستاده شده بود راجع به رسیدگی به اتهامات پوراابراهیم، رسولی، جعفری و... بود من هم مقاله‌ای درباره شریعتی نوشتم با مقداری خبر دیگر و اعلامیه بنی‌صدر. چند روز بعد ضمن اولین ملاقات با هدایت به او دادم و گفتم اگر می‌توانید چاپ کنید. گفت ما قصد داریم [روزنامه] مجاهد را مثل سابق روزانه منتشر کنیم و از کسی هم واهمه نداریم. بالاخره قرار شد در تیراژ محدود به پخش آن پردازند. دو سه روز بعد چند نسخه از انقلاب اسلامی دربند چاپ شده برای من آوردند چند روز بعد در اختیار شمسائی و پیرحسینی گذاشتم آن‌ها زیاد از این عمل راضی نبودند. یک نسخه هم پیش خودم ماند که بعداً آن را در یک باجه تلفن گذاشتم. این تنها

شماره انقلاب اسلامی در بند بود. بعدها شنیدم به جای آن، روزنامه‌ای به نام جمهوری منتشر می‌شود آن را هنوز ندیده‌ام و نمی‌دانم به وسیله چه گروهی تنظیم و توزیع می‌شود. اکنون حدوداً ۴۰ یا ۴۵ روز از آن تاریخ می‌گذرد جزئیات با تاریخ‌های دقیق در خاطر من نیست. در خاتمه اشاره به چند مطلب را ضروری می‌دانم. در این که در دفتر بنی‌صدر افرادی بودند که روابطی با مجاهدین داشتند بحثی نیست. کلیه گروه‌ها توانسته بودند عوامل نفوذی خود را بسیار ساده بنا به وصف غالبی که دفتر جهت اشتراک مساعی با کلیه نیروها انتخاب کرده بود جاسازی کنند. یکی از این گروه‌ها هم مجاهدین بود. افرادی مانند، سلامتیان، دکتر ممکن، تاجیک، محمد هاشمی، رسولی با آنان مستقیم یا غیرمستقیم سروسری داشتند ولی تا روزهای اواسط خرداد تصور این که ما با مجاهدین به این صورت و به این سرعت به اشتراک موضع برسیم اگرچه قابل پیش‌بینی بود ولی جدی نبود. من نقطه افتراق آقای بنی‌صدر را با مجاهدین در برداشتهای ایدئولوژیکی و فلسفی و نیز در برخورد با امام می‌دیدم. آقای بنی‌صدر اغلب بنیادهای فلسفی آن‌ها را نمی‌پذیرفت و نیز معتقد بود در مقابل امام نباید ایستاد، به نظر می‌رسد که در زمینه اولی یعنی مسائل ایدئولوژیک اختلافات کمابیش به انصراف اجباری بنی‌صدر و چرخش‌های عقیدتی حل شده باشد. در مورد دوم نیز قطب‌بندی‌های سیاسی وضعیت جدیدی را [تحمیل] کرد که اجتناب از آن دشوار می‌نمود. اصولاً فشار و جوّ روی آوردن به مجاهدین درست از روز عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا و برگشت وی از کرمانشاه شروع شد. من در دفتر آقای تقوی بودم. مقداری اعلامیه پشتیبانی از طرف مجاهدین و دو سه گروه دیگر به دفتر رسیده بود. من آن‌ها را برداشتم به منزل آقای بنی‌صدر رفتم؛ منزل شلوغ بود. جمعیتی از فامیل بنی‌صدر و کارکنان دفتر در آنجا جمع بودند. سودابه، غضنفرپور، رسولی، سلامتیان و یکی دو نفر دیگر. بحث بر سر حفاظت از بنی‌صدر بود رسولی با غضنفرپور عقیده داشتند بهتر است با رجوی تماس گرفته شود ولی هر چه آقای بنی‌صدر سعی کرد تماس تلفنی مقدور نشد و از این‌جا روی آوردن به رجوی به نحوی مطرح گردید.



... این را هم بگویم که من عمداً همیشه از طرح مسأله مجاهدین نزد آقای بنی‌صدر ابا داشته‌ام بدین لحاظ که یک‌بار سال ۵۵ در خارج از کشور با ایشان بر سر مسأله مجاهدین بحث و جدل داشتیم و ایشان همواره می‌گفت که نواب و تاجیک و محمد هاشمی مرا در آمریکا به محاکمه کشیدند و از آن جریان خاطره بدی داشت. من هم نمی‌خواستم هنوز این شبهه نزد ایشان باشد که من کماکان بر عقاید سابق خود درخصوص مجاهدین باقی هستم و دیگر این که برخی از دوستان، نظیر آقای جعفری نیز گلایه می‌کردند که من و تاجیک به مجاهدین تعلق خاطری داریم...» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۳۷)

این در حالی است که مصطفی انتظاریون از دستیاران ویژه بنی‌صدر مهم‌ترین رابط بین دفتر و سازمان مجاهدین را نواب صفوی می‌داند.

«من برای اولین بار با آقای نواب صفوی در روزنامه انقلاب اسلامی آشنا شدم قبل از انتخاب بنی‌صدر به ریاست‌جمهوری و زمانی که دفتر روزنامه در خیابان جردن بود. من در قسمت تحقیقات کار می‌کردم و آقای نواب صفوی در قسمت کارگری و صنایع روزنامه کار می‌کرد. در آن موقع به طوری که دریافتم با پیرحسینی، نوبری و خلاصه بچه‌هایی که از آمریکا آمده بودند آشنائی قبلی داشت.

یک روز رفتم به دفتر کارش (در روزنامه انقلاب اسلامی) با او به صحبت نشستیم به او گفتم فلانی بسیار شایع است که تو با مجاهدین رابطه داری و آن‌ها به این‌جا می‌آیند و با تو تماس می‌گیرند و خلاصه از طریق تو است که آن‌ها به این‌جا راه پیدا کرده‌اند و هر روز در این روزنامه بگویم و گو است و جلسه تشکیل می‌دهند.

لازم به تذکر است که در آن روزها ما در روزنامه جوّ بدی داشتیم. میزان نارضایتی هر روز بالا می‌گرفت؛ شکایت از دست دبیران سرویس‌ها به‌خصوص بخش پیرحسینی زیاد بود؛ کارکنان هر روز جلسه تشکیل می‌دادند و مباحث حاد و مختلفی در این جلسات طرح می‌گردید؛ اظهار نظر در مورد نظریات خصوصی کارکنان، در مورد مطالب روزنامه، دستمزد، همکاری با گروه‌ها و کیفیت آن. جو غالب در این مباحث عقاید و نظریات مجاهدین بود

در همین موقع جهت آرام ساختن فضای کار، تصفیه‌ای انجام گرفت ولی این اختلافات و گفت‌وگوها تا ریاست‌جمهوری بنی‌صدر ادامه داشت. نفوذ مجاهدین در روزنامه انقلاب اسلامی از طریق نواب مستمراً ادامه داشت ولی خود نواب منکر آن بود و برخی اوقات نیز خود را مخالف نشان می‌داد. این گذشت تا زمانی که به دفتر ریاست‌جمهوری آمدیم. در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی آقای بنی‌صدر، او را دیدم با پیراهن آستین کوتاه در ظاهر مجاهدین به این طرف و آن طرف می‌رفت که البته مورد ایراد اکثریت ما قرار گرفت دیگر او را ندیدیم.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۷۲۸)

منصور فرهنگ نماینده منصوب بنی‌صدر در سازمان ملل نفوذ مجاهدین خلق در دفتر هماهنگی را عامل فریب دادن بنی‌صدر می‌داند:

«در این دوره یعنی قبل از تعطیلی روزنامه مقالات بسیار زیادی در آن نوشته می‌شد و سخنرانی‌ها و کنفرانس‌های زیادی در تهران برگزار می‌شد. مکانی وجود داشت به نام دفتر هماهنگی مردم و ریاست‌جمهوری، در این محل هماهنگی‌های فعالیت‌های ریاست‌جمهوری انجام می‌شد ما از این محل استفاده می‌کردیم. در واقع مقر اصلی اپوزیسیون بود. بیشتر افرادی که به آنجا می‌آمدند، افراد تحصیل کرده و دانشگاهی بودند. این زمان را می‌توان سرآغاز شناخته شدن به عنوان نیروهای اپوزیسیون و بنی‌صدر دانست. در همین هنگام مجاهدین غیبت بنی‌صدر و نبود هر سازمانی را برای جایگزینی وی شناسایی کردند و توانستند به دفتر ریاست‌جمهوری نفوذ کنند. آن‌ها توانستند به نحوی که من از آن سر در نیاوردم به بخش تبلیغات دفتر ریاست‌جمهوری نفوذ پیدا کنند و کنترل آنجا را به دست بگیرند و مأموران خود را در آنجا روی کار بیاورند. بنی‌صدر از مدت‌ها پیش دوستانی داشت که با آن‌ها مسائل مختلفی را مورد بحث قرار می‌داد. در این زمان مجاهدین تأثیر فراوانی بر رادیکال کردن موقعیت بنی‌صدر داشتند. آسیب‌پذیری و خودپرستی بنی‌صدر با تظاهرات‌ها و حمایت مردمی مصنوعی که مجاهدین قادر به ایجاد آن بودند سازگاری فراوانی داشت. برای مثال، هنگامی که بنی‌صدر قصد داشت در حسینیه ارشاد یا هر مکان دیگری سخنرانی کند، مجاهدین با سازماندهی قبلی تمام مکان را از

نیروهای خود پر می‌کردند و کادرهای خود را در صفوف اول جای می‌دادند. آن‌ها شعارهای خاص خود را داشتند و در زمان خاص شروع به سردادن آن‌ها می‌کردند. آن‌ها این کار را به حدی اصولی و متداوم انجام می‌دادند که طی یک دوره دو سه ماهه بنی‌صدر تمام این حرکت را به عنوان سرریز شدن حمایت مردمی دید غافل از این که این حمایت مصنوعی به وسیله مجاهدین خلق طراحی شده بود. مجاهدین خلق در این زمان بنی‌صدر را خوب شناخته بودند و او را مطالعه می‌کردند. در آن زمان من این حرکت مجاهدین را درک نکرده بودم، می‌دانستم که فعال هستند اما به هیچ‌وجه نمی‌دانستم که آن‌ها این اقدام را با چنین استراتژی دقیق و حساب‌شده‌ای انجام می‌دادند تا بنی‌صدر را آماده کرده و از وی به منظور نیل به اهداف سیاسی خود استفاده کنند. بنی‌صدر به دلیل این‌که هیچ‌گونه حمایت منظمی از جانب خودش نداشت در تله مجاهدین خلق افتاد. تمام حمایتی که از وی شده بود به این خاطر بود که بعضی از مردم به ریاست‌جمهوری وی امید داشتند زیرا آن را جایی دیگر نیافته بودند. اما وقتی حرف از حمایت سیاسی منظم سازمانی می‌شد او هیچ‌گونه حمایتی نداشت. مجاهدین این خلأ را پر کرد. در این فرآیند آن‌ها وی را رادیکال کردند و او را در موقعیتی قرار دادند که یک سیاستمدار عقل‌گرا هرگز به آن‌جا نمی‌رود، یعنی به چالش کشیدن امام خمینی بدون داشتن هیچ‌گونه پشتیبانی برای انجام این عمل.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

محمد جعفری از یاران نزدیک رئیس‌جمهور و سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی که از وی به عنوان چهره نزدیک‌تر به خط امام و مخالف مجاهدین خلق در دفتر هماهنگی یاد می‌شود، ارتباط رئیس‌جمهور با آن‌ها را اشتباهی بزرگ می‌داند. ببینید:

«با وجود آنچه گفته شد، براساس اطلاعات و تحقیقات من تا تاریخ ۶۰/۳/۲۵، آقای بنی‌صدر با مجاهدین وارد هیچ‌گونه قرار و مدار و یا ائتلافی با آن‌ها نشده‌اند، اما خطوط القاء شده به دوستان و موافقین خط و سیاست‌های مجاهدین و وجود آن‌ها در دفتر ضربه خود را بر آقای بنی‌صدر وارد کرده بود. اگر ما به ۲۷ سال قبل و به شرایط جامعه در آن زمان و آن رهبری و آن قانون

اساسی برگردیم، برای تمرین مردم‌سالاری همچنان که آقای بنی‌صدر در تحلیل‌شان آورده‌اند که برای «تمرین مردم‌سالاری، ایجاب می‌کرد، از همه گرایش‌های سیاسی، کسانی در دفتر رئیس‌جمهوری باشند. در عمل از بیشتر این گرایش‌ها، از مارکسیست تا «مسلمان مکتبی» در دفتر مشغول به کار بودند.» پاسخ من به این سؤال منفی است. زیرا دفتر ریاست‌جمهوری مرکز بحث آزاد نیست که همه گروه‌ها برای رسیدن به تفاهم و پیدا کردن نقاط مشترک در آن شرکت کنند بلکه مرکزی برای قوه اجرائیه کشور است که بایستی حتی‌الامکان از نفوذ گروه‌ها برکنار باشد و خدا دانتر است.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۲۰۲)

ایشان در جایی دیگر وجود افراد نفوذی سازمان مجاهدین خلق در دفتر رئیس‌جمهور را تکذیب نمی‌کند. ایشان در مورد مهدی ممکن از اعضای دفتر که شایع بود عضو مجاهدین خلق است می‌گوید:

«وجود گروه‌ها به ویژه مجاهدین خلق در دفتر ریاست‌جمهوری موجب برانگیختن و حساس شدن آقای خمینی نسبت به آقای بنی‌صدر گردید. در این رابطه آقای بنی‌صدر، در پاسخ به آقای مهندس سبحانی در مورد وجود گروه‌ها در دفتر ریاست‌جمهوری، در سرمقاله «افراطی‌گری سوختن فرصت‌ها به آتش قهر است» می‌نویسند: «گفته است دفتر بنی‌صدر، با رئیس دفتر شدن آقای دکتر ممکن، در اختیار مجاهدین خلق شد. اما الف - آقای دکتر ممکن هیچ‌گاه رئیس دفتر نشد. رئیس دفتر، تا کودتای [عزل رئیس‌جمهور] خرداد ۶۰، آقای رضا تقوی بود. ب - آقای دکتر ممکن در حکومت آقای مهندس بازرگان، معاون وزارت اطلاعات و ارشاد اسلامی بود. معروف به عضویت در سازمان مجاهدین نبود. نزد ما معروف به «نهضتی» نیز بود. با وجود این، می‌دانستیم مثل خود آقای مهندس سبحانی، رابطه نزدیک با سازمان مجاهدین دارد. در ماه‌های پیش از کودتا، او مشاور فرهنگی رئیس‌جمهوری شد. هیچ امری از امور دفتر، جز امر فرهنگ و رابطه با مطبوعات، در تصدی او نبود. حتی آن‌ها که پیش از او و همکارانش مسئول سنجش افکار بودند، در کار خود ماندند.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۱-۲۰۰)

چنان‌که گفته شد با علنی شدن مسئله حضور مجاهدین در کنار رئیس‌جمهور و هشدار جریان مذهبی به وی برای تصفیه دفتر از عناصر این سازمان یا عناصر مرتبط با این سازمان، رئیس‌جمهور در جملاتی مبهم و دوپهلوی مشروط بر این‌که چماق‌داری از کشور ریشه‌کن شود قول می‌دهد دفتر خود را از عناصر سمپات مجاهدین خلع پاکسازی کند. از این سند دو نکته به‌طور ضمنی قابل درک است اول این‌که وجود عناصر مرتبط با مجاهدین در دفتر تا حدودی پذیرفته می‌شود و دوم این‌که حضور مجاهدین در واقع پاسخی به چماق‌داری جناح مقابل دانسته شده و تا آن علاج نشود، طرد عناصر سازمان مجاهدین انجام نخواهد شد. ببینید:

«دادستان کل محترم

درباره پیغامی که داده‌اید،

۱- جبران صحبت دیشب، یکی از این‌جانب گفتن و یکی به مقابل، جبران تلقی نمی‌شود همان‌طور که گفته‌اید، جبران به این است که صحبت ظالمانه در حق رئیس‌جمهوری، جبران شود.

۲- درباره این پیشنهاد که باید حکومت قانون استقرار پیدا کند و البته اجرای قانون بیش از همه باید درباره مسئولان و زودتر از همه [درباره] رئیس‌جمهوری بشود.

۳- اما درباره تصفیه و تسویه اشخاص ناباب، انشاءالله همان‌طور که وعده کرده‌اید ریشه این فساد بزرگ را که چماق‌داری است بخشکانید، بعد همین کار تصفیه را از دفتر این‌جانب شروع کنید. اگر ضدانقلابی و... یافتید، البته طرد می‌شود.

امید این‌جانب این است که رسیدگی به قصد ریشه کن کردن قطعی این فساد بزرگ جمهوری که چماق‌داری است با قاطعیت پیش برود. ابوالحسن بنی‌صدر، امضاء، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۵۳۹)

عمده اخباری که از دفتر رئیس‌جمهور به مقامات عالی‌رتبه نظام از جمله آیت‌الله خمینی می‌رسید از ناحیه برخی مبارزان قدیمی جریان مذهبی که در درون دفتر حضور داشتند به بیرون دفتر انتقال می‌یافت. پیش‌تر نمونه‌هایی از

این دسته را نام بردیم و در این جا به نفوذ عناصری از سپاه پاسداران به درون دفتر ایشان اشاره می‌کنیم. محسن رفیق‌دوست در خاطرات خود یادآور می‌شود از سوی خودشان (منظور شورای فرماندهی سپاه) فردی در دفتر بنی‌صدر نفوذ کرده بود:

«شورای فرماندهی هر دو یا سه ماه یک‌بار خدمت امام می‌رفت. هربار در کنار گزارش کارمان، گلایه‌ای هم از بنی‌صدر می‌کردیم. تا گله می‌کردیم، امام می‌گفتند: «بروید از ایشان اطاعت کنید.» برای تان ماجرای آن جلسه را تعریف کردم که آقای ابراهیم محمدزاده گفت: «آقا اصلاً این بنی‌صدر مسلمان نیست.» و امام چه فرمودند، و آن‌جا که آدمی را در دفترش گذاشتیم و باز هم امام فرمودند که باید از او اطاعت کنیم. ما هم واقعاً اطاعت می‌کردیم. تا این‌که جریان برکناری بنی‌صدر پیش آمد.» (رفیق‌دوست، ۱۳۹۲، ۱۱۸)

او در جایی دیگر از جمع‌آوری اطلاعات از دفتر رئیس‌جمهور، احتمالاً توسط همین فرد نفوذی سخن می‌گوید:

«من صحبت‌هایی را که دربارهٔ بنی‌صدر با امام داشتم، برای شما تعریف کردم. بعد از این‌که اطلاعاتی را از دفتر بنی‌صدر جمع کردیم - در ارتباط با شکستن تقدس امام - زیاد طول نکشید که امام حس کردند که دفتر او علیه ولی فقیه و اصل ولایت فقیه توطئه می‌کند.» (همان، ۱۷۲)

## افشاگری

پس از عزل رئیس‌جمهور و بازداشت اعضای دفتر وی دادستانی انقلاب وضعیت درونی دفتر بنی‌صدر و افراد مشغول به کار در آن را طی گزارش‌های مفصل منتشر نمود. در این گزارش‌ها به عده معدودی از کارکنان دفتر اتهام فساد اخلاقی و مالی زده شده به‌خصوص به منوچهر مسعودی حقوق‌دان عضو جبهه ملی و مشاور حقوقی رئیس‌جمهور که به اقدامات خلاف قانون، رشوه‌خواری، اخاذی و فساد اخلاقی متهم گردید. این گزارش‌ها بعدها در کتاب «غائله ۱۴ اسفند، ظهور و سقوط ضدانقلاب» به چاپ رسید. علاوه بر این منبع فوق اتهام‌های دیگری نظیر ارتباط با آمریکا، بختیار، مجاهدین خلق

و جبهه ملی و تلاش برای دریافت حکم تکفیر آیت‌الله خمینی را به اعضای دفتر نسبت داده است که هیچ کدام توسط منابع دولتی دیگر یا منابع مستقل تأیید نشده است. به نمونه‌هایی از این گزارش‌ها نگاه کنید:  
گزارش اول:

«در تاریخ فوق این‌جانب (م) به اتفاق خانمی در رابطه با آزاد کردن ع.ا.ت.ج در ساعت ۱۰:۳۰ به منزل مهندس ث رفتیم و آقای گودرزی و چند تن دیگر حضور داشتند. و بعد در ساعت ۱۱ آقای الف وارد منزل شد، البته آقای الف اول صبح آنجا بوده و برای انجام کاری بیرون رفته بود. در هر صورت بین من و آن خانم و گودرزی و الف صحبت شروع شد و آقای گودرزی سؤالات دیگری از وضع زندانی از خانم نمود و در حالی که جمهوری اسلامی و امام خمینی و روحانیت را به استهزاء گرفته بود به خانم اطمینان می‌داد که من کار شما را درست می‌کنم؛ و بالاخره تمام این مشکلات بر مبنای رابطه درست می‌شود و من با همه افرادی که اکنون در رأس کارها قرار دارند آشنایی دارم. مثلاً آقای لاجوردی الفبای سیاست را در زندان از من آموخته و من زیر بار نمی‌روم که برای انجام این گونه کارها به او مراجعه کنم، والا به محض این‌که من به او بگویم قبول می‌کند و اگر می‌خواهی کارتی برای تو صادر کنم که مستقیماً نزد آقای لاجوردی بروی. و بعد گودرزی گفت که باید هم اکنون با م.م در مجلس تماس بگیریم و بعد هم تماس گرفت، لکن وصل نکردند و آقای گودرزی این بار خیلی بیشتر از دفعات پیش چاخان می‌کرد و می‌گفت اگر الان تلفن لاجوردی را داشتم با او تماس می‌گرفتم و آن کار را درست می‌کردم.

در هر صورت قرار شد آقای گودرزی ما را به دفتر ریاست جمهوری ببرد و در آنجا با تماسی که می‌گرفت کار ما را فیصله داده و متهم ما را آزاد نماید. من هم کیف حاوی ۳۰ هزار تومان را نزد الف گذاشتم و بعد من و خانم و آقای گودرزی به طرف دفتر ریاست جمهوری رفتیم.

هر سه نفر وارد دفتر ریاست جمهوری واقع در نخست‌وزیری شدیم و آقای گودرزی وارد اطلاعات شد و با آقای ص که مسئول اطلاعات می‌باشد خیلی

صمیمانه و گرم بودند و به همین خاطر برگه ورودی برای ما صادر نکردند و از ما تفتیش بدنی به عمل نیامد و بعد رفتیم داخل اتاق آقای منوچهر مسعودی مشاور حقوقی آقای رئیس‌جمهور شدیم و حدود ساعت یک بعدازظهر آقای مسعودی وارد اتاق شدند و در عین این که معلوم بود رابطه نزدیکی مسعودی با گودرزی دارد لکن چنان وضعی به کارهای گودرزی نمی گذاشت. مسعودی آنچنان سرگیجه داشت و از بیخ دماغ صحبت می کرد مثل این که همان وقت چندین بست تریاک زده و شرابی هم نوش نموده بود و بعد مسعودی از گودرزی پرسید آقایان چه کار دارند و بعد گودرزی به اتفاق مسعودی به داخل اطاق دیگری رفتند و خصوصی صحبت کردند و بعد گودرزی و مسعودی بیرون آمدند و گودرزی گفت نامه‌ای بنویسید و بعد مطالبی گفت و ما نوشتیم و خانم امضاء کرد و بعد نامه را دادم به آقای مسعودی و بعد مسعودی گفت بسیار خوب من می‌روم به دنبالش تا ببینم چه می شود و بعداً خبر می دهم و بعد از دفتر خارج شدیم. در راه بازگشت گودرزی در حالی که بیش از حد از مسعودی تعریف می کرد و از قدرت او سخن می گفت اظهار می داشت که اکنون کشور به دست بنی‌صدر و مسعودی می باشد و گفت تا آخر این هفته مسعودی یا پرونده را به این‌جا می آورد و یا این که خبر دقیق از وضع پرونده می دهد و فشار می آورد که به زودی آزاد شود و بعد آقای گودرزی گفت من و فتح‌الله بنی صدر خیلی صمیمی هستیم و ایشان فعلاً فرانسه رفته و اگر او این‌جا بود کارها را فوراً درست می کرد و چندی پیش کس دیگری را نزد او آوردم و به او گفتم که «وجه» رسیده و او بلافاصله کار را درست کرد. و همچنین گودرزی گفت من پیشنهاد سمت استانداری زنجان را دارم و بعد گودرزی اظهار داشت اتاق مسعودی مربوط به هیئت دولت می باشد و در همین جا است که همه تصمیم‌ها گرفته می شود و در همین اطاق توسط این آخوندها خواهر و مادر مملکت ... شد و اگر جنگ نبود مگر ما اجازه می دادیم که این‌طوری این‌ها حکومت کنند و هرکاری که دل‌شان می خواهد بکنند و ما جبهه ملی یک خط مشی مشخص داریم که جنگ تمام بشود بلافاصله حکومت را تغییر می دهیم و ما اجازه نمی دهیم که فردی از ما داخل این کابینه



رجائی بشود و تا سه روز دیگر می خواهیم یک مانوری بدهیم و توسط دانشجویان و دانش آموزان یک تحولی به وجود بیاوریم (بازگشایی دانشگاه). و بعد گودرزی گفت تنها کسی که می تواند این کشور را نجات دهد شخص بنی صدر است به این شرط که این آخوندها را کنار بگذارد و این آخوندها بروند به دنبال... و بعد گودرزی گفت شخصی هست به نام علی خلیلیان که نماینده بنی صدر در کمیته هاست و تمام کارهایی که مربوط به کمیته ها می شود ایشان انجام می دهد و او در اوین هم رفت و آمد دارد و غلط می کند کسی حرف او را نخواند و بعد گودرزی گفت قرار است بنی صدر یک صندوق تعاون برای کارمندان و افراد بی بضاعت باز کند و مسعودی می خواهد این کار را به عهده من بگذارد که من قبول نمی کنم، مقداری از این بودجه را بنی صدر می دهد و مقداری را هم من از بازار تهیه می کنم.

و بعد گودرزی گفت این قاسم لباسچی پدر سوخته در رابطه با اطلاعیه بر علیه دولت مصاحبه ای کرده و اسم من را هم در آنجا ذکر کرده و این چند روزه به من فشار آورده اند و من گفتم که من قبلاً عضو شورای بازرگانان بوده ام و حالا نیستم.

توضیح: فراموش کردم بگویم آقای مسعودی ذره ای نسبت به این انقلاب و خط امام ایمان ندارد و حتی علناً به طور آشکار هم از هیچ گونه کارشکنی و شایعه پراکنی و بدبین نمودن ارباب رجوع به دولت خودداری نمی کند و در حضور ما در جواب ارباب رجوعی می گفت «تو هم زور بگو، تو هم بزنی، مسئله قانونی کجاست».

این جریان را آقای ع.ق. به گونه ای دیگر تشریح نموده است او مدعی است آقای مسعودی در ازای آزادی ت.ج. و خانم ب.ق جهت اولی دو تا سه میلیون تومان و برای دومی پانصد هزار تومان به وسیله آقای مهندس ث مطالبه می کند. آقای مهندس ث مبالغی در حدود پانصد هزار تومان برای ت.ج. و دو بیست و پنجاه هزار تومان برای ب.ق دریافت و تسلیم آقای مسعودی می نمایند. مخبر مدعی است از بقیه جریانات اطلاعی ندارد. آقای ت.ج. متهم

به قاچاق ارز و خانم بتول یا گیتی ق همسر م.ب برای آزادی اموالش تلاش می کرد.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۱۳۸)

گزارش دوم:

عباس سیفی عضو روابط عمومی دفتر ریاست جمهوری:

هویت دقیق وی: عباس سیفی نیکچه فرزند یونس متولد ۱۳۳۹

خلاصه پرونده مربوط به او چنین است:

«محمد حسین سیف‌الله زاده شغل مسافرخانه‌دار شخصی است که مدتی مقیم آلمان بوده و در آنجا با زنی یونانی که کارمند رستوران بوده آشنا می‌شود به نام گرامینا م. تایلر. این زن پس از قبول اسلام با آقای محمد حسین سیف‌الله زاده رسماً ازدواج می‌نماید. در اواسط سال ۵۹ آقای س به اتهام داشتن چند گرم هروئین زندانی می‌گردد. خانم ایشان یعنی گرامینا با نامه‌ای برای خلاصی شوهرش به دفتر ریاست جمهوری مراجعه می‌کند. در این رفت و آمدها با آقای عباس سیفی آشنا می‌شود و همراه ایشان نزد آقای موسوی تبریزی سپس شهید بهشتی می‌روند. به خاطر این که مرحوم شهید بهشتی مدتی در آلمان بوده است و آلمانی هم می‌دانسته به هر طریق آقای سیف‌الله زاده از زندان آزاد می‌گردد ولی عباس سیفی این آشنائی را با خانم آلمانی ادامه می‌دهد و این آشنائی‌ها باعث ناسازگاری گرامینا با شوهرش می‌گردد و مسئله طلاق در دادگاه مطرح می‌شود. سیفی و خواهرش برای زن یونانی در هتل پارک اطافی می‌گیرند تا او قبل از بازگشت به کشورش در آن سکونت کند. یک شب ساعت ۱/۵ بعد از نیمه شب مأمورین کمیته و مسئولین هتل خانم تایلر را در حالی که کاملاً لخت بوده همراه آقای عباس سیفی نیمه لخت روی تخت خواب می‌یابند و در آن تاریخ هنوز گرامینا قانوناً زن مشروع محمد حسین سیف‌الله زاده محسوب می‌شد. پرونده با کمک دوستان آقای مسعودی به سازش و صلح خاتمه می‌پذیرد.» (همان، ۱۴۱)

گزارش سوم:

اظهارات یکی از نزدیکان آقای بنی‌صدر که رابط ایشان با کمیته‌های انقلاب

اسلامی بوده است:

«من در حدود شش ماه قبل با نظر آقای ربانی شیرازی به دفتر ریاست جمهوری رفتم و با آقای منوچهر مسعودی شروع به همکاری نمودم... در آن روز ما دولت و کابینه نداشتیم لذا مردم برای شکایات از عملکرد ادارات و نهادهای انقلابی به دفتر ریاست جمهوری مراجعه می نمودند. من به کرات می دیدم این آقایان امثال مسعودی، تقوی بدون اطلاع از صحت ادعای مراجعین شروع می کردند ناسزا گفتن به سپاه و دادستانی و غیره و به مراجعین می گفتند مگر ندیدید رئیس جمهور چه گفت باید استقامت کنید. آقای مسعودی یک روز در حضور چند نفر گفت باید پاسدارکشی راه بیفتند مثلاً صبح بلند می شوی اعلام کنند فلان کمیته ای را گرفته و کشتند و بردند تا کار درست شود.

منوچهر مسعودی در جلسه روز یکشنبه در جواب سؤال دکتر جمشیدی در مورد سرهنگ صیاد شیرازی گفته است مخالفین بنی صدر قصد بزرگ کردن صیاد شیرازی را دارند در صورتی که زیر آب بابا زده شده ما گفتیم: چطور؟ گفت: چون ارتش یک سازماندهی دارد که همه فدائی بنی صدر هستند. منوچهر مسعودی عضو جبهه ملی است که هیچ گونه اعتقاد اسلامی ندارد. البته او عضو جبهه ملی در حزب ملت ایران بود که مدت چند ماه است از حزب هم کنار کشیده و خط مشخصی ندارد. چون با همه گروه های ضد جمهوری همکاری دارد، از منافقین حمایت می کند، با جبهه ملی، حزب رنجبران، گروه ایران امروز، فدائی خلق، جاما، همکاری دارد به دلیل این که مکرر دیده ام اشخاص مختلف نشریات این گروه ها را که غالباً غیرقانونی منتشر می شود برای دفتر می آورند با آنها با خوشروئی ملاقات می کند، با علی اصغر حاج سیدجواد، دکتر مبشری، دکتر مقصودی، دکتر تابنده، دکتر احمدی، روابط زیادی دارد. با احمد خلیل [الله] مقدم عضو حزب ایران روابط نزدیک دارد. با سعید سنجابی، سلامتیان، کشاورز صدر، غضنفرپور، مؤمنی، مهندس پسندیده و با نمایندگان احزاب شاه حسینی، نایب حسینی، رادنی، شانه چی، معتمدی، دکتر جمشیدی، ورشوکار، طائف، مهندس نیکوفشار، شمس آل احمد قبل از ۱۴ اسفند جلسات مکرر داشتند.

مسعودی محرم و نامحرم سرش نمی‌شود با زنان دست می‌دهد؛ مشروب می‌خورد؛ چشمان هیزی دارد؛ یک‌روز می‌خواست حکمی برای من بنویسد که من رابط دادستانی با دفتر باشم؛ نوشت «طبق موازین» گفتم: «بنویس شرعی» یک فحش آبدار داد. گفتم: «بنویس اسلامی». فحش دیگر داد. و سپس نوشت «قانونی!» از پول حرام خوردن باکی ندارد. نیکبخت مسئول نظارت بر آرد تهران پیش چشم خودم ۲۵ هزار تومان آورد به مسعودی داد. حاجی عباس می‌گفت هر روز یک عدد کیسه آرد سهمیه مسعودی است. باز یک روز یک نفر بیست هزار تومان برای مسعودی آورد گفت ده هزار تومان آقای خانلری داده است و ده هزار تومان هم کسی دیگر، داد به قاضی، او هم به مسعودی داد.

اما آقای تقوی. او و مسعودی سر و ته یک کرباس بودند در کلیه سوءاستفاده‌های دفتر و آقای مسعودی شریک و سهیم بود. از صفات عالیه این آقا همین بس که در زمان شاه سابق از نزدیکان ساواک و جزء مشاورین طراز اول آقای خلعتبری وزیر امور خارجه بود. (همان، ۱۴۲)

گزارش چهارم:

«ابطحی: او مسئول تدارکات بود. دله‌دزدی‌های او در دفتر آقای بنی‌صدر معروف خاص و عام است در سفری که کارمندان دفتر به بلوچستان داشتند دو طایر زاپاس تحویل اتومبیل حامل مسافرین داده بود و شش طایر به حساب آورده بود.

ظاهراً از دروایش خانقاه بود و در خیابان شاه‌آباد قبلاً لوازم‌تحریرفروشی داشته؛ به خانم‌بازی و عیاشی مشهور است. در دفتر بنی‌صدر دختر خانمی را مسئول انبار نموده بود که هم خودش و هم دوستانش با او سر و سرّی داشتند.» (همان)

گزارش پنجم:  
«مهندس اسفندیار درویش

ظاهراً مشاور صنعتی ریاست جمهوری بود. در قسمت اطلاعات این شخص از نظر سیاسی نیز برای ما مطرح است ولی سوءاستفاده‌هایی که این شخص به‌وسیله نفوذ خود در دفتر می‌نمود عجیب و شگفت‌آور است.

گزارش غیرقابل افشا حکایت می‌نماید:

«این شخص از نفوذ خود در دفتر ریاست جمهوری سوءاستفاده کرده به اتفاق افرادی که در رابطه نزدیک به او هستند در سطح وسیعی مشغول اختلاس و حیف و میل می‌باشد که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- با استفاده از نفوذی که در بخش‌های قضائی و صنعتی بنیاد مستضعفان دارند شرکت‌ها و خانه‌های مصادره شده توسط بنیاد را به صاحبان آن‌ها برمی‌گرداند و رشوه‌های کلانی دریافت می‌کند.

۲- وارد کردن غیرقانونی کالاهای انحصاری:

این باند توانسته تعداد زیادی دستگاه ویدئو که انحصاراً توسط بنیاد مستضعفان فروخته می‌شود به کشور وارد کند و حتی در عرض یک هفته از گمرک ترخیص و برای هر دستگاه حدود هشت‌هزار تومان پورسانت‌اژ به عوامل فساد می‌دهد.

۳- خرید و فروش و خروج ارز.

با نفوذ در دادستانی انقلاب پرونده‌های اشخاص را لوٹ کرده و از متهمین رشوه می‌گیرد به عنوان نمونه آقای فرجی دادستان انقلاب آمل جزو باند مهندس درویش بوده و اخیراً در تصادف اتومبیل کشته می‌شود.

۴- گرفتن پاسپورت خارج از نوبت و خارج کردن افراد ممنوع‌الخروج از [لیست] ممنوعیت.

۵- عادت به شرب مشروبات الکلی و کشیدن تریاک و استعمال دیگر مواد مخدر.» (همان، ۱۴۳)

گزارش ششم:

«دکتر حسن بنی‌صدر

این شخص گویا برادر آقای بنی‌صدر بوده است. این شخص، با نفوذی که در دفتر داشت با تشکیل باندی مشغول اختلاس مالی در سطح وسیع چه در

معاملات داخل و چه در معاملات خارجی می‌شود. یکی از معاملات به‌عنوان مثال چنین است:

این باند از طریق فتح‌الله بنی‌صدر، موافقت دکتر بهزاد نیا مدیرعامل وقت سازمان هلال احمر را برای فروش یک میلیون قطعه پتو جلب کرده‌اند که از این طریق مبالغ هنگفتی سود این باند بوده است.» (همان)

گزارش هفتم:

«گزارش به امام

گزارش از دفتر ریاست جمهوری:

طبق اطلاعات رسیده که مدارک و اسناد آن در بخش مالی دفتر ریاست جمهوری موجود است مبالغ زیر به افرادی داده شده است:

- ۱- شیخ حسین کرمانی ۲۳ هزار تومان به وسیله چک
- ۲- علی حاجتی کرمانی ۱۰۰ هزار تومان هزینه در حوزه انتخابیه.
- ۳- یحیی نوری یک‌بار ۱۸۰ هزار تومان به فاصله یک‌ماه بعد ۷۵۰ هزار تومان اسکناس‌های هزارتومانی را با توصیه دفتر ریاست جمهوری و همکاری بانک مرکزی غیرقانونی تعویض کرده است.
- ۴- شیخ علی تهرانی یک ماشین بنز و چند نفر از افراد نیروی مخصوص (گارد) در اختیار ایشان.

۵- ۱۵۰ هزار تومان (آقای بنی‌صدر از امور مالی) پول گرفته‌اند و به مسئول مالی خودشان هم نگفته و گفته‌اند که برای نمایندگان مجلس می‌خواهم.

۶- ۲۰۰ هزار دلار برای فرد نامشخص تحت عنوان (در وجه حامل) توسط آقای بنی‌صدر از بانک مرکزی دریافت شده است.

اخبار فوق کاملاً تحقیق شده است. گزارش‌دهنده. رزمجو» (همان، ۱۴۴)

گزارش هشتم:

«تکفیر امام

در همان زمانی که در مراکش و عراق و مصر و عربستان زمزمه‌هایی بلند شده بود که اقدامات حضرت امام گویا منطبق با قرآن و سنت نیست همان

زمان دفتر بنی‌صدر و مجاهدین نیز تمام کوشش خود را در این زمینه به کار گرفتند و کوشیدند چند فتوا اگرچه از نظر مرجع صدور نیز کم‌اهمیت باشد برای سست کردن احساس انقلابی مردم به‌دست آورند. مجاهدین به شیخ علی تهرانی روی آوردند. وی در مقاله‌ای در بهمن ماه ۵۹ در روزنامه مجاهد ایراداتی بر کار حضرت امام ارائه نمود. رجوی در گزارشی درون‌گروهی این نظریات را کافی جهت تکفیر امام دانسته قتل حضرت‌شان را موجه اعلام نمود ولی مهم‌تر از این حکم تکفیر آقای زنجانی بود.

یکی از کارمندان دفتر می‌گوید:

«اوایل اسفندماه بود در یکی از روزهایی که سمینار بررسی مسائل حقوقی در دفتر رئیس‌جمهور تشکیل شده بود آقای قاضی به من گفت: گودرزی را ندیدی؟ گفتم: نه. پیغام گذاشت. روز دیگر گودرزی زنگ زد قاضی گفت: یک نفر بفرست اوراق را پخش کنند، و پرسید چرا به این‌جا نمی‌آئی گفت: من مشغول هستم. هر روز به خانه زنجانی، صدیقی و دیگران می‌روم بلکه این‌ها... را دور هم جمع کنم که متحد شوند. سپس راجع به روحانیت گفت این‌ها پدر ما را درآوردند زنجانی گفته من حاضرم حکم تکفیر امام را بنویسم.»

آقای ع.خ می‌گوید:

«آقای حسین گلزار نقل کرده است عده‌ای رفته‌اند پیش آیت‌الله زنجانی، ضمن صحبت آیت‌الله به ایشان گفته است شما چند ده نفر بشوید بیائید پیش من، من حکم تکفیر امام را می‌دهم. دو یا سه ماه قبل من با سی یا چهل نفر دیگر پس از عیادت از الهیار صالح در بیمارستان به خانه آقای زنجانی رفتیم آقای طاهر احمدزاده هم بود. بعد از یک ربع ساعت موقع خروج آقای شاه حسینی هم وارد شد.» (همان، ۱۴۵)

گزارش نهم:

«یکی از مأمورین دفتر در تحقیقات خود می‌گوید ورشوکار از اعضای حزب ملت ایران در اروپا به‌خصوص در آلمان می‌باشد او بعد از انقلاب به ایران آمد، در دفتر حزب کار می‌کند. چندان اعتقادات اسلامی ندارد، ناسیونالیست می‌باشد. چند ماه قبل قصد رفتن به خارج را داشت به توصیه

مسعودی کار گذرنامه‌اش درست شد و به توصیه مسعودی به او ارز دادند. حدود یک ماه است به ایران آمده وقتی که آمده بود به مسعودی گفت روناس سلام می‌رساند. مسعودی گفت: چند شب قبل تلفن زد. ولی روناس کیست؟ اسناد و مدارک کشف شده حکایت دارد که روناس و مسعودی محور ارتباط بنی‌صدر و دفتر وی با بختیار و گروه به اصطلاح اپوزیسیون بودند. احمد روناس از اعضای کنفدراسیون است. بعد از انقلاب به ایران رفت و آمد داشت. در تظاهرات زنان به رهبری متین دفتری نقش حساسی به عهده گرفته بود. از طرفداران و نزدیکان بختیار است. اکنون در فرانسه نزد او زندگی می‌کند و مرتب در اروپا و آمریکا در تردد است و هر وقت در ایران باشد در منزل مسعودی سکونت می‌کند. و مرتب با مسعودی تماس تلفنی داشت.

یکی دیگر از دست‌اندرکاران دفتر می‌گوید روناس از دوستان و رابط بین بختیار و مسعودی است بعد از انقلاب در ماجرای اعتصابات و تظاهرات زنان به تحریک جنبه دمکراتیک از کارگردانان اصلی این ماجرا بود و اکنون در پاریس در خدمت بختیار است.» (همان، ۱۸۹)

گزارش دهم:

«دفتر بنی‌صدر تا آن‌جا در روابط خارجی خود پیشرفت کرد که دو نفر از اعضای خود به نام سعید سنجابی و منصور فرهنگ در همان زمانی که فضای ایران پر از «مرگ بر آمریکا» بود و آمریکا هر روز بلائی بر سر ایران فرو می‌ریخت به آمریکا فرستاد تا مقدمات ملاقات بنی‌صدر و ریگان را فراهم نمایند. در مورد مسافرت سعید سنجابی و منصور فرهنگ روزنامه‌های خارجی با تیترهای درشت موضوع را برملا کردند و کار به مجلس و استیضاح بنی‌صدر کشید. بنی‌صدر در حین سخنانش در ۱۴ اسفند به مسافرت سعید سنجابی و منصور فرهنگ که روزنامه‌های خارجی نوشته بودند برای ترتیب دادن ملاقات بین بنی‌صدر و ریگان در ۱۹ اسفندماه به آمریکا مسافرت کرده‌اند و در مجلس تعدادی از نمایندگان خواستار تکذیب آن از طرف رئیس‌جمهور در صورت عدم صحت آن شده بودند، اشاره کرد و آن دو تن را به جایگاه فراخوانده و این کار را تکذیب کرد.» (همان، ۱۸۹)



منوچهر مسعودی از وکلای دادگستری در زمان رژیم سابق و وکیل مدافع آیت‌الله طالقانی که در دفتر بنی‌صدر مشاور حقوقی وی بود در بازجویی‌های خود مواردی از عدم پایبندی کارکنان دفتر ریاست‌جمهوری به شئون مذهبی را توضیح می‌دهد:

«دفتر ریاست‌جمهوری اصولاً از افرادی تشکیل شده بود که این افراد از گروه باسواد و روشنفکر بودند یعنی از افرادی که خودشان را اهل تخصص و دانش می‌دانستند تشکیل شده بود. لذا این عناصر جدا از مسئله مذهب که حاکمیت و نفوذ داشت مسایل‌شان و کارهای‌شان را ارزیابی می‌کردند و اصولاً توجه نداشتند که غیر از این که مذهب ما اسلام است حکومت و نظام و اداره کشور هم بایستی که مذهبی باشد. این است که جو مذهب در آن‌جا (دفتر ریاست‌جمهوری) ضعیف بود. حرکات و رفتار هم بر مبنای مسئله مذهب نبود و در ارتباط با افراد هم بالمعال رعایت شئون مذهبی کمتر می‌شد از جمله با زنان دست می‌دادند یعنی این مسئله‌ای نبود. یا صحبت می‌کردند با زن‌هایی که اصولاً به این دفتر مراجعه می‌کردند که اغلب بی‌حجاب بودند. پس به علت آن ضعف مذهبی که در آن‌جا حاکم بود به این نکات اجتماعی توجه می‌شد که ما در افکارمان در برخوردهای مان در صحبت‌های مان رعایت این موازین را بکنیم.

مسئله در مورد مکتب و مکتبیون باز هم از این ریشه می‌گرفت. از آن‌جا که فرم تفکر و فرم دید و نحوه به اصطلاح دانش را که این‌ها فراگرفته بودند خودشان را جدا از این مسئله مکتب یا مکتبی می‌دانستند در صورتی که مکتب با مکتبی چیزی اضافه‌تر از مذهب نبود. خود همان مذهب بود خود همان دستورات مذهب بود، خود وابستگان به مذهب بود که بایست این‌ها را توجه می‌داشتیم اما به علت همین ضعف در رفتارهای مذهبی این اصطلاحات با شوخی تلقی می‌شد و با شوخی مورد بررسی و بحث قرار می‌گرفت.» (جمهوری اسلامی، ۶۰/۴/۲۱)

خلیلیان یکی دیگر از اعضای دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور پس از دستگیری به افشاگری در مورد مسائل پشت پرده دفتر رئیس‌جمهور می‌پردازد، ببینید:

«با کمال تأسف، نه از طرف خودم، از طرف همه ملت ایران متأسفانه چیزی که در دفتر اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران دیده نمی‌شد اسلام و توجه به سجایای اخلاقی اسلامی بلکه برعکس نه تنها اسلام را مسخره می‌کردند، مسلمین را هم به بازی نمی‌گرفتند. به‌طور نمونه مثلاً اگر کسی یک مقدار دید مذهبی داشت او را به حساب نمی‌آوردند و افراد خاصی در آن‌جا بودند که این‌ها هرکدام برای خودشان یک تیم بخصوصی داشتند به عنوان نمونه آقای سلامتیمان که زمانی که به ایران آمد چهره یول برینر را به یاد می‌آورد، یک عده خاصی را با خود داشت. پسر دکتر سنجابی و دیگران نیز همین‌طور. این آقایان هیچ‌کدام اهل اسلام و مذهب نبودند و نه تنها نبودند بلکه با یک دید زنده‌ای به مذهب می‌نگریستند.

به‌طور کلی بسیار زنده بود و دور از فرامین اسلامی و به ویژه اگر یک زن جوانی بود که گرفتار بود و برای رفع حاجت به آن‌جا می‌آمد حتی می‌دیدم که بعضی‌ها از آن موقعیت سوءاستفاده می‌کنند. چنانچه نمونه‌اش شخصی به نام عباس سیفی بود که حین انجام عمل زشتی در یکی از هتل‌های تهران دستگیر شد و افراد با زنان بی حجاب دست می‌دادند.

خود آقای مسعودی حضور دارند ایشان (مسعودی) هیچ رعایت نمی‌کردند و خود من یکی دو بار به ایشان تذکر دادم که حتی جلوی مردم لااقل رعایت بکنید توهین نکنید. حرف‌های زنده نزنید به نهادها بد نگوئید و حتی به دو نفر از دوستان آقای بنی‌صدر هم این عیوبات را من گفتم که در دفتر یک چنین عیوباتی هست.» (جمهوری اسلامی، ۱۶/۴/۶۰)

## سازمان مجاهدین خلق

### رابطه

از موضوعات بسیار مبهم و گنگ این تحقیق در ابتدای کار، یکی هم یافتن اسناد تاریخی رابطه بین اولین رئیس‌جمهور ایران با سازمان مجاهدین خلق بود. موضوعی حساسیت‌برانگیز، چالش‌ساز و به همان اندازه گیج‌کننده و از

همه مهم‌تر رابطه‌ای که به سرعت برجسته شد و به دست‌مایه تبلیغات رسانه‌های گروهی ایران پس از عزل وی تبدیل شد.

در این فصل به سؤالات مهمی پاسخ خواهیم گفت که پیش از خواننده، نگارنده اشتیاق فراوانی برای دانستن پاسخ واقعی آن‌ها داشته است. برای دریافت واقعیت این رابطه فراتر از مدعیات و اتهام‌زنی رسانه‌ای و جناحی، باید براساس گفتمان دوسویه، صریح و توأم با عدم پیشداوری به جمع‌آوری و تحلیل شواهد و مدارک پرداخت. در این بخش به سؤالاتی به شرح زیر می‌پردازیم:

- ارتباط بین اولین رئیس‌جمهور و سازمان مجاهدین خلق از چه زمان آغاز شد.

- از باب ایدئولوژی مبارزاتی و تاکتیک‌ها چه تفاوت‌ها و چه تشابهاتی بین آن دو وجود داشت.

- رابطه بین این دو از هر دو سو استراتژیک بود یا تاکتیکی.

برخلاف تبلیغات رسانه‌های فراگیر که بیشتر به نتایج فرآیندهای تاریخی علاقمندند در این‌جا به خود فرآیندهای تاریخی و علل پدید آمدن وقایع علاقمندیم. در مورد پدیده تاریخی رابطه بین اولین رئیس‌جمهور و سازمان مجاهدین خلق اغلب به نتیجه چنین همگرایی توجه شده که در جای خود مفید و سودمند است اما کمتر به شرایط زمانی، فرآیندهای تاریخی، علل و ریشه‌های آن پرداخته شده است. برآنیم مختصر و سنت‌شکنانه به ریشه‌ها بپردازیم. در این راه شیوه گفتمان دوسویه و مقایسه دیدگاه‌ها و خاطرات همچون موضوعات دیگر کتاب را برگزیده‌ایم تا بهتر به واقعیت این رابطه دست یابیم.

ظواهر امر نشان می‌دهد به علت آن‌که سازمان مجاهدین خلق دایره فعالیتش محدود به داخل ایران بود و نفوذ و فعالیت چندانی در خارج مرزها نداشت بنابراین بدیهی بود پیش از انقلاب رابطه مؤثر و قابل توجهی که بخواهد به همکاری فی‌مابین بنی‌صدر و سازمان تبدیل شود وجود نداشت. آنچه مشخص است در سال‌های دهه پنجاه شمسی که اوج فعالیت سازمان

مجاهدین بود سران آن در زندان به سر می‌بردند یا اعدام شده بودند و فعالیت‌های سازمان بیشتر بر عملیات‌های پراکنده گروه‌های مسلح آن محدود بود. اندک فعالیت‌های تبلیغاتی و آموزش ایدئولوژیکی سازمان در نهایت به انتشار جزوه «شناخت» انجامید که بواسطه سطحی دانستن مفاهیم آن توسط صاحب‌نظران در داخل و خارج مخالفت‌های زیادی را بر علیه سازمان برانگیخت. از جمله منتقدین جزوه شناخت که در واقع مانیفست (مرامنامه) ایدئولوژیک سازمان بود، ابوالحسن بنی‌صدر بود که این جزوه در پاریس به دست وی رسید و نقدهای خود بر آن را به صورت مکتوب در حاشیه آن نوشت.

قبل و بعد پیروزی انقلاب همکاری، تماس و روابط نزدیک بین سازمان با چهره‌های شناخته شده انقلاب حتی روحانیون عالی رتبه و اعضای شورای رهبری و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی امری غیرمعمول نبود. بدیهی بود جلسات و گفت‌وگوهایی بین سران سازمان و بنی‌صدر قبل و بعد از ریاست جمهوری وجود داشته است که در این‌جا در مورد ارتباطات قبل از ریاست جمهوری اطلاعات بسیار کم و نابسنده است، اما پس از ریاست جمهوری آن دسته از ملاقات‌های رسمی رئیس‌جمهور و رهبر سازمان که در روزنامه انقلاب اسلامی درج شده به عنوان سند مورد رسیدگی واقع شده و از تماس‌های غیررسمی احتمالی اطلاع چندانی نداریم.

شواهدی نشان می‌دهد رئیس‌جمهور در دو یا سه ماه اول پس از انتخابش به این نتیجه رسید که جریان مذهبی قصد تسلط بر تمام مواضع قدرت را دارد و در این مسیر به شدت فعال است. بی‌شک وی از جمله اولین اولویت‌های سیاسی خود را مهار پروسه تسلط بخش سازمان‌دهی شده جریان مذهبی به‌خصوص حزب جمهوری اسلامی بر مواضع قدرت و جلوگیری از در اختیار گرفتن مناصب کلیدی دولتی توسط آن‌ها می‌دانست. رئیس‌جمهور بهترین روش برای این‌کار را مشارکت احزاب و جریان‌های سیاسی مخالف حزب جمهوری اسلامی در اداره امور کشور و حمایت از جریان‌های سیاسی که تا به حال توسط رقبا حذف شده بودند، می‌دانست.

گزینه‌های رئیس‌جمهور در این میان چندان زیاد نبود. حزب توده (چپ لائیک) از نظر ایدئولوژیک با رئیس‌جمهور تضاد آشکار داشت. وی بارها اعضای آن حزب را به خیانت به کشور و وطن‌فروشی متهم ساخته بود. از طرفی جریان نهضت آزادی و جریان ملی - مذهبی‌ها گرچه از نظر دیدگاه‌های سیاسی با بنی‌صدر تشابه و همگرایی بسیار زیادی داشت اما رئیس‌جمهور به نهضت آزادی مانند حزب جمهوری اسلامی به مثابه یک رقیب سرسخت و غیرقابل انعطاف می‌نگریست و بارها آن‌ها را به محافظه‌کاری و عدم اقدام انقلابی متهم ساخته بود.

می‌ماند پنج یا شش گزینه دیگر، جبهه ملی، حزب ملت ایران، جاما (سوسیالیست مذهبی)، جنبش مسلمانان مبارز (چپ مذهبی) فدائیان خلق و بالاخره سازمان مجاهدین خلق. که از میان آن‌ها اولی تا چهارمی اصولاً هواداران و تشکیلات قابل توجهی نداشتند. پنجمی هم به واسطه وقایع اواخر سال ۱۳۵۸ در گنبد به مخالف رئیس‌جمهور بدل شده بود و در نهایت می‌ماند یک گزینه یعنی سازمان مجاهدین خلق.

واقع امر آن بود که رئیس‌جمهور باید به گروه‌هایی تکیه می‌کرد که از هواداران و تشکیلات قابل توجه و فراگیر برخوردار بوده و توان بسیج افراد و امکانات به سود وی را داشته باشند. محتمل‌ترین گزینه‌های رئیس‌جمهور دارای چنین شرطی برای ائتلاف و استفاده از همراهی آن‌ها در دوره ریاست‌جمهوری عبارت بودند از نهضت آزادی، حزب جمهوری اسلامی و بالاخره سازمان مجاهدین خلق. این سه گروه نسبت به تمام گروه‌های دیگر از نظر تشکیلاتی قوی‌تر و شناخته‌شده‌تر بودند. اما مشکلی که وجود داشت به شخصیت رئیس‌جمهور باز می‌گشت. وی با هر سه گروه اختلاف نظر داشت. گرچه با حزب جمهوری و نهضت آزادی از نظر فکری بسیار نزدیک بود اما مشکل آن‌جا بود که حزب جمهوری وی را به عنوان عنصر مستقل، یا نظریه‌پرداز صاحب سبک یا چیزی شبیه رهبر معنوی نمی‌پذیرفت و در مورد دومی وی به نهضت آزادی نقدهایی داشت و برخی از آن‌ها را رقیب خود می‌دانست و لذا همکاری با آن‌ها امکان‌پذیر نشد. در مورد سازمان مجاهدین

خلق هم ائتلاف ناممکن بود. رئیس‌جمهور پیش‌تر این سازمان را التقاطی خوانده بود و سازمان دعوت بنی‌صدر قبل از دوره ریاست‌جمهوری برای مناظره و بحث آزاد را رد کرده بود و لذا از نظر تفکر و ایدئولوژی فاصله بین آن‌ها زیاد بود.

اما آنچه در نهایت رخ داد گرایش یافتن رئیس‌جمهور به سازمان مجاهدین خلق بود. به نظر می‌رسید به‌خصوص از نیمه دوم سال ۱۳۵۹ به بعد فشار فزاینده مجلس، قوه قضائیه، هیئت دولت و حزب جمهوری اسلامی بر رئیس‌جمهور و سازمان مجاهدین خلق و سایر گروه‌های کوچک به یک میزان وجود داشت، اما از میان تمام گروه‌های کوچک، حامیان رئیس‌جمهور و سازمان مذکور به صورت علنی مخالفت و تکاپوی خود بر علیه جریان سیاسی حاکم را نشان دادند و بدیهی بود تقابل آن دو با حاکمیت که در واقع مخالف مشترک آن‌ها تلقی می‌شد منجر به نوعی همگرایی میان آن‌ها شد. هر چه فشار حاکمیت (جریان مسلط حزب جمهوری اسلامی) بر رئیس‌جمهور و سازمان بیشتر می‌شد آن‌ها به سوی همکاری و هماهنگی بیشتر سوق می‌یافتند.

### شناخت

مسئله مهم و مبهم در همگرایی اولین رئیس‌جمهور با مجاهدین خلق به نوع نگرش و ایدئولوژی مبارزاتی متفاوت و گاهی متضاد آن‌ها و اشتراکات ناچیز آن‌ها باز می‌گردد. پیش از این دیدگاه‌های بنی‌صدر در کتاب‌هایش را مورد رسیدگی قرار دادیم و این که وی ایدئولوژی و شناخت یا به اصطلاح خودش نظریه راهنما را به دو بخش تضاد و توحید تقسیم‌بندی می‌کرد.

از دیدگاه وی بینش تضاد بیش از احزاب مارکسیستی و لیبرالستی و بر پایه زور، تعدی و حاکمیت فرد قدرتمندتر و زورمدارتر تعریف می‌شود. در حالی که بینش توحید بر وحدت، وفاق، همدلی بر پایه اصول اعتقادی باز می‌گردد که ویژه جریان مذهبی است و بر پنج پایه اصلی توحید، بعثت (نبوت)، معاد، امامت و عدل قرار دارد.

گو این که سازمان مجاهدین خلق صبغه‌های مذهبی داشت اما با انتشار جزوه «شناخت» که به نوعی مرامنامه سیاسی - ایدئولوژیکی سازمان بود، بسیاری از روحانیون و صاحب نظران بر انحرافی بودن آن تأکید گذاردند و آن را ترکیب نامأنوس اسلام و مارکسیسم آن هم به طور ابتدایی و ناشیانه دانستند. از جمله این‌ها بنی صدر بود که انتقادش از این جزوه به اختلاف و تنش بین او و سازمان تبدیل شد. طبق دیدگاه بنی صدر سازمان مذکور در دسته‌ای قرار می گرفت که ایدئولوژی آن‌ها بر پایه زور (تضاد) بود و با جریان توحیدی که بینش‌شان بر پایه وفاق و وحدت بود نمی توانست وجه اشتراکی داشته باشد.

تفاوت بینش بین سازمان و رئیس جمهور چنان محرز بود که حتی در زمان عزل رئیس جمهور و تبانی وی با رهبر سازمان نزدیک ترین یاران وی، از جمله محمد جعفری، نمی توانستند چنین همگرایی را باور کنند. گرچه به احتمال قوی ایشان از اعلام حمایت سازمان از رئیس جمهور مطلع بود اما این حمایت را احتمالاً یک سوویه و همانند دیگر گروه‌های حامی رئیس جمهور می دانسته است، اما اعلام همبستگی و پناه بردن بنی صدر به سازمان گویا برای وی قابل هضم نبوده است.

محمد جعفری مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی از همکاری بنی صدر و سازمان مجاهدین خلق اظهار شگفتی می نماید. او پس از عزل بنی صدر هنگامی که در زندان به سر می برد روزی را که برای اولین بار خبر همراهی بنی صدر و مسعود رجوی را به طور تصادفی در سخنرانی فخرالدین حجازی نماینده مردم تهران از رادیو شنیده است، به خاطر می آورد:

«آقای حجازی بعد از مقدمه، به بیان وضعیت مجاهدین (منافقین) و رابطه آن‌ها با بنی صدر پرداخت. این اولین بار بود که آشکارا صحبت از بنی صدر و مجاهدین و رابطه این دو با هم را می شنیدم. بعد از شرح وضعیت مجاهدین و حذف آقای بنی صدر به وسیله آقای خمینی و مجلس شورای اسلامی، آقای حجازی گفت: «آقای بنی صدر حکمی به مسعود رجوی داده است و در آن حکم او را نخست وزیر و مسئول تشکیل شورای مقاومت ملی کرده و فرار را

برقرار ترجیح داده است و گفته که کتاب‌های مجاهدین رگه‌هایی از مارکسیسم دارد ولی اساس و پایه آن‌ها اسلامی است.»

با شنیدن این مطلب مثل این‌که پتکی بر سرم کوفتند. این برای ما غیرقابل باور بود. چگونه می‌شود باور کرد، خدایا چه می‌شنوم؟. این ضربه‌ای که بر من فرود آمد، خیلی هولناک بود. شرایط سلول و کسانی که به خاطر اعتقاد و عقیده و فعالیت سیاسی گرفتار می‌شوند به نحوی است که اگر به اعتقاد آن‌ها ضربه بخورد و یا رهبری که به او اعتقاد داشته و همکار وی بوده‌اند عقب‌نشینی کند و تغییر موضع دهد، دنیا در چشم آن‌ها تیره و تار می‌شود و بعد از آن یا منفعل می‌شوند و دست از همه‌چیز می‌شویند و یا می‌برند و آلتی در دست مقامات زندان و دادستانی می‌شوند و هر چه که دارند در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند و یا این‌که بی‌قیدوبند شده و به این نتیجه می‌رسند که اعتقاد و این مقوله‌ها فقط حرف است و تئوری و برای بحث.

باورکردنی نبود که آقای بنی‌صدر دست به یک چنین کاری بزند. برای این‌که من روش این گروه و نیز اعتقادات و باورهای آن‌ها را خوب می‌شناختم. چندین سال تمام روش و منش آن‌ها را از نزدیک شاهد بودم. دیده بودم که چطور اینان توده‌های خود را در ناآگاهی نگاه می‌دارند و هرگاه کسی چیزی فهمید، چوب مسئله‌دار شدن، منفعل شدن و به زندگی بورژوازی روی آوردن بر سرش فرود می‌آورند. مطالعه کرده بودم که چگونه در این‌گونه تشکیلات، سازمان نقش خدا را بازی می‌کند و کسی که در رأس سازمان باشد، خود خدا می‌شود.

از خودم سؤال کردم، چطور می‌شود این حرف‌های فخرالدین حجازی درست باشد؟ چه اتفاقی افتاده است؟ آقای بنی‌صدر اولین کسی بود که روش و منش این‌ها را شناخته بود و این او بود که به ما فهماند که کتاب‌های اعتقادی آن‌ها، اساس و ریشه‌اش مارکسیستی - استالینیستی است و فقط رگه‌هایی از اسلام را در بر دارد. مگر سازمان مجاهدین از آن اعتقادات برگشته است؟ مگر کتاب شناخت، راه انبیاء راه بشر، تکامل، جزوه‌های ایدئولوژی که سال ۵۹ تدوین شده است، بیانیه ۱۲ ماده‌ای که آقای رجوی هنگام رهایی از



زندان در سال ۵۷ در دانشگاه تهران به عنوان مشی سازمان اعلام کرد، این‌ها را نقد کرده و کنار گذاشته‌اند و به نتایج تازه‌ای دسترسی پیدا کرده و آن را تدوین و اعلام کرده‌اند؟» (جعفری، ۱۳۸۰، ۲۸)

محمد جعفری ریشه‌های مخالفت بنی‌صدر با گروه‌های چپ نظیر مجاهدین خلق را به تفصیل شرح می‌دهد:

«دانشجویانی که در خارج از کشور و به خصوص سال‌های ۵۰ تا ۵۴ مشغول تحصیل بودند و در سازمان‌هایی نظیر کنفدراسیون جهانی دانشجویان و یا اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا فعال بوده و یا ارتباطی داشته‌اند، مطلع هستند که اولین بار کتاب روش شناخت مجاهدین را بچه‌های کنفدراسیون شاخه جبهه ملی دوم که اغلب آن‌ها مارکسیست بودند چاپ و آن را پخش و به فروش می‌رساندند. آن‌ها بدین وسیله بچه‌های مسلمان و به خصوص اتحادیه انجمن‌های اسلامی را در فشار قرار داده بودند و می‌گفتند حالا که مجاهدین مسلمان هستند و کتاب‌های آن‌ها به وسیله ما پخش می‌شود، چرا شما به درون کنفدراسیون نمی‌آئید که در مقابل گروه‌های رقیب دیگر داخل کنفدراسیون ما را تقویت کنید که در نتیجه مجاهدین را تقویت کرده باشید. این مسأله چاپ و انتشار مدارک و کتاب‌های مجاهدین توسط بچه‌های جبهه ملی دوم برای بچه‌های مسلمان، آن روزها از هرجهت مشکل آفریده بود. یکی این‌که چون مجاهدین مسلمان هستند و مبارزه مسلحانه می‌کنند پس تمام حرف‌های آن‌ها درست است و برای ما همه حرف‌ها را زده‌اند دیگر این‌که این‌ها که مسلمان هستند پس چرا کتاب‌ها و مدارک‌شان به وسیله گروه‌های چپ انتشار پیدا می‌کند و چرا با آن‌ها در ارتباط هستند و سوم این‌که چرا ما به درون کنفدراسیون نمی‌رویم و در کنفدراسیون ادغام نمی‌شویم تا جبهه ملی دوم را که حامی مجاهدین است، در مقابل سایر گروه‌ها تقویت کنیم. اجمالاً این‌که ما دچار این مشکلات بزرگ شده بودیم و مسئله برای خودمان نیز کاملاً روشن نبود.

در سال ۵۲ جهت مشورت با آقایان بنی‌صدر و قطب‌زاده به پاریس سفر کردم، و با آنان در مورد آن مسائل بحث کردم و نظر آن‌ها را جویا شدم. از

آقای بنی‌صدر پرسیدم، مگر بچه‌های سازمان مجاهدین خلق مسلمان نیستند؟ ایشان جواب داد، «نه! مسلمان هستند.» من گفتم پس چرا کتاب‌ها و سایر مدارکشان به وسیله بچه‌های چپی منتشر می‌شود، که از این بابت هم به ما فخر می‌فروشند و هم توده دانشجویان ناآگاه مسلمان را علیه ما تحریک می‌کنند و چپی‌ها هم با مجاهدین رابطه ارگانیک دارند و هم نان مبارزه مسلحانه آن‌ها را می‌خورند. اگر مجاهدین واقعاً مسلمان هستند، چپی‌ها آن‌ها را نیز اغفال می‌کنند. آیا بر ما نیست که در این رابطه دست به فعالیتی بزنیم؟ کتاب‌ها و جزوات آن‌ها را چاپ و انتشار دهیم و آن‌ها را از وضعیت چپی‌ها آگاه کنیم. آقای بنی‌صدر گفت: «آقای جعفری، من که بچه نیستم. چرا باید پول مسلمان، نیروی مسلمان، وقت مسلمان و فعالیت مسلمان صرف تبلیغ مطالب غیراسلامی و مارکسیستی بشود؟ بعضی از بچه‌ها از مطالب و محتوای آن‌ها اطلاع ندارند و چون اسم آن‌ها اسلامی است، مسأله برای‌شان تمام است ولی من که مطلع هستم و کارم تحقیق در اطراف این‌گونه مسائل است، چرا آلت دست بشوم و کاری بکنم که مآلاً به ضرر اسلام تمام شود؟» بعد از آن دست برد و از قفسه کتاب‌ها، کتاب روش شناخت آن‌ها را بیرون آورد و رئیس مطالب و اساس کار آن را برایم تشریح و بحث کرد و اضافه کرد که «کتاب‌های این‌ها رگه‌هایی از اسلام دارد ولی پایه و اساس آن‌ها مارکسیستی است و اگر آن پایه‌ها و اساس را از آن‌ها حذف کنیم دیگر چیزی جز چند حدیث و یا آیه که زینت‌بخش آن‌ها بوده‌اند باقی نمی‌ماند. من بعد از این بحث بود که مسأله را پی‌گرفتم و مطالب و کتاب‌های آن‌ها را مورد مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که اگر این‌ها واقعاً به هواداران خود این کتاب‌ها را آموزش دهند، در پایان کار، راهی جز مارکسیست شدن برای‌شان باقی نمی‌ماند.» (جعفری، ۱۳۸۰، ۲۸)

بنی‌صدر سال‌ها بعد در کتاب خاطرات خود به علت اختلاف خود با سازمان مذکور پیش از پیروزی انقلاب اشاره می‌کند. وی به یاد می‌آورد پس از مطالعه جزوه شناخت نقدهایی در حاشیه جزوه نوشته بود و همین جزوه به

دست برخی اعضای مجاهدین خلق افتاد و همین مسئله به مشاجره بین آنها و بنی صدر انجامید. وی در خاطراتش به این جریان اشاره می کند:

«سال‌های اولی که مجاهدین خلق و فدائیان خلق به وجود آمده بودند. حالا، هرکس دنبال این‌ها بود. چاپ‌اش دنبال فدایی خلق بود و مسلمان مآبش دنبال مجاهدین خلق بود. خود من را یک شب تا صبح در آمریکا محاکمه کردند، همین شیخ‌الاسلام اینا که الآن معاون وزارت خارجه و فکر می‌کنم سفیرش کردند. (حسین شیخ‌الاسلام، حدود ۱۵ سال معاون سیاسی وزارت خارجه بوده و یکی دو ساله، سفیر ایران در سوریه است.)

بله. خلاصه، این آقایان که الآن توی رژیم هستند و خودشان را هم سخت ضد مجاهدین خلق می‌دانند، من را از شب تا صبح محاکمه کردند و موضوع این بود: قرار بود یک نفر از انجمن‌های اسلامی برود در کنگره کنفدراسیون شرکت بکند. او شب خوابیده بود در کتابخانه من و دیده بود که بر کتاب «روش شناخت» [که توسط مجاهدین خلق منتشر شده بود] حاشیه نوشته‌ام و اعتراض داشتم. این کتاب، در واقع رونویسی فکر استالینی بود مربوط به شناخت یعنی همان اصول استالین و هیچ ربطی به فکر مارکس و انگلس نداشت و حتی مال لنین هم نیست. آن ادبیات گران‌قدری که از طریق حزب توده منتشر شده بود و به خورد جوان‌های بیچاره ایران داده شده بود. شناخت آقای استالین متناسب بود با توتالیتاریزم کامل. اینان [مجاهدین خلق] گرفته بودند آن را این‌ور و آن‌ور کرده بودند و به اسم روش شناخت یعنی همان اصول استالینی را چاپ کرده بودند. آن آقا که حاشیه‌نویسی مرا در آن کتاب خوانده بود، گفت: «استاد بنی‌صدر نوشته بود که بیچاره اسلام با تو مسلمان.» بله، من در آن‌جا، محاکمه شدم که چرا در حق مجاهدین خلق، چنین جمله‌ای نوشتم. البته چنین جمله‌ای هم نبود و دروغ گفته بود. حال، فرض راست گفت یا دروغ، به تو چه که تفتیش عقاید می‌کنی؟

بعد، او از خودش داستانی هم ساخته بود که: «شب استاد خوابیده بود، خیال کرد که من هم خوابم برده، آرام چراغ را روشن کردم و دیدم صفحه به

صفحه این کتاب حاشیه نوشته و بعد نوشته که این است شناخت مجاهدین و یک جا هم، این را نوشته.»

این گناه من بود، شب تا صبح، من تفتیش عقاید شدم بابت این جمله. من روی این بحث نرفتم که این دروغ است یا نه؟ روی این رفتم که شما چه نسبتی با اسلام دارید، چرا او را مجازات نکردید، کسی که به خود اجازه داده که خیانت در امانت صاحب‌خانه بکند و به قول خودش تفتیش عقیده کرده و رفته لای کتاب مرا ببیند که من چی نظر دادم؟

او خطاهای فاحش کرده و شما او را کردید مدعی‌العموم و مرا محاکمه می‌کنید که در حاشیه یک کتابی، یک اعتراضی کردم به یک نظری. این حق طبیعی من است، به شما چه مربوط است؟!» (بنی‌صدر، ۱۳۸۰، ۴۸)

در مورد اطلاق «منافقین» به جریان چپ سازمان مجاهدین خلق، بنی‌صدر با دیگر عناصر جریان اسلامی هم‌صداست. او به جدایی غضنفرپور یکی از اعضای این سازمان اشاره دارد. او صراحتاً او (غضنفرپور) را از نیروهای مذهبی و جریان مارکسیستی مجاهدین خلق را «منافقین» خطاب می‌کند:

«درست یاد می‌آید وقتی که او (غضنفرپور) و انصارش نزد من آمدند یک هفته از صدور بیانیه منافقین [مجاهدین خلق] گذشته بود که چرا اسلام را رها کرده‌اند و مارکسیسم را چسبیده‌اند و او در همان بحبوحه یأس‌ساز که همه حالت درماندگی داشتند نزد من آمد و گفت که از راه علم به این نتیجه رسیده است که حق با اسلام است و سال‌ها در مطالعه بود و همیشه هم با من در ارتباط بود و برای شنیدن بحث‌ها و طرح مشکلات و رفع آن‌ها پیش من می‌آمد. و بعد هم با من به تبلیغات وسیعی برای از بین بردن اثرات آن بیانیه [مجاهدین خلق]، پرداخت و امروز هم از سوی این گروه‌ها پاداش چنین دردناک می‌گیرد به جرم این که اسلام را انتخاب کرده است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۵)

یکی دیگر از شواهد مخالفت آشکار و بدون پرده‌پوشی بنی‌صدر با سازمان مجاهدین خلق مربوط به اواخر دیماه ۱۳۵۸ و چند روز قبل از انتخابش به ریاست جمهوری است. او این سازمان را التقاطی و استالینی می‌خواند. وی در

برابر سؤالی درباره چرایی مخالفت‌اش با سازمان مجاهدین و این‌که چرا در عین حال از آن‌ها برای بحث آزاد و ورود به جبهه اسلامی دعوت کرده اید پاسخ می‌گوید:

امیرخلیلی (خبرنگار): شما از بدو ورود به ایران، منهای گروه‌های مارکسیستی که به تناسب شخصیت معنوی انقلاب باید درهم کوبیده می‌شدند، بعضی گروه‌های منتسب به ایدئولوژی اسلامی را هم درهم کوبیدید و مخالفت شدید با آن‌ها کردید. این باعث شد که اولاً، یک نفوذ مردمی، یک پایگاه مردمی برای این که آن‌ها را می‌کوبیدید به دست آورید. این را به حساب صداقت شما می‌گذاریم. اما چگونه شما که آن گرایش‌ها را با آن کلیت کوبیدید، حالا به این باور رسیده‌اید که آن‌ها را جمع کنیم و با هم بسازیم؟ بنی‌صدر: شما فکر کرده‌اید که منظور از گرایش‌ها این است که ما آتش شله‌قلمکار درست کنیم. و شیر، گاو و پلنگ جمع کنیم و بگوییم حالا راه بیافتید. نه! [آن گروه‌ها که شما گفتید که من آن‌ها را کوبیدم،] بعضی نبوده‌اند، و [فقط] سازمان مجاهدین خلق بود. ما که با هم رودربایستی نداریم. صریح حرف می‌زنیم. سازمان مجاهدین خلق بود. ما راجع به آن‌ها چه گفتیم؟ گفتیم ایدئولوژی‌شان التقاطی است. غیر از این گفتیم؟ هر کسی پرسیده، گفتیم ما سازمان‌شان را نمی‌شناسیم؛ مطالعه از آن‌ها نداریم؛ ایدئولوژی‌شان را آن مقداری که ما در فرنگ مطالعه کردیم التقاطی است. التقاطی از استالینسم و یک برداشت ساده‌ای از اسلام. این را حالا هم می‌گوییم.

اتفاقاً چندی پیش هم این‌ها پیش من آمدند، گفتند شما بیشتر از همه ما را کوبیدید؛ بیشتر از همه ما را اذیت کردید. گفتم من خیال می‌کنم بیشتر از همه به شما خدمت کردم. به دلیل این‌که شما بیمارید و کسی جرأت نداشت به شما بگوید بیمارید. من نترسیدم از این‌که شما در هر جا مرا بکوید، که می‌کوید، و گفتم که شما بیمارید. بنابراین اگر کسی آمد و به تو گفت بیمار؛ به تو خدمت کرده. حالا هم راه دارد. می‌توانی از این بیماری بیرون بیایی. تو یا به ایدئولوژی‌ات باور داری، یا دروغ می‌گویی و وسیله کردی؛ کدامش؟ گفت، ما باور داریم. گفتم پس چرا از بحث با ما فرار می‌کنی. ما روز اول هم

به شما پیشنهاد بحث کردیم، در حالی که خودشان پیشنهاد کرده بودند. گفتید این خیانت است، نیامدید. حالا هم بیا بنشین بحث کنیم. توجه کردید. این یک مسئله است. ما روی عقیده نه شوخی می‌کنیم، نه بازی.

حال اگر آمد و به بحث نشست و با هم به یک عقیده رسیدیم (که رسیدیم، اگر نرسیدیم که هیچ) یک پیروزی بزرگ به دست آورده‌ایم. البته ممکن است باز کسانی بر ما خرده بگیرند و بگویند فلان کس که تا دیروز التقاطی بود، حالا مسلمان یک دست شده و شما گناه کردید. من این گناه را می‌پذیرم. کار مسلمان همین است. من عقیده و باور دارم که ما می‌توانیم جهان را فتح کنیم؛ برای این‌که اندیشه ما قوی است؛ علمی است؛ واقعی است؛ با واقعیت می‌خواند.

این است که ما هیچ وقت از بحث نمی‌گریزیم، حالا هم به آن‌ها پیشنهاد می‌کنیم، بر همین اساس.» (مظفر، ۱۳۷۸، ۶۵)

چنان‌که از شواهد برمی‌آید پیش از انقلاب بنی‌صدر با رهبر سازمان مجاهدین خلق هیچ‌گونه برخورد و ملاقاتی نداشته است و پس از پیروزی انقلاب نیز در مرحله پیش از پیروزی در انتخابات ریاست‌جمهوری برخوردهای سطحی و در حد رسمی بوده است.

بنی‌صدر خود در مورد اولین ارتباطش با رهبر سازمان مجاهدین در مقابل سؤال شوالریاس خبرنگار معروف که «آیا شما از پیش روابطی با مجاهدین داشتید؟» می‌گوید:

«- خیر، بسیار بعد بود که مسعود رجوی با من تماس گرفت به هنگام ورودم به ایران، من به او پیشنهاد دادم که در زمینه ایدئولوژیک به مناظره پردازم اما او نپذیرفت.

- چرا؟

- تصور می‌کنم که خودش را در اندازه‌ای نمی‌دید که بتواند از خود دفاع کند و مباحثه رضایت‌بخشی ارائه کند.» (سایت نگاه نو ۱۳۹۲/۳/۱۲)

وی همچنین به ملاقات خود و آیت‌الله طالقانی با آیت‌الله خمینی برای پذیرش اعضای سازمان مجاهدین خلق اشاره می‌کند:

«این مجاهدین را [آیت‌الله] خمینی راه نمی‌داد و یکی از همین دلالتی که با هم قم رفتیم همین بود که ایشان می‌خواست من هم باشم با هم دوتائی زورمان را بگذاریم روی هم و خمینی را راضی کنیم که این‌ها را بپذیرد که راضی هم کردیم و آن‌ها را پذیرفت. او [طالقانی] و همین رجوی این‌ها را به حضور پذیرفت. نه او [طالقانی] به این‌ها علاقه داشت. البته نه این‌که هیچ ایرادی نداشت، ایراد را داشت منتهی می‌گفت خوب این‌که این‌ها باشند جوان هستند بهتر است تا نفی بشوند.» (صدقی، ۱۹۸۴، ۱۲)

محمد جعفری از علاقه رهبر سازمان برای مناظره با بنی‌صدر سخن می‌گوید و این‌که وی حاضر نبود مناظره در جمع و با حضور شرکت‌کنندگان و مستمعین دیگر باشد. جعفری، بنی‌صدر را اولین کسی می‌داند که او را از التقاطی بودن این گروه باخبر کرده است:

«به نظر من وجود به ویژه مجاهدین در دفتر بیشترین ضربه را به این جریان [روشنفکران اطراف بنی‌صدر] وارد نموده است و هنوز بر این باور هستم که همکاری مجاهدین در دفتر ریاست‌جمهوری و خارج از آن و نیز همکاری بعدی ایشان با آن‌ها، بیشترین لطمه را در آن دوره به حیات سیاسی آن جریان و شخص بنی‌صدر وارد نمود و این مطلب غیر از توجه به حقوق سیاسی و غیرسیاسی آن‌ها نظیر هر گروه، حزب و یا سازمان دیگری است.

اکثریت همکاران آقای بنی‌صدر موافق همکاری با مجاهدین نبودند. اشتباه و یا سوءاستفاده نشود: به زعم من، هیچ یک از همکاران و دوستان بنی‌صدر براساس روش و تعلیمات ایشان موافق برخورد تند و حذف مجاهدین و هیچ گروه دیگری نبودند بلکه موافق بودند که از طریق بحث آزاد و برخوردهای انسانی و مدارا، آن‌ها را به اشتباه‌شان آگاه نمود و حرف‌های منطقی‌شان را نیز پذیرفت و حقوق آنان را نیز محترم شمرد.

آقای بنی‌صدر می‌نویسند: «مجاهدین خلق به استناد همین سر و صداها با بحث‌های آزاد دربارهٔ ایدئولوژی مخالف بودند.» مجاهدین به هیچ وجه موافق بحث آزاد نبودند. برای این‌که در بحث آزاد می‌شان باز می‌شد و معلوم می‌شد که به جز پرستش قدرت و قبضه کردن آن چیز دیگری در چنته ندارند و

می‌ترسیدند که با شرکت در بحث آزاد، سمپات‌هایی [هواداران] را که تحقیق کرده بودند، مسئله دار بشوند و لاجرم آن‌ها را از دست بدهند.

داستانی را برای‌تان نقل کنم: همان اوایل پیروزی انقلاب، روزی غالب دوستان بنی‌صدر در منزل بهجت خانم [خواهر بنی‌صدر] جمع بودیم و بحث می‌کردیم. بناگاه سروکله آقای رجوی پیدا شد. گفتند آمده است که با آقای بنی‌صدر صحبتی بکند. آقای بنی‌صدر و آقای رجوی دو به دو در اطاقی دیگر با هم صحبت کردند. فکر کنم نیم‌ساعتی بیشتر طول نکشید. بعد که آقای رجوی رفت. آقای بنی‌صدر به جمع ملحق شدند و گفتند که این آقا آمده بود و می‌گوید که می‌خواهم با شما بحث بکنم. جمع حاضر به اتفاق گفتیم ما هم می‌خواهیم در بحث شرکت کنیم. آقای بنی‌صدر گفتند، ایشان می‌خواهد دو به دو بحث کنیم. جمع گفت عیبی ندارد، ما فقط می‌نشینیم و به بحث‌های دونفری شما گوش می‌دهیم و ابداً حرفی نمی‌زنیم. آقای بنی‌صدر پاسخ دادند، این آقا می‌گوید، می‌خواهد با من بحث ایدئولوژی و عقیدتی بکند و در جمع خجالت می‌کشد، می‌گوید، بگذارید بحث به یک نتیجه‌ای برسد، بعد از آن نتایج را اعلان می‌کنیم. و چون بحث‌های عقیده‌ای را، هرکسی که قادر است دیگری را ارشاد و یا تصحیح بکند باید به انجام آن مبادرت ورزد. جمع گفت حال که مسأله بحث ایدئولوژی و عقیدتی است و نه سیاسی اشکالی ندارد.

این حقیقت را هم بگویم که آقای بنی‌صدر بود که ابتداء در سال ۱۳۵۱، مرا آگاه کرد که ایدئولوژی مجاهدین التقاطی و استالینیستی است و مطالب‌شان شاخ و برگ‌هایی از اسلام دارد اما اساس فکر و ایدئولوژی‌شان استالینیستی است و تنها به خاطر همین مورد، من همیشه از ایشان ممنون و سپاسگزارم. از آن زمان به بعد، خود به مطالعه تمام مطالب آن‌ها همت گماشتم و چه در خارج و یا داخل کشور تا ۲۱ خرداد سال ۶۰ که به زندان افتادم، با وجود مطالعه تمام کتاب‌ها و نشریات آن‌ها و اعمال و رفتارشان جز تصاحب قدرت و پرستش و به دست آوردن آن به هر وسیله و قیمتی چیز دیگری در آن‌ها ندیدم.» (جعفری، تقاطع دو خط، ۲۰۲)



پس از پیروزی انقلاب مدرک دیگر دال بر مخالفت بنی‌صدر با مشی سازمان مجاهدین خلق حضور و سخنرانی وی در مراسم اعلام تشکیل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بود، که در برابر مجاهدین خلق و با نام شبیه با آن تشکیل شد. دیگری انتشار کتاب «منافقین از دیدگاه قرآن» توسط بنی‌صدر بود. وی به مناسبت ماه رمضان ۱۳۵۸ هر شب طی سلسله سخنرانی‌هایی در مسجد عالی شهید مطهری (سپهسالار) واقع در میدان بهارستان تهران بحث منافقین از دیدگاه اسلام را تدریس می‌نمود. این بحث‌ها در کتاب مذکور بعدها چاپ شد.

«از وقایع سال ۵۹ می‌توان به شکل‌گیری «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» که با ائتلاف هفت گروه شکل گرفت پرداخت. صف، فلق، منصورون و ... . برداشت غالب افکار عمومی از این عمل این بود که این تشکل را به خاطر تحت‌الشعاع قرار دادن «سازمان مجاهدین خلق» به راه انداخته‌اند. جالب توجه این که در مراسم زمین چمن دانشگاه که اعلام مواضع مجاهدین انقلاب اسلامی بود، ابوالحسن بنی‌صدر که بعدها از متحدین سازمان مجاهدین خلق شد، سخنرانی کرد.

سخنرانی‌های آقای بهزاد نبوی در این مورد چند شب ادامه داشت. البته اولین بار حرکت ضد‌مجاهدین را بنی‌صدر راه انداخت. به عنوان «منافقین از دیدگاه ما» و کتابی هم تحت همین عنوان دارد و کلمه نفاق را ایشان به کار برد و به سر زبان‌ها افتاد.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۵)

محمد حسین رفیعی از اعضای بریده سازمان مجاهدین خلق به نقدهای بنی‌صدر در سال ۱۳۵۳ نسبت به مواضع سازمان اشاره می‌کند:

«چرخش بنی‌صدر به سمت «سازمان» علی‌رغم تمام اختلافات فکری و ایدئولوژیک - سیاسی که با هم داشتند یکی از این موارد بود. بنی‌صدر همیشه حتی با بنیانگذاران «سازمان» اختلاف نظر بنیادی داشت. به عنوان مثال در سال ۱۳۵۳ یک بار مرحوم مجید شریف در کتابخانه بنی‌صدر می‌بیند که بنی‌صدر در حاشیه کتاب‌های بنیانگذاران سازمان، انتقادهای خود را نوشته که بعدها این مسایل در جنبش دانشجویی خارج از کشور مطرح شد ولی بنی‌صدر پاسخی

برای آن نداشت و انتقادات خود را موارد محرمانه‌ای می‌دانست که نباید مطرح می‌شد.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۳، ۳۱)

روزنامه جمهوری اسلامی نیز به نقد بنی‌صدر بر جزوه شناخت مجاهدین خلق اشاره نموده و آن را تأیید می‌کند. این روزنامه سید حسین نواب صفوی را سمپات (نه عضو) سازمان اما بنی‌صدر را مخالف سازمان مجاهدین خلق قلمداد می‌کند. این صف‌بندی در زمانی رخ داد که هنوز جزوه شناخت از سوی روحانیون و محافظه‌کاران مخالف رژیم پهلوی به عنوان سند غیرمذهبی شدن و انحراف سازمان معرفی نشده بود و سازمان‌دهندگان اولیه آن سازمان را افرادی متدین و بااخلاص می‌دانستند.

«و آقای حسین نواب صفوی تو که امروز بنی‌صدر را تجسم «خط امام» می‌دانی آیا به خاطر داری زمانی که همین آقای بنی‌صدر برای سخنرانی توسط آقای علی نوبری به کالیفرنیا دعوت شد، تو و دوستان حتی از دیدار با ایشان خودداری نمودید و گفتید که «نظرات و مواضع آقای بنی‌صدر به خصوص در برابر مجاهدین انحرافی است و از قول آقای مجید شریف نقل کردید که آقای بنی‌صدر در حاشیه کتاب شناخت مجاهدین نوشته که بیچاره اسلام که گیر تو مارکسیست [بنی‌صدر می‌گوید بجای مارکسیست «مسلمان» نوشته است] افتاده است و این را شما انحراف دانستید و جناب رئیس‌جمهور هم حتماً خوب به خاطر دارند آن روز وقتی که در لوس‌آنجلس از هواپیما پیاده شدند و آقایان را در جمع مستقبلین نیافتند با تعجب سؤال فرمودند پس حسین [نواب صفوی] و احمد و عبدی... کجایند؟» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۲۲)

علیرضا اسلامی از چهره‌های نزدیک به مؤتلفه و حزب جمهوری اسلامی نیز معتقد است بنی‌صدر رابطه سازمانی و تشابه اعتقادی با سازمان مجاهدین خلق پیش از پیروزی انقلاب و حتی بعد از پیروزی انقلاب نداشته است:

«آدم اگر بخواهد واقعیت‌ها را بگوید باید سند داشته باشد. این که واقعاً این‌ها از خارج با هم ارتباط داشته‌اند، تلقی من این نیست، چون جبهه ملی و نهضت آزادی گرایش مبارزه مسلحانه نداشتند، در حالی که مجاهدین خلق گرایش مبارزه مسلحانه داشتند.»

این‌ها اساساً توافقی با هم نداشتند و در خارج هم گاهی با هم درگیر بودند. حتی در جلسه‌ای بین بنی‌صدر و طرفداران مجاهدین درگیری پیش می‌آید. این‌ها تفاوت دیدگاه داشتند. البته چون در آن‌جا فضا باز بود، اختلافات هم زیاد بود. مثلاً آقای غرضی، محمد منتظری، علی جنتی و کسانی که در لبنان بودند، کسانی که در پاریس و آمریکا بودند، تیپ‌های‌شان با هم فرق داشت، یعنی ۷۲ فرقه بودند. در ایران یک وحدت نسبی بین این‌ها بود، مگر این‌که گرایش فکری‌شان با هم متفاوت بود.

نکته دوم این‌که تلقی من این است که سازمان مجاهدین خلق در جریان انقلاب به بنی‌صدر رسید و با هم یکی شدند، وگرنه توافق اصلی نداشتند. در زندان تحلیل و تلقی سازمان مجاهدین این بود که این انقلاب پیروز نخواهد شد.» (رجانیوز، ۹۲/۵/۵)

جواد منصوری عضو حزب جمهوری اسلامی و متمایل به جریان راست حزب دیدگاه بنی‌صدر و مجاهدین خلق را دارای تفاوتی ماهوی می‌داند:

«بنی‌صدر جزو جریان معتدل، غرب‌گرا و رفرم‌گرا بود که اعتقاد به تحول تدریجی غربی در ایران داشت به همین دلیل مجاهدین خلق را آنارشیزست و فرصت‌طلب می‌دانست که با توجه به ضعف رژیم پهلوی و با سوءاستفاده از نام اسلام موفق شدند جریانی را در ایران راه‌اندازی کنند که در نهایت ضد منافع ملی است. به همین دلیل بنی‌صدر معتقد بود مجاهدین خلق شایستگی برقراری تحول در ایران را ندارند. بارها علیه مجاهدین خلق سخنرانی کرده بود و حتی با القاب بسیار تند آنان را مورد خطاب قرار داده بود. همچنین جریان مجاهدین خلق نیز بنی‌صدر را وابسته به جریان ملی‌گرا و جریان مرده و بدون تأثیر در ایران می‌دانست و معتقد بود تاریخ مصرف ملی‌گرایی در ایران تمام شده است. خاطرمد است در زندان رده‌های بالای سازمان مجاهدین خلق اعضا سازمان را قویاً از آن که کتاب‌های بنی‌صدر را بخوانند منع می‌کردند.» (خبرگزاری فارس، ۹۳/۵/۶)

## تبلیغ

حضور حسین نواب صفوی که از او به عنوان فردی نزدیک ( و نه عضو) مجاهدین خلق نام برده می‌شد، در روزنامه انقلاب اسلامی احتمالاً در انعکاس پراکنده اخبار و تبلیغات سازمان مجاهدین خلق بی‌تأثیر نبوده است. گهگاه این روزنامه که منعکس‌کننده دیدگاه‌های رئیس‌جمهور بود اخبار ملاقات رهبر مجاهدین خلق به خصوص با رئیس‌جمهور را منعکس می‌نمود و طی مدت انتشار آن (کمتر از ۲۲ ماه) یک یا دو بار مصاحبه‌ای با رهبران این سازمان ترتیب داد و چند بار هم اخبار مربوط به آن را منتشر ساخت.

برخورد روزنامه انقلاب اسلامی با سازمان مجاهدین به نظر ضد و نقیض می‌رسد. در شرایطی که تمام گروه‌های سیاسی قدرتمند آن زمان نظیر نهضت آزادی، نیروهای ملی، حزب جمهوری اسلامی و حتی برخی نیروهای چپ‌گرا در انعکاس اخبار مجاهدین خلق جانب احتیاط را رعایت می‌کردند، روزنامه انقلاب اسلامی گاه نسبت به برخورد حذفی با مجاهدین خلق انتقاد می‌کرد و گاه آن‌ها را به هواداری از خشونت و منطق چماق‌داری متهم می‌ساخت و حتی در یک مقاله طولانی انحرافات عقیدتی آن‌ها را به صراحت بیان نمود.

چنین برخوردی از سوی هواداران بنی‌صدر در روزنامه انقلاب اسلامی دو نظریه را مطرح می‌سازد. اول این‌که روزنامه انقلاب اسلامی با دیدگاهی متعادل نقاط قوت و ضعف سازمان مجاهدین را مدنظر قرار داده و با اعتدال و رویکرد عدم حذف نیروهای انقلاب عمل می‌کرده است و سعی داشته اخباری از آن‌ها که عمومیت بیشتری دارند منتشر کنند. نظریه دیگر آن است که نظر واحدی بین گردانندگان روزنامه نسبت به سازمان مجاهدین خلق وجود نداشته است و برخی به مجاهدین نزدیک و برخی نسبت به مجاهدین مشکوک و حتی مخالف آن بوده‌اند. گفته می‌شد سیدحسین نواب صفوی، احمد سلامتیان و مهدی ممکن با آن‌که عضو سازمان نبودند سمپات آن‌ها بوده‌اند. از طرفی هاشمی رفسنجانی یزدان حاج حمزه را عضو سازمان مجاهدین و مشاور فرهنگی دفتر رئیس‌جمهور دانسته (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۷، ۱۱۲) که طبیعتاً روی روزنامه انقلاب اسلامی بی‌تأثیر نبوده است. همچنین برخی معتقدند

بخشی از اعضای هیئت تحریریه و اعضای دفتر رئیس جمهور را افراد میانه‌رو و مذهبی و به اصطلاح آن روزها «خط امام» تشکیل می دادند که نسبت به مجاهدین خلق نظر مثبتی نداشتند. از این گروه محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی، سید علی موسوی گرمارودی مشاور مطبوعاتی و غیوران رئیس دفتر بازرسی ریاست جمهوری را می توان نام برد.

چنین ترکیبی در دفتر رئیس جمهور و روزنامه انقلاب اسلامی به احتمال قوی، درستی نظریه دوم را اثبات می کند. این که یک دیدگاه واحد بر روزنامه انقلاب اسلامی حاکم نبود، هم از موافقان و هم از مخالفان مجاهدین خلق در روزنامه و اطرافیان رئیس جمهور حضور داشتند و همین تناقضات موجود در مقالات و اخبار ارائه شده درباره این سازمان را توجیه می کند.

برخی از اخبار و مقالات منتشر شده در روزنامه انقلاب اسلامی که گاهی جنبه اطلاع رسانی و گاهی جنبه انتقاد از سازمان را داشت، به ترتیب تاریخ انتشار آن به شرح زیر است:

روزنامه انقلاب اسلامی نسبت به حذف مسعود رجوی از لیست کاندیداهای ریاست جمهوری به واسطه عدم رأی به قانون اساسی اعتراض و آن را غیر عادلانه می خواند:

«از نظر ما ترتیب حذف داوطلب های ریاست جمهوری بودار است. اولاً اگر حذف آقای رجوی به این دلیل است که به قانون اساسی رأی نداده است، پس باید به سوابق همه داوطلب ها از این جهت رسیدگی شود. و ثانیاً اگر داوطلب شدن ها با توجه به فرض های مختلف در زد و بندها ممکن نبوده است، فعل و انفعالی که پشت سر هم انجام می گیرد چه معنی دارند؟ و ثالثاً مگر نه عصر خفقان و بی اطلاع نگاه داشتن ها سپری شده است؟ پس چرا جریان تغییر تصمیم ها بر مردم معلوم نمی شود؟» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۰/۳۰)

همین روزنامه چندی بعد نامه سرگشاده مجاهدین خلق به سرپرست وزارت کشور را به چاپ می رساند که قسمتی از آن به شرح زیر است:

«مدت مدیدی است که هواداران، اعضا و مراکز سازمان ما با انحاء مختلف مورد هجوم و حملات عده ای عناصر لومین و معلوم الحال که جز بقایای

چماق‌داران شاه نمی‌باشند قرار گرفته و صدمات جانی و خسارات مالی زیادی متحمل شده‌اند.

سازمان مجاهدین با توجه به توصیه‌های امام مبنی بر حفظ آرامش به‌خصوص در آستانه انتخابات تاکنون از ابراز هرگونه واکنش متقابل پرهیز نموده و در هر مورد جریان را به کمیته مرکزی و مراکز سپاه پاسداران اطلاع داده است که متأسفانه اقدامات مقتضی صورت نگرفته است. سازمان مجاهدین خلق ایران بدین‌وسیله با اطلاع دادن مراتب به آن مقام محترم و سایر مقامات مسئول اکیداً درخواست می‌نماید که یک برخورد جدی و قاطع با این پدیده به‌عمل آید. بدیهی است مسئولیت هرگونه حادثه ناگواری که پیش آید متوجه مسئولین و ارگان‌های انتظامی خواهد بود. با احترام، سازمان مجاهدین خلق» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۳)

روزنامه انقلاب اسلامی، روزنامه‌های کیهان (به مدیر مسئولی ابراهیم یزدی و بعد سیدمحمد خاتمی)، جمهوری اسلامی (به مدیر مسئولی میرحسین موسوی) و صبح آزادگان (عباس دوزدوزانی) را به تحریف سخنان و زدن تیتراهای تحریک‌آمیز علیه بنی‌صدر متهم می‌سازد. از جمله این‌که روزنامه کیهان نقل قولی از بنی‌صدر را تیتیر کرده بود که: «به استثناء مسعود رجوی کاندیداهای دیگر کوچک‌ترین پایگاهی در میان ملت نداشتند.» روزنامه انقلاب اسلامی منظور بنی‌صدر را در بین نامزدهای حذف شده و نه در بین نامزدهای تأیید صلاحیت شده می‌داند. این روزنامه به صراحت مرزبندی خود را با سازمان مجاهدین خلق و رهبر آن را اعلام می‌کند:

«مسلم است که در این مطلب سخن از کاندیداهائی می‌رود که حذف شده‌اند و تیتیری که کیهان زده است (به استثنای مسعود رجوی کاندیداهای دیگر کوچک‌ترین پایگاهی در میان ملت نداشتند) صحیح نیست و درست آن این است که در بین کاندیداهای حذف شده نه کاندیداهای موجود هستند و نه یکی از کاندیداها که بنا به نظر امام کناره‌گیری کرد....

و اما در مورد رجوی پایگاه و مقدار آرائی که می‌توانست بیاورد به مراتب بیش از دیگر حذف‌شدگان (غیر از آقای فارسی) بوده است. شاهد این حرف

تعداد انجمن‌ها، گروه‌ها و سازمان‌های مختلف سیاسی است که از او حمایت کرده و تمایل خود را به رأی دادن به وی اعلام داشته‌اند. دلیل روشن‌تر دیگر این‌که به هنگام انتخابات مجلس خبرگان آراء او فقط در تهران بیش از ۲۱۹ هزار [نفر] بوده است. اگر بقیه استان‌های کشور خصوصاً کردستان و آرائی که می‌توانست در این انتخابات بیاورد به این مقدار اضافه کنیم معلوم می‌شود که تعداد آراء وی از بقیه حذف شده‌ها به مراتب بیشتر است. بنابراین سخن بنی‌صدر عین واقعیت است. بنابراین این حرف به هیچ وجه به این معنی نیست که رجوی از کاندیداهائی که در لیست باقی ماندند بیشتر رأی می‌آورد یا نمی‌آورد یا پایگاه مردمی بیشتری دارد و یا ندارد.

مسئله بسیار مهم‌تر این‌که: آیا سخن بنی‌صدر به معنای این است که (ولو آقای رجوی میلیون‌ها رأی بیاورد) خط مشی سیاسی و برداشت‌های ایدئولوژیک او از اسلام و قرآن صحیح است؟ جواب ما این است: نه، نه، نه. بنی‌صدر بارها و بارها و پیش‌تر از دیگران به انتقاد مبانی ایدئولوژیک آن‌ها پرداخت. کتاب‌های آن‌ها را در گردهمایی‌ها و در کتاب‌هایش انتقاد کرد. موقعی که در خارج کشور بسیار و بسیار کسان یکپارچه از اندیشه‌های التقاطی دفاع می‌کردند بنی‌صدر و دوستان نزدیک وی از انگشت‌شمار کسانی بودند که در مقابل این جو سنگین مقاومت کردند و بالاخره موفق شدند این جو را از بین ببرند. کتاب‌ها و سخنرانی‌های بنی‌صدر در این باره‌ها موجود است. نتیجه آن که رأی داشتن بیشتر از دیگران به معنای این نیست که حتماً همه حرف‌های رأی آورنده درست است یا غلط.» (انقلاب اسلامی، ۳/۱۱/۵۸)

روزنامه انقلاب اسلامی در آستانه انتخابات مجلس نامه اعتراض‌آمیز سازمان مجاهدین خلق را به چاپ رساند که در آن به نمونه‌های تخلف انتخاباتی جریان رقیب اشاره شده بود:

«حسب توصیه‌های صریح شخص امام که به رعایت اخلاقیات اسلامی سفارش کرده‌اند نمی‌بایست به هیچ حرکت ناجوانمردانه ضداسلامی دست زده می‌شد، لیکن از آن‌جا که مرتجعین انحصارطلب نه به اسلام پایبندند و نه عهد و قانون و وجدان و شرف می‌فهمند حسب‌المعمول با پشت‌پا زدن به همه

ضوابط و قوانین حتی در ۲۴ ساعت ماقبل انتخابات نیز به اقداماتی از قبیل آن‌چه ذیلاً اشاره می‌کنیم دست یازیده‌اند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۶)

پس از دور دوم انتخابات مجلس، در اردیبهشت ۱۳۵۹ بار دیگر به فاصله کمتر از دو ماه از ملاقات قبلی، مسعود رجوی با رئیس‌جمهور ملاقات می‌کند. این ملاقات علنی و گزارش آن در روزنامه انقلاب اسلامی به چاپ رسید. مسعود رجوی در پایان این ملاقات چنین گفت:

«من به رئیس‌جمهوری گفتم براساس خواست‌های ضدامپریالیستی امام و براساس وعده‌ها و قول‌های خود شما مبنی بر تضمین آزادی‌ها تا حالا بخش بسیار وسیعی از نیروها به رغم همه فشارها و تضییقات جراحی‌ها و شهادت‌ها مثل خود ما پیوسته دعوت به آرامش و صبر و بردباری را پذیرفته‌اند و واکنشی نشان نداده‌اند از این‌رو به ویژه با توجه به اختیاراتی که شما از امام گرفتید انتظار این است که از این پس به‌طور یک‌طرفه و فقط از امثال ما رعایت اجرای قانون و حفظ آرامش را نخواهند بلکه قانون با کمال قاطعیت و به‌طور همه‌جانبه و در مورد همه اجرا شود. به علاوه در شرایط موجود و با این نتایج انتخابات آیا دیگر قابل توجیه است که باز می‌شنویم که در ماه‌های آتی باز هم تصفیه مجاهدین مدنظر عده‌ای است که طبیعتاً عواقب وخیم آن بر هیچ‌کس پوشیده نیست در این‌جا رئیس‌جمهوری گفتند در مقابل هرگونه سرکوب آزادی‌ها و قانون‌شکنی بی‌تفاوت نخواهند نشست و قاطعانه موضع خواهند گرفت. من همچنین گفتم اوضاع کلی کشور ایجاب می‌کند که در رابطه با تهاجم نظامی امپریالیست‌ها همه درگیری‌های داخلی موقوف شود و همگی بی‌ایم لاقبل به‌طور مرحله‌ای هم که شده به دشمن اصلی بپردازیم. البته این را بگویم که رئیس‌جمهوری نسبت به حل مشکلات کشور بسیار خوش‌بین هستند و به‌خصوص تضمین آزادی‌های سیاسی و فعالیت آزاد گروه‌های سیاسی را که از اولاترین خواست‌های انقلاب ما هست در چهارچوب قانون اساسی مورد تأکید قرار دادند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۲/۲۴)

پس از آن‌که بنی‌صدر در تعیین نخست‌وزیر قبل از تشکیل مجلس، در اثر مخالفت حزب جمهوری اسلامی، توفیقی نیافت و همزمان با ملاقات دوم وی



با مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق در اردیبهشت ماه ۱۳۵۹، روزنامه جمهوری اسلامی (ارگان حزب جمهوری اسلامی) روند کار خود را تغییر داد. این روزنامه گرچه از بهمن ماه ۱۳۵۸ به جز چند مورد هشدار به رئیس‌جمهور مخالفت علنی با وی نکرده بود و عمده مقالات سیاسی خود را به افشاگری جریان ملی و مجاهدین خلق متمرکز کرده بود، از این تاریخ به بعد به تدریج رئیس‌جمهور را مستقیماً مورد عتاب قرار داده و انتقادهای صریح از وی را مطرح می‌سازد.

اولین مورد مربوط به مقاله‌ای با عنوان «چماق‌داران و انقلاب» است که در آن از گفت‌وگوی «دولت» با «ضدانقلاب» انتقاد شده است. منظور از ضدانقلاب در این مقاله گروه‌های چپ به‌خصوص سازمان مجاهدین خلق است که چند روز قبل رهبر آن با رئیس‌جمهور دیدار کرده بود. از آن‌جا که هنوز نخست‌وزیر و کابینه تشکیل نشده بود منظور از «دولت» همان رئیس‌جمهور و اشاره مستقیم به این ملاقات است. این روزنامه از تجربه مصدق و شیلی نام می‌برد که بعدها مشخص شد هر دو اشاره‌ای به عملکردهای بنی‌صدر بوده است. این روزنامه بنی‌صدر را اولین بار با پینوشه فرمانده (سپهسالار) ارتش شیلی مقایسه می‌کند که در سال ۱۹۷۴ بر علیه دولت مردمی آلنده کودتا کرد و او را به قتل رساند. این مقایسه بعدها مبنای شعارهای مخالفان رئیس‌جمهور شد. هدف از مقایسه احتمالاً این بود که فرماندهی کل قوای بنی‌صدر ممکن است در آینده بر علیه آیت‌الله خمینی و مردم به کار گرفته شود. این اولین مقاله صریح علیه بنی‌صدر تا حدود زیادی خط مشی آینده روزنامه جمهوری اسلامی را نشان می‌دهد:

«من نمی‌خواهم بگویم در مردم احساس انزجار نسبت به خیانت این گروه‌ها نیست، چرا هست، من نمی‌خواهم بگویم وقتی دولت با ضدانقلاب لاس سیاسی می‌زند، جان مردم به لب‌شان نمی‌رسد، می‌رسد. من نمی‌خواهم بگویم مردم از تجربه مصدق و از تجربه شیلی خاطرات وحشت‌انگیزی ندارند، دارند ولی نمی‌توانم تمام شواهدی را که حکایت از یک برنامه

زمان‌بندی شده علیه انقلاب می‌کنند را نادیده بگیریم» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۴)

در ادامه نویسنده مقاله پس از نشان دادن رابطه بین رئیس‌جمهور و مجاهدین خلق به اتهام مشترکی که بارها از سوی رئیس‌جمهور و این سازمان مطرح شده بود یعنی وجود عده‌ای چماق‌دار که مراسم مخالفان و منتقدین حکومت را برهم می‌زنند، پاسخ داده و آن را کار خود مجاهدین خلق می‌داند: «چماق این است، که تو عده‌ای را با چماق به جان طرفدارانت بیندازی تا هم آن‌ها را توجیه کرده باشی که بله تحلیل‌های ما درست است: تاج رفته و عمامه آمده! رژیم همان رژیم است، اختناق هست، سانسور هست، بیکاری هست، ظلم هست، اصلاً یک طبقه خورده بورژوا به قدرت رسیده. باید این طبقه را و این قدرت را واژگون کرد، میلشیا باید پرولتاریا را به قدرت برساند. می‌دانید؟! اصلاً اگر چماق‌داران نبودند و مسئله چماق و چماق‌داران نبود به اصطلاح امنیت جانی آقایان به خطر نمی‌افتاد. مگر می‌شد رسماً و علناً مانند فالانژیست‌های لبنان ارتش خصوصی تشکیل داد؟ می‌شد؟

این یک فاجعه است که اعضاء با سابقه مجاهدین خلق مردم را تحریک به حمله به اجتماعاتشان کنند و آنگاه خودشان از این حمله‌ها استفاده تبلیغاتی نمایند و نام این کار را اسلام انقلابی بگذارند ولی این فاجعه واقعیت نیز دارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۲/۲۴)

چند روز بعد روزنامه جمهوری اسلامی بار دیگر به افشاگری علیه سازمان مجاهدین خلق می‌پردازد و رفتار سازمان مجاهدین خلق در رابطه با فرمان رئیس‌جمهور در تخلیه نیروهای نظامی خود از دانشگاه و آغاز انقلاب فرهنگی را سازش آن‌ها با رئیس‌جمهور می‌داند:

«از جدیدترین شیوه‌های سیاست‌مآبانه مجاهدین در رابطه با جریان‌ات اخیر دانشگاه می‌باشد، انجمن‌های دانشجویان مسلمان که عامل مجاهدین در دانشگاه‌ها می‌باشد در فاصله زمان کوتاهی تغییر موضع داده و آمادگی خود را برای تخلیه دفاتر خود اعلام می‌دارند و همان دانشجویانی که تعداد زیادی‌شان، ترم گذشته را حذف کردند، خواستار تشکیل کلاس و حضور در آن

می‌شوند و در این مورد حامی سرسخت شورای انقلاب شده و پافشاری می‌کنند که کلاس‌ها باید تشکیل شود و مقررات به مرحله عمل درآیند. و البته این برخوردشان هم براساس همان دیدگاه فرصت‌طلبانه‌شان می‌باشد. به طوری که در این‌جا می‌خواهند از دوطرف ضربه بزنند. یکی این‌که خیال می‌کنند با این عقب‌نشینی‌ها در مقابل رئیس‌جمهور و سازش با برنامه‌های وی، رئیس‌جمهور در آینده به آن‌ها امتیازاتی خواهد داد و از طرف دیگر مجاهدین پی برده‌اند با جریانات اخیر دانشگاه‌ها فعالیت گروهی از نیروهای چپ محدود شده و مجاهدین که در این موقع تنها نیروی مخالف نظام موجود می‌باشند: می‌توانند یک‌ه‌تاز میدان باشند و هواداران دیگر گروه‌های چپ را به زیر لوای مجاهدین درآورده و پشتیبان خود کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱)

رئیس‌جمهور علی‌رغم هشدارهای روزنامه حزب جمهوری اسلامی و سران آن با تأکید بر قانون آزادی احزاب و آزادی آن‌ها مشکل را نه‌ت‌حزب بلکه مناقشات سیاسی خشونت‌آمیز (چماق‌کشی) می‌داند. او مصداق چماق‌زبانی را سازمان مجاهدین خلق و مصداق چماق‌چوبی را دیگران (اشاره به حزب جمهوری اسلامی و جریان‌های همسو با آن) می‌داند. این نکته را بنی‌صدر در هنگام مناظره با مسعود رجوی در تلویزیون به صراحت به مسعود رجوی گفت اما از طرف مقابل او به عنوان «دیگران» نام برد.

«از این رو است که ما در زمینه حل مسائل سیاسی داخلی بحث و قاطعیت را پایه‌پای هم به پیش می‌بریم بدین صورت که در قانون ما هم اصل‌ت‌حزب قبول شده و هم حدود آزادی احزاب و گروه‌ها معین‌گشته در آن حدود ما آماده بحث آزاد هستیم به لحاظ این‌که به گمان ما راه حل اسلامی ما، بهترین راه‌حل‌ها است و انسان عاقل اندیشمند، انسان عاقل با انصاف، در مقام بحث این معنا را تطبیق خواهد کرد و اگر گروه‌هایی بود که در شأن خود ندیدند با یک جمهوری که متکی به ۹۸ و اندی درصد آراء مردم است به بحث بنشینند و فکر کردند که بهتر است از راه زور و با انواع چماق‌های چوبی و زبانی و غیره با ما برخورد بکنند طبیعی است که ما قاطعیت به خرج خواهیم داد و آن‌ها را به مرزهای قانون بازخواهیم گرداند.»

بنابراین در این جمهوری در عین این که آزادی‌ها محفوظ است اما حدود آزادی‌ها هم معین است و همه مردمی که می‌خواهند کشور را از بحران‌ها، وابستگی‌ها، محرومیت‌ها بیرون ببرند اگر راست می‌گویند اساسی‌ترین وظیفه آن‌ها ایجاد زمینه‌های برخورد حتمی نیست بلکه امکان دادن، مجال دادن به دولت جمهوری اسلامی در حل این مشکل‌ها است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۸)

آیت‌الله بهشتی اما چماق زبانی را مقدمه استفاده از چماق چوبی می‌داند و معتقد است ابتدا نباید از چماق زبانی استفاده کرد زیرا ممکن است گروه‌هایی مبادرت به استفاده از چماق چوبی بنمایند:

«باید به کسانی که قلم و زبان را به صورت چماق به کار می‌برند، پپردازیم و جلوگیری آن‌ها را هم با قاطعیت وظیفه همگانی خودمان بشناسیم و نگذاریم آن چماق‌های قلمی و زبانی ایجاد تحریک در محیط بکند و کار را به استفاده از چماق‌های چوبی و غیره بکشاند. دوم این که باید بکوشیم مردم را روشن کنیم که برخورد آراء و افکار نیازی به استفاده از چماق ندارد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۷)

آیت‌الله بهشتی سازمان مجاهدین خلق را همچنین به شایع‌سازی علیه خود متهم می‌سازد:

«هر روز شایع می‌کنند که بهشتی در خانه علم (منظور اسداله علم نخست‌وزیر شاه) نشسته در صورتی که این خانه سال‌های سال است مال من بوده، چند مدت قبل یک نفر راننده اتوبوس که همسایه ما است در اتوبوس مشاهده می‌کند که عده‌ای مخالف و موافق دارند بر سر خانه من بحث می‌کنند که انقلاب شده تا فلانی برود در خانه علم بنشیند. راننده به آن‌ها اعتراض می‌کند و می‌گوید الان ثابت می‌کنم که شما دروغ می‌گوئید و با اتوبوس و مسافران می‌آید در کوچه ما و پاسداران جلوی آنان را می‌گیرند و آنان متوجه اعمال ننگین خود می‌شوند. شایع کردند که سران انقلاب بهشتی، رفسنجانی، خامنه‌ای، میلیون‌ها هزار دلار و فرانک و جواهرات به خارج فرستادند تا انقلاب که شکست خورد فرار کنند و بروند. اولاً بیچاره نادان به شما بگویم

این انقلاب شکست نمی‌خورد (تکبیر حضار) توی منافق و هوادار دروغین خلق کجائی بیائی و این خلق قهرمان را ببینی و تا این امت و خلق مسلمان در صحنه مبارزه است هیچ قدرتی نمی‌تواند مردم را نابود کند...» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۷)

به تدریج از ابتدای سال ۱۳۵۹ درگیری لفظی بین سران حزب جمهوری اسلامی و رهبران سازمان مجاهدین خلق شروع می‌شود و رئیس جمهور در این میان سکوت می‌کند. وی هیچ‌گاه به صراحت علیه سازمان مجاهدین خلق و یا در حمایت از آن پس از آغاز سال ۱۳۵۹ موضع‌گیری نکرد. هاشمی رفسنجانی با خطاب قرار دادن سازمان مجاهدین خلق از آن‌ها می‌خواهد موضع خود در برابر مردم و انقلاب و سپاه پاسداران را روشن کنند:

«شما تا به حال می‌گفتید که دشمن اصلی امپریالیسم است. بزرگ کردن تضادهای کوچک در مقابل تضاد بزرگ به انقلاب ضربه می‌زند به همین دلیل از مردم و از اکثریت می‌خواستید که به شما کاری نداشته باشند. اگر در این اظهار خود صادق هستید و قبول دارید که تضادها با امپریالیسم غرب و آمریکا است امروز ملتی و دولتی را پیدا نمی‌کنید که به اندازه ایران پنجه در پنجه آمریکا انداخته باشد. خشم آمریکا از ملت و رهبر و انقلاب ما به قدری است که به هیچ بیانی قابل توصیف نیست. شما چپ روان و مدعیان مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری باید آزمایش خود را به این ملت بدهید. محک آزمایش امروز اولش خط و مشی است که دولت و ملت انقلابی ما در پیش گرفته است. از فردا چه می‌کنید؟ آیا باز هم در ادارات جمع می‌شوید و به بهانه دیپلمه بیکار ادارات را تعطیل می‌کنید! باز هم در کارخانه‌ها کارگران را فریب می‌دهید و کارخانه‌ها را تعطیل می‌کنید. باز هم در مقابل ارتش ما که جانانه در مرز عراق جان‌فشانی می‌کند و نیزه‌داران صدام حسین را به عقب می‌راند شعار ارتش ضدخلقی خواهید داد باز هم به سپاه پاسداران ما که جانش را در کف گذاشته و عمال سرمایه‌داری غرب را سرکوب می‌کند تهمت ارتجاع و چماق‌دار و مجری نیات ارتجاع می‌زنید. اگر این روش را باز هم ادامه دهید. ملت چگونه به شما اعتماد کند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۲۳)

آیت‌الله بهشتی نیز مناظره خود با مجاهدین خلق را منوط به پذیرش برخی از اتهامات از سوی این سازمان دانست. او در ضمن به عدم رأی رهبر این سازمان به قانون اساسی، داشتن افکار التقاطی و شایعه‌پراکنی آن‌ها اشاره نمود: «اگر قرار است یک مناظره سازنده‌ای میان من و یک سازمان اجتماعی - سیاسی باشد که با نام اسلام فعالیت می‌کند و با آیات قرآن و کلمات مولا علی(ع) سخنش را بیان می‌کند ولی در عین حال متهم است. من نمی‌گویم اصلاً این‌طوری است بلکه می‌گویم متهم به این‌که تفکرش، تفکر خالص اسلامی نیست و التقاطی می‌اندیشد و به موازین فقه انقلابی و اسلامی آن پایبندی مطلوب ندارد و دروغ می‌گوید و شایعه می‌سازد... روزنامه‌اش معمولاً فحش‌نامه‌ای است به چهره‌هایی که جامعه به آن‌ها علاقه دارد و به قانون اساسی هم که رأی نداده و قبول نداشته و با این همه من می‌گویم متهم است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۱/۱۸)

آیت‌الله بهشتی از سازمان مجاهدین و گروه‌های چپ و ملی‌گرا خواست در مقابل جریان اصلی انقلاب (منظور جریان مذهبی) موضع‌گیری نکنند و بگذارند تا این تجربه جدید استقرار یابد:

«من یک توصیه دارم به همه گروه‌های اجتماعی و آن توصیه این است از همه گروه‌های اجتماعی که خط فعلی انقلاب را به عنوان مکتب انتخاب نکرده‌اند و بر این خط انتقاد دارند حتی گروه‌های چپ و مارکسیسم، گروه‌های چپ‌گرای دیگر، گروه‌های التقاطی این را می‌خواهم که به عنوان یک تجربه اجتماعی امکان بدهند که این تجربه به آخر برسد نترسند با این تجربه نه امپریالیسم بر ایران مسلط می‌شود و نه کاپیتالیسم چون خط انقلاب خط ضدامپریالیسم و ضدسرمایه‌داری است و ضدفئودالیسم است. امکان بدهند که این خط، این تجربه را دنبال کند و چوب لای چرخ این حرکت نگذارند. اگر همکاری نمی‌کنند مزاحمت هم نکنند و ملت باید از این گروه‌ها قاطعانه این را بخواهد امکان بدهند که ما این تجربه را به پایان برسانیم. من امیدوارم و اطمینان دارم که تجربه موفقی خواهد شد.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۱۱)

در جریان اسلامی و به‌خصوص در بین روحانیون عالی رتبه نیز نظر یکسانی درباره مجاهدین خلق وجود نداشت. آیت‌الله منتظری خواهان پذیرش اعضای این سازمان در مجامع مذهبی و جذب حداکثری آن‌ها شد: «من همان‌طور که عرض کردم این‌ها در اجتماعات و نماز جمعه بیایند، نماز جمعه که رنجی ندارد و مربوط به حزب خاصی نیست و مربوط به همه مسلمانان است، بیایند و یک شعار واحد بدهند و از برادران و خواهران می‌خواهم که آن‌ها را با آغوش باز بپذیرند، چون آن‌ها بچه‌های خودمان هستند و ما به آن‌ها علاقه داریم. این‌ها مسلمانند و تقصیری ندارند.

احساسات تندی دارند و فکر می‌کنند روش‌شان صحیح است. بنابراین هم به آن‌ها توصیه می‌کنم که در اجتماعات شرکت کنند و هم به ملت توصیه می‌کنم که با آغوش باز آن‌ها را بپذیرند. در قرآن کریم آمده است: اگر می‌خواهید گروهی را دعوت کنید باید با حکمت و منطقی و با موعظه حسنه دعوت بکنید. کتک‌کاری و فحش برخلاف نظر اسلام است.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱)

آیت‌الله منتظری در ادامه می‌گوید:

«در مسائل و موضع‌گیری‌های سیاسی نیز می‌بینیم که به‌جای آن‌که با جامعه مسلمین کنار بیایند، از گروه‌های کمونیستی حمایت می‌کنند. این همان چیزی است که من سابقاً هم می‌گفتم و شخص من نگفتم که این‌ها کافرند و ظاهراً کسی هم این را نگفته است. توصیه من به جوانان هواخواه مجاهدین که جوانان احساساتی و پاکی هم هستند این است که سعی کنند از جمع و جامعه جدا نشوند تا دشمنان سوء استفاده نکنند. کلام مولا علی (ع) در نهج‌البلاغه را به یاد داشته باشند که فرموده است «شما باید که به جامعه پیوندید و پرهیزید از این‌که جدا شوید از ملت» اگر کسی از جامعه دور شد. شیطان به او طمع می‌کند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱)

روزنامه انقلاب اسلامی (هوادار رئیس‌جمهور) که پیش‌تر گزارش ملاقات رئیس‌جمهور با رهبر سازمان مجاهدین خلق را منتشر کرده بود پس از انتخابات مجلس طی مصاحبه‌ای با آیت‌الله منتظری نظر ایشان درباره این

سازمان را منعکس نمود که در آن بر انحراف این سازمان تأکید شده بود. آیت‌الله منتظری می‌گوید:

«من هم کتاب‌های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل و راه انبیاء و... این سری کتاب‌ها را من نگاه کردم. اقتصاد به زبان ساده و هم با افراد آن‌ها زیاد برخورد داشتیم در زندان(نه برخورد یعنی جنگ) یعنی تماس داشتیم با هم و من خلاصه این کتاب‌ها را وقتی خواندم «شاید تا اندازه‌ای در حوزه قم معروف باشم چون من در مسائل فلسفی آشنا هستم و من مدرس فلسفه بودم در قم» خلاصه دیدم که این کتاب‌های آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست‌ها دارند این‌ها را طرح کردند و قبول کردند و پذیرفته‌اند منتهی چیزی که هست لفظ خدا را مثلاً در بالایش گذاشته‌اند و همان‌طور که غرب‌زدگی می‌گویند این‌ها تقریباً خیلی کمونیست زده بودند و آن اساس تعلیمات‌شان آن تعلیمات غلطی بود که می‌توان گفت پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیست بروند. این تنها راجع به تعلیمات بود علاوه بر این که تعلیمات درستی نبود یک روشی هم داشتند که آن روش‌شان به نظر من روش صحیحی نبود همان اخلاقی که مارکسیست‌ها دارند، که به اصطلاح می‌گویند هدف وسیله را توجیه می‌کند و برای رسیدن به هدف به هر وسیله حاضرند متوسل بشوند.

البته من نمی‌خواهم تمام افراد آن‌ها را بگویم افراد فاسدی بودند. واقعاً هم در زندان و هم در بیرون بسیاری جوانانی که واقعاً روی عشق به اسلام، علاقه به مبارزه و اسلام رفته بودند گرایش به این‌ها پیدا کرده بودند زیاد بودند افراد ولی از باب این‌که نپخته بودند و خام بودند آن وقت می‌افتادند و چهارتا کلمه و اصطلاح از آن‌ها می‌شنیدند مثل این‌که خیال می‌کردند راه صحیح اسلام این است. چون شاید در بیرون با بعضی از روحانیون که آن‌ها با مبارزه سر و کار نداشتند و کنار بودند حالا یا سلیقه‌شان بود یا حالش را نداشتند و این‌ها هم برخورد داشتند و ناراحتی از دست آن‌ها داشتند این ناراحتی هم شاید موجب می‌شد روی آن عشق و علاقه‌ای که داشتند و یا یک حکومت اسلامی و یا حکومت حقی بیاید روی کار و جای دیگری هم نداشتند ندائی هم نبود که



بشنوند این‌ها دیدند که آن‌جا یک گروه متشکلی هست، یک فلسفه‌های طوطی‌واری هم درست کردند از افکار التقاطی.... برادران و خواهرانی که گول این گروه‌ها را خوردند و خیال می‌کنند که راه راه حقی است. توجه بکنید که نه! راه راه صحیحی نیست، مکتب، مکتب باطلی است، بالاخره مسائل فلسفی را ما بیشتر از این جوان‌ها مطالعه کرده‌ایم...

نتیجه‌گیری که از آیات می‌کنند نتیجه‌گیری غلط است. قبلاً عرض کردم من معنی بعضی‌ها [را نمی‌فهمم]، حتی یکی از بزرگان، سوره والعصر [را] وقتی آمده ترجمه بکنند، گفته است، قسم به عصر، انا الانسان لفی خسر، انسان در زیان‌کاری است الا اللذین آمنو مگر کسانی که ایمان بیاورند بعد گفته چون خداوند ذکر نفرموده ایمان به چه چیز بیاورند، بنابراین اگر فرض کنید ایمان به ماتریالیسم هم داشته باشد و برطبق عقیده ماتریالیستی کاری را انجام بدهد، این شخص رستگار است، در صورتی که ما می‌دانیم ایمانی که در قرآن است فقط ایمان به خدا و روز قیامت است.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۱۰)

آیت‌الله خمینی در دیدار با کارگران در تاریخ ۵۹/۴/۵ به صراحت سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق را منافق خطاب کرد:

«ممکن است هی بگویم اسلام، هی بگویم فدائی اسلام و فدائی خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق. این حرف‌ها را بزنم لکن وقتی که اعمال من را شما ملاحظه بکنید ببینید که از اول من مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم و هر جا بنا بود که یک اصلاحی بشود، شما دیدید که من آدم و مقابلش ایستادم و مشتم را گره کردم و تفنگم را کشیدم. می‌خواستند دانشگاه‌هایی را که در خدمت استعمار بود و جزء مهمات این مملکت است که باید دانشگاهش اصلاح بشود همچنین که طرح اصلاح دانشگاه‌ها به میان آمد، سنگربندی شد، در دانشگاه که نگذارند این کار بشود، حالا هم باز پشت همان سنگرها، اما نه در دانشگاه‌ها، اما در خارج، دنبال این هستند که نگذارند این اصلاح فرهنگی بشود و این انقلاب فرهنگی بشود.

برای این‌که دست دیگران را از این کشور کوتاه بکند دیدید که در این یک‌سال و چندماه مرتباً آمدند در بین شماها هی نطق کردند یا وسوسه کردند

یا یکدسته‌ای را وادار کردند به اعتصاب و امثال و ذالک به اسم این که ما طرفدار شما هستیم. اگر کارگر در یک کشوری کار نکند و اعتصاب کند آن کشور به هلاکت می‌رسد، این‌ها که به اسم این که ما با شما موافقیم و مثلاً شما چه جور و آن‌ها چه جور، نمی‌خواهند برای شما دلسوزی به حسب واقع داشته باشند با اسم دلسوزی می‌آیند و کارخانه‌های مملکت را فلج می‌کنند و با اسم دلسوزی می‌روند و کشاورزی را فلج می‌کنند همین‌ها هستند که وقتی کشاورزها خرمن‌های‌شان را جمع می‌کنند آتش می‌زنند، الآن هم باز دارند آتش می‌زنند و اگر محافظت صحیح نشود، همه‌اش را آتش می‌زنند... باید متوجه باشید باید شما دشمن‌تان را بشناسید اگر شناسید نمی‌توانید دفعش کنید. دشمن شما آن‌هایی هستند که از روز اولی که جمهوری اسلامی آمد توی کار یا تحریم کردند رأی دادن را! و یا ریختند و صندوق‌ها را آتش زدند و بعضی از صندوق‌ها را به آتش کشیدند و شکستند. این‌هایی که جمهوری اسلامی را تحریم کرده‌اند حالا آمده‌اند طرفدار جمهوری اسلامی شده‌اند، آن‌هایی که آتش می‌زدند صندوق‌های آرای مردم را برای جمهوری اسلامی، حالا آمده‌اند طرفدار شده‌اند... باید ما ببینیم که عمل این‌ها چیست؟ آن‌ها در پیشانی‌شان آثار سجده بود. ابن ملجم در پیشانیش آثار سجده بود. بین چه کرد. با این آثار سجده چه آمده که بکند. اسلام همیشه گرفتار یک چنین مردمی بوده است که با اسم اسلام می‌خواستند اسلام را بکوبند... ما در هر قضیه‌ای که واقع می‌شویم می‌بینیم که روحانیت هدف است. محمدرضا هم در نطق‌هایی که کرده بود و می‌کرد، این‌ها را می‌گفت که عمال ارتجاع هستند.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۵)

پس از سخنرانی آیت‌الله خمینی روزنامه جمهوری اسلامی آخرین هشدار را به سازمان مجاهدین خلق داد. این روزنامه به هواداران سازمان هشدار داد سرنوشت خوارج را پیش روی خود دارند. ببینید:

«سخنان امام درست در زمانی ایراد شد که سازمان در اوج تبلیغات سیاسی‌اش بود و پیش از گذشته افراد و جمعیت‌های اصیل اسلامی و بالخصوص روحانیت مبارز را آماج حمله‌های تند خویش قرار داده بود. «مجاهد» دیگر

ارگان یک سازمان التقاطی اسلامی نبود ضدانقلابیونی که نمی‌توانستند اسلامیت انقلاب و به ویژه پیش‌آهنگی روحانیت متعهد را در انقلاب بپذیرند نشریه «مجاهد» را صافی عقده‌های دیرینه خود یافتند....

.... به برادران و خواهرانی که صادقانه جهت تلاش در استقرار جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب به آنان پیوسته‌اند هشدار می‌دهیم که لحظه انتخاب فرا رسیده است و باید به تجدیدنظر اصولی در شیوه تفکر و نحوه عملکرد سازمان دست زد و تا فرصت باقی است از این آزمون بزرگ پیروز به درآیند و همچنان از مرکزیت سازمان بخواهند تا برای روشن نمودن مواضع خودشان در قبال پیام امام و سخنان آیت‌الله منتظری در مقام پاسخگویی حاضر شوند که اگر با اتمام حجت امام خدای ناکرده در موضع نفاق باقی بمانند سرنوشتی بسیار خطرناک همچون خوارج را در پیش خواهند داشت.» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۴/۱۱)

رئیس‌جمهور نیز پس از هشدار آیت‌الله خمینی با لحنی ملایم از سازمان می‌خواهد چماق زبانی (اتهام همیشگی بنی‌صدر به آن) را کنار بگذارند. وی سازمان فوق را تلویحاً با دیگر نهادها چون جهاد سازندگی و سپاه پاسداران که از نظر وی دچار خودسری هستند مقایسه می‌کند، او مانند همیشه این سازمان‌ها را به بحث آزاد فرامی‌خواند:

«باید این گروه‌ها بحث آزاد را بپذیرند و تحمیل کردن خود به زور (زور) انواع دارد یکی از آن‌ها زور تبلیغاتی است) را باید کنار بگذارند. اما خودی‌ها باید نظم را بپذیرند. وی افزود مثلاً این‌که عده‌ای به اسم جهاد سازندگی خودشان حاکم مطلق باشند و کار بخواهند انجام بدهند این نمی‌شود و یا این‌که عده‌ای در سپاه بخواهند در شهرهای مختلف خودسری کنند و خودشان را جای حاکم شرع و حکومت بگذارند. این‌ها باید در این وسط تمام شود.

دکتر بنی‌صدر در ادامه این گفت‌وگو در پاسخ این سؤال خبرنگار ما که پرسید شما در سمینار انقلاب فرهنگی اسلامی دانشگاه ملی نیز گفتید که آقای رجوی برای بحث آزاد حاضر شوند ولی این‌ها غالباً بحث آزاد را نمی‌پذیرند و برای بحث حاضر نمی‌شوند، گفت:

خوب، این جور که نمی‌شود یعنی باید فقط چماق باشد؟ وی تأکید کرد وقتی که بحث را نمی‌پذیرند در واقع این قضیه چماق‌بازی زیر سر خودشان است. وقتی شما حاضر نیستی بحث کنی راه حل دیگری می‌ماند و آن این که زور بزنی، کار دیگری نمی‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۹)

سازمان مجاهدین خلق در پاسخ به اظهارات رئیس‌جمهور طی جوابیه‌ای خود را حامی بحث آزاد دانست و اعلام نمود ۴ بار به ایشان پیشنهاد بحث آزاد را داده و بارها به رادیو و تلویزیون جهت روشن ساختن «سرچشمه‌های چماق‌بازی» اعلام آمادگی نموده ولی پاسخ دریافت نکرده است. روزنامه انقلاب اسلامی با چاپ پاسخ سازمان مجاهدین خلق نظرات خود به شرح زیر را اعلام نمود:

«با توجه به این‌که موضع بنی‌صدر در مورد چماق‌کشی، برهم زدن میتینگ‌ها، تأمین آزادی‌های قانونی و شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و... کاملاً روشن است و بارها و بارها این مواضع را صریح و آشکار اعلام داشته است، پیش کشیدن چنین مسئله‌ای برای فرار از موضوع اصلی طرح شده است. جملات مبهمی مانند «دلیل دیگر، چهار بار یادآوری است که در همین رابطه به آقای بنی‌صدر شده بود» هم چیزی را روشن نمی‌کند. اصل قضیه این‌جا است که آیا شما حاضرید برای بحث آزاد درباره تفکرات ایدئولوژیک و برداشت‌های شما از اسلام عموماً و مواردی خاص که در سمینار انقلاب فرهنگی اسلامی در دانشگاه ملی از طرف آقای بنی‌صدر مطرح شد خصوصاً به بحث آزاد در محیطی کاملاً امن و آسوده و با حضور و قضاوت ملت ایران که از تلویزیون پخش شود شرکت کنید یا نه؟ بهانه قرار دادن حملاتی که به میتینگ‌ها می‌شود برای گریز از بحث آزاد نیز روش ناشناخته‌ای نیست.

تأکید می‌کنیم که فرار مجاهدین خلق از بحث آزاد چیزی جز شرکت در افزودن به جو خشونت و قهر و باقی‌گذاردن مسائل اساسی در ابهام نیست. نتیجه آن‌که حداقل می‌توان گفت مجاهدین منافع خود را در ادامه چماق‌کشی و عدم روی آوردن به بحث آزاد می‌دانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۴/۱۱)

در عین حالی که اعضای رده پایین حزب جمهوری اسلامی و مسئولین روزنامه جمهوری اسلامی حتی برخی عناصر رده بالای حزب چون حسن آیت از رئیس‌جمهور به واسطه ارتباط با مجاهدین خلق و به حضور پذیرفتن سران آن انتقاد می‌کردند، ناگاه روزنامه انقلاب اسلامی (منعکس کننده دیدگاه‌های رئیس‌جمهور) طی مقاله‌ای طولانی مجاهدین را به انحراف از اسلام راستین، التقاطی بودن، مارکسیست بودن، انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و گرایش به زور برای تصاحب قدرت سیاسی متهم می‌سازد و دقیقاً اتهامات حزب جمهوری به این سازمان را تکرار می‌کند و در این افشاگری علیه سازمان با آنان مشارکت می‌کند. لیکن با این تفاوت که به جای تهدید، مشفقانه و ناصحانه از آن‌ها می‌خواهد، در روش و منش سیاسی خود تجدیدنظر کنند. احمد علم‌الهدی در این مقاله چنین می‌نویسد:

«در آغاز، یعنی بعد از پیروزی انقلاب، انتظار طبیعی مردم از مجاهدین این بود که برای رعایت ادب مبارزه و آئین فتوت هم که شده، وقتی که انقلاب پیروز شد، به خدمت رهبر انقلاب برسند و سلاح خود را ببوسند و بر زمین بگذارند و در باب انحلال یا ابقای خود و گرفتن گوشه‌ای از کار از پیشگاه امام کسب تکلیف کنند. اخلاق و ادب اسلامی یعنی همین. مگر این که به اخلاق و اسلامی دیگر متخلق و متمسک باشند. باری جوانی و جویایی نام و یک وسوسه نامطلوب یعنی بیم از دست دادن تشخیص خود و هم‌رنگ جماعت شدن و رفته رفته از سر زبان‌ها افتادن، اجازه نداد.

چقدر جای تعجب و تأسف است که نه این کار را کردند و نه راه میانه‌ای در پیش گرفتند بلکه از همان اول به سیم آخر زدند. آیا این یکی از تلخ‌ترین طنزهای تاریخ معاصر ایران نیست که یکی از مبرزترین و مبارزترین گروه‌های سیاسی، به جای حفظ راه و رسم انقلابی پیشین خود، ماجراجویی و پرخاشگری پیشه کند و در برابر انقلاب، موضع غیردوستانه و دشمن‌پسندانه و غیرسازنده بگیرد و نیروی عظیمی را با شعر و شعار عاطل نگه دارد و بذریعتی اعتقادی و کفران نعمت در دل مردمان و به‌ویژه نوجوانان پاشد، و به قول یکی از منتقدان حفظ پیشبرد سازمان خود را به هر قیمت بر حفظ و تداوم

انقلاب ترجیح نهد. مجاهدین تا بدان جا در خودبینی خود فرو رفته‌اند که گویی می‌گویند یا باید انقلاب به راه ما برود یا به هر راهی که برود بیراهه می‌رود!

دولت به چندین علت نمی‌خواست و حتی نمی‌توانست متوسل به سرکوب علنی یا غیرعلنی آنان شود. نخست این‌که به حد کافی به مردم متکی بود و پشت گرم‌تر از آن بود که نگران شود. دیگر این‌که خود را در این امر یعنی سرکوب محق نمی‌دانست، و گذشته از منع اخلاقی و ایمانی، می‌دانست که سرکوب ناحق، بیهوده چهره خودش را مخدوش و چهره مخالفان را مظلوم جلوه خواهد داد و این در هر حال نقض غرض بود.

دیگر و مهم‌تر این‌که دولت پی برده بود که قشرهای بسیاری از مردم نیز با مجاهدین اختلاف‌نظر و اختلاف عقیده دارند و این اختلاف چندان طبیعی و خودجوش است که حاجت به دامن زدن ندارد.

اگر مجاهدین فکر می‌کنند در میان مردم عادی، یعنی خارج از دولت، مخالفی ندارند اشتباه می‌کنند. علی‌رغم این اشتباه یا تجاهر، مخالفان عادی مجاهدین فراوانند و از هیچ‌جا جز از ناحیه عقیده و ایمان خویش تحریک نشده‌اند.

اینان هم از استحقار پیدا و پنهان مجاهدین نسبت به رهبر انقلاب و نهادهای انقلابی (همچون پاسداران) عواطف‌شان جریحه‌دار است و هم از نظر غیرت مذهبی نمی‌توانند ایمان علم‌پرستانه مجاهدین را که در نهایت، دنیا را بر آخرت مقدم دانستن، و به قول یکی از ظرفا نماز ترمودینامیک خواندن، و از نهج‌البلاغه پرده استتاری بر افکار داروین و آثار اوبارین کشیدن است، تحمل کنند.

نگارنده خود به یکی از دوستانی که بعدها معلوم شد از هواخواهان یا احتمالاً از اعضای مجاهدین است، بارها متذکر می‌شد که «تکامل الهی» درست نیست و به جایش «کمال الهی» درست است، ولی ایشان تکامل را برای ذات خداوندی زیننده‌تر از کمال می‌دانست!...

ثانیاً چرا می‌کوشند خود را «راستین» تر از بقیه مسلمانان جلوه دهند؟ اهتمام مجاهدین در نوین‌سازی و امروزه‌پسند ساختن اسلام، اگر هم تحت تأثیر مارکسیسم و علم‌گرایی (افرایت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم - الجائیه ۲۳) نباشد، حاکی و ناشی از نشناختن و کم شناختن و بدشناختن اسلام است.

اگر این سازمان یک سازمان جدی بود و فقط تکیه بر احساسات نوجوانانه نداشت و حساب و کتابی در کارش بود، بر اثر این همه نوسان و ندانم‌کاری یا بالمره از درون می‌پاشید یا تا حد انحلال انشعاب می‌یافت. ولی این سازمان که پس از وداع با گذشته درخشانش، بیشتر به یک سازمان پیشاهنگی شباهت دارد، همواره از چپ‌روی - که بیش از هر چیز حس ماجراجویی و تجری نوجوانانه را ارضا می‌کند - پرده‌ای بر سر اشتباهات و بی‌برنامگی و ندانم‌کاری خود کشیده است.

«چپ‌روی» که همانا پرخاشگری و مخالفت‌گرایی بی حساب و بی‌جهت است، درست مانند اسکناس بی‌پشتوانه چاپ کردن و با حجم عظیم به بازار تزریق کردن است که اگر در بعضی موارد تأثیر ظاهراً مثبت و آنی داشته باشد در درازمدت فقط ورشکستگی نهانی را برملا می‌سازد یا تسریع می‌کند.

آیا سازمان مجاهدین نمی‌داند چه بسیار از مخالفان (یعنی مخالفان انقلاب) را به خود جذب می‌کند و هواخواه خود می‌سازد که بر طبق اصول ایدئولوژیک خود سازمان نخستین دشمن آشتی‌ناپذیر این‌گونه مخالفان است، یا باید باشد. مخالفان امتیاز از دست‌داده‌ای که هم از جرگه اشرار و هم از زمره اشراف سابقند. چرا باج‌گیری که برای مطامع شخصی خود، از اعتصاب که در جای خود از ابزارهای مقدس مبارزه و احقاق حق بوده است، سوءاستفاده می‌کنند. باید بتوانند خود را به این سازمان بچسبانند....

حالا نقل مجاهدین است. اگر اسلام را چنان‌که باید و چندان‌که باید می‌شناختند، زهره دست‌کاری و پیوند زدنش را با تحفه‌های فکری دنیوی غرب نمی‌داشتند (اولئک الذین اشتروا اضلاله بالهدی فما ربحت تجارتهم و ماکانوا مهتدین - بقره، ۱۶)

اما اگر اصولاً «التقاط» را منکرند، که رفتار و آثارشان این اجازه را نمی‌دهد، چرا اسلام‌شان با دیگران فرق دارد. چرا از این که اسلام‌شان مانند اسلام سایر مسلمانان باشد نگران و ناراضی می‌شوند. آیا هرگز در آیات اوایل سوره بقره تأمل کرده‌اند:

«و گروهی از مردم گویند که ما ایمان آورده‌ایم. به خدا و روز قیامت و حال آن که ایمان نیاورده‌اند. خواهند تا خدای و اهل ایمان را فریب دهند و حال آن که فریب ندهند مگر خود را و این را نمی‌دانند. دل‌های آنان مریض است پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید و آنها راست عذاب دردناک، بدین سبب که دروغ می‌گویند. و چون مؤمنان آنان را گویند که در زمین فساد مکنید پاسخ دهند که ما کار به صلاح کنیم. آگاه باشید که ایشان مفسدند ولی خود نمی‌دانند.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۱)

روزنامه انقلاب اسلامی از سوی دیگر اقدامات خودسرانه جریان سیاسی مخالف را در حمله به مراکز این سازمان محکوم می‌کند. درست یک ماه بعد روزنامه انقلاب اسلامی تظلم‌خواهی هواداران سازمان مجاهدین خلق را که نسبت به حمله و به آتش کشیدن کتاب‌فروشی مربوط به هواداران سازمان در بم معترض بودند را انتشار داد، اما پیش‌تر نوشت:

«باز هم لازم است تأکید کنیم دفاع از قانون اساسی و قوانین جمهوری اسلامی و کوشش برای جلوگیری از محیط هرج و مرج و اغتشاش به معنای دفاع از مواضع سیاسی، ایدئولوژیک احزاب و گروه‌ها نبوده و نیست.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۹)

و در ادامه نامه هواداران سازمان را آورد که در آن از دادستان بم به علت بی‌توجهی به شکایت آنان گلایه شده بود. جالب آن که روزنامه تصویرنامه و پاورقی آن را چاپ نمود تا صحت گفتار مدعیان به نحوی ثابت شود:

«در این جا بد نیست یک نمونه مستند از نحوه برخورد برخی نهادهای رسمی را با این قبیل تجاوزات، به محضر دادستان تقدیم کنیم. انجمن جوانان مسلمان شهرستان بم (هوادار «مجاهدین خلق») از این که محل کتاب‌فروشی این انجمن مورد حمله و تخریب و غارت قرار گرفته به رئیس دادگاه انقلاب،



شکایت برده‌اند و اظهار کرده‌اند که «در نظام جمهوری اسلامی هیچ حقی ولو حق کافری نباید ضایع گردد». لیکن ریاست دادگاه انقلاب در ذیل شکایت نامه آن‌ها مرقوم فرموده‌اند که «مجاهدین خلق» به فرمان حضرت امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچ‌گونه احترام مالی ندارند، بلکه جانی هم ندارند، لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آن‌ها وقعی نگذارد!» (همان)

این‌که چاپ این‌گونه مطالب در روزنامه منتسب به رئیس‌جمهور چه اهدافی را دنبال می‌کرد دشوار می‌توان حدس زد. این‌که نشان دهد در کشور قانون اجرا نمی‌شود و خودسری و هرج و مرج و برخورد سلیقه‌ای وجود دارد یا این‌که هواداران سازمان مجاهدین مظلوم واقع شده‌اند و شب و روز در معرض حمله افراد موسوم به گروه چماق‌دار قرار دارند. در هر حال به علت پراکندگی بسیار مطالب مربوط به مجاهدین خلق و محدود بودن آن به یک یا دو مورد بسیار مختصر در ماه این روزنامه مطلب چندانی از سازمان مجاهدین منتشر نمی‌ساخت تا بتوان رابطه‌ای سازمانی ولو بسیار مختصر را از آن تشخیص داد. به هر حال داده‌ها در این مورد بسیار نابسند‌اند و اثبات نفوذ سازمان در روزنامه انقلاب اسلامی غیرقابل اثبات است.

در شهریور ماه ۱۳۵۹ و همزمان با اختلاف رئیس‌جمهور با مجلس و حزب جمهوری بر سر انتخاب نخست‌وزیر، انتقادات جراید رقیب، رئیس‌جمهور را به پاسخگویی مجبور ساخت. ایشان این مطلب که افرادی که به استقبال رئیس‌جمهور می‌آیند یا پای سخنرانی وی می‌نشینند به مجاهدین خلق وابسته‌اند را یک «برچسب» دانسته و آن را رد می‌کند:

«اگر این انبوه مردم که جمع می‌شوند، هر وقت شعارهای‌شان به نفع «آقایان» نبود، این‌ها «مجاهد خلق» و «ضد خط امامند» و وقتی که چند نفر و گروه اقلیتی که در یک جا جمع شوند باب طبع «آقایان» شعار دادند. این‌ها «خط امام» می‌شوند؟! این درست همان فسادی است که ما باید از آن پرهیز کنیم و این بدترین فسادها است. این‌که ملتی جمع بشوند و توده‌های عظیمی فریاد بزنند، و شما بگوئید که همه این‌ها ضد خط امامند؟! آیا ما اصرار داریم

که مردم را به تدریج از اسلام و حکومت اسلام بیزار بکنیم؟!» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۰)

مشخص بود به تدریج پس از عدم موفقیت رئیس‌جمهور در تعیین نخست‌وزیر دلخواه خود، اختلاف وی با حزب جمهوری و تمایلش به مجاهدین خلق بیشتر شده است. گویا رئیس‌جمهور چون مجاهدین خلق که حزب جمهوری را انحصار طلب می‌خواند به نتیجه مشابهی رسیده بود. اما وی در ظاهر تمایلش به آنان را تکذیب می‌کرد.

رئیس‌جمهور انتساب حامیان خود به سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق را دروغ خوانده و آن‌ها را دو گروه کوچک خطاب می‌کند و این‌گونه شایعات را برنامه‌ای در جهت تخریب وجهه رئیس‌جمهور می‌داند:

«اما در مورد این که این بداخلاق‌ها راه افتاده‌اند که: مجاهدان و فدائیان هستند که شعار می‌دهند «بنی‌صدر حمایت می‌کنیم» به او گفتم ما به فردوس رفتیم به طبرس رفتیم به گناباد رفتیم و تمام مردم به گفته آنهایی که اهل آنجا بودند، آنجا حاضر بودند، حتی از روستاها و نقاط دیگر هم آمده بودند، این‌ها همه اگر مجاهد و فدائی باشند، پس تمام ملت مجاهد و فدائی شده‌اند شما چگونه حکومت می‌کنید؟ و چرا برای ضایع کردن احساسات و عواطف صمیمانه یک ملتی، عده‌ای تا این حد بداخلاق باشند که آن‌ها را بیاورند و نسبت بدهند به یک اقلیت بسیار کوچکی در جامعه که عواقب این نسبت دادن‌ها از نظر حال و آینده ایران بسیار خطرناک است.

ولی متأسفانه آنهایی که روش تخریبی دارند، آن‌ها برای‌شان سرنوشت انقلاب، سرنوشت اسلام و سرنوشت کشور مطرح نیست. قدرت می‌خواهند و برای قدرت به دست آوردن باید خراب کرد و برای خراب کردن همین روش‌ها را خیال می‌کنند باید به کار برد، اما من به آن‌ها اطمینان می‌دهم که به لحاظ درکی که دارند و شناختی که از اسلام به عنوان یک نظام دارم با کمک روش‌های قرآنی، نحوه برخورد با این روش‌های تخریبی را می‌دانم و امیدوارم که مانع از اثربخشی این روش‌ها بشوم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۱۱)

رئیس‌جمهور در کارنامه روزانه یکی از روزهای اواخر شهریور ۱۳۵۹ چند روز مانده به آغاز جنگ از مکالمه تلفنی خود با مسعود رجوی در مورد ادعای رئیس‌مجلس (هاشمی رفسنجانی) مبنی بر مداخله سازمان مجاهدین خلق در کودتای نافرجام اردیبهشت ۵۹ سخن می‌گوید. او به احتمال سوء استفاده جریان رقیب از ارتباط بین رئیس‌جمهور و سازمان مجاهدین خلق اشاره نموده و هر دو سو را یکی به دلیل التقاط (سازمان مجاهدین خلق) و دیگری را به دلیل گرایش به زور یا همان فلسفه ارسطویی (حزب جمهوری و جریان همسو) مورد انتقاد قرار می‌دهد. وی بهترین روش را گفت‌وگو به روش اندیشه اسلامی - علمی می‌داند:

«بعد گفتند آقای رجوی می‌خواهد با شما صحبت کند. اجازه دادم که وصل کنند و صحبت بکند. گفت که با رئیس‌مجلس صحبت کرده درباره صحبت‌هایی که در مجلس شده درخصوص مشارکت مجاهدین خلق در کودتای نافرجام و گفت که به رئیس‌مجلس گفته است که ما به موقع به رئیس‌جمهوری گزارش کتبی دادیم و این گزارش موجود است چطور ما را متهم می‌کنند به این‌که ما در این کودتا دخالت یا دست داشتیم و گفت که رئیس‌مجلس گفته است که چرا به خود رئیس‌جمهوری مراجعه نمی‌کنید و من گفتم بله من تصدیق می‌کنم که شما گزارش فرستاده‌اید و لابد برای همین است که اگر من تصدیق می‌کردم بعد بوق و کرنا راه می‌اندازند این هم دلیل دیگر بر همکاری ولی به هر حال حالا که این مناسبت پیش آمد من باید بگویم همان‌طور که در بهشت زهرا گفتم در فردای سقوط رژیم جمهوری هیچ گروهی نمی‌تواند به خود نوید کمترین امکانی را بدهد و معنای این سقوط، خارج شدن مردم است از صحنه، وقتی مردم از صحنه خارج شدند گروه‌های کوچکی که باقی می‌مانند توانائی زنده ماندن را هم ندارند چه برسد به حکومت کردن. بنابراین با توجه به این‌که من وقتی هم در اروپا بودم با نوشته‌های این سازمان در برخورد بودم، می‌خواندم و انتقاد می‌کردم و بعد هم که به ایران آمدم و به همین روش ادامه دادم به نظر من می‌رسد که اندیشه اسلامی خالص، اندیشه علمی است که علم واقعی است و باید از هرگونه

التقاط خودداری کرد. از هر سو به گمان من آنها هم که فلسفه ارسطویی را وارد اسلام کرده‌اند و اساس قرار داده‌اند آنها هم اهل انتقادند. و این‌ها مسئله‌ای نیست که از راه زور و زد و خورد و چماق حل بشود. مسئله‌ای است که از راه بحث آزاد حل می‌شود.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۷/۷)

مسعود رجوی جریان این مکالمه تلفنی را طی مصاحبه‌ای با روزنامه انقلاب اسلامی شرح می‌دهد. او ادعا می‌کند رئیس‌جمهور به وی گفته است در مقابل بی‌قانونی‌ها مقاومت کنید:

«اگر صداقتی در کار است و اصولاً کارها بر مبنای اسلام هست به ما حق می‌دادند که متقابلاً از رادیو و تلویزیون و یا ارگان‌های دیگر حرف‌های مان را به اطلاع مردم برسانیم. به همین دلیل با مقامات تماس گرفتم که فردا میتینگ داشته باشیم و این مطلب را به طور علنی به مردم برسانیم، مطابق معمول مخالفت شد چون احتمال درگیری می‌دادند. تلفنی با رئیس‌جمهور صحبت کردم و ایشان تازه از مسافرت برگشته بودند و خبر نداشتند و چون ما جریان کودتای اخیر را مانند نمونه‌ای در آذرماه گذشته اطلاع داده بودیم و به ریاست‌جمهوری و دفتر امام نوشته بودیم گفتند که بگوئید که قبلاً کتباً به من نوشته‌اید و من هم که قبلاً گفتم و در روزنامه انقلاب اسلامی هم اشاره کرده بودند من گفتم تکلیف ما با این اوضاع چیست و در شرایطی که قرار است برادر اسیرمان محمدرضا سعادت‌بی به عنوان جاسوس شوروی محاکمه شود و امروز ما به عنوان همکار کودتای آمریکا معرفی می‌شویم بالاخره کدامش درست است در یک لحظه هم جاسوس شوروی بود و هم در کودتای آمریکائی دست داشت؟ ایشان به من گفتند در مقابل بی‌قانونی مقاومت کنید. همان‌طور که می‌دانید پس از حرف‌های افسر ضدانقلابی با کمال تأسف آقای غفاری در مجلس تلویحاً تقاضای اعدام من را کرد. البته کمتر مجاهد خلقی است که آرزوی مرگ در بستر داشته باشد. برای ما شهادت کمال مطلوب است. وانگهی خون من از خون ۲۰ تن از برادران و خواهران که در چند ماه اخیر من جمله به تحریک آقای غفاری به شهادت رسیدند رنگین‌تر نیست. وقتی آقای غفاری به رغم تکیه زدن بر کرسی مجلس در تسخیر مراکز احزاب

و گروه‌ها برخلاف قانون شرکت می‌کنند و صراحتاً می‌گویند ما می‌خواهیم فاشیست‌بازی در بیاوریم و دیکتاتوری ملاتاریا راه بیاندازیم پس بنابراین ما هم اعلام می‌کنیم برای شهادت آماده‌ایم.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۶/۲۵)

روزنامه انقلاب اسلامی طی سلسله مصاحبه‌هایی که به طور متوالی با سران گروه‌ها و احزاب سیاسی انجام داده بود مسئله آزادی احزاب و آزادی بیان پس از پیروزی انقلاب را مورد بررسی قرار داد و از آن جمله از مسعود رجوی رهبر مجاهدین نیز خواستار مصاحبه شد، که وی آن را به موسی خیابانی نفر دوم سازمان ارجاع داد. این روزنامه متن مصاحبه طولانی با موسی خیابانی را در یک شماره درج کرد. آزادی بیان و آزادی احزاب سیاسی از نظر موسی خیابانی دو رکن آزادی سیاسی مردم است. وی یادآور می‌شود عده‌ای انحصارطلب و مرتجع درصدد هستند آزادی‌های سیاسی مردم را تعطیل کنند:

«در جامعه‌ای که یک جریان عقب‌مانده و انحصارطلب و مستبد بر اریکه قدرت تکیه زده و مانع حضور فعال و مشارکت مردم و دیگر جریان‌ها در عرصه مبارزه سیاسی و اجتماعی گردد، چنین جریانی سعی می‌کند تمام زمینه‌های حیات و حرکت اجتماعی را در جهت منافع و خواست‌های خود سمت بدهد و در نتیجه فرهنگ خاصی را هم ایجاد کرده و بدان دامن می‌زند. چه فرهنگ به طور کلی و چه فرهنگ سیاسی، همچنین جریانی با به‌کار گرفتن انحصاری تمام وسایل ارتباط جمعی فرهنگی و تبلیغاتی، و در چارچوب دیدگاه‌ها و منافع تنگ‌نظرانه و عقب‌مانده و محدود خود، کالاهای پوسیده و کهنه خود را در بازاری بی‌رقیب به خورد مردم می‌دهد. عالی‌ترین ارزش‌ها و آرمان‌ها و حقایق را از محتوای اصیل خود تهی می‌سازد و برداشت‌هایی قشری و ارتجاعی را جایگزین آن می‌کند و فرهنگ انقلابی را نیز لوٹ و مبتذل می‌کند.

حال معلوم است که اگر آزادی احزاب و جمعیت‌های سیاسی سلب شود و به قول شما تعدد احزاب را ممنوع کنند معنی این چیزی جز انکار حق دیگران از طرف یک قشر و گروه معین اجتماعی نیست و در این صورت خطرات بسیار زیادی در کمین است. و در این صورت می‌توان گفت که یک گروه

معین با انحصارطلبی و ایجاد اختناق و حرکت به سمت استبداد و دیکتاتوری امکان حرکت و مبارزه مسالمت‌آمیز بین اقشار و گروه‌های مختلف جامعه را از بین می‌برد. و بدیهی است جامعه را در جهت برخوردها و مبارزات فهرآمیز پیش خواهد برد.» (انقلاب اسلامی، ۱۲/۱۲/۵۹)

## تسلیح

یکی از اتهامات کمتر شنیده شده مربوط به تسلیح سازمان مجاهدین خلق توسط رئیس‌جمهور است. این به معنای تبانی بنی‌صدر با آن‌ها برای چیزی شبیه کودتا برای براندازی قدرت روحانیون بود. برای این موضوع نیازمند مدارک معتبر هستیم. اما اسناد و مدارک مدعیان جهت اثبات چنین اتهامی بسیار ناکافی و محدود است. در مقابل شواهد فراوانی وجود دارد که پیش از این و در هنگام اشغال پادگان‌ها توسط مردم بسیاری از سلاح‌ها توسط اعضای سازمان خارج و در خانه‌های تیمی امن‌نگهداری می‌شدند. از جمله کسانی که به تسلیح مجاهدین خلق توسط بنی‌صدر اشاره می‌کند علی‌رضا اسلامی از چهره‌های نزدیک به مؤتلفه و حزب جمهوری اسلامی است. او معتقد است بنی‌صدر سلاح‌های خریداری شده برای مجاهدین خلق را به نام گارد ریاست‌جمهوری از خارج وارد کرده است.

«من آن موقع در دادستانی بودم. هوایمایی محموله‌هایی را خالی کرد که مشکوک بود. من نماینده شهید قدوسی در گمرک فرودگاه بودم و دیدم که چیزهایی آمده است، بررسی کردیم و دیدیم جعبه‌های بزرگ محتوی اسلحه‌های کلاشینکوف است، در حالی که آن موقع ایران اسلحه کلاشینکوف نداشت و اسلحه سازمانی ارتش نبود.

ما مبدأ را نمی‌دانستیم، ولی فابریک و آکبند بودند و یک چمدان هم اسلحه کمری ماکاروف بود که بیشتر به سلاح‌های روسی و بلوک شرق می‌خورد. جالب این‌جا بود که در این چمدان که پر از اسلحه ماکاروف بود، تعدادی هم صداخفه‌کن گذاشته بودند. ما رفتیم و این‌ها را مصادره کردیم و به دادستانی بردیم و یک درگیری هم ایجاد شد. سال ۵۸ یا ۵۹. در آن موقع بنی‌صدر نامه

داد که این اسلحه‌ها برای گارد ریاست‌جمهوری بوده، یعنی چه کسانی؟ (مجاهدین خلق) بله! اما نکته این است که گارد برای حفظ یک شخصیت، اسلحه را از رو می‌بندد، صداخفه‌کن را برای چه می‌خواهد؟ معلوم بود که این‌ها برای ترورها برنامه‌هایی داشتند که بعد هم مجاهدین خلق ادامه دادند که الحمدلله در آن‌جا مصادره شد. می‌خواهم این نکته را عرض کنم که به تدریج پیش آمدند. بعد گفتند که ما را تسلیح کنید. بنی‌صدر هم نامه داد و گفت این‌ها را تسلیح کنید! اتفاقاً در یکی از بیانات امام هم هست. در خاطرات آقای هاشمی هم آمده که در جلسه‌ای که خدمت امام بودند، امام از بنی‌صدر پرسیدند: «شما این‌ها را مسلح کرده‌اید؟» و او جواب داده بود: «برای حفظ خودشان است». امام فرمودند: «شما حق ندارید و این کار خلاف است». پس پیوند این‌ها به تدریج نزدیک‌تر و منسجم‌تر و مستحکم‌تر شد تا رسید به جریان عزل بنی‌صدر و حتی ۲۵ خرداد که تظاهرات شد و مجاهدین بیانیه دادند و در خیابان‌ها ریختند و گفتند: «جان رئیس‌جمهور در خطر است و مردم بیایید و حمایت کنید». این‌ها نشان می‌دهد که پیوندها قوی‌تر شده است.» (رجا نیوز، ۹۲/۵/۵)

شاید اشاره علی‌رضا اسلامی به تسلیح مجاهدین خلق نامه مسعود رجوی به بنی‌صدر برای استفاده از حق حمل سلاح یا داشتن محافظ برای مراقبت از خود و چهارنفر از عناصر اصلی سازمان مجاهدین خلق است، که تصویر نامه وی در کتاب «خلافت دائمی» عبدالحمید دیالمه عیناً درج شده است. هر دو محل تردید است هم این‌که رئیس‌جمهور علی‌رغم غارت اسلحه پادگان‌ها توسط نیروهای شبه نظامی از جمله مجاهدین خلق، که مورد تأکید جناح رقیب هم هست، بخواهد از خارج برای آن‌ها سلاح تأمین کند و هم این‌که سازمانی مسلح در این حد و اندازه محتاج گرفتن مجوز حمل سلاح برای محافظت شخصی رهبر و عناصر اصلی خود باشد. هر دو مبهم‌اند، و آخری بیشتر شبیه ایفای نقش فردی قانونمند در یک نمایش.

متن نامه مسعود رجوی و پاسخ رئیس‌جمهور به شرح زیر است:

«جناب آقای بنی‌صدر ریاست‌جمهور و فرمانده کل قوا

محترماً به خاطر کثرت مشکلات و خطرات و ایمنی که متوجه جان و سلامتی این جانبان مسعود رجوی، مهدی ابریشمچی، موسی خیابانی، عباس داوری، علی زرکش است، متمنی است مجاز فرمائید این جانبان هر یک یا یک برادر و یا یک نفر محافظ حق حمل سلاح برای حفاظت شخصی داشته باشیم. البته مدارک مخاطرات مزبور قبلاً به دفتر ریاست جمهوری تقدیم شده است.

با تشکر - مسعود رجوی

پاسخ رئیس جمهور ذیل نامه:

موافقت می‌شود. ابوالحسن بنی‌صدر» (تاریخ - ۵۹/۱/۲۱)

تاریخ نامه نشان می‌دهد که در آن هنگام هنوز اختلافات بین جریان مذهبی و سازمان مجاهدین و از سویی با بنی‌صدر به حدی نبوده است که نیاز به تسلیح داشته باشند.

برخلاف ادعای علی‌رضا اسلامی در مورد تسلیح مجاهدین خلق توسط رئیس‌جمهور این سلاح‌ها که طبق نامه جهت چهار نفر یا چهار محافظ قرار داده شده است، تحویل می‌شود. عزت شاهی عضو مرکزی کمیته‌های انقلاب طی فرآیند قانونی به آنها داده شده است. عزت شاهی عضو مرکزی کمیته‌های انقلاب در آن دوره در خاطرات خود مراحل دریافت سلاح توسط اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق که بیشتر از چند نفر نبودند را شرح می‌دهد:

«بعضی گروه‌های سیاسی نیز برای رسیدن به اهداف خود به اسلحه نیاز داشتند، لذا سعی می‌کردند به هر نحوی که شده مجوز حمل سلاح را از کمیته بگیرند. به یاد دارم بنی‌صدر و هم مهدوی‌کنی نامه نوشتند و دست‌خط دادند که شما به کادرهای مرکزی مجاهدین و محافظین‌شان، کارت حمل سلاح بدهید. من این دست‌خط‌ها را دارم.

من می‌دانستم که این‌ها [مجاهدین] چه موجوداتی هستند. اول گفتیم: نه! نمی‌شود! اما چون اصرار زیاد بود گفتیم می‌دهیم، منتها طبق ضوابط. این آقایان اول باید ببینند آدرس خانه، مشخصات، آدرس محل استقرار و کارشان را بدهند و ضامن هم داشته باشند. ضامن نیز باید کارمند دولت یا کاسب با جواز



کسب باشد. تا هر وقت ما با این آقایان کار داشتیم بتوانیم از طریق آدرس، مشخصات و اگر نشد از طریق ضامن، پیدایشان کنیم.

بدین ترتیب می‌توانستیم از آنها اطلاعات ذی‌قیمتی به دست آوریم. سیر کار بدین‌گونه بود که باید آنها اسامی کمیته مرکزی سازمان را به وزارت کشور اعلام می‌کردند و به ازای هر یک نفر از کمیته مرکزی یک محافظ نیز معرفی می‌کردند.» (شاهی، ۱۳۹۳)

او ادامه می‌دهد که اصولاً هیچ مجوزی برای دریافت سلاح برای مجاهدین خلق صادر نشد و مسئله تحویل سلاح به آنها منتفی شد. این ادعا با ادعاهای قبلی در مورد تسلیح مجاهدین خلق توسط رئیس‌جمهور آشکارا مغایرت دارد. ببینید:

«چند ماه بدین ترتیب سپری شد و حتی یک کارت هم به آنها ندادیم، تا این‌که با تغییر اوضاع و شرایط و کشیده شدن کار به جاهای باریک، دیگر صدور کارت برای آنها منتفی شد.» (همان)

بنابراین با توجه به گرایش عزت شاهی به جریان مذهبی، به نظر می‌رسد در مورد تسلیح سازمان اتفاق نظر قابل توجهی حتی در میان مخالفین اولین رئیس‌جمهور نیز وجود ندارد.

## ائتلاف

این‌که بنی‌صدر دانش‌آموخته اروپا و کشور فرانسه بود به‌طور قطع روی آراء و افکارش تأثیرگذار بوده است. بسیاری از دیدگاه‌های آزادی‌خواهانه وی تحت تأثیر وقایع دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و جنبش‌های دانشجویی فرانسه و اروپا بود. از طرفی خود کشور فرانسه مهد روشنفکرانی بود که به شدت از اندیشه آزادی بیان و عمل حمایت می‌کردند.

در رابطه با گروه‌ها و احزاب دیدگاه لیبرالی (آزادی‌خواهی) بنی‌صدر غالب بود. او معتقد بود تمام احزاب و گروه‌ها باید برای بیان دیدگاه‌ها و آراء خود محیطی امن داشته باشند. گرچه خود او به شدت با برخی گروه‌ها چه از نظر تئوریک و چه در عرصه عمل مخالف بود اما با تأکید بر روی اصل آزادی بیان

در دوران ریاست جمهوری اش کمتر در صدد حذف یا سرکوب احزاب سیاسی مخالف بود.

علی اکبر معین فر معتقد است بنی صدر مدافع آزادی بیان در جلسات شورای انقلاب حتی قبل از دوره ریاست جمهوری اش بوده است:

«اگر هم در شورای انقلاب بحث می کرد [بنی صدر] می گفت چرا ما باید موضع تندی داشته باشیم و آزادی بیان را بگیریم؟» (چشم انداز ایران، ۱۳۸۸، ۸۶)

از جنبه دیگر بنی صدر آزادی بیان و فعالیت احزاب مختلف را تنها راه جلوگیری از انحصار قدرت در دست طیف مذهبی به خصوص روحانیون می دانست. گرچه وی حضور روحانیت در عرصه سیاسی و به دست گیری مواضع قدرت توسط آنان را نفی نمی کرد اما از همان ابتدا با امتیاز ویژه روحانیون و قشری گری به مخالفت پرداخت. وی پس از تصویب اصل ولایت فقیه و صحنه گذاری بر امتیاز روحانیون در منحصر ساختن بالاترین مقام حکومتی به خود پیوسته به جریان مذهبی به خصوص حزب جمهوری اسلامی مشکوک بود و احساس می کرد روشنفکران مذهبی و جریان ملی - مذهبی همچنین خودش و یارانش از درون حاکمیت به زودی حذف خواهند شد. همین امر باعث شد وی بر آزادی احزاب و آزادی جراید حزبی تأکید کند. این در حالی بود که وی تقریباً با تمام احزاب و گروه های سیاسی هر کدام به نحوی اختلاف سلیقه داشت و گهگاه آن ها را نفی می کرد.

می توان گفت عمده نگرانی وی مربوط می شد به احتمال تسلط کامل حزب جمهوری اسلامی بر حاکمیت، زیرا تنها حزب پرتطرفدار و منسجم بود و از قابلیت های ایدئولوژیکی، اقناع مخاطبان و اتکاء بر اعتقادات مذهبی مردم سود می جست. با چنین رویکردی بدیهی بود بنی صدر برخورد حزب جمهوری اسلامی با هر گروهی را مقدمه حذف خود و همفکرانش از حکومت می دانست و به همین دلیل با آن مخالفت می نمود.

از طرفی حزب جمهوری اسلامی و بخشی از جریان اسلامی همسو با آن، جریان های چپ به خصوص سازمان مجاهدین خلق که مدعی سهم بزرگی از

حکومت بود را اولین تهدید جدی و قدرتمند برای خود تلقی می‌کردند و از آن‌جا که خود را تنها نیروی اصیل انقلاب می‌دانستند، این سازمان را مخالف خود که مخالف انقلاب، و در واقع ضدانقلاب و منافق می‌خواندند. سازمان مجاهدین پیش‌تر پنهان و آشکار با این‌که روحانیت قدرت را به خود تخصیص دهد به شدت مخالف بود و با توجه به پیشینه مبارزاتی خود سهم بزرگی از قدرت را مطالبه می‌کرد، این گروه اصولاً با رهبری روحانیت (ولایت فقیه) مخالف بود و روحانیت را قشر سنتی، غیرانقلابی، اپورچونیست (فرصت‌طلب) و مرتجع می‌خواند. بدیهی بود که حزب جمهوری اسلامی که از سوی بخشی از روحانیون برای اداره امور کشور تأسیس شده بود نمی‌توانست با چنین مواضع سیاسی کنار بیاید زیرا رهبری روحانیت در واقع به معنی تأیید غیرمستقیم رهبری حزب بود که ممکن بود در آینده در معرض جاننشینی مقام رهبری هم باشد.

بنی‌صدر با آن‌که روحانیت را مرتجع نمی‌دانست و با حضور روحانیت به‌طور معمول در سیاست مخالف نبود اما در واقع با انحصار تمام قدرت و رهبری روحانیت (ولایت فقیه) بر تمام ارکان نظامی و سیاسی کشور مخالف بود و همین امر وجه اشتراکی (نه به‌طور کامل) بین او و سازمان مجاهدین پدید آورده بود. از طرفی همین مسئله در وجه مخالف اختلاف عمیق بین او و حزب جمهوری اسلامی را دامن می‌زد.

اولین اختلاف جدی بین حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین خلق تقریباً ۲۴ روز پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری پیش آمد. اعضای سازمان مجاهدین خلق در اعتراض به مقاله روزنامه جمهوری اسلامی که آن را توهین به رهبر خود (مسعود رجوی) می‌دانستند راهپیمایی در تهران و شهرستان‌ها ترتیب دادند که به خشونت کشیده شد. روزنامه انقلاب اسلامی هوادار رئیس‌جمهور تلویحاً راهپیمایی مجاهدین خلق را از زبان مردم نکوهش کرده و از وقایع روز ۵۸/۱۱/۲۸ در تهران چنین گزارش می‌دهد:

«این تظاهرات که علیه روزنامه جمهوری اسلامی ترتیب داده شده بود، با شعارهایی از قبیل «مطبوعات وابسته تعطیل باید گردد»، «مرگ بر ارتجاع، درود

بر رجوی»، «سه دشمن مجاهدین، ساواک، سیا، مرتجعین»، «مجاهد، مجاهد، طلاپه‌دار خلق است، روزنامه جمهوری عامل ضد خلق است» همراه بود. در ضمن تظاهرات و در گوشه و کنار آن بحث‌هایی بین مردم و تظاهرکنندگان در میان بود و هرکس نظر خود را در این مورد ابراز می‌داشت و در این میان عده‌ای از تظاهرکنندگان می‌گفتند که در جایی که رجوی به زندان رفته و حتی مدت‌ها شکنجه شده، چرا باید بنی‌صدر رئیس‌جمهور بشود و ریاست‌جمهوری حق رجوی است.

سپس تظاهرکنندگان وارد خیابان فردوسی شده و با دادن شعار رو به بالا به حرکت درآمدند. رفته‌رفته عابرین و مردمی که در محل و در خیابان فردوسی بودند مخالفت خود را علیه تظاهرات ابراز داشتند و عده آنان کم‌کم رو به ازدیاد گذاشت تا جایی که خود تبدیل به تظاهرکنندگانی علیه تظاهرات قبلی گشتند و در جلوی تظاهرکنندگان با دادن شعار «مرگ بر رجوی» مانع از حرکت آنان شدند و چندبار درگیری بین طرفین رخ داد. «انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۱/۲۹»

رئیس‌جمهور که در آن هنگام به تازگی انتخاب شده بود و وارد دعوای سیاسی مجاهدین خلق - حزب جمهوری نشده بود با انتشار مقاله‌ای نسبت به طرح اختلافات عقیدتی به صورت درگیری خیابانی به مخالفت برمی‌خیزد و از دو طرف می‌خواهد اختلافات را از طریق زور حل نکنند. وی غیرمستقیم و بدون نام بردن از دو طرف، حزب جمهوری اسلامی را به انحصارطلبی و قبضه کردن تمام قدرت در دست خود متهم می‌سازد و از سویی مجاهدین خلق را متهم می‌سازد که می‌خواهد از طریق زور و خشونت قدرت را کسب کند:

«پنج‌شنبه و جمعه روزهای زد و خورد در چند شهر ایران بود. موافق و مخالف به جان هم افتادند. ریشه‌یابی که بکنی می‌بینی زمینه‌های ذهنی برخوردارها از پیش فراهم شده است و چند تن از کسانی که حرف‌شان در رو دارد، مشوق و محرک حمله و دفاع و در نتیجه اغتشاش شده‌اند. با این

«شخصیت»های محلی که مصالح انقلاب و کشور را قربانی تمایلات قدرت طلبانه می‌کنند، چه باید کرد؟

کمی با آن‌ها صحبت کنیم: اگر گمان می‌کنید حمله و ایجاد زد و خورد، برای از بین بردن فکر مخالف کافی است، گمان شما باطل است چرا که فکر مخالف را از راه معلوم کردن نقائص و نارسایی‌هایش می‌توان از بین برد و بس. در هیچ زمان هیچ وسیله قهریه‌یی نتوانسته است فکری را از بین ببرد بلکه به عکس موجب رشد آن شده است. کمی از راه انصاف دوران یک سال آخر رژیم شاه سابق را با یک سال اول انقلاب اسلامی، مقایسه کنید، در آن یک سال، اندیشه اسلامی چون دریا جریان‌های فکری دیگر را در خود بلعید و در این یک سال که انواع وسایل تهدید و تحدید به کار رفته اند، افکار مخالف نه تنها عقب زده نشده‌اند که جلو آمده‌اند....

گذشته از این بسیاری طرز فکرها هستند که فشار و قهر بهترین زمینه رشدشان است چرا که در شرایط خفقان و فشار، بسیاری سؤال‌ها طرح نمی‌شوند، بسیاری امور دیده نمی‌شوند و ذهن‌های ساده قانع می‌شوند که راه حل همان است که به او عرضه می‌شود. از دو طرف تمایل به ساده‌گرایی زیاد می‌شود. بدین قرار فکر را با مشت نمی‌توان کوبید فکر را با فکر و مشت را با مشت باید پاسخ داد و بس.

و وقتی زور به کار می‌برید، نزد کسانی که زور بر ضدشان به کار می‌رود، این فکر قوت می‌گیرد که طرز فکر خودش صددرصد درست و طرز فکر شما صددرصد غلط است. از دو سو تعصب‌های خشک به وجود می‌آید و راه را بر مبادله فکری و در نتیجه رهاندن انسان‌ها از انحراف‌ها می‌بندد. بنابراین حمله به تظاهرات به عنوان دفاع از اسلام وجهی ندارد...

اما حق آن است که اگر مسئله، مسئله طرز فکر مخالف و مقابله با آن بود، هیچ‌کس به این‌طور راه‌حل‌ها روی نمی‌آورد. مسئله واقعی این است که نفوذهای ناحقی برقرار شده‌اند و این نفوذها از راه قبضه کردن امور و اعمال قدرت برقرار شده‌اند، همین قبضه کردن امور، زمینه رشد جریان‌های مخالف را به وجود آورده‌اند. صاحبان آن نفوذها در برابر این جریان‌های مخالف اعمال

قوه را تنها راه استقرار قطعی خود می‌شناسند. در غالب شهرها این جریان‌ها ملاحظه می‌شوند. آنچه وضع را وخیم‌تر می‌کند این است که گروه‌های بسیاری به خاطر تمایلات فکری و اجرای راه‌حل‌ها و تمایلات خود، به این یا آن مرکز نفوذ و قدرت نزدیک شده‌اند. در نتیجه کمیته و سپاه و دیگر قوای انتظامی به این کشمکش‌ها کشانده می‌شوند.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۴)

وی در ادامه این‌گونه اقدامات را در جهت تضعیف دولت و شخص رئیس‌جمهور می‌داند:

«برد دشمن وقتی است که دوست بازی او را می‌پذیرد یعنی:

۱- به‌جای آن که دولت خود را حمایت کند، در کوبیدنش از دشمن پیش بگیرد. به‌عنوان قهرمان انتقاد و حمله، به تضعیف و بی‌اعتبار کردن دولت پردازد.

۲- به‌عنوان لزوم نشان دادن قاطعیت، به «مخالفان» حمله مسلحانه و غیرمسلحانه کند.

۳- به‌عنوان این‌که ما خود جلو افتادیم تا «چی‌ها» رهبری اعتصاب را به دست نگیرند، تعزیه‌گردان هر معرکه‌ئی بشود.

۴- به‌عنوان این‌که طرفدار انقلاب است، خودسری و کارهای خودکامه را از ضرورت‌ها و لوازم انقلاب تلقی کند.

۵- به‌عنوان این‌که «اصیل»‌ها باید حکومت کنند، سعی کند، کارها را به انحصار در دست گروه خود قرار دهد.

۶- در نتیجه، برخوردها میان گروه‌های جانب‌دار انقلاب به وجود آورد و این برخوردها به تضعیف عمومی جبهه انقلابی منجر شود.

۷- در دستگاه‌های اجرائی و نظامی به عنوان جانب‌دار انقلاب خودکامگی پیشه کند و از هیچ نظامی اطاعت نکند و گمان کند لازمه پیشرفت انقلاب این است که مسؤولان و فرماندهان از او پیروی بی‌چون‌وچرا کنند.

۸- نتیجه امور بالا پیدایش و روزافزون شدن مراکز تصمیم‌گیری و فلج حکومت است. و وقتی حکومت فلج شد، دشمنان انقلاب به راحتی و به

سرعت خواهند توانست بر کشور مسلط شوند و ضدانقلاب را جانشین انقلاب بسازند.» (همان)

رئیس‌جمهور در اظهارنظر دیگری درباره برخورد با آنچه انحراف عقیدتی خواند هشدار می‌دهد. او تلویحاً سازمان مجاهدین را دارای انحراف عقیدتی و حزب جمهوری اسلامی و جریان مذهبی همسو با آن را درصدد حل این مشکل با چماق دانست:

«مسأله برخورد هائی که شده است همیشه دو دسته با هم برخورد می‌کنند در پی تهران، شیراز، جاهای دیگر عده‌ای حمله کردند به میتینگ‌های گروه‌های سیاسی و من به آن هائی که حمله کردند اگر خود را از ما می‌دانند در حضور جمع شما به آن‌ها می‌گویم مطمئن باشید که این دولت به علت این که متکی به اراده این مردم است و به لحاظ این که با صمیمیت می‌خواهد ایران اسلامی را بسازد در خود توانائی درمان بیماری‌های فکری را می‌بیند. برای درمان انحراف‌های عقیدتی، لطف کنید، شما با چوب و چماق این انحرافات را نمی‌توانید درمان کنید. بگذارید حکومت به طریق عقلانی و به طریق صحیح جامعه را به سلامت عقلی و فکری و عقیدتی رهبری کند و شما با این حمله‌ها برای مخالفین انقلاب اسلامی ما میدان عمل به وجود نیارید.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۴)

سه روز پس از این موضع‌گیری رئیس‌جمهور که مقارن با روزهای پس از انتخابات مجلس بود مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق در اواخر سال ۱۳۵۸ با بنی‌صدر دیدار نمود و هدف خود را گله‌گذاری به رئیس‌جمهور از تنگناهای به وجود آمده برای سازمان مجاهدین و انحصارطلبی‌ها عنوان کرد: «مهم‌تر از همه سؤال ما از آقای رئیس‌جمهوری این بود که تکلیف ما بعد از یک سال مداوم که تحت ضرب هستیم و ما که یک گلوله هم در هیچ‌جا شلیک نکرده‌ایم، یعنی واقعاً از قوانین موجود مملکت تخطی نکرده‌ایم چیست؟ رجوی تأکید کرد که منظور از «ما» یک گروه خاص نیست بلکه یک قشر و یک نسل است که واقعاً از انحصارطلبی به ستوه آمده است. طبیعتاً این‌ها از رئیس‌جمهور انتظار دارند و می‌بینید وقتی که در خیلی از جاهای

دیگر کار به بن بست می کشد باید آمد و در این جا حل کرد. ایشان هم از این قضیه ابراز تأسف کردند و گفتند که آن را پیگیری خواهند کرد.» (انقلاب اسلامی، ۵۸/۱۲/۲۷)

به نظر می رسد مجاهدین خلق در حالی که پیروزی انقلاب و حاکمیت روحانیت را بازگشت به ارتجاع می دانست اما به خوبی شرایط اجتماعی و حمایت مردمی از رهبری نهضت را دریافته بود و از تقابل با آیت الله خمینی بیمناک بود. این سازمان با توجه به شرایط موجود و عدم امکان رقابت جدی با روحانیون که در کانون توجه مردم قرار داشتند، شعارهای رئیس جمهور درباره آزادی فعالیت احزاب و مخالفت با انحصارطلبی را محمل خوبی برای تداوم فعالیت های خود دانستند. این سازمان از سویی حاکمیت روحانیت، قانون اساسی و اصل ولایت فقیه را نمی پذیرفت و حاضر به مشارکت در قدرت با آنها نبود، و از سوی دیگر به خوبی می دانست قدرت بسیج مردم را به آن میزان که روحانیون و آیت الله خمینی دارند، ندارد و لذا در برنامه ریزی و ترسیم آینده سیاسی خود دچار نوعی سردرگمی بود و به نظر می رسد حمایت از شعارهای رئیس جمهور می توانست در صورت تحقق به آنها این امیدواری را بدهد که در نقش یک اپوزیسیون قانونی بتوانند در رقابت های انتخاباتی آزاد مشارکت کنند. چنین استراتژی مستلزم صبر، حوصله، متانت سیاسی و عدم تقابل با جریان سیاسی حاکم بود. این در حالی بود که سازمان با تداوم فعالیت سیاسی مستقل خود و بستن راه گفت و گو با جریان مذهبی و انتقاد گاه و بی گاه به رقیب سازش ناپذیر جریان مسلط (حزب جمهوری اسلامی و گروه های همسو) تبدیل شده بود. از طرفی رئیس جمهور نیز در همین راستا به انتقاد آشکار از آنچه انحصارطلبی جریان مسلط می خواند ادامه می داد تا آن که به تدریج رویکرد سازمان در اعلامیه هایش به حمایت از مواضع رئیس جمهور تغییر پیدا کرد و چنین شائبه ای پیدا شد که نوعی تبانی و همدستی بین آن دو در شرف تکوین است و این چیزی نبود که جناح رقیب آن را به راحتی بپذیرد. هم رئیس جمهور و هم سازمان مجاهدین خلق پیش تر به زعم حزب جمهوری اسلامی در دسته گروه های غیراصیل طبقه بندی شده



بودند و طرد آن‌ها از حاکمیت قطعی بود اما بحث بر سر آن بود که اینان چگونه طرد شوند. هم حزب جمهوری اسلامی و هم سازمان در سال ۱۳۵۹ هرگونه تقابل و برخورد مسلحانه را مردود و به نفع خود نمی‌دانستند اما با گذشت زمان، تحولات در اوایل سال ۱۳۶۰ به گونه‌ای دیگر رقم خورد. سعید شاهشوندی عضو مرکزیت سازمان مجاهدین خلق تا سال ۱۳۶۷ برخلاف آنچه تصور می‌رود استراتژی سازمان در آن دوره بحرانی (۶۰-۱۳۵۷) را عدم مقابله با حاکمیت می‌داند:

«به محض پیروزی انقلاب در جمع‌های محدودی از تشکیلات درباره شرایط بعد از پیروزی انقلاب بحث می‌کردیم؛ یکی از موضوعات بعدها به نام «تیغ آیت‌الله خمینی» معروف شد. مفهوم اصطلاحی که به نام «تیغ یا شمشیر آیت‌الله خمینی» بعدها در سازمان مطرح شد و جافتاد، این بود که ما (مجاهدین) و حاکمیت به دلیل ماهیت‌های متضادمان سرانجام روزی درگیر خواهیم شد. گفته می‌شد که تضاد ما با حاکمیت وجود دارد، ولی ما باید سعی کنیم تا آن‌جا که امکان دارد این تضاد را به مرحله متعارض (آنتاگونیستی) و یا آشتی ناپذیر نرسانیم. گرچه در ذات خود روزی این تضاد، آنتاگونیستی و قهرآمیز خواهد شد. در آن ایام عامل جدی مقابل خودمان را؛ ۱- تهدیدات خارجی به ویژه تهدیدات امپریالیستی، ۲- شخص آیت‌الله خمینی می‌دانستیم. بر این باور بودیم که آیت‌الله خمینی با ادغام رهبری دینی و رهبری سیاسی از سویی و مواضع ضدامپریالیستی (ضدغربی) از سوی دیگر، از حمایت و پشتیبانی میلیونی مردم به طور قاطع برخوردار است.

بر مبنای همین تحلیل است که مسعود رجوی در مصاحبه‌های خود خطاب به گروه اشرف دهقانی می‌گوید؛ با یک فتوای آیت‌الله خمینی میلیون‌ها نفر وارد صحنه می‌شوند و به کردستان آمده و با شما درگیر می‌شوند و این واقعیتی بود که همگی شاهد آن بودیم. تا آن‌جا که من می‌دانم این مطلب در مصاحبه‌های مسعود رجوی درباره گروه‌های سیاسی و مناسبات آن‌ها با حاکمیت جدید آمده است. شبیه به همین مضمون در نشریه مجاهد شماره‌های ۹، ۱۰ و ۱۱ به تاریخ نیمه دوم آبان ۱۳۵۸ طی سلسله مقالاتی به نام «هشدار»

پیرامون چپ‌روی و چپ‌نمایی» نیز آمده، که در آن‌جا می‌خوانیم: «مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم امری چپ‌روانه و نامعقول بوده و قهر به‌طور کلی نتایجی جز آن‌چه ترورهای نوع فرقان به بار می‌آورد نخواهد داشت... نادرستی این مطلب که فقط جای عکس‌ها عوض شده [شاه رفته و آیت‌الله خمینی آمده] را می‌توان به سادگی از محکومیت ترورهای نوع فرقان به وسیله عموم نیروهای سیاسی و انقلابی دریافت...»

و یا در جای دیگر در همین مقالات می‌خوانیم: «مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم، چنان‌که گویی اوضاع مطلقاً هیچ تغییری نکرده و فقط جای عکس‌ها عوض شده نه‌تنها بیانگر یک تجزیه و تحلیل اشتباه، بلکه حاکی از رهنمودهای بس خطرناکی است که سلطه مجدد امپریالیسم را عملاً بسیار هموارتر خواهد نمود...» و سرانجام «تهاجم و اسلحه کشیدن به روی سیستم کنونی جز به سود امپریالیسم نخواهد بود...»

براساس این تحلیل‌ها، از جمله مسائلی که در جلساتی که در ستاد مستقر در بنیاد پهلوی سابق بحث می‌کردیم - و حتی برای رده‌های پایین‌تر هم مطرح شد - این بود که باید کاری کنیم که «تیغ یا شمشیر آیت‌الله خمینی» دیرتر فرود بیاید، یعنی ما در تحلیل‌های درونی خودمان نقش ویژه‌ای برای آیت‌الله خمینی قائل بودیم. به طوری که ایشان به خاطر مصالح کلی نظام، موازنه‌ای بین جناح‌های مختلف برقرار می‌کند. حال آن‌که جناح‌ها فقط مصالح خودشان را می‌بینند. تلاش برای ملاقات با آیت‌الله خمینی به منظور این بود، تا آن‌جا که می‌شود این شمشیر دیرتر بر ما فرود بیاید. این تحلیل دو پایه عمده داشت؛ یکی این‌که مجاهدین بر این باور بودند که این شمشیر به هر حال روزی فرود خواهد آمد، بنابراین در عین حال که نباید آن را تسریع کرد، باید برای فرود آمدن آن در آن روز موعود، آماده باشیم. همچنین می‌توان فرود آمدن شمشیر را به تأخیر انداخت.» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۹۸)

اما آن تحلیل سطحی که باعث تصمیم‌گیری‌های شتاب‌زده سازمان در سه ماهه اول سال ۱۳۶۰ شد بخش دوم تحلیلی بود که مسعود رجوی گاهی آن را به فشار از پایین (بدنه سازمان) نسبت می‌داد. برخورد قاطعانه‌تر با حاکمیت از

نگاه او خواسته بدنه سازمان بود. این برخورد که به اصطلاح مرکزیت مانع آن بود طبق برآورد آن‌ها در کمتر از یک سال می‌توانست حاکمیت انقلاب را سرنگون کند. سعید شاهشوندی عضو سابق مرکزیت سازمان در این باره می‌گوید:

«شرایط دموکراتیک به معنای دقیق کلمه در سازمان مجاهدین حداقل در دوران رهبری مسعود رجوی که شخصاً شاهد آن بودم، وجود نداشت. اظهار این مطلب که مرکزیت، زیر فشار بدنه سازمانی است توسط آقای رجوی در ملاقات‌های گوناگونش با سران حاکمیت آن زمان، تلاش برای بازی و تلاش دیپلماتیک بود، ولی در واقعیت امر، چنین چیزی وجود نداشت، البته اطاعت تشکیلاتی همراه با شیفتگی و دقیق‌تر از آن، فریفتگی افراد، به‌ویژه افراد تازه پیوسته به تمامیت سازمان و کادر رهبری و بالاخص شخص مسعود رجوی وجود داشت.

بخش دوم تحلیل «شمشیر آیت‌الله خمینی» این بود که اگر روزی این شمشیر فرود آید، زمان درگیری ما با «ارتجاع» یعنی حکومت جمهوری اسلامی بین ۳ تا ۶ ماه خواهد بود، آن‌گاه جمهوری اسلامی سقوط خواهد کرد. در تحلیل‌های درون سازمان تصریح می‌شد که درگیری مسلحانه با حکومت جمهوری اسلامی، بین ۳ تا ۶ ماه خواهد بود و در پایان، این مدت، سازمان مجاهدین، حکومت را در دست خواهد داشت. این هم رویای شیرینی بود که هر هوادار، عضو و کادر و هر عضو رهبری را وسوسه می‌کرد و باعث می‌شد که بسیاری از واقعیات را نبیند و ناخواسته و شیفته‌وار به پای درگیری برود و به دامی بیفتد که جریانی آگاهانه برای او فراهم کرده است.» (همان)

چنین تحلیلی به‌علاوه خودشیفتگی و غرور تشکیلاتی، قدرت‌طلبی و خودبینی باعث آن شد که سازمان به دنبال جای پایی درون حاکمیت باشد. به‌نظر می‌رسد گرچه بنی‌صدر چنان‌که مفصل درباره آن توضیح دادیم. مرام و مسلک سازمان مجاهدین را انحرافی و غیراسلامی می‌دانست اما روحیه لیبرالی و دموکراتیکی که او بر آن پافشاری می‌کرد بر این سیاست استوار بود که طیفی از تمام نیروهای انقلابی غیروابسته به خارج درون حاکمیت حضور داشته

باشند ولو این که در کارهای کلیدی گمارده نشوند. این تعریف شامل یک سرطیف، نیروهای مذهبی از جمله حزب جمهوری اسلامی و نهضت آزادی و سر دیگر طیف احزاب لائیک و غیرمذهبی همچون حزب دموکرات کردستان و حزب توده را شامل می‌شد.

حال این تصور ساده خواهد بود که حزب نیمه منسجمی مانند مجاهدین خلق که شامل نیروهای جوان مذهبی (تقریباً تمامی آن‌ها زیر ۳۰ سال سن داشتند و رهبر آن‌ها مسعود رجوی ۲۹ سال سن داشت) که به گواه همه مبارزین سهم مهمی از مبارزه مسلحانه با رژیم را به خود اختصاص داده بود، علی‌رغم گرایش‌های مارکسیستی (ضد مذهبی) می‌توانست درون این طیف جای گیرد.

یکی از اعضای سابق سازمان برخلاف برخی تحلیل‌ها این سازمان را قربانی گروه‌های خودسر (چماق‌دارها) معرفی می‌کند:

«... هیچ‌وقت بچه‌ها در دادن شعار پیش‌قدم نبودند و بعد از حمله چماق‌داران شعار می‌دادند. بسیاری وقت‌ها کتک می‌خوردند، ولی عکس‌العملی نشان نمی‌دادند. ببینید! سن بچه‌های سازمان در آن دوران از چهارده تا سی و دو سال بود. پیرمرد آن‌ها سیدی کاشانی بود که سی و دو سال داشت. چون مسعود رجوی و دیگران از او جوان‌تر بودند، رجوی بیست و نه ساله بود. لذا در آن شرایط طبیعی بود که نوجوانانی که کتک می‌خوردند مرگ بر ارتجاع هم بگویند.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۵)

تمام شواهد گواه آن است که بنی‌صدر با سران تمام گروه‌ها و احزاب سیاسی پیوسته در حال گفت‌وگو بود و خواهان جذب حداکثری و حضور آن‌ها در اداره کشور بوده است. حتی گفته می‌شد نورالدین کیانوری رهبر حزب توده دوبار از بنی‌صدر تقاضای ملاقات کرده بود. به هر حال نوع و برآیند دیدگاه‌های بنی‌صدر ملی‌گرایانه و مذهبی بود و در تعارض شدید با گروه‌های چپ‌گرا (مارکسیستی) قرار داشت. از این‌رو می‌توان نتیجه گرفت هیچ‌گونه اشتراک عقیدتی و تشکیلاتی محسوسی که قابلیت نزدیک ساختن بنی‌صدر و سازمان را داشته باشد، وجود نداشت. بنی‌صدر در عملکرد

شانزده‌ماهه خود به وضوح نشان داد که برای حفظ تعادل حاکمیت و تثبیت موضع خود حاضر است ولو علی‌رغم تفکر لیبرالی، دموکرات و متکثر خود خواست جناح مذهبی حاکم را تا سرحد ممکن بپذیرد. او در این دوره نشان داد تا چه حد از جبهه ملی فاصله گرفته و به جناح مذهبی نزدیک شده است و لذا نمی‌توان پذیرفت وی نگاه خاص به سازمان مجاهدین خلق داشته است. با توجه به شواهد ذکر شده و جمع‌بندی آن‌ها می‌توان گفت در نهایت چهار عامل اصلی سازمان مجاهدین خلق را واداشت به سوی تکیه‌گاهی از جنس قدرت برای پیگیری مبارزه خود با حاکمیت به اصطلاح ارتجاع(روحانیت)تمایل یابند. همین عوامل در شرایطی بحرانی توانست دو دیدگاه کاملاً متضاد(بنی‌صدر - سازمان) را به هم نزدیک سازد. اول مخالفت هر دو با یکدست شدن حاکمیت و تسلط کامل جریان مذهبی، دوم بی‌تابی سازمان برای کسب قدرت، سوم نداشتن هرگونه برنامه‌ریزی مدون و اجرایی برای رسیدن به اهداف و بالاخره چهارم ارزیابی نادرست از میزان حمایت مردمی از خود.

### الف) مخالفت با یکدست شدن حاکمیت

بدون شک مجاهدین خلق سوابق مبارزاتی غیر قابل انکاری به‌خصوص در دهه پنجاه داشتند و معتقد بودند در اصل سهم عمده‌ای از حاکمیت به آن‌ها تعلق دارد. گرچه آن‌ها پیش از پیروزی انقلاب با روحانیون همکاری می‌کردند اما بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اجماع نانوشته‌ای پدید آمد که درصدد بود به هر نحو از حضور مجاهدین خلق در پست‌های کلیدی ممانعت کند، این موضوع با پاسخ متقابل آن‌ها مواجه شد. جراید مجاهدین صاحبان این دیدگاه را که تنها در جریان مذهبی خلاصه نمی‌شد مورد حمله قرار داد. آن‌ها روحانیون و جریان مذهبی را مرتجع و نهضت آزادی را لیبرال و جبهه ملی را محافظه‌کار خطاب می‌کردند و خود را تنها نیروی پیشرو مبارزه می‌خواندند. از طرفی روحانیت و نیروهای مذهبی در ائتلاف با آن حکومت را حق طبیعی خود و خود را تنها نیروی اصیل و غیروابسته به خارج می‌دانست و خواهان

حذف تمام نیروهای غیرمذهبی و وابسته به چپ و راست از جمله مجاهدین خلق، فدائیان و حزب توده که همگی گرایش چپ‌گرایانه داشتند، بودند. به‌طور متقابل سازمان هم روی کار آمدن روحانیون پس از انقلاب را با آرمان‌های خود مغایر می‌دید. این بطور نسبی با نظریه بنی‌صدر در مخالفت با یکدست شدن حاکمیت مشابه بود و می‌توانست نقطه اشتراک آن‌ها به حساب آید. رجوی رهبر سازمان به‌طور تلویحی بارها حاکمیت جمهوری اسلامی را تهدید به جنگ مسلحانه کرده بود. خسرو قنبری تهرانی به نمونه‌ای از این تحلیل اشاره می‌کند:

«رجوی در کتاب «جمع‌بندی یک‌ساله مقاومت» گفته بود اگر خمینی بیاید هیچ مسئله‌ای از جامعه حل نخواهد شد و باز انقلاب دیگری لازم است. در حقیقت سازمان مجاهدین خلق، عدم حضور خود در جنبش مردمی منتهی به پیروزی انقلاب را به دلیل عدم مشروعیت آن می‌دانست و اصولاً هرگونه تحولی را که خارج از اختیارات و برنامه‌های این سازمان در ایران شکل می‌گرفت باطل می‌شمرد. توجه داشته باشیم که مجاهدین خلق همواره از انقلاب اسلامی با عنوان «قیام» نام برده‌اند.» (قنبری تهرانی، ۱۳۸۷، ۱۰۲)

رجوی در جایی دیگر به‌طور تلویحی حاکمیت جدید را به جنگ داخلی نظیر آنچه در لبنان رخ داد تهدید می‌کند:

«پیش از ۳۰ خرداد ۶۰، رجوی در ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی) می‌گوید گروهی می‌خواهند ایران را ترکیه کنند، ولی ایران، ترکیه نمی‌شود، بلکه ایران، لبنان خواهد شد. بدین تعریف رجوی اعتراف می‌کند که اگر سیر وقایع به همین ترتیب باشد چاره‌ای جز جنگ داخلی نیست.» (همان، ۱۰۳)

وی رهبری جدید را غاصب قدرت و انقلاب را «قیام» توصیف می‌کند و انقلاب اصیل را مرحله‌ای بعد که توسط نیروهای مجاهدین خلق باید صورت پذیرد می‌داند:

«رجوی کتابی به نام زمامداری کارتر و یا جمع‌بندی مقاومت یک‌ساله (با این مضامین) دارد؛ وی با صراحت می‌گوید نهضت (آن‌ها لفظ انقلاب را به کار نمی‌بردند) غصب شده است و می‌گوید رهبری این نهضت حق ما بود، ولی به

دلیل این که درون سازمان، اختلاف شد و تشکیلات ما انسجام لازم را نداشت، حکومت این حق را غصب کرد.

سازمان انقلاب را مولود خود و رهبری آن را حق خود می‌دانست، بنابراین از روز اول آن‌ها جایگاه خود را، جایگاه رهبری! می‌دانستند و از روز اول استراتژی براندازی داشتند، این استراتژی از ۳۰ خرداد شروع نشد، بلکه در ۳۰ خرداد نمایان شد...

با در نظر گرفتن تحلیل یاد شده، سازمان، انقلاب را فرزند خود و یا حق خود می‌دانست و مجاهدین را تنها جریانی می‌دانست که صلاحیت رهبری انقلاب(نهضت) را داشت. این حرف‌ها حرف رجوی است: خمینی غاصب، میوه چین و یا موج‌سوار است. و این طبیعی است که هر گروهی چریکی برای هر موقعیتی نقشه راه را ترسیم کند و رجوی و سازمان نیز این کار را کرده بودند.

رجوی به اقتدار نظام امنیتی، به چشم تحقیر می‌نگریست. رهبری نظام و توان آن را کوچک شمرده و به سیاهی لشکر تبلیغاتی خود و میلشیا، اعتماد زیادی پیدا کرده بود و تمام آرای بنی‌صدر را در تقابل با امام تحلیل کرد. رجوی به قدرت نفوذ خود در ارکان نظام جمهوری اسلامی دل‌بسته بود و می‌گفت باید سرانگشتان نظام را بزنیم.»(همان، ۱۰۴)

### ب) بی‌تابی برای کسب قدرت

از آن‌جا که سازمان خود را مبدأ مبارزه نظامی با رژیم قبل می‌دید کسب بخش عمده قدرت را حق خود می‌دانست. عدم توفیق در انتخابات نسبتاً آزاد سه سال اول پیروزی انقلاب که تبلیغات جریان‌های رقیب در آن بی‌تأثیر نبود، سازمان را سرخورده ساخته بود و برای کسب آن‌چه حق خود می‌دانست بیش از پیش بی‌تاب بود. سازمان از یک سو با جمع‌آوری سلاح آمادگی خود برای تصاحب قدرت از راه زور را حفظ می‌کرد و از طرفی سعی داشت با تعامل سیاسی سهمی از قدرت را کسب کند. تقریباً تا اوایل سال ۱۳۶۰ سازمان به این نتیجه رسیده بود که نگاه بدبینانه نسبت به سازمان چنان عمیق و ریشه‌دار

است که احتمال ورود آنها به درون حاکمیت از راه مسالمت آمیز وجود ندارد. از طرفی آنها از ظرفیت سیاسی و نظامی لازم برای کسب اقتدار برخوردار نبودند و لذا باید مدتی دیگر با صبر و انتظار سر کنند. خسرو قنبری تهرانی از اعضای سازمان پیش از پیروزی انقلاب و در سال ۱۳۶۰ از اعضای دفتر نخست‌وزیری (شهید رجایی) و از دوستان نزدیک بهزاد نبوی مدعی است عزل بنی‌صدر زمان درگیری مسلحانه مجاهدین خلق با نظام را به جلو انداخت. این مسئله نتیجه این تحلیل بود که نزدیکی به بنی‌صدر با پشتوانه مردمی‌اش حصول به قدرت را بسیار سریع‌تر خواهد ساخت. تصمیم‌گیری عجولانه با تحلیلی سطحی و با خطای بالا در نزدیکی به رئیس‌جمهوری که از طرف رقبای سیاسی قدرتمندش در حال حذف بود.

قنبری تهرانی به تحلیل تابلو توسط رجوی اشاره می‌کند که در آن هنگامه بحرانی برای ورود بدون آمادگی به این بازی خطرناک مطرح شد:

«بعدها رجوی در تحلیلی که به نام «تابلو» معروف شد می‌گوید: ما با این رندی نتوانستیم بفهمیم که چه باید بکنیم. پیش‌تر تحلیل کرده بودیم امام یا می‌گوید بیاید و در نتیجه ما میلشیا را راه می‌اندازیم و قدرت‌نمایی می‌کنیم و یا می‌گوید نمی‌خواهد بیاید، و ما می‌گوییم ما را قبول ندارد و ادعای مظلومیت خواهیم کرد. اما این گفته که اگر شما اسلحه را زمین بگذارید من [پیش شما] می‌آیم، برای ما قابل پیش‌بینی نبود.

سازمان به بن‌بست رسید و برای رهایی از بن‌بست نامه‌ای (البته با هماهنگی قبلی) به بنی‌صدر می‌نویسد و شرط می‌کند که اگر وی به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور، اجرای قانون اساسی را تضمین کند و تأمین سیاسی کافی به سازمان بدهد، برای تحویل سلاح‌های خود اعلام آمادگی خواهند کرد.

بنی‌صدر هم تلویحی می‌گوید سلاح بر زمین نگذارید، چرا که قانون اجرا نمی‌شود. سازمان برای حرکت مسلحانه کاملاً زمینه‌سازی می‌کند و به هواداران این‌طور وانمود می‌کند که مبارزه مسلحانه و براندازی جمهوری اسلامی، تنها راه نجات آنها است.



به هر حال می‌بینیم که رجوی برنامه‌ریزی قبلی کرده است و به قول آقای دکتر حسین رفیعی (از اعضای روند جدایی)، سازمان در این سال اعلامیه جنگ تمام عیار با جمهوری اسلامی را منتشر می‌کند. بعدها من متوجه شدم که تحلیلی با عنوان تحلیل تابلو، که به ظاهر دست‌خط خود مسعود رجوی بوده و در آن دو تابلو شامل تابلوی جمهوری اسلامی و تابلوی سازمان کشیده شده است. در تابلوی جمهوری اسلامی، رجوی تحلیل کرده چنانچه با بنی‌صدر یکی شوند به طور قطع رژیم را جارو خواهند کرد. ماجرای اعلامیه جبهه ملی بر سر احکام اسلامی و موضع امام و طرح عزل بنی‌صدر حرکت ۳۰ خرداد ۶۰ را جلو انداخت. آقای مهندس عزت‌الله سحابی گفته است که چند روز مانده به ۳۰ خرداد، جلسه‌ای با این‌ها داشتم که سعی کردند مرا قانع کنند که رژیم جمهوری اسلامی خطری بزرگ بوده و درگیری مسلحانه اجتناب‌ناپذیر است. به یاد دارم رجوی بعدها گفت که آقای خمینی با فتانت ضدانقلابی، مانع ما شد.

به نظر می‌رسد که تحلیل تابلو خیلی مهم باشد، زیرا سرنوشت سازمان را روشن کرد. اصطلاحاتی مانند [آیت‌الله] خمینی غاصب است، [آیت‌الله] خمینی میوه‌چین و موج‌سوار است و انقلاب را مصادره کرده است و با تأکید بر نکاتی مانند نیروی ما نیم‌میلیون نفر است و رأی من در انتخابات نیم‌میلیون و رأی بنی‌صدر ۱۱ میلیون است، روی هم ۱۱/۵ میلیون رأی داریم و می‌توانیم کشور را جارو کنیم. رجوی با این آمار، مهندسی براندازی کرده بود، منتها به نظر می‌رسد تاریخ (۳۰ خرداد ۶۰) به وی تحمیل شد، یعنی عزل بنی‌صدر تاریخ شروع درگیری را جلو انداخت.» (قنبری تهرانی، ۱۳۸۷، ۱۰۱)

عطش قدرت جدای از تعجیل برای کسب آن آفت دیگری بود که مرکزیت سازمان با آن دست‌به‌گریبان بود به نظر می‌رسد رهبری سازمان با توجه به خود بزرگ‌بینی ناشی از نقش مبارزاتی خود به کمتر از رهبری نظام جدید یا حداقل مقام دوم و سوم پس از آن قانع نبود. از همین رو رجوی از پذیرش پیشنهاد پست شهرداری تهران استنکاف کرد. برخی حتی از رایزنی برای سپردن پست نخست‌وزیری توسط بنی‌صدر به رجوی خبر داده بودند.

گرچه هادی غفاری مدعی است رجوی از پذیرش پیشنهاد سمت شهرداری تهران که از سوی آیت‌الله بهشتی مطرح شده بود خودداری کرد اما حسین رفیعی از قول بهزاد نبوی می‌گوید ما (بهزاد نبوی و دوستانش) بنی‌صدر را از تصمیم‌اش برای شهردار کردن رجوی منصرف کردیم. هادی غفاری می‌گوید: «آقای رجوی این گفت‌وگو را خواهد خواند، اگر من دروغ می‌گویم از همان‌جا برایم پاسخ بفرستند. من در جلسه‌ای بودم که آقای بهشتی به آقای رجوی پیشنهاد داد که شهردار بشود. گفت نمی‌خواهم، شما خودت برو شهردار شو. توده مردم ممکن است به این تعبیرها آشنا نباشند ولی از آن‌جا که نمونه‌های آن را سال‌های اخیر در گروه‌های داخلی خودمان هم دیده‌ایم، می‌توان برای تقریب به ذهن گفت آن‌ها تمامیت‌خواه مطلق بودند.

جلسه درباره مسائل انقلاب بود و من هم حضور داشتم. آقای بهشتی از موضع شورای انقلاب به آقای رجوی پیشنهاد داد که ما شما را شهردار اعلام کنیم و در شورای انقلاب هم مطرح کنیم، ولی آقای رجوی گفت: «نخیر، اگر شهرداری شغل است خودتان بردارید.» فکر می‌کنم آقایان مانیان، مهندس بازرگان و احتمال می‌دهم آقای علی‌اکبر ناطق‌نوری هم بودند و چند نفر دیگر، جلسه شورای انقلاب بود.» (غفاری، ۱۳۸۵، ۳۸)

همین مضامین از سوی حسین رفیعی از اعضای روند جدایی از سازمان تکرار می‌شود:

«من در اوایل صحبت آقای بهزاد نبوی را مثال زدم که من گذشته ایشان را تأیید می‌کنم آدم مبارز و دموکراتی بود، در یک جبهه همگام با مارکسیست‌های ملی و صادقی مثل مصطفی شجاعیان، مبارزه می‌کرد ولی بعد از انقلاب، ایشان حتی در یک مصاحبه‌ای که چند وقت پیش کرده به بنی‌صدر انتقاد می‌کند و یکی از دلایل انتقادش این است که بنی‌صدر می‌خواست مسعود رجوی را شهردار تهران کند و ما فوری رفتیم و نگذاشتیم.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۵)

این مدرک به خوبی نشان می‌دهد بنی‌صدر همچون حزب جمهوری اسلامی بر این عقیده بود که با دادن پست‌های درجه دوم به اعضای سازمان

می‌توان آن‌ها را به انقلاب جذب کرد اما این خود سازمان بود که از پذیرش این مناصب خودداری کرد یا طبق روایت رفیعی برخی مانع‌تراشی نمودند. بیان این مسئله تاریخی نظریه توافقی تلویحی درون حاکمیت برای ندادن پست‌های کلیدی به عناصر مجاهدین خلق را که پیش‌تر از سوی محسن موسوی تبریزی حاکم شرع دادگاه انقلاب در آن هنگام در گفت‌وگو با مجله چشم‌انداز ایران مطرح شده تا حدودی مردود می‌سازد. و این نکته اساسی را روشن می‌سازد که حزب جمهوری اسلامی خواهان جذب حداکثری نیروها حتی چهره‌های سیاسی غیرهمگرا مانند مسعود رجوی، بنی‌صدر، پیمان، سامی، اعظم طالقانی و دیگران بوده است اما به شرط اساسی تعامل آن‌ها با حزب جمهوری به عنوان رهبران حاکمیت جدید.

آن‌چه روشن است رهبری سازمان حاضر نبود با وعده‌های به زعم خودش ناچیز، با رهبران جدید جمهوری اسلامی وارد تعامل شود بلکه آن را نوعی فریب و حق‌السکوت می‌دانست:

«پس از اسفند ۱۳۵۹، علیه امام، روشن و صریح حرف می‌زد. وقتی اشاره می‌کند که باید حق به‌حق‌دار برسد، یعنی رهبری را باید به دست گرفت. تمام کسانی که سازمان را می‌شناختند و با رجوی و همفکران او زندگی کرده بودند معتقدند که عطش سازمان و شخص رجوی را نمی‌شد با یک وکالت مجلس، یا کمیته امداد و یا شهرداری سیراب کرد.

نگاهی که معتقد است ارتجاع [منظور روحانیت]، انقلاب را غصب کرده و غاصب است و انقلاب باید به صاحب اصلی آن بازگردد، چگونه با پست شهرداری یا جهاد سازندگی قانع می‌شود؟ آن‌ها معتقدند که تنها و تنها مشی مسلحانه و چریکی جوابگو است و آوانگارد آن سازمان است. سازمان از روز اول انقلاب درصدد برخورد با امام بود. کسی که امام را موج‌سوار می‌داند، تلاش می‌کند که او را از بالای موج به زیر بکشد، منتها شرایط را مساعد نمی‌دیدند و می‌گفتند اکنون باید یاران نزدیک امام را زد و پس از اسفند ۱۳۵۹ برخورد با امام را شروع کردند.» (قنبری تهرانی، ۱۳۸۷، ۱۰۴)

## ج) فقدان برنامه‌ریزی

سردرگمی در برنامه‌ریزی تا حد زیادی به فقدان تجربه سیاسی و حکومتی سازمان باز می‌گشت. تحلیل‌های بسیار نازل از میزان حمایت‌های مردمی نشان از تجربه سیاسی اندک آن‌ها داشت. جبهه ملی و نهضت آزادی که تجربه ملی شدن صنعت نفت را از سر گذرانده بودند و رهبران آن غالباً دهه ششم و هفتم زندگی خود را سپری می‌کردند از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آموخته بودند حمایت مردمی تنها مسیر تعیین‌کننده در تصاحب قدرت نیست. در مقابل سازمان مجاهدین خلق با رهبرانی کم سن و سال و پراثری در برابر شوک پیروزی سریع انقلاب هنوز غرق در تردیدهای ایدئولوژیکی (مراحل تکوین انقلاب سوسیالیسی) و سرگشتگی از تحولات سریع انقلاب بودند که در نهایت به طرد سازمان انجامید. به‌طور خلاصه سرعت تحولات سیاسی، بی‌تجربگی در کسب قدرت، تکیه بر اصول مبارزه چریکی پیش از انقلاب، تأکید بر اصول مبارزه سیاسی منسوخ شده مبتنی بر تقسیم‌بندی‌های کلاسیک مارکسیستی مرتجع - پیشرو یا اپورتونیست (اپورتونیست=فرصت طلب یا به اصطلاح میوه‌چین ثمرات انقلاب) راست - اپورتونیست چپ و خرده بورژوا (بازاری) - بورژوا (سرمایه‌داری) - پرولتاریا (کارگر) و غیره سازمان را از درک عمق تحولات عاجز ساخته بود و قدرت برنامه‌ریزی سیاسی گام‌به‌گام که لازمه کسب قدرت سیاسی است از آن‌ها سلب کرده بود.

سعید شاهشوندی به عدم برنامه‌ریزی و ناتوانی سازمان در جهت‌دهی و تدبیر امور در شرایط بحرانی سال ۱۳۶۰ اشاره می‌کند:

«به نظر می‌رسد رهبری مجاهدین در روزهای خرداد و به‌خصوص در روزهایی که بنی‌صدر ابتدا از فرماندهی کل قوا (در ۲۰ خرداد ۶۰) و بعدها هم با طرح لایحه عدم صلاحیت سیاسی در مجلس از ریاست جمهوری (۲۵ خرداد تا اول تیر) حذف می‌شود، حالت گیجی داشته و تلوتلوخوران حرکت می‌کند؛ تا آن‌جایی که من در جریان بودم و تاکنون هم خلاف آن ثابت نشده است، در طی این ماه، هیچ جمع‌بندی روشن، مشخص، صریح و دقیقی نسبت به مراحل استراتژی و کارهایی که سازمان می‌خواهد انجام دهد وجود نداشت. به همین

دلیل در سطوح مختلف سازمان اقداماتی صورت می‌گیرد گاه متضاد و متناقض با حرکات بخش دیگر. اگر سازمان، برنامه‌ای مشخص برای درگیری و مبارزه مسلحانه با حکومت داشت، به هر حال در سطوح مدیریتی این سازمان، در بدنه و کادرهای آن آمادگی‌هایی باید صورت می‌گرفت، در حالی که چنین حالتی وجود نداشت.» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۱۰۱)

تحلیل متعصب و بسته عامل دیگر فقدان برنامه‌ریزی برای تعامل با هژمونی (تسلط) موجود به عنوان واقعیتهای انکارناپذیر و اجتماع به عنوان ساختاری بسیار پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی بود.

«سران مجاهدین خلق در برقراری نسبتی صحیح با فضای اجتماعی انقلاب اسلامی دچار نوعی گنگی بودند. آن‌ها پس از هفت سال با اجتماع ارتباط برقرار کرده و از فضای سیاسی بسته زندان به فضای سیاسی باز در اوج اعتراض‌های مردم در سال ۱۳۵۷ وارد شده بودند. آن‌ها در فضای انقلاب، تظاهرات و اعتراض‌های خیابانی تنفس نکرده بودند، از این رو در چارچوب مناسبات و گفتمان محدود و بسته زندان، خیال باز تولید وجهه سیاسی خود را داشتند و اصولاً دریافتی نادرست از شرایط داشتند؛ این باعث شده بود که پس از انقلاب باشکوه میلیونی، بخواهند از طریق جنگ چریکی شهری، یک نظام نوپا و دارای مشروعیت بسیار بالا را به چالش بکشند. اصولاً مشی چریکی الزاماتی دارد که حداقل آن بحران مشروعیت در حکومت است، حال آن‌که مشروعیت نظام در بالاترین حد خود قرار داشت.

تحلیل‌های سازمان طی سال‌های متمادی درون رژیم پهلوی شکل گرفته بود، گویی سازمان هنوز در فضای این رژیم بود و تنفس در فضای جمهوری اسلامی را یاد نگرفته بود. کژاندیشی در تفکر سازمان تا به آن حد رسید که انتظار داشت عصر روز ۳۰ خرداد ۶۰، یک‌تنه جمهوری اسلامی را سرنگون کند. این انحراف و اعوجاج را بعدها در تحلیل‌هایی مانند «زدن سرانگشتان نظام» و یا «زدن تیر خلاص» و... نیز می‌بینیم.» (قنبری تهرانی، ۱۳۸۷، ۱۰۵)

د) ارزیابی نادرست از حمایت‌های مردمی به نظر می‌رسید توهم حمایت توده مردم از سازمان و این ادعا که سازمان محوریت مبارزه اصلی انقلاب را عهده دار بوده است باعث شده بود آن‌ها رهبران خود را در سطح رهبران نهضت ببینند. شواهد ظاهری به‌دست آمده از حضور اقشار مردم در میتینگ‌ها و استقبال از جراید و تشکیل شاخه‌های مردم نهاد موسوم به «میلشیا» این گمان را تقویت کرده بود. سعید شاهسوندی در مورد توهم ناشی از تصور توده‌ای شدن سازمان می‌گوید:

«در آن ایام سازمان دچار چند مشکل اساسی است: تحلیل غلط از شرایط آن روزگار که گویا سازمان توده‌ای شده است... در تشکیلات «سازمان» گونه با انضباط آهنین و سلسله مراتب بالا به پایین، گزارش‌های تشکیلاتی ناخواسته آن‌گونه که رهبری مایل است نوشته و تنظیم می‌شود. چنان گزارشاتی از پایگاه گسترده متحدان سیاسی، از پایگاه توده‌ای سازمان و از ناتوانی نیروهای حاکمیت در مقابله با تشکیلات انقلابی خبر می‌دهند. (نقش ایدئولوژی در ندیده گرفتن و یا کوچک شمردن مشکلات واقعی)..... آن روی سکه، کم‌بها دادن به نیروهای حاکمیت می‌باشد. نشناختن روحیات شخصی و اعتقادی آیت‌الله خمینی و نیز کم‌بها دادن به نقش مرجعیت مذهبی و رهبری سیاسی که در وجود ایشان متمرکز شده بود... حیثیتی کردن هر ماجرا، بر متنی از تحولات شتابان و گاه ساعت به ساعت، باعث می‌شود که رهبری مجاهدین گیج و تلو تلوخوران موضع‌گیری سیاسی کند. نیروهای خود را تحریک و به ظاهر بسیج کند اما درست سر بزنگاه یعنی جایی که آیت‌الله خمینی آن پیشنهاد را می‌دهد «سنکپ» تشکیلاتی می‌کند.» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۶۱)

ایشان در ادامه یکی از دلایل عمده پیدایش تصور غلط حمایت توده مردم را تیراژ بالای نشریه پیام مجاهد می‌داند که به‌صورت غیررسمی توسط جوانان حامی سازمان در مناطق مختلف در دهه‌های موقت توزیع می‌شد:

یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها تیراژ و آمار نشریه مجاهد بود. من از اولین شماره تا آخرین شماره در تحریریه آن کار کردم. مکانیزم تعیین تیراژ نشریه به این ترتیب بود که از طریق بخش‌های اجتماعی سازمان نظیر دانشجویی و کارگری و نیز بخش دانش‌آموزی و محلات که نشریه را به صورت بساط‌های خیابانی پخش می‌کردند، میزان فروش و پخش شماره پیشین آمارگیری می‌شد. از میزان نشریات پخش شده و برگشتی‌ها، یک ضریب به دست می‌آمد. دومین ضریب از سوژه‌های روز و مقالات نشریه به دست می‌آمد. از این دو پارامتر، تیراژ نشریه به دست می‌آمد. این دو پارامتر، تیراژ نشریه را تعیین می‌کرد. دفتر نشریه مجاهد از سال ۵۹ دیگر به صورت نیمه مخفی و از سال ۶۰ کاملاً مخفی بود.

جالب است بدانید، ما توانسته بودیم آماری از تیراژ نشریات گوناگون را از طریق ارتباطاتی که در وزارت ارشاد داشتیم به دست بیاوریم. تیراژ روزنامه جمهوری اسلامی (ارگان حزب جمهوری اسلامی) چیزی بین ۳۰ تا ۵۰ هزار نسخه بود، تیراژ روزنامه انقلاب اسلامی به ۹۰ تا ۱۰۰ هزار رسیده بود و تیراژ روزنامه مجاهد از ۸۰ هزار شروع شد و به ۱۵۰ تا ۲۵۰ هزار نسخه رسید. بالاترین تیراژ نشریه مجاهد ۴۵۰ هزار نسخه بود. این عدد، عددی بسیار فریب‌دهنده بود؛ یعنی سازمان توانسته بود با تمرکز کلیه نیروهای معترض به حاکمیت و سخنگوی آن‌ها شدن، چنین تیراژی را برای نشریه کسب کند...

تیراژ بالا، شرایط اجتماعی ظاهراً مساعد، یعنی تصور «تعادل ناپایدار» از حاکمیت، حاکمیتی که در رأس هرم قدرت دچار دودستگی و ناتوانی است، آمار تظاهرات مادران، حضور چندین هزار نفر در کلاس‌های آموزش ایدئولوژی مسعود رجوی که با نام «تبیین جهان» در دانشگاه صنعتی شریف برگزار می‌شد و هفته‌های متوالی ادامه داشت.

همین‌طور روابط گسترده تشکیلاتی سازمان که در هر شهر و شهرستان و حتی بخش، نیروی تشکیلاتی داشت، همگی دست به دست هم داد و این تصور و تحلیل را برای سازمان پدید آورد که توده‌ای شده و قادر است به عنوان آلترناتیو وارد صحنه اجتماعی بشود.» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۶۲)

از سوی دیگر بنی‌صدر در اوایل انقلاب در کنار سخنرانی های پرشورش روزنامه انقلاب اسلامی را از طریق اخذ موافقت اعضای شورای انقلاب تأسیس نمود که در آن دیدگاه‌های عمومی انقلابیون به‌خصوص جریان مذهبی و سخنان آیت‌الله خمینی منعکس می‌شد. تیراژ این روزنامه در اواخر آذرماه سال ۱۳۵۹ به ۳۲۰ هزار نسخه در روز رسید که رکوردی بی‌سابقه بود. تیراژ بالای روزنامه به معنی تعداد بالای خوانندگان و تعداد افرادی بود که اخبار روزنامه و به ویژه کارنامه روزانه رئیس‌جمهور را دنبال می‌کنند. و این خود عامل اشتباه در ارزیابی درست تعداد هواداران پای کار رئیس‌جمهور بود.

رئیس‌جمهور در خاطرات روز ۵۹/۹/۲۹ چنین می‌نویسد:

«برای رفتن به خوزستان به منزل آمدم. از روزنامه آمده بودند و درباره مشکل چاپخانه می‌گفتند که تیراژ روزنامه به ۳۲۰ هزار رسیده است. اما برای چاپ مشکلی پیش آمده است. من به آن‌ها گفتم اگر این تعداد خوانندگان به روزنامه شما اقبال کرده‌اند، همان‌طور که روزهای اول اقبال کرده بودند حالا هم گمان می‌کنم حاضر می‌شوند و به شما کمک می‌کنند تا این روزنامه را بیشتر از این چاپ کنید. این‌که من باز تأکید دارم، آن است که کمتر یا حتی اصلاً وارد زد و خورد و جدال و آنچه که من «موازنه وجودی» می‌گویم نشوید و در یک خط «موازنه عدمی» در رابطه با «خدا» مطلب بنویسد، چون جست‌وجوی واقعیت‌ها و حقیقت‌ها و بازگو کردن آن‌ها تأثیرات عمیق‌تر و زیاتری به‌جای می‌گذارد.» (انقلاب اسلامی، ۵۹/۱۰/۱۶)

تیراژ روزنامه ارگان سازمان بعلاوه روزنامه رئیس‌جمهور حدود ۸۰۰ هزار نسخه در مقطع اواخر سال ۱۳۵۹ بود و این خود نشان از توجه توده مردم به آن‌ها در برابر رقیب و به ظاهر مشوق خوبی برای ائتلاف ولو در حداقل‌ها برای مقاومت در برابر حریف قدرتمند بود.

برای نتیجه‌گیری از مرور آنچه در مورد ائتلاف گفته شد باید کیفیت ائتلاف را مورد توجه قرار داد. علی‌رغم چهار عاملی که سازمان را به سوی رئیس‌جمهور سوق می‌داد و پیش‌تر آن‌ها را برشمردیم وجوه اختلاف بسیار بیشتری وجود داشت که جدا از اختلاف در ایدئولوژی، بخش مهمی از آن



مربوط به ساختار شخصیتی رئیس‌جمهور بود، و آن عدم هماهنگی وی با نیروهای سیاسی که در دوره مبارزات نیز خود را نشان داده بود. تصور این‌که مسعود رجوی و بنی‌صدر در ائتلافی بتوانند شرکت کنند در همان زمان هم امری قابل هضم نبود، زیرا هر دو مدعی رهبری سیاسی بودند. این‌که وحدت در عین اختلاف چگونه ائتلافی خواهد بود بیشتر به بی‌قاعدگی رقابت‌های سیاسی باز می‌گردد که بر منطقی استوار نیست و این‌که دشمن دشمن من دوست من می‌تواند باشد و دوست دوست من، می‌تواند دوست من باشد. یا این‌که برای کسب قدرت می‌توان اختلافات را به‌طور موقت کنار گذاشت تا پیروزی به دست آید و پس از آن به بحث در مورد اختلاف‌های فکری پرداخت. از این توضیحات می‌توان دریافت ائتلاف بنی‌صدر با سازمان مجاهدین از سر ناچاری و تاکتیکی بوده است و نه استراتژیک و ریشه‌ای و به راحتی می‌شد پیش‌بینی کرد که چنین ائتلافی چه سرنوشتی خواهد داشت.

اکبر هاشمی رفسنجانی از جمله افراد تأثیرگذار در آن دوره علل سقوط بنی‌صدر را نفوذ عناصر رژیم پهلوی و اعضای مجاهدین خلق در دفتر رئیس‌جمهور و همین‌طور دیدگاه‌های لیبرالیستی او می‌داند:

«پس از انتخاب آقای بنی‌صدر به عنوان رئیس‌جمهور، وی بسیار امیدوار بود که اداره مملکت را در قبضه خود بگیرد و بر مسیر و اندیشه خود آن را پیش ببرد؛ اما انتخاب اکثریت نیروهای انقلابی و مبارز به عنوان نماینده مجلس و سپس انتخاب آقای رجایی به عنوان نخست‌وزیر، این آرزوی غیرمنطقی را بر باد داد و کم‌کم راه وی را از مسیر نیروهای انقلابی جدا ساخت و او را به بیراهه عوامل وابسته و ضدانقلاب برد.

در این جریان علاوه بر روحیه کیش شخصیت و خودپسندی شخص بنی‌صدر، نفوذ عوامل منافق و برخی از عناصر فاسد رژیم پهلوی به حلقه پیرامونی او، تأثیر بسیاری در دوری وی از نیروهای انقلابی داشت و البته نباید از نقش دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور که به عنوان ستادی برای حضور مداوم و برنامه‌ریزی شده مخالفین انقلاب عمل می‌کرد، در شدت بخشیدن به این دوری غافل بود.

شاید سخنان بی‌پروای روز ۱۷ شهریور، نقطه آغاز سراسیبهی تندی بود که بنی‌صدر به آن گام گذاشت، زیرا تا این تاریخ اختلاف بین رئیس‌جمهور با مجلس و نخست‌وزیر و حتی انتقاد وی از حزب جمهوری اسلامی برکسی پوشیده نبود، ولی طرح علنی این اختلافات با آن شدت و حدت، همه ناظران سیاسی را متحیر و شگفت‌زده کرد و حتی امام(ره) را متقاعد ساخت که به ما اجازه دفاع دهند.

معلوم بود که جمع ما نیز از این به بعد نمی‌توانست بنشیند و در حالی که بیشترین تلاش و کوشش را در راه انقلاب، امام و مردم دارد، به دوری از مردم و امام متهم شود. صحبت‌های من مبنی بر ضرورت روشن شدن ذهن مردم نسبت به این اختلاف‌ها و اعلام آمادگی‌ام برای بیان عدم توافق صددرصد با آقای بنی‌صدر و تأکیدم بر این‌که «همان‌قدر که آقای بنی‌صدر از حکومت مکتبی‌ها احساس وحشت می‌کنند، ما هم به همان اندازه از حکومت لیبرال‌ها وحشت داریم و نمی‌توانیم بعد از انقلاب تحمل بکنیم که لیبرالیسم به نحوی بر کشور حکومت بکند که انقلاب به کلی نابود بشود. کاری که اسلام، رهبری، شهدا و مردم با آن موافق نیستند»، و همچنین موضع‌گیری‌های سایر دوستان ما، از یک طرف، مسیر تحولات آینده را روشن‌تر ساخت و از طرف دیگر به بنی‌صدر نشان داد که ما نیز حرف بسیاری برای گفتن داریم؛ هرچند که عموماً از گفتن آن پرهیز می‌کنیم.» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵، ۲۱۰)

در اواخر کار هنگامی که بنی‌صدر از همکاری با روحانیون(به استثناء آیت‌الله خمینی) برای رسیدن به اهدافش ناامید شده بود آن‌ها را به عنوان سد راه خود دید و در این موضع با مجاهدین خلق هدف مشترکی یافت که می‌توانست با آن‌ها همکاری کند. از طرفی مجاهدین خلق از همان ابتدا با حاکمیت روحانیون(به اصطلاح خودشان مرتجعان) مخالف بودند. به نظر می‌رسد ائتلاف بنی‌صدر و سازمان در راه رسیدن به چنین هدفی به‌صورت کاملاً تاکتیکی، موقتی، شتاب‌زده و بدون برنامه‌ریزی قبلی شکل گرفته است. حاصل کار روی‌آوری به تقابل و در انتها کینه‌ورزی تشدید شونده بود که جایگاهی در سیاست دموکراتیک مدرن نداشت. برخی معتقدند بنی‌صدر تحت

تأثیر فشار رقیب به راه مخالفت با روحانیت رفت. فضل‌الله صلواتی معتقد است در نهایت بنی‌صدر وسیله تسویه حساب مجاهدین با روحانیون شد: «احساس من این است که آن‌ها می‌خواستند به این وسیله در مقابل روحانیت بایستند و در این مسیر از بنی‌صدر استفاده ابزاری بکنند. مخصوصاً مجاهدین در نشریات اول انقلاب، روحانیت را ارتجاع می‌گفتند. در صورتی که ما روحانیون خیلی فعال و شایسته‌ای هم داشتیم که روشنفکر هم بودند. احساس من این بود که این‌ها می‌خواستند از بنی‌صدری که قبلاً مخالف مجاهدین بود و در خارج از کشور با این‌ها درگیری داشت، به عنوان کسی که یازده میلیون رأی آورده بود، استفاده ابزاری بکنند. این برای خارج کردن روحانیون از صحنه بود که البته موفق نشدند، عدم موفقیت‌شان هم به خاطر خشونت‌هایی بود که در پیش گرفتند. برخی تزه‌های سیاسی می‌تواند موفق باشد، ولی اگر با خشونت توأم شد، دیگر به درد نمی‌خورد.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۱۸، ۳۰)

عبدالمجید معادی‌خواه از روحانیون مبارز و عضو شاخص حزب جمهوری نیز چنین دیدگاهی را مطرح می‌سازد. او وحدت مجاهدین و بنی‌صدر را وحدتی تاکتیکی و نه از روی اعتقاد و دیدگاه یکسان می‌داند، اتحادی برای تقابل با جریان سیاسی مقابل. ببینید:

«یک واقعیتی هم در این مسئله بود ولی در تضادها و تخاصم‌هایی که بود آن سازمان در ایران خیلی مؤثر بود، بیش از تعداد و شماره‌ای که داشت. این هم به دلیل سوابق و سازماندهی‌ای بود که داشت و بنابراین خیلی اثرگذار بود و اگر کسی می‌خواست در معادلات قدرت با یک حریفی دست و پنجه نرم بکند این مهم بود که این‌ها در کنار او قرار بگیرند. گاهی تعیین‌کننده به نظر می‌رسیدند و چنین چراغ سبزی از جانب آن سازمان به بنی‌صدر نشان داده شده بود. البته آقای بنی‌صدر هم می‌دانست که گروه رجوی مانند او فکر نمی‌کند و هم مجاهدین می‌دانستند که آب‌شان با او در یک جوی نمی‌رود. اما می‌گفتند در مقابل یک دشمن سوم ما با هم یکی می‌شویم و این حزب جمهوری اسلامی بود. بنابراین برای زدن حزب آن‌ها به بنی‌صدر می‌گفتند ما

حاضریم امکانات خودمان را در اختیار تو قرار دهیم. از آن طرف بنی‌صدر هم پیش خودش می‌گفت برای مقابله با انحصارطلبی این حزب من از این‌ها استفاده می‌کنم. اما مجموع خصوصیتی که آن‌ها داشتند این‌گونه نبود که کسی بتواند از آن‌ها استفاده کند بدون این‌که آن‌ها اهداف خودشان را پیش ببرند. لذا دفترهای هماهنگی که در ایران به وجود آمد در واقع در اختیار آن سازمان قرار می‌گرفت. این یک بحث تاریخی است و ممکن است این‌قلت‌های زیادی به آن وارد بشود. آقای بنی‌صدر در آن موقع به من گفت که اشتباه می‌کنی و من می‌خواهم این‌ها [مجاهدین خلق] را جذب کنم.» (خبر آنلاین، ۹۱/۴/۱۱)

شواهدی نیز وجود دارد که طرف مقابل، یعنی سازمان مجاهدین خلق نیز دقیقاً همان برداشتی که بنی‌صدر از ائتلاف موقت داشت، مدنظر داشت، وحدتی نه بر پایه اصول بلکه تنها برای حذف رقیب مشترک از صحنه سیاسی، سازمان در تحلیل داخلی خود بنی‌صدر را تنها وسیله‌ای برای رسیدن به هدف ترسیم می‌کند که باید سوار آن شد و به مقصد رسید. سازمان خود را اصل و بنی‌صدر را فرع به حساب می‌آورد، اما اذعان داشت نیروهای وی در سطح جامعه بیشتر هستند و لذا باید برای رسیدن به قدرت از نیروهای پیاده نظام حامی بنی‌صدر استفاده نمود. در یکی از تحلیل‌های درون سازمانی که در یکی از خانه‌های تیمی مجاهدین خلق یافته شده چنین آمده است:

«... بنابراین ترکیب نیروها با این شکل است که دکتر [بنی‌صدر] دارای نیروهای طیف وسیع و گسترده ولی پراکنده است. ولی نیروهای ما متشکل است بنابراین، نیروهای دکتر را باید روی دوش خودمان بکشیم یعنی سازمان اصل و بنی‌صدر شرط است. یعنی بنی‌صدر چشم‌اندازی است که مال خود سازمان است و این را هم باید قبول کنیم که نیروهای آن‌ها خیلی بیشتر است در این صورت اگر ما کار را انجام بدهیم و حرکت کنیم آن‌ها هم کار می‌کنند و فعالیت می‌کنند که البته ویژگی‌های ترقی خواهی در دکتر وجود دارد.» (موسوی اردبیلی، ۱۳۶۴، ۶۸۶)

محمد مهدی جعفری از اعضای سابق نهضت آزادی ایران هم تحلیلی شبیه عناصر سازمان را ارائه می‌دهد. وی معتقد است علت حمایت مجاهدین خلق از بنی‌صدر، استفاده از او برای کسب قدرت بوده است:

«دو جناح مشخص بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی در مقابل هم قرار داشتند. حزب جمهوری اسلامی در وجود شهید بهشتی متبلور شده بود، بنی‌صدر هم که خودش با تمام اعوان و انصارش بود. کسانی که در مجلس و خارج از مجلس قرار داشتند، نمی‌توانستند مستقل و بی‌طرف بمانند. باید یا این‌طرفی می‌شدند یا آن‌طرفی. به بیرون از مجلس کار نداشتیم اما حقیقتاً در درون مجلس ما ۱۵ نفر بودیم که بی‌طرف بودیم و نه وابسته به این طرف بودیم نه آن طرف. در جریان عدم کفایت سیاسی عرض می‌کنم که به خود من چه گفتند. جناح نهضت آزادی می‌دید که در مقابل آقای بنی‌صدر ایستاده‌اند و نمی‌گذارند که بنی‌صدر به شکل قانونی وظیفه خودش را انجام دهد. به نظر من آن‌ها به این شکل رفتند که شاید در مقابل حزب جمهوری اسلامی هم قرار گرفتند. گروه سازمان مجاهدین خلق هم همیشه به دنبال قدرت بودند. خودشان را یک سر و گردن از همه بالاتر می‌دانستند. مسعود رجوی نه در ریاست جمهوری و نه در مجلس نتوانسته بود شرکت کند، از این جهت حزب جمهوری اسلامی را مسئول می‌دانست. لذا واکنش طبیعی یک قدرت‌طلب که همیشه به دنبال قدرت است، وقتی می‌بیند رقیب در مقابل کسی قرار گرفته که می‌تواند از آن شخص استفاده کند، می‌آید طرف بنی‌صدر را می‌گیرد. بنی‌صدر هم همیشه دنبال قدرت بود و می‌خواست در قدرت باقی بماند. این است که از آقای خلیجالی استفاده می‌کرد، از سازمان مجاهدین خلق استفاده می‌کرد، اگر نهضت آزادی به سمتش می‌رفت، کاملاً با آغوش باز می‌پذیرفت. هر کس که می‌رفت، می‌گفت وظیفه این‌ها است که از من طرفداری کنند، بنابراین استقبال می‌کرد. من هنوز هم نمی‌گویم نهضت آزادی روی قصد خاصی از بنی‌صدر حمایت کرد اما حمایت سازمان مجاهدین خلق مشخصاً برای این بود که به اهداف خود برسند و بنی‌صدر را وسیله قرار دهند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

هر نوع تعامل سیاسی دوطرفه ممکن است با داد و ستد حامل‌های قدرت سیاسی از هر نوع (پول، شهرت، موقعیت اجتماعی و قدرت نظامی) همراه باشد. تعامل بنی‌صدر-سازمان از این جهت قابل تبیین است. اصولاً استفاده بنی‌صدر از سازمان مجاهدین خلق نمی‌تواند بدون پرداخت هزینه بوده باشد. هزینه‌ای که بنی‌صدر بابت استفاده از قدرت نظامی سازمان مذکور پرداخت حسن شهرت و موقعیت اجتماعی بود که تا حد زیادی آن را در درگیری‌های سیاسی با جناح رقیب از دست داده بود و تتمه آن را نیز در برابر این سازمان هزینه کرد. در مقابل سازمان تکیه‌گاه موقتی از مشروعیت درون حاکمیت را با خود همراه ساخت.

حسین رفیعی از اعضای جداشده سازمان مجاهدین خلق ائتلاف سازمان با بنی‌صدر را تاکتیکی و نه اصولی می‌داند. تلاش در جهت کشاندن بنی‌صدر به دنبال سازمان و استفاده از وجهه بین‌المللی رئیس‌جمهور معزول.

«مشخصه دیگری را که ما در آن نامه آوردیم، تنگ‌نظری سیاسی آن‌ها بود، نزدیک شدن به بنی‌صدر اصولی نبود، فقط یک تاکتیک بود. موقعی که به بنی‌صدر نزدیک شدند دیدند بنی‌صدر یک محمل و بستر مناسبی است که به حکومت برسند. بنی‌صدر یک وجهه قانونی داشت. به هر حال ده، یازده میلیون رأی داشت و در محافل بین‌المللی می‌توانستند روی این تبلیغ کنند. با قدرت تشکیلاتی خود، بنی‌صدر را در جهت اهداف سازمان کانالیزه کردند. البته او هم خصلتاً چنین زمینه‌ای را داشت. اگر حتی موفق هم می‌شدند این‌ها با بنی‌صدر نمی‌توانستند دوام بیاورند. همان‌طور که بعدها که شورای ملی مقاومت را تشکیل دادند، و گروه‌های دیگری که این‌ها را نمی‌شناختند به این‌ها پیوستند بعداً همه به جز چند شخصیت معدود، از شورا جدا شدند.» (چشم انداز ایران، شماره ۱۵، ۷۷)

در مقطع اوایل سال ۱۳۶۰ خطای استراتژیک رئیس‌جمهور و رهبری سازمان مجاهدین به صورت فزاینده و تشدید شونده در هم ادغام می‌شود و احساس خطر براندازی برخی جریان‌های درون نظام را به مقابله خشن با این

حرکت شتابان برمی‌انگیزد. محاسبه اشتباه دو طرف ائتلاف از امکانات و میزان حمایت مردمی مهم‌ترین خطای تحلیل آنان بود.

«نکته دیگر در مورد سازمان این است که سران سازمان در مورد توان و امکانات خود همواره دچار خودشیفتگی و بزرگان‌دیشی بودند. ۱۱ میلیون رأی بنی‌صدر و ۵۰۰ هزار رأی رجوی در انتخابات مجلس، آن‌ها را در ۳۰ خرداد، دچار غرور کرد.

همین‌جا اشاره کنم که آن‌ها از هژمونی گفتمان امام خمینی و انقلاب بی‌اطلاع بودند. آیا ۱۱ میلیون رأی بنی‌صدر به واقع ۱۱ میلیون مخالف امام بود، یا برعکس رأی بنی‌صدر ناشی از این بود که وی خود را پیرو امام معرفی می‌کرد؟! رهبری امام خمینی بلامنازع بود. مشروعیت بنی‌صدر، مشروعیت تبعی بود، زیرا رهبری امام خمینی در افکار عمومی تنها عنصر مشروعیت‌بخش جمهوری اسلامی بود.» (قنبری تهرانی، ۱۳۸۷، ۱۰۵)

ابراهیم یزدی وزیر خارجه دولت موقت به دعوت مجاهدین خلق از وی برای همکاری با آن‌ها اشاره می‌کند و معتقد است رهبران سازمان از جهت گرایش یافتن به مبارزه خیابانی بر علیه نظام دچار اشتباه محاسبه شدند:

«مسعود رجوی و موسوی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم، در خیابان عین‌الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی، خواهرزاده‌ام، که به مرکزیت سازمان نزدیک بود و در دوران شاه هم زندان رفته بود هماهنگ می‌شد. استنباط من در مجموع این بود که این‌ها دچار نوعی تخیلات انقلابی بودند، مودبانه سعی می‌کردند به زعم خودشان مرا تحریک کند. به من می‌گفتند که «تو موقعیت خوبی داری، چرا از این موقعیت خودت استفاده نمی‌کنی؟ اگر جلو بیفتی همه نیروها پشت سرت می‌آیند و...» اما من هم بالاخره بعد از چهل سال گدایی می‌دانستم که شب جمعه کی است! و چه نیتی پشت سر این حرف‌ها نهفته است. به آن‌ها می‌گفتم شما تحلیل استراتژیک خود را بگویید تا ببینم شما وضعیت جامعه و انقلاب و آرایش نیروها را چگونه می‌بینید و حرکت جامعه را به کدام سمت و سوی می‌دانید؟ آن‌ها پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای نداشتند...

از بحث‌های‌شان این نکته مشهود است که اذعان دارند که انقلاب محصول همکاری دو جریان اصلی اسلامی است، یعنی روشنفکران دینی و روحانیان. آن‌ها انقلاب را حق خود و هر دو جریان را غاصب می‌دانستند. روشنفکران دینی و بازرگان را لیبرال و روحانیان را مرتجع می‌دانستند. در تحلیل‌های خود بر این باور بودند که اولویت در خلع ید از روحانیان یا ارتجاع است و اگر موفق شوند، لیبرال‌ها را می‌توانند به راحتی جارو کنند. با توجه به سوابق سعی می‌کردند مرا از بازرگان جدا کنند و به خود جذب نمایند. پس از این که درگیری میان آن‌ها با روحانیان حاکم و حزب جمهوری اسلامی خیلی بالا گرفت، قبل از وقایع خرداد، باز هم پیش من آمدند و گفتند «ما تجربه انقلاب را تکرار می‌کنیم». من هم به صراحت به آن‌ها گفتم که «شما اشتباه می‌کنید». آن موقع نماینده مجلس بودم. با صراحت به آن‌ها گفتم که تحلیل‌های شما اشتباه است. گفتند: «نه، در دوران انقلاب خیابان‌ها در کنترل ما بود. حالا هم همان کار را می‌کنیم». گفتم: «آن موقع بدنه جامعه هر حرکتی را علیه نظام تأیید می‌کرد، اما امروز بدنه جامعه با شما نیست، شما یک گروه کوچک و اقلیتی هستید و اگر بخواهید این کارها را بکنید با شما برخورد می‌کنند و شما تاب مقاومت در مقابل آن‌ها را ندارید بنابراین به شدت آسیب خواهید دید و متلاشی خواهید شد». در آن ملاقات کم‌وبیش این را مطرح کردند که قاطع می‌ایستیم. آن‌ها به میلشایی که درست کرده بودند خیلی بها می‌دادند و فکر می‌کردند می‌توانند مقاومت کنند. اما من تحلیل‌شان را نادرست می‌دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسوی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیل‌شان غلط است. الان بعد از سال‌ها معلوم شده است که آن‌ها در استراتژی خود به شدت به راه خطا رفتند.» (چشم‌انداز ایران، تیر و مرداد ۱۳۸۴)

از این دست تحلیل‌ها توسط صاحب‌نظران دیگر نیز ارائه شده است. حسین رفیعی معتقد است بنی‌صدر همانند مائو تز «جهان سوم» را پذیرفته بود که در آن جهان به سه قطب یا سه جهان، بلوک غرب، بلوک شرق و جهان سوم یا کشورهای توسعه نیافته غیرمتعهد تقسیم می‌شود. از همین رو حامیان حزب



جمهوری اسلامی بنی‌صدر را رهبر مائوئیست‌ها در فرانسه می‌خواندند. این در حالی بود که سازمان مجاهدین خلق به بلوک شرق و شوروی در مبارزه با امپریالیسم غرب تمایل داشت و این تضاد در ایدئولوژی آن دو را مشخص می‌ساخت. ایشان چون بسیاری دیگر معتقد است سازمان از موضع ضعف و نیاز و استفاده از موقعیت بنی‌صدر به وی نزدیک شد و وی را فریب داد، برخلاف آنچه ما قبلاً استدلال کرده بودیم و نیاز بنی‌صدر برای حذف رقیب (حزب جمهوری اسلامی) را علت گرایش وی به مجاهدین خلق عنوان کردیم. ببینید:

«بنی‌صدر قبل از انقلاب تز «سه جهان» را پذیرفته بود. تز سه جهانی که مبتکرش مائو تسه‌تنگ بود و معتقد بود که ما باید با آمریکا و اروپا علیه شوروی متحد بشویم و نزدیکی‌مان را به اروپای غربی و شرقی تقویت کنیم. این تز، غلط از کار درآمد چون اول شوروی فرو پاشید در حالی که مائو پیش‌بینی فروپاشی آمریکا را قبل از شوروی می‌کرد. مائو، شوروی را رو به رشد و آمریکا را رو به زوال ارزیابی کرده بود. بنی‌صدر تکیه زیادی به اروپا کرد. او اوایل زمان ریاست‌جمهوری‌اش بیانیه روشنفکرانه معروفی داد و خطاب به اروپا، که تقلیدی هم از فرانتز[فرانس] فانون بود. او فکر می‌کرد که طبق نظریه سه جهان می‌تواند اروپا را از آمریکا جدا کند و یا وجدان رهبران اروپا را بیدار کند! به نظر من شناخت ایشان از امپریالیسم و روابط پیچیده کشورهای امپریالیستی ضعیف بود و نمی‌دانست که اروپا و آمریکا با هم متحد استراتژیک هستند و توافقات بنیادی دارند و از همدیگر در مورد انقلابات جهان سوم جدا نخواهند شد. به همین دلیل می‌گویم که سازمان از موضع تحلیلی به سراغ بنی‌صدر صدر نرفت بلکه از موضع فریب دادن او رفت. سازمان معتقد به تز سه جهان نبود بلکه به بلوک شوروی نزدیک بود. سازمان از این موضع تحلیل کرد که بنی‌صدر مشروعیت داشت، رأی گرفته بود و رئیس‌جمهور بود و این مشروعیت بنی‌صدر اگر احياناً با دخالت سازمان ملل متحد بشود، بعدها می‌توانند در سرنگونی نظام نقش داشته باشند، بعد که به اروپا رفتند، بنی‌صدر آقای رجوی را در اروپا مطرح کرد و او بود که گفت

رجوی نخست‌وزیر من است. به این ترتیب، رجوی در اروپا جا افتاد و سازمان و تشکیلات خودش را به کار گرفت و دیدند که پس از جافتادن، بنی‌صدر را هم حذف کرد. بنی‌صدر هم جدا شد و افشاگری‌هایی نسبت به هم کردند که همه از آن مطلع هستند. آن کس که فریب خورد (در چارچوب اهداف خودشان) بنی‌صدر بود نه سازمان.» (چشم‌انداز ایران، شماره ۲۳، آذر و دی، ۱۳۸۲)

حسین رفیعی علت گرایش بنی‌صدر به مجاهدین خلق را اطلاعات غلطی می‌داند که مجاهدین خلق از میزان حمایت‌های مردمی از رئیس‌جمهور به وی داده بودند. ببینید:

«بنی‌صدر هم نظر خوشی به مارکسیست‌ها و مجاهدین نداشت. روزی که ایشان رئیس‌جمهور شد، گفت: «من با رجوی در مورد دو موضوع بحث می‌کنم، بعد ممکن است با آن‌ها همکاری کنم. یکی راجع به استالینیزم و یکی راجع به دموکراسی» ولی به دلیل فشارهایی که به هر دو طرف، سازمان مجاهدین و بنی‌صدر، وارد شد نه تنها این بحث‌ها را مطرح نکرد، بلکه به مجاهدین نزدیک شد. البته روند نزدیک شدن بنی‌صدر به مجاهدین هم کاذب بود، به این دلیل که نتوانستند با هم دوام بیاورند و به عبارت دیگر، بنی‌صدر از سازمان مجاهدین فریب خورد. به طوری که در سال ۱۹۸۵ یا ۱۹۸۶ که من در انگلیس بودم، این را از دکتر تقی‌زاده، دوست نزدیک آقای بنی‌صدر، شنیدم که از قول بنی‌صدر گفت: «ما اول فکر می‌کردیم که سازمان مجاهدین، سازمانی است که اطلاعات دقیق دارد و آمار، نظرسنجی‌ها و اطلاعاتی که به ما می‌دهد دقیق است و در مخفیگاه که آمدند گفتند که استقبال از ما و شما زیاد است و ما پیروز می‌شویم، من هم تشویق شدم و آن اقدامات را کردم و بعد فهمیدم که همه این‌ها دروغ بوده است و سازمان این توانایی را نداشته است.» (همان)

سعید شاهسوندی عضو سابق مرکزیت مجاهدین خلق در کالبد شکافی حوادث منتهی به ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به موضع‌گیری‌های مسعود رجوی در مقابل

حزب جمهوری اسلامی و ائتلاف نانوشته وی با ابوالحسن بنی‌صدر اشاره می‌کند:

«در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۵۹، سلسله گفت‌وگوهایی با رجوی در نشریه مجاهد به چاپ می‌رسد با عنوان «نیروهای سیاسی و موضع‌گیری‌ها آن‌ها» این مصاحبه‌ها که جنجالی است هفته به هفته در نشریه منعکس می‌شود. در این سلسله گفت‌وگوها، مجاهدین ابتدا دولت بازرگان و نهضت آزادی را نقد می‌کنند. در شماره‌های دوم و سوم، حزب توده، [فدائیان خلق] اکثریت و موضع‌گیری‌های آن‌ها نقد می‌شود. در نقد حزب توده سیاست نزدیکی آن حزب به نیروهای موسوم به خط امام نقد می‌شود. در این گفت‌وگوها، در سی بهمن، رجوی می‌گوید: «کدام حاکم ضدشرع و کدام دادستان ضدخلق می‌تواند از مبارزه مردم جلوگیری کند»؛ کلماتی که رنگ و بوی انقلابی‌گری پیش از انقلاب را دارد. رجوی به عنوان اعتراض می‌گوید حاکم ضدشرع آبادان در بحبوحه فداکاری‌های مجاهدین در جبهه خلق علیه تجاوز عراق، دستور دستگیری هواداران و اعضای مجاهدین را در جبهه‌ها می‌دهد. این اعتراض دیگر نوع اعتراض سال‌های ۵۸ نیست و رنگ و بوی دیگری دارد. در شماره چهارم این گفت‌وگوها در هفت اسفند رجوی بحث ارتجاع - لیبرالیزم را مطرح می‌کند و این که ارتجاع تهدید اصلی است، خصیصه‌های ارتجاع را هم ضد مبارزه مسلحانه، ضد نیروهای انقلابی (مارکسیست‌ها) و ضد مجاهد می‌شناسد و می‌گوید این‌ها دارند ماهیت خود را بروز می‌دهند.

در همین شماره حمله مستقیمی به بهشتی می‌کند و او را وابسته می‌خواند. سرمقاله نشریه مجاهد می‌گوید که «آقای بهشتی! خودتان رابطه‌ها را بگویید و ما را از گفتن و زحمت افشای روابط خود با امپریالیست‌ها خلاص کنید.» یعنی نوک تیز حمله به سوی آیت‌الله بهشتی است و او را عامل خارجی معرفی می‌کند.

در اوج درگیری‌های سازمان مجاهدین با حزب جمهوری اسلامی و دبیر کل آن، ماجرای سخنرانی ۱۴ اسفند ۵۹ آقای بنی‌صدر در دانشگاه تهران مزید بر علت یعنی تشدید کننده درگیری‌های مجاهدین با حاکمیت می‌شود. از این

مقطع به بعد مجاهدین به‌طور جدی از بنی‌صدر حمایت می‌کنند. رئیس‌جمهوری که فاقد تشکیلات و توان سازماندهی است و در نوار آیت هم به روشنی گفته شده بود که او هیچ‌کاره است و حداکثر می‌تواند در مراسم تشریفاتی حضور داشته باشد. این خطی است که آیت در حزب جمهوری اسلامی پیش می‌برد. سازمان مجاهدین بدنه و نیروهای تشکیلاتی‌اش را در خدمت دفاع از رئیس‌جمهور قرار می‌دهد و در مبارزه علیه آن‌چه که انحصارطلبی و چماق داری خوانده می‌شود نوعی نزدیکی بین آن‌ها به وجود می‌آید. در واقع مقوله انحصارطلبی باعث نزدیکی مجاهدین و بنی‌صدر می‌شود و در ۱۴ اسفند «خلع ید از حزب انحصارطلب حاکم» شعار مجاهدین می‌شود. دقت کنید، صحبت از خلع ید است. اگر این شعار یک نوع مقایسه با داستان خلع ید در جریان ملی شدن صنعت نفت تلقی شود می‌بینیم که چه اشتباه فاحشی به لحاظ پایگاه‌ها و ساختار مقایسه‌ای خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس در دوران مصدق تا خلع ید از حزب انحصارگر حاکم رخ داده است. مجاهدین در ماجرای ۱۴ اسفند تهاجم نمی‌کنند، ولی از تهاجم به رئیس‌جمهور جلوگیری می‌کنند و بازوی اجرایی و تشکیلاتی او می‌شوند و خاطرتان هست که مراسم ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ به یک جریان تبدیل شد و کمیته تحقیق و بررسی تشکیل گردید. پیش از آن هم، پس از جریان امجدیه، کمیته بررسی شکنجه تشکیل شده بود، ولی هیچ‌کدام از این کمیته‌ها به نتیجه نمی‌رسند و در مجموع کج‌دار و مریز موضع‌گیری می‌کنند، بخشی به نفع آقای بنی‌صدر و بخشی علیه آن.» (شاهسوندی، ۱۳۸۵، ۵۶)

به هر ترتیب در مقطع زمانی ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ زمان عزل رئیس‌جمهور ائتلاف اعلام نشده وی با سازمان تحت عنوان حمایت یک‌جانبه سازمان از رئیس‌جمهور منتخب تبلیغ می‌شد و خود وی نیز هیچ‌گاه با صراحت در مورد تأیید یا رد حمایت این گروه سخنی نگفته بود. اما هنگامی که وی پس از ناپدید شدن در تاریخ ۶۰/۳/۲۶ به دنبال پناهگاهی می‌گشت و سازمان به وی پناه داد، عملاً وی وارد ائتلاف با سازمان شده بود گرچه خود وی آن را «ابتلاء» یا «آزمایش» سازمان فوق نام‌گذاری می‌کند.

در این مورد در بخش‌های بعد سخن خواهیم گفت اما تبعات چنین ائتلافی حتی برای بخشی از دوستان میانه‌رو رئیس‌جمهور قابل درک نبود. مخالفان رئیس‌جمهور هم به درستی نمی‌دانستند چرا از میان گزینه‌های مختلف قابل دسترس وی پیشنهاد سازمان مجاهدین خلق را پذیرفت. یک احتمال قوی آن بود که ایشان بر این تصور بود که ائتلاف راه بازگشت دوباره وی به قدرت راه هموار خواهد ساخت. او قدرت بسیج مردم توسط سازمان مذکور و برخی احزاب کوچک‌تر، با قدرت بسیج کمتر، و آراء ۷۵ درصدی مردم به خود در انتخابات و نظرسنجی‌های حاکی از افزایش محبوبیتش را نقطه‌های امیدبخشی برای بازگشتش به قدرت از طریق حضور مردم در خیابان‌ها و سازماندهی حرکت‌های مردمی توسط مجاهدین خلق تصور می‌کرد. به نظر می‌رسد ارزیابی بنی‌صدر از توان سازمان‌دهی مردم توسط سازمان اشتباه بوده است. از طرفی وی میزان محبوبیت خود را چندان فرض کرده بود که مردم حاضرند برای بازگرداندنش به قدرت در خیابان‌ها حاضر شوند و تا پای جان مقاومت کنند و این اشتباهی مهلک‌تر بود.

سعید حجاریان کاشانی از عناصر سابق وزارت اطلاعات تحلیل‌های غلط کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق را عامل اشتباه محاسبه بنی‌صدر می‌داند. کسب سریع قدرت با استفاده از تجمیع نیروهای حامی رئیس‌جمهور و هواداران سازمان مجاهدین اساس این تحلیل غلط را تشکیل می‌دهد:

«از یک سو، تحلیل سازمان و رجوی این بود که انقلاب مال ماست و روحانیت آمده میوه‌چینی کرده و آن را غصب کرده است. دست‌خط رجوی را جایی در اسناد وزارت اطلاعات دیده‌ام که تحلیلی داشت برای جابربزاده، ابریشمچی و موسی خیابانی. جلسه‌ای داشت به اسم تابلو. قبلاً در کاغذ نوشته بود و بعد برای این‌ها روی تابلو تحلیل کرده بود. این جلسه هفتگی بود برای پیشبرد اهداف سازمان. این موردی که من دیدم شاید آخرین جلسات پیش از سی خرداد بود. رجوی آن‌جا تحلیل می‌کند که ببینید رأی سازمان چقدر است؟ و نتیجه‌گیری کرده بود که با میزان رأیی که سازمان در انتخابات گذشته داشته است می‌تواند کار نظام را در همین تهران تمام کند. مثل خود انقلاب که در

تهران تمام شد. اگر روستاها و شهرستانها را رها کنیم، کار در همین تهران باید تمام شود. روی آن تابلو با آمار و محاسبات ریاضی از میزان رأی خودش و رأی دیگر اعضا و هواداران سازمان به این نتیجه رسیده بود.

به هر حال در یک انتخاباتی شرکت کرده بود، یا مجلس خبرگان یا مجلس شورای ملی، که در آن تابلو، آرای خودش را هم محاسبه می‌کرد. می‌خواست بگوید که من پانصد هزار رأی پاکار در تهران دارم، بنی‌صدر هم ۱۱ میلیون رأی دارد. پانصد هزار رأی پاکار خودمان را سوار ۱۱ میلیون رأی بنی‌صدر می‌کنیم و همین نیرو اهرم می‌شود. این ضرب و تقسیم‌ها و آمار و ارقام و نتیجه‌گیری‌ها با دست‌خط خود رجوی بود. با همین تحلیل رفتند دنبال ائتلاف با بنی‌صدر تا حد ازدواج با دختر بنی‌صدر. قصه این‌گونه شد که در این ماجرا رجوی احساس می‌کند هم توانش را دارد، هم مشروعیتش را و هم شناخته‌شدگی بین‌المللی بنی‌صدر را، به‌رحال او رئیس‌جمهور کشور بود و در سطح دنیا شناخته شده، بنابراین می‌بایست بتواند یا گمان می‌کرد که بتواند با همین ابزار کار را تمام کند.» (چشم‌انداز ایران، اردیبهشت ۱۳۸۴، ۳۶)

محسن رضایی از قول سید احمد خمینی نقل می‌کند که آیت‌الله خمینی به وی گفته است پس از قضیه ۱۴ اسفند و حمایت مجاهدین خلق از بنی‌صدر «کار بنی‌صدر تمام شد» این را می‌توان به معنی عزل قریب‌الوقوع رئیس‌جمهور ارزیابی کرد:

«به نظر من بنی‌صدر تا ۱۴ اسفند ندانم‌کاری کرد ولی از ۱۴ اسفند تا ۲۶ خرداد که از ریاست‌جمهوری عزل شد خیانت کرد. چون در این مدت او با منافقین و دمکرات‌ها رسماً متحد شد و جبهه‌ای علیه انقلاب درست کرد. این‌جا دیگر نمی‌توانیم بگوییم او ندانم‌کاری کرده است. چون این گروه‌ها درگیری‌شان با ایران مسلم بود و در ۱۴ اسفند در سخنرانی بنی‌صدر اکثر این گروه‌ها بودند که از او حمایت می‌کردند.

اگر بنی‌صدر بعد از ۱۴ اسفند صف خودش را از این‌ها جدا می‌کرد می‌توانستیم بگوییم خیانت نکرده است. امام (ره) بعد از ۱۴ اسفند به حاج احمد آقا فرمودند کار بنی‌صدر تمام شد. این سخن را ایشان بعد از سخنرانی

بنی صدر در آن روز بیان کرده بودند در حالی که قبل از آن از ایشان حمایت می کردند.» (ملت ما، ۹۱/۷/۶)

محمدزاده عضو شورای فرماندهی سپاه پاسداران دلیل نزدیکی بنی صدر به مجاهدین را در اواخر سال ۱۳۵۹ از زبان خودش شرح می دهد، او از وی نقل می کند که:

«من به بنی صدر گفتم چرا ما وقتی می خواهیم پیش شما بیایم باید از چندروز قبل وقت بگیریم، ولی مسعود رجوی هر وقت که دلش خواهد به این جا می آید. بنی صدر جواب داد: «من به آلمانی ها گفتم چرا به ما قطعات یدکی نمی دهید؟ آن ها پاسخ دادند ما بولتن پزشکی امام را مطالعه کرده ایم و متوجه شدیم وی تا ۶ ماه دیگر بیشتر زنده نیست. پس از فوت امام هم روحانیت چند دسته می شوند و مجاهدین خلق به قدرت می رسند لذا من باید هوای منافقین را داشته باشم.» من به وی گفتم: «آقای بنی صدر شما اشتباه می کنید. مردم به خاطر اعتقادشان و دین شان دست از روحانیت بر نمی دارند. به گونه ای که تا حالا بر نداشتند.» او با همان صدای خاص خودش گفت: «حالا می بینیم.» من هم جواب دادم: حالا می بینیم. حاضرین جلسه همگی شروع به خندیدن کردند. من مطمئنم بنی صدر خائنی بود که می خواست امام نباشد، چه برسد به خود انقلاب.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

صادق زیباکلام طرح دوستی مجاهدین با بنی صدر را به منظور استفاده ابزاری از وی برای پیشبرد مقاصد سازمان می داند. ببینید:

«بله، در واقع بنی صدر برای سازمان مجاهدین یک ابزار بود و خیال می کردند می توانند از بنی صدر علیه روحانیت استفاده کنند.

به خاطر این که پایگاه سازمان دهی شده نداشت. بنی صدر یک محبوبیت عام به عنوان نظریه پرداز اقتصاد توحیدی و یک روشنفکر دینی داشت. ولی یک تشکل سازمان دهی شده نداشت و در مقابل حزب جمهوری اسلامی این تشکل را دارا بود و از طرفی سازمان مجاهدین نیز این تشکل را دارا بود و آن را در اختیار بنی صدر قرار داد و در واقع یک ازدواج سیاسی صورت گرفت! یکی از مشاوران بنی صدر به نام دکتر فضلی نژاد از دوستان من بود. به دست و

پای وی افتادم و از وی درخواست می کردم با سازمان مجاهدین ائتلاف نکنید. زیرا مجاهدین فقط و فقط به دنبال ابزار می گردند. از هر چیزی که بتوانند به عنوان ابزار استفاده می کنند، بعد هم که استفاده شان تمام شد، آن را پرت می کنند.» (جوان، ۹۰/۳/۳۱)

عزت شاهی از مبارزان باسابقه و عضو دادستانی کل در آن هنگام در خاطرات خود نقل می کند که در گفت و گو با سران مجاهدین خلق (دوستان دوره زندان) از آن ها شنیده حمایت شان از بنی صدر به واسطه آزادی هایی است که او برای این گروه فراهم آورده است.

«و این که شما [مجاهدین خلق] می گوئید آقای بهشتی و دیگران که الان حاکم هستند و حکومت می کنند در عمل دیکتاتورند و قانون را رعایت نمی کنند، شما فکر می کنید آقای بنی صدر که این همه سنگش را به سینه می زنید و حمایتش می کنید و می گوئید قانون دان است، آیا قانون را رعایت می کند. اگر قضیه خودخواهی است که این بیشتر از دیگر آقایان خودخواه است، شما با حمایت ها و تحریک های بی جا و بی موردتان، هم خودتان و هم او را دارید بیچاره می کنید. گفتند: ما دل مان می خواهد آزاد باشیم و بنی صدر هم این آزادی ها را به ما می دهد.

گفتم: پس من و شما هر دو داریم به این حکومت انتقاد می کنیم، منتها انتقاد من در جهت اصلاح است و انتقاد شما در جهت تخریب. شما حرف دل تان را بزنید، می خواهید حکومت را تمام و کمال دو دستی تقدیم تان کنند، با شناختی که من از شما دارم، شما دیکتاتورتر از همه هستید، قضایای زندان و استبدادی را که راه انداخته بودید یادتان رفته است!» (عزت شاهی، ۱۳۹۳)

پناه آوردن رئیس جمهور معزول به سازمان همچنین از نگاه دوستان وی نیز اشتباهی استراتژیک به شمار می رفت. ائتلاف بنی صدر-سازمان، حامیان معتدل بنی صدر چون محمد جعفری، مصطفی انتظاریون، علی امیرحسینی، ناصر تکمیل همایون و بسیاری دیگر را نگران می سازد، تا آن جا که آن ها را وامی دارد تا از درون زندان بنی صدر را از ادامه کار منصرف سازند. محمد جعفری در خاطرات خود می نویسد:



«باز یکی از روزها که من و رضا و تکمیل [همایون] و مصطفی [انتظار یون] در یک سلول بودیم حاج کمال سرپرست زندان کمیته، چند شماره از روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت را آورد و به ما داد و گفت این‌ها را مطالعه کنید. بعد از یکی دو روز دیگر آمد و گفت: «به نظر شما چگونه می‌شود، بنی‌صدر و مجاهدین را از هم جدا کرد؟ و اصولاً به نظر شما وضعیت این ائتلاف چگونه است؟» او گفت: «روی این مسأله فکر کنید» و رفت. در آن موقع من و تکمیل با هم صحبت کردیم و گفتیم اگر بشود این‌ها را قانع کرد که چند نفری از ما را که آقای بنی‌صدر نسبت به آن‌ها اعتماد داشته و فعال بوده و نزد وی نفوذ داشته‌اند، آزاد کنند و امکاناتی در اختیارشان بگذارند که بروند خارج از کشور، در آن‌جا با روشن کردن جوانب مختلف مسأله و نظر توده مردم نسبت به این اتحاد و ائتلاف ممکن است بشود آن را گسست. اگر این کار انجام بشود و این‌ها حاضر به یک چنین کاری باشند با این عمل چند کار مثبت انجام شده است: اول این‌که چند نفر از بچه‌ها آزاد می‌شوند و ثانیاً ممکن است این اتحاد نامیمون از بین برود و یک ارزیابی از اوضاع و احوال به عمل آید و مهم‌تر این‌که خود این مخالفین وسایل و امکانات این کار را فراهم می‌کنند. این بود نظر من و تکمیل. بعد از چند روزی که حاج کمال آمد و پرسید: «آیا روی مسأله فکر کردید؟ نظرتان چیست؟» من گفتم به نظر ما این کار عملی است ولی فقط یک مقداری شجاعت و جسارت لازم دارد. اگر شما وسایل و امکانات آزادی چند نفری را که با آقای بنی‌صدر دوست بوده و با هم فعالیت می‌کرده‌اند و از ریشه و اساس نیز با مجاهدین مخالف بوده و هستند، فراهم کنید که این‌ها بروند خارج، به نظر ما این کار عملی است.

چون این اتحاد ریشه و اساس ندارد و بهترین راه هم این است که به وسیله دوستان خود آقای بنی‌صدر این کار انجام بشود. وقتی آقای بنی‌صدر مشاهده می‌کند که دوستان صمیمی خودش مخالف هستند، طبیعی است که او هم کوتاه می‌آید به‌خصوص که توده مردم از اول نسبت به این ائتلاف و اتحاد جاخورده و حسن نیت نداشتند. حاج آقا بعد از شنیدن نظرات ما تلویحی گفت که «خود وی موافق است ولی باید موضوع را با مسئولین مطرح کند.»

دیگر از این مسأله خبری نشد. علت هم این بود که در آن زمان در بین دادستانی و سپاه دو دسته بودند: یک دسته شدیداً ضد بنی صدر بودند و دسته دیگر مخالفت آن‌چنانی نداشتند و با بنی‌صدری‌ها هم رابطه نسبتاً خوبی داشتند و بچه‌های بنی‌صدری را از نظر اطلاعات و توانایی و راستی و درستی آدم‌های نسبتاً خوبی می‌دانستند. این بود که دسته اخیر از وضعی که به وجود آمده بود راضی نبودند و میل داشتند که اگر بشود باز به یک نحوی این زخم التیام حاصل کند ولی دسته مقابل که آقای اسدالله لاجوردی در رأس آن بود و قدرت نیز در دست آن‌ها بود شدیداً مخالف بودند و حتی اگر دست‌شان می‌رسید سر از تن آن‌ها جدا می‌کردند. این بود که این مسأله به همین جا خاتمه پیدا کرد.» (جعفری، ۱۳۸۰، ۹۴)

## عکس‌های فصل یازدهم



رشید صدرالحفاظ



منصور فرهنگ



محمد جعفری



منوچهر مسعودی



علی رضا نوبری



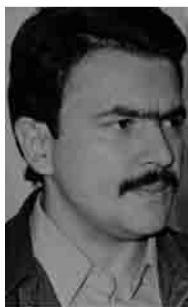
سودابه سدیقی



بنی صدر و سید حسین نواب صفوی



از راست ظهیر نژاد منصور فرهنگ، بنی صدر و سید حسین نواب صفوی



مسعود رجوی



موسی خیابانی



احمد غضنفرپور



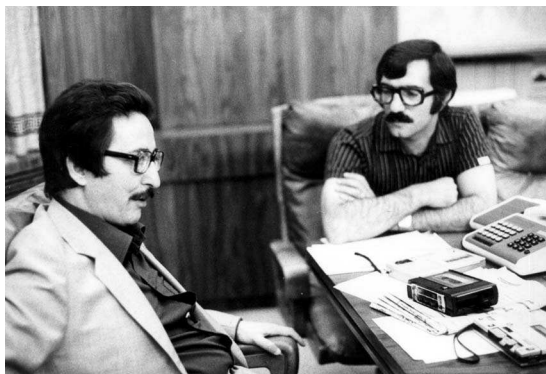
علی موسوی گرمارودی



ناصر تکمیل همایون



مهدی ممکن



علی موسوی گرمارودی و بنی صدر